٤/

غیر مطبوع

١٥٥

لوامع الانوار فی معرفة ائمة الاطهار

لمؤلفه الزواری علی الزواره صاحب التفسیر المعروف

ر. ک الذریعه مراجعه شود

٤

غیر مطبوع

۱۵۵

لوامع الانوار فی معرفة ائمة الاطهار

لمؤلفه المولی علی الزواره صاحب التفسیر المعروف

به الذریعه مراجعه شود

… شکوفه روضه مصطفی و غنچه گلشن باغ مرتضی جامع علوم نبی با ابان هادی رهنما
… ورهان امام انس و جان الراضی بالقضاء ابی الحسن علی بن موسی الرضا و برهان غره شجره
… نسب و حسب جلی الامام ابی جعفر محمد بن علی و برهان سید مؤید و سند ممجد الامام المسدد
… محمد و برهان نور حدیقه پیغمبری و نور حدیقه سعید الامام ابی محمد الحسن العسکری و برهان خاتمه ائمه اثنی عشر
… الرحمن و قاطع البرهان ابی القاسم محمد بن حسن المهدی صاحب العصر و الزمان صلوة با فضل
… بعد از حمد و سپاس الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی و آل هدایت انتباهی واجب
… ابواب دعا بر بالها بر افراشت سلطنت و خلود حشمت حضرت شاه دین پناه ملایک سپاه ظل
… جهان مکان جمجاه فریدون حشمت آسمان رفعت بانی مبانی عدل و احسان ماحی ظلم و طغیان حامی
… زمان خلاصه اولاد سید دو جهان نقاوه احفاد امیر منقبتان فرمان فرمای زمین و زمان سید
… افخم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله الغازی فی سبیل الله نظم ای شه …
… شاه لطف حضرت ایزد قرة العین مشهور شه مصطفی خلق و …
… همایون فر خاتمی … جعفر میوه باغ شاه اسمعیل
… در درج و موسی کاظم در بحر ساقی کوثر
… شهریار جهان فضل هنر مشتری طلعت حمیده خصال
… اوج کمال بلکه از آفتاب بالاتر اختر برج آسمان جلال گوهر درج آل پیغمبر خلد الله
… دولته بالبقاء و النصر و التمکین و جعلت ثواب هذا الکتاب واصلا الیه و بارکت
… صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الهی خاصان درگاهت و مقربان عالی مرتبت
… حضرت شاه گردون اقتدار بر مفارق امتنان احمد مختار و شیعیان
… این پادشاه صاحب قران ابقاء … ظهور مهدی صاحب الزمان علیه
… و دشمنان این حضرت را بزودی زهر نکال و هلاک بچشان …
… آمین یا رب العالمین و چون ثواب عالی را …

اکثر اوقات خجسته ساعات مصروف و معطوف میفرمایند در تحقیق اخبار و تفتیش آثار حضرات ائمه طاهرین
علیهم صلوات الله الملک الغفار بنا برین باشارت عالی اعلا اصدار یافت که بنده کمترین ابن [illegible] در کار
حسن [illegible] الی ماتمناه کتاب احسن الکبار که در مناقب و احوال ائمه اخیار است بسبیل ترتیب و تهذیب
عبارت آن نموده و بعبارت پاکیزه دلپذیر ترتیب دهد امتثالا للامر کلا علی ما آن ترتیب انداخت و بقدر
و توانائی از زواید و فضول و غیر معتبره پاک ساخت و باقوال صحیحه و نقول صریحه بر مقدمه و چهارده باب
و خاتمه ترتیب داد و لوامع انوار فی معرفت ائمة الاطهار نام نهاد والله یهدی الی طریق الرشاد
مقدمه در بیان توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و کلمه چند در طعن و لعن دشمنان و خاتمه
بنهاد و هر یک از مقدمه و خاتمه و ابواب مشتملند بر فصول و بر قانون قواعد و اصول باب اول در شمه از ا
حوال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از ولادت تا رحلت باب دوم در ذکر امام او
حضرت شاه اولیا آدم آل عبا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و بعض
و فضایل آن حضرت و دیگر مناقب و وقایع از ولادت تا شهادت باب سیوم در شمه از احوال حضرت
زهرا صلوات الله علیها از ولادت تا هنگام وفات باب چهارم در ذکر امام دوم حضرت ابی محمد حسن
علی بن ابی طالب علیهما الصلوة و السلم و حالات آن حضرت از ولادت تا شهادت باب [illegible]
امام سیوم حضرت ابی عبد الله حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما از
از حین ولادت تا هنگام شهادت باب ششم در ذکر امام چهارم حضرت امام زین العابدین
علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم و بعضی از حالات آن حضرت از ولادت تا
باب هفتم در ذکر امام پنجم حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن حسین ابن علی بن ابی طالب صلو[illegible]
ولادت تا وفات باب هشتم در ذکر امام ششم حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد
علی بن ابی طالب علیه السلم و احوال آن حضرت از ولادت تا وفات باب نهم در ذکر
ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب
علیهم و احوال آن حضرت از زمان ولادت تا وفات باب دهم در ذکر امام

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهم و شمه از احوال
آن حضرت از زمان ولادت تا اوان شهادت باب یازدهم در ذکر امام نهم حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلم از ولادت تا وفات باب دوازدهم در ذکر امام
دهم حضرت ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم
از ولادت تا وفات باب سیزدهم در ذکر امام یازدهم حضرت ابی محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلم از ولادت تا وفات باب چهاردهم در ذکر امام دوازدهم
حضرت ابی القاسم محمد المهدی بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی
بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و شمه از حالات و وقایعات خاتمه در ذکر حالات و ایمان ابی طالب
رحمة الله علیه و قتل محمد بن ابی بکر و فوت عایشه و بعضی دیگر از وقایع اکنون شروع میکند در مقصود بعون حضرت
معبود و مامول و ملتمس آنکه اگر بر زلل و خللی که وقوع یافته باشد مطلع شوند در اصلاح آن کوشند و ذیل عفو بپوشند
حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر مقدمه و در او پنج فصل است فصل اول در بیان توحید باید دانست که توحید
عبارتست از اثبات واجب الوجود که صانع عالم است بطریق استدلال و آنچه صحیح است بیرون از صفات ثبوتی که گفته است
و آنچه ممتنع است ازو از صفات سلبیه که هفت است و بیان آن بر وجه اختصار آنست که اگر در
سلسله وجود واجب الوجود نمی بود هیچ شی از ممکنات اصلا موجود نمیگشت زیرا که ممکن نظر بذات
خود فی نفسه وجود ندارد و وجود او از غیر است و هر چه خود وجود نداشته باشد دیگری را موجود نتواند گردانید
زیرا که محالست تاثیر معدوم در موجود پس ناچار باشد از ایجاد کننده که آن واجب الوجود است تا ممکنات
از فیض جود او بوجود آیند و مطلوب بحصول رسد و واجب الوجود قادر و مختار است یعنی توانائی که آنچه خواهد
کند و آنچه نخواهد نکند و عالم از اثر قدرت اوست که بقدرت کامله و حکمت شامله از صحرای عدم بفضای
وجود آورد که آن یکی از صفات مشکله است دوم صفت علم است چه واجب الوجود داناست بجمیع
موجودات معقولات از کلیات و جزئیات از دو وجه یکی آنکه مختار است و هر مختار عالم است بضرورت زیرا که فعل مختار تابع
قصد و اراده است و محالست قصد چیزی بی علم وجه دوم افعال محکمه متقنه از او بظهور آمده مثل آفرینش آسمان و زمین

وانسان وغیر آن وابنهای علم صورت نبندد سیوم صفت حیاتست و باری تعالی حی است یعنی زنده و پاینده
زیرا که حق جل و علا متصف بصفت قدرت و علم و این دو صفت مشروط هستند بحیات و ممتنع است مشروط
بدون شرط چهارم صفت ارادت و کراهت است و حق سبحانه و تعالی مرید و کاره است زیرا که ایجاد افعال در این
وقت نه در وقت دیگر بی مخصص نمیتواند بود و آن مخصص ارادتست و صرف کننده و گرداننده از ایجاد فعلی که مشتمل است
بر فساد آن عبارت از کراهت است و دیگر امر فرموده و نهی نموده و امر بچیزی مستلزم کراهت پنجم
صفت ادراکست و باری تعالی جلت عظمته مدرکست یعنی داناست بمدرکات زیرا که حی است پس صحیح است که مدرک
باشد و قرآن نیز بدین ناطق است لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار ششم صفت قدم است و قدیم
آنست که هیچ چیز براو سابق نباشد و باری تعالی ازلی باقی ابدیست زیرا که واجب الوجود است و محالست که عدم بروی طاری شود
نه در سابق و نه در لاحق هفتم صفت تکلم است باری تعالی جل جلاله متکلم است باین معنی که ایجاد میفرماید کلام را در
اجسام همچنانکه آفرید در شجره موسی نبی علیه السلام و حضرت موسی شنید از درخت هشتم صفت صدق است و حق تعالی
صادق است و آنچه خبر داده راست و درست است زیرا که صدق خبریست که مطابق واقع باشد و کذب خبریست که مطابق
واقع نباشد پس اگر صادق نباشد کاذب بود و کذب او باطل است زیرا که دروغ قبیح است و آن بر خدای تعالی
روا نبود زیرا که او منزه است از قبح و نقصان و دیگر کسی دروغ گوید که بآن محتاج باشد یا بآن جاهل بود و آن هر دو
محالست بر خدای تعالی واما صفات سلبیه پس یکی از آن جمله آنست که باری تعالی جلت قدرته مرکب نیست چه مرکب آنست
که مرکب باشد خواه آن مرکب ترکیب یافته باشد از اجزاء خارجیه همچو ترکیب اجسام از جواهر افراد و خواه از اجزای
ذهنیه باشد مثل ترکیب ماهیات و حدود از اجناس و فصول و مرکب بهر دو معنی محتاج است باجزا
و جزء غیر او است زیرا که میتوان گفت که جزء کل نیست و هر چه محتاج بغیر است پس آن ممکن است پس اگر مرکب
می بود حضرت معبود ممکن می بود و این بر او محالست زیرا که واجب الوجود است جلت عظمته دوم آنکه باری تعالی
جسم و عرض نیست و جسم آنست که مر او را طول و عرض و عمق باشد و عرض آنکه حال باشد در جسم و او را وجود نیست
بدون محل و دلیل بر آنکه باری تعالی جسم و عرض نیست از دو وجه است یکی آنکه اگر جسم می بود ممکن می بود زیرا که جسم محتاج است
بمکان و هر عرض محتاج است بمحل پس هر دو محتاجند بغیر و هر محتاج ممکن است پس اگر حق جل و علا جسم یا عرض

بودی ممکن بودی و امکان بر او محالست بالقال و وجه دیگر آنست که اگر جسم می بود حادث می بود و حدوث بر وی محالست
زیرا که او جل جلاله قدیمست و میان قدیم و حدوث تناقض است سیوم از صفات سلبیه آنست که باری تعالی محل حوادث نیست
زیرا که جسم از حوادث خالی نیست و هر چه از حوادث خالی نیست حادث است پس اگر باری تعالی جسم می بود حادث می بود و صفات
باری تعالی ذاتیه اند پس تجدد صفات مستلزم تغیر ذات باشد و متاثر شدن از او و این بر خدای تعالی محالست زیرا که تغیر
از لوازم حادث است و حدوث بر او روا نیست و دیگر صفات باری تعالی صفات کمالند پس اگر حادث متجدد
باشد لازم می آید خالی بودن او از کمال و خلو از کمال نقص است و نقص بر خدای تعالی روا نیست چهارم
از صفات سلبیه آنکه خدای تعالی دیدنی نیست نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که هر چه دیدنی است مقابل است
یا در حکم مقابلت همچو صورت در آینه و هر چه در مقابل یا در حکم مقابلت البته در جهت است و هر چه
در جهت است جسم است پس اگر دیدنی می بود جسم می بود و آن بر خدای تعالی محال است و در قرآن ورود
یافته که لن ترانی ابدا و لن از برای تابید نفی است یعنی هرگز نخواهی دید مرا این در جواب سؤال موسی علیه السلام است
پنجم از صفات سلبیه آنکه باری تعالی شریک ندارد از چند وجه وجه اول الدلیل السمعیة مثل قل هو الله
احد والهکم اله واحد واعلم انه لا اله الا الله وغیر آن و تفسیر این آیه کریمه بعد از این مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و اجماع جمیع انبیا علیهم السلام بر آن حجت است وجه دوم دلیل متکلمین است و آن را دلیل تمانع
میگویند و این را از آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا اخذ کرده اند و تقریر آن بر این وجه است
که اگر با او جلت عظمته شریکی می بود هر آینه لازم می آمد فساد نظام در وجود و این باطل است زیرا
که اگر میخواست یکی از این دو تا آفریدن جسمی که متحرک باشد خالی نیست که آن دیگر ممکن است که اراده
سکون او کند پس اگر مراد هر دو حاصل شد اجتماع متنافیین و اگر حاصل نشد لازم می آید خالی
بودن جسم از حرکت و سکون تا مراد یکی بحصول رسید پس ورود فساد است یکی ترجیح بلا مرجح و یکی
دیگر عجز آن دیگر و اگر اراده سکون ممکن نیست پس آن عجز است زیرا که مانعی غیر از تعلق اراده نیست
لیکن عجز آنکه در ترجیح بلا مرجح محالست و فساد نظام وجود نیز محالست پس [illegible] الوجود با ترکیب
و با مانند باشد وجه سیم دلیل حکماست و تقریر آن بر این وجه است که اگر در سلسله وجود دو واجب الوجود

باشد امکان هر دو لازم می‌آید و بیان آن چنانست که درین هنگام که هر دو شریک باشند در وجوب وجود خالی نیست که دو
از یکدیگر امتیاز دارند یا نه اگر ندارند پس در میان ایشان دوئی نباشد و اگر امتیاز دارند لازم می‌آید ترکیب هر یک از آنچه
مشارکت با آنست و مما به امتیاز است و هر مرکب ممکن است پس لازم می‌آید که هر دو ممکن باشند و هر دو ممکن نمی‌توانند بود پس واجب
الوجود یکی باشد ششم از صفات سلبیه نفی معانی و احوالست از حضرت ذی الجلال [illegible] یعنی حق جل جلاله قادر
بقدرت نیست و عالم بعلم نیست و حی بحیات نیست و غیر آن از صفات چه معانی عبارتست از آنکه او متصف
باین صفاتست برین وجه نزد بعضی از مخالف و احوال عبارت از آنکه باری تعالی قادر است بقادریت
و عالم است بعالمیت و حی بحییت نزد بعضی دیگر از مخالف و حال نزد این طایفه صفتیست موجود که وصف
میکنند اثر انه بوجود و نه بعدم و این حالت را برای حضرت عزت اثبات میکنند و امامیه رضوان الله علیهم
و حکما نفی این معانی و احوال از حضرت ذی الجلال عز شانه میکنند و میگویند که او جل جلاله قادر است لذاته و عالمست لذاته
و غیر آن از صفات لازم می‌آید احتیاج واجب تعالی در صفات خود بغیر زیرا که این معانی و احوال مغایر ذات ذی
الجلالند و زاید بر آن و هر محتاج بغیر ممکن است پس اگر صفات او جلت عظمته مغایر ذات و زاید برو باشند
هر آینه امکان او لازم می‌آید و این محال است هفتم از صفات سلبیه آنکه باری تعالی محتاج بغیر نیست مطلقا
نه در ذات و نه در صفات چه او غنی مطلق است و مستغنی از غیر خود زیرا که وجوب وجود او را ثابت و این مقتضی
آنست که مستغنی باشد از ما عدا او و محتاج نباشد مطلقا تا امکان لازم نیاید چه همه ممکنات رشحه از رشحات
وجود اویند و ذره از ذرات جود او و حضرت ملک علام در کلام خود از وحدانیت خود خبر میدهد از آنجمله سوره رفیعه
قل هو الله احد است ارباب تفسیر آورده اند در سبب نزول این سوره شریفه که جمعی از قریش گفتند ای محمد وصف
کن از برای ما آن خدایرا که به پرستش او دعوت میکنی این سوره نازل شد که تسمیه یافته باخلاص و اساس
اما اخلاص بسبب آنکه وصف وحدانیت اوست و نفی شرکا ازو و اساس بواسطه آنکه مشتملست
بر اصول دین چه توحید اصل است و نبوت و امامت و معاد و فروع توحیدند و اصولند نظر باحکام فقهیه
و محل این سوره عظیم است و مکان او جسیم و باوجود قصر و ایجاز مثل معادل ثلث قرآنست و تقارب طرفین
آن دلالت واضح دارد برآنکه علم توحید را منزلت تمام و مرتبه [illegible] الکلام است نزد ملک علام زیرا که علم

و غیر آن از صفات کمال قادر بقدرت باشد

تابع معلوم است و شرف بشرف او و هرگاه که معلوم این علم حق جل و علا باشد و صفات جلال و نعوت
کمال او و آنچه برو جایز است و آنچه برو جایز نیست پس از این مقدمات علو شان و رفعت مکان او معلوم
توان کرد چنانچه میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
یعنی ای محمد بگو که اوست خدای یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات و متفرد بافعال در جمیع حالات و جهات یعنی یگانه است
هم در الهیت که او را شریک نیست و هم در صفات که او را شبیهی نیست و هم در افعال که او را نظیر نیست خدای بی نیاز است
از همه و اوست پناه نیازمندان نخورده و نیاشامیده و پاینده است که فانی نشود و او محتاج الیه است و مستغنی از خلق
و همه مخلوق بوی محتاجند من جمیع الوجوه نزاده کسیرا و یهود است که گفتند عزیر پسر خداست و زاده نشده از کسی و نصاری است
که گویند عیسی خداست تعالی الله عن ذلک و نیست و نبوده مر او را همتا هیچکس و مجوس و مشرکان عرب که گفتند او را
کفو هست نعوذ بالله و این سوره رفیعه مشتملست بر جمیع صفات کمال حضرت ذو الجلال چه الله اشارتست بآنکه خالق
جمیع اشیاست و مبدء و منشی آن و در ضمن این وصف است بآنکه او قادر و عالم است زیرا که خلق و انشاء صحیح منسوب
محکم انتظام که ازو بوقوع آمده بغایت احکام و اتساق و انتظام و در آن وصف اوست بآنکه حی و موجود و سمیع و بصیر است و احد وصف
بوحدانیت اوست و نفی شرکا ازو و صمد بآنکه محتاج الیه جمیع خلق است پس غنی مطلق باشد و بآنکه غنی است باید که عالم بود و عالم
باید که عادل بود و عادل قبیح نکند چه عالم بقبح و لا اجهل لازم آید یا عجز و هر دو برو محالست لم یلد نفی تشبیه است و همچنانست و لم یولد وصف
بازلیت و قدمیت و لم یکن له کفوا احد تقریر نفی تشبیه است و قطع آن شعر
خداوندی که معبود را واحد ٭ نگو یکس که مولود و والد ٭ کسی را
کو نباشد کفو و مانند ٭ بدو نسبت نباید کرد فرزند ٭
و دیگر این آیه شریفه است که دلالت دارد بر وحدانیت حضرت عزت که
والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم یعنی خدای شما معبودیست یکتا که نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که احد است
در ذات و واحد است در صفات و بخشاینده است در ترغیب اشباح مهربانست در ترغیب ارواح و واحد گاه بر سبیل اسمیت
مذکور میشود و آن در عدد حساب باشد مثل واحد و اثنان و ثلث و گاه بطریق صفتیت مثل آیه هو شخص واحد و معنی او از انجهه که واحد است
منقسم نگردد و وحدت حق سبحانه و تعالی بآنکه او واحد است ابدا و اعتبار یکی آنکه ذات او مرکب نیست نه از دوام و نه از امور کثیره
و باین معنی اشارت فرموده حضرت عزت در کلام لازم التکریم چون که والهکم اله واحد و خطاب بنظر بجمیع ممکناتست و ذکر
او بجهه تغلیب ذوی العقول مذکور است و دیگر آنکه در وجوب وجود هیچکس بحق جل و علا مشارکت ندارد و وجود او مبدء جمیع

ممکناتست و اینمعنی مراد است از قول حق جل ذکره که لا اله الا هو که اثبات وصفات الوهیت اوست و نفی شریک
ازو که این شانرا واجب الوجود است که در غایت کمال او نهایت جمال است جلت عظمته شعر هیچ ذاتی بذات او نرسد عقل
کل در صفات او نرسد و چون عارف ربانی تحقق وجوب وجود یزدانی بنور باطن و صفای ضمیر ادراک کرد شک و شبهه را
بیقین او نمی تواند گشت و او بنور آن یقین هدایت یافته میداند که حق سبحانه واجب الوجود است از جمیع جهات و در جمیع صفات و احوال
جمیع اعتبارات و این نور یقین خلاص میسازد او را از شبهات اشرار و فایز میگرداند او را بمقامات ابرار و حاصل میشود او را استغراق
در بحار عالم انوار بعون ملک غفار و شروق اشراق واحد جبار و باز حضرت معبود تخصیص فرمود ذکر الرحمن الرحیم
که دو صفت رحمتند زیرا که ذکر الهیت و فردانیت مفید قهر و شدت اند پس تعقیب فرمود آنرا بذکر این دو صفت
تا روح و راحت حاصل شود در قلوب از هیبت الهیت و عزت فردانیت و تا اشعار باشد که خلق مخلوقات
و انسان نیست مگر از جهت رحمت و احسان و آیه دیگر اینست اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَا
فِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْکِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ
فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِیهَا مِنْ کُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ
وَالْاَرْضِ لَاٰیٰتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُوْنَ ارباب تفسیر آورده اند در سبب نزول این آیت عالی آیت که چون در
مدینه طیبه علی مشرفها الصلوة والتحیه آیه ربت والهکم اله واحد نازل شد کفار قریش گفتند ما سیصد و
شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان کار یک شهر ما را راست نمی توانند ساخت و محمد
صلی الله علیه و آله میگوید که من یک خدای دارم که کار همه عالم را میسازد و اگر برین حجتی بیاورد و علامتی بنماید ما بر آنچه
او اقرار کنیم این آیه واضح هدایت بسمت نزول یافت مشتمل بر هشت علامت از آیات قدرت الهی و لهذا
در حدیث نبوی ورود یافته که وَیْلٌ لِمَنْ لَاکَهَا بَیْنَ لَحْیَیْهِ ثُمَّ لَمْ یَتَدَبَّرْهَا یعنی وای بر کسی که حرکت آرد دو جانب
دهان خود را باین آیه یعنی آیت را بخواند و در تدبر و تفکر کار نفرماید و ترجمه این برین وجه است که بدرستی که در آفرینش
آسمانها که خیمه ایست بیستون بر افراشته و بی علاقه در هوا معلق داشته و در آفرینش زمین که بر طبق
مبسوط و مهادیست مضبوط و از پی در آمدن شب و روز و هر یکدیگر را بر سبیل تعاقب با اختلاف ایشان
در درازی و کوتاهی و سفیدی و سیاهی و کشتیهای گران که میرود در دریا بر امواج زخار با آنچه نفع رساند بر دما[غ]

از تجار بسبب تجارات و مکاسب در اقطار و در آنچه خدای تعالی فرو فرستاده از آسمان یا از ابر از آب باران
پس زنده ساخت و تازه گردانید زمین را بآن آب از پس مردگی و پژمردگی و پراکنده در زمین از هر جنبنده
چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن و در گردانیدن بادها از هر جهتی و در ابر فرود داشته و رام شده مر او را
میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود درین جمله که گفتیم هر آینه نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع
فطرت مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل بر موجودات بگمارند تتمه در بیان فواید آسمان و در هیئات و کیفیت
آن که بعضی از علامات دالهء هستی کانه است حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله و حکمت شامله تزیین فرموده آسمانرا
بزینت ستارگان و روشنی آفتاب عالمتاب و بنور ماه تابان و بعرش عظیم و کرسی جسیم و بلوح و قلم و تسمیه
یافته در قرآن بسقف بلندی محکم و آفرینش او مشتمل بر حکم بلیغه و غایات صحیحه است و مصعد اعمال و مهبط انوار
و قبله دعا و محل ضیا و صفا است و لون او انفع الوانست که مستنیر است و شکل او احسن اشکال است
که مستدیر است که نجوم او رجوم شیاطین اند و علامات راه یافتن اهل زمین و فایده طلوع شمس از جهت آسایش
آدمیان و مردم است و در اطراف برای حاجات و دیگر انتفاعات و غروب او از برای صلاح حال ایشانست از آرام
و قرار و در اکتناف بواسطه تحصیل راحات و استراحات و انبعاث و برانگیختن قوت هاضمه و نمو و غذا با عضا
و غیر آن از ضرورتها و بقدرت کامله نه فلک را بیستون بر زبر یکدیگر بر هوا بر افراشته و بحکمت بالغه
در میان آن هفت طبقه زمین را بیعمود بداشته و افلاکرا برای مصالح عالمیان گردان ساخته بحرکات مختلفه
بمقدار معین از سرعت و بطوء و بطوع هر یکی را محل کوکبی گردانیده از سیارات اولی را فلک ماه گردانیده و
دوم را عطارد و سیوم زهره و چهارم را آفتاب و پنجم را مریخ و ششم را مشتری و هفتم را مکان زحل ساخته و بر دوازده
و مدار حرکات شبانروزی برو نهاده و بواسطه حرکت آفتاب در بروج چهار فصل پیدا کرده تا ازین آثار استدلال
جویند بر وجود فاعل مختار و دیگر نزد ارباب هیئات مقرر شده که جرم آفتاب صد و شصت مثل و ربع و ثمن زمین است
و ما مشاهده میکنیم که از نمودن او تا تمام طالع شدنش اندک زمانیست پس درین زمان اندک جسمی باین عظمت
که چندین برابر تمام زمینست چه مقدار حرکت کرده است و ازین مقدمه غایت سرعت فلک معلوم میشود و لهذا
در اخبار وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام پرسید که آفتاب بزوال رسید گفت نعم بلی

آن حضرت فرمود نه بلی یعنی چه جبرئیل گفت از آن وقت که گفتم نه تا آن زمان که گفتم بلی آفتاب پانصد ساله راه رفته است
گرد و چون مرد عاقل کامل در عظمت و بزرگی اجرام نیرات تأمل کند و در سرعت حرکات ایشان تفکر نماید
هر آینه عقل سلیم او گواهی دهد که این نظم غریب و ترتیب عجیب نیست مگر بتدبیر علیم حکیم تعالی شانه و واضح
برهانه و یکی دیگر از علامات هشتگانه دلالت کردن زمین است و فواید بر وجود حضرت رب
العالمین ارباب هیئات دوایر صغار موازی خط استوا بر روی زمین فرض کرده و اقالیم
سبعه بآن متعین ساخته‌اند و ابتداء اقلیم اول آنجاست که درازترین روزها دوازده ساعت
و چهل و پنج دقیقه باشد و در ابتداء هر اقلیم سی دقیقه بر اطول ایام افزون میشود و آخر اقلیم هفتم آنجاست
که درازترین روزها شانزده ساعت و پانزده دقیقه باشد و بعضی گفته‌اند که ابتداء اقلیم
اول خط استواست و آخر اقلیم معموره که عرض آن شصت و شش درجه است و اطول ایام آنجا بیست
و سه ساعت است و در اقلیم اول بیست کوه است و سی نهر و در اقلیم دوم بیست و هفت کوه است و بیست و
هفت نهر و در اقلیم سیوم سی و سه کوه است و بیست و دو نهر و در اقلیم چهارم بیست و پنج کوه است
و بیست و دو نهر و در اقلیم پنجم سی کوه است و پنج نهر و در هر یک از اقلیم ششم و هفتم یازده کوه است
و چهل نهر و زمین با آب یک کوه است چه آب بر هیئات کوه آب مجوف که بعضی از آن قطع شده
و از خاک برگشته بر وجهی که مجموع آب و زمین یک کوه شده و این را ربع مسکون خوانند و حق سبحانه
و تعالی بسیط زمین را بر مثال بساط گردانیده جهت عالمیان و بساطت و کرویت او با هم
منافات ندارند بواسطه بزرگی جرمش چه محیط زمین هشت هزار فرسخ است هر فرسخ سه میل
و قطر زمین دو هزار و چهارصد و چهل و پنج فرسخ است و مساحت تمام روی زمین بیست هزار
بار هزار و سیصد و شصت و سه هزار و ششصد و سی و شش فرسخ است و مقدار معموره روی
زمین چهار هزار بار هزار و ششصد و هفتاد و شش هزار و هفتصد و چهل فرسخ است و دلالت
زمین بر وجود حضرت معبود بر چند نوع است **نوع اول** آنکه حق سبحانه و تعالی بمحض رحمت و حکمت
خود زمین را ساکن گردانیده که اگر متحرک می‌بودی حرکت او یا بر سبیل استقامت بودی یا بطریق

استدارت بر استقامت نمی‌تواند بود که اگر چنین می‌بود چون شخص پای از زمین برگرفتی آنگاه خواستی
که بر زمین نهد بایستی که پای او هرگز بزمین نرسیدی زیرا که زمین از پای او گریزانست و هرگاه که دو جسم فرود آیند
که یکی از دیگری گریزان باشد حرکت ثقیل‌تر البته سریعتر خواهد بود پس هرگاه که چنین بودی منفعت رفتن و حرکت انسان و حیوان
بر وی باطل شدی و اگر حرکت او بر نهج استدارت بودی که بدور حرکت کردی پس هرگاه آن جسم گران
بدور آمدی هرگاه بر او بودی با خود بگردش آوردی پس اگر خواستی که بقصد آن حرکت کند آن بر وی
متعذر بودی پس حرکت جمله انسان و حیوان بر وی مشکل شدی و این نیست مگر باختیار حضرت پروردگار
نوع دوم آنکه اگر زمین در محکمی چون سنگ بودی رفتن بر وی دشوار شدی و در تابستان بغایت گرم شدی
و در زمستان بغایت سرد و زراعت در وی ممکن نبودی و منفعت مطعومات زایل شدی و ترکیب
بناها و ترتیب خانها بر وی متعذر بودی پس منفعت خلق از وی زایل شدی و اگر سست محکم نبودی و اگر در نرمی
چون آب بودی قرار مسکن و زراعت و حراثت و بنا و غیر آن باطل شدی و موجب هلاک انسان
و حیوان گشتی پس خالق انس و جان او را در محکمی و سستی معتدل آفرید از برای مصلحت عالمیان **نوع سیوم** آنکه حضرت
حق جل و علا زمین را کثیف و غبرا خلق کرد زیرا که زمین در غایت دوریست از چرخ برین و این موجب نهایت
برودتست و آنگاه صلاحیت نمی‌داشت که مسکن و منبع حیوانات شود پس بحکمت بالغه انوار کواکب را بر روی زمین جای
داد تا حرارت آن کواکب در وی بوقوع رسد و بحد اعتدال باز آید و اگر شفاف همچو انوار سیار در و نفوذ نمیکرد و حرارت را
تأثیر نمی‌بود و این نیست مگر بتدبیر حضرت معبود **نوع چهارم** آنکه حضرت منان آبها بر روی زمین روان گردانید از برای صلاح
عالمیان و در کوهها پدید کرد برای زیادتی آب چشمها زیرا که در اندرون زمین اجزای آب بسیار است بواسطه الحجر که بخارات
برودت آب شده و چون حرارت بر زمین مستولی شود آن اجزای آب همچو بخار دیگر متصاعد شود و میل ببالا کند اگر
بر آن زمین کوه نباشد آن اجزا پراکنده گردند و اگر کوه باشد آن قطرها در زیر زمین مجتمع شوند و پراکنده نگردند
دیگر باران و برف در کوه بیشتر میباشد بسبب ارتفاع بخارات و کثرت باران سبب معموری زمین است و دیگر
اجساد سبعه در کوه حاصل میشود مثل طلا و نقره و مس و سرب و ارزیر و آهن و سیماب و منافع این اجساد برای صلاح
بلاد و عباد بغایت ظاهر است و دیگر احجار نفیسه چون لعل و زبرجد و یاقوت و امثال آن هم در کوه متولد نشود

ذلک تقدیر العزیز العلیم نوع پنجم آنکه اجزای زمین مختلفند در طبع و لون و رایحه و بعضی نرم و بعضی صلب و بعضی
خوش و بعضی ناخوش و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی سرخ و بعضی زرد و دیگر رنگها و نباتات [illegible] و چوب
و حق سبحانه و تعالی جهت قدرت برای روزی و خورش و پوشش بندگان از آب و زمین این نوع چیزهای مختلف پیدا کرد
تا او را بشناسند و شکر نعمت او را بجای آورند دیگر از نشانهای بیشمار که دلالت میکند بر وجود واجب [illegible] اختلاف
لیل و نهار است و آن بر چند وجه آمده اول آنکه شب و روز ضد آن و منافیانند چنین شب [illegible] روز را باطل و ناچیز
کند و برو مستولی گردد و اگر روز درآید عکس این بظهور آرد پس هر یک از شب و روز [illegible] صفت قاهری دارند [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] و خاصیت ایشان بودی آن حالت [illegible] قاهر [illegible]
[illegible] مقهور قاهر [illegible] و حکیم [illegible] و بعکس [illegible] هر دو [illegible] تصرف قادر
علیم حکیم اند دوم آنکه از اول زمستان تا اول تابستان روز دراز میشود و شب کوتاه و از اول تابستان تا اول زمستان
روز کوتاه میگردد و شب دراز و هر چه از روز نقصان میشود در شب زیاده میگردد و همچنین هر چه از شب
کم میشود در روز می افزاید و این اختلاف بواسطه حصول فصول چهارگانه است که هر کدام از آنها بجهة اوساط
[illegible] و باعتدال باز آید تا سبب اختلال عالم نشود و این بتقدیر علیم قدیر است سیوم آنکه همچنانکه احوال
شب و روز در فصول اربعه مختلف است همچنان نیز احوال ایشان در بلاد و مواضع عالم مختلف است پس
اختلاف شب و روز در ازمنه موجود باشد و هم در امکنه و بیان این آنست که زمین کروی است پس این لحظه که در بن
[illegible] در شهر دوم وقت پیشین است و در شهر سیم پیشین و در چهارم شام و در پنجم خفتن
و در ششم نیم شب و اگر خواهند که این معنی بر ایشان ظاهر شود ببایند تا وقت گرفتن ماه شود اگر احیانا از اهل
چین بپرسند که اول خسوف نزد شما چه وقت بود گویند مثلا وقت خفتن بود و اگر از اهل خراسان کنند که چه
محل بود گویند که نیم شب و اگر از اهل اندلس حبث جوی نمایند گویند که بامداد پس بدین معیار معلوم شد که آن ساعت
که در اقصای زمین چین خفتن بوده عین آن ساعت در خراسان نیم شب بوده و در مغرب بامداد و این معنی
دلیل ظاهر است بر حکمت و قدرت الهی که مصلحت جمله عالم بکمال قدرت و حکمت نگاه دارد و جای شب
و جای روز و جای بیداری و جای خواب چنانچه چنانچه خلل در هیچ موضعی راه نمی یابد الله الخالق و السلام

تبارک الله رب العالمین چهارم در تعاقب شب و روز چند فایده است اول آنکه چون روز درآید روشنایی ظاهر شود و مردم
بکسب کار مشغول شوند و چون شب درآید باستراحت و آسایش و فراغت اشتغال نمایند اگر وقف روز را بگذارند چه
اگر همیشه در حرکت باشند قوی منجر بضعف شوند و بطاقت گردند و اگر همه وقت سکون اختیار کنند برودت و رطوبت
غالب شود و سبب [illegible] حرکت گردد اما چون روز در حرکت باشند و شب در سکون اعتدال مزاج حاصل شود و مصلحت
حیات منتظم گردد دوم آنکه اگر دایم روز باشد پس باید که فلک آفتاب واقف باشد و حرکت نکند پس آن موضعی که آفتاب
دایم [illegible] محرق گردد از تابش آفتاب و آن جایگاه که آفتاب بروی نتابد برودت بافراط رسد و صلاحیت
آن نداشته باشد که موجودات توانند شد سیوم آنکه خواب بر مثال مرگ است و بیداری بر مثال زنده شدن چنانچه بوقت
خواب [illegible] و تمام قوی و حواس [illegible] و جمیع قوی و حواس بعمل و کار در می آیند پس عجب که مردم
و دیگر زنده شوند پس تعاقب لیل و نهار هم دلیل توحید است و هم حجت است بر صحت حشر و نشر در قیامت چهارم
آنکه هر گاه دو چیز ضد یکدیگر باشند پس باید که هر یک از ایشان سبب بطلان وقف آن دیگر باشد و شب و روز با آنکه
ضد اند آفریدگار عالم چنان تدبیر فرموده که هر یک از این دو ضد کمال حال آن دیگر باشد زیرا که مبین است که اگر دایم
روز باشد آن موجب ضعف و بیخوابی و هلاکت شود و اگر دایم شب بود آن نیز سبب [illegible] و بطلان حیات
شود پس فایده روز آنست که تا شب باشد و فایده شب آنکه تا روز بود پس زهی قادر بر کمال که دو ضد را چنان
تقدیر کرده که هر یک از ایشان سبب کمال حال آن دیگر باشد ذلک تقدیر العزیز العلیم دیگر از علامات حق سبحانه که
دلالت دارد بر وجود صانع بیهمتا کشتیهاست که حق تعالی جاری گردانیده جهت صلاح حال و حاجات مردمان بعضی
از غرایب کشتی آنکه اگر جمله عالم خواهند که اندک سنگی بقدر حبه باشد بر روی آب بدارند نتوانند و آفریدگار عالم کشتی
که در وی هزار خروار باشد بر روی آب بداشته بقدرت کامله و حکمت شامله حضرت و تمام در جریان کشتی بر روی
آب آنکه جهات حاجات خلایق بسیار است که حق جل و علا هر نوعی از انواع حاجات از برای ایشان آفرید بطرف از اطراف عالم
مخصوص گردانیده و از جهت انتظام عالم با آنکه مشرق را محتاج ساخته بامتعه که در بلاد مغرب میباشد و بعکس و از جهت نقل
آن متاع از یک طرف عالم بآن طرف دیگر کشتی را بر روی آب روان گردانیده و مدار نقل برو نهاده و بدین سبب ابواب رزق
و روزی را بر روی اهل عالم گشاده و منافع سفر بحار بسیار است و عجایب و غرایب بحر بیشمار دیگر از نشانهای حق سبحانه که دلالت

دارد بر وجود حضرت منان انزال باران است از جانب آسمان و زنده شدن زمین از آن مراد از آسمان اینجا سحاب است
یا بتقدیر جانب آسمان و شکی نیست که در نزول باران از جانب آسمان دلالت واضحه است بر وجود صانع
و وحدانیت چه اگر جمله عقلاء عالم خواهند که یک قطره آب در هوا معلق بدارند نتوانند و آفریدگار تعالی ابر را در هوا معلق بداشته
و آب بقدر احتیاج در وی ودیعت نهاده و باد را بر وی مسلط گردانیده تا بامر و فرمان او ابر را براند و بسوی زمین محتاجان برد و
آنگاه ابر را در هوا و مجاری آن بپارد و متراکم گرداند تا بطریق اعصار آب از وی ریزان گردد تا آن زمین سیراب شود و بهجت
و نضرت و خضرت او بیفزاید و انواع ازهار و اصناف انوار و اثمار بظهور رسد تا منافع و مصالح آدمیان بحصول موصول
گردد **و یکی دیگر** از علامات ثمانیه که دلالت دارد بر وجود حضرت رب العالمین جنبندگان زمینند چه انواع حیوانات
بی‌حد و اندازه در زمین متفرق و منتشرند بعضی پرنده و بعضی چرنده بعضی بر روی زمین جاگرفته‌اند و بعضی دیگر در زیر زمین مسکن
ساخته‌اند و بعضی در آب میباشند و هر یک را طبع و صفت دیگر و لون و خلقت دیگر است با آنکه در عناصر و طبایع و افلاک
و انجم هم با هم متساوی‌اند پس اگر کسی بنظر تحقیق و بفکر دقیق ملاحظه نماید و اندیشه تمام کار فرماید بر وی ظاهر گردد که هر حیوانی از
عالم صنایع قدرت بلا غایت و بدایع حکمت بی‌نهایت در و مندرج است مثلا و چون انسان را که از روی مساحت مسافت شبری بیش
در شبری انواع صنایع و اصناف بدایع در و منطوی است از گوش و چشم و بینی و لب و دهان و دندان و زبان و قوی که در و سریان دارد
از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه از حواس ظاهر و حس مشترک و خیال و متصرفه و وهم و حافظه از حواس باطن و با آنکه نوع هم
یکیست دو شخص در صورت بهم مشتبه نمیشوند و دو موی بیکدیگر مانند نمیگردند و حق جل و علا بقدرت کامله درین رقعه صغیره
اینمقدار اختلاف ظاهر ساخته تا اختلاف بعضی ببعضی نشود و سر رشته معاش و حوائج منقطع نگردد و ذلک هو الفضل الکبیر
و یکی دیگر از ثمانیه نشانها که دلالت دارد بر وجود صانع مختار احوال باد است تا که بغایت دلیل ظاهر و برهان باهر است
بر وجود صانع مختار و قدرت آفریدگار از چند وجه **وجه اول** آنکه اگر طبع هوا اقتضای حرکت کند پس باید که هرگز ساکن نشود و
و اگر مقتضی سکون است پس باید که هرگز متحرک نشود و حال آنکه گاهی متحرک میشود و گاهی ساکن میباشد پس حرکت و سکون او بطبع او
نیست بلکه بتقدیر و تدبیر صانع حکیم که اسباب حرکت و سکون او تدبیر فرموده بمقتضای حکمت برای صلاح اهل عالم **وجه دوم** آنکه هوا
جسمیست بغایت لطیف و در لطافت بمرتبه‌ایست که او را حس بهیچ وجه ادراک نتواند کرد و وقتی که در جنبش و حرکت آید نزدیکست
که کوهها را از جا بر دارد پس چندین قوت و شدت در جسم چنان لطیف نیست مگر بایجاد موجد حکیم **وجه سیوم** آنکه باد با وجود یک نوعست

بعضی سبب منفعت آمده مثل باد بهاری که و ارسلنا الریاح لواقح و بعضی دیگر موجب نصرت که و ارسلنا علیهم الریح
العقیم و حال آنکه طبیعت هوا مساویست پس بعضی موجب منفعت میباشد و بعضی سبب مضرت
این نیست مگر باختیار فاعل مختار که فرمان دهد بهر طرف که اراده او باشد از منفعت و مضرت **نظم** گر نبودی واقف
از حق جان باد فرق کی کردی میان قوم عاد **و یکی دیگر** از علامات ثمانیه که دلالت میکند بر وجود حضرت رب العالمین
تسخیر ابر است در میان آسمان و زمین و معنی تسخیر تذلیل اوست و این بواسطه آنست که طبع آب ثقیل است
و مقتضی نزول است پس بودن بقای او در جو هوا بر خلاف طبع او باشد و این نیست مگر بتدبیر و تسخیر حکیم کبیر و نیز اگر
دایم بر هوا باقی ماند ضرر عظیم بظهور آید بسبب پوشانیدن او نور آفتاب را و کثرت نم و بارندگی و بقدر تردد در حوائج دیگر
منقطع شود ضرر او نیز بیحد است زیرا که آن مستلزم تنگی و جدب و قحط گردد و بس فائده رسانیدن بقدر مصالح عالمیان میشود
بی زیاده و نقصان **و دیگر** از اعظم و تراکم و ارتفاع و انخفاض و انبساط و تخلخل و پوشیدن آفاق در لحظه و گشودن
او در لحظه دیگر در اوقات معینه و اشتمال او بر رعد و برق و صاعقه و غیر ذلک دلالات واضحه است بر کمال حکمت
موجد مقدر مدبر ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون که آخر این آیه شریفه است احتمال دارد که این راجع بمجموع آیات
هشتگانه باشد و احتمال دارد که راجع بهر یک از آنها باشد یعنی هر یک از این امور دلایل واضحه و حجج لایحه‌اند
بر وجود مبدع عظیم الشأن که منزه است از زمان و مکان و مبرا و معراست از سمات حدوث و امکان و فضائل
عظمی او و تخصیص اینها بذکر بواسطه آنست که اینها متمکن‌اند از نظر و استدلال از این امور بوجود قدرت بر کمال ذو
الجلال و آیه کریمه مفید آنست که تقلید مذموم است در اموری که بتحقیق او بطریق استدلال ممکن باشد و دیگر آنکه جمیع معارف
ضروری نیست و الا احتیاج بنظر نمیبود و رشی از این اشیاء و تخصیص آیات ثمانیه بذکر با آنکه سایر اجسام و اعراض
مساوی‌اند در استدلال بآن بر وجود صانع ممکنات بلکه در هر ذره از ذرات موجودات زیرا که اینها امور جامع
میان دلایل و میان نعمتها بر اهل تکلیف و تاثیر این در قلوب انجع میباشد و در خواطر اسرع یفعل الله ما یشاء
و یحکم ما یرید **فصل چهارم** در بیان عدل و مراد بعدل منزه داشتن باری تعالی است از فعل قبیح و اخلال
بواجب که حق سبحانه و تعالی فعل قبیح نمیکند و اخلال بواجب نمی‌نماید و فعل حسن آنست که واقع شود بر وجهی
که تقاضا نکند که فاعل او را مذمت کنند و فعل قبیح بخلاف آنست یعنی فاعل او مذموم باشد و فعل حسن اگر

اگر اقتضای مدح فاعلش میکند و ذم تارکش آن واجبست و اگر مقتضی مدح فاعلست نه ذم تارکش آن مندوبست
و اگر اقتضای مدح تارکش میکند نه ذم فاعلش آن مکروهست و اگر فعل و ترکش نه مقتضی مدحست و نه ذم پس آن مباحست
و حسن و قبح هر دو عقلی اند نه شرعی که اگر شرعی میبودند جماعتی که منکر شرعند مثلا ملاحده حکم بحسن و قبح آن نمیکردند و حال آنکه میکنند
چه قطع نظر از شرع کرده عقل حاکمست که بعضی از افعال هست که حسنست مثل رد امانت بصاحبش کردن و نیکوئی و احسان بمحتاجان نمودن
و راستی که فایده داشته باشد در دین و دنیا و بعضی دیگر از افعال قبیح است چون ظلم و ستم که آن وضع شیء است در غیر موضعش
و دروغی که ضرر دارد و ما فاعل فعل خودیم باختیار زیرا که ما فرق می یابیم میان فعل اختیاری و اضطراری بضرورت مثل افتادن آدمی
از بام باختیار و از نردبان بزیر آمدن باختیار و فرق میکنیم میان حرکت دست و حرکت نبض و اگر بنده فاعل فعل خود نباشد تکلیف
باطل گردد و الا تکلیف ما لا یطاق لازم آید زیرا که درین هنگام توانائی نخواهد داشت بر آنچه بآن مکلف شده چون عنان اختیار
بدست او نباشد و هرگاه که تکلیف ممتنع باشد پس نه عصیان باشد و نه عقاب و نه دوزخ و نه عذاب و نه غفران باشد و نه جنت
و نه جنان باشد و نه راحت و حال آنکه اینها همه بودنی و حق است و دیگر ما می یابیم که افعال ما تابع قصود و دواعی ما اند و هر که
چنین باشد فعل او اختیاری بود پس فعل ما باختیار باشد و دیگر اگر ما مجبور باشیم در افعال نه مختار و جمیع افعال باری تعالی
در ما خلق کرده باشد لازم می آید که ممتنع باشد که بواسطه فعلی از افعال یکی از ما عذاب کند مانند صور و اشکال
چه اینها معذب نیستند زیرا که قابلیت تکلیف ندارند و این بغایت قبیح است که فعلی در ما خلق کند و ما را بر آن
عذاب نماید چه او منزه است از قبایح و نقصان و نه ظلم بر وی رواست و نه طغیان و قرآن که فارق است میان
حق و باطل مملوست از اضافه فعل به بنده و ثواب و عقاب از آن میکند و حاصل مثل فویل للذین یکتبون ال
الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله یعنی کلمه عذاب مر آنان را سزاست که ایشان می نویسند
نوشته ... بدستهای خود یعنی بیاز کتابتند و میگویند که این نوشته از نزد خداست و جای دیگر میگوید که و یقولون
هو من عند الله و ما هو من عند الله و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون یعنی چیزی که خود کرده اند میگویند
آن از نزدیک خدای تعالی است و نیست آن از نزد خدای و میگویند بر خدای تعالی دروغ و ایشان میدانند که دروغ
میگویند و دیگر میفرماید ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا یعنی در پی نمیروند ازین گفتار مگر آنکه
بدرستی که گمان سود نمیدارد از سخن حق چیزی و دیگری ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

یعنی بدرستی که خدای تعالی نبود تغییر دهنده نعمتی را که انعام کرده است مر گروهی را تا وقتی که آن گروه تغییر
و تبدیل دهند آن حالرا که در نفسهای ایشانست بحال بدتر و دیگر الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون
فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تفسقون یعنی امروز جزا داده خواهید شد عذاب خواری و رسوائی
بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید در زمین بی استحقاق و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید و دیگر اعملوا ما شئتم
یعنی بکنید هر چه میخواهید هر آینه بیننده است و دیگر فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر
یعنی پس هر که خواهد بگرود و گو بگرود و هر که خواهد کافر گردد و گو نگرود و این امر توعید و تهدید است و امثال آن
و در قرآن بسیار است و چون مطلقا بر حق سبحانه و تعالی قبیح روا نیست پس اخلال بواجب هم روا نباشد بر وی زیرا
که قبیح فاحش است و دلیل برین قبیح بر وی روا نیست از دو وجه یکی آنکه صرف کننده او بسوی قبیح جهلست که آن قبیح است
و خدای تعالی داناست بقبح و داعی بآن معدوم است که حاجت است بسوی او باری تعالی یعنی غنی مطلق است
و مطلقا احتیاج بر وی راه ندارد و داعی حکمت نیز در وی نیست زیرا که حکمت در قبیح نمیباشد و دوم اگر جایز باشد بر وی قبیح
ممتنع شود اثبات نبوات زیرا که قبیح نماید بر وی تصدیق کذاب و بآن ممکن نباشد جزم بصحت نبوت
پس درین هنگام محال است بر وی اراده قبیح و امر بآن و ترک اراده حسن و نهی از آن پس اخلال بواجب
بر وی روا نباشد و دیگر آنکه آنچه خدای تعالی میکند از برای غرضی و حکمتی است هم از روی نقل هم از روی عقل
کقوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون یعنی نیافریدیم پریان و آدمیان
و جمیع انسان را مگر برای آنکه مرا بپرستند چه غرض از خلق ایشان تعریض ایشانست از برای ثواب و آن
حاصل نمیشود مگر باداء عبادات و دیگر افحسبتم انما خلقناکم عبثا یعنی آیا می پندارید شما از روی غفلت
آنکه ما آفریدیم شما را بعبث و بازی و دیگر میفرماید و ما خلقنا السماء و الارض و ما
بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا یعنی و نیافریدیم ما آسمان و زمین و ... میان هر دو است
آفریدن باطل بی غرض صحیح و حکمت صریح بلکه برای منافع عظیمه و فواید جسیمه است برای عالمیان اگر آفریدن
ایشان بی غرضی باشد گمان آنست که کافر شدند لیکن آفرینش بیهوده نبوده و غیر این نیز از آیات
دال بر عقل پس اگر آفریدن باشد بی غرض صحیح لازم می آید که در آن فعل عابث باشد و این منفیست
بر خدای تعالی زیرا که عبث قبیح است و حکیم دانا قبیح اختیار نمیکند چه این عرض نیز از آن است که قبیح باشد

بلکه عام فایده است برای انام و چون چنین است پس ناچار باشد از تکلیف و آن در لغت تکلف است
و بمعنی مشقت است و در اصطلاح حمل کسی است که واجب است طاعت او بر چیزی که در وی مشقتی باشد
بر جهت ابتداء بشرط اعلام تکلیف کننده بچیزی که تکلیف بآن فرموده و اگرچه طاعت نبی و امام و سید منعم
واجب است اما ابتداء نیست چه طاعت ایشان متفرع بر طاعت الهی است و این از شرایط حسن او بچهار سبب
اول آنچه راجع بنفس تکلیف بشود و آن چهار است اول انتفاء مفسده است در وی تا در وی فسادی نباشد
زیرا که آن قبیح است دوم تقدم اوست بر وقت فعل سیوم امکان متعلق اوست زیرا که تکلیف بمستحیل قبیح است
چهارم ثبوت صفت زایده است بر حسن او زیرا که تکلیف بمباح نیست دوم آنکه راجع بشود بتکلیف کننده آن چهار است
اول علم او بصفات فعل است از آنکه حسن است یا قبیح است دوم علم اوست بقدر آنچه مستحق میگردد مکلف
از اهل تکلیف از ثواب و عقاب سیوم قدرت اوست بر رسانیدن حق مستحق سیوم توانایی اوست بر فعل زیرا
که محالست تکلیف ما لا یطاق چون تکلیف کردن نابینا که نظر کند بر مصحف چهارم علم اوست آنچه مکلف است
بانجا و امکان علم او بان زیرا که جاهل متمکن از علم مقدور نیست امکان آلت فعل باز متعلق تکلیف یا علم است
یا ظن یا عمل اما علم یا عقلی است همچو علم بوجود حق سبحانه و تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه او و عدل او و علم بنبوت
و امامت و حالات قیامت و یا سمعی است همچو شرعیات و اما ظن همچنانکه در جهت قبله مقرر است اما عمل
همچو عبادات و تکلیف واجبست زیرا که در بنده شهوات و میل بقبیح مخلوق شده و نفرت از نیکی
پس اگر تکلیف نکند او را بفعل حسن و ناکردن قبیح و بهشت امیدوار نگرداند و بدوزخ نترساند
لازم می آید بر انگیختن و تحریص نمودن قبیح و این بر او محالست وجه تکلیف زیرا که آن مستحق است
بر تعظیم و تعظیم کردن کسی که مستحق تعظیم نباشد قبیح است از روی عقل و دیگر بجهت لطف واجب است بر حق سبحانه
و تعالی لطف و لطف آنست که نزدیک میگرداند بنده را بطاعت و دور میگرداند از معصیت
زیرا که موقوف است غرض تکلیف کننده برو و گفتیم که لطف بر خدای تعالی واجب است که اگر
چنین نباشد نقض غرض خود کرده باشد و نقض غرض قبیح است از روی عقل چه باری تعالی اراده فرموده
ایقاع طاعات را از بندگان و ارتفاع معصیت را از ایشان والله اعلم فصل سیوم در نبوت و بعثت
بدانکه نبی آدم را میگویند خبر دهنده باشد از جانب حق سبحانه و تعالی بی واسطه بشر و نبوت واجب است

و دلیل برین آنست که غرض از آفریدن خلق از برای فایده و مصلحت است که باز گردد بسوی ایشان و آن فایده
حاصل نمیشود مگر بامر کردن ایشان بچیزی که فایده ایشان در آن باشد و نهی نمودن از چیزی که فساد ایشان در آن بود
و این یا در احوال معاش ایشانست یا از حالات معاد ایشانست فاما احوال معاش را دلیل او آنست که ضرورت
داعی است در حفظ نوع انسانی و این مستلزم اجتماعست و احتیاج هر یک از ایشان بآن دیگر در اجتماع موجب
تجاذب و تنازع است که حاصل میشود از محبت هر یک نوعی منفعت را از برای خود و نه از برای غیر خود
آن یکی و این منجر میشود بافساد نوع بنی آدم پس حکمت مقتضی وجود عدالت در میان ایشان است بطریقی جاری گردانند
در میان بنی نوع بحیثیتی که منقاد گردند هر یک از آنها بسوی امر او و باز ایستند نزد نهی او تا هر یک بمقتضای عقل
و طبع خود کاری نکنند پس ناچار میگردد در این هنگام از وجود شارعی از جانب حق سبحانه و تعالی با آیات بینات
که دلالت بر صدق او کنند که مطیع را امیدوار سازد و عاصی را بترساند تا ایشان منقاد امر و نهی او شوند
اما حال معاد ایشان چون سعادات اخرویه حاصل نمیشود مگر بکمال نفس بمعارف حقه و اعمال صالحه و تعلق
بامور دنیویه و استعمال فعل در ملابس بدنیه نعمت از او و یافتن این بر وجه اتم و نهج صواب مع ذلک
مخالطه شک و معارضه وهم بسیار است پس ناچار است از وجود شخصی که او از این تعلقات
حاصل نباشد که دلالات واضحات از برای سعادات دنیوی و اخروی ایشان قایم سازد و شبهات ایشان
زایل نماید و مقرر سازد از برای ایشان عبادات و اعمال صالحه و راه نماید ایشان را بدلیل عرفات تا این موجب
فلاح و نجات ایشان گردد و این شخص که محتاج الیه است در معاش و احوال معاد نبی است پس نبی واجب باشد
در حکمت و بنابرین حق سبحانه و تعالی انبیا را مبعوث گردانید تا ختم نبوت را نامزد پیغمبر ما محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله فرمود و دلیل بر صحت نبوت آنحضرت آنست که دعوی نبوت نمود و بر طبق آن معجزه نمود
اما نبوت آنحضرت باجماع همه مسلمانان ثابت است و محقق که هیچ احدی از اهل اسلام منکر آن نیست
و اما معجزه آن خرق عادتست بر طبق دعوای نبوت که بر صدق مدعی دلیل است و ایشان بسیار است و از جمله
و حصر بیرونست از انجمله قرآن مجید است که جمیع فصحا و بلغاء عرب از معارضه آن عاجز آمدند و این متواتر
معلوم شده و دیگر شق قمر است و تسبیح گفتن سنگ ریزه در کف مبارک آن حضرت و غیر آن مجموع در باب

اول گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و اما وجوب عصمت که شرط است در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست که معصوم باشد چه عصمت
لطف است که حق تعالی در حق پیغمبر خود از روی فرموده که با آن اختیار نمیکند ترک طاعت را و نه فعل معصیت را
با قدرت بران و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله روا نیست صغیره و نه کبیره از گناهان و نه سهو و نسیان تا اعتماد و وثوق باشد
بر صحت قول او و حاصل گردد انقیاد او امر و نهی او که اگر چنین نباشد فایده بعثت منتفی گردد و این محال است و دیگر
واجب است که پیغمبر از اول عمر خود تا آخر عمر معصوم باشد پیش از وحی و بعد از وحی تا مردمان مطیع اوامر و نواهی او باشند
و تنفر از و پیدا نکنند و دیگر واجب است که پیغمبر افضل اهل زمان خود باشد زیرا که قبیح است تقدیم مفضول بر فاضل
هم از روی عقل و هم از روی نقل اما نزد عقل ظاهر است که قبیح است مثلا تقدیم مبتدی بر ابن عباس و در منطق تقدیم او
بر ارسطو و در نحو تقدیم او بر سیبویه و اما در نقل فرموده حضرت حق است که أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ
أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوارتر است
به آنکه متابعت کرده شود یا آنکس که راه نیابد بخود مگر آنکه راه نماید او را پس واجب است و چه بوده است شما را
چگونه حکم میکنید و برابر میدهید قادر را با عاجز و معصوم را با نامعصوم شعر عجز و قدرت چه هر دو ضد اند
عقل کی کی بدت که یکسان اند انتهی و دیگر واجب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله متصف باشد بصفات حمیده
و افعال پسندیده از کمال عقل و زیرکی و ذکاوت و فطانت و عدم سهو و نسیان و او را باشد قوت رای
و شهامت و نجدت و عفت و شجاعت و کرم و سخا و جود و ایثار و رافت و رحمت و تواضع و رفق
و مدارا و غیر این از صفات و دیگر منزه و مبرا باشد از هر چه موجب تنفر است از ان از دناءت آبا
همچون کفر و عهر امهات مثل عدم عفت و خوردن بر طریق و مجالست اراذل و مزخرف بودن
از صنایع دنیه مثل [illegible] و حجامی و [illegible] و خالی بودن از حقد و جهل و حسد و درشتی و غلظت و بد دلی
و جبن و حرص بر دنیا و اقبال برو و غیر آن از رذایل و بری بودن از عیوب مثل برص و بهق و جذام و گنگی
و کری و ابلهی و غیر آن که موجب نقص است تا محل او از قلوب ساقط نگردد و انقیاد و اقبال قلوب برو
بحصول رسد

فصل چهارم در امامت

و آن ریاست عامه است در امور دین و دنیا از برای شخص انسانی
و آن واجب است بر خدای تعالی و بیان این بر آن وجه است که کسی [illegible] حالات دنیا را [illegible]

انکه بعد از دو گران بار بحر جهانرا — آسمان جلیل فرو کوفت از انتقرا
دل لشکر اجر گران گشته تراز دور کاب — گرد و از برق سبک سیر فلک برده بتک

منتظم او را میباید بضرورت که هر گاه مردم را پیشوای مطاعی باشد که ظالم را از ظلم باز دارد و باغی را از
بغی منع کند و داد مظلوم از ظالم بستاند و مردمان را بر قواعد عقلیه و وظایف دینیه خواند و دور گرداند
از مفاسدی که موجب اختلال انتظام امور معاش ایشانست بر وجهی که مردمان از مواخذه آن ترسان باشند
مقرر است که با این حال امر بصلاح نزدیکتر است و از فساد دورتر و از لطف همین مراد است پس امامت
لطف باشد و باید دانست که هر چه دلالت میکند بر وجوب نبوت دلالت دارد بر وجوب امامت زیرا که امامت
خلافت است و نیابت از قبیل نبوت مگر در تلقی وحی الهی بی واسطه که آن خاص است بمنصب نبوت پس همچنانکه
بر خدای تعالی آن واجب است این نیز واجب است و اما صفات که شرط است در صحت نبوت همچنان شرط
است در صحت امامت از آنجمله عصمت است که معنی او از پیش مذکور شد و دلیل برین که امام معصوم
می باید از چند وجه است اول آنکه اگر امام معصوم نباشد لازم می آید که ائمه غیر متناهی باشند زیرا که علتی که باعث
است بران که می باید تا دفع ظلم از ظالم کند و ترغیب نماید بخیری که صلاح حال ایشان در آن باشد و باز دارد
از چیزی که فساد در ضمن آن بود چنانچه مذکور شد پس اگر نامعصوم باشد محتاج گردد بامامی که آن صفت
در و موجود باشد همچنین نقل کلام در و کرده برین وجه و این منجر میشود بعدم تناهی ایشان و آن ظاهر البطلان است
دوم آنکه اگر معصوم نباشد هر آینه جایز باشد برو معصیت و بر تقدیر وقوع یکی از دو امر لازم می آید یا فایده
منصب او بر طرف میشود یا سقوط امر بمعروف و نهی از منکر بحصول میرسد و این هر دو قسم باطل است
زیرا که هر گاه معصیتی از و بوجود آید پس یا واجب گردد انکار برو یا واجب نگردد پس اگر واجب گردد محل او از
قلوب ساقط شود و بعد از آنکه انکار برو منافی امر است بطاعت او که این مستفاد است از فرموده حق تعالی
یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ پس من
امر بطاعت اولی الامر شد پس باید وجوب انکار بر وجه نشود و اگر واجب نباشد انکار برو صادق
می آید سقوط امر معروف و نهی منکر و سقوط ایشان محالست و هر چه مستلزم محال است پس آن محالست
پس عدم عصمت امام محال باشد پس واجب است که امام معصوم باشد سیوم آنکه امام حافظ و نگاه دارنده شرع است
و هر که چنین است واجب است که جایز نباشد برو معصیت زیرا که شرع شریف تا جاری است از نگاه دارنده

و آن نگاه دارنده کتاب و سنت نبی نتواند بود زیرا که ایشان مشتمل نیستند بر جمیع احکام تفصیلاً و اجماع نیز از این
قبیل است زیرا که هر یک از اهل اجماع که در میان ایشان معصومی نباشد جایز است بر ایشان خطا و سهو و نسیان
و قیاس نیز فایده ندارد که آن نیز باطل است چنانکه در محل خود مبین شده پس باقی نماند بجز امامی معصوم که حاکم و حافظ
شرع متین باشد پس اگر در معصیت جایز باشد بامکان وقوعش پس جایز است که زیاده کند در شرع چیزی
که از دین نباشد یا نقصان کند چیزی که از دین باشد پس او ناقض شرع بود نه حافظ چهارم آنکه نامعصوم ظالم است
و ظالم صلاحیت امامت ندارد چه ظلم وضع شی است در غیر موضعش و در قرآن ورود یافته قال انی
جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی گفت خدای
تعالی مر ابراهیم پیغمبر را که چون متابعت فرمان من کردی بدرستی که من گردانندهٔ توام امام برای مردمان پیشوای
در دین که بعد از تو متابعت تو نمایند گفت ابراهیم پیغمبر علیه السلام با حق تعالی که از فرزندان و اولاد من نیز
امامان پیدا کن خدای تعالی در جواب او گفت که نرسد عهد من یعنی امامت ستمکاران را از ذریت تو
یعنی عاصیان و کافران را از ذریت پس آنجماعت از ذریت آنحضرت که کافر و مشرک و عاصی بوده باشند
ایشان را منصب نبوت و امامت و خلافت نرسد چه هر شرک ظلم است بدلیل ان الشرک لظلم عظیم
و ظالم من ثبت له الظلم است و این صیغه ماضی است بر او اینجا و از اینجهت نام را مومن نمیسازند چه او در ایمان
ثابت است در حال نوم و اگرچه در آن حال او را تصدیق حاصل نیست پس امامت و خلافت از بنی اسمعیل
حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام باشد بموجب نص الهی که از اول عمر معصوم بودند و دیگران که بدین صفت نبوده اند
حق ایشان را بغصب ناحق گرفته باشند مثل ابوبکر بیدین و عمر لعین و عثمان پرکین که سالها در کفر گذرانیده بودند
و دیگر ملاعین از معاویه شوم و یزید پلید و بنی مروان و بنی عباس که بناحق خلافت کردند و بر منبر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بالا رفتند فی الجمله و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نموده بودند در واقعه که بعد از وی بوزینگان
بر منبر آنحضرت بالا میرفتند و بزیر می آمدند و بر آنحضرت بسیار شاق آمد دانست که ایشان آیینه وفاق از زنگ
نفاق تیره خواهند ساخت و دین و سیرهٔ خود را بواسطهٔ مخالفت خواهند باخت پس درین معنی این جماعت نقیض سعادت
از موفقات اند که در دنیا هدف تیر طعن و لعن گشته اند و در آخرت در معرض غضب الهی خواهند بود بلاشک

مقر ایشان

مقر ایشان سقر است و بنابرین ابوبکر و عمر و عثمان بیدین درین کتاب بعنوان مسموم ثلاثه مذکور خواهد شد
و دیگر میباید که امام منصوب و منصوص باشد از قبل خدای تعالی یا از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله یا از قبل امامی که
بر او سابق است زیرا که عصمت شرطست در امامت و عصمت امر خفی است که اطلاع ندارد بر آن هیچکس بجز خدای
سبحانه و تعالی و این حاصل نشود مگر باعلام الهی و حصول او بعد از صورت نبندد یکی آنکه معصوم با آن اعلام الهی کند
مثل نبی صلی الله علیه و آله که نص فرماید بعصمت امام و تعیین نماید او را دوم اظهار معجزه بر دست او که دلالت بر صدق
او کند در ادعای امامت و دیگر آنکه میباید که امام افضل اهل زمان خود باشد تا لازم نیاید تقدیم مفضول بر فاضل
چه آن قبیح است بسبب عقل و نقل و این از پیش بیان شد در مبحث نبوت و کسی که جامع این صفات مذکوره بود
بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است علیه الصلوة و السلام که نص متواتر
ورود یافته از قبل خدای تعالی و رسول او بر امامت و خلیفتی که مفید علم الیقین است مثل که نص صحیح ورود یافته
از قبل خدای تعالی و رسول او بر امامت او ورود یافته که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مردمان را که بروید سلام کنید او را به امیرالمؤمنین
بخوانید و دیگر فرموده که تو خلیفه منی بعد از من و تو ولی هر مومن و مومنه بعد از من و دیگر آنکه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنحضرت
افضل اهل زمان خود بود از دو وجه اول آنکه مساوی پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و آنحضرت افضل اهل زمان بهتر مردمان بود
مساوی افضل افضل است و آنکه امیرالمؤمنین مساوی پیغمبر بود صلی الله علیه و آله از چند وجه اول در اصل بدلیل انا و علی
من نور واحد دوم بنابر نسب که هر یک در میان ایشان درین باب مثل ظهور آفتاب بلاشک
و ریب سیوم نظیر اوست در عصمت بدلیل انما یرید الله چهارم نظیر اوست در ولایت برهان انما ولیکم الله
پنجم نظیر اوست در تبلیغ احکام بدلیل حدیثی که روایت یافته در رسانیدن سوره برائت با آنکه برای امت است
من کنت مولاه فعلی مولاه ششم نظیر اوست در مباهله نفس برهان آیه مباهله که و انفسنا و انفسکم
هفتم نظیر اوست در فتح باب مسجد که تفاصیل اینها مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس ثابت شد که حضرت
و شباهت و مشارکت آنحضرت بحضرت رسالت پناه صلوات الله علیهما که آنچه مستثنی فرموده که لا نبی بعدی
و به این مباهلت مشارکت دارد و بادی در منازل و درجات جنت جابر که فرموده که یا علی انت
اخی و ولی فی الدنیا و الآخره وجه دوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دعای مباهله احتیاج داشت

با حضرت پیغمبر از صحابه و متبع الله افضل است از پیغمبر خود و دیگر آنکه امام می‌باید واجب است که معصوم باشد و بعد از پیغمبر معصوم از آن
حضرت از صحابه پس او امام باشد و دیگر آنکه بعد از رسول صلی الله علیه و آله اعلم مردمان بود زیرا که از صحابه و تابعین رجوع با حضرت
می‌نمودند در وقایع و مسایل مشکله مثل آن پیغمبر [illegible] و فرا می‌گرفتند قول او را و عمل باجتهاد او می‌کردند و در جمیع علوم رجوع
با حضرت می‌نمودند چه اصحاب تفسیر الرّ نقل از ابن عباس می‌کنند و او یکی از شاگردان آنحضرت بود چنانچه نقل می‌کنند در شرح
تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم که تفسیر فرمود بمن از اول شب تا آخر آن و پیغمبر فرمود در تفسیر فاتحه
که لو کتبت فی معانی الفاتحة لأوقرت سبعین بعیرا یعنی اگر آنچه بر خاطر خطیر و ضمیر منیر من از معانی
و حقایق سبع مثانی واضح و لایح گشته بقید کتابت در آرم هفتاد شتر از آن بار توانم کرد و علم اعراب آنحضرت
وضع فرموده چنانچه در نقل وارد شده است که ابو الاسود دؤلی را طلبیده و عوامل و قواعد جزوی چند تعلیم داد و با حضرت
عرض کرد مستحسن افتاده و علم تعبیر از آن حضرت با ابن سیرین آمده و از و باهل عالم رسیده و علم کلام از آنحضرت
بمحمد حنفیه انتقال یافت و از و با بو هاشم [illegible] و از ایشان بطالبان منجر شد و ابن عباس چهل سال در خدمت آنحضرت
علم تفسیر تعلیم گرفت و علم فقه از و بجمیع اهل عالم رسیده بحکم اقضاکم علی و حال آنکه فقها محتاجند بجمیع علوم خاصه بعلم فقه
و مسایل فقه با آنحضرت راجع می‌شود بجهت آنکه الله جمع نموده آن از جمله عجایبات است و صورت معجزه دارد و در نقل
آمده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از قتل عثمان بالای منبر شرف بالا رفت و انگشتان مبارک را در دست را
مشبک کرده در هم انداخت و فرمود ایها الناس بحضور جمیع مهاجر و انصار که بپرسید از من پیش از آنکه مرا
نیابید و فقد می‌توانید از طرق آسمانی از من سوال کنید که من داناترم بطرق آسمانی از طرق زمین بخدا اگر فرشی
بیندازند و من بر آن نشینم هر آینه حکم کنم میان اهل توریة بمضمون توریة ایشان و میان اهل انجیل بمضمون
انجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان با آنچه در وی ثبت است بخدا اگر که هیچ آیتی
که نازل شده باشد در بحر یا در بر یا در سهل یا در جبل یا در آسمان یا در زمین مگر آنکه من آنرا می‌دانم و معلوم است
که در شان که نازل شده و در چه وقت نازل گشته و سر او کدام است یعنی مخفی نیست و دیگر فرمود که علمنی رسول الله الف باب
من العلم فانفتح لی من کل باب الف باب و در بعضی کتب آمده بیت علی در گوش او یک علم داده او وز آن اندر دلش
صد علم گشاده ٭ چو شهر علم بی معنی آمد ٭ در آن شهر یکی حیدر آمد ٭ ازان آب حیاتی را که جان خورد

ز دست ساقی کوثر توان خورد ٭ و اهل عالم علم زهد و علم فصاحت و بلاغت از آنحضرت اقتباس کردند
و قانون و قواعد آن از او گرفتند و مقتدای علما دست و اولاد کرام او در علم طریقت و جاده او بوده اند و علم
جفر جامعه و غیر آن خاصه آنحضرت است و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که هر چه حادث شود [illegible]
در و مسند جنت القصه شعر او تعلیم حق بدانه هر چه هست ٭ کشف کرد بیش او سر الست ٭ بی تعلم
حق و بدا او را علوم ٭ علمهای بر ترا درک فهوم ٭ هست از تعلیم استاد او غنی ٭ عین نور هست او
چه حاجت روشنی ٭ پس او امام باشد نه غیر او بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله زاهدترین مردمان بود پس
بامامت اولی باشد چه آنحضرت در مرتبه زهد [illegible] و دنیا فانی نسبته بود و در مرتبه رسیده بود که [illegible] زانی نشسته بود
بمرتبه که سه روز متوالی از نان جو سیر نخورد و پیغمبر فرمود حسبی من الطعام ما یقیم ظهری فی العبادة
یعنی بس است مرا آن مقدار طعام که پشت مرا نگاه دارد از جهت عبادت و باز گردانده و رجوع کننده بود بکتاب
حق تا آنکه هر گز یک طرفة العین از یاد حق غافل نبود تا عمر عزیز بپایان رسانید و ذات عالی او از آن برتر است
که در حیز وصف و بیان در آید بیت گر بگویم تا قیامت وصف او ٭ وصف او ناید بسر بشنو بگو ٭ عدد صفات او
نداند هیچکس ٭ وصف او هم حق تواند کرد و بس ٭ او در دریای علم و مخزن رحمت الهی است
در عدة الداعی آورده که ضرار بن ضمره لیثی کنباری داخل شد بر معاویه لعین آن بیدین گفت مراد آنکه صفت کن
از مقامات سید اوصیا علی مرتضی علیه صلوات العلی الاعلی گفت از من بگذر آن گفت نمیگذرانم گفت بخدا بود
دور اندیشه بغایت داشت و قوت بی نهایت آنچه پیغمبر فرمود فصل قطع بود و حکم بعدل می‌نمود و علم بجوش می‌زد
از جوانب او و حکمت نطق میکرد از نواحی او مستوحش بود از دنیا و زینت آن و مستأنس بود بشب و وحشت آن
و بود بخدا که گریه او بسیار بود و فکرت او بیشمار میکرد و اند کف دست مبارک خود را و مخاطب میساخت
نفس نفیس خود را و اختیار میکرد از لباس آنچه درشت بود و از طعام آنچه غلیظتر می‌نمود بخدا که بود
که با در میان ما گویا یکی از ما است نزدیک می‌نشست و را که هیچ می‌کردیم او را و اجابت میفرمود ما را
کاهی که سوال میکردیم او را با وجود آن نزدیکی و تقرب که ما را بود با وی تکلم نمی‌توانستیم کرد بجهت
هیبت او و نمی‌توانستیم چشم کشود بسوی او بجهت عظمت او پس اگر تبسم میفرمود دندانش مثل

لذا امر معلوم منمود و تعظیم بسیار مینمود اهل دین را و دوست میداشت سالکین را و طمع بمکر فریبی بر کسی مسلم نتواند کرد
بمحال باطلی که آن دیرا بود و نومید نشد ضعیف از عدل او که کسی بر وجفا نتواند کرد خدای را گواهی میدهم
که دیدم او را در بعضی مواقع و معارک وقتی که فرو گذاشته بود شب پرده خود را که کنایه از تاریکی است
و فرو رفته بود ستارگان آسمان و او در محراب عبادت ایستاده و گرفته محاسن مبارک خود را و جنبش میکرد
مثل جنبش بیماران و میگریست گریه مرد حزین و بود با آه و ناله چنین پس گویا که این زمان آن در گوش
و میفرمود که یا دنیا یا دنیا آیا خود را بمن عرض میکنی که بمن در آمیزی یا بسوی من آرزومندی بسوی دیگری هیهات هیهات
که هنگام هنگام تو نیست در فریفتن من غیر مرا که حاجتی نیست مرا در باب تو من ترا سه طلاق بائن گفته‌ام
که رجعت در و نیست پس عمر تو کوتاه است و قدر تو اندک و بیجایگاه و آرزوی تو حقیر است و جایگاه
آه آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه و بزرگی مورد و قرارگاه و سپاس از دیده بی شرم معاویه اشک
روان شد پس پاک میکرد آن را باستین خود و دیگران را گریه در می‌گرفت پس گفت الله که ابا الحسن چنین بود
گفت پس چگونه است صبر تو از وی ای ضرار گفت صبر من بر سبیل صبر کسیست که فرزند او را بر سینه او کشند
پس هرگز گریه او نشیند و حرارت او تسکین نیابد پس ضرار برخواست و بیرون آمد گریه کنان
پس معاویه لعین گفت با اهل مجلس که آیا اگر ثنا نیابید مرا کسی باشد در میان شما که ثنا گوید بر من مثل این ثنا
یکی از حاضران گفت که ثنای کس بر قدر صاحب اوست یعنی بقدر رتبه او ثنا میگویند و دلالت امامت
آنحضرت از عدد و حصر بیرون است و از هر چه گویی افزون و آنچه معلوم میشود از کتاب ازالة در کتاب
الفین دو هزار دلیل است درین باب و دیگر آنکه آنحضرت صلوات الله علیه دعوی امامت فرموده و معجزه
بسیار بر طبق آن نموده در کتب تواریخ و سیر بیشمار است و اگر به دیده انصاف نظر کند خطبه شقشقیه
کافیست در دعوای امامت و شکایات که از قوم فرموده در انباب چنانچه بعد از ین مذکور خواهد شد
درین کتاب انشاء الله تعالی اما معجزات آنحضرت بی نهایت است چنانچه بعضی بعد از ین در باب دوم
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی از کندن در خیبر و برداشتن صخره عظیمه که بمثابه کوهی بوده از سر چاه و اخبار
از غیب دادن و رد شمس و مخاطبه ثعبان و غیر آن و هر که دعوی امامت کند و موافق آن معجزه باهر نماید

پس او امام باشد

پس او امام باشد و نقص هر دو حکم و دیگر حالات درین باب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بعد از آن حضرت امام
ولد بزرگوار او ابی محمد حسن بن علی است و بعد از آن ولد عالیمقدارش ابی عبد الله حسین بن علی و دیگر
علی ابن حسین زین العابدین و دیگر محمد بن علی الباقر و دیگر جعفر ابن محمد الصادق و دیگر موسی ابن جعفر الکاظم
و دیگر علی بن موسی الرضا و دیگر محمد بن علی التقی و دیگر علی ابن محمد النقی و دیگر حسن ابن علی العسکری و دیگر
محمد ابن حسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و دلایل بر امامت ایشان بسیار است
از آنجمله نص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره امام حسین علیه السلام که فرمود که این حسین پسر من امام است
و برادر امام است و هم پدر نه امام که نهم ایشان قایم ایشان است جابر بن عبد الله
الانصاری رضوان الله علیه روایت کرده که چون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الر
سول و اولی الامر منکم نازل شد گفتم یا رسول الله شناسانیم خدای تعالی و گردن باطاعت او نهاده ایم و شناخته
ایم ترا و فرمان برداری ترا انقیاد نموده ایم پس اولوا الامر چه مردمانند که حق سبحانه و تعالی امر فرموده ما را
باطاعت ایشان فرمود که ایشان خلفای منند ای جابر و ائمه دین بعد از من اول ایشان برادر من علی ابن
ابی طالب است علیه السلام باز پسر او حسن و باز برادرش حسین باز علی ابن حسین زین العابدین باز محمد علی که در تورات بباقر
مذکور است و زود باشد که دریابی او را ای جابر چون دریابی او را از من سلام برسان باز جعفر بن محمد باز موسی ابن
جعفر باز علی ابن موسی الرضا باز محمد ابن علی باز علی ابن محمد باز حسن ابن محمد علی باز محمد ابن حسن که صاحب امر است
بر گرداند زمین را از داد و عدل چنانکه پر بوده باشد از جور و ظلم و دیگر مرویست از حضرت رسالت
رسالت صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده که حق سبحانه و تعالی اختیار فرمود از روزها روز جمعه و از ماهها ماه رمضان را
و از شبها شب قدر را و برگزید از مردمان انبیا را و از جمله پیغمبران مرسل را و اختیار کرد مرا از رسل و بعد از من
اختیار نمود از من علی را و اختیار کرد از علی حسن را و اختیار نمود از حسن حسین را و اختیار نمود از حسین نه نفر
از اولاد او که از امام زین العابدین است تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و دیگر نص فرموده بر یکیک ایشان
از سابق ایشان لاحق خود را و نقول معتبره درین باب بسیار است که اکابر نقل کرده اند در اختلاف طبقات
و دیگر واجبست که امام معصوم باشد چنانچه مذکور شد و دیگری غیر ایشان معصوم نبوده چه ادعا نکرده

عصمت را دیگری غیر ایشان پس ائمه دین ایشانند و دیگر هر یک از ایشان افضل و اکمل اهل زمان خود بوده اند
و این در کتب تواریخ و سیر بتفاصیل مذکور است پس ایشان ائمه هدی باشند زیرا که قبیح است تفضیل مفضول بر فاضل
و دیگر هر یک از ایشان ادعاء امامت فرموده اند و معجزات بسیار بر دست ایشان بظهور آمده بر وجهی
که در ابواب بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و امام دوازدهم ایشان که صاحب الامر است او حی و موجود است
تا آخر زمان تکلیف زیرا که زمان ما جایز نیست درو از امام معصوم بحکم عموم ادله که درین باب مذکور گشت
و غیر از آن حضرت معصوم نیست درین زمان و کسی ادعای آن نکرده و استبعاد نباید کرد در بقا و درازی عمر
آن حضرت زیرا که در ازمنه سابقه بوده اند از سعدا و اشقیا که عمر ایشان از عمر آن حضرت زیاده بوده اما سبب غیبت
پس آن مصلحتی است که نزد حق سبحانه و تعالی است یا جهت کثرت اعدا و قلت اعوان والله تعالی اعلم اللهم عجل فرجه
و اجعلنا من اعوانه و انصاره و ارزقنا طاعته و اوصلنا الی لقائه و وصاله
بحق محمد و آله امید که شاه دین پناه از جمله اعوان و انصار آن حضرت باشند و دولتش به دولت او قرین گردد
و دیگر اخبار بسیار وارد است حافظ ابن ابی عبدالله محمد ابن ابی نصر عبدالله حمیدی از جابر بن عبدالله
انصاری و دیگر جابر بن سمره که ایشان گفتند که ما از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدیم که پیغمبر فرمود که خواهد بود بعد از من دوازده
امیر جابر بن سمره گوید که پس از آن چیزی فرمود که من نشنیدم بعد از آن پدرم گفت که آنحضرت فرموده همه از
قریش باشند و در حدیث شعبه نیز چنین وارد است و در حدیث ابن عیینه آمده که آنحضرت فرموده که لا یزال امر مردم
گذران باشد تا والی ایشان شوند دوازده امیر که از مردان باشند و دیگر جابر بن سمره گفت که من از آن حضرت شنیدم
در عشیه روز جمعه که اسلمی را رجم فرمود که پیغمبر فرمود که این دین قائم باشد تا وقت قیامت در آید یا بیاید بر شما دوازده خلیفه
که از قریش باشند و ابن مسعود نیز روایت کرده که آنحضرت فرمود که عدد ایشان همان عدد نقبای بنی اسرائیل است
صاحب کشف الغمه مذکور و مسطور ساخته که ما طلب میکنیم از خصمان بعد از نقل این اخبار که تعیین کنند دوازده رئیس
لا بد است ایشان را که یکی از دو امر تعیین این عدد شان می باید کردن و آن خود ممکن نیست ایشان را
زیرا که ولاه این امر از صحابه و بنی امیه و بنی عباس زیاده از اینجماعت بودند یا مقرر و مسلم ایشان باید داشت
و اخبار وارده که در کتب خود و کتب ایشان مذکور است همه واهی و ضعیف و غیر صحیح است و اعتماد بر اینها نباید
و ما از ایشان این قول را تسلیم و شکر ایشان میکنیم که فواید بسیار برین مترتب است با الزام الخصم

ثانیه آنکه ائمه اثنا عشر علیهم السلام از جمیع الخصال آن دین اسلام و آن الزم است زیدیه را نیز
و این الزام احمدی مطرفی نیست اگر انصاف پیش آرند و طریق حق را از دست نگذارند و از مکابره و عناد
بگذرند که حق از باطل امتیاز یافته و پرتو نور حقیقت بر دل هر منصف تافته چه امامت و خلافت ائمه
اثنا عشر علیهم السلام نزد ما مقرر و متیقن شده و منصوص و اصح جمله بی شایبه ریب و شک و ما را
در احتجاج بامامت ایشان احتیاج نیست که از کتب ایشان استنباط کنیم و ایراد این از کتب ایشان
بواسطه آنست تا بر ایشان حجت باشد و مدح و منع نمیکنند در مراد و مقصود ما که ایشان ممنوع بودند
از خلافت و معزول بودند از منصبی که حق سبحانه و تعالی از برای ایشان اختیار فرموده با آنکه حاجتی بغیر حق نبودی
اگر از ایشان اختیار فرموده جماعتی اخذ کرده باشند زیرا که تکذیب انبیا کردن و ایشان را از منزل بیرون کردن
و در اموری که بآن مبعوث شدند قدح در نبوت ایشان نمیکند پس بواسطه غدر و بعضی بانکار نص بر شرف ایشان
نشد و مکر و وبال و بدی عاقبت بر آن جماعت خواهند بود که کمر عداوت بسته اند و منصب من قبل الله دخل
و شیخ کمال الدین ابن طلحه علامات فراوان چند آورده در عدد دوازده امام که ائمه علیهم السلام منحصرند
در آن و آن بر چند وجه است اول آنچه تعلق بحروف و عدد است و آن آنست که مبنای اسلام
مبنی بر دو کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و هر یک از این دو اصل دوازده حرف است و امامت
فرع ایمانست پس واجبست که قایم بامامت دوازده باشند دوم آنکه حق سبحانه و تعالی در قرآن
مجید عددی که تعیین فرموده جهت نقبای بنی اسرائیل دوازده است پس باید که این امر قایم
بایشان باشد باید که دوازده باشند و در لیلة العقبه که انصار بیعت کردند آنحضرت رسول
صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود که اخراج کنید دوازده نقیب را در میان خود از برای این عدد و
نقبای بنی اسرائیل پس این طریق گشت شیخ مرعوب و عدد مرتفع مطلوب سیوم آنکه حق سبحانه و
تعالی اسباط را که هادیان جانب حق اند بهمین عدد گردانیده است که هدایت طریق دین بعد ایشان باید
که بر این عدد باشند چهارم آنکه مصالح متفرقه عالم حصول آن قطع بزمانست و زمان
عبارتست از شب و روز است و هر یک از اینها در حال اعتدال مشتمل بر دوازده ساعت اند

و قیام مصالح عالم محتاج بائمه است که هدایت کنند و ارشاد نمایند پس عدد ایشان را موافق آن گردانید
پنجم آنکه صاحب این وجه واضح است و قسمت انوار او لایح و تقریر آن برین وجه است
که نور امامت هادی طالب و عقول است بسلوک طریق حق همچنانکه نور شمس و قمر دلیل ابصار خلایق است
بسلوک طرق و چون محل این دو نور از برای ابصار بروج اثنا عشر است پس همچنین محل نور ثانی که هادی
بصایر است نور امامت ائمه اثنی عشر است تنبیه وارد شده در حدیث نبوی که زمین و آنچه بر وست
محول است بر حوت و درین اشارت لطیفه و حکمت شریفه مندرج است و این آنست که آخر محل این
نور حوت است که آخر بروج است و او حامل اثقال موجودست از انسان و حیوان و غیر آن پس آخر
محل نور ثانی عشر که امامت است او حامل اثقال مصالح او باشد که مهدی صاحب الزمانست
صلوات الله علیهم ششم آنکه این وجه از جمیع وجوه اولی و اجلاست و تقریر آن آنست که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده که ائمه از قریش باشند و در ایشان حصر فرموده پس در غیر ایشان وجود نگیرد و فرموده است
او قریشی است و میانه قریش و حضرت پیغمبر صلی الله دوازده پدر است پس هرگاه که ما آنحضرت را
مرکز دایره شرف سازیم آنچه بالا رود در درجه ابا منتهی متصل میگردد و آنچه پایین رود در درجه ابنا
بمهدی علیهم السلام منتهی میشود پس چون بثبوت رسید که خطوط خارجه از مرکز محیط متساوی باشند نظر کن بعین
اعتبار در ادوار اقدار باظهار این از اسرار محتجب هنار و انوار سطعات افکار که میگوید آخر این ما
و این مقدار کافیست از برای اولوالابصار هفتم در مذمت اهل نفاق و طغیان و تبرا از ایشان
ملعونان بی ایمان و خلاف و نفاق بعضی دونان که بر اشراف مردمان بظهور آورده اند و حق
ایشان از تعصب و ناحق متصرف شده اند و آن بر عالمیان چون روز معلوم است لیکن بعضی از اعتقاد
بسبب عنادی که دارند آنرا پوشانیده اند و آن بر عالمیان چون روز معلومست او در کتب
موالف و مخالف این احوال مذکورست و شکایتهایی که درین باب حضرت امیرالمؤمنین صلوة
الله علیه نموده در کتاب نهج البلاغه مسطورست و مقدمه آن برین وجه است که اولا اظهار
بزرگی آل النبی صلواة الله علیهم میفرماید و بعد از آن از مخالفان دین شکایت مینماید

چنانچه فرموده آل النبی موضع سره و لجاء امره و عیبة علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال
دینه بهم اقام انحناء ظهره و اذهب ارتعاد فرایصه یعنی آل رسول الله
صلواة الله علیهم ایشان موضع سر الهی اند که موصوف اند بعلوم نامتناهی و پناه او امر او بند چه ایشان
مروج فرموده حق قیام می نمایند با وامر او و صندوق علم او بند و موضع حرز او چه ایشان حفظ دین الهی
که آنرا از تغییر و تبدیل نگاه دارند و آنچنان چه هست بمردم برسانند و مرجع حکمهای او بند چه حکمهای
او نزد ایشانست و از ایشان طلب میدارند و مخزنهای کتابهای او بند و سایر کتابهای الهی که بانبیا
نازل گشته بی تغییر و تاویل کتب ایشان میدانند و کوههای دین او بند که نگاه میدارند دین او را از
وسوسه شیطان و از تبدیل و تحریف چنانچه ترسنده متحصن بکوه محفوظ میماند از خطر و خلل و بسبب
ایشان راست کرده است و درست داشته کجی پشت دین پیغمبر که ضعیف بود در بدایت اسلام
که بقوت بازوی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دین قوت یافت و غلطهای دشمنان دین را دفع کرد و بواسطه
ایشان برده است لرزیدن گوشت پاره که در میان پهلو و پشت و شانه آنحضرت بود و ترس او
برنگاهداشتن دین و ملت اکنون بیان میفرماید حال منافقان و دشمنان را مشتمل بر فصاحت
که زرعوا الفجور و سقوه الغرور و حصدوا الثبور یعنی کاشته اند خوارج و منافقان یا هر که عداوت
ایشان داشت تخم فجور را در دلهای پرکینه پرشرور و آب داده اند آنرا آب فتنه انگیز با غرور و درویده
اند حاصل آن فجور و غرور را که طعن و لعن لاعنانست در دنیا و دیگر بشمشیر غازیان هم درانجا و در آخرت
بعذاب نیران و دوزخ سوزان چه کار امیرالمؤمنین علیه السلام در دنیا و چه که صاحب الامر علیه السلام بقتل فرا
خواهد آورد و بمرتبه که دنیا را از اعدا پاک گرداند لا یقاس بآل محمد صلواة الله علیه من هذه الامة
احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا هم اساس الدین و عماد الیقین
الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصایص حق الولایة و فیهم الوصیة
والوراثة الان اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله یعنی قیاس کرده
نشود بآل محمد صلواة الله علیهم از امت هیچ کس در وفور علم و کمال استحقاق اظهار عصمت

و درجه و منزلت چه ایشان که معادن و مواضع اسرار حقند و برابر کرده میشود با ایشان کسی که برق نعمت
ایشان جاری و روانست تا ابد کدام نعمت دین و تعلیم است پس دیگری را چه رسد که خود را بر ایشان تفضیل کنند
و اولی بخلافت دانند و لهذا آن جماعت که برین اعتقاد کرده اند مردود حق گشته اند و هدف تیر طعن و لعن شدند
و در وبال ابد مانده چه یارا کسی را که با ایشان برابری تواند کرد چه کمال عصمت و طهارت و ارشاد دین و ملت
و فنون علم و حکمت و اسرار معرفت و غایت بلاغت و براعت و فرط سخاوت و شجاعت و قربت
و منزلت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و انقطاع از ماسوی بکلیت در ایشان حاصل است چه ایشان
اساس دین اند و ستون یقین بسوی ایشان بازگردند غلو کننده گان در اعتقاد و با ایشان ملحق میشود و اپس
افتاده گان از عنایت ایشان بسیار دور افتاده اند و مر ایشان راست خصایص و اختصاص حق ولایت و شرایط خلافت
و امامت و در میان ایشان وارثست وصیت و وراثت چه ایشان من جمیع الوجوه بحضرت رسالت صلعم
اقربند و با همه نوع انسب اکنون وقت بازگشت حق است بسوی اهلش و زمان منتقل شدن خلافت بمحلش
و آثار این خبر معتبر درین زمان بظهور آمده چه آفتاب جهان آرای از افق ولایت طالع گشته و ماه نورافزای
از مشرق جلالت لامع شده که از پرتو فروغ نور احمدی و حیدری چراغ دین جعفری افروخته و بنا بر قهر
خرمن مذاهب باطله سنیان بد اعتقاد را سوخته و به تیر طعن و لعن دشمنان دین مبین را بهم دوخته
و بعون و توفیق الهی رایات فتح و نصرت شاهی برافراخته و عالم را از تیرگی ظلمت ظلم مخالفان پاک ساخته تا بظهور
دولت و سلطنت آنحضرت را تا زمان ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه قرین و دشمنانش را از زمین
بر کند از بحق الحق و اهله و از خطبه منوّ آنحضرت معروفست بشقشقیه و مقمّصه که مشتمل است بر شکایت
سوخ ... که در دین رسوخ نداشته و بناحق خلافت کردند اَمَا والله لقد تقمّصها فلان
وَ اِنّهُ لیعلم اَنّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی ینحدر عنّی السّیل و لا یرقی الیّ الطّیر
فسدلت دونها ثوبا و طویت عنها کشحا و طفقت ارتئی بین ان اصول بید
جذّاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصّغیر و یکدح
فیها مؤمن حتّی یلقی ربّه یعنی آگاه باشند که پوشید فلان خلافت را چون پوشیدن پیراهن

ومراد از فلان ابوبکر لعین است یعنی خلافت را بمنزلهٔ قمیص در برکرده حال آنکه بتحقیق میداند محل مرا که
ناظم امور مسلمانانم از خلافت همچو محل قطب است از سنگ آسیا که احوال آسیا بدو بست چه مدار او ست که زیر
می آید از من چون چون کوهی سیل علوم و حکم چه سیل بزیر می آید مگر از اماکن عالیه تشبیه فرموده اند نفس
نفیس خود را باسمان همچنانکه آسمان سبب رزق و حیات خلایق است همچنان وجود با وجود او سبب
حیات قلوب مردمان و زندگی ایشانست و سبب علوم بی پایان و تدبیرات وافیه و تصرفات کافیه
و علو رفعت من در فیضان حکم بمرتبه ایست که بالا نمی آید بسوی من هیچ پرنده و نمیرسد بدامان کمالات
دست هیچ زیرک برنده و این کلام رفیع فرجام دلالت تمام دارد بر جهل ابی بکر لعین و عدم لیاقت او
بامر دین و دنیا که باعث و ملازم بوده اند با آنکه با وجود اعلم افضل مفضول را اصلا خلیفه دانند در
خربان حکم الهی روان ساختن فرمان پادشاهی پس فروگذاشتم نزد آن خلافت ... صبر را محجوب شدم
از طلب آن و در فکر دیدم از و تهی گاه ... یعنی روی گردانیدم از و و در راستی دم که جولان دهم
فکر را میان آنکه حمله آرم بدست بریده که کنایه از عدم معاون و ناصر است یا صبر نمایم بر ظلمت یا دکوری
والتباس و اختلاط امور ضروری که پیر میشود در آن بزرگ و شیب میکند در آن خورد سال بسبب
عدم انتظام امور معاش و معاد و جد و سعی مینماید در آن مؤمن مجتهد از برای ملازمت حق و دفع افساد
تا به پروردگار میرسد نظم فرأیت انّ الصّبر علی هاتا احجی :: فصبرت و فی العین
قذی و فی الحلق شجی :: اری تراثی نهبا :: حتّی مضی الاوّل لسبیله پس دیدم که صبر کردن
بر آن اولیست بنظام اسلام از آن دو قسم من قسم دوم را اختیار کردم اگر موجب عدم انتظام دین است
بر وجه اتم و اکمل پس صبر کردم و حال آنکه بود در چشم چیزی که می یافت از آن رنج و ایذا و در حلق بود
غصه و غمی که گلوگیر بود و ما عنا می دیدم میراث خود را که منصب خلافت است غارت یا میراث
فدک که بغصب برده اند و مال حضرت فاطمه را که مال خود داده تا آنکه بگذشت اول براه خود یعنی ابا بکر
ابوبکر بجهنم پیوست نظم ثمّ ادلی بها الی فلان بعده ثمّ تمثّل بقول الاعشی :: شتّان ما یومی
علی کورها :: و یوم حیّان اخی جابر فیا عجبا :: بینا هو یستقیلها فی حیاته

اذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعيها فصيرها في حوزة خشناء

يغلظ كلمها ويخشن مسها ويكثر العثار فيها والاعتذار منها فصاحبها

كراكب الصعبة ان اشنق لها خرم وان اسلس لها تقحم فمني الناس لعمر الله بخبط

وشماس وتلون واعتراض پس نزدیک شد بخلاف واندخت اورا نفلان که کنایت است

از عمر بی دین و نادان و القا کرد بسوی نص ابی بکر بر خلافت عمر بعد از و نزد مخالفان در حال مرض ابی بکر

نصب کردن او بر خلافت عمر روا و صواب است و نصب حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلافت را بامیر المؤمنین علیه الصلوة

والسلام ناروا و ناصواب نعوذ بالله چنانچه دران باب حضرت رسول نیز خواست که بنویسد وراثت و تمم طلب

عمر لعین منع کرد و گفت ان الرجل لیهجر بدرستی که این مرد وقت رفتن اوست بدبان میگوید

چنانچه اهل خلاف در کتب خود نشان آورده اند و حال آنکه علت مشترک بود که مرضست و او بهترین خلایق را

تحقیر کرده که در حال فته و الکیهوده را بر زبان رانده و درین باب صاحب کشف الغمه از یکی

سنی نقل کرده که وصی النبی فقال قائلهم قد ضل یهجر سید البشر و ادی ابی بکر

اصاب و لم یهجر فقد اوصی بعمر یعنی وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خلافت را

بامیر المؤمنین علی علیه الصلوات و السلام پس گفت گوینده یعنی عمر ملعون که بتحقیق خطا کرد باین وصیت با آنکه

هذیان میگوید در وقت رحلت بهترین آدمیان و مینمود ابا بکر را چنانچه دران وصیت صواب کرده

و هذیان نگفته دران حال که وصیت میکرد و خلافت را بسوی عمر پس ای منصف تامل نما در دین امرکار در رای

ناحق بر تو ظاهر شود بعبارات امیر المؤمنین صلوات الله علیه مثل زد بقول اعشی باین بیت که قصیده ایست

که در مدح عامر و هجو علقمه گفته و حیان و جابر برادر بوده اند و حیان صاحب حصن و حصار بود و صاحب ثروت

و نعمت فراوان داشت در رفاهیت تمام و مشقت سفر نمیکشید و در عایت بسیار از دور

میدید و اعشی ندیم وی بود و خواسته این بیت که چه دور است میان دو روز من روزی

که بر پشت ناقه رنج و تعب میکشم در هوای گرم و روزی که در نعمت فرو رفته ام که آن روز بیم صحبت است

که او برادر جابر است عرض بیان مباعدت و دوریست بیان خود و علیه السلام که کنایت از نعمت است

و شناعت و غارت مناصب و بیان حال قومی که در سعت عیش و رفاهیت اند و محظوظ

از نعمت و جمعیت و شاید که روز حیان استعاره باشد از برای زمان آنحضرت با حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله با آنکه اورا در صحبت وی از فواید جسیمه و کمالات عظیمه بحصول میرسید و روز بودن او بعد

مرکب از زمان خود و نشر خبر داده باشد بعد از رسول صلی الله علیه و آله آنچه کشیده اند از مشقت

و مشقت محن صبر و فتن و عداوت اشرار با بکار و سیر کردن در اسفار نظم دبر در جان و دل

جان افروزی امروز چنین فراق تا تم سوزی افسوس که در دفتر عمر ایام آن روز و زی نویسد

این روز روزی پس چه جای تعجب است بیان طلب اقاله کردن ابی بکر عقد خلافت را در ایام

حیات خود و گفتن او که اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم از جهت گرانی این امر و سختی

مراعات که خود مبالغت که بی موقع است و حق امیر المؤمنین است علیه السلام و بیان عقد کردن او این

را از برای دیگری بی جا که بعد از مردن از وی فنبغی باشد محل تعجب است همراه صعب و سخت

شد گرفتن ایشان هر یک جانب دو پستان خلافت را که شانه ناقه است در اشتغاع چون گرفتن

دو دوشنده پستانهای ناقه را پس گردانید آن خلافت را در طبیعت خشن درشت چون

کرغلیظ است جراحت آن بزبان مجروح کننده چنانکه مس آن و صعوبت اختلاط طبایع

با عمر لعین بغلظت و درشتی او مشهور است و بسیار بود و بسر در آمدن او در مسایل دینیه و عذر

گفتن او از امور یقینیه و بار گفته که لولا علی لهلک عمر پس صاحب آن طبیعت درشت در

چون سوار ناقه سرکشست در سختی که اگر میکشد مهار آن ناقه را تا سر بالا دارد و در شدت حرکت

بار السنه بینی در شکافد یا مجروح میسازد و اگر فرو میگذارد و بقوت او را در مهلکهای می اندازد

و همچنانست صاحب طبیعت غلیظ که اگر انکار آنچه بدان مسارعت نموده بسیار میکشید در تنگی

می افتد و اگر مسامحه مینماید در افعال و اجب که موجب هلاک ابدیست متحیر مینماید پس مبتلا شدند

مردمان هر آینه سوگندهای بنجای خدای تعالی که ایشان بحرکت فی استقامت سرکشی مینمایند

و مختلف الاحوال در عرض میبردند چه طریق مستقیم پوشیده شد فصبرت علی طول المدة

دررتبه با من بانه وقیاس کند با ایشان مرا این امر بعینه آنگست که با نیغمبر خدا میگفتند اهل ضلال که لما انتم
الا بشر مثلنا اگرچه صورت شیر و شیر یکیست اما فرق بسیار است بیت کار پاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه باشد در نوشتن شیر شیر لیکن من نزدیک بزمین نزدیک شدم ایشان وطیران کردم وقتی که
طیران کردند ایشان پس میل کرد مردی از جهت حقد و حسد خود اشارت بسعد وقاص است که تخلف بود
از آن حضرت و بعد از قتل عثمان نیز تخلف نمود از بیعت و میل کرد دیگری از برای صهر و خویشی زن
با چیزی یعنی بسبب این نحو و نحو و معاهره بلکه چیزهای دیگر که شاید حقد و حسد و دشمنی باشد مراد از آن
بعبدالرحمن عوف است که شوهر ام کلثوم دختر عقبة بن ابی معیط است و او دختر برادر مادری عثمان بود تا
برخواست سیم قوم گمراه در حالتی که باد کرده باشند دو جانب او که بیان بغل و تهی کاهست چون باد
جانب شتر از کثرت اکل و شرب یا شکم بکثری که ورم کرده باشد از کبر و نخوت برخواست میان کین
وآنچه خورده میشود یا جای اعتلاف این کنایه است از بسیاری فراخ روی در بیت المال و افراط
در خوردن و آشامیدن و در اکثر احوال و این اشارت بعثمان لعین است و برخواستند با وی بنی امیه
بن عبد الشمس که خویشان و نزدیکان او بودند میخوردند بجمیع دهان مال خدای تعالی را برضا و طیب نفس چون خوردن
شتر علف بهار را بتمامه دهان آورده اند که عثمان ملعون داد از این مال بچهار نفر از دامادان خود چهار هزار
مثقال طلا منقولست که ابو مخنف بن عبد الله بن خالد بن اسید با چند کس از مکه روی بعثمان نهاد
از برای عبد الله سیصد هزار درم فرستاد و برای هر یک از ایشان صد برات نوشت یعنی ابن عبد الله
بن ارقم که خازن بیت المال بود چون برات بسیار شد نزد وی آنها را برداشته نزد عثمان علیه اللعنه
والسخط و نیران آورد عثمان گفت تو خازنی چرا برات را رد کردی گفت من خود را خازن بیت المال
مسلمانان نمی بینم خازن غلام تست کلید را آورد در منبر آویخت عثمان بغلام خود داد و در مال
مسلمانان این فراخ روی بجای میکرد و لیبرد را و رد او را این شدت استیلا و فراخ روی در بیت المال منجر شد
بقتل او و عهد کردن بران و کشتند بعد از جراحت بسیار پس نمی ترسانید مرا مگر مردم روی آورده بودند
در بیعت دراز دمام کرده من در متابعت چون عرف کفتار و عرب کفتار را عرف میگویند چه او را عرف بسیار است

یعنی مری بال او واقع شدند پیاپی تا آنکه پامال شدند حسن و حسین علیهم السلام و شکافته شدند
ردای من نزد خطاب بکسین مردم و در روایت دیگر مراد از ردا صدر و شکیکین است یا انکافتن
پیراهن از جانبین مراد جانبین قمیص است از عطفین مجتمع بودند فرزندان چون گله گوسفند با ایشان
در بیعت و غفلت از وضع اشیا در مواضع لایقه در تبیت فطانت و ابله بمعنی غنم نزد عرب متضعف است
بعبادت و قلت فطانت فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ
آخَرُونَ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللهَ سُبْحَانَهُ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ
لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ بَلَى وَاللهِ
لَقَدْ سَمِعُوهَا وَوَعَوْهَا وَلَكِنَّهُمْ حَلِيَتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَرَاقَهُمْ زِبْرِجُهَا
پس چون برخواستم من بامر خلافت نقض کردند طایفه عهد بیعت را و گذشتند جماعت دیگر از
امر شریعت و چون در گذشتند نیز در اندا ختنی یعنی چنین از دین در گذشتند و فاسق شدند
دیگران و خارج گشتند از حق بجانب بطلان مراد بناکثین طلحه و زبیرند که عهد شکستند و عایشه
که بر آن حضرت جنگ کردند و قاسطین معاویه لعین و اصحاب شوم او از اهل شام که در صفین
با آنحضرت مقاتله کردند و ایشان بجهت مخالف و خروج از طاعت آنحضرت چنین بودند گویا نشنیده
بودند از حق تعالی که میفرماید که آن سرای آخرت گردانیده ایم از برای کسانی که نخواهند بلندی در زمین و نه فساد
آن که بقانون شریعت عمل کنند و عاقبت و خاتمت کار از برای متقیانست بلی قسم بخدای تعالی که
بتحقیق شنیده اند این آیت را و حفظ کرده اند آنرا و لیکن زینت داده شده است دنیا و متاع دار فنا
و چشمهای ایشان که دیده بصیرتشان پی از گشته و بعجب آورده است زر و زیب آن جهان
پس مگو عذرا آورند در قیامت که ما غافل بودیم از این آیت أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ
لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا
عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ
آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوَّلِهَا وَلَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ عِنْدِي أَزْهَدَ مِنْ عَفْطَةِ عَنْزٍ

بحق آن خدای که شکافته است دانه را بکمال حکمت و آفریده است او را ببدایع قدرت و بحق
آن خدای که آفریده است انسان را با وجود کوچکی جثه و ضعیف و لطف خلقت مشتمل بر اسرار صنعت بی نهایت
و بدایع حکمت بغایت که اگر نبود حضور حاضران از برای بیعت و قیام حجت بر من بسبب یافتن
یاری کننده در طلب حق و آنچه فرا گرفته است حق سبحانه و تعالی از عهد بر علما که قرار ندهند با یکدیگر بر امتلاء ستمکار
و قرب ظلم و ستم او و نه بر گرسنگی مظلوم و قوت الظلام و ماتم او هر آینه می انداختم ریسمان خلافت را
بر کوهان این امت را که مشابه بعیر است بر کوهان او یعنی ترک میکردم و اهمال مینمودم در هر وقت نیز
پنج زمان پیش از این و هر آینه آب میدادم آخرین این امت را بجام اول او بدستور ایام گذشته
در میگذشتم از این عمل و میگذاشتم ایشان را در حیرت و خلل و هر آینه یافته اید این دنیا شما را کمتر
و دون را و بدو می یازید خوارتر در پیش خود از چیزی که هیچ قیمت ندارد و چون عطسه گوسفند پس حرص
من در این کار نیست از برای حصول مطالب دنیای ناپایدار بلکه برای رضای خالق است و انتظام امور
خلایق بر قانون شریعت و قواعد معدلت که فرا گرفته است بر علما حضرت عزت قالوا وقام
إليه رجل من أهل السواد عند بلوغه إلى هذا الموضع من خطبته فناوله كتابا
فأقبل ينظر فيه فلما فرغ من قراءته قال له ابن عباس رحمه الله يا أمير
المؤمنين لو اطردت مقالتك من حيث أفضيت فقال هيهات يا ابن
يا ابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت قال ابن عباس والله ما أسفت
على كلام قط كأسفي على ذلك الكلام أن لا يكون أمير المؤمنين بلغ
حيث أراد منه گفتند راویان که برخواست مردی از شهرهای عراق نزد رسیدن آنحضرت
باین موضع از این خطبه که میفرمود پس داد او را نوشته پس روی آورد و نظر کرد در او پس چون …
از خواندن آن گفت مر آنحضرت را ابن عباس رحمه الله یا امیر المؤمنین علیه السلام کاش …
می شد سخنان تو از جایی که گذاشتی گفت هیهات ای ابن عباس شقشقه ای بیت که باواز …
آنگه سرد شد و قرار یافت ابن عباس گفت والله اندوهگین نگشته ام بر هیچ کلام هرگز …

چون اندوهگین شدن

چون اندوهگین شدن من و تاسف خوردن من در تمام که چرا امیر المؤمنین علیه السلام نرسید ازان
سخن بهر جا که خواهد و شقشقه چیزی را میگویند که شتر از دهان بیرون می آورد و لیکن گوسفند …
از این خطبه فصیح معلوم شد حال آن طایفه نابکار که جفا کرده اند بر آن خلاصه ابرار و حضرت عزت …
بر حسب حکمت و مصلحت دنیا را دار بلا و ابتلا گردانیده و اختیار فرموده از برای بندگان دین جهان
بنابر این سفیران بارگاه خاصان درگاه متحمل این زحمت و بار گران شده اند با آنکه بر دعا … اکمل
مرتکب این امر گشته اند و مجتنب از نواهی و یکطرفة العین غافل نبوده اند از ذکر و فکر
و فکر الهی و بموجب اقتضاء و تقابل ارباب ضلال و اضلال با این بزرگان صاحب کمال در مقام
جفا و عناد و جدال بوده اند و چون بنابر تمام میان مومن و کافر است در اعتقاد پس
حاصل شد از اهل توحید و ایمان و فرقه هالکه افزون افزون می باشند از فرقه ناجیه بشهادت آیات الهی
الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وقليل ما هم و دیگر وقليل من عبادي الشكور
و دیگر وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون و دیگر از آیات نبوده حضرت رسالت
پناهی که ستفترق أمتي على ثلث وسبعين فرقة الناجي منهم واحدة والباقي
هالك و اکثر اوقات این کافران مطلق با دوستان حق در مقام مجادله و محاربه بوده اند و اگر چه
در معنی و عاقبت اهل حق غالب مطلقند که ألا إن حزب الله هم الغالبون اما بحسب
صورت جفا از ایشان کشیده اند و زهر عناد از دست آن دونان چشیده اند و عادت
بر این جاری گشته و کسی که نظر بحال انبیا و اولیا علیهم السلام میکند این مصداق را می یابد
چه هر پیغمبری که بوده دشمن سرکش در مقابل داشته که انواع ایذا و آزار از وی می یافته اولا
پدر انبیا نوح علیه السلام که شیخ المرسلین بوده نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت بایمان و دین
دور و دراز چندان ایذا و آزار از ایشان یافت که زبان قاصر است از بیان آن چنانچه
در تفاسیر مذکور است و در تواریخ مسطور است تا آنکه حق سبحانه و تعالی ایشان را بطوفان
هلاک ساخت و آنان که ایمان آورده بودند بعطای نجات نواخت و ابراهیم خلیل علیه

صلوات الله الملک الجلیل در دست نمرود چه جفاها دید و تعب آتش کشیده آخر نجات یافت و ردی
از ان دو نان نیافت و موسی کلیم ع چه محنتها دید در دست فرعون لئیم که فرعون چون
شرح آن و حال عیسی نبی ع با زهد او در دنیا ازیهود چه کشید تا قصد کشتنش کردند حضرت جل و علا
او را باسمان برد و شبیه او را بر دار کردند که او دست چنانچه حق سبحانه و تعالی از ان خبر میدهد که وما
قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم تا آنجا که فرمود بل رفعه الله و حال حضرت سید ابرار
و خاتم انبیا مقرب بارگاه الله محمد رسول الله علیه و آله و سلم که پیغمبر ماست از شرح و بسط بیرون است
از بنی مروان و ابی سفیان و دیگر ملعونان چها کشید بر وجهی که در سیر مذکور است و زبان معجز بیان
آنحضرت باین اشارت کرد که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت کانچه ما دیدیم از جور و جفا کس
وانچه ما خوردیم از زهر بلا کس نخورد و یحکم الحق بغلوا بعد از عیسی بر اهل کفر و طغیان ملاحظه گشته
گردن نهاد ند از ترس شمشیر غازیان مثل این زمان لیکن از اندرون سینه پر کینه پنهان ساختند و بعد از
آنحضرت با اهل بیت عترت طاهره کینه دیرینه ظاهر ساختند در مقام انتقام در آمده دین خود را باختند
و خدای تعالی و پیغمبر او را از خود ناخشنود ساختند اولا فرموده خدا و رسول یکسو نهادند با امیر المؤمنین
علیه السلم بنیاد نزاع کردند در باب خلافت و اصناف آزار و جفا با آنحضرت رسانیدند و در اخذ
فدک بر حضرت فاطمه صلواة الله علیها روا داشتند از آتش آوردن و اراده سوختن در خانه بی بی
و ظاهر کردن که برای بیعت ایشان را بیرون آرند و تفصیل آن درین کتاب بیان خواهد شد
انشاء الله تعالی در مجلس و کتب سنیه ازین احوال مالامال است مثل کتاب واقدی و ابن عبد ربه
و ابن خیران و غیر ایشان و کتب شیعه احتیاج بشرح ندارد و ممنوع ثلاثه علیهم اللعنه این شیوه را
با امیر المؤمنین علیه الصلواة و السلام بکار بردند و طرح ناحق و مخالفت انداختند و معاویه لعین
که بعد از ان ملاعین برروی کار آمد آن قانون بی قاعده را منظور ساخته آتش عداوت و محاربت
بر افروخت بمرتبه که ناسزای امیر المؤمنین ع بر منابر بر پای کرد و شیعیان بسیار را بکشت
و مالعین از برای خود اندوخت و خود را بسوخت تا آخر پسر پلیدش یزید علیه اللعنه بران رسید که

و امام حسین ابن علی را که جبرئیل امین ع در مقام خدمتش بود بقتل رسانیده با هفتاد و دو کس از اهل بیت و انصار
که در صفحه روزگار هرگز چنین ستمی روی نموده و ظلم بدین مرتبه چهره نگشوده و این امر بعد از ان بود
که فرموده معاویه پلید امام حسن بن علی علیهما الصلواة و السلام را که فرشته گان هفت آسمان زبان
بآفرین و ثنای او گشاده بودند بزهر هلاهل آن معدن طهارت و خصایل را شربت شهادت نوشانیدند
و این قاعده باطل بنی امیه و بنی عباس با باقی ایمه معصومین صلواة الله و سلام علیهم اجمعین شهادت نوشانیدند
و در وادی جهنم از ردی خود گشودند و فرموده حق جل و علا و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا
من المجرمین یعنی و همچنین پیغمبر کردیم و نام نهادیم هر پیغمبری را دشمنی از کافران و معاندان بیان آن
شرح این حال است و در حدیث وارد شده که ما اختلف امة بعد نبیها الا غلب اهل باطلها
علی اهل حقها یعنی اختلاف هیچ پیغمبر بحصول نمیرسد بعد از ان پیغمبر مگر که غلبه کنند اهل باطل آن امت بر اهل حق
آن امت و دیگر وارد شده که ان هذه الا باطل ترتفع علی علیه قائم اهل البیت علیه و علیهم السلام
یعنی این باطلها بر طرف خواهد شد بر دست قائم اهل بیت علیه و علیهم السلام که حضرت مهدیست صلواة الله علیه
غرض که حال انبیا عظام علیهم السلام برین منوال بوده و اهل کفر و ضلال پس برین قاعده مقرره اهل تکلیف
دو قسم شدند یک قسم از ایشان و جهت هدایت ایشان انبیا و اولیا و ائمه هدی اند و دوستان و پیروان
ایشان و قسمی دیگر سبطر از نظر ایشان و نیز دیگر جهت که اهل کفر و نفاق و خلاف و شقاق اند و پیروی
من احب قوم فهو منهم یعنی کسی که دوست قومی را پس او از ایشانست کسی که دوست قوم اهل بیت
از ایشان است و با ایشان حشر شود حب حشر علمای علی با علی حشر محبان عمر با عمر و چون غرض
حق سبحانه و تعالی معروف است بارشاد و عباد بطریق ارشاد و هدایت ایشان بچیزی که موجب نجات ایشان باشد
در روز معاد و کشش بسوی چیزی که درو باشد و عباد بطریق ارشاد و هدایت ایشان بچیزی که موجب
رضای ایشان در روز معاد و کشش بسوی چیزی که درو باشد پاک ساختن نفوس و تطهیر قلوب و اتصال
بمیدء اعلا حضرت تبارک و تعالی واجب کرد انیده دوستی دوستان خود را و دشمنی دشمنان
خود را و دوری و بیزاری دوستان و درا ضد صحیح و در و یافته که دوستی برای ضد و دشمنی برای او

ودعتر است در ایمان و در ولیت بطریق اهل بیت علیهم السلام و در تفسیر این آیه فرموده ما جعله
الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی خدای تعالی دو دل را در اندرون کسی ننهاده است که دوست
دارد با یکی و با آن دشمنی او را و دیگر فرموده لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون
من حاد الله ورسوله ولو کانوا آباءهم او اخوانهم او عشیرتهم
یعنی نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بخدای تعالی و بروز بازپسین که ایشان مودت مودت ورزند
و دوست دارند هر کرا خلاف کند با خدای تعالی و بروز بازپسین و رسول او یعنی باید که مومنان و کافران
و منافقان مخالف را دوست ندارند و اگرچه باشند آن مخالفان پدران ایشان یا برادران ایشان
پس دوستی ایشان با دوستی مخالفان ایشان جمع نشود پس هر کرا حاصل نباشد تبرای از دشمنان خدا
و رسول متصف بوصف ایمان نباشد و متحقق نمیگردد اسلام و اقرار بالوهیت حق سبحانه و تعالی تا نفی الوهیت
از غیر او نکند و شهادت برسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله تحقق نیست کسی را که رعیت
با و شریک گرداند در رسالت که اگر تصریح نکند در شهادت برسالت بحری که مقتضی برات و دست
باشد از این اعتقاد حکم باسلام او نمیکنند و همچنین است شهادت بامامت بر امامانی که تصریح نکنند
برائت از امامت کسی که نسبت امامت با و میدادند ائمه جور و روسای باطل که اگر چنین نبودی حکم
با ایمان او نمیکنند و اکثر امت عدول کردند از امامت سید و سند و خداوند مولای ما امیرالمومنین
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و اولاد و امجاد آنحضرت که یازده امام طیب و طاهرند و اتباع
کردند آن امر جلیل را با فترا یعنی از برای واقعهٔ این آیت و در تشهیر و در تشهیر و استحکام آن کوشیدند
تا اکثر مردمان روی زمین را اعتقاد گردید که دین قویم و طریق مستقیم اینست و قوی شد این شبهه
و مستولی بر عقول مردم گشت تا مدت دور و دراز کشید قریب نهصد سال هجری و این امر همچنان در پرده
حجاب مستور بود مانند ستاره نورانی آسمان سیادت و سلطنت بدرخشید و از تیغ ظفر او بمهر و ماه
و بضرب تیغ آبدار دمار از روزگار مخالفان اشرار یکبار بر آورده این امر پنهان را ظاهر و آشکار ساخت
وطرح تولا و تبرا انداخت و آن شهسوار عالیقدر از خانهٔ دان ولایت و صفوت بود مستی ولادت اسمعیل

نبیل خلیل یعنی حضرت شاه اسمعیل اسکن الله تعالی روحه الاقدس فی حظیرة القدس مع النبیین والصدیقین
والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین و پیش از ظهور آنحضرت بیک سال و نیم نقربیاره عجیبی واقع
روی نموده و آن چنان بود که این بندهٔ ضعیف بیمقدار را استادی بود که او را سید ثابت الدین جشتیه میگفتند
و از سادات زواره بود و بسیار فاضل و کامل بود و در گروه درویشی سلوک مینمود و شیعه مذهب بود
و کم تقیه میکرد و بعضی از مخالفان بوی بد شدند و آزار بسیار بوی رسانیدند تا کشتندش روزی خاطر خواه
کرد چنین گفت که امشب در خواب دیدم که در صحرای واقعم جوانی زیبا صورت دیدم که بر سر پایی ایستاده
و اسب خود را بدست میکشید ناگاه در جانب راستش شخصی از غیب پیدا شد گویا که یکی از ائمهٔ معصومین
بود صلوات الله علیهم اجمعین و بمن اشارت کرد که بیا این جوان را سوار کن من رفتم و او را باتفاق سوار
کردیم فی الحال بر زبان من این آیه جاری شد که الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل
یعنی سپاس آن خدای را که بخشید بر کرسی اسمعیل را و بنده این را از و شنیدم و در صباح
آن شب فرمود که مجدد این مذهب پیدا شود که مخالفان را زایل و نا چیز سازد و آن تعبیر
بظهور رسید والحمد لله رب العالمین و آن واقعه که فقیر خود دیده آنست که پیش از آنکه
اعلیحضرت شاه اسمعیل اسکنه الله فی جنانه فتح خراسان کند بدو سال و یک ماه که او در عراق
بود و بنده از این خبر ملالت داشتم و در آن مدت در هرات بودم شبی در واقعه دیدم که در در وا
زهٔ مدرسهٔ سلطان حسین میرزا رملی نشسته بود و در رمل میکشید و آینه پیش خود نهاده و چون رمل
میزد میگوید که مدعای خود را در آینه بیند بنده تعجب کردم و پیش رفتم گفتم رملی از برای
من و قصد من آن بود که آیا حضرت شاه تسخیر خراسان میفرماید یا نه رمل کشید و گفت به بنده
که در آینه نظر کن چون من نظر کردم موازی صد هزار تاج سرخ در آینه نمود و صباح از آن جناب
میر عبد الوهاب عرض کردم فرمود که این به عرصهٔ عالم است ایشان عرصهٔ عالم را تسخیر خواهند فرمود
و بعد از آن فتح خراسان شد الحمد والمنة و امید داریم که تتمهٔ تعبیر آن در این زمان بظهور رسد و فی الواقع
بعد از آن خلف صدق وی اعنی شاه دین پناه سایه لطف اله طهماسب اوج سلطنت را شاه

و برج درج خلافت را ماه کلدسته چمن جلیل ثمره شجره باغ اسمعیل شاه شاهان طهماسب خان
خلد الله ملکه و سلطانه که بکمال دین داری بود در مذهب حق جعفری بتقدیم رسانید و در تنسیق
و ترویج کوشید بر وجه کمال و مخالفان دین اثنی عشری را مخذول و منکوب ساخت و علم
لعن دشمنان اهل البیت بر منابر برافراشت بارخدایا دولت و نصرتش را زیاده گردان
تا آخر روزگار بمحمد و عترته الاطهار و لله الحمد و المنة که بیمن این دولت پایدار حق در مرکز خود قرار یافت
چه پیش این دولت اکثر مردم بران اطلاع نداشتند و بعد از ان متنبه شده بعضی بر مذهب
حق جعفری و اکنون آن در مملکت حضرت شاه قرار یافت و پرتو حقیقتش بر اهل عالم تافت
و امید از لطف نامتناهی الهی آنست که از نور این مذهب حق بشرق و غرب عالم برسد
ببرکت این دولت و مردم روم و سمرقند و غیر ذالک را از ظلمت مخالفت خلاص سازند
و از دوافع تمام بظهور آید و آن خلاصی وقتی بحصول میرسد که اعتقاد کنند و اعتقاد باطل بیکسو
نهند و شهادت کنند بتصدیق نیت خلوص طویت بامامت حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه
و بعد از و بیازده امام معصوم دیگر از اولاد امجاد آنحضرت یکی بعد از یکی و کمر محبت ایشان
بر میان جان ببندند و این وقتی صورت میگیرد که تبرا کنند بتصدیق نیت و خلوص طویت
از امامت غیر ایشان از آنان که امر امامت از ایشان غصب نموده بناحق متصرف شدند الا
نابوده ندهند مثل اهل شرک که پرستش اصنام و کواکب و بشر و غیر آن با پرستش معبود بحق و خداوند
مطلق جمع میکردند تا شهادت بنفی ما سوای واجب الوجود نکنند اول توحید معبود بحق وجود نمیگیرد
و چه کلمه توحید مفید این معنی است که اشهد ان لا اله الا الله است نفی امامت این
طواغیت از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیة و بنی عباس پس اقرار بامامت ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین و تبرات از دشمنان دین که ائمه کفر و جور اند داخل نشد در ایمان مردود مراد
از برائت ایشان که دشمنان دین سید مرسلین و اعداء ائمه معصومین اند آنست که از ایشان دوری
جویند و قطع علاقه و وصلت از ایشان نمایند و اگرچه اعداء ائمه معصومین اند گفت
که از ایشان اقرب مردمان و اصدق ایشان بودند از روی نسب مثل محمد بن ابی بکر که از پدر بیزاری جست و طعن برو میکرد

و مخالف ادو

و مخالف او بود چنانچه مرویست از ان کتب تواریخ و معاویه پسر یزید پلید از پدرش بیزاری جست
و طعن برو میکرد و چند بیتی گفته بمضمون آنکه کاشکی مرا به یزید پلید نسبت پسری نمیبود که این نسبت
مرا عیب و عار است و من بیزارم از فعل شنیع او و گواه برین حضرت پروردگار است و از
سلسله خلفاء خود را بیرون کرده و بلاشک لعن این طایفه طاغی عاصی و تبرا از ایشان افضل اعمال است
و دلایل برین در کتب معتبره مالا مال است پس از بین معنی که ثواب آخرت ابد الآباد است
و بنعیم جنت پایدار ارزومند و در دین ثابت قدم و استوار زبان بلعن این اشرار بگشاید
و بدل باری نماید تا مستحق ریاض جنان گردد و مستوجب رضای خالق و رضوان و دیگر
اقتدا است بکتاب عزیز و ذکر خیر مآثر است بائمه هدا و مصابیح دجی علیهم صلوات الله الملک العلی
و معنی لعن دور بودنست از رحمت رحمن و حرمان از خیر احسان و نزدیکی بعذاب و عقاب
اما در قرآن مجید ذکر لعن مکرر وقوع یافته مثل اُولئكَ يَلعَنُهُمُ اللاعِنون و دیگر اولئك
عَلَيهِم لَعنَةُ اللهِ وَالمَلائِكَةِ وَالنّاسِ اَجمَعين این روایت اگر چه
در صورت خبرند اما در معنی امرند که مصداق آن امر مردمانست و فرشتگان بلعن ایشان و دیگر دو
این اگرچه در صورت خبرند اما در معنی امرند که مصداق آن امر مردمانست و فرشتگان بلعن
ایشان و دیگر آیه مباهله است نَجعَل لَعنَةَ اللهِ عَلَى الكاذِبين و دیگر اَلا لَعنَةُ
اللهِ عَلَى الظّالِمين و دیگر اُولئكَ لَهُمُ اللَّعنَةُ وَلَهُم سوءُ الدّار
و دیگر اُولئكَ الَّذينَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَاَصَمَّهُم وَاَعمى اَبصارَهُم و امامت
مطهره مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که جَهِّزوا جَيشَ اُسامَةَ لَعَنَ
اللهُ المُتَخَلِّفَ عَن جَيشِ اُسامَةَ یعنی کارسازی لشکر اسامه بکنید که دور گرداند خدای
تعالی از رحمت خود تخلف کننده را از لشکر اسامه و ابو بکر و عمر از جمله تخلف کنندگان بودند
از جیش اسامه و مرویست که ابو سفیان بیمن هزار بیت در هجو سید المرسلین گفته بود
آنحضرت فرمود که بار خدایا چون شعر گفتن لایق بحال من نیست لیکن تو بهر حرفی از ان شعر

او را ابرار لعنت فرستد و دیگر روایت است که ابوسفیان ملعون بر شتر سوار بود معاویه لعین
میکشید آن را و برادر وی از پیش میراند حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را دید فرمود که بار خدایا لعنت
فرست بر هر سه از سوار و کشنده و راننده و آنچه مرویست از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین درین باب
پس از حد حصر بیرون است و از قیاس و شمار افزون پس ظاهر شد که لعن ایشان برای مستحقش از طاعات
شرعا اگر چنین نمی بود ترغیب بران نمیفرمودند در کلام حضرت رسول الله صلوات الله علیه و ائمه
و در کتب امامیه و سنیه مذکور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در قنوت نماز بود در نماز بیگاه
و لعنت بر معاویه و عمرو عاص و ابوموسی اشعری و ابو اعور اسلمی و آنچه آنحضرت فرموده در خطبه شقشقیه
و غیر آن در حق ابی بکر و عمر و عثمان اعظم است از لعن زیرا که کلام آنحضرت مقتضی کفر الثلاثست
و همچنانکه کافر مستحق لعنت است فاسق نیز مستوجب لعن می باشد زیرا و عبدالحمید ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه آورده که بعضی از علماء حنابله آورده اند که اول کسی که دلیر ساخت مردم را بر لعن ابی بکر و عمر
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلاة و السلام بود و اشتهار تمام دارد که آنحضرت در قنوت نماز دعای
صنمی قریش میخواند و مراد از صنمی قریش ابوبکر و عمر است و دو دختر ایشان را که عائشه و حفصه است
در لعن داخل میکرد و دیگر ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است حدیث طولانی که اکثر قریش
فراموش کردند نام پیغمبر صلعم برای دوستی ملک خود بعد از وی که خدا پرست نمی بود و این صریح است
در کفر ایشان و آنانکه بعد از آن حضرت متولی امور ملک شدند و شدند ابوبکر و عمر
و عثمان بودند و جاری مجرای ایشان که متولی ملک شدند و نام پیغمبر را برای حفظ می بردند برای
دین داری و دیگر ابن اعثم صاحب کتاب فتوح با وجود که از علمای اهل سنت بود خطبه روایت کرده
از حضرت فاطمه علیها السلام و چیزی چند در آن خطبه مذکور ساخته که دلالت دارد بر کفران طایفه و ابتداع
از احوال فدک و غیر آن در کشف الغمه این خطبه مذکور است و این امر مشهورتر است از اصباح در روز
روشن تر از مصباح که شیخ ابو جعفر محمد ابن حسن الطوسی قدس سره ذکر فرموده در کتاب تهذیب بسند خود
که مجاشع الست که شخصی او را نجیه میگفتند و از شیعه اهل بیت علیهم السلام بود روزی بخدمت

امام محمد باقر آمده سلام داده زانوی امام را بوسید و گفت یابن رسول الله میخواهم که از تو مسئله سؤال کنم
از بن پرسیدن میخواهم که رقبه خود را از آتش دوزخ خلاص سازم پس چون آنحضرت کلام او را
شنید راست نشست و فرمود که بپرس یا نجیه بخدا که هرچه بپرسی امروز بی جواب نگویم گفت
چه میگویی در باب ابی بکر و عمر آنحضرت فرمود که ایشان اول جماعت بودند که بر ما ظلم کردند و حق
ما را بناحق بردند و مردمان را بر ما دلیر ساختند و همچنین بیستمی بازفت و خونهای ما در گردن ایشانست
نجیه گفت انا لله و انا الیه راجعون بخدای کعبه که ما هلاک شدیم و نامه بار این گفت بعد از آن حضرت
امام علیه السلام متوجه قبله شد و تکلم کرد بکلامی بعد از آن در آخر آن فرمود که بار خدایا این را بشیعیان
گردانیدیم آثار او را شنیده اند که در اول کلام چه فرمود بعد از آن نظر کرد بجانب نجیه و فرمود ای نجیه
غیر از ما و شیعه ما کسی بر فطرت ابراهیم صلوات الرحمن نیست و هم شیخ طوسی روح الله روحه در تهذیب
بسند خود نقل میکند که امام جعفر صادق علیه السلام از نماز بعضی کس منصرف میشد چهار از زنان و چهار از مردان
اما از مردان ابی بکر و سعد و عثمان و از زنان عائشه دختر ابی بکر و حفصه دختر عمر که با عائشه در دشمنی
اهل البیت یکی بودند و هند مادر معاویه هاویه که شکافت شکم حمزه شهید را علیه السلام و جگر مبارکش را بیرون
آورد و مکید و ام جمیل زن ابولهب که حمالة الحطب بود و دختر حرب بن امیه که عمه
معاویه هاویه و کلینی رحمه الله در کتاب روضه از جمله کتاب کافی نقل میکند از حنان ابن سدیر
و او از پدر خود سدیر که من از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از ابی بکر و عمر فرمود که یا ابا الفضل چه می پرسی بخدا که هیچ
کس از ما رحلت نکرد از این جهان مگر که خشمگین بود بر ایشان و هیچکس نیست امروز از ما موجود
که نیست بر ایشان غضبناک و خشم آلود و وصیت میکنند بزرگان ما کوچکان ما را که بدانید
که ابوبکر و عمر بر ما ستم کردند و ما را از حق خود منع کردند و اول کسانی که بر گردنهای ما سوار شدند و ستم
و ظلم بر ما روا داشتند در اسلام بودند ایشان و این فتنه ساکن نمیشود هرگز تا قائم ما ظهور کند
و فتنه از مردم دور کند و تکلم نماید بتکلم ما و ظاهر گرداند آنچه ایشان پرده خفا بر آن
پوشیده اند یعنی کفر و ضلالت و پنهان کنند آنچه در ظهور آن میکوشیده اند یعنی ستم و بدعت

تجدا که هیچ ظلم و قضیه بر اهل البیت جاری نشده مگر که ایشان طرح آن انداختند و اساس این بنا
ساختند بعد از آن فرمود که اسلاف طیبین طاهرین که نَعلَيهِم لَعنَةُ اللهِ وَالمَلائِكَةِ وَالنّاسِ اَجمَعِين
داکر مصرع سازند لعن را بنامهای مخالفان یکان یکان آن اخلست بر صحت اعتقاد و ایقان و از
از برای دین و ایمان و اقرب رضوان ملک منان و انسب با دام قرآن و اوفق بسنت سید
پیغمبران و الیق بطریق حق امان و در نجه لعنت رسید به نقول متواتره از سید و سند امیر المؤمنین
و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آنچه لعنت رسیده است که اولی ایشان
بطعن و دوخی ایشان لعین عمر بن خطاب است بطلب نبوده در عداوت اهل البیت
بیت از این صلب پدید بدادی از این ناشسته روی بدلقبی که جداد صهاک حبشه بود که او جاریه زبیر بن
عبد المطلب بوده ونقل کرده اند بعضی از مورخان اهل سنت و محدثان ایشان که نفیل بن عبد العزی
که جد عمر بود در صحرای بصهاک رسید خود را از زنا بر دکشید و بار در شد بخطاب که پدر عمر بود و این زدن
باب بسیار است و نقل میکنند محمد بن شهر آشوب المازندرانی که از بزرگان امامیه است رضوان الله علیهم
در کتاب مثالب که خطاب زنا کرد با صهاک که مادرش بود و دختری از وی متولد شد و او را انداخت
در کوچه ای که بعضی از اهل مکه او را بر داشتند و تربیت کردند چون بزرگ شد خطاب او را [illegible]
و عمر از وی پیدا شد پس خطاب هم پدر عمر باشد و هم جد مادری و هم خالوی او و آن زن هم مادرش باشد
و هم خواهر پدری و هم عمه زیرا که او خواهر پدری پدر اوست و بهمین مضمون این بیت در نسبت عمر
سید بحضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوات و السلام و بنده باین عبارت زین المجتهدین خاتم
شیخ علی بن عبد العالی قدس الله روحه العزیز شنیده و آن بیت اینست مَن جَدُّهُ خالُهُ
وَوالِدُهُ وَاُمُّهُ اُختُهُ وَعَمَّتُهُ اَجدَرُ اَن يُبغِضَ الوَصِيَّ وَاَن يَجحَدَ يَومَ
الغَدِيرِ بَيعَتَهُ یعنی کسی که جد او خال و پدر او باشد و مادرش خواهر و عمه او سزاوار است اینچنین کسی
که دشمن دارد وصی پیغمبر را علیهما السلام و انکار کند در روز غدیر بیعت او را و دیگر ابی بکر بن ابی قحافه
بهیمی ترشیست که اول این امر را قبول کرد و طرح ظلم افکند و دیگر عثمان بن عفان بن ابی العاص اموی که

که تمام دین محمدی را بر طرف کرد و طرح ظلم افکنده و اینها رؤسای ائمه جورند و ضلال که با حضرت رسول صلوات الله
علیه در مقام جدل بودند و جدال بعضی از مخالفین روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که چون قیامت
جمعی از اصحاب باشند در جانب شمال من گویم یا رب اصحابی اصحابی ندا آید از جانب حق سبحانه و
تعالی بدرستی که تو واقف نیستی که اینان چکار کردند بعد از تو ایشان همیشه بازگشته به پاشنهای خود
از آن روز که مفارقت کرده بودند یعنی بهمان کفر اصلی خود باز گشته بودند و بعد از آن ملاعین معاویة
بن ابی سفیان لعین است که هجده ماه محاربه کرد با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در صفین
و وضع لعن نمود بر سید انام آن لعین تا آخر ایام بر منابر بلاد اسلام در خطبه جمعه که حضرت سید انام
و او از سگان بزرگ اهل نفاق بود و آن ملعون در نسب ملعون بود نزد نسابه و مورخین
و پدر او ابی سفیان سپس رئیس رئیس اهل کفر و شرک و نفاق بود و شیخ جمال الدین قدس سره در
کتاب نهج الحق نقل کرده از حافظ ابو سعید اسماعیل بن علی السمان الحنفی که در کتاب مثالب
بنی امیه آورده و شیخ ابو الفتوح محمد بن جعفر بن محمد همدانی نیز در کتاب نهج المسترشد ذکر فرموده که
که مسافر بن عمرو بن امیه بن عبد الشمس جوان صاحب جمال بود و عاشق شد بر هند دختر عتبه و بزنا با وی
نزدیکی کرد و او و وی بار دار شد و حمل او فاش گشت در میان قریش مسافر گریخته از ترس آن
بموضع حیره رفت و عتبه مال بسیار با ابو سفیان وعده داده دختر خود هند با وی بست
سماه معاویه لعین از هند پلید متولد شد و چون نسبش این بود دایم با امیر المؤمنین علیه السلام بر کین بود و بعد از آن
لعین عایشه ملعونه بود دختر ابی بکر بی دین که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بصره قتال کرد و مردم را
بر قتل آنحضرت بر سر انگیخت و حال خارجی و بی اعتباری بر سر خود بریخت و در روایتست از اهل
سنت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده او را که زود باشد که تو قتال کنی با امیر المؤمنین
معصوم صلوات الله علیه و او مظلوم و تو ظالم باشی و خبر داد بشتری که سوار بود نام او عسکر باشد
و حال او پریشان باشد و او بگذرد بر آب حواب در شب و سگان آنجا بآواز آیند و این معاینه دید و باز نگردید
او بچه نوع ذات بوده یا رب و بعد از او حفصه دختر ابتر عمر لعین که آن ملعونه بود و با این ظاهر ساخته عداوت

اهل بیت و امیر المؤمنین را صلوات الله علیهم اجمعین و حالات ایشان مذکور است در سوره تحریم با کافران و اصحاب
جحیم و حال آنکه اهل خلاف روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده مر امیر المؤمنین را صلوات الله علیه که یا علی
هر که برنجاند یک موی ترا پس مرا رنجانیده و هر که مرا برنجاند خدا را رنجانیده باشد و در قرآن مجید آمده که انّ الّذین یؤ
ذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدّنیا و الآخرة و اعدّ لهم عذاباً مهیناً و دیگر فرمود یا علی دوست نمیدارد
ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و دیگر فرمود یا علی جنگ با تو جنگ با منست و صلح با تو صلح با منست و دیگر
فرمود هر که ترا سب کند مرا سب کرده و احادیث درین باب بسیار روایت یافته است و دیگر از طاعنین طلحة بن
عبید الله تیمی است که پسر عم ابوبکر بود و دیگر زبیر بن عوام اسدی که خواهر عایشه را داشت اسما نام که دختر ابی بکر
باشد که شمشیر کشیده در روی آنحضرت و در جمل باتفاق عایشه محاربه کردند و مردمان را ترغیب و تحریص میکردند
بر آن و دیگر زبیر را پسری بود عبد الله نام از اسما که ملعون ترین مردمان بود و سخت ترین بعداوت
اهل البیت علیهم السلام چهل جمعه در مکه خطبه خواندند که صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرستاد
تا مردم آنجا منکر او شدند باتفاق همه مردمانست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود مر امیر
المؤمنین را صلوات الله علیه که ای علی زود باشد که بیاید بتو مقاتله ناکثین و قاسطین و مارقین که اول
اشارت بجنگ جمل است دوم صفین سیم نهروان سیوم جنگ صفین و دیگر از دشمنان امیر
المؤمنین صلوات الله علیه سعد بن ابی وقاص قرشی است که از اهل شوری بود و او واسطه آنکه
آنحضرت پدر او را بقتل آورده بود در جنگ کفار دشمن شد و میل به بیعت و خلافت عثمان کرد
و دیگر ابوعبیده جراح قرشی است که از دشمنان بود و با عثمان لعین وصلت خویشی داشت و دیگر
عبد الرحمن بن عوف قرشی بود که کینه با آنحضرت اظهار میکرد و دیگر سعد بن عاص عاصی از دشمنان
آنحضرت بود و دیگر خالد بن ولید مخزومی قرشی است که آن لعین سخت ترین دشمنان امیر
المؤمنین بود و جمعی از محدثین آورده اند که ابوبکر و عمر با او قرار داده بودند که در حال نماز امیر
المؤمنین را صلوات الله علیه بقتل آرند و بنا بر مصلحتی ابوبکر از آن برگشت و گویند ابوبکر نزد در نماز
بود و گفت لا تفعل یا خالد آنچه ترا گفتیم مکن در اثناء نماز آنحضرت و [illegible] بقیه نداشت
و هر که دوست امیر المؤمنین بود او با وی در نهایت دشمنی بود و مالک بن نویره را کشت و همان شب

با زن او زنا کرد و بدین سبب زن او را خواست آن لعین بیدین و دیگر حکم بن ابی العاص عم
عثمان راس و رئیس منافقان بود و دیگر ولید بن عقبة بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود که زبان
دراز کرد با امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آنحضرت فرمود که خاموش ای فاسق و حق تعالی در شأن وی
آیه فرستاد که أفمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون که حکم بفسق او و ایمان او
آنحضرت فرموده و دیگر مغیرة بن شعبه که دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود و دیگر ابو موسی اشعری از مشاهیر منافقان
بود و باعث شروع فتنه خوارج بر پا شد و امر معاویه غاویه بر پا شد و دیگر از رؤسای اهل النفاق و ضلال عمرو بن عاص
سهمی قرشی بد اخلاص بود که با حیله و مکر و شر و تزویر کین امیر المؤمنین علیه السلام بر میان جان بسته از زین
مثل تیر از کمان جست و او از مشاهیر اولاد زنا بود چه مادر آن پلید جاریه بود که او را نابغه
گفتندی و آن فاجره از مشهورترین زانیات بود در مکه منقولست که یک روز چهل کس با وی زنا کرده بودند
و چون عمرو لعین متولد شد آنها که در آن باره کسی پسر او نزاع داشتند از آن جمله ابو سفیان بود و عاص
جزار و قصاب قریش بود و او بود که حضرت پیغمبر را با بتر نسبت داد و از آنحضرت حق جل و علا آیه
فرستاد که انّ شانئک هو الابتر یعنی که دشمنی نبی عاص بد اخلاص او ست
دنبال بریده و ابتر بود و عمرو ولد الزنا پسر از همه بدان بر او نسبت داد با پیغمبر علیهم صلوات الله الملک
الاکبر و بعضی از مردمان ملامت نابغه میکردند که چرا او را با عاص منسوب میسازی با ابو سفیان نسبت
گفت بسبب آنکه ابو سفیان مردی بخیل است و عاص مرا نان و جامه میداد و رعایت
بوجهی مینمود و دیگر از مبالغه کنندگان در عداوت اهل البیت علیهم السلام اللعین ابن
اللعین زیاد ابن ابیه است که چون پدرش معلوم نبود و او را زیاد ابن ابیه میگفتند و مادر
او زانیه بود مشهوره بزنا که نامش سمیه بود که او غلام یکی بود از بنی ثقیف و صورخان
و محدثان آورده اند که ابو سفیان پیش از ایمان در شهر طایف رفته بود و با ثقیف شراب خورد و در آن حالت با سمیه
شوهر کرد و زیاد از او پیدا شد و بدین سبب برادر خواند و الحاق بپدری با او روا داشت و این یکی از احکام
والاست بر کفر معاویه چه باجماع اهل اسلامست که بزنا نسب ثابت نمی شود و الحاق ولد باو نتوان کرد

حدیث است که اولاد ان صاحب [illegible] زنا است نه ازان زنا فرزند زادش و معاویه شوم آن مشوم را
حاکم کوفه گردانید و آن ملعون خرابی بسیار کرد از نهب و غارت و قتل شیعیان امیر المؤمنین صلوات
الله علیه از آنجمله هفت نفر را کشت از بزرگان اصحاب حضرت پیغمبر و یاران حیدر صفدر که اسامی ایشان
بوده اند حجر بن عدی و قبیصه و صیفی و شریک و محرز و [illegible] و کرام و دیگر از ملاعین پسر پلیدش یعنی عبید الله
زیاد بد بنیاد که بحضرت امام حسین علی علیه الصلوة والسلام که قرة العین سید البشر بود و سر و سینه زهرا
و حیدر لشکر کشید و آب فرات را از ایشان باز داشت و آنچه توانست از ستم بظهور رسانید
آن تا آن امام مظلوم معصوم را شربت شهادت چشانید و مصیبتی در هیچ زمان اعظم نبوده بر وجهی که
مشهور است و دیگر انس بن مالک انصاری است چه که در ایام حیات حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بظهور آورده و چه در حیات حکایت از آنجمله امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از وی
طلب شهادت کرد در حدیث مَن کُنتُ مَولَاهُ فَعَلِیٌّ مَولَاهُ انس انکار [illegible]
حضرت فرمود که در ان مجمع حاضر بودی چه مانع آمد ترا که شهادت نکردی گفت پیر شده ام و فراموش
کرده ام فرمود که ای انس اگر دروغ گویی در این امر حق سبحانه و تعالی سفیدی پیدا کند در رنگ که بعمامه
آنرا نتوان پوشانید او تمرد نمود در نیت او و علامت برص ظاهر شد که بعمامه نمی پوشید و این
عداوت بمیراث رسید بمالک بن انس که از فرزندزادهای اوست و یکی از فقهای اربعه اهل سنت
است و دیگر از معاندان و منافقان یزید بن عمر بن سعد [illegible] که امیر لشکر عبید الله زیاد
ملعون بد بنیاد بود در حرب سبط رسول الثقلین ابی عبد الله [illegible] حسین علیه الصلوة والسلام
و قصه آن نیز مشهور است و دیگر از ملاعین شمر ذی الجوشن و سنان بن انس نخعی است لعنهم الله
که سر مبارک امام معصوم مظلوم را از تن اطهرش جدا کردند که از ان حرکت شنیع آسمان خون
گریست و فرشتگان هفت آسمان بفغان آمدند و لعنت بایشان کردند و گفتند که این فتنه و
ستم از جبت و عمر سعد نحس علیه اللعنه حکم کرده و هر کس را از ان سگان که [illegible]
بدان به نهایت پاک شهدا یا رب این چه عداوت است که این ملاعین با اهل بیت طیبین

وطاهرین

وطاهرین کرده اند و میکنند جزا و مکافات ایشان حواله بقهر و غضب رب و بلا شک اینها همه ناپاک و ولد الزنا
بوده اند که این حرکات شنیع کرده اند از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه و بنی عباس و دیگر از ملاعین قاتلان بنی و
ازطیبین و طاهرین ائمه بوجهی که شیخ ابو جعفر محمد بن علی بابویه القمی قدس الله ارواحهما در رساله اعتقاد آورده در باب
شهادت هر یک از حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بدست کدام یک
از ملاعین شهید شده اولا پیغمبر حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله در غزوه خیبر یهود بزهر چشانیدند لقمه آن در
بدن آنحضرت اثر کرد [illegible] تا بعالم بقا رحلت فرمود و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بضرب شمشیر عبد الرحمن بن ملجم لعین شربت شهادت چشید و حضرت امام حسن را علیه الصلوة والسلام
جعده ملعونه بنت اشعث زهر داد بتکلیف معاویه مهین و بان روح اطهرش بحظیره قدس شتافت و حضرت
امام حسین را صلوات الله علیه در کربلا سنان بن انس ناپاک ملعون و با شمر ذی الجوشن شقی از تیغ
[illegible] چنانکه مذکور شد روان آن روح اقدس با علی علیین پرواز نمود و حضرت علی بن حسین صلوات الله علیهما
بزهر ولید بن عبد الملک ملعون از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود و حضرت امام محمد باقر را علیه الصلوة والسلام
ابراهیم بن ولید پلید زهر چشانید و بان شهید شد و حضرت امام جعفر صادق را علیه الصلوة والسلام منصور دوا
نیقی بزهر شهادت رسانید و حضرت امام موسی کاظم را علیه الصلوة والسلام هرون الرشید ملعون
زهر داد و بان قدم مبارک از عالم فنا بعالم بقا نهاد و حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه بزهر
مامون الرشید ملعون شهادت یافت و بان به بهشت عنبر سرشت شتافت و حضرت امام
محمد التقی علیه الصلوة والسلام بزهر معتصم [illegible] با علی علیین فرمود و حضرت امام علی النقی صلوة
الله علیه بزهر معتمد عباسی درجه شهادت یافت و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه
را متوکل عباسی زهر داد و بان بعالم آخرت شتافت و هر زمان صد هزار لعن از آسمان بر
[illegible] فلعنة الله علیهم و علی آبائهم و اعوانهم و من دان بدینهم و قال بقائهم
و اضعف این لعین بر آنان که اساس مخالفت نهادند و از جاده مستقیمه اهل البیت کشیده شد
و بنیاد بدعت بنیاد کردند و فقهای اربعه باطل ایشان چون ابوحنیفه بن نعمان کوفی و مالک

بن انس و احمد بن حنبل و محمد بن ادریس شافعی که مدار دین مبین نهادند بروایت ابوهریره که کذاب بود و عایشه
جاریه و عبدالله بن عمرو و عمرو عاص که اختلاف معاویه علیه الهاویه و مغیره بن شعبه و غیر ایشان از خوارج و هم دشمن مخالف طریق امیر
المؤمنین علیه الصلوة والسلام بودند و آنان که فرقه حقه بودند در دوازده روی از اهل بیت طاهره ایشان گرویدند و از مذهب حق اهل بیت
علیهم السلام منحرف نشدند اگرچه مدت آن جماعت دراز کشید لیکن نوبت دولت رسید بدولت طاهره کاظمیه علیهم افضل
الثناء والتحیة و امید ... تمکین یابند در جمیع ... و السادات ملائکه و ارواح مقدسه
والائمه صلوات الله علیهم اجمعین و این دولت قاهره متوالی باشد تا روز موعود است و در میان خلایق مقرر و معهود گشت
که حضرت صادق ... فرموده لکل اناس دولة یرقبونها و دولتنا فی آخر الدهر
تظهر یعنی هر جماعتی را از مردمان دولتی است که انتظار آن دارند و دولت ما در آخر الزمان بظهور خواهد
آمد لله الحمد و المنة که ببرکت این دولت قاهره ... ائمه اطهار و طعن و لعن اعدا ... بگوش
هوش مومنان دین دار میرسد و آنچه مقدار که ذکر کردیم و درین کتاب ... کافی است کسی را که
خواهان نجات بطریق رشد و راه ... بود و نجات روز معاد و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد
و آله الطاهرین فصل پنجم در بیان معاد و مراد بمعاد اعاده جسمانی است بعد از موت و تفرق اجزای او
و آن حق است و بودنش دلیل برین از چند وجه است اول اجماع جمیع اهل اجماع اسلام است بر آن و انکار
ندارد هیچکس از ایشان و اجماع ایشان حجت است دویم اگر معاد حق نبود هر آینه تکلیف مشقت است
که مستلزم تعویض است از آن مشقت و امر بمشقت بی عوض کردن ظلم است و عوض در زمان
تکلیف بحصول نمیرسد پس ناچار است از سرای دیگر تا حاصل شود جزا و پاداش بر اعمال و اگرنه تکلیف
ظلم باشد و آن بر حق جل و علا محال است سیم حشر اجساد ممکن است و مخبر صادق خبر داده
بوقوع آن پس آن حق باشد و ... امکان آن بسبب آنکه اجزای اجساد قابل جمع
است و افاضه حیات بر آن و اگرنه بایستی پیش از آن متصف بصفت حیات نشدی
و حق سبحانه و تعالی داناست باحوال همه معلومات از کلیات و جزئیات و قادر است
و تواناست بر جمیع آن زیرا که ممکن است و خدا تعالی قادر است بر ممکنات پس زنده کردن

اجسام ممکن باشد و تمامی آنکه مخبر صادق خبر داده ثابت شد و بتواتر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اثبات معاد بدنی فرموده و احادیث
بر آن وارد و یافته از آنجمله فرموده و ابن بابویه رحمه الله در اعتقادات آورده که یا بنی عبدالمطلب ان الرائد لا یکذب اهله والذی
بعثنی بالحق لتموتن کما تنامون و لتبعثن کما تستیقظون و ما بعد الموت دار الا جنة او نار و خلق جمیع الخلق و بعثهم علی الله کخلق نفس
واحدة و قال الله تبارک و تعالی ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة یعنی ای پسران عبدالمطلب بدرستی که خادم که برای
حوائج بجائی فرستند او تکذیب اهل خود نمیکند بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده که بمیرید شما همچنانکه
خواب میکنید و هر آینه برانگیخته شوید همچنانکه بیدار میشوید و بعد از مردن خانه غیر از دو دار قرار نیست مگر جنت یا نار
و آفریدن همه خلق و برانگیختن ایشان بر خدای تعالی حکم آفریدن یکنفس دارد و چنانچه در قرآن مجید فرموده که نیست آفریدن شما و نه برانگیختن
شما بعد از مرگ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یکنفس چهارم آیات قرآنی بر حشر جسمانی دلالت دارد و انکار بر جاحدش پس آن حق باشد
از آنجمله این آیه که و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم
و بزد برای ما مثلی بغرام عجیب آورد آدمی و فراموش کرد آفریدن ما او را و گفت که کیست که زنده گرداند استخوانها را در حال
آنکه فرسوده و تباه گشته بگو ای محمد زنده گرداند آنکسی که بقدرت کامله بیافرید آنرا نخست باز و از عدم بوجود آورده و او بهمه
آفریدها داناست و دیگر ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی یعنی بدرستی که ساعت رستخیز آینده است
نزدیک است که ظاهر گردانم آنرا تا پاداش داده شود هر نفسی بآنچه میشتابد از نیک و بد و دیگر آیات درین باب بسیار است و آنچه
بمعاده آن واجب است بر دو قسمت یکی آنکه واجب است بطریق عقل و نقل و آن است که هر که را حقی باشد از حق ثواب یا عوض از آباء و سلف
یا هر که برو حقی از عقاب باشد یا عوض اخذ آن حق الله از او باز یافت نماید و دیگر آنکه او را حقی نباشد خواه نفوس انسانیه باشد
یا غیر او از حیوانات انسیه و وحشیه واجب است اعاده آن زیرا که قرآن دلالت دارد بر آن و اخبار متواتره اخبار صحیحه از آن
و چون ثابت شد نبوت نبی صلی الله علیه و آله و عصمتش محقق گشت پس ثبوت پیوست که او صادقست در هرچه اخبار فرموده بوقوع
آن خواه آن سابق باشد بر زمان آنحضرت مانند خبر دادن از انبیاء ما تقدم علیهم السلام و امتان ایشان و احوال قرون ماضیه
و غیر آن ... مثل اخبار بوجوب واجبات و تحریم محرمات و ندب مندوبات و نص بر امامت ائمه اثنی عشر
صلوات الله علیهم اجمعین و غیر ذلک من الاخبار یا بعد از زمان آنحضرت و آن یا در دار تکلیف است مثل فرمودن آنحضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام که یا علی زود باشد که مقاتله کنی بعد از من با گروه ناکثین و مارقین و قاسطین یا بعد از تکلیف خبر داده
مثل احوال موت و آنچه بعد از آن بوقوع می آید از عذاب قبر و صراط و میزان و حساب و بسخن آمدن جوارح و اعضا و ...

نامهای اعمال از یمین و شمال و احوال قیامت و کیفیت حشر اجساد و غیر ذلک از احوال و واجبست اقرار باینها همه و تصدیق
بآن زیرا که آن ممکنست و استحاله در آن نیست و حال آنکه مخبر صادق خبر فرموده بوقوع آن و ازان ثواب و عقابست و تفاصیل
آن منقولست از شرع اقدس که بسبب آن خطه رسیده و واجبست اقرار و تصدیق آن بجمیع احوال قیامت از اوضاع او و
کیفیت حساب و بیرون آمدن از قبور و برپا داشتن نشور و احوال بهشت و دوزخ که بهشتیان در بهشت بانواع حضور و سرور
و راحت گذرانند و دوزخیان در دوزخ باصناف عقاب و آلام بسر کنند چه وارد شده بران اخبار صحیحه از قرآن و حدیث
و اجماع جمیع اهل اسلام بر آن با عدم استحاله آن در عقل پس آن حق باشد و بوده و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد
و آله اجمعین باب اول در شمه از احوال حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله تا رحلت و آن مشتمل است بر ده فصل فصل اول
در ذکر حمل و ولادت و اسما و القاب آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت میکند ابو علی فضل ابن حسن الطبرسی رحمه الله از شیوخ خود
که آنحضرت در مکه معظمه شرفها الله تعالی متولد شده در روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ماه ربیع الاول در عام الفیل بانکه
مدت سی و چهار سال و هشت ماه گذشته بود از سلطنت کسری انوشیروان بن قباد و هشت سال و هشت ماه از پادشاهی
عمرو بن هند که پادشاه عرب بود و آنحضرت پنجاه و سه سال در مکه مقام داشت و در چهل سالگی وحی بر او فرود آمد و بعد
از سیزده سال که از زمان وحی گذشته بود هجرت فرمود بمدینه مبارکه و در ایام حمل و ولادت بسیار از غرایب و عجایب
بظهور رسید از انجمله روایت کنند که از دلایل حمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن بود که همه حیوانات که در قریش بودند بسخن آمدند و گفتند مادر محمد صلعم
بوی حامله شده و او امین اهل زمین و امان اهل جهان خواهد بود و هیچ قبیله از عرب نبود مگر که بر حمل آنحضرت واقف شدند
و تختهای ملوک جبابره در آنوقت سرنگون و در مشرق و مغرب از وحوش و طیور بایکدیگر بشارت میدادند و حیوانات
دریا نیز بایکدیگر بشارت مینمودند و میگفتند وقت آن در آمد که دنیا بنور حضرت ابو القاسم منور گردد و نه ماه تمام در شکم
مادر بود و در این مدت از آن حمل هیچ نوع ضعف و الم بمادرش نرسید و رنج و تعبی نکشید
و در شعب ابی طالب نزد رکن حجرة الوسطی آمنه بوی حامله شده و در زمان حمل میگفت
که من هیچ بار گران و ثقل در خود در نیافتم چنانکه زنان حامله در خود در مییابند شبی در خواب دیدم
که شخصی میگوید که تو آبستنی گفتم نمیدانم گفت بلی تو آبستنی بسید کائنات و این در شب دوشنبه بود که دیده بودم و الهام رسید
بمن که این فرزند را بنام احمد بخوان و در روایت دیگر آمده که در خواب دیدم که هرگاه متولد شود او را محمد نام کن که اسم شریف او در تورات

حامدست و در انجیل

قصه اصحاب فیل

حامدست و در انجیل احمد و این تعویذ در گردن او بیاویز گفت من در بین انشا از خواب بیدار شدم دیدم که بر بالین من صحیفه
از طلا افتاده و بر آنجا این تعویذ نوشته که اعیذه بالواحد من شر کل حاسد و کل خلق مارد و علامت او آن باشد که با وی
نوری بیرون آید که قصور شهر بصری از شام در نظر نموده و ازجمله فضل و شرف و کرم و برکت آنحضرت یکی آنست که در زمان
حمل آنحضرت حق جل و علا اصحاب فیل را هلاک کرد که قصد خانه کعبه داشتند قصه اصحاب فیل بر سبیل اجمال
آنست که چون ابرهه بن اشرم ابو یکسوم از قبل نجاشی که پادشاه حبشه بود بر یمن غالب شد چون دید که خلایق همه در ایام موسم
بمکه معظمه میروند و حج میگذارند و تعظیم آن خانه بجا می آورند پرسید که سبب احترام کعبه از چیست و بانی آن کیست و از چه بنا کرده
گفتند حضرت ابراهیم پیغمبر بنا کرده است و از سنگ ساخته و چون آبا و اجداد عرب تعظیم آن میکرده اند ایشان نیز آن قاعده را مرعی میدارند
گفت بحق عیسی سوگند که من کعبه از آن بهتر از برای شما بنا کنم و عنقریب این وعده وفا کنم انگاه فرمود که خانه از رخام سفید بنا کردند و بر
ساختند و مرصع گردانیدند و قلیس نام کردند و بعد از آن بخلایق میفرمود که آن خانه را زیارت نمایند و طواف کنند که زینت آن بیشتر
و در جای خوش هوا واقع است و بسیار از خلایق میل کردند بزیارت آن خانه و در موسم با آنجا رفتند تا این خبر به کنانه که محرم حرم رسید
مردی از بنی النضر و بعضی گویند نفیل خثعمی بود که روزی کمین کرده و شبهنگامی بجا ز اخلای دید محراب آن خانه را بنجاست آلوده کرده و بیرون
آمد چون صبح شد و آن حالات مشاهده کردند ابرهه را اخبار نمودند از حرکت او بغضب شد گفت البته این فعل عربست که در مقابل کعبه
ایشان این خانه را بنا کرده ام و من بروم و کعبه ایشان را خراب کنم و منهدم سازم چنانچه از آن اثر نماند و این خبر را اعلام بنجاشی
کرد و فیل محمود را طلب نمود و آن فیلی بود بغایت عظیم و جسیم و با قوت که مثل آن دیده نبود و آن فیل را فرستاد با هشت فیل دیگر و توجه
کرد که پادشاهی از ملوک یمن بود که او را ذو نفر میگفتند با او محاربه برخواست و ابرهه غالب آمد و او را گرفت خواست که بکشد
او گفت از قتل من چه خیزد بغیر از عذاب عاجل و آجل او را گذاشت و گذشت چون بولایت خثعم رسید که نفیل بن حبیب خثعمی را او نیز با جمع
کرد با بسیاری از قبایل یمن و محاربه و مقاتله در میان ایشان واقع شد و نفیل را نیز بدست آورد پس نفیل گفت ای ملک من دلالت کنم
ترا بزمین عرب چون آنجا را نیکو میدانم او را با خود میداشت تا نزدیک مکه رسیدند و مرد بود از حبشه که او را اسود بن
مقصود گفتند و مقدمه لشکر او بود و او را امر کرد که برود و مکه را غارت کند و بگوید بقریش که ابرهه میگوید که من بخرابی خانه
کعبه آمده ام نه بقتال ایشان و آمد و اموال اهل مکه را غارت کرد و اکثر مردم بکوه رفتند و خبر ابرهه را ببعضی رسانید و
پیغام گذارد و اموال و متاعی که غارت کرده بود برگرفته نزد ابرهه آورد و از انجمله دویست شتر عبد المطلب را غارت
کرده بود و عبد المطلب بطلب شتران برخواست و پیش ابرهه آمد ابرهه از آمدن او خبر کردند گفت بیاید و ابرهه

برتخت نشسته بود چون عبدالمطلب درآمد او بغایت مردی با وجاهت و با فر بود ابرهه برپای خاست و او را بسیار تعظیم کرد و از تخت
بزیر آمد و بر بساط نشست و با وی صحبت داشت ابرهه بعد از ان پرسید که ای سید قریش حاجت تو چیست گفت اموال که شتران
مرا باز پس دهند گفت من چنین پنداشتم که شفاعت کعبه خواهی کرد عبدالمطلب گفت من خداوند شترانم و آن خانه را خداوندی است و او محافظت
خانه خود کند من صاحب شترانم نه خداوند خانه ابرهه را شرم آمد از و شتران او را باز پس داد و او شتران را برداشته آمد تا سر کوه حرا و
از روی تضرع چند بیتی میخواند باین مضمون شعر خدایا لشکر حرم خوارزه ۰ بقصد کعبه میآیند بیکاره ۰ همه با فیل جنگی عزم دارند ۰ که گرد از خانهٔ کعبه
برآرند ۰ دلیری کردن ایشان چه حاجت ۰ تو بر دفع ایشان سخت سهل است ۰ تو دفع شر این لشکر توانی ۰ از آن نسبت این خانه تو داری ۰ برین خانه
تو فرمت که دهیشان ۰ اگر فرمت میرسد پنهان ۰ بعد از ان ابرهه با لشکر تمام روی به بیت الحرام نهاد با فیل محمود و فیلان دیگر نفیل آمد
نزد فیل اعظم و سر در گوش او نهاد که ابرهه ترا میبرد که خانه خدا را خراب کنی این کار خواهی کرد فیل فی الحال خسبید و هر چند که میزدند
نمیرفت گفت که روی او را جانب دیگر گردانیدند میرود و بانه بهر طرف غیر کعبه که او را می بردند میدوید و بر جانب کعبه نمی جنبید
و نفیل میرفت تا خود را بکوه کشید ناگاه مرغان چند ابابیل بران صحرا از جانب دریا پیدا شدند و با هر یکی سه پاره سنگ بود یکی در منقار و
و دو سنگ دیگر در پنجه هر سنگی مقدار باقلای یا عدسی بود چون بر بالای سر آن لشکر رسیدند بیکبار گذاشتند بر ایشان سنگ باریدند
بهر کس که میخورد فی الحال جان میسپرد و گویند بر فرق هر کس که میآمد از مقعد او بیرون میرفت و از پشت اسب میگذشت بدان شدت و حدت
همه هلاک شدند در ساعت و گویند نام هر یک از ایشان بران سنگ نوشته که بدان سنگ کشته شدند و هلاک گشتند و آورده اند
که ابرهه تنها نجات یافت و گریزان پیش نجاشی آمد و احوال باز گفت ناگاه بر بالای سر او مرغی پیدا شد گفت از این مرغ بود
سنگی در منقار داشت فی الفور بر سرش انداخت در حضور نجاشی در اثنای گفتن ابرهه بیفتاد و جان بداد و فیل محمود
چون دلیری نکرده و گرد حرم نگشت نجات یافت و دیگر فیلان هلاک شدند و سوره کریمه الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل از این
احوال خبر میدهد یعنی آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو یعنی خداوند بیل یعنی ابرهه و لشکر او الم یجعل کیدهم فی تضلیل
آیا نساخت و نیفکند مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند در تباهی و بطلان یعنی تباه و باطل ساخت و بهلاک ایشان
پرداخت و ارسل علیهم طیرا ابابیل و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریا چند مرغان گروه گروه منقار های ایشان
چون منقار های مرغ و پنجهای ایشان چون پنجهای سگ و سرهای ایشان همچون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند و منقار های زرد داشتند
ترمیهم بحجارة من سجیل می افگنند آن لشکر را سنگهای از سنگ گل یعنی گل [illegible] فجعلهم کعصف مأکول پس ساخت خدای
تعالی ایشان را همچو سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده و در افتاده و نابود کرده کنایت از استیصال ایشان

عبدالمطلب

آنگاه عبدالمطلب از ان واقعه خبردار شده به بیان اموات در آمد مجموع زر و جواهر و اموال ایشان را جمع کرده و گویند
در زمین فرو برد و در آن پنهان کرد و بعد از ان اهل مکه را اعلام کرد تا رفتند و دیگر چیزها بردند و غنی گشتند و حق تعالی
سیل عظیم فرستاد و جثهها و بقایای ایشان را برد و بآب دریا انداخت و بعد از ان عرب را بر تعظیم کعبه عزت زیاده میکردند
و اهل حرم را احترام بیش مینمودند و عبدالمطلب از ان مال بسیار غنی گشت و حاکم همه عرب و قریش شد و از زمان آدم تا خاتم
علما را اختلافست واقدی گوید چهار هزار و ششصد سال بعد دیگری گوید شش هزار و صد و سیزده سالست ابن عباس آورده که
پنج هزار و پانصد و ده سالست و بعضی از مفسران گفته اند که از آدم تا نوح هزار سال بعد و قول دیگر آنست دو هزار سال و از نوح
تا ابراهیم دو هزار و ششصد و چهل سال و از ابراهیم تا موسی هزار سال و از موسی تا عیسی هزار سال و از عیسی تا حضرت خاتم الانبیا
پانصد و شصت سال یا ششصد سال والله اعلم بجمیع الاحوال از آمنه منقولست که گفت در روز جمعه چون هنگام وضع حمل شد آواز
با هیبت و عظمت می شنیدم که ترسان گشتم و چنان دیدم که جناح مرغی سفید بر شکم من مالیده و آن ترس از من زایل گشت چون نگاه کردم
قدحی شربت سفید دیدم تصور کردم که شیر است و من تشنه بودم آشامیدم هزار بار از عسل شیرین تر بود و از یخ خنک تر و نور عظیم
از من بیرون آمد و جماعتی زنان دیدم دراز بالا در حوالی من نشسته بودند و من تعجب میکردم که ایشان از کجا اند و ان حال برمن سنگین بود
و در هوا قرار از من طلق آواز غریب می شنیدم ناگاه دیبای سفید طولانی آوردند و در آن میان کردند و آن را از چشم خلایق نگاه دارید و جماعتی مردان
دیدم که در هوا ایستاده بودند و در دست ایشان ابریقهای نقره بود و عرق از من میچکید و از ان بوی مشک میدمید و عبدالمطلب غایب
بود میگفتم ای دریغ چه بودی اگر او حاضر بودی و مجموع دنیا را چون قطعه نور دیدم و جمعی مرغان را دیدم که آمدند و منقارهای ایشان
از زمرد بود و بالها از یاقوت و حق تعالی رفع حجاب فرمود تا مشرق و مغرب عالم بدیدم بر ظهر کعبه علمها از نور دیدم که افراشته بودند
و در زمان وضع حمل تکیه بر آن زنان کردم و در خانه آواز بسیار می شنیدم اما کسی را نمیدیدم و چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوجود
آمد بسجده رفت و چون کسی که تضرع کند دست بر آسمان برداشت و علم نیاز نمود و دعا برافراشت ابر پاره سفید دیدم که فرود آمد
و او را برد و از چشم من غایب شد ندا رسید که او را در حوالی انبیا بازدارید تا برکت یابد و در آنجا تربیت پذیرد و تشریف
کرامت بروی پوشانید و بر ابراهیم عرض و بدریا برید تا او را بشناسند و نام وی در آنجا ماحی است تا مجموع کفر بوی زایل
شود پس او را باز بامن در صوف سفید پیچیده در زیر وی حریر پاره سبز گسترانیده و مفاتیح عالم در دست وی نهاده
و شخصی میگفت که این محمد است که مفاتیح نصرت و نبوت در دست وی بود پس ابر پاره دیگر فرود آمد و آواز اسب و جناح
طایران می شنیدم و او را از نظر من غایب کردند و چون زمانی دراز گذشت شنیدم که در مشرق و مغرب ندا کردند و او را بر [illegible]

انس و جن عرض کنید داورا و پیغمبر آدم و قوت نوح و خلّت ابراهیم و طریقه اسحق و لسان اسمعیل و بشارت یعقوب
و جمال یوسف و صوت داود و زهد یحیی و کرم عیسی و معجزه موسی بدهید و در بحر اخلاق جمیع پیغمبران فرو برید او را بار دیگر در
حریر پاکیزه سفید پیچیده و ما معین از و بپیچید و شخصی میگفت محمّد مجموع دنیا را بقبض آورده و هیچ نماند مگر مطیع و منقاد
و گردید پس نظر دیدم روی ایشان از حسن جمال چون آفتاب میتافت و دیگرا ابریقی نقره در دست داشت و دیگری طشتی
از زمرد سبز و آنرا چهار گوشه بود و بهر گوشه از آن دری تابان مرکوز بود و گفتند این گوشهای عالمست و هر جانب که خواهی فرا گیر
حضرت دست در میان طشت نهاد از ایشان و آنکه او کعبه را فرا گرفت و آنرا مسکن او ساختیم پس صاحب طشت او را برداشت و در طشت نشانده
و از آن ابریق آب بروی ریختند تا او را هفت نوبت شسته شد و مروارید او را ببوسه دادند و حریری داد که مضمون بود و دیگر بار او را
در حریر پیچیده و بمشک از و معطر گردانید و لحظه او را در زیر بال خود گرفت چنین برون آورد و بروی تعویذ خواند و بروی دست مالید
و گفت یا محمّد بشارت باد تراکه همه علوم پیغمبران در دل مبارک تو نهاده اند و تو اعلم و اشجع و الیق ایشانی و مفاتیح بهشت در دست
تست و شخصی دیگر گرد دهان او در دهان وی نهاد و او را چیزی میداد چنانکه مرغ بچه خود را دانه دهد و او طلب زیاده میکرد و روغن
بر سر وی مالید و موی او را شانه میکرد و سرمه در چشم وی کشید و از نظر من غایب شد و من متحیر بودم و یکی را از قوم خود پیش خواستم
و من با قوم دیگر با او را از چشم من بردند و آوردند چون ماه میتابید و بوی عبیر و مشک از وی می آمد گفتند او را در جمیع بقاع زمین
گردانیدیم و بر آدم عرض کردیم او را در برگرفت و دعا و برکت بروی خواند گفت بشارت باد ترا ای محمّد که اولین و آخرین فرزندان
من خواهی بود پس او را بازم سپرده و میرفت و باز میگردید و میگفت هر کس دست در دامن تو زند و فرمان تو برد سعادت
دنیا و آخرت یابد پس عبد المطلب در آمد او را ازین حالات خبر دادم گفت امشب در کعبه بودم و نیاز در داشتم تا کاه کعبه را
دیدم سجده در آمد بر مقام ابراهیم و باز بحال خود رفت و تکبیر عجیب میشنیدم که میگفت الله اکبر خدای محمّد این زمان مرا از پلیدی
اصنام پاک گردانید و هبل را دیدم که در حجره افتاده بود و ندا رسید که آمنه را پسر در وجود آمد و سحاب رحمت بروی نازل شد
و ندا از حضرت جلیل رسید که محمّد آمده خلق را از ظلمت کفر و جهالت برهاند و بروشنائی شریعت و هدایت رساند از ملائکه کواه
باشید که او را مفتاح خزاین دادیم و سید خلایق ساختیم عبد المطلب گفت چون این سخن شنیدم متحیر شدم و گویا
زبانم بر طرف شد و تصور کردم که خواب می بینیم و دست بر چشم مالیدم و خود بیدار بودم و پس متوجه باب بنی شیبه شدم
و بطحا رفتم صفا را دیدم که مرتفع میشد و منعقد میگشت و مروه مضطرب بود و اکنون بخانه آمدم ترا چنین دیدم و
هیچ اثر نفاس در تو نیست عبد المطلب گفت کجاست تا او را ببینم گفت در اندرون خانه است و گفتند اند کراو

تا سه روز هیچ آفریده نباید دید عبد المطلب گفت من تاب ندارم و باندرون خانه رفت شخصی گفت یا عبد المطلب آدمی را
بدیدن محمّد طاقت نیست تا این زمان که ملائکه جمله زیارت وی کنند عبد المطلب بیرون رفت تا خبر بقوم دهد زبان وی گرفته شد
تا هفت روز عباس رضی الله عنه روایت کند که حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله ختنه کرده و ناف بریده بوجود آمد و عبد المطلب
از آن تعجب مینمود و گفت این فرزند را شانی عظیم است حسان بن ثابت گفته هفت ساله بودم شبی بر سر تلی رفتم در آنجا
یهودی دیدم که آتش بر افروخته آواز میداد از جماعت یهود حاضر شوید چون حاضر شدند گفت ستاره احمد امشب طالع شد او
کوکب خاتم انبیاست و او امشب بوجود آمده است خلایق تعجب کردند و آن یهودی زنده ماند تا حضرت رسالت پیغمبر گشت
و یهودی بشرف اسلام رسید و در مدینه ... ابو قیس میگفتند او را پرسیدند این سخن یهودی راستست گفت بلی من
منتظر و مترصد ظهور او بودم تا ایمان آرم چون حضرت رسالت به نبوت ظاهر شد و هجرت بمدینه کرد ابو قیس پیر شده بود که بمن حیرت
رسول آمد و مسلمان شد نقلست که در مدینه یهودی با عبد المطلب گفت که ای آن پسر در وجود آمد گفت بلی پسری بوجود آمده و نام او
محمّد کردیم یهودی گفت سه علامت میبایم که دلیلست بر نبوت محمّد یکی آنکه نجم او طالع شده است دوم آنکه نام او محمّد است سیم آنکه از بهترین
اهل زمان بوجود آمده است و او و عبد المطلب بزرگترین خلایق است چون حضرت رسالت بوجود آمد عبد المطلب شتر قربان کرد و خلایق را اطعام
داد و گفتند که نام او چیست گفت محمّد گفتند نام غریبست و هیچ از پدران تو این نام نداشتند گفت میخواهم که اهل آسمان و زمین مدح وی کنند
محمّد را معنی آنست که مردمان متواتر او را مدح گویند و تعظیم و تکریم وی نمایند نقلست که حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله در خانه که از آن عقیل بن ابی طالب
بود بوجود آمد و بعد از عقیل آن خانه را اولاد او بمحمّد بن یوسف فروختند و او آن خانه را معمور میداشت و بعد از او آنرا مسجد کردند و مخوف
گویند که حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله در سال فیل بوجود آمد چون آن حضرت بوجود آمد ایوان کسری شکسته و چهارده شرفه
از آن بیفتاد و آتش فارس فرو نشست که هزار سال بود که منطفی نشده بود و دریاچه ساوه خشک شد آورده اند بعضی از اهل سیر که او
مشغول بعلم نجوم سر آمده بود و طالع آن حضرت را چنانچه در حجر استخراج کرده در حالتی که زحل و مشتری و عقرب بوده و مریخ در خانه
خود بحمل و آفتاب نیز در حمل بوده در درجه شرف و زهره در حوت در درجه شرف و عطارد نیز در حوت و قمر در اول میزان و راس
در جوزا بشرف و ذنب در قوس بشرف در خانه اعدا بوده والله اعلم اما ذکر اسامی مبارک و القاب و کنیت آن حضرت بروایت خدیجه

و خیراو محمّد و احمد و حاشر و خاتم و عاقب و نبی الرحمة و نبی التوبة و نبی الملاحم و شاهد و مبشر و نذیر و ضحوک و قتال

و متوکل و فاتح و امین و مصطفی و رسول و نبی امی و قثم و مفضل و افضل و محمود و طه و یس و مدثر و مزمل و عبد الله

واحد و رحمة للعالمین و نعمة الله و عروة الوثقی و الصراط المستقیم و النجم الثاقب و کریم و داعی الله و مجتبی و ابو القاسم

وحبیب الله و شفیع و مشفع و متقی و مصلح و طاهر و مهیمن و صادق و مصدق و هادی و سید ولد آدم
و سید المرسلین و قاید الغر المحجلین و خلیل الرحمن و صاحب الحوض المورود والشفاعة والمقام المحمود و صاحب الوسیلة
والفضیلة والدرجة الرفیعة و صاحب التاج والمعراج واللواء و راکب البراق والناقة والنجیب و صاحب الحجة والسلطان
و خاتم العلامة والبرهان و مقیم و مقدس و روح القدس و روح الحق و در انجیل فارقلیطا تعبیر میکنند یعنی حق از باطل و در توریة ماذ ماذ یعنی
طیب و القاب آنحضرت بسیار است و مناقبش بیشمار باین مقدار اکتفا کرد والله اعلم بالاسرار فصل دوم در ذکر
آباء و اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آدم صفی تا عبدالله و اسامی ایشان روایت است از سعید

فصل دوم در ذکر آباء و اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آدم صفی تا عبدالله و اسامی ایشان

انصاری که او گفت پدرم مرا روایت کرد از کعب الاحبار که او برای من تمام احوال رسول الله صلی الله علیه و آله بیان کرد چه او اوصاف و اخلاق
آن حضرت را نیک میدانست و پدرم با او چند مدت رفاقت میکرد تا آنکه در خبار حکایت نسبت با او میگفتند گفت با من بگو پدر با من از اوصاف
رسول الله صلی الله علیه و آله خبر بیش مرا هست آنگاه صندوقچه کوچکی بیرون آورد که از زر سفید و بر وی قفلی بود از زر سرخ و مهری نیز بران بود
مهر را برداشت و قفل را بگشود و حریر سبز از آنجا بیرون آورد که در میان طومار پیچیده بود و اوصاف و اخلاق و احوال آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در آنجا ثبت است حاضران گفتند ما را از آفرینش آنحضرت خبر ده که بچه کیفیت موجود گشت کعب الاحبار گفت در کتب ما چنین
مرقوم است که حضرت حق سبحانه و تعالی خواست که آدم صفی را علیه السلام بیافریند بعد از آنکه نور محمدی را صلی الله علیه و آله خلق کرده بود به هزار
سال قبل از آن و بعضی بیشتر گفته اند که اول ما خلق الله نوری جبرئیل را علیه السلام فرستاد که با ملائکه بسیار از فرشتگان رحمت بارگاه
ربوبیت از علماء اعلی بعرصه غبراء او امر فرمود تا قبضه خاک پاک سفید از موضعی که اکنون مرقد منور مقدس آنحضرت است بر داشتند و با آب
تسنیم بسرشتند و با نهار جنت فرو بردند و آن نور بوی آمیزش دادند و آن بمثابه درخشنده شد صفای آن نور در وی پیدا او را در خاک
پاک آدم بودیعت نهادند تا حضرت معبود آدم صفی را موجود گردانید در فرق بشریت بر کشید آن نور در پیشانی او میدرخشید و آواز
حق از آن نور می شنید گفت بار خدایا این چه آواز است فرمود که این نور خاتم الانبیا است صلی الله علیه و آله و مشغول تسبیح و تهلیل
حضرت معبود و بی نیاز بنده نواز است ای آدم آن خاتم از فرزندان تو خواهد بود در آخر الزمان و بعد از آن حضرت سبحانه جلت قدرته
عهد و پیمان گرفت از آدم که ننهد این امانت را مگر در اصلاب و ارحام پاکان از مردان و زنان و بعد از آن آن
نور در جبین مبین آدم علیه السلام میدرخشید چون آفتاب درخشان و ماه تابان تا از زمان مواصلت با حوا و بعد داد در حالتی
در جنت بهشت بر ایشان بزمان بود و این بعد از قتل هابیل بود که بدست برادرش قابیل کشته شده بود و چهل تا شیث
نبی علیه السلام که بعد همه انبیا بود علیهم السلام بوجود آمد آن نور بوی انتقال یافت و در پیشانی وی میتافت و آورده اند که در زمان
حمل بشیث این نور در بشره حوا نیز تابان بود و روز بروز حسن او و حسن وی میتافت و فرشتگان هر روز نزد

حوا آمدندی و درود و تحیت حضرت عزت رسانیدندی و آب چشمه تسنیم آوردندی تا حوا آشامیدی و مرغان سبزه فرح و سرور
و نشاط و حضور در چشم و وجودش پدید آمدی و او بچنین پرورش می یافت تا شیث بزاد همچنان که شکم حوا بفضل عالم شناخت و پیش
از آن هر بار که حوا بار ور شدی دو بچه آوردی یکی پسر و یکی دختر بغیر از این بار که شیث فرید و وحید آمد و در عیون الرضا مذکور است
که حوا از آدم پانصد نوبت حامله شد باین کیفیت و او را هبة الله میگفتند چه او عطیه بود بدل هابیل از آدم و چون او عالم بوجود آمد
منور ساخت حضرت حق سبحانه و تعالی در میان او و ابلیس لعین حجابی ساخت از غلظا و پانصد ساله راه بود و بسبب آن نور بر چهره او میبود
و همچنین با او بود و از او مفارقت نمیکرد تا آدم را اجل نزدیک رسید و کار او بحد کمال رسید و بزرگ گشت آدم گفت ای فرزند دلبند همچنانکه حق سبحانه
و تعالی از من پیمان ستاند و عهد بست که این نور را بجز در موضعی پاک ننهم اکنون من ترا وصیت میکنم و عهد میستانم که بفرموده عمل کنی و این نور را
بمحلی پاکی قرار دهی و او فرموده را بجان قبول نمود و تلقی نمود آدم فرمود یا الهی و سید بفرموده تو از شیث پیمان ستدم و عهد بستم التماس دارم
در فرشتگان چند گواهی بر این گواه باشند آدم هنوز سخن تا آخر نرسانیده بود که جبرئیل امین از نزد رب العالمین نازل شد با هفتاد هزار فرشته
و حریر سفید آورد با قلمی از قلمهای بهشت و گفت السلام علیک ای آدم حق جل و علا ترا سلام میرساند و میفرماید که وصیت نامه شیث را نقل
کند نور محمدی را از او باصلاب طاهره و ارحام پاکیزه بکند و بنویس ای آدم بر این حریر این عهد نامه را و گواه این فرشتگان هفت آسمان
آدم نوشت بران عهد و پیچید و مهر کرد بخاتم جبرئیل و حلّه بهشت آوردند و در شیث پوشانیدند که از اطراف آن نور میدرخشید
و بر تو هم مهر رسید و حق تعالی جلت عظمته پیش از نزول فرشتگان از آسمان محمائه بیضاء بدین نور داده بود و او را در حسن
شمایل مثل حوا جلوه میداد و این عقد بخط جبرئیل بود با شهادت فرشتگان و در آن وقت قبا از زمرد زرد دند محوا
در آنجا شیث بسپردند و او باین نور بار ور شد و چون حامله شد از هر موضعی آواز شنید که خنک باد ترا از صفای این نور بشارت
ترا این نور خاتم انبیا محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله الاتقیاء در تو بودیعت نهاده اند آنگاه جابجا از نور در پیش او فرو گذاشتند
تا خلق او ملاحظه چنین کنند و از کید ابلیس ایمن باشند تا چون انوش بوجود آمد نور رسول صلی الله علیه و آله در میان دو ابروی وی رسید و تا او بحد کمال رسید
پدرش گفت ای فرزند مرا فرموده اند که از تو عهد و پیمان بستانم که این نور را ننهی مگر بپاکترین زنان عالم و انوش وصیت شیث را قبول
کرد و در هم و انوش وصیت فرمود بقینان و قینان بمهلائیل و مهلائیل بیرد و او زنی خواست بره نام و او حامله شد باخنوخ و او
ادریس پیغمبر است چون اخنوخ ادریس بوجود آمد فی الحال بسجود رفت و چون پدرش نظر کرد نور دید هویدا در میان دو ابروی وی پیدا
گفت ای فرزند ترا وصیت میکنم باین نور که او را بستور تا آنکه در آید محل ظهور و بموجب فرموده پدر زنی بجو است
نام او بروخا بنکو سر انجام و متوشلخ از او موجود گشت و از متوشلخ ملک او مرد بود با قوت و تن آور بود زنی خواست قینوش نام و او دختر

برکائیل بن محوائیل و نوح علیه السلام شیخ المرسلین بود و او از پیغمبران اولوالعزم است از او متولد شد و چون نور بسید بشر
در جبین سام دید شاد شد و گفت ای پسر این آن نور است که انبیاء کرام علیهم السلام آنرا بمیراث میگیرند و این نور محمد است
صلی الله علیه وآله بعهود و مواثیق انتقال خواهد کرد از اصلاب طیبه بارحام طاهره تا وقت ظهور در آید و از همه عالم بسر او آید
و من وصیت میکنم ترا بزنی پاکیزه طاهره و او بموجب فرموده عمل نموده زنی بعقد نکاح در آورد عمره نام و او از مومنات
صالحات بود و سام از او متولد شد و چون نوح نور مو[illegible] الله و حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله در پیشانی او دید تابوت آدم بوی سپار بود
باو رسانید و آن از در بیضا بود [illegible] از طلا آویخته بود و بر گوشه های آن [illegible] بود و عهود و مواثیق انبیا علیهم السلام تمام در آن
تابوت مستور بود و او زنی از زنان ملوک جهان خواست در عالم [illegible] بحسن و جمال و خوبی او بود همه [illegible] از او بوجود آمد
چون نور بر پیشانی او دید وصیت بآن کرد و تابوت باو سپرد ارفخشد زنی خواست مرجانه نام و عابر از او موجود گردید و او
هود پیغمبر بود و چون هود موجود گردید گوش هر کس از هر گوشه آواز شنید که این نور پیغمبر آخرالزمان است که بنیان [illegible] شکسته و شجاعتها
زیر و زبر کرد [illegible] او هود پاکیزه ترین اهل زمان خود بود و چه سمت پیغمبری داشت زنی با حسن صورت و سیرت نام او [illegible]
قالع از او متولد شد و از قالع ساعو [illegible] رعو و از رعو سروج و از سروج ناحور و از ناحور تارخ و زنان ایشان همه از قبایل پاکان بودند
و تارخ زنی خواست [illegible] نام دختر نمر [illegible] و او از بزرگان عظام کرام بود و حضرت ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه پیغمبر
و رسل اولوالعزم بود از او موجود گشت و چون او بوجود آمد نور او شعله کشید و پرتو آن بمشرق و مغرب عالم رسید و عمودی از آن نور از فرق زمین
تا چرخ برین پیوسته و بهر حالی از آن زبانی رسته که بتسبیح و تهلیل حضرت ذوالجلال جل جلاله اشتغال داشتند که فرشتگان هفت آسمان از آواز
و طنین برخی آن بناله در آمدند و گفتند بار خدایا این چه آواز است [illegible] بذکر و فکر حضرت بی نیاز است فرمود که این نور
محمد است که با تسبیح و تمجید [illegible] و مرا که خداوندم [illegible] خلقی انبیا فرمودم بهتر از محمد و آل او باشند صلوات الله علیهم اجمعین و دیگر امتان
نیکو سیرتان و گر بهترین امتان پیشینیان اند و او حبیب و دوست منست و هنوز آدم میان آب و گل بود که نام پیغمبری را نهادم
و من او را بصلب پسر تو اسمعیل علیه السلام بشارت باز داد این پسر [illegible] تمام گشت و خبر و ابراهیم علیه السلام از این خبر مسرت اثر ساخت
خبردار کرده بود [illegible] زن وی بود که حق سبحانه و تعالی وی را فرزندی خواهد داد که نور محمدی در جبین او هویدا باشد و سالها متوقع آن نور میبود تا
آن وقت که هاجر بار دار شد با سمعیل سالها ماند و غمگین شد و بسیار اظهار حزن میکرد که چرا چنین شد و چون اسمعیل بوجود آمد غیرت در ساره
کارگر و بگریست و گفت ای ابراهیم نمیدانم حال چیست در میان خلایق محروم ماندم از فرزند حضرت ابراهیم گفت نومید مباش
از رحمت الهی که شاید او از این غم ترا فرجی بظهور آید و این قفل بسته ترا از غیب مفتاحی رو نماید پس ساره منتظر میبود تا اسحق علیه السلام

نور در آدم و در صلب قیدار بودن [illegible]

بوجود آمد و بشر اسمعیل [illegible] چون متولد شده بود و حضرت ابراهیم را وفات نزدیک رسید فرزندان را جمع کرد و ایشان دوازده تن بودند و چون حاضر شدند
تابوت آدم علیه السلام را آورد و سر او گشود و هر چه در آنجا بود بایشان نمود و از جمله در و خانه ها بود بعدد انبیاء اولین و آخرین و در آخرین
آخرین خانه او خانه بود از یاقوت سرخ [illegible] سید المرسلین بود و چون در آن خانه نظر کردند آن حضرت در آنجا بنماز مشغول است و امیرالمومنین
صلوات الله علیه [illegible] بسته بود و شمشیر کشیده بر گردن نهاده و بر پیشانی او نوشته دیدند که [illegible] دیگران برابر رسول الله است و پسر عم و داماد و
و دین او بقوت بازوی او استوار گردد و بر گرد ایشان جماعتی را دیدند و چنان یافتند که اینها اعوان و انصار رسول و ائمه هدی
بودند و شنیدند که این نور از نور [illegible] رخشنده تر از نور آفتاب در دنیا ابراهیم علیه السلام گفت نظر کنید ای فرزندان من و بنگرید
و ببینید که انوار انبیا چگونه نقل میکنند بصلب اسحق الا نور محمد صلی الله علیه وآله که نقل میفرمود بصلب اسمعیل آنگاه نظر فرمود
ابراهیم علیه السلام در روی اسمعیل و آن نور را دید بر پیشانی او فرمود بشارت باد ترا ای پسر که حق سبحانه و تعالی خاص گردانید ترا بنور محمد
و از او عهد و پیمان ستد مثل دیگران پس آن نور همیشه در جبین اسمعیل تابان بود تا آنکه [illegible] دختر حارث [illegible] بزنی خواست و در صورت و سیرت
بی بدیل بود قیدار از او بوجود آمد و چون اسمعیل آن نور در جبین قیدار دید تابوت آدم را بوی تسلیم کرد و او را وصیت کرد بحفظ دین خدا [illegible]
و سنت انبیا علیهم السلام و فرمود که آن نور را نه بهر جایی بگردان پاکترین زنان این دنیا بعد از آن قیدار باخود اندیشید که در ظهر زنان عالم از او [illegible]
اسحق خواهند بود از ایشان زنی بعقد نکاح در آورد و او جوان پاکیزه نیکو نهاد بود و سید قوم و پادشاه بود و خصلتهای نیکو داشت و صید
نیکو کردی و تیر خوب انداختی و در سواری بی بدل بود و در قوت و جرات در آن زمان نظیر نداشت و در او گویند هر چند زن از قبیله اسحق خواست
اولاد از ایشان فرزند نیست و گویند دویست زن از ایشان خواسته بود و هیچ یک از ایشان حامله نشدند تا یکروز قیدار از صید باز گشته
بوده بسیار از وحوش و طیور و سباع با او بود و در راه او مردم از هر طرف ایستاده بودند از میان آواز شنید که ای قیدار عمرت [illegible]
رسید تا وقت نیامده که نور محمد را بودیعت بدیگری بسپاری و آن در را از صدف برون آری قیدار با خانه آمد اندوه زده و غمناک
و سوگند یاد کرد که طعام و شراب نخورد و با هیچ یک از زنان مباشرت ننماید تا آنچه از میان وحوش و طیور و مردمان شنیده بود خبر
تا یک شبی در صحرا نشسته بود حق سبحانه و تعالی ملکی بصورت مردی از آدمیان نیکو روی بر او فرستاد و آمد و بر قیدار سلام
کرد و او جواب داد گفت ای قیدار تو مالک بلاد گشتی و از راه عدل آراسته و جور و ستم تمام کاستی و این نور منتقل بتو
شده لابد است ترا از فرزندی تا نور انتقال کند اما نه از نسل اسحق اگر تو زنی بگیری و از برای خدا قربانی کنی و از خدای تعالی درخواهی
شاید برکت آن این در بسته را از کلید غیبی گشادی پیدا شود قیدار چون سخن آن شخص شنید برخاست و آمد بر سر مذبح فوج را
قربان کرد و هر یک را [illegible] قربان میکرد آتشی [illegible] از آسمان می آمد [illegible] قیدار [illegible] میکشت تا آنگاه [illegible]

آمد از بارگاه آله که ای قیدار بسیت ترا و خدای تعالی دعای ترا مستجاب کرد و قربان ترا قبول فرمود اکنون برو نزد فلان
درخت و در زیر آن خواب کن و آنچه در خواب بتو نمایند بدان عمل فرما قیدار فی الحال متوجه آن درخت موعود شد و در زیر آن بخفت
شخصی را در خواب دید که گفت ای قیدار این نوری که در صلب تو بودیعت نهاده اند خدای تعالی جمله عالم را بطفیل این نور آفریده باید آنکه محل این
نور نیست مگر پاک با ادب است که از قبایل عرب که نام وی غاضره باشد قیدار از خواب در آمد برخواست شادمان بخانه فرمود و
رسول فرستاد بطلب زنی از عرب که نام وی غاضره باشد و بدان اکتفا نکرده خود نیز از عقب او روان شد و در قبایل عرب میگردید
در این قوم بدان قوم تا بملک جیمان رسید و او از فرزندان دهل بن عامر بن یعرب بن قحطان بود و او دختری داشت غاضره
نام و او نیکوترین زنان بود او را بعقد نکاح در آورد و بمحل خود آورد و غاضره از وی حامله گشت و نور از قیدار منتقل شد
بوی و چون این نور را بر جبین او میدید بشارت می نمود و بدان مباهات میکرد و منازعت شد میان فرزندان اسحق و قیدار در
باب تابوت که میخواستند از وی بستانند و او نمیداد و ایشان میگفتند که نبوت در خانه ما و داده اند ماست بما ده
داد و قیدار میگفت پدرم وصیت کرده که بکسی ندهم و روزی قیدار خواست که آن تابوت را بگشاید نتوانست
در این حال منادی ندا کرد از هوا که ای قیدار ترا این تابوت را نتوانی گشودن چه تو وصی پیغمبر نیستی و این گشودن کار پیغمبر است
این را ببر نزد پسر عمت یعقوب که اسرائیل الله است او تابوت را برداشته روی بکنعان نهاد چون نزدیک
کنعان رسید از تابوت آوازی آمد که یعقوب بشنید فرزندان خود را گفت بخدا که قیدار آمده است برخیزید تا باستقبال
وی رویم چون باستقبال وی رفتند و چشم یعقوب بر وی افتاد بگریست و فرمود ای قیدار چرا لونت متغیر شده گفت
زیرا که نور محمدی از صلب من انتقال کرده تغیر من بسبب آنست یعقوب گفت بفرزندان اسحق نقل کرده گفت
نه ولیکن در عرب جرهمیه نام دختری بود غاضره نام بوی منتقل شد یعقوب گفت مبارک باشد که او از عرب
طاهرات است الحاصل قیدار گفت من ترا بشارت دهم گفت آن چیست گفت ترا پسری بوجود آمده است از غاضره گفت
چون دانستی یعقوب گفت در آسمان نهاده دیدم گشوده و نوری دیدم مثل آفتاب عالمتاب میان آسمان و زمین
و فرشتگان از آسمان فرو می آمدند با برکت و رحمت دانستم که از برای نور آنحضرت است قیدار تابوت را به یعقوب
سپرده بخانه مراجعت کرد غاضره را وضع حمل شده بود بحمل و نور محمدی در پیشانی وی تابان بود چون حمل بحد بلوغ
رسید پدر او را بر در جانب مکه معظمه و مقام ابراهیم برد و چون نزدیک آنجا رسیدند قیدار را وفات رسید

حمل را بالین

حمل را بالین پدر نشست و میگریست خدای تعالی قومی از فرزندان اسحق بر شتابان بآن مقام فرستاد تا قیدار را تجهیز و تغسیل و تکفین و تحنیط کردند
و در کوه ثبیر دفن نمودند حمل وحید و تنها ماند حق سبحانه و تعالی او را نگاه داشت تا بحد مردی آمد و زن خواست از قوم خویش جرهمیه نام و نبت
از وی بوجود آمد و بطریق پدر بزرگوار خود سلوک مینمود مانند که خدای را اختیار کرد و سلامان از وی موجود گشت و از سلامان هم یسع بوجود آمد و از وی
الیسع و از وی ادد بوجود آمد و او مردی بغایت با عز و شرف و تمکین و او اول کسی بود از فرزندان اسمعیل که علم آموخت و خیر و نیکی اندوخت
در جوانی فاضلترین اهل زمان خود بود و از وی عدنان بوجود آمد و او صورتی داشت که چشمهای جن و انس بر او نگران بودند و گفتندی که از وی
بگذار تا بحد مردی رسد از صلب وی کسی بیرون آید که سید و حاکم جمله خلایق باشد و خواستند وی را هلاک کنند خدای تعالی فرشته بر وی گماشت
تا حافظ وی باشد ایشان چاره نتوانستند کرد و بجز خلق بهتر اهل زمان خود بود و از وی معد بوجود آمد و او مرد شجاع و بهادر بود
و از وی نزار وجود گرفت و از وی مضر بوجود آمد و الیاس بوده و گذشت و هیچکس نظیر وی نیافته الا انبیا [illegible]
و هر یک از ایشان عهد و پیمان بسته بودند با پدران که زن نخواهند مگر پاکیزه ترین زنان عالم و این خطوط [illegible] و در این عهد
بسته بودند بر در کعبه آویخته از زمان اسمعیل تا ایام فیل و اول کسی که تغییر آن کرد عمرو بن لحی بن قمعه بود و معد زن خواست
از قوم خود نام او کربه و او را پسری بنام حکیم خواندند و الیاس از وی بوجود آمد و او بزرگ قوم بود و ایشان هیچ کار بمشورت وی نکردندی و
چند از پشت وی آواز تلبیه رسول صلی الله علیه و آله می شنیدند آنگاه زن خواست از قوم خود که نامش مدرکه از وی بوجود آمد
نام وی که دختر [illegible] بود خویش است و کنانه از وی موجود گشت و او زنی [illegible] نام که طبیب خوانند نضر از وی بوجود
آمد و او را قریش میخوانند و هر که از فرزندان نضر باشد پس او قریشی است و او گفت من در خواب خفته بودم نور از پشت من
بیرون آمد چون درخت سبز تا بعنان آسمان رسید و شاخهای آن از نور بود چون بیدار شدم پیش کاهنان رفتم و با ایشان باز
گفتم گفتند اگر خواب تو راست است عز و شرف روی بتو آورده و تو معروف مشهور بحسب نسب و حسب [illegible] و کس [illegible]
نباشد از خلایق و از وی مالک بوجود آمد و او مالک تمام عرب بود و از وی فهر وجود گرفت و از وی لوی و از وی غالب و از وی کعب
و از وی مره و مره وصیت کرد بکلاب و از کلاب قصی بوجود آمد و او از باطل بری بود و بحق نزدیک و او حکومت
عرب داشت تا عبد مناف از وی موجود گشت و او شریف و بلند مرتبه و عالی بود و خلایق اطراف نزد وی آمدندی و تحفها
پیش وی بردندی چنانکه نزد ملوک میبرند و لوای نزار و کمان اسمعیل و سقایه حاج و مفاتیح کعبه بدست وی بود و او را پنج پسر بود
و نه دختر نام یکی هاشم [illegible] بر مردم دایم [illegible] بود و نجاح و عام رسیدی و در قحطی عظیم مردم را دستگیری بسیار کرده
بود و غریبان را مینواخت و یتیمان را مینواخت و بیچارگان پناه بوی بردندی و بینوایان را نوازش نمودی و او را پادر افتاد که ترا

دست گرفتی و قریش بوی مباهات و فخر کردندی چون آن نور منتقل بهاشم شد حق تعالی او را برگزید بر جمله قریش و ملائکه را
گفت بر من گواه باشید که من بنده خود را پاک ساختم از دنس جهل و روی زمین و نور محمد را صلی الله علیه و آله بر آن جبینش جای دادم
او و هر دمان در روی نور دی دمیدی همچو شمس منیر یا همچو بدر منیر یا چون کوکب درخشنده یا ستاره نور دهنده بر هیچ چیز
گذر نکردی الا سجده کردی و هیچ آدمی وی را ندیدی الا بدیدار وی روی آوردی و حیران ماندی و از حسن صورت و خلق سیرت قبایل عرب جمله
آمدندی و از خوان احسان و مائده انعام او فایده گرفتندی و دختران زیبا صورت پیش وی آوردندی و بر وی عرض کردندی تا باشد که یکی از ایشان
مرغوب طبع گردد و زن پسندیده وی گردد تا قیصر روم بوی رسول فرستاد و دختر خود بوی عرض کرده و در روی زمین مثل نداشت و معرض
قبول نیفتاد همه را غرض از این نور رسول صلی الله علیه و آله بوده در انجیل یافته بودند تا در خواب بوی نمودند که دختر عمرو بن
لبید بن خداش بن عدی را بعقد نکاح در آورد و هاشم او را بزنی خواست و او مثل خدیجه بود در مال و جمال و کمال و او را
خدم و حشم بسیار بود و ممالیک بیشمار و او بعبد المطلب علیه السلام حامله شد و نام او شیبه بود و چون بوجود آمد جمله مکارم
اخلاق و محاسن اشفاق و حسن و جمال و لطف و کمال در وی حاصل بود و چون بحد بلوغ رسید روزی در حجره کعبه خفته بود چون
بیدار شد دید که سرمه در چشم وی کشیده بود و روغن و عطر در وی مالیده و حلههای زیبا در وی پوشانیده متحیر بماند نمیدانست که این
از کجاست هاشم او را نزد کاهن برد و حال باوی گفت کاهن گفت بخدای آسمان و زمین که خدای او را زن میباید و نیست
و دستوری است از برای آن او از قبیله خود قیله نام دختر عمرو بن عامر را بزنی عبد المطلب داد حارث از وی بوجود
آمد و چون هاشم را وفات نزدیک رسید عبد المطلب را گفت همه بنی نضر را حاضر گردان از عبد الشمس و بنی مخزوم و فهر و لوی
و غالب و عبد المطلب در آن وقت بیست و پنج ساله بود در قوت و مردانگی از جمله قریش زیاده بود و همیشه بوی مشک
و عبیر از موی و سر وی و قطرات نور از وی چکیدی و جبین مبینش چون کوکب درخشندی هاشم گفت ای قریش شما از اولاد
امجاد اسمعیلید خدای تعالی شما را برگزید و ساکنان حرم گردانید و من امروز رئیس و سید شما ام و این لوای نزار است
و کمان اسمعیل و سقایه حاج و کلید خانه تسلیم پسر خود عبد المطلب میکنم شما مطیع و فرمان بردار او باشید قریش برخواستند
و سر عبد المطلب را بوسه دادند و زر و سیم بر وی نثار کردند و گفتند سمعنا و اطعنا بعد از آن اینها را تسلیم عبد المطلب
کرد و هر کرا عبد المطلب امان دادی هیچکس تعرض او نرسیدی و تمام ملوک عالم بفضل و بزرگی وی معترف بودند و در موسم
حج هدیها و تحفهای لایق ملوک بجهت وی برای او آوردندی و بخدمت وی شتافتندی تا که کسری [illegible] ملک [illegible]
عبد المطلب بود و هر وقت که در دیار حجاز قحط و تنگی بودی عبد المطلب را در پیش داشتندی و بکوه ثبیر رفتندی و دعا کردندی

و خدای تعالی بوسیله عبد المطلب و برکت نور محمد که بر جبین او تابان بود باران فرستادی و در بلاد مطلوب نما و افزونی
و عجایب بسیار و غرایب بیشمار در آن وقت از وی بظهور میرسید از آن جمله قصه اصحاب فیل بود که سمت ذکر یافت و بعد از این
قصه عبد المطلب چون بمکه مراجعت نمود هاله نام دختر حارث نام را بزنی خواست و ابولهب از وی بوجود آمد و نام او عبد العزی
بود و او کافر بیدین مردود بود و هاله نیز وفات کرد بعد از آن سعدیه دختر غیاث نام را عقد کرد و عباس از وی متولد شد
و بعد از وی صفیه را خواست و دیگر حمیده و حمزه سید الشهدا از وی بوجود آمد و حجل و عاتکه از وی موجود گشت و عبد المطلب
گوید که روزی در حجره کعبه خفته بودم چنان دیدم که سلسله سفید از پشت من بیرون آمد و بچهار طرف عالم برسید و فرود آن
میکنم بینم در حال درختی شد بغایت سبز و خرم که مثل آن کس ندیده بود آنگاه دو شیخ نورانی دیدم که در پیش من
ایستاده اند پرسیدم که شما چه کسانید یکی گفت من نوح پیغمبرم و دیگری گفت که من ابراهیم خلیلم آنگاه بیدار شدم و آن
خواب را بکاهنی تقریر کردم او گفت این خواب تو آنست که از صلب تو کسی بیرون آید که اهل آسمان و زمین بوی ایمان آرند
و زمام اختیار همه کس بدست وی باشد و صاحب دین و شریعت بود عبد المطلب شاد شد و مدتی درین اندیشه بود تا او را
در خواب گفتند که فاطمه نام نیکو سرانجام دختر عمرو بن عامر بن عمران بن مخزوم را بزنی خواه او را بزنی خواست بمهر صد ناقه سرخ
موی و صد رطل زر سرخ ابوطالب و امینه از وی بوجود آمدند و بعد از آن فاطمه بعبد الله حامله شد چون او بوجود آمد بغایت شاد
و خرم گشت و او کوچکترین فرزندان عبد المطلب بود و هیچکس در زمین شام نماند مگر آگاه شد از ولادت عبد الله
زیرا نزد ایشان جبه بود از پشم سفید که در خون یحیی بن زکریا علیهما السلام آغشته بود و ایشان در کتب یافته بودند که این
جبه را چون ببینند سفید گشته و با وجود سفیدی خون از وی میچکد بدانند که عبد الله بن عبد المطلب بوجود آمد پس بدین صفت
مولود او را معلوم کردند و ماه و سال میشمردند تا عبد الله بحد بلوغ رسید احبار شام بمکه آمدند بقصد قتل و هیچکار نتوانستند
از وی دفع کردند و ایشان منکوب و مخذول بشام برگشتند و در آن زمان تجارت قریش بجانب شام بودی و هیچکس از اهل حرم
محترم بشام نرسیدی مگر که احبار شام تفحص حال عبد الله از وی مینمودندی و ایشان گفتندی که ما نور او را مشاهده میکنیم چون جرم
آفتاب تابان و چون قرص قمر تابان و آن نور محمد است که ظاهر کرده و بتان را بشکند و پرستش لات و عزی را باطل کند و عبد الله جوانی پاکیزه
بود و خوب صورت که جمله زنان قریش شیفته جمال وی بودند و آرزومند وصال او مثل زنان قیصر مصر شیفته جمال یوسف بودند آنگاه عبد الله
آمنه بنت وهب بن عبد مناف را بخواست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از وی عالم را بوجود با وجود خود بسیار بهجت بر وجه حق
مذکور شد و تتمه بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وحده العزیز فصل سیوم در ذکر ایمان آبا و اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فصل سیوم در ذکر ایمان آبا و اجداد حضرت رسول

و ایمان و طهارت آبا و امهات آنحضرت ثابت گشته بدلایل و آثار بران دلیل اول آنکه اتفاق علماء این فن است از ارباب تواریخ و اصحاب
سیر و احادیث که جبرئیل علیه السلام آمد و از آدم صفی عهد و اقرار گرفت و آدم با شیث بحضور ملائکه متوسلین اینچنین تا عبد الله بر آن وجه عهد گرفته
شد که آن نور را ننهند جز در رحم پاک و بعیت نکرد اطهر زنان عالمیان چه اگر یکی از پدران آنحضرت کافر بودی طلب نکردی زنانرا هیچ فایده نبودی چه میان
مومن و کافر مواصلت نیست و همچنین پدر کافر باشد شاید که مادر نیز اینچنین باشد پس طلب عهد و میثاق فایده نباشد و نیز میفرماید جلت عظمته
انما المشرکون نجس و حکیم علیم روا ندارد که نور خود را که خود آفریده باشد از خلق عالم بجهت ارسال و عالم بطفیل آن از کتم عدم بصحرای وجود آورده
و نظر رحمت بر وی گماشته و چندین سال در مقام قرب بوده و با این تعظیم و تکریم مقر او ذات نجس این علیم حکیم جایز نبود دلیل دوم آنکه
حضرت رب العباد به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله منت نهاده و تقلبک فی الساجدین یعنی آمد و شد تو در ساجدین است بعد از ساجدین عبادت از آدم
تا عبد الله همه خدا پرست باشند و اگر بعضی باشند و بعضی نه آیت فایده نه دهد و موجب مدح نگردد و جمله عرب باور شریک باشند درین امر
پس تخصیص را درین فایده نباشد و نشاید که کلام حق جلت عظمته بیفایده باشد مع ذلک که او حکیم دانا است و برهمه چیز توانا دلیل سیوم
آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرده که دنس جاهلیت ذات پاک مرا پلید نساخت بنجاسات شرک پس اگر پدران و مادران
آنحضرت یکی اینچنین باشند این سوگند راست نباشد و هر که سوگند بدروغ خورد رسالت را نشاید و اگر گویند آنحضرت این را
اراده فرموده ازین کلام که مشرک نبوده گویم پس تخصیص را هیچ فایده نباشد مثل آنکه ابوجهل کافر بوده و عکرمه پسرش مسلمان پس چه شرف
باشد آنحضرت را که دیگران باور شریک باشند دلیل چهارم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرده که عبد المطلب بت نپرستید
و عمل اهل شرک نکرده و بر دین ابراهیم بوده و باقی پدران ایشان نیز مشرک نبودند چنانچه بنقل معتبره درین باب وارد است و اصبغ بن نباته
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت میکنند که آن حضرت فرموده که سوگند بنام حضرت معبود که هرگز پدرم ابوطالب و جدم عبد المطلب
و هاشم و عبد مناف سجده بت نکرده اند و از وی پرسیدند که چه میکردند فرموده نماز بکعبه میکردند و بر دین ابراهیم بودند دلیل پنجم
آنکه روایت کرده اند ثقات که روزی جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت حق سبحانه و تعالی میفرماید که آتش دوزخ
حرامست بر صلبی که تو در آن فرود آمدی و بطنی که نور در آنجا بودی و کناری که ترا پرورد یعنی عبد الله و آمنه و ابوطالب علیهم السلام و
دلیل ششم آنکه اتفاق جمیع امت است که اگر کسی کافری را قذف کند یعنی او را بزنا نسبت دهد حد لازم نشود و نزد مخالفان
بمذهب ایشان پدر و مادر حضرت رسول جلیل و ابراهیم خلیل صلوات الله علیهما مشرک بوده اند پس اگر کسی قذف کند ایشانرا حد لازم
نباید و اعجب آنکه حق سبحانه و تعالی نور را باین پاکی و زیبایی خلق کند و در کلام ملازم الکریم خود قسم یاد فرماید بذات شریف
او بواسطه تعظیم که لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون و در حدیث قدسی میفرماید لولاک لما خلقت الافلاک و اینچنین
شرف و منزلت و رتبت در شان کسی باشد که آن نور را بعضی نسبت دهند نعوذ بالله هیچ چیز از حد لازم نیاید و گوهر الجنان

پاک را ناپاک زاده دانند استغفر الله من مثل هذا المقال و من مقالة اهل البدعة و الضلال دلیل هفتم آنکه نزد اهل سنت
و جماعت آنست که پدر و مادر حضرت رسول و حضرت ابراهیم صلوات الله علیهما مشرک بوده اند و نزد مالک که عداوت او انس
بن مالک میراث داشت آنست که میراث نکاح مشرکان منعقد نشود و طلاق ایشان واقع نمیگردد پس نزد او مثل حضرت
رسول جلیل و ابراهیم خلیل علیه الصلوة و السلام بی نکاح بوجود آمده باشند نعوذ بالله من الاهواء الباطلة و الآراء المدخولة که
دو پیغمبر چنین بزرگ که صاحب شریعت و اولوا العزم باشند و این نوع اعتقاد کنند این مسلمانی و دین داری و از بهر امام و پیشوا
و عجب تر ازین آنست که هر که گوید که پدران و مادران رسل و انبیا علیهم السلام همه پاک و مومن بوده اند نزد مالک آنکس رافضی است و هر که
خلاف این گوید از اهل سنت و جماعت باشد بار خدایا تو داور باش که میراد در حق انبیا و رسل صلوات الله علیهم این خرافات گویند که لایق
بکمال بزرگی و شرف ایشان نباشد و در باب آبا و امهات انبیا چیزی سرایند که موجب نقص دلیل هشتم آنکه اهل خلاف در کتب باطله خود آورده
که رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج پدر و مادر خود را دیده که در دوزخ بانواع عذاب معذب بودند هر که انکار کند گویند رافضی است سبحان الله
این چه کیش و ملت است که احادیث را درین باب وضع کنند و از خدا و رسول شرم نکنند برای جانب داری تا مسموع نگفته اند
شرمسار شرک آبا بر دوش آرند و آبا انبیا را در مقام ایشان بدارند نقص پیغمبر مسلمین روا دارند برای نقصان بی دین و آیات
قرآن که دال اند که کفار در نار مخلد خواهند بود در قیامت و ایشان از فرط تعسف و تعصب آباء کرام پیغمبر را نیز هم جنس اعدا
دوزخیان در آتش دوزخ معذب میدانند و اگر کسی برخلاف این میگوید او را رافضی است اینچنین آن هر کس این چه رسم
و آیین است از جماعت این سنت ذخیره روز قیامت شده باشد که در آن روز فرا خور عقیده فاسده و مذاهب باطله جزا و سزا
خواهید یافت و بعذاب بالغ ملاقی خواهید بود بلا شک و ریب دلیل نهم آنکه حق سبحانه و تعالی در کلام خود اثبات نکاح اهل شرک
میفرماید که و قال نسوة فی المدینة امرأت العزیز و دیگر قالت امرأة العزیز الآن حصحص الحق و دیگر و قالت امرأة فرعون
قرة عین لی و دیگر احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و دیگر و امرأته حمالة الحطب و دیگر از آیات که حق جل و علا زنان کافرانرا
بایشان نسبت داده اگر نکاح در میان ایشان منعقد نبودی چرا نسبت میفرمود غرض که این طایفه را انصاف نفرموده
الله عمل نمیکنند و عقلا درین امور کار نمیفرمایند ؛؛ تیر خشمی که بر آتش ختم ؛؛ خوش بنکنا مینت سوزد ؛؛ دست در دست
عقل نداد ؛؛ شمع انصاف را بر افروزد فصل چهارم در مجملی از احوال آنحضرت از ولادت تا زمان نبوت روایت است از نقله
اخبار و حمله آثار که قریش چند مدت در قحط و تنگی بسر میبردند و چون آمنه حامله شد برسول الله صلی الله علیه و آله زمین از باران رحمت
سبز و خرم شد و درختان بار آور شدند و از هر جانب کاروانها با نعمت فراوان روی بمکه معظمه نهادند و مطعوم و ملبوس

درزان شد وان سال را سال فتح و خرمی نام کردند و آنچه در سال اول ولادت تا سال سیوم وقوع یافته آنست که ابن عباس
روایت کرده که مرغان هوا و جانوران صحرا و ابرها و بادها بر یکدیگر منازعت میکردند در رضاع آنحضرت و در بقاع زمین از منادیها
رسانداز آمده که از خلایق ما اولی تریم بمولود محمد بن عبدالله است خوشا آن پستانی که او را شیر دهد
و خنک آن دستی که او را کفیل باشد و خوشا آن مسکنی که او ساکن گردد و مرغان گفتند ما سزاوارتریم برضاع و جانوران وحشیان
و ابرها و بادها هر یک میگفتند که ما بدین امر اولاتریم و بخدا داد ما ازین مولاتریم و هنوز این غوغا داشتند تا ندایی شنیدند که خاموش باشید
که حق سبحانه و تعالی رضاع و تربیت آدمی رجوع فرموده و آن حلیمه دختر ابی ذویب سعدیه است و حال او بواسطه قحطی آن سال تنگ
بود و او از گرسنگی گیاه صحرا میخورد و حمد و ثنای الهی بجای میآورد و او گوید که در آن وقت بهیچ گیاه و نبات نرسیدیم مگر که بلند شد
و من از آن میخوردم و چند روز بر آن گذشت مرا لاغری شد و بسبب گرسنگی شیر در پستان من نبود تا شبی در خواب دیدم که شخصی
مرا برگرفت و در حوض آبی انداخت و آن آب مانند شیر سفید بود و در شیرینی مثل عسل بود و طعم و بویش از زعفران خوشتر گفت
ازین آب بسیار بخور تا شیرت زیاده شود بسیار خوردم گفت زیادت کن زیاده کردم تا سیر شدم آن شخص گفت مرا میشناسی
گفتم نه گفت من آن حمد و ثنای توام که بر زبان میراندی آنگاه دست بر سینه من زد و گفت برو که خدای تعالی در روزی بر تو گشاده کرد
و شیرت را وافر ساخت حلیمه گفت چون از خواب بیدار شدم من نیکوتر و با قوت تر از زنان بنی سعد بودم من نتوانستم که
پستانها را بگیرم از کثرت شیر و همه بنی سعد در سختی و قحطی درمانده بودند و شکمها از گرسنگی بر پشتها چسپیده زنان تعجب
کردند از حال و قوت من گفتند ای دختر ابی ذویب ترا حالیست که ما بر آن اطلاع نداریم من هیچ نگفتم و حال خود را پنهان میداشتم
پس من با ایشان روی بمکه آوردیم و من بر خری لاغر سوار بودم ناگاه آوازی شنیدم که نوشش باد ترا ای حلیمه ناگاه از میان کوها مردی
بیرون آمد مانند نخل و حربه در دست داشت و رویش مانند خورشید مانند نور پس آن مرد دست بر دست برد و بانگی در از گوش
مرکب من زد و گفت برو ای حلیمه بسلامت که ترا بشارت است و حضرت حق تعالی امر فرموده تا شیاطین را از تو دور کنم حلیمه گفت شوهرم را گفتم که من
میبینم و میشنوم آنچه من میشنوم گفت نه اما ترا ترسان و لرزان میبینم و همچنین میرفتیم با زنان بنی سعد تا بمکه رسیدیم و ایشان برای شیر
دادن بمکه آمده بودند چون عبدالمطلب ظاهر شد ایشان از برای شیر دادن آمده اند یک یک طلب کردند و بر آنحضرت عرض میکردند پستان
هیچ یک در دهان نگرفت مگر پستان حلیمه او گفت پستان راست در دهان آنحضرت میدادم و پستان چپ در دهان فرزند خودم و
آنحضرت هرگز پستان چپ مرا نمکید ابن عباس گوید از برای آنکه حق تعالی بر او الهام کرده بود که عدل سلوک فرماید دانست او را شریکیست
در رضاع پستان چپ از برای او گذاشت حلیمه گوید پستان راست از آن محمد بود و چپ از پسرم و تا آنحضرت شیر نخوردی پسرم میل نکردی و من

آنحضرت را نزد شوهر بردم سجده کرد و گفت بشارت باد ترا ای حلیمه که هیچکس از ما غنی تر بخانه مراجعت نخواهد کرد و گفت چون روز سیوم
شد مردم مراجعت و وداع بمکه بکار کردند برای رفتن و من نیز وداع آمنه کردم و بر دراز گوش نشستم و آنحضرت را
دراز گوش چنین برابر کعبه رسید سجده افتاد و برخواست و از دیگر چهارپایان تند تر میرفت مردم متعجب بماندند میگفتند که این
آن دراز گوش هست گفتم بلی گفتند این حال غریبیست عجیب حلیمه گوید شنیدم که دراز گوش میگفت مرا حال عجیب و شانی غریب است
حق سبحانه و تعالی مرا از لاغری فربه گردانید بعد از مردگی زنده گردانید ای زنان بنی سعد شما نمیدانید که بر من سوار است
سید انبیا و بهترین خلق خداست حلیمه گوید در هیچ منزل فرود نیامدیم مگر که آن منزل سبز شد و چهارپایان سیر شدند و برکت
قدم آنحضرت حق تعالی گوسفندان مرا بسیار گردانید و جمعیت بسیار بمن روی آورد و بمرتبه قوم بنی سعد از بر تو ما رشک
میبردند و من در رضاع و در عیش و خرمی بودم چون وقت آن در آمد که سخن گوید شنیدم میگفت الله اکبر الله اکبر الحمد لله رب العالمین
و من هرگز از و بول و غایط ندیدم و هر روز یکنوبت وضو ساختی و در عین طهارت بودی و قضا حاجت او کس ندیدی و هرگز چه
و عورت او منکشف نشدی چشمش در خواب بودی و دلش بیدار و همیشه بودی با پروردگار و حال رضاع بدینمنوال گذشت و در سال
و در سال سیوم و چهارم از ولادت آنحضرت صورتهای غریب و عجیب از آنحضرت بظهور آمد و میدیدند و بعضی را
شنیده بودند نزد او آمده میکردند و روایتی آنست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از شیر باز گرفتن
دو سال دیگر در بنی سعد بود که چهار سال پیش و در چهار سالگی او را پیش مادرش بردند حلیمه گوید هرگاه در آفتاب رفتی ابر بر او
سایه انداختی و در سال پنجم کاهنی بمکه رفت چشم او بر آنحضرت افتاد گفت ای جماعت قریش این پسر را بقتل آرید که اگر او بحد
کمال رسد شما را متفرق گرداند و همه را بقتل آرد عبدالمطلب آنحضرت را پنهان کرد و قریش چند روز ترسان بودند و حذر میکردند
و در سال ششم از ولادت ابن عباس روایت میکند که آمنه بنت وهب که مادر آنحضرت بود در آن سال بمدینه فرمود
تا خویشان خود را زیارت کند آنحضرت را با خود برد یکروز آنحضرت بر سر تلی با کودکان ایستاده بودند ناگاه جماعتی از یهود در گذر آمدند
نگاه تند میکردند تا ام ایمن گفت شنیدم میگفتند این آن پیغمبر است که پیغمبر امت خواهد بود و این بلدها هجرت گاه او خواهد بود بعد از ان
آمنه باز بمکه مراجعت نمود چون بابوا رسید اجل لباس حیات او را از بر او کشید و او را در همان جا دفن کردند و آنحضرت بسیار
ملول و محزون شد و چون آنحضرت فتح مکه کرد بر سر قبر مادر رفت و نشست و دعا فرمود و گویا با آن قبر سخن میگفت پس
برخواست و بگریست و تا سال هشتم بعد از وفات آمنه عبدالمطلب متکفل مهم آنحضرت شد و اشفاق بیکران در شان وی
بتقدیم رسانید و او را معزز و مکرم میداشت و در آن سال عبدالمطلب آنحضرت را بعادت بالین برد و با لطف آمد و دینها

سلطنت
خرم گشت چنانچه سیل در وادی بهار روان شد و در آن سال عبد المطلب به پیش سیف ذی یزن رفت تا او را تهنیت گوید
و سیف بر سر قصر غمدان بود و خود را بانواع لباس ملوکانه آراسته بود و بمشک و عنبر مطیب ساخته و از یمین و یسار
ملوک حاضر بودند و سیفها بر هم نهاده حاجب رفت و اعلام کرد بآمدن عبد المطلب فی الفور رخصت داد عبد المطلب با جماعت
خود در آمد و اذن خواست و نزدیک رفت تا سخن گوید گفت اگر پیش ملوک سخن گفته بگو عبد المطلب گفت ای ملک حق تعالی
منزل بزرگ عالی از برای تو مقرر گردانده و شجره طیبه ترا ثابت و محکم گردانده و شعبهای آنرا در معادن کرام و قبایل ایام بگسترانده ملک
و سلطنت عرب شان و به جلال تو بهترین سلاطین لعهد اند و تو بهترین حکام زمانه و دار جهانه بر بشان نفاذ نوده و با چه هر قوم که تو
حاکم ایشان باشی هلاک نشوند و هر سلفه تو خلف و ربا شر نام او بر صفحه روزگار بماند و ما اهل حرم خدا و خدام کعبه ایم
و از انجا برای تهنیت سلطنت تو آمده ایم و بمحبت تو تصدیع آورده ملک گفت تو کیستی گفت من عبد المطلب
بن هاشم گفت تو از خویشان مایی نزدیک شو بعد از آن گفت اهلا و سهلا و حیاک حق تعالی شما را امنیت و فراغت
و کار و بار و منزل خوشگوار دهاد و بر شما ملک عادل فرستاد تا اعطا تمام و انعام مالا کلام بر شما ارزانی دارد من خویشی
شما را معلوم کرده ام پس ایشان را بدار الضیافه فرستاد و یکماه ایشان را نگاه داشت و خدمت بواجبی کرد و رخصت
معاودت نمیداد تا یکروز او را طلبیده با او خلوت کرد و گفت ای عبد المطلب من سری از علوم فهم کرده ام و با تو در میان خواهم
نهاد و اگر غیر تو بودی نگفتمی اما چون معدن آن تویی ترا بدان مطلع گردانم و پنهان دار تا آن زمان که حق تعالی ظاهر سازد و ما در کتاب
مکنون و علم مخزون یافته ایم و از بهر خود ذخیره میداریم و خبر عظیم و خطر جسیم میدانیم و شرف حیات و فضیلت ممات مجموع خلایق
عموما و ترا خصوصا در آن خبر هست عبد المطلب گفت ای ملک حق تعالی خیر بیغایت و برکت بلانهایت بر تو کرامت
کند یعنی هیچ قومی چنین خبر از تو باز نگشته اگر هیبت و شوکت و عظمت ملک نبودی هر آینه گستاخی کردمی و استکشاف
این سر بظهور آوردمی لیکن اگر در بیع ام چیزی یافته بیان کن گفت این آنست که وقت آمده فرزندی بوجود آید و اسم
او محمد باشد و پدر و مادر او وفات کنند و جد و عم او را محافظت نمایند حق تعالی او را بنبوت مبعوث کند و خدای پرستان را
انصار و اعوان او گرداند تا آتش خانها خراب کنند و شیطان گریزان شود و منکر و باطل بریان گردد عبد المطلب گفت ای
ملک ملک تو دایم باد و مقام تو رفیع و قایم این روشن تر بیان فرما که بعضی معلوم گشت و بعضی مبهم ماند ابن ذی یزن گفت بخدا که هرگز
یاد میکنم که تو جد او باشی و ده بار او جد کنی و سعی نمایی عبد المطلب فی الحال بسجده ذی الجلال رفت پس گفت سر بر دار دولت خوش
باد و مقامت عالی اگر ترا از واثر روشن شده هست بیان کن عبد المطلب گفت مرا فرزندی بوده بر وی مشفق بودم و او را دوست
میداشتم و آمنه بنت وهب بن عبد مناف خوبترین دختر بود باو نکاح کردم و پسری از وی بوجود آمد و نام او محمد و پدر و مادر

وفات کرده اند و من و عم او را نگهبانی میکنیم ابن ذی یزن گفت صورت همینست فرزند خود را نگهدار و از یهود حذر کن
که ایشان دشمن او باشند و حق تعالی او را از شر ایشان نگاه دارد و این حکایت نگاه دار و باز قفار خود مگوی اعتماد بر ایشان
اگر یقین میدانستم که پیش از بعثت او وفات نمیکنم با لشکر خود را به یثرب بردمی از بهر معاونت وی و مقعد و مهیا داشتمی را در
ناطق و علم سابق آنست که او در یثرب منتظم و مستحکم گردد و در آنجا نصرت وی کنند و هم در آنجا وفات یابد و اگر حذر از
آفات و عاهات او نمیکردم این سخن را فاش میکردم و اکابر و اعیان جهان را میگفتم تا منقاد وی شدندی لیکن حواله این
امر بتو میکنم پس بفرمود تا هر یک که با عبد المطلب بودند بیست کنیزک و غلام خوبرو و پنج رطل طلا و ده رطل نقره و یک انبان عنبر
[illegible] بدادند و عبد المطلب را برابر همه ایشان بداد و گفت چند سال بگردد احوال باز نما و سیف بن ذی یزن پیش از گردیدن
سال وفات کرد و عبد المطلب با قریش میگفت از جماعت شما هر یک عطا وافر داد عاقبت آن خواهد شد مرا پسری و از آن خبر ندارید [?]
و عقب مرا فخر و نسب و حسب تا قیامت خواهد بود و این شاه دین پناه از ذریت آن بزرگان عظام است امید از عنایت الهی و از روح
پاک حضرت رسالت پناهی و آل هدایت انتساب آنست که تا قیام قیامت او را بر سریر سلطنت پاینده و مستدام دارد و لطف بی پایان
آنحضرت را از سر خلایق عموما و از مومنان خصوصا کم نگرداند بمنه و جوده و در سال هشتم از ولادت آنحضرت عبد المطلب رخت هستی
از سرای فانی بعالم باقی برد و در حالت مرض وصیت حضرت رسالت را با ابو طالب کرد و ابو طالب و عبد الله و زبیر هر سه برادر مادر بند [?]
و عبد المطلب در زمان وفات هشتاد و دو ساله بود و بقولی صد و بیست سال والله اعلم در زمان دولت هرمز بن انوشیروان بود و بعد
ابو طالب کفیل حضرت رسالت شد و دقیقه در امر کفالت فرو نگذاشت نمیکرد و آنحضرت را دوست داشتی و نظر شفقت و رحمت
بر وی گماشتی و از خود جدا نساختی و هر شب در پهلوی خود خوابانیدی و طعامهای خاصه بوی خورانیدی و او را مبارک میدانستی و از همه فرزندان
خویش عزیز و گرامی تر میداشت و در سال نهم از ولادت ابو طالب او را با خود به بصری برد و بقولی در سال دهم حرب فجار اول
در عکاظ واقع شد و در سه شبانه روز کشید و در سال یازدهم و دوازدهم و بعضی گویند یکی از این دو سال بود در ابو طالب رحمه الله
آنحضرت را با خود به بصری برد و در سال سیزدهم ابو طالب قصد سفر شام کرد و آنحضرت را با خود برد و چون به بصری نزول اجلال واقع شد راهبی
در آنجا بود بحیرا نام که اعلم آن طایفه بود و در صومعه بعلم و عمل مشغول گردیده بود و بعضی اوقات که نازل میشدند و هرگز ملتفت قافله نشدی
چون ایشان بقرب صومعه رسیدند در آن میان دیده قطعه ابری بر سر آنحضرت سایه گسترانیده و با او حرکت میکرد و چون وجود
مبارک ایشان را از آفتاب نگاه میداشت ناگاه در پای درختی برآسوده ابر سایه بران درخت افکنده و شاخ ان درخت را
سبز و تازه ساخت بحیرا از آن تماشا تعجب نموده طرح مهمانی انداخت ایشان را بضیافت طلبیده همه اهل قافله

آن حضرت در میان ابر که نشسته بودند و در مهمانی او تعجب داشتند و چون خلاف عادت بود و با دیگران هرگز این لطف
نمی‌نمود بحیرا چون آن ابر را در آنجا دید در مبالغه افزود بحضور هر که از اهل قافله است تا آنحضرت نیز حاضر شد بحیرا بعد از آن حرکت
آن ابر را در آنجا ندید بلکه اینجا دید بواسطه آنکه سایه بر سر آنحضرت افکنده همراه آمد چون آنحضرت قرار یافت نیز تیز در وی نگاه
میکرد و بر صفات او مطلع میشد تا از زمانی که اهل قافله برخواسته بحیرا آنحضرت را با ابوطالب نگاه داشت و از حالات و واقعات
و صفات وی پرسید و جوابها موافق مطابق شنیده و بر مهر نبوت اطلاع یافته جامه از پشتش کشیده و از میان دو شانه
مبارک آنحضرت آنرا دید و بوسید آنگاه از ابوطالب پرسید که این پسر از کیست گفت از آن منست راهب
گفت او را پدر نباشد ابوطالب فرمود پدر ندارد و اما برادرزاده منست و در شکم مادر بود که پدرش وفات یافت و مادرش
نیز نماند راهب گفت باز او را بمکه برگرد و با خود بشام مبر که اگر یهود ببینند البته قصد وی خواهند کرد و این آن پیغمبر است
موعود که ما در کتب خود دیده ایم و از علما خود شنیده ایم ایشان از آنجا بازگردیدند و ابوطالب بعد از آن او را بهیچ سفر
همراه نبرد و در سال چهاردهم حرب فجار ثانی واقع در میان هوازن و قریش واقع شد و آنحضرت در آن حرب بود
و در سال پانزدهم و شانزدهم حادثه روی ننمود و در سال هفدهم اکابر فرس هرمز بن انوشیروان را از سلطنت عزل کردند و بر
چشم او میل کشیدند و در سال هجدهم نیز واقعه روی ننمود و در سال نوزدهم هرمز را بقتل آوردند و مدت سلطنت او یازده
سال و هفت ماه و ده روز بود و پسر او پرویز بسلطنت نشستند و در سال بیستم معاهدا واقع شد میان قریش که بر یکدیگر
ظلم و تعدی نکنند عبدالله بن جدعان و زبیر بن عبدالمطلب باعث این عهد شدند و آنحضرت در آن مجلس بود و این پیمان
اشتهار یافت بحلف فضول نزد ارباب فضول و در سال بیست یکم و بیست و دوم چیزی روی ننمود و در بیست سیوم کعبه خراب
شد روایت کنند که سیل آمد و در خانه دخل کرد و هر زیوری که در میان آن مدفون بود ظاهر شد و آنرا دزدیدند و خانه را
خراب کردند و در سال بیست چهارم چیزی بوقوع نیامد و در سال بیست پنجم آنحضرت خدیجه را بعقد نکاح در آورد و
خدیجه علیها السلم عقلی بکمال داشت و صاحب مال و جمال بود و حق سبحانه و تعالی کرامت بسیار در حق وی ارزانی فرموده
بود و در میان قریش هیچکس بغنا و حسب وی نبود و این عنایت دیگر بود که مثل آنحضرت را شوهر کرد و در آنوقت خدیجه
چهل ساله بود و بعضی گویند بیست و هشت ساله و آنحضرت بعد از وفات خدیجه او را بسیار یاد میکرد و میفرمود که و الله بهتر
ایمان آورد وقتی که مردم قول مرا دروغ می‌پنداشتند و چاره داد مرا وقتی که هیچ نداشتم و مرا از وی فرزندان شد در هنگامی
که دیگران از ولد محروم بودند و از بیست پنجم تا سی و پنجم چیزی از وقایع بظهور نیامد و در سی و پنجم سال قریش خانه کعبه را ساختند و آنحضرت

حجر الاسود را بکار برنهاد و در موضع خود قرار داد و در آن سال بیک قول حضرت فاطمه را از خدیجه علیها السلم بوجود آمد
و دیگر چیزی بوقوع نیافت تا سال چهلم آنحضرت که سال نبوت است

تتمه در خلق حمیده و وصف پسندیده آنحضرت صلی الله علیه و آله

نقل است از امام حسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که میفرمود آنحضرت در حسن و جمال بی مثل بود
و بی خلل و در صفات کمال بی نظیر و بی بدل از همه عیوب مبرا بود و بجمیع هنر متصف مقبول دلها گشته بود و از چهره نامدار لایق دست
شسته روی روشن و منور بود و چهره رخشان و همچو مهر تابان بعضی از ازواج آنحضرت گفته اند که از نور روی مبارکش سوزن گم شده
را یافته ایم زیباترین و بلندترین میانه قدان بود و سر مبارکش تمام و مدور و رویش بغایت نیکو و منور و مویش نرم و لطیف اگر
متفرق شدی از هم فرق والا بر هم بودی و از نرمه گوش تجاوز نکردی و لون تن مبارکش سفید و صاف و پیشانیش پهن و فراخ
و ابروانش کشاده و کشیده و بنا گوش چشمهایش سیاه و در میان ابروان رگی بود که در وقت غضب ممتلی شدی و بینی انورش بلند و باریک
و باندام و محاسن مبارکش تمام و مدور و بغایت نرم و باریک و دهانش گشاده و دندانهایش سفید و آبدار و موی سینه اش دراز و باریک
و راست گشته بنای گردنش همچو نهال و گردنش گویا از نقره بود بجهت اعتدال و چشمان مبارک آنحضرت پر و مالامال و سینه مبارکش مسطح و
با شکم یکسان و دو شانهایش از هم دور استخوانهایش قوی و بدنش در برهنگی منور و تابان و موی شکم و سینه اش چون خط مستقیم
بهم متصل و پستان و اطراف شکم بی موی و مقابل و بر دوش و عضدش موی تمام و پشت دستش دراز و کف فیاضش گشاده و دایم پا
و استخوان دست و پای مبارکش کشیده و قوی و زیر پا بر برداشته و پشت پای مبارکش مربع چنانکه آب بران نمیرفت مستور و در حالت
خرام گام را تمام برمیداشت خوش گفتار خوب رفتار بود چنانکه از بالا بر نشیب روند و چون التفات نمودی بهمه بدن متوجه
شدی و چشم افتاده داشتی و نظر بر زمین بیشتر داشتی و در گوشه چشم نگریستی و در رفتن اصحاب را مقدم داشتی تا وی تنها از
عقب روان باشند هر کس رسیدی اول سلام کردی و دایم الفکر متواصل الاحزان بود اکثر ساکت و خاموش میبود و بغیر
حاجت سخن نمیفرمود و افتتاح و اختتام کلام بگوشه چشم میکرد و سخنش اندک بود اما معانیش بسیار خوش خلق و
آهسته بود و کسی را حقیر نداشتی و شکر نعمت بسیار کردی اگرچه آن اندک بودی و عیب آن نگفتی و راحت از دنیا کم
دیدی و از نایافتن دنیا متغیر و ملول نگشتی و التفات بدنیا نکردی و در حق گذاری و وفاداری دقیقه فرو نگذاشتی و از برای
نفس خود بغضب نرفتی و انتقام نجستی و اگر او را بشارت فرمودی بهمه کف کردی و اگر تعجب نمودی دست باز گردانیدی و در
حالت سخن گفتن کف را متصل ساختی و اگر با کسی در سخن بودی روی بدیگری نه پرداختی تا سخن تمام کردی و در حالت
غضب روی مبارک در هم کشیدی و در حین خرمی چشم مبارک فرو خوابانیدی و معظم خنده اش تبسم بودی

و دندانهای پیش جهیم وا باید نمودی و او فاتر الجسم ساخته بود نه قسمی از برای حضرت ذی الجلال و قسمی از برای عیال و قسمی
از نفس عدیم المثال و این قسم در میان مردمان مشترک بود در صرف خاص و عام میفرمود و همه کس فیضی و استفاده علوم نبوی
و از ایشان هیچ دریغ نداشتی و تخم علم شریعت در زمین دلهای مردم کاشتی و حاجتها روا کردی و در حاجت گذاری گشاده
رو بودی و با همه کس نشستی و سخن کردی و تنفیر خلایق از خود نکردی و بزرگ هر قوم را اکرام تمام فرمودی و در قعود و قیام بی یاد
ملک علام نبودی و در نشستن جای خاص برای خود تعیین ننمودی و هر جا که خالی بود نشستی و اهل مجلس را هر یک نصیبی از فیض فضل
خود دادی چنانچه تصور هر یک آن بودی که او را از همه کس گرامی تر و بهره مند تر داشته و از بدخویی و فتنه جویی برکنار بوده و از
فحش و عیب گویی مبرا بوده و مدح با افراط ننمودی و اگر کسی در روی مبارکش سخنی نا ملایم گفتی بر آن صبر و تحمل نمودی و او را ایذا
ننمودی برفق و مدارا زبان او را کوتاه کردی و اندیشه در اصلاح کار امت میکرده و بدان قیام مینموده و خود را یکی از ایشان میشمرد
و بغایت با حیا و وقار بودی و بنهایت وفا و اصلاح کار سلوک نمودی و دایم آه اندوه ناک از دل کشیدی و شربت
جفای دشمنان دین چشیدی و بجود و کرم برکسی منت ننهادی و اجب الاشیاء را بر مردم ایثار کردی و عالی همت و بلند نهمت
و امین و ساتر بود و عفو کننده و کم آزار با وجود آنکه بر آن قادر بود و مصیبات را پنهان داشتی و شهوات را قطع کردی
و دایم در خضوع و خشوع بسر بردی و بیشتر ایام را روزه دار بودی و اکثر اوقات شب بیدار و بر عبادت و طاعت
پایدار و از بسیاری ایستادن در نماز قدمهای مبارکش ورم داشت و متصف بود بمبرات و راغب بخیرات و هر چه
از پیش دیدی از عقب همان مشاهده فرمودی و در میان دو شانه مبارکش مهر نبوت بمقدار بیضه کبوتری بر آمده و همچو
و همچو درخشنده و همیشه بوی خوش از آنحضرت دمیدی و خوشبوتر از مشک اذفر بودی و در هر کوچه که بگذشتی بعد از مدتی که کسی
دانستی که آنحضرت گذشته از جهت مبالغه بودن بوی خوش وی و هرگاه به اقتضا حاجت رفتی زمین شق شدی و آنرا فرو بردی
و از آن زمین بوی خوش دمیدی و اگر کسی را با آنحضرت حاجتی بودی بجا آوردی و وعده ننمودی بزمان دیگر با فردا و اگر کسی
دست مبارکش را بدست گرفتی تا او نگذاشتی آنحضرت نگذاشتی و خدمت خانه کردی و گوسفند دوشیدی و رقعه بر جامه دوختی
و بر کفش میزدی و خدمت نفس خود کردی و چارپای خود شتر را از او بستی و علف دادی و با خادم طعام خوردی و متاع از خانه بیازار
بردی و از بازار بخانه آوردی و اطفال را در کنار گرفتی و دلداری نمودی و اگر بیچاره او را بدعوت خواندی اجابت فرمودی و بعیادت
رنجوران رفتی اگرچه دور بودی و هرگز پیش مردم پای مبارک دراز نکردی و جای بر کسی تنگ نساختی و اگر کسی بخدمت وی
رفتی و بر زمین فرشی نبودی جامه مبارک خود بینداختی و او را بر آن نشاندی و اکرام فرمودی و مردم را بهترین

نامها خواندی و اگر کسی پیش وی سخن گفتی و در میان کلام وی سخن نگفتی تا تمام کردی و اگر کسی بحاجت نزد وی رفتی و آنحضرت در نماز
بودی نماز را کوتاه کردی تا حاجت وی روا کند و در سخاوت بمرتبه بود که شخصی نزد آنحضرت آمد و احتیاج داشت او را چندان
گوسفند داد که میان دو کوه پر شد و آن مرد گوسفندها میراند و میگفت ای قوم مسلمان شوید که پیغمبر خدا چندان عطا میدهد که از خوف
فقر نمی اندیشد و حیای آنحضرت از دختران بکر بیشتر بود چنانچه از غایت حیا در کسی تیز نمی نگریست و در معارک حرب شجاع ترین
کسی بود و در پهلوی ایشان جنگ کردی و هرگز از محاربه نترسیدی و در معرکه نلغزیدی و تا قیامت اگر نوشته شود از صفات حمیده
و اخلاق پسندیده آنحضرت از صد هزار یکی نیاید و تحریر نپذیرد پس اولی اختصار است صلی الله علیه و آله فی الاولین مبعوثا
و برکاته فی الاخرین مورودا

فصل پنجم در بیان سال نبوت آنحضرت که چهلم بود تا آخر سال شصت و سیوم و صفت نزول وحی و غیر آن

چون آنحضرت را چهل سال تمام گشت و داخل شد در چهل و یکم و آن سال بیستم بود از ملک پرویز حق تعالی خلعت نبوت
در بر وی پوشانید و ترتیب وحی بر وی چنان بود اول خلوت دوست میداشت و بکوه حرا میرفت و بر عبادت مداومت مینمود و در آن سال در شب
شنبه و یکشنبه جبرئیل بر وی نازل شد در حرا در صباح بیست و هفتم ماه رجب جبرئیل بر وی نازل شد برسالت امام ابی جعفر محمد تقی علیه السلام
فرموده که در رجب شبی هست که بهتر است از آنچه آفتاب بر او طالع شود و آن شب بیست و هفتم این ماه است که در صباح آن روز حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله مبعوث شد به نبوت و اول منزل که مهبط وحی شد حرا بود و اول اقرأ باسم ربک فرود آمد جبرئیل گفت اقرأ یعنی بخوان یا محمد آنحضرت
در جواب فرمود ما انا بقاری یعنی من خواننده نیستم تا چند نوبت بعد از آن تا آخر سوره برخواند و آنحضرت ورا گرفت و جبرئیل پر با فرو برد بر زمین
ما لبید الجاری چشمه آب ظاهر شد و آنحضرت وضو ساخت و با جبرئیل نماز گذاردند و پیش از فرض گشتن نماز دو رکعت دو رکعت میگذاردند و زوال
کننده و از زمان اول نبوت تا آن هنگام که آنحضرت با اظهار آن مکلف گشت سه سال در میان گذشت و اظهار نمیکرد مگر بر دوستان بعد از آن
بر ملا دعوت فرمود و اول کسی که از مردان تصدیق نبوت وی فرمود امیر المؤمنین بود صلوات الله علیه و در همان روز از زنان خدیجه کبری
علیها السلام و در چهل و یکم و دوم بر همین حال دعوت میفرمود تا آیت فاصدع بما تؤمر نازل شد دعوت را آشکار اکرد و جمعی از مشرکان
در مقام ایذا و جفا در آمدند و در سال چهارم و پنجم جفای بسیار از ایشان کشیدند و در آن سال آنحضرت بعضی مسلمانان را بواسطه جفای مشرکان
بحبشه فرستاد و بعضی دیگر که بودند اسلام را پنهان میداشتند و خوف مشرکان از جفا و ایذاء آن بود تا شاید آنحضرت دست از دعوت بر دارد
و ترک کند و آنحضرت روز بروز بر آن ثبوت و رسوخ بیشتر میفرمود و [illegible] دعوت مینمود و در سال ششم حمزة بن عبد المطلب اظهار
اسلام کرد و در سال [illegible] حرب بعاث میان اوس و خزرج واقع شد و روز بروز مسلمانان زیاده میشدند تا سال هشتم نبوت و در آن سال
لشکر فارس بر روم غلبه کرد و کفار قریش بر آن شادمان شدند که فارسیان بت پرست بودند و [illegible] جمعی بودند و در میان اهل کتاب

بودند و مسلمانان از آن غمگین گشتند و کریمهٔ الم غلبت الروم در آن سال نازل شد و دیگر در روز بدر لشکر روم بر فارسیان غالب
و در آن سال قریش با بنی هاشم عهدنامه نوشتند که میان ایشان مناکحت و مبایعت و مخالطت و مجالست و مصالحت
نباشد و آن عهدنامه را در میان کعبه آویختند و ابوطالب حضرت رسالت و مسلمانان را حمایت کرده همه را بشعب خود برد تا
از فتنه ایمن باشند و در سال دهم از نبوت و در بیست ششم رجب آن سال ابوطالب بجوار رحمت حق پیوست و بعد از
سه روز خدیجه کبرا در دار الانوار قرار یافت و آورده اند که در آن وقت که احتضار ابی طالب نزدیک شد بنو مطلب را حاضر
کرده وصیت فرمود و گفت مادام که شما معاونت و متابعت محمد کنید فلاح و رشاد یابید و اگر مخالفت ورزید عذاب
و نکال و فساد ببینید پس باید که امر او را تخلف نکنید و با وی بجان بکوشید و بعد از لحظه جهان را وداع کرد و بعد از وی خدیجه وفات کرد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بخانه رفت و نشست و در بر روی خود فرو بست و تردد اندک میکرد و بواسطهٔ این دو مصیبت آن سال را
عام الحزن میگفتند و دیگر باره قریش تغلب آغاز کردند و زبان طعن دراز کردند تا در شوال آن سال آنحضرت بطایف فرمود و ایشان را دعوت
نمود اجابت نکردند و سال یازدهم برین منوال گذشت و در سال دوازدهم قضیهٔ معراج واقع شد و نماز پنجگانه فرض گشت و بیعت اصحاب عقبهٔ
اولی بوقوع آمد و آورده اند که معراج شب شنبه هفدهم رمضان این سال واقع شد بهیجده ماه قبل از هجرت و قولی آنست هفدهم ربیع الاول
بود بیکسال پیش از هجرت و قولی آنست شب بیست هفتم رجب بود و اشهر این قولست و در سال سیزدهم بیعت عقبهٔ ثانیه واقع شد و در سال
چهاردهم از نبوت آنحضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود و اول سال محرم بود و اول تاریخ نور فرمود و از آنجا نقل بمدینه مبارکه نمود و اهل مدینه
استقبال کردند و در بالا حره بآنحضرت رسیدند و رسوم خدمت بجای آوردند و آنحضرت بطرف راست گردیده و در قبا نزول اجلال فرمود
که بیرون مدینه است و اساس مسجد قبا انداختند و بعد از آن مسجد را ساختند و در روز جمعه باندرون مدینه فرمود و نماز جمعه گذارد
و اول جمعه در اسلام گذاردند آن بود و آنحضرت در قبا آن مقدار توقف کرد که امیر المؤمنین صلوات الله علیه تشریف آورد و آنگاه باتفاق
بمدینه فرمودند و گویند روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول بود که آنحضرت مدینه را از وجود باوجود خود و اهل بیت صلوات الله علیهم مشرف ساخت
و در آن سال در بیرون مدینه گرگی بزبان آمد و خلایق را بآنحضرت بیم کرد و تفصیل آن در فصل معجزات مذکور شود ان شاء الله
و در آن سال در شوال بهفت ماه بعد از هجرت عایشه را با آنحضرت زفاف کردند و او بعد از رحلت آنحضرت از حق بیکسو نهاد و با اهل بیت خصومت
کرد و ستیزه کرد و در آن سال عبدالله بن سلام باسلام رسید و از اعلم یهود بود و در آن سال سلمان فارسی رضی الله عنه بشرف اسلام مشرف شد
و فضل سلمان بسیار است و در همه شرایط خدمتکاری بود بتقدیم رسانید و هرگز کلمهٔ بی آزار و خلاف آنحضرت و اهل بیت نکرد و طهارت
و تقوی ورزید و در راه حق مشقت بسیار کشید تا آخر بمطلوب رسید و همین بسند است که آنحضرت درباره او فرمود سلمان منا اهل البیت

و گویند دویست و پنجاه سال عمر وی بوده و زیاده نیز گفته اند و الله اعلم و در سال پانزدهم از نبوت که دوم از هجرت باشد روایت کرده اند در آن سال
در اواخر صفر تزویج حضرت فاطمه صلوات الله علیها واقع شد و گویند در اوایل این ماه عقد فرموده و در ذی الحجه همان سال زفاف فرمود و بعضی گویند
در ماه رجب بعد از هجرت به پنج ماه نکاح کرد و چون از بدر مراجعت فرمود زفاف نمود و اول اصح است و در آن سال قبله محول شد
بکعبه از بیت المقدس و در آن سال فریضهٔ ماه رمضان و غزای بدر واقع شد و قولی آنست که نوزدهم بود و در آن غزا هفتاد کس
از مشرکان کشته شدند و اقرار آورده که چهل نفر از ایشان بدست امیر المؤمنین صلوات الله علیه بقتل آمدند بعضی به تنهائی و اندکی
بشرکت و در بعضی روایت نصف به تنهائی از ایشان را بقتل آورد و باقی را مشرکان و مسلمانان چه غریب حربه که رسول الله صلی الله علیه و آله امیر
آن لشکر باشد و مبارز مرد افکن آن میدان اسد الله الغالب امیر المؤمنین بود و جهاد آن طاعت حضرت منان و مدد و معاون آن فرشتگان
و ثواب آن رضوان و در آن سال غزای بنی قینقاع واقع شد و ایشان طایفه از یهود بودند که عهد شکسته و در سال شانزدهم غزای سویق واقع
شد و در آن سال در چهاردهم ربیع الاول کعب بن اشرف بقتل آمد و در آن سال غزای احد واقع شد و لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
در آن جنگ نازل شد و حمزه بن عبد المطلب بدرجهٔ شهادت رسید و در سال هفدهم از نبوت که چهارم هجرت بوده باشد غزای بنی النضیر واقع شد
و در ربیع الاول و آن با جمعی از یهود بودند و در آن سال آنحضرت ام سلمه را نکاح کرد و او بغایت جمیله بود و دوستدار اهل البیت علیهم السلام
و او دختر امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر مخزومی بود و در آن سال فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف که مادر حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بود رحلت کرد از دار دنیا و او بمنزله مادر رسول الله بود و آنحضرت را در کنار خود تربیت فرموده بود و از مؤمنات مهاجرات
بود و چون وفات یافت آنحضرت پیراهن مبارک خود را کفن او کرد و خود باندرون قبر فرموده و او را تلقین نمود و بر تربیت حق سبحانه و تعالی
و بنبوت خود و بولایت پسرش امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین و از جهت وی استغفار کرد و در سال هجدهم از نبوت که سال پنجم
از هجرت باشد در محرم آن سال غزوهٔ ذات الرقاع واقع شد و آن کوهیست الوان از انجا و لهذا ذات الرقاع گفتند و ایشان جمعی بودند از بنی
انمار و در آن سال در ماه شعبان غزای مریسیع واقع شد و آن چاهیست و ایشان جمعی از بنی مصطلق بودند که بر سر آن چاه منزل داشتند و در سال
غزای خندق در ذی القعده واقع شد و غزای احزاب نیز واقع شد و ایشان جمعی از قریش و یهود بودند که باهم اتفاق کرده بودند
و هم در ذی القعده غزای بنی قریظه که از یهود بودند بوقوع رسید و در آن سال فریضهٔ حج نازل شد و در سال نوزدهم از نبوت که سال ششم از هجرت باشد
غزای حدیبیه واقع شد و آن چاهیست قریب بمکه و ایشان جماعتی بودند از قریش که مانع حج و عمرهٔ آنحضرت شدند و آخر مصالحه قرار دادند و در سال
بیستم از نبوت که سال هفتم از هجرت باشد در جمادی الاولی غزای خیبر واقع شد و از آنجا تا مدینه هشت بریدست و ایشان جمعی از یهود بودند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه
در قلعهٔ قموص کنده فتح فرمود و در آن سال آنحضرت عمرهٔ قضا بجا آورد و در سال بیست یکم از نبوت که سال هشتم از هجرت باشد در جمادی الاولی غزای موته واقع شد

و آنحضرت متوجه شد اما جنگ بوقوع نرسید و در سال بیست دوم از نبوت که سال نهم از هجرت باشد و در جمادی الاول آن سال لشکر بموته فرستاد و آن نزدیک
شهر دمشق است و جعفر طیار علیه السلام با زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه در آن جنگ شهید شدند و در رمضان آن سال فتح مکه میسر شد و در آن سال
غزای حنین نیز بوقوع پیوست و آن وادیست میان مکه و طایف و آنان جماعتی بودند از هوازن و ثقیف و در آن سال در ماه شوال غزای طایف
واقع شد و در سال بیست سوم از نبوت که سال دهم از هجرت باشد حجة الوداع واقع شد چون آنحضرت عزم حج کرد باطراف و جوانب احکام و
فرستاد و مردمان متوجه حج شدند و آنحضرت در بیست و پنجم ذی قعده از مدینه بیرون آمد و متوجه مکه شد و بعد از اتمام مناسک حج باز بمدینه مراجعت فرمود
و در هیجدهم ذی الحجه در راه بمنزلی رسیدند که آنرا غدیر خم میگفتند و در نواحی جحفه واقع است و در آن منزل آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا نازل شد و این آخر حکمیست که از جانب حق تعالی آمد و ابو هرون عبدی از ابو سعید خدری روایت
کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه فرموده الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من و ولایت
علی ابن ابی طالب بعد از من بعد از آن فرمود تا از جهاز شتران منبری ساختند و این با اندک زمانی قبل از پیشین بود آنگاه دست حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بگرفت و بر منبر فرمود و این آیه را خواندند که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین عیاشی در تفسیر خود از ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله
علیهم نقل میکند در این که گفته حق سبحانه و تعالی امر فرمود پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله که امیر المؤمنین را صلوات الله علیه بامامت و خلافت
نصب کند و اخبار نماید مردم را بامامت آنحضرت در خاطر خطیر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطور کرد که مردم زبان طعن خواهند گشود در ملاحظه
پسر عم خود میکند و میخواهد که مناصب همه نزد ایشان باشد حق سبحانه و تعالی این آیت و این هدایت را فرستاد و این را ثعلبیه سنیه ابو محمد باسناد
خود از ابن عمیر در شواهد التنزیل آورده و اجلاء اصحاب امامیه نیز نقل فرموده اند این را از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر و امام ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که ایشان فرموده اند حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت رسالت که امیر المؤمنین را علیه الصلوة
والسلام نصب فرماید بخلافت بعد از خود آنحضرت خوف فرمود که این شاق خواهد بود بر جماعتی از اصحاب و غیر ایشان پس حق تعالی این
آیه فرستاد تا آنحضرت دلیر شود در قیام بما مور به و خوف از کسی نکند حضرت حق فرموده فرستاد بر تو بیان بکافه خلایق آنچه بتو فرود آمد سیما
ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام و اگر چنین نکرده و آنرا نرسانید پس تبلیغ نکرده رسالت او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند
آنرا اگر رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است و این مبالغه است در بیان امر که مردم گمان نبرند چه معلوم است که آنحضرت
کتمان وحی نخواهد کرد و خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردمان و از آن باک مدار که کسی را بر تو دست نخواهد بود بدرستی که ایزد تعالی
راه ننماید کافرانرا و متابعت فرمان بردارانرا بتسلط بر تو آنگاه آنحضرت فرمود بر منبر که آیا نیستم من سزاوار تر بمؤمنان

از انفسهم ایشان همه گفتند بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود که یا معشر الخلایق من کنت مولاه فعلی مولاه هر کرا من مولای او
پس علی مولای اوست بعد از آن پنج دعا در حق امیر المؤمنین علیه السلام بتقدیم رسانید بدین عبارت بر ملاحت که اللهم وال من وا
لاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث کان یعنی بار خدایا دوست دار هر که
علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و یاری ده هر که علی را یاری دهد و فرو گذار هر که علی را فرو گذارد و حق را با او
هر جا که باشد پس عمر برخواست و دست امیر المؤمنین را بگرفت و گفت بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای
و مولا کل مومن و مؤمنة یعنی خوشی و نیکوئی باد ترا ای پسر ابی طالب بامداد کردی و مولای من و مولای همه مومنین و مومنات
و آخر کرد آنچه کرد و محقق طوسی رحمة الله این رباعی در این باب فرموده رباعی در حب علی هر که کم عهد ابست از نار جحیم
عادم عادا رست از چاه ضلالت نرهی تا نزنی در حبل متین آل الولاست بعد از آن آنحضرت فرموده در میان شما
دو امر عظیم میگذارم که یکی از دیگری بزرگتر است قرآن و اهل بیت من به بینید و احتیاط کنید که بعد از من با آن دو امر چگونه سلوک
خواهید کرد و رعایت حقوق آن بچه کیفیت بجا خواهید آورد و آن دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در لب حوض کوثر بمن
و اصحاب را از این کلمات بابرکات چنان مفهوم شد که سید کاینات یاران را وداع میفرماید و این همه مبالغه بواسطه قرب
آخرت مینماید که زبان گشتند آنگاه حسان بن ثابت برخواست و گفت یا رسول الله اگر توقف میفرمایی و رخصت باشد چیزی
می در این باب گفته ام بخوانم فرمود که بخوان او خواند یکی از آن ابیات این است نظم فقال له قم یا علی فانّنی رضیتک
من بعدی اماما و هادیا یعنی پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده برخیز ای علی که بدرستی که خشنودم ترا که بعد از من امام
و رهنما باشی و نقلست که آنحضرت بعد از این فرمود تا خیمه زدند و امیر المؤمنین را بخیمه فرستاد و فرموده که آنحضرت منادی ندا
کرده جمله خلایق که حاضر بودند بروند و بیعت کنند با علی بامامت و خلافت و جمیع در آن رفتند و بیعت کردند و فارغ گشتند
طشت آب آوردند و امیر المؤمنین دست مبارک در آنجا نهاد و بیرون خیمه گذاشتند زنان در آمدند و بزبان بیعت میکردند
و دست در آن طشت مینهادند بجای که امیر المؤمنین صلوات الله علیه دست نهاده بود و همه اقرار کردند آنحضرت را با امیر
بخواندند و با وجود این مقدار مبالغه از جانب خدای تعالی و رسول او بعضی از امت آن وصیت را پس پشت نهادند و رعایت
حقوق آنحضرت را گذاشتند و جفا بر او داشتند و قول او را نابود انگاشتند و تخم حقد و حسد در سینه پر کینه خود کاشتند
و خاک طعن و خوار در دیده انباشتند و قصه حجة الوداع بروایت دیگر نقل کرده اند از حضرت امام محمد
علی الباقر صلوات الله علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بعد از آنکه دین مبین و شریعت

متین را با تمام رسانید جبرئیل علیه السلام از نزد رب جلیل آمد و پیغام آورد که حضرت سلام میرساند و میگوید که من هیچ پیغمبر را
از دار فنا بدار بقا نبرده‌ام مگر بعد از تمام نعمت دین و کمال شریعت و بر تو دو فریضه باقیست که تبلیغ آن باید کرد با امت
یکی فریضهٔ حج است و آن دیگر فریضهٔ ولایت و نصب کردن تو خلیفه که متصف باشد بصفت عصمت و طهارت چه هرگز
زمین از حجتی خالی نمی‌تواند بود تا تکلیف باقیست پس امر فرما تا مردمان اطراف و اکناف این حدود از اهل حضر و بادیه
درین حج نزد تو جمع شوند و مناسک حج از تو تعلیم بگیرند از نماز و روزه و زکوه پس رسول الله صلی الله علیه و آله بفرموده
حضرت الله فرمود تا منادی کردند و مردمان را بحج خواندند آنگاه اهل مدینه و آنانکه در اطراف و جوانب آنجا بودند قریب
بهفتاد هزار کس شدند و تمام در خدمت آنحضرت متوجه حج گشتند و ایشان بعدد قوم موسی بودند که موسی علیه السلام ایشان را
بهرون که گذاشت و خود بطور بمناجات رفت آن قوم بیعت بشکستند و گوساله پرست شدند و برگشتند از دین و درین قضیه
نیز نظیر آن قضیه است که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود بعد از آن عهد و پیمان مسوخ نشد با اتباع آن
عهد بشکستند و بکیش اصلی خود بازگشتند القصه چون رسول الله صلی الله علیه و آله حج فرمود و در موقف عرفات بایستاد جبرئیل
نازل شد در آنجا از نزد رب جبار و گفت یا محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که من با نبی نزدیکی ترا بجوار رحمت خود میبرم
و آدمیرا از مرگ گریز نیست امیر المؤمنین را صلوات الله علیه برای خلافت نصب کن و وصی خود گردان و از علوم و میراث
انبیا علیهم السلام از سلاح و تابوت و آیات و آثار و غیر آن همه را تفویض خلیفه خود گردان که او حجت منست بر خلق که من طاعت
او را با طاعت تو و خود مقرون گردانیدم بحکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم هرکه اطاعت او کند اطاعت
من کرده و هرکه عصیان او کند عصیان من کرده و هرکه او را شناخته مرا شناخته و هرکه انکار او کند کافر بود و در بیعت و
امامت وی هرکه شک آورد مشرک بود و هرکه بدوستی او بقیامت آید او را بانواع تکریمات ببهشت ببرم و هرکه بدشمنی او بعرصهٔ
قیامت درآید او را بانواع تعذیبات بدوزخ داخل گردانم و من از امامت وی از امت سوال خواهم کرد در موقف قیامت که کدام
قبول کرده و کدام نه بفحوای کریمه هدایت آرای که وقفوهم انهم مسئولون و دیگر اینکه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم
زهی پسندیده که حرص نعیم بگذارد و جحیم اختیار کند و آیات بینات درین باب بسیار است بعد از آن جبرئیل گفت یا رسول الله امت
بیعت امیر المؤمنین را بستان و عهد و پیمان آن درست کن چون جبرئیل از نزد رب العالمین این پیغام بگذارد آنحضرت دانست
که این امر مقبول طبع اهل نفاق و شقاق نیست و دشمنی امیر المؤمنین و حسد که بوی میبرند در اندرون نهان دارند تا باک اهل خلاف
مکوز نیست و این امر هنوز هم موزون نیست خوف کرد از افشای این امر و درخواست از جبرئیل که از حضرت عزت استدعا کند

از آنجی که دلالت صریح داشته باشد برین امر و حفظ او از شر دشمنان دین و انتظار میبرد برین و جبرئیل دیگر بار در مسجد
خیف این پیغام رسانید و در مسجد کراع غمیم که میان مکه و مدینه است تجدید این امر کرد و آیتی درین باب نیاورد آنحضرت فرمود
ای جبرئیل من از نفرت قوم خوفناکم که این آیت از من قبول نکنند چه میدانم که ایشان کین امیر المؤمنین دارند و بعد از مراجعت جبرئیل از آنجا روانه
شد تا بغدیر خم رسید و آن موضعیست که پیشتر ازین بجحفه واقع است و انتظار وحی میکشید تا جبرئیل از نزد رب جلیل آمد و این
آیت وافی هدایت آورد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس
و در بعضی قراءات الیک من ربک فی علی آمده و در قراءت دیگر بان علیا مولی المؤمنین و ترجمهٔ این آیت شریفه از پیش
مذکور شد و پنج ساعت از روز گذشته بود که این آیهٔ شریفه نازل شد و اول قافله بجحفه نزدیک شده بود آنحضرت فرمود تا ایشانرا
باز گردانیدند و هرکه در عقب بود برسید آنگاه فرمود تا ندای صلوة جامعه در دادند و مردمان همه حاضر گشتند و خار و خاشاک
در آن موضع بود همه را پاک ساختند و منبر بالا بردند از سنگ یا از پالان شتر چنانکه مذکور شد و بالا فرمود و امیر المؤمنین را
با خود ببالا برد و خطبهٔ بلیغ آغاز کرد و بعد از آن فرمود مردمان از جانب حق تعالی آمده است بمن وحی که اگر بشما نرسانم بمن سختی و رنجی
برسد و دفع آن نتوانم کرد که بسوگند به من فرموده که اگر آن بشما نرسانم تبلیغ رسالت نکرده باشم و او متکفل امر من شده از شر دشمنان و او مرا
کافیست بعد از آن آیت را بر ایشان خواند و فرمود که ای قوم بدانید که جبرئیل امین سه بار فرود آمده از نزد رب العالمین و مرا فرموده که در
موضع اقامت کنم و اعلام نمایم شما را که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه برادر و خلیفه منست و بعد از من
امام او منست و او حجة الله الازهر و رمح الله الاطول و باب الله الاوسع و سیف الله الاکبر است و او از من بمنزله هرون از موسیست
مگر آنکه بعد از من هیچ پیغمبر نخواهد بود و او والی شماست بعد از خدای تعالی و رسول او و برهان الهی که انما ولیکم الله و رسوله
و من از جبرئیل چند بار خواستم که مرا معاف دارد از تبلیغ این رسالت و صبر برین طلبیدم از برای آنکه احوال این مردم
میدانم و نفاق و مکر و حیلهٔ ایشان بر من ظاهر گشته چه حق سبحانه و تعالی وصف ایشان فرموده در قرآن مجید که یقولون
بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم و من چند اند که این امر را سهل و آن نزد خدای تعالی عظیم است تا که آیت و قرآت
مرا رنجانیدند تا مرا نام اذن کردند از برای آنکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه با من است در اکثر اوقات و میل من بوست
و بهشتم آیات نادرین باب حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل
اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم و الذین یؤذون رسول الله
لهم عذاب الیم و از منافقان آنانند که آزار پیغمبر را و میگویند که او مردی خوش شنو است هرچه با او میگویند

استماع میکند بگو باشد نزا کر شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگوئید
بلکه شنونده و قبول کننده نیکی است تصدیق میکند خدا برا در هرچه گفته و میگوید و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان را بعز قبول می‌رساند
بسبب خلوص نیات ایشان و او رحمت مر آنکسانی که اظهار ایمان میکردند از شما نه آنکه بقول شما داناست و صدق و کذب شما
میداند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما مدارا مینماید و آنانکه می‌آزارند بقول و فعل فرستاده خدا برا ایشان راست
عذاب دردناک در آخرت پس منطق این آیه من اگر خواهم یک یک نام برم یا باشاره ایشان را بنمایم بنوعی وصف کنم که دلیل باشد بر شخص
ایشان ومن کرم کامیفرمایم و غماز میکنم در بین حالت مسوخ و اتباعشان تنگ بر تنگ کردند تا مومنان صحابه را معلوم شد و خطاب
و دیگر فرمود ای مسلمانان بدانید که حق سبحانه و تعالی او را از برای شما نصب فرموده ناصر و امام شما باشند و طاعت او را واجب گردانیده بر مهاجر
و انصار و تابعین و بر حاضر و بدوی و عرب و عجم و آزاد و بنده و صغیر و کبیر و سیاه و سفید و بر همه کس جاری باشد امر او و نافذ باشد حکم او و ملعون
بود هر که مخالفت او کند و مرحوم بود هر که متابعت او کند ای مردمان این آخر مقامیست مرا با شما پس سخن مرا بشنوید در این موضع و فرمان مرا
و منقاد امر خدای تعالی باشید که حق سبحانه و تعالی مولی و خداوند شماست و بعد از او محمد رسول الله ولی و قایم باین امر که با شما سخن میگوید و بعد از او
امیرالمومنین علیه السلام ولی و امام شماست بفرمان خدای عز و جل و بعد از او امامت در ذریت من باشد از فرزندان حضرت او تا روز قیامت و کسی
ملاقات کند خدای را و رسول او را حلال نیست الا آنچه او حلال کرده و حرام نیست الا آنچه او حرام کرده و مرا حلال و حرام آموزانید از کتاب خود و هرچه من از جانب
خدای تعالی فرا گرفتم با امام شما امیرالمومنین آموزانیدم و او امام مبین است و بشنوید که تبیین احکام دین کند و مشکلات و معضلات
خلایق را روشن گرداند ای قوم از او نگردید و از و رمیده و ننگ مدارید امامت او را و آنچه فرماید بجا آورید و چیزی بگنید که سخن عقوبت و ملامت
گردید چه او اول کسیست که ایمان بخدای آورد و تصدیق او کرد و نفس خود را فدای رسول کرد و با رسول خدا عبادت نمود در آن وقت که هیچکس
از مردان پرست نبود ای مردمان فرمان او را بکنید و در آن نهید و تفضیل غیر بر او مکنید که خدای تعالی تفضیل نهاده او را بر همه شما و او را
نصب فرموده بر شما و او امام شماست از قبل خدا و آنکه او را انکار کند انکار خدای کرده و بخدای که جمله انبیا را و اوصیا و رسل را بشارت
داده اند و من خاتم انبیا و رسلم و حجت بر جمله مخلوقات اهل آسمان و زمین و هر که در این شک کند کافر گردد و شک در قول من شک در قول جمیع انبیاست
و شک در ایشان موجب دخول در دوزخ است جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که هر که دشمنی او کند در لعنت خدای گرفتار خواهد بود ابد الآبدین و بدانید
ای قوم مرا امیرالمومنین و پاکان از فرزندان علیهم السلام ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر و هر یک از صاحب خود جدا نخواهند شد تا یکبار بر حوض کوثر
بمن رسند بدانید که من پیغام حق رسانیدم و بشما شنوانیدم و خدای تعالی را برین گواه گرفتم بعد از آن فرمود اللهم وال من والاه
چنانچه از پیش معلوم شد بعد از آن فرمود که دین را بر شما کامل ساختم و تمام گردانیدم بعد از آن خواند که و من یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب کند غیر از اسلام دینی را پس قبول کرده نشود از او

در آخرت از زیان کاران باشد خدایا ترا گواه میگیرم که رسانیدم آنچه توام فرمودی و نمودم آنچه بنمودی و بدانید ای قوم که امیرالمومنین
علیه السلام ناصر دین خداست و معاون نبی شما و پیغمبر شما بهترین انبیاست و وصی او بهترین اوصیا و فرزندان او بهترین خلقان خدای قوم ذریت
هر پیغمبر از صلب او بوده الا ذریت من که از صلب علی بن ابی طالب است ای قوم ابلیس آدم علیه السلام را از بهشت بیرون آورد بجهت
حسد مبرید که عملهای شما باطل شود و ستیهای زایل گردد و این همه خطاب با منافقان بود و حجت بر ایشان زیرا که بر رسول الله ظاهر بود که ایشان
بعد از من مرتد شوند و از دین برگردند زیرا که مومنان و دیگر نیکان مهر و جان که محبت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله در سویدای دل خود جای داده
بودند با ایشان احتیاج باین همه مبالغه نخواهد بود و بدانید که امیرالمومنین را دشمن ندارد مگر شقی بدبخت و دوست ندارد الا تقی نیکبخت
و بامامت او ایمان ندارد مگر مومن مخلص بخدا سوگند که سوره والعصر ان الانسان لفی خسر تمام در شان او نازل شد ای قوم نهی
کرد او در قیامت از نور آل عبا محروم نباشید و در نار گیگفر نمانید ای قوم من انذار شما کردم تا معلوم شما باشد و پیش از من پیغمبران بودند
اگر من که پیغمبر شماام رحلت کنم یا بقتل در آیم نباید که از دین برگردید و هر که برگردد از دین از خدای تعالی بر و لعن باشد و نفرین ملائکه و خشم خدای
عذاب الیم گرفتار باشد و در قیامت ایشان را یاری و هواداری نباشد غیر از بیزاری خدا و رسول او و ائمه علیهم السلام ای قوم من این امر را
بیان کردم برای شما و دیگر شما را جای حجت نیست و همچنانکه پیر و مرید پیر و او باشید مر او و فرزندان او و دوستان خدا اینند که ایشان را
خوف و اندوه و غم نباشد روزی که مردم ترسان و لرزان و اندوهگین باشند الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
ای قوم زنهار پیمان شکنی میباشید هر که عهد و بیعت بشکند زیان و وبال او بنفس خود رسد و وفاکننده با عهد برد در ثواب اجر آن بیابد
کما قال الله تبارک و تعالی فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
و دیگر فرمود ای قوم بدانید حج و عمره از شعایر الهی اند هر که حج خانه خدا کند غنی گردد و هر که ترک آن کند فقیر شود ای قوم هیچ مومن
در موقف نایستد الا که خدای تعالی او را بیامرزد و هرچه در آن راه نفقه کند اضعافا مضاعفه عوض آن بیابد و حق تعالی بیامرزد
نیکوکاران را ضایع نگرداند و نماز کنید و زکوة بدهید و روزه رمضان بدارید و جهاد کنید در راه خدای تعالی و امامت امیرالمومنین
را بدل و جان قبول کنید چه من مامورم بابلاغ اعلا که فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب و بر تقدیر قرائت فانصب
بکسر صاد که اهل بیت خوانده اند یعنی چون فارغ شدی از تبلیغ رسالت علی را نصب کن از برای امامت و بر قرائت نصب
یعنی چون از فارغ گشتی محنت امامت او را بر خود بنه که او را نصب فرمان و قبول ناکردن بعضی مرا موجب رنج تو گردد و ای قوم
کسی بیرون پروردگار خود و هرچه خواهی از او خواه و روست از حال تو آگاه من هم حکم پروردگار رسانیدم در باب امیرالمومنین پس ای قوم شما
بگوئید امامت وی را و فرزندان او را از صلب او باشند و بصفت در قبول کردیم و با تو بیعت میکنیم بدل و زبان و نفس و جان که تا زنده

باشیم باشیم بر آن و تغییر و تبدیل نکنیم و شک و ریب نیاریم و عهد نشکنیم و از آن باز نگردیم و عهد میکنیم با خدا و با تو و با امیر المؤمنین
و یازده فرزند او که اول از فرزندان امام حسن و امام حسین اند علیهم السلام که بهترین جوانان اهل بهشت اند و خدا را برین گواه گرفتیم و او را
کفایت ما را از قوم بگویید آنچه شما میگوییم و سلام کنید بر علی با امیر المؤمنین و بگویید سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک
المصیر و دیگر بگویید الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله همه این را بزبان راندند و بر بیعت عهد
و پیمان بستند و بایمان استوار کردند بعد از ان فرمود که الحمد لله رب العالمین و از منبر بزیر آمد بعد از ان یک یک میرفتند و دست
در دستان حضرت مینهادند و بیعت میکردند و اول کسی که بیعت کرد ... بود و دوم ... و سیوم ... و دیگر باقی مهاجر
و انصار و دیگران بر قدر منازل و طبقات ایشان تا بدان انجامید که نماز شام و خفتن بجمع گذاردند دیرتر از هر روز و هر که
بیعت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که الحمد لله الذی فضلنا علی العالمین و از ثقات روایت کرده اند
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خطبه فارغ شد شخصی با جمال مهیب خوش بو دیدند میگفت بخدا مثل این روز ندیدم
عجب تاکیدی فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله برای پسر عم خود علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهما عقدی بست که نشکند انرا مگر آنکه
کافر گردد بخدا تعالی و رسول او و لعنت بر انکس باد که این عقد بشکند ... چون این سخن شنید روی بوی آورده مردی با جمال
و هیبت دید عجب آمد از شمایل او و سخن او و با رسول الله صلی الله علیه و آله باز گفت و آنحضرت فرمود که او را هیچ میدانی ... گفت
گفت نگفت روح الامین است و فرستاده رب العالمین یعنی جبرئیل است جهد کن که این بیعت نشکنی که اگر بشکنی حق سبحانه و تعالی
و فرشتگان ملا اعلا و مؤمنان ... از تو بیزار ... خصم تو باشند و اگر احیانا شبهه ... هیچ دلیلی دیگر نباشد بجز این خطبه ایشان را
کفایت است و حال آنکه دلایل امامت ایشان از معقول و منقول و کتاب و سنت از حیز تحریر و تقریر بیرون است و از هر چه ... نوشت ... در
کتاب بسیار مذکور ساختیم و خواهیم ساخت و مخالف بعضی را انکار میکنند و بعضی دیگر را تاویل فاسد مینمایند و در نظر جهال می آرایند و ... زود
زنهار بر معاد ایشانست و الله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون و الله المستعان علی ما تصفون
فصل ششم در بعضی از معجزات حضرت سید کاینات علیه و علی آله افضل الصلوات و آن چهارده است باید دانست
که معجزات آن حضرت از سه هزار زیاد است اما درین کتاب اندکی از ان مذکور میگردد معجزه اول امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت
کرده که رسول صلی الله علیه و آله در غزایی بود و آب باخر رسیده بود فرمود با من که یا علی برخیز و نزد آن کوه برو و بگو که من فرستاده فرستاده
خدایم ای کوه گشوده شو تا آب بحکم ... بدان خدا که محمد را براستی بخلق فرستاده بعد از ان پیغام ... چون آب
از ان کوه روان شد اصحاب همه سیراب شدند و دواب را آب دادند و ما نیز آب خوردیم و وضو ساختیم و شکر باری تعالی بتقدیم رسانیدیم
و رسول ... معجزه دوم هم از آنحضرت روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله مرا فرمود

در بعضی غزوات که آب نبود ... دست راست دران نهاد و دو دست مبارک فرو برد ... آب از میان
انگشتانش بیرون آمده همه اصحاب سیراب شدند معجزه سیوم آبان بن عثمان روایت کند از حضرت صادق علیه السلام که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بحدیبیه فرود آمد صحابه شکایت کردند از تشنگی و کمی آب آنحضرت امر کرد تا از آب طلبیده ... آوردند که از ان آب آشامید و از باقی
روی مبارک را شست و آنرا در چاهی که دران جا بود ریخت آب بر جوشید تا بسر چاه رسید چنانکه دست میکردند و بر میداشتند تا همه کس از اصحاب
و دواب سیراب شدند معجزه چهارم امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که در بعضی غزوات بر سر چاهی رفتیم تا آب برداریم دران
چاه آب نبود حضرت رسول را خبر کردیم از نبودن آب در چاه فرمود که هیچ گل یافت شود گفتیم بلی فرمود که اندکی از ان گل بیار چون آوردیم
چیزی بر آن گل خواند و بمن داد که ببر و دران چاه بینداز بردیم و انداختیم چندان آب ظاهر شد که بر کنار چاه رسید و از اینجا نیز تجاوز کرد
و بصحرا افتاد و بعضی از اهل نفاق که همراه بودند گفتند سحر بنی هاشم موروثی است نعوذ بالله معجزه پنجم ابو هدایه ابن ابراهیم بن ... روایت
کند از انس بن مالک که در بعضی غزوات بواسطه بی آبی تشنگی بر مردمان غلبه کرده بود ناگاه کنیزکی سیاه بر آمد و مشکی از آب بر پشت داشت
که بر آن سوار بود اصحاب گفتند یا رسول الله اینک آب آنحضرت فرمود او را با جاریه او از ان ... آوردند آنحضرت گفت ...
رسول خدایم ... نخواهم کرد پاره نان و خرما بوی دادند و آن مشک از او گرفتند و آن آشامیدند و ظرفها پر آب کردند انگاه مشک او را
آنحضرت او را طلبید و دست مبارک بر سر و روی او کشید در حال سفید شد بروجهی که اثر سیاهی بر وی نماند و بسم الله گفت و مشک او را
فی الحال پر آب کرد ... هیچ نقصان نیافت کنیزک با روی سفید و با مشک روانه خانه گردید چون خواجه او دید با روی سفید گفت ...
و ... از حضرت ... کنیزک ... احوال معلوم کرد ... آنحضرت و التماس نمود آنحضرت بخانه ایشان تشریف برد
و چاه خشک شده ایشان دعا و برکت خواند آنحضرت چاه ایشان پر آب شد و در آنجا از تنگی آب خلاص شدند معجزه ششم حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کند که با حضرت رسول در غزای بودیم و در آن موضع که فرود آمده بودیم چاهی بود اما آب نداشت
آنحضرت چوبی به براء بن عازب داد که ببر و بر آن چاه فرو بر چون چنین کرد ببرکت آن چشمه آن چاه روان شد و همه اصحاب سیراب شدند
و دواب را نیز آب دادند و ... معجزه هفتم هم امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که روزی ... اندک آبی با اصحاب بود و آنقدر که
بآن وضو توان ساخت آنحضرت فرستاده و آن آب را آورد و دست مبارک دران نهاد آب بالا گرفت روان شد تا آنکه هر کس از آن
وضو ساختند و خوردند و سیراب شدند و دواب را آب دادند و ظرفها را پر کردند معجزه هشتم ... روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله
در بعضی غزوات بر آبی بگذشت پرسید از اصحاب که این آب را چه میخوانند گفتند یا رسول الله این آب ... میخوانند آبیست ...
شور آنحضرت فرمود که ... آبیست ... آنحضرت نام او را بگردانید ... گردید ... ببرکت این نام ...

امام علیه الصلوة والسلام برو نهاد معجزه نهم عمر بن اسحق گوید که از ابو طالب علیه السلام شنیدم که گفت با برادر زاده ام حضرت پیغمبر
بسوق ذی المجاز رفتیم گرما بغایت شد تشنگی بر ما غلبه کرد و شکایت کردم از آن نزد آنحضرت و دانستم که او آب ندارد فرمود
که ای عم تشنه شده گفتم بلی پای مبارک بگردانید و از سینه فرود آمد و پاشنه بر زمین زد و برداشت و گفت ای عم آب بیاشام
من از آنجا آشامیدم تا سیراب شدم معجزه دهم امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه فرماید که رسول صلی الله علیه وآله بغزای
حنین میرفت رود خانه پیش آمد چهارده قامت مرد عمیق داشت اصحاب گفتند یا رسول الله دشمن در پس است و رود خانه
در پیش چنانچه بر قوم موسی علیه السلام واقع شده بود و ایشان میگفتند که انا لمدرکون آنحضرت فرود آمد و فرمود که اللهم انک
جعلت لکل مرسل دلالة فارنی قدرتک یعنی بار خدایا بدرستی که تو پیدا کردی از برای هر پیغمبری معجزه و نشانه پس بنما بمن قدرت خود را
بعد از آن آنحضرت سوار شد و از رود خانه بگذشت و در عقب او اصحاب تمام بگذشتند چنانچه کف پای هیچ یک تر نشد و فتح کرد
و از آن غزا باز گشتند معجزه یازدهم ابو صالح روایت کند از ابن عباس رضوان الله علیهما در سبب تزویج رسول صلی الله علیه وآله
با خدیجه علیها السلام آن بود که میسره غلام خدیجه با آنحضرت بود در سفر شام در پای درختی فرود آمدند راهبی آنجا بود این
دیده پرسید که این کیست میسره گفت این مردیست از اهل مکه راهب گفت والله این پیغمبر است چه بعد از عیسی علیه السلام
هیچکس درین موضع ننشسته الا او نشسته است و چون میسره به نزد خدیجه آمد و این حال را گفت و دیگر گفت من با محمد
بارها طعام میخوردیم تا هر دو سیر میشدیم و آن طعام همچنان بحال خود باقی بود دیگر بار خدیجه نیز طبقی رطب طلبید و با آن
حضرت خوردیم و دیگر هم خوردند و از آن رطب هیچ کم نشد معجزه دوازدهم امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کند که روزی
رسول صلی الله علیه وآله چهل مرد از خویشان خود بمهمانی طلب فرمود و بروایتی چهل مرد که هر یک از ایشان گوسفندی خوردندی و مشکی
از شیر آشامیدندی و آنحضرت یکران از گوسفند جهت ایشان طعام ساخت و قدحی از شیر و ایشان همه از آن
طعام خوردند و سیر شدند و آن هر دو بحال خود باقی بود معجزه سیزدهم ابو عثمان روایت کند از ابو کرامه که او گفت که سعد بن
حارث مرا بامداد و شبانگاه کاسه از ثرید و گوشتی بر آن بالا از برای رسول الله صلی الله علیه وآله فرستادی و هر که نزد
آن حضرت بود از آن طعام سیر خوردندی و آن طعام بحال خود باقی بود معجزه چهاردهم عمر بن ذر روایت کند از مجاهد
که ابو هریره گفت روزی از گرسنگی سنگ بر شکم بسته بودم و بر سر راه رسول الله صلی الله علیه وآله رفتم و بنشستم عمر بر من
بگذشت آیتی از قرآن از او پرسیدم و غرض من آن بود که مرا با خود ببرد او رفت و مرا گذاشت پس ابو بکر بر اینجا
افتاد و آیتی نیز از او پرسیدم بهمین طمع و او نیز شیوه یارش بکار آورده ناگاه ماه محمد صلی الله علیه وآله بر من

طالع گشت چون مرا دید تبسمی فرمود و دانست خیال مرا و تغییر لون من مشاهده فرمود گفت یا ابا هریره با من بیا آن حضرت
میرفت و من از دنبالش میرفتم تا بخانه در رفتیم قدحی از شیر دیدیم آنجا نهاده آنحضرت پرسید که این از کجاست
گفتند فلانکس آورده گفت یا ابا هریره برو و اهل صفه را بخوان و اهل صفه مهمانان اهل اسلام بودند و ایشان را اهل و مال
و منال نبود و چون چیزی به نزد حضرت آوردندی بیشتر آن برای ایشان فرستادی و هیچ از آن برنگرفتی و گاهی بعض از آن برداشتی ابو هریره
گفت من با خود گفتم که این قدر شیر با ما و اهل صفه چکند رفتم و ایشان را آوردم چون نشستند در خدمت آنحضرت فرمود بمن
که قدحی شیر برگیر و با ایشان ده من با ایشان دادم و گرد ایشان گردانیدم یک یک بخوردند تمام سیر شدند و [illegible]
نزد آن حضرت آوردم همان پر شیر بود آن حضرت فرمود یا ابا هریره من و تو مانده ایم تو نیز بخور [illegible] گفتم یا رسول الله
گنجایش آن نماند فرمود پس بمن ده دادم بسم الله گفت و آشامید آنچه مانده بود آن حضرت نیز سیر شد معجزه پانزدهم
ابن سیرین روایت میکند از ابو هریره که او گفت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله از گوسفند هیچ چیز از گوشت شانه دوست
تر نداشتی یک روز مهمان قومی شد و ایشان گوسفندی کشته و آنرا بریان کردند آنحضرت فرمود که شانه آنرا بیارید
آوردند دیگر باره شانه آوردند طلبید سیوم بار هم طلبید آوردند دیگر باره طلب فرمود گفتند یا رسول الله گوسفند را
دو شانه بیش نمیباشد و ما سه شانه آوردیم آنحضرت فرمود که اگر خاموش میبودید چندانکه من میخواستم می آوردید
معجزه شانزدهم حضرت صادق علیه السلام روایت کند که در روز خندق [illegible] مصطفی [illegible] مدینه خندق میکندند و در آن اوقات
صحابه گرسنگی بسیار میکشیدند جابر بن عبد الله انصاری گوید که من بگردیدم از گرسنگی آن حضرت در یافتم [illegible] بر شکم بسته آن حضرت گرفتم تا
از جای برخواست و هیچکس پر ضعف آن حضرت دلست از کار خندق نمیتوانست کشید من چون این حال را مشاهده کردم رخصت
طلبیده رفتم و یکصاع آرد نان بپختم و گوسفندی کشتم و آمدم نزد آن حضرت گفتم یا رسول الله میخواهم که شما و یکی دو کس دیگر که مصلحت دانید
بخانه من تشریف آورید آن حضرت تمام صحابه را گفت که دعوت جابر را اجابت کنید و در آن وقت ایشان هزار مرد بودند
در کندن خندق جابر گفت من در آن متحیر شدم و ما چاره نداشتم چون از کار فارغ شد آنحضرت با اصحاب تمام تشریف آورد
بخانه من من با زن گفتم که امروز مرا شرمندگی دست خواهد داد از کمی طعام و بسیاری مردم زن گفت در مصلحت رسول خدا اندیشه
نخواهد بود آن حضرت ده ده مرد را مینشاندند و بخوانی از آن طعام برای ایشان میفرستاد و ایشان سیر میشدند و هر یک طعام
بحال خود باقی بود تا همه اهل خندق از آن طعام سیر شدند و عیالان جابر نیز سیر شدند و بقیه را بهمسایگان و کودکان محله
دادند معجزه هفدهم سیف روایت کند از ابان بن تغلب و او از انس بن مالک که او گفت در خدمت رسول الله صلی الله

گفت [illegible] آن حضرت [illegible]

بغزای رقیم و در آن غزا لشکر را از گرسنگی پراکنده شدند آنحضرت فرمود که با شما هیچ چیز را خورد نیست شخصی آمد و کفی
گندم آورد آنحضرت چیزی را انداخت و آن گندم را بر آنجا بخت و در وی را پوشانید و دعا برکت برو خواند پس سر آن را برداشت و لشکر تمام
جمع کرد جمله از آن بر داشتند و سیر شدند و از آن گندم چیزی نقصان نشد معجزه هیجدهم روایت است از ثقات و عدول
در غزای تبوک صحابه از گرسنگی شکایت کردند چیزی نزد هیچکس از زاد چیزی نمانده بود مگر ده دوازده خرما آنحضرت آنها را طلبید
دست مبارک بر آن نهاد و دعا فرمود پس مردم را طلبید که بیایید و از این بخورید قوم دفعه دفعه می آمدند و از آن میخوردند تا سیر شدند
و از آن توشه برداشتند و از آن خرما چیزی نقصان نیافت معجزه نوزدهم حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کنند که شبی باران
عظیمی در مدینه بارید و آنحضرت با امیر المؤمنین صلوات الله علیهما بیرون آمدند و بکوه رفتند با بعضی دیگر از اصحاب پیغمبر آنجا قرار گرفتند
آنحضرت سر بسوی آسمان کرد انارها دید معلق ایستاده از انارهای بهشت انار را فرو گرفت بعضی از آن خورد و بعضی دیگر بامیر المؤمنین داد
تا تناول فرمود سوم جمع آن درخت ... آنحضرت فرمود این انار بهشت است و از آن نخورد در دنیا الا پیغمبر
یا وصی پیغمبر از قوم ابن طعمه معصوم است نه طعمه تو معجزه بیستم حضرت امام علی ابن الحسین زین العابدین علیه السلم
روایت کنند ابو حمزه که آن حضرت گفت برادرم امام حسن ع ... بود چنین بهتر نبود یکروز بمسجد در آمد و بر کنار
رسول الله صلی الله علیه و آله نشست و هر دو دست در گردن در کرد آن حضرت گفت جد تو فدای تو باد چه میخواهی گفت دلم میوه
میخواهد آن حضرت او را بر بالا برداشت و ... فرود آورد چنین باز آمد و نشست نزد آنحضرت دو خربزه و دو انار
و دو سیب و دو به باور بود آن حضرت تبسم فرمود و گفت حمد آن خدای را که شما را مثابه پیغمبران بنی اسرائیل گردانید از
جنات نعیم از برای شما روزی از بهشت فرستاد بردار و بخانه برو با برادر و پدر این میوه ها بخورید و اندکی از برای جد بگذارید
امام حسن علیه السلم بخانه آمد و فرمود تمامی از آن میوه خوردند و آن همچنان بحال خود بود تا آن وقت که حضرت رسول رحلت فرمود خربزه
متغیر شده خورده شد و بحال اول نیامد چون حضرت فاطمه علیها السلم وفات یافت انار نیز آن رنگ پیدا کرد و باقی بحال بود و تناول
میکردند تا آن وقت که امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعالم بقا رحلت نمود به نیز متغیر شده و بحال اول نیامد و هر دو سیب
مانده و ایشان از آن میخوردند تا وقتی که حسن بن علی علیهما السلم شربت فنا را نوش کرد یک سیب تمام شد و یکی ماند تا امام حسین
و در کربلا بآن حضرت بود چون تشنگی بر وی غالب شد آن را بیرون آورد و بو بیبید چنانکه آن حضرت شربت شهادت چشید
آن سیب نیز ناپدید شد و از تربت آن حضرت اکنون بوی سیب می آید معجزه ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه
میفرماید که یکروز گرسنگی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله غالب شده بود ناگاه جبرئیل علیه السلم از هوا درآمد و جامی آورد

از بهشت و در آنجا تحفها بود از بهشت و همه آن تسبیح و تهلیل و تکبیر گویان بودند و آن حضرت بعضی از آن را خورد و بعضی
دیگر با اهل بیت داد و بعضی که حاضر بودند از آن تحفها طلب کردند آن حضرت فرمود که حکم نیست که بغیر از اهل بیت بکسی دیگر بدهیم چه آن
تحفهای بهشت است کسی را از آن نخورد مگر پیغمبر یا اوصیای پیغمبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که من از آن تحفها خوردم هنوز لذت
و حلاوت آن در دهان من باقیست معجزه بیست و ... روایت کند عبد الرحمن بن ابی لیلی مسلم که یکروز رسول صلی الله علیه و آله در پیش فاطمه علیها السلم بود و سیوم
و فرزندان او را بفضل یاد میفرمود تا قصه دراز کشید آنگاه گفت یا رسول الله ایشان امشب گرسنه خواب کرده اند آنحضرت
طبقی طلبید فاطمه علیها السلم برخاست طبق سر پوشیده دید که ندیده بود پیش از آن آورد نزد آنحضرت نهاد آنحضرت فرمود امیر المؤمنین
و امام حسن و امام حسین علیهما السلم را طلب کنید چون آمدند سر از بر داشت تا نهاد دید سفید و میوه های لطیف چیده مثل موز طایفی و خرما
صیحانی فرمود که بخورید و شکر حق بتقدیم رسانید معجزه بیست و سیم روایت کنند دعبل از حضرت صادق علیه السلم او فرموده در
یکروز باران با عظمت بارید چنانکه ابر بگشود و آفتاب چهره نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جماعتی از صحابه بیرون فرمود و چون امیر المؤمنین
صلوات الله علیه با وی نبود انتظار کشید تا آنحضرت رسید دست مبارک بر سر و روی مالید و بر سر و روی خود کشید و فرمود که انا المنذر
وانت الهادی ... معجزه ... جبرئیل آمد و آورد که
آنگاه جبرئیل ع دستی دید سفید تر از برف و انار ... بالا فرو کرد شاخ سبز تر از زمرد و آن انار در آمد و آواز میداد تا نزد آنحضرت رسول
رسید آنحضرت انداخت که از آن کرد و با امیر المؤمنین داد و فرمود که پاره خود بخور و بقیه را برای حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بگذار
پس از این متوجه اصحاب شد و گفت ... سلمان رضی الله گفت یا رسول الله این آواز از
از چه بود فرمود که تسبیح میکرد و درخت نیز با او تسبیح دارد سلمان گفت تسبیح درخت چیست فرمود که سبحان من سبحت له الشجرة
الناضرة سبحان ربی الجلیل سبحان من فتح من قصبها النار المضیئة سبحان ذی الکرم ... علیه السلم معجزه
... امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله تشریف آورد و سه روز بود که اهل بیت
طعام نخورده بودند آنحضرت پرسید در خانه هیچ طعامی دارید گفتم سه روز است که طعام نیافته ایم فرمود که باین خانه داخل شو
ببین چیزی هست یا نه بفرموده داخل شدم طبقی دیدم پر رطب و کاسه پر طعام بیرون آوردم و نزد آنحضرت نهادم فرمود
ای علی آنکس را دیدی که این طعام را آورد گفتم چیزی نمیدیدم ... دو سرخ و سبز بود فرمود که آن جبرئیل بود که در صبح ... یافت بود
پس همه از آن طعام خوردیم و سینه و انگشتان ما از آن آلوده شد معجزه ... عبد الرزاق روایت کند و ابو معمر و او از پدر
و او از سعید بن مسیب که یکروز حضرت پیغمبر با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیهما از مدینه بجانب عقیق

رفتند تماشای آب گشتند چون رسیدند آب صافی دیدند در آن کوه پس امیر المؤمنین فرمود که ما تشنگی از خوردنی ترتیب میدادیم
و همراه می آوردیم آنحضرت فرمود که شاید از غیب برسد ناگاه ابری آمد با رعد و برق و نزدیک شد بما پس شکافته شد
و از آن میان خوانی بیرون آمد پر انار که مثل آن ندیده بودم و پوست انها از لؤلؤ و زر و سیم بود آنحضرت فرمود بخور
که بسم الله بگو و از این انارها بخور و از برای اهل بیت ببر پس سه انار از آن برداشتم برای ایشان چون بازگشتم در راه بسمع
رسیدم گفت بوی خوشی از تو می آید آنجا هیچ چیز نبود گفتم بلی دست دراز کردم تا از آن انارها بوی دهم در بغل من هیچ انار نمانده بود و چون
بخانه آمدم آن انارها در بغل دیدم پس بیرون آمدم و بخدمت آنحضرت شدم فرمود که ای علی در راه خواستی که انار بکسی دهی نیافتی و باز
در خانه یافتی چنین بود گفتم بلی یا رسول الله فرمود که این نوع میوه ها نصیب انها نیست و باز بخانه آمدم و برای اهل بیت قسمت کردم
معجزه بیست و ششم آبان بن تغلب روایت کند از انس که روزی رسول صلی الله علیه و آله بیرون فرمود بجانب بقیع و مرا فرستاد امیر المؤمنین علیه السلام را
بطلب علی رفتم و آنحضرت را آوردم تا آنجا ابری بر سر ایشان سایه انداخت در جای دیگر نبود چیزی دیدم مثل ترنج آنحضرت آنرا از کف خود میخورد و با امیر المؤمنین علیه السلام
میداد و گفت ای انس این از آن نوع میوه بهشت است از دیگری معجزه بیست و هفتم روایت کند سالم بن عبد الله از انس که او گفت روزی حجاج گفت بمن بگو که در حق ابو تراب
گفتم چیز بگویم گفتم در حضرت رسالت و امیر المؤمنین از مدینه بیرون رفتیم ایشان پیش رفتند و من از دنبال ایشان میرفتم تا بتلی رسیدند هر دو بر آن تل نشستند
و حکایت میکردند و ابری بر ایشان سایه افکنده بود و آنحضرت چیزی از ابر فرا میگرفت و تناول میفرمود و با امیر المؤمنین میداد بعد از آن ابر رفت و ایشان فرود آمدند و پرسیدم
ای رسول الله این چه بود فرمود ای انس سیصد و بیست و سه پیغمبر بر این تل نشسته اند بر ایشان سایه افکنده چنانکه بر من و امیر المؤمنین ای انس هیچ پیغمبری مرتبه
از من نزد خدای تعالی نیست و هیچ وصی را مرتبه از وصی من امیر المؤمنین نیست حجاج چون این شنید نزدیک بود که از غصه هلاک شود معجزه بیست و هشتم سالم بن ابی جعده
روایت کند از جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه که او گفت میوه چند از بهشت نزد رسول صلعم آوردند و در آن میان اترجی بود و جبرئیل گفت این را با امیر المؤمنین
ده آنحضرت بوی داد امیر المؤمنین آنرا چون بدست گرفت ناگاه شکافته شد و از میان آن رقی نوشته بیرون آمد و در آن نوشته بود من الطالب الغالب الی علی ابن
ابی طالب علیه السلام معجزه بیست و نهم ابو الزبیر روایت کند از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت اترجی برسول صلعم آوردند بوی آن در مدینه منتشر شد زیاده
بر بوی مشک و عنبر چون حاضر شد آنحضرت بمنزل ام سلمه آمد فرمود آن اترج الطیبه و پنج پاره کرد دو پاره خود و پاره با امیر المؤمنین داد و سه پاره دیگر بفاطمه
و امام حسن و امام حسین فرستاد ام سلمه گفت یا رسول الله امام من از آن نصیب نیست گفت یا ام سلمه این تحفه از تحفهای بهشت است و حصه نیست از آن غیر از حضرت
دیگر چون معجزه سی ام امیر المؤمنین روایت کند که طعن نیزه بر چشم عبد الله بن انس رسید و مجروح شد چنانچه بیفتاد بحضرت رسول آمد دست مبارک بر آن کشید
درست شد و از آن چشم بهتر شد معجزه سی و یکم عبد الله بن کعب بن مالک روایت کند که رسول صلعم محمد بن مسلمه را با قومی از انصار بجانب کعب بن اشرف
فرستاد ایشان شخصی از مسلمانان مجروح کردند و او را بر گرفته نزد آنحضرت آوردند آب دهان مبارک بر آن انداخت و دست مبارک بر آن کشید آن جراحت

بالکلیه زایل شد معجزه سی و دوم معاویه بن عمار روایت کند از حضرت صادق علیه السلام که در روز احد جراحت بسیار بر امیر المؤمنین بود رسول صلی الله علیه و آله
دست مبارک بر آن جراحتها کشید و ببرکت دست رسول کسی اثر آن جراحتها ندید معجزه سی و سوم حماد بن ابی طلحه روایت کند از ابو عوف
که او گفت روزی رفتم بخدمت صادق علیه السلام میفرمود که نابینائی بخدمت رسول صلی الله علیه و آله رفت و گفت یا رسول الله دعا کن تا خدای تعالی
بینائی مرا باز دهد آنحضرت دعا فرمود او بینا گشت نابینای دیگر آمد و همین استدعا کرد آنحضرت فرمود ثواب بهشت دوستتر داری یا بینائی گفت
یا رسول الله روشنی چشمها و ثواب بهشت باشد و او بینا گشت نابینای دیگر آمد و همین استدعا کرد آنحضرت فرمود حق تعالی از آن کریمتر است
که یکی گوید مبتلا بوده و بهشت ندهد اما هر علتی که در آدمی موجود بود از حکمتی خالی نیست معجزه سی و چهارم شرحبیل بن حسنه گوید که من بخدمت
رسول صلی الله علیه و آله رفتم در دست من گوشت زایدی بر آمده بود چنانچه قبضه شمشیر نمیتوانستم گرفتن گفتم یا رسول الله چاره این بکنم
فرمود که نزدیک بیا و کف بگشا رفتم و گشادم آب دهان بر آن انداخت و کف مبارک بر گوشت زاید نهاد و میمالید تا اثر از آن
نماند و هیچ علامت بمن نرسید معجزه سی و پنجم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گوید که رسول صلی الله علیه و آله روزی از حال اصحابه پرسید گفتم یا بلا مبتلا
گشته مثل بچه مرغ شده از صلابت رو و مو نمانده بس ضعیف و نحیف است آنحضرت بدیدن و فرمود گفت که در حال صحت
دعا ترا چه بود گفت میگفتم بار خدایا هر عقوبت که در آخرت بمن خواهی کرد در دنیا بر من نه آنحضرت گفت چنین بگو که
رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ آن مرد این بگفت گویا که او را بر دندید دیگر برآورد
و صحت کلی یافت معجزه سی و ششم امیر المؤمنین علیه السلام فرماید که مردی از جهینه بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمد بعلت جذام
گرفتار بود و از آن شکایت کرد آنحضرت آب دهان مبارک را بر دست وی انداخت و فرمود که بر تن خود بمال بمالید جذام
از و رفت و هیچ اثر از و نماند معجزه سی و هفتم امیر المؤمنین علیه السلام فرموده قتاده بن نعمان را در حرب بر حدقه نهاد بود و در آخر چشم
خورده حدقه اش بیرون آمد آنرا برداشته بخدمت رسول الله آمد آنرا از دستش گرفت و بجای خود نهاد و آب دهان مبارک بر آن
مالید درست شد چنانچه از دیگری شناخته نمیشد و نورش زیاده گشت معجزه سی و هشتم عبد الله بن بریده روایت کند از پدر
خود که او گفت رسول صلعم پای بریده عمرو بن معاذ را با آب دهان مبارک خود پیوند کرد درست شد معجزه سی و نهم ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه
روایت کند از ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما الصلوة والسلام که روزی نابینائی بحضرت رسول آمد بگذشت آنحضرت
فرموده ای فلان میخواهی که خدای تعالی چشم ترا روشن گرداند گفت از آن بهتر چیزی نمیخواهم فرمود که وضو بساز و دو رکعت
نماز بگذار آنگاه بگو که اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَدْعُوكَ وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ

یا محمد انی اتوجه بک الی الله لیرد علی بصری آن شخص رفت و بگفته عمل کرد هنوز آنحضرت از آن موضع برنخواسته بود
که آن شخص آمد بینا شده معجزه چهلم از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایتست فرمود که با رسول صلعم بودم در اجبال مکه می‌شنیدم
که سنگ و درختان بر وی سلام میکردند ابوهریره روایت کند که گفت با رسول الله صلعم بودم آواز شنیدم از نخل آنحضرت فرمود
هیچ میدانید این نخل چه میگوید گفت خدا و رسول او بهتر میدانند فرمود میگوید این محمد رسول خدا و علی وصی اوست و در آن روز آنحضرت
این نخل را نام صیحانی کرد معجزه چهل یکم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که مردی از ملوک فارس که بیب نام داشت گفت یا محمد مرا خبر ده که خدای تو چگونه
فرمود این از ابدان میخواهم که بگویند که خدا یکیست و شریک ندارد و محمد رسول و بنده اوست گفت که خدای تو چگونه است و کجاست فرمود
که کیف و این و چه شان گفت او خالق این و کیف است گفت از کجا آمد فرمود مکان برو روانیست گفت یا محمد تو صفت امر عظیمی میکنی
که او را کیفیتی نیست او را چگونه بدانم که تو را برسالت فرستاده امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ سنگ و سنگ ریزه و درخت و کوه
نماند در آن موضع مگر که گفتند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
بعد از آن ملک گفت یا محمد این جان مرا خبر ده که کیست که از تو بود و قائم آید فرمود که این بهترین اهل من و بهتر ثقلین است بعد از من و نزدیک
خلقت بمنزله گوشت او گوشت منست و خون او خون منست و روح او روح منست و وزیر منست در حیات و بعد از موت من همچنانکه هارون
از موسی ای ملک مطیع و منقاد او باش تا بر حق باشی و دین تو درست نباشد مگر بمحبت او و اولاد او علیهم السلام و آنحضرت نام او را
عبدالله کرد معجزه چهل و دوم ابوجعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهما گوید که جبرئیل علیه السلام بر رسول الله صلعم نازل شد بر بالای [illegible] جبه بود از سندس
و بالشی از بهشت چهار و دو رسول را بر سر آن نشاند و خبر داد که او رسول خداست [illegible] جانب حق مامور بوده [illegible] جبرئیل [illegible] بازگرد آنحضرت
فرمود که نام تو چیست گفت جبرئیل آنحضرت بازگشت و نزد گوسفندان رفت و هیچ درخت نگذشت الا که بر او سلام کرد [illegible]
معجزه چهل و سوم حسین بن عمر روایت کند از امیرالمؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که رسول مرا طلب فرمود تا صلح کنم میان جماعتی گفتم یا رسول الله
ایشان مردم بسیارند و من بسال خورد ترم فرمود یا علی چون بالای عقبه برسی آواز بلند بردار و بگو ای درختان و ای سنگ ریزه و ای خاک محمد رسول الله
شما را سلام میرساند امیرالمؤمنین فرمود چون بر سر عقبه رسیدم [illegible] اهل [illegible] جمله بشتاب [illegible] نهاده است
کرده و شمشیر [illegible] کشیده قصد من کردند من آواز بر داشتم و گفتم ای درختان و ای سنگ ریزه و ای خاک رسول الله شما را سلام میرساند هیچ درخت
و سنگ ریزه و خاک نماند الا که بجنبش آمدند و یکبار گفتند سلام بر محمد رسول الله باد و بر تو یا امیرالمؤمنین و یا خیر الوصیین و ای رسول
رب العالمین آن قوم باضطراب آمدند و لرزه بر اعضای ایشان افتاد و سلاحها از دست گذاشتند و بشتاب بنزد من آمدند و میان ایشان [illegible]

صلی الله علیه و آله

صلح انداختم و بعد از آن بسیار باز کردیدم معجزه چهل و چهارم روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام در روز حنین حضرت رسول صلعم سنگی برگرفت از آن سنگ تسبیح و تقدیس
شنیدند پس آن سنگ به پاره شد و از هر پاره آواز تسبیحی می‌آمد غیر از تسبیح اول معجزه چهل و پنجم ابراهیم بن عبدالاکرم انصاری روایت
کند و بخاری نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله با سهل بن حنیف و ابوایوب انصاری بباغی از باغهای بنی النجار رفتند نخل باو سخن آمد چون
نزدیک نخل رسید نخلهای او باواز آمدند و از هر جانب میگفتند السلام علیک یا رسول الله و هر خوشه خرما میگفت از من بگیر و بخور از آن
پاره چید و خورد و بایشان داد و چون آنحضرت به نزدیک عجوه رسید بسجده در آمد و آنحضرت بر او دعای برکت خواند و فرمود اللهم بارک
علینا و اولاد نافع آمد و از اینجاست که گویند عجوه از بهشت است و آن نوعی از خرماست معجزه چهل و ششم جابر بن عبدالله انصاری روایت
کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چون خطبه فرمودی تکیه کردی بر ستون مسجد از چوب خرما بود بعد از چند گاه فرمود سه پایه منبری ساختند
و فرکه بر آن بالا رفت ستون بناله در آمد چنانکه اهل مسجد آواز شنیدند پس آنحضرت آمد و دست مسح کرد و تسلی داد تا ساکن شد اگر مسح او نمیکرد
تا قیامت ناله و نالستی کردی و از احنانه میگفتند شعر فلسفی که منکر حنانه است از حواس اولیا بیگانه است معجزه چهل و هفتم ابن عباس رضی الله عنه
روایت کند که مشرکان مکه بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند و گفتند اگر تو راست میگوی که رسول خدایی اشارت کن تا ماه شکافته شود
آنحضرت فرمود که اگر شما آنرا ببینید ایمان بیارید گفتند بلی و در شبی که ماه بدر بود دعا فرمود تا ماه شکافته شد بدو نیم چنانکه کوه حرا در میان
افتاد و هر کس در آن نواحی آنرا دید حتی کاروانیان که در راه بودند و یهود و قریش آنرا بر سحر حمل کردند معجزه چهل و هشتم روایتست که شخصی
در میان گوسفندان خود بود ناگاه گرگی در آمد و گوسفندی را از آن میان ربود صاحب گوسفند در پی آن روان شد گرگ بزبان آمد و گفت
سبحان الله این مرد مانع روزی من شد او گفت و اعجبا هرگز کسی دیده که گرگ سخن گوید گرگ گفت عجب تر آنست که اینک محمد صلی الله علیه و آله در میان
نخلستان و خلایق را بحق دعوت میکند و انواع عجایب و غرایب از او بظهور می‌آید و شما از آن غافلید مرد چون این شنید دوید و او را دریافت
و بخدمت آنحضرت شتافت و حقیقت را عرض کرد و بسعادت اسلام مشرف گردید و در میان ایشان بمکلم الذئب مشهور شد معجزه چهل و نهم
روایت کند امام حسن عسکری علیه السلام از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزات بود مثل معجزات پیغمبران ماضی
از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام آنحضرت فرمود بحق خدایی که محمد را بحق فرستاده که از آدم تا خاتم هیچ معجزه نبوده از انبیا که مثل آن معجزه
بآنحضرت نداده باشند بلکه زیاده و مشرکان عرب از این باب چهار فرقه شدند فرقه اول گفتند آیه نوح را بر ما ظاهر کن فرقه دوم گفتند معجزه ابراهیم
بما بنما فرقه سوم گفتند معجزه موسی علیه السلام از برای ما بیار فرقه چهارم گفتند آیه عیسی را برای ما بظهور رسان آنحضرت فرمود که من
معجزه را از برای شما آورده ام همه شما و فصحای عرب از معارضه آن عاجز شدید ساختن قرآن مجید با تمام انواع معنیات

در و منفعت جهت ما مفرّ از آن خبر میدهیم و آن حجتی است روشن و آنچه شما طلب میکنید اقتراحست و بحکم جبر از خدای تعالی خواستن است
و روا نبود که اقتراح کنند بر خدای تعالی بعد از قیام حجت و ندانند مقترحان که از بهر ایشان آن صلاح است یا فساد و در این هم
پس جبرئیل علیه السلام نازل شد از نزد رب جلیل و گفت یا محمد خدایت سلام میرساند و میفرماید که من از برای تو این آیتها را ظاهر میسازم
بر ایشان اگر ایمان نیارند در معرض غضب من در آیند و موجب زیادتی حجت تو گردد و این قوم که آیت نوح علیه السلام کردند تا
تا بکوه ابو قبیس روند چنین میان کوه رسند آیت نوح مشاهده خواهند کرد چنین نزدیک آن باشند هلاک کردند پناه برند بان و او که در پیش ایشانست و
آنانکه آیت ابراهیم طلبیدند بگو تا بیرون شهر روند که آیت ابراهیم در آنجا ظاهر شود و چنین که آتش گرداگرد ایشان در آیند و عوام آنکه کنند که ایشانرا
فرو گذاشته خواهند شد در او بر تو تا نجات یابند و آنانکه طلب آیت موسی کردند بکعبه روند تا مشاهده آن آیت کنند و در ظل کعبه پناه برند که از هلاک
نجات یابند و آنانکه طلب آیت عیسی از تو نموده ند بصحرا روند تا آیت عیسی مشاهده کنند مرده هایی که انجا پیدا شود پناه باو برند تا خلاصی یابند با وجود
مشاهده این آیات ابو جهل لعین و اتباعش ایمان نیاوردند و تصدیق این نکردند تا آخر و در دنیا در بدر بیلا قتل و ابتلا شدند و در آخرت در دوزخ
مخلد خواهند بود و سخن در این باب بسیار است و باین قدر اکتفا کرده والله اعلم **فصل دوم در ذکر احتجاج رسول صلی الله علیه و آله با جماعتی از بنی**
اسرائیل بفرموده رب جلیل روایت کند ابو محمد حسن بن علی العسکری صلوات الله و سلامه علیهما که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه
سیزده سال رو به بیت المقدس نماز گذارد و کعبه را در میان خود و بیت المقدس حایل کرد چنین مدینه تشریف برد و بعد از شانزده ماه یا هفده ماه
حکم استقبال کعبه معظمه شد چنین جهال یهود این را ملاحظه کردند زبان بطعن گشودند که این مرد ماه بقبله ما در میرود و هر زمان بطرفی نماز میکند ارد
و نماز ما اما ندید قبله ما نیافت پیش ازین و خاطر خطیر حضرت ملول میگشت تا فرمان الهی در رسید که روی از بیت المقدس بکعبه آورد و آنحضرت
میل بجانب کعبه میداشت و منتظر وحی معبود چنانکه حق تعالی از آن حال خبر میدهد و که قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً
تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ یعنی بدرستی که ما می‌بینیم گردانیدن روی تو در جهت
آسمان بر آن انتظار وحی و تحویل قبله بسبب طعن مخالفان پس با خبر توجه ترا با آسمان دیدیم پس متوجه سازیم ترا باین قبله تو میخواهی و می‌پسندی
پس بگردان روی خود را مراد همه بدرستی که مسجد الحرام محیط است بخانه کعبه و هر که باشد در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چنین خواهید
که نماز کنید پس بگردانید روی خود را بسوی مسجد مذکور آورده اند که در روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت پیش از قتال بدر بود ما
بود که آنحضرت در مسجد بنی سلمه دو رکعت از نماز ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز با امیر المؤمنین علی علیه السلام و دیگر مؤمنان و مؤمنات
روی از بیت المقدس گردانده توجه بکعبه فرمودند و در الحال زنان بجای مردان آمدند و مردان بجای زنان قرار گرفتند و بعضی رشته نفاق

داشتند به تبعیت ایشان برگشتند و آن مسجد ذو القبلتین اشتهار یافت بعد ازین حکم جمعی از یهود بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند
ای محمد مدت چهارده سال و زیاده بر قبله ما نماز گذاردی و در این زمان ترک آن کردی و آن حق بود یا باطل اگر حق بود چرا ترک کردی و اگر باطل بود
پس در این مدت بر باطل نماز گذارده باشی آنحضرت فرمود که آن هم حق بود و این هم حق است همچنانکه خدای تعالی میفرماید که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ
مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ یعنی زود باشد
که گویند کم خردان از یهودان و منافقان مدینه که چه چیز باز گردانید مسلمانان را از قبله ایشان آن قبله که بودند بر آن یعنی بیت المقدس بگو ای محمد
مر خدای راست همه جهات هم مشرق و مغرب و بین و شمال هر چه مقتضای وقت چنان میکند پس مرجع او است نه خصوصیت جهت راه
مینماید هر کرا که خواهد هر آنکه مستحق آن باشد بسوی راهی است که دین اسلام و دین ابراهیم است علیه السلام پس انکار او الهی شود اگر در کار او صلاح کار
بنده کان چه بهتر میداند بعد از آن آنحضرت فرمود بر ایشان که شما ترک عمل شنبه کرده و پیش از آن عمل آن میکردید پس آن ترک از حق بحق بود
یا از باطل یا از باطل بحق گفتند در جواب که ترک عمل دوشنبه حق است و عمل آن نیز پیش از آن حق بود آنحضرت فرموده او قبله نیز
چنین است توجه به بیت المقدس در وقت خودش حق بود و رو بکعبه آوردن نیز در وقت خودش حق است گفتند ای محمد آیا حق سبحانه و تعالی
رای و اندیشه حاصل میشود در این تغییرات آنحضرت فرمود او را رای و اندیشه نباشد چه او عالم است بعلم ازلی بعواقب امور و دانا در مصالح خلق
و آنچه مر باید و از صدور غلط برادر وا هیبت نا آسته اگ کند و رای حادث شود و او را مانع نباشد که از مراد منع کند و ای کسی که
باشد این صفت دارد و خدای تعالی منزه است از صفات مخلوقات پس از آن آنحضرت فرموده ای یهود خبر دهید مرا که حق سبحانه و تعالی
بیمار میکند تندرست را و تندرست میسازد بیمار را یا نه که زنده میکند پس بهمیر اند این بواسطه رای و اندیشه است که در او پیدا میشود
در هر یک از آن گفتند نه فرمود پس همچنین رسول خود را امر باید بحسب مقتضای وقت که رو به بیت المقدس آر بعد از آن میفرماید
در استقبال کعبه معظمه کن نه بسبب اندیشه و فکر است بلکه بحسب مقتضای وقت و دیگر فرمود که خدای تعالی زمستان را
می آرد بر اثر تابستان و تابستان را می آرد بر اثر زمستان این بر او اندیشه است گفتند نه فرمود پس همچنین تعبد در او قات
صالحه در استقبال جانبی است و در اوقات دیگر باستقبال جانب دیگر فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ یعنی پس هر جا که رو کرد ید
بفرموده او پس آنجهت طاعت اوست آنگاه آنحضرت فرموده ای بندگان خدا شما همچو بیمارانید و علاج در دخود را ندانید
و حضرت رب العالمین چنین حکیم حاذق است که هر چه صلاح بیماران باشد بآن معالجه فرماید بدانچه اشتهای بیماران
بود از قوم فرمان خدا برا کردن بنهید تا نجات یابید و از عقوبت برهید گفتند چرا امر کرد حق تعالی بقبله اول چنین تغییر فرمود

کرد فرمود که جواب [illegible] سبحانه و تعالی فرمود که وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول
ممن ینقلب علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله وما کان الله لیضیع ایمانکم
ان الله بالناس لرءوف رحیم یعنی نساختیم قبله را عبادت تو آن قبله در حالا مستی تو بر آن یعنی کعبه مگر برای
آنکه تمیز سازیم و جدا کنیم آنکس را که پیروی رسول کند در امر قبله از آن کس که باز گردد بر پاشنهای خود یعنی رجوع کند بکفر خود بدرستی
که هست تحویل قبله بزرگ گران مگر بر آنها که خدای تعالی راه نموده ایشان را بقبله حق که مستحق آن گشته بودند و نیست خدای تعالی
بافضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گذارده اید این جواب آنست که یهود گفتند آنانکه بجانب بیت المقدس
نماز گذارده اند و پیش از تحویل قبله وفات یافته اند این عمل فرمود بدرستیکه خدای تعالی بمردمان مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد
و بخشاینده است و مزد ایشان را ضایع نگرداند پس این امتحان آزمایشی بود و ایشان را و امام حسن بن علی العسکری علیهما الصلوة والسلام
روایت کند از آبای کرام خود و ایشان از جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه او گفت که عبد الله بن صوریا جوانی بود یکچشم
از احبار یهود و ایشان همه او را قبول داشتند و عبد الله اعلم ایشان نسبت بکتاب خدای تعالی و علم انبیا و او از آنحضرت رسول
مسئله چند پرسید و آنحضرت جواب بنوعی فرمود که او انکار نتوانست کرد و عبد الله گفت یا محمد این وحی از جانب خدا که
بتو میرساند آنحضرت فرمود که جبرئیل علیه السلام عبد الله گفت اگر غیر جبرئیل فرشته دیگر بر تو وحی می آورد من بتو ایمان می آوردم
اما جبرئیل در میان ملائکه دشمن ماست اگر بجای جبرئیل میکائیل می بود من مومن میشدم آنحضرت فرمود که چرا جبرئیل دشمن شما است
دشمنی او را دشمن میدارید گفت بجهت آنکه او بلاها و محنتها بر بنی اسرائیل رسانیده و بختنصر را بقصد کشتن دانیال کرد او قتل
او را از وی دفع کرد تا کار او قوت گرفت و بنی اسرائیل را هلاک کرد و میکائیل بر ما رحیم است آنحضرت فرمود که جبرئیل مامور از خدای
تعالی است و هرچه میکند بفرموده او میکند او را چه گناه در شما او را دشمن میدارید پس ملک الموت بفرمان الهی قبض ارواح شما
میکند پس باید او را نیز دشمن باشید و پدران و مادران که زجر فرزندان میکنند برای دوا دارو تلخ و ناخوش میدهند پس باید
که ایشان را دشمن دارند زیرا که چنین است شما برآئید و هر که یکی از فرشتگان را دشمن دارد همه را دشمن داشته و هر که گوید که من او یکی از ایشان دوست
و آن دیگر دشمن دروغ میگوید و همچنین محمد و علی صلوات الله علیهما برادرانند چنانکه جبرئیل و میکائیل هر که ایشان را دوست دارد خدا ایرا
دوست داشته است و آنکه ایشان را دشمن دارد دشمن خدا است و ملائکه برگزیدگان خدایند و بعد از آن خواند که من کان عدوا لله و ملائکته
و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین یعنی هر که باشد دشمن مر خدا را و فرشتگان او را و فرستادگان او را

و جبرئیل و میکائیل را پس بتحقیق که خدای تعالی دشمن است و کافران را که دشمن ملائکه و رسل اند و حق سبحانه و تعالی دشمن خود را مثل دشمن
دوستان خود دشمن دارد و هر که دشمن ملائکه است دشمن خدا است چنانکه هر که دشمن امیر المومنین است علیه السلام دشمن حق جل و علا است و در فضیلت آنحضرت رسول صلعم
میفرمود میگفت که جبرئیل مرا خبر داد از این و او از خدای تعالی و در بعضی حالات فرمود که جبرئیل بر راست او باشد و میکائیل بر چپ او و هر یک
از این دو فخر میکنند که بر یمین و یسار امیر المومنین علیه السلام میبودند پس دشمنان آنحضرت نیز همچو جبرئیل را دشمن دارند چه او دوست بود و فضایل
امیر المومنین علیه السلام میآورد و خدمت میرسانید و منافقان از این معنی بر ایشان میبودند مثل یهود و هر که دید که مسوخ شدند و تابعان ایشان
کردند جبرئیل آمد و اخبار کرد و ایشان خجل شدند و بموافقت یهود جبرئیل را دشمن داشتند القصه چون رسول الله صلی الله علیه و آله
بمدینه فرمود عبد الله با بعضی از یهود آمدند بخدمت آنحضرت ابن صوریا گفت که خواب تو چگونه است که ما را خبر داده اند از
خواب پیغمبر آخر الزمان فرمود که چشمش بخواب میرود اما دلش بیدار میباشد گفت راست فرمودی و دیگر گفت که خبر ده ما را
که فرزند مرد میشود یا زن و کدام عضو او از مرد است و کدام از زن فرمود که استخوان و عروق و عصب از مرد میباشد و گوشت
و موی و خون او از زن گفت راست فرمودی و دیگر گفت که چونست که فرزند گاهی بود که به پدر و مادر مانند و اعمام و برادران مانند
و وقتی بمادر و اخوال شبیه باشد و به اعمام نماند فرمود که هرگاه آب مرد غالب باشد بر آب زن به پدر و اعمام ماند و اگر
بعکس باشد بمادر و اخوال و دیگر پرسید که چونست بعضی را فرزند میشود و بعضی را نمیشود فرمود که هرگاه که نطفه زرد و تیره بود
فرزند شود و چون صافی و سپید و رقیق بود فرزند بوجود آید و دیگر گفت که خدای تو چگونه است و چه صفت است قل
هو الله احد تا آخر سمت نزول یافت و دیگر سوالات کردند و جوابها شافی شنیدند و ایشان پیش تر آمدند و گفته آنحضرت
در ایشان تاثیر نکرد تا آیه ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة یعنی نازل شد پس سخت
گشت دلهای شما ای یهود از پس آیات و معجزات آنحضرت پس آن دلهای شما مانند سنگ است در سختی و درشتی بلکه سخت تر است در قساوت
قلب و غلظت از سنگ و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرمود که این حال یهود و مسوخ شدند و تابعان ایشانست و مصداق این
آیت ایشان اند و بعد از این گفت و شنید آنحضرت توبیخ و سرزنش کرد ایشان را و یهود از آنچه ایشان را توبیخ فرمود خشم کردند
و بعضی از علما و رؤسای یهود گفتند یا محمد تو ما را بجبر نسبت میدهی که خدای تعالی میداند و خلاف آن نیست در دلهای ما چه نماز میکنیم
و روزه میداریم و صدقه میدهیم و با فقرا مواسات میکنیم و خیر بسیار در دلهای ماست آنحضرت فرمود که [illegible] عمل آنگاه دهد برای
خدا باشد با عقیده صحیح نه بر رو و ریا و با عداوت رسول خدا با عقیده فاسده هیچ خیر در دل نیست بلکه شر محض است

و اعمال ایشان همه باطل است و اعمال مخالفان نیز مثل کردار جهودان است زیرا که صحت اعمال مشروط است بدوستی اهل
بیت رسول صلوات الله علیهم و تبرا از دشمنان ایشان و اگر نه عمل هیچ فایده نمیکند آنگاه یهود گفتند ای محمد تو این میگوئی
و ما میگوئیم و میگوئیم حق است و دین است و آنچه میگوئیم تو آنرا باطل میدانی و ما از آن ثواب عظیم امید میداریم از خدای تعالی آنحضرت
فرمود ای یهود محق و مبطل در دعوی یکسان میباشند تا حجج و دلایل فارق میباشند میان حق و باطل و رسول خدا از خدای تعالی آنحضرت
از جهل و عناد شما غمگین نمیکرد و بی حجت و دلیل تکلیف شما نمی نماید اما بعد از اقامت حجت بر شما بر دفع آن عاجز باشید
عناد و مکابره است و از شما مسلم نیست و هر چه شما میگوئید از آیات بینات مرا شما هویدا سازم تا عذر منقطع گردد و موجب
زیادتی هدایت مؤمنان گردد گفتند خوب میفرمائی و بانصاف میگوئی اگر آنچه میگوئی وفا کنی و دیگر گفتند که تو فرمودی که دلهای شما سخت تر
از سنگ است و سنگ نرم تر از آن دلها در چنین وقت مائیم که ما میخواهیم که در خدمت شما یکی از این کوهها که نزدیک است از و درخواهی تا گواهی دهد
بر صدق نبوت تو و دروغ ما آنحضرت فرمود برخیزید تا برویم و اگر کدام که میخواهید اینرا درخواهیم برخواستند و نزد کوهی که درشت تر
و کثیف تر بود رفتند و گفتند ای محمد از این کوه درخواه تا آنچه ما گفتیم آنحضرت فرمود ای کوه از تو درخواهیم بجاه محمد و آل محمد که برکت نامهای
حق سبحانه و تعالی است تو با آدم قبول فرمود و او را بمرتبه نبوت رسانید گواهی ده بر صدق نبوت من و کذب ایشان کوه در حرکت آمد و از خوف خدا
در لرزه درآمد و شکافته آب از و روان شد و آواز داد و بزبان فصیح گفت یا محمد گواهی میدهم که تو رسول خدائی و بهترین جمله خلقانی و گواهی
ده دلهای این یهود چنانکه تو وصف فرمودی سخت تر از سنگ خاره است و خیر در وی نیست چه از سنگ آب روان میشود و دلهای اینها فیض
پذیر نیست یهودان این آب دیدند گفتند ای محمد تو بر ما تلبیس کردی و جمعی را از اصحاب خود در پس سنگها پنهان کرده در پس کوه پایه‌ها این سخنها
میگویند و ما چه دانیم که این نوع سخنان که میگویند یا از جماعت و اینکه باور کنند در عقل و نقصان است همچنین ضعفا اصحاب تو باشد ما را که ظاهر باور آید چنان
کوه را بگوی تا از زمین برکنده شود و از اصل و بیخ خود بیاید و پیش تو نزدیک شود بگوی تا دو نیم شود و زیر بالا گردد تا بر ما ظاهر شود این بخش خلاف عقلاست
و مسافت توئیت آنحضرت اشارت کرد بسنگی از آن کوه بمقدار پنج رطل بوده که از جا در شو بیا جدا شد و آمد فرمود این سنگ را برگیرید
و ببینید چه میگوید برداشتند و نزدیک گوش بردند شنیدند آنچه آن کوه گفته بود ایشان از تصدیق نبوت آنحضرت قساوت قلب یهود
و اینکه نفاق و صدق ایشان ظاهر است و وبال آن بایشان عاید خواهد شد [illegible] شنوده که گفت شما خود در پس کوه نشسته بود این سخن بگوید گفتند
آنچه ما خواستیم [illegible] آنحضرت نزد آن کوه رفت و در خضارت شاد و بایستاد و دعا کرد و گفت ای کوه بحرمت محمد و آل محمد و بجاه ایشان که خلاصه
بنی آدم‌اند [illegible] و دعا کرد تا از بیخ برکند که از زمین برکنده شود و پیش من بیا بفرمان خدای تعالی کوه در خود جنبید و روان شد و نزد آنحضرت
قرار یافت و گفت [illegible] فرمان بردارم بفرمان [illegible] میفرمائی فرمود این قوم از تو میخواهند که ترا بفرمایم که از اصل کنده شود

دو پاره گردد و کوه بفرمان رسول خدا دو پاره گردید زیر بالا باشد و قرار گرفت فرمود که این معجزه هست یا نه پس چرا ایمان نمی‌آرید گفتند این کوه
بواسطه ریاضت کار باینجا رسانیده بدان غره شوان شد از کوه آواز آمد ای قوم بابن که گفتید منکر نبوت موسی علیه السلام
نیز شدید و معجزات او را هم باطل ساختید شما نومید شدید برکفر خود اصرار دارید و این کوه بر ایشان سنگ بارانید و حجت خدای
تعالی و رسول بر ایشان ثابت شد معمر بن راشد روایت کند که شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود که جهودی نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد و در برابر آنحضرت بایستاد و در و نظر میکرد آنحضرت فرمود چه حاجت داری گفت چیزی میخواهم [illegible] فرمود
بپرس گفت تو فاضلتری یا موسی بن عمران که خدای تعالی با وی سخن گفت و توریه در یکدفعه بر وی فرستاد و عصا و ید بیضا و شکافتن دریا
و سایه افکندن ابر و دیگر چیزها بود داد فرمود که تزکیه خود کردن مناسب نیست ولیکن در وقت حاجت ضرور است بدان در وقتی که نسیان
از آدم صلوات الله صادر شد گفت بار خدایا بحق محمد و آل محمد که نسیان مرا درگذر خدای عز و جل درگذرانید و نوح نبی علیه السلام که در کشتی نشست گفت
متوسل میشوم بمحمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی او را و تابعانش را از غرق نجات داد و ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام که در آتش انداختند
فرمود بار خدایا بحرمت و جاه محمد و آل محمد که آتش سوزان را بر من سرد گردان حق سبحانه و تعالی برو سرد و سلام گردانید و موسی کلیم علیه السلام چون عصا انداخت
و اژدها شد از آن بترسید گفت بار خدایا بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردان چنانچه فرمود لا تخف انک انت الاعلی ای یهود اگر موسی مرا
در می‌یافت ایمان بمن آورده و دین مرا قبول کرد [illegible] مهدی علیه السلام چون ظهور کند عیسی بن مریم علیهما السلام از آسمان از بهر نصرت و فرود آید در عقب
وی نماز گذارد و فضیلت [illegible] آدم علیه السلام دویست سال بر سر کوه سراندیب میگریست تا جبرئیل نازل شد و گفت نامهای که بر عرش نوشته
دیده بود آنها را شفیع گردان تا برکت آن اسما توبه تو قبول کند آدم روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و گفت یا حمید بحق محمد
و یا علی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه بنت رسول الله یا محسن بحق حسن و یا قدیم الاحسان بحق حسین علیهم الصلوة و السلام
که نسیان مرا بیامرز حق سبحانه و تعالی که این مناجات از و شنید او را عفو فرمود و در گذرانید و در قرآن مجید نوشته و رو باین
که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه یعنی پس فرا گرفت آدم از پروردگار خویش سخنانی چند نزد محققان
اهل تفسیر این سخنان آن نامهای بزرگوار بود که گذشت پس حق جل و علا قبول فرمود و پذیرفت توبه او را و ابن عباس
رضی الله عنهما روایت کند که چهل تن از یهود مدینه رفتند بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که ببینیم که
تو پیغمبر هست و او ابد دروغ [illegible] آمدند و گفتند ای محمد تو پیغمبری فرمود که بلی گفتند [illegible] فرمود
از توریه بدانید گفتند کجاست در توریه فرمود که عبد الله بن سلام را قبول دارید گفتند بلی او اعلم و بزرگ ماست فرمود
ای او به پرسید گفت این آن پیغمبر است که وصف او در توریه مذکور است گفتند [illegible] پیغمبر همچنانکه او میگوید

اما همچو پیغمبران پیشین نیستم فرمود که چرا گفتند از برای آنکه اولا حق سبحانه و تعالی آدم را بید قدرت خود آفرید و روح در وی دمید
آنحضرت فرمود که آدم علیه السلام چه منت اما حق تعالی بهتر از ان بمن کرامت فرمود گفتند آن چه چیز است فرمود که در بانگ پنج وقت نماز
نام مرا با نام بزرگوار خود قرین کرده که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله ولوا حمد در روز قیامت
بدست من باشد یهود چنین دانستند در توریت هست گفتند راست گفتی دیگر گفتند چه گوید در حق موسی پیغمبر علیه السلام که خدای تعالی بیواسطه
با او سخن کرد و با تو نکرد فرمود که با او در زمین سخن کرد و مرا از تمام آسمانها گذرانید و با من سخن کرد با او چهار هزار کلمه سخن کرد و با من
نود هزار این کجا و آن کجا که سبحان الذی اسری از ان خبر میدهد گفتند راست فرمودی در کتاب ما مذکور هست گفتند نوح را در کشتی
نجات نشانده و نیز انه فرمود که بهتر از ان بمن داد گفتند آن کدامست فرمود که کشتی فلک الانهار ارزانی فرموده هزار گز که بران نه وسته یک کشتی از زر
و دیگر انسیم گیاه لمرغوا لست و سنگ ریزه اش در و یاقوت و مرجان و زمینش از مشک و اطرافش غالیه و عنبر و آن مرا است و اهل بهشت
دانست مرا که انا اعطیناک الکوثر گفتند راست فرمودی در توریت مسطور هست و دیگر گفتند حضرت خلیل ابراهیم را خلیل خود خوانده و ترا
فرموده اما مرا حبیب خود خوانده گفتند از برای چه نام ترا محمد خوانده فرموده او محمود هست نام مرا از نام خود اشتقاق کرده گفتند عیسی را چگونه فرمود
که در عقب بیت المقدس شیاطین آمدند بوی آسیبی برسانند حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد تا بجناح راست خود ایشان را از و دور کرده در انداخت
و در غزای خیبر زنی یهودیه بزغاله زهرآلود بریان کرده برسم هدیه پیش من آورد تا مرا بکشد حق تعالی او را با آواز آورده گفت یا رسول الله از من مخور که مرا
بزهر آلوده کرده اند گفتند راست گفتی و این بهتر است از ان و دیگر گفتند یکی دیگر می پرسیم و بس چه گوید در حق سلیمان پیغمبر که حق تعالی جلت عظمته
جن و انس و مرغ و سباع و باد را مسخر او کرد فرمود که لیکن براق را مسخر من کرد که از دواب بهشت است و بهتر است از دنیا و هر چه در وی است
رویش بروی آدمی مانند و گوشش بگوش اسب و دمش بدم گاو و بزرگتر از حمار و خوردتر از استر و زینش از یاقوت و رکابش از در سفید الست حلقه هاش از زر
نام در سر ... از زر و بالهاش از ... از زر و یاقوت و زبرجد و در میان هر دو چشم او نوشته که لا اله الا الله وحده لا شریک
له وان محمدا عبده و رسوله یهود گفتند راست فرمودی محمد ابن عبد الله در توریه نوشته اکنون ما گواهی بصدق نبوت و صفات تو میدهیم
کرد ... آنحضرت ... فرمود ... که نوح هزار کم پنجاه سال مردمان را دعوت کرد و اندکی بوی ایمان آوردند که وما آمن
معه الا قلیل و در مدت اندک مردم بسیار بمن در آمده اند و در بهشت صد و بیست صف باشند از بهشتیان هشتاد صف از امت من
باشند و چهل صف امت ... انبیای دیگر علیهم السلام و کتاب من ناسخ کتب ایشانست و دین من ناسخ ادیان ایشان حق سبحانه و تعالی
در شب ... امت ... کردانید و بعد از ان ... و ... در امت من ...
در دین من ... علیکم ... الزنا و منهم ... و سموم

نیز حلالست واگرچه بر یهود حرام بود و دیگر خدای تعالی در کتاب حق بر من صلوات فرستاده و فرشتگان او نیز که ان الله وملائکته یصلون
علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما و مرا برافت و رحمت وصف فرموده حضرت معبود در کتاب خود
که ولقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم و دیگر فرمود
که با من سخن نگویند تا صدقه ندهند که اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة و کسی دیگر بجز امیر المؤمنین
علیه السلام باین آیه عمل نکرد و بعد از ان حق سبحانه و تعالی برحمت خود این حکم از ایشان رفع فرمود ثوبان مولای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
گوید که یهودی نزد آنحضرت آمد و گفت یا محمد سوالی دارم مرا از ان خبر ده ثوبان گوید من پای بر وی زدم و گفتم بگو که یا رسول الله
گفت نخواهم خواند مگر بان نام که اهل او بر و نهاده اند بعد از ان گفت چه میگوید در آیت یوم تبدل الارض غیر الارض
والسموات روزی که آسمان و زمین مبدل و متغیر گردد خلایق آسمان و زمین کجا باشند فرمود که در ظلمتی پیش از محشر
دیگر گفت اول طعامی که اهل بهشت خورند چه چیز باشد فرمود که جگر ماهی گفت پس از ان چه خورند فرمود که جگر گاو گفت بر اثر
آن چه خورند فرمود که شراب سلسبیل گفت راست فرمودی گفت چیزی دیگر می پرسم که نداند آنرا مگر پیغمبر فرمود که آن چیست گفت ولد
ولد از پدر و مادر گاهی ذکر است و گاهی انثی سبب چیست فرمود که آب مرد سفید و غلیظ باشد و آب زن زرد و رقیق چون آب
مرد بر آب زن غلبه کند فرزند ذکر باشد و اگر بعکس اتفاق افتد آنرا بود که فرزند انثی بود و احتجاج حضرت رسول صلی الله علیه و آله با بنی
اسرائیل بیش از انست که درحصر در آید اما بدین قدر اختصار یافت فصل بیستم در ذکر مناظره حضرت رسول صلی الله
علیه و آله با یهود و مشرکان قریش نقلست از امام حسن عسکری صلوات الله علیه که گفت پدر بزرگوارم فرمود که مشرکان
قریش و یهود با آنحضرت مناظره بسیار کردند چنانچه قرآن از آن خبر میدهد وقالوا مال هذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق
لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها وقال الظالمون ان تتبعون
الا رجلا مسحورا یعنی صنادید قریش گفتند که این پیغمبر چه بوده است و آن بر سبیل استهزا میگفتند و دعوی رسالت
میکنند و مثل مردم دیگر میخورد و میرود در بازارها از برای طلب معیشت چنانچه دیگران در بازارها و اگر دعوای او درست است باید که حال او مخالف دیگران باشد
ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت غافل شده و ... رسول ... بسبب امور جسمانی باشد و ...
که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس بسبب افاده و استفاده ... القصه مشرکان گفتند
با پیغمبر او ملک بود و اگر ملک نیست چرا فرستاده با او فرشته تا باشد با او ... کنند دعوی او ... در انذار یا افکنده شود
بر وی گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود یا باغی ... و محصول آن ... معاش ...

بگذرد و گفتند ستمگاران و منومنان را که پیروی میکنید شما مگر جادو کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش پوشیده شده و دیگر
گفتند که لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ یعنی چرا فرو فرستاده نشد این قرآن بر مردی که بزرگ است بر مردی از یکی از این دو
که مکه و طایف است که مرد شریف و از طایف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو و مرادشان آن بود که رسالت منصب بزرگ است بایستی ببرد [illegible] و مردی که نزد ایشان معظم بود و جمع
زخارف دنیویه و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و او را سزد و رسالت [illegible] عالیست و استحقاق این [illegible] باشد بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه [illegible] اختصاص یابد بفضل
از فضل واهب العطایا و آنانکه در مقام مناظره و معارضه آمدند از آنجمله ولید بن مغیره بود و ابو البختری [illegible] و عاص بن وائل سهمی و عبد الله بن ابی امیه و تابعان ایشان اتفاق
کرده آمدند نزد حضرت رسالت [illegible] و از میان عبد الله بن ابی امیه پیش نشست گفت ای محمد تو دعوی عظیم پیش گرفته که میگویی رسول رب العالمینم و [illegible] و منع
حال آنکه خالق جمیع خلایق [illegible] رسول او بشری [illegible] طعام میخوری [illegible] در بازار میروی [illegible] حاجت چنانچه ما میرویم اینک پادشاه روم و ملک فارس [illegible]
بجا نمیتوانستند [illegible] مال و براق [illegible] خدم و حشم [illegible] خدا [illegible] فوق [illegible] اگر [illegible] فقیر [illegible]
این [illegible] الله [illegible] بشر [illegible] فرستاده [illegible] مال [illegible]
ولید بن مغیره در مکه و [illegible] ثقفی در طایف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَاللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا [illegible]
[illegible]

ایشان را فرستاده برسالت و معجزات بر دست ایشان ظاهر گردانیده در طبایع بشر و گویند دعوی عادت را از ایشان بظهور رسانید تا خلایق
عجز خود را دانسته بدانند که آن معجزه است و دلیل است بر صدق نبوت ایشان پس اگر ملکی را بو رسالت و معجزه بر دست او ظاهر کردانید این دلیل واضح
نبودی شما را زیرا که مثل این از ایشان مستبعد نیست در طبایع بشر مستبعد است و از عجایز ایشان است پس حق سبحانه و تعالی بحکمت بالغه
در نوع بشر رسالت جاری داد تا این نوع چیزها حجت باشد اما آنچه گفتید که او را سحر کرده اند و اختلال عقل دارد و حال آنکه شما مشاهده میکنید که عقل
از عقول جمله خلایق زیاده است از آن زمان که کودک بودم تا این زمان چهل سال که رسیدم هرگز از من چیزی خلاف عقل باشد از قبایح نگاه
داشت عقل او زیاده باشد با عقل کسی خود را از بی نگاه و از گناه و دروغ و خطا و سفاهت [illegible] بفعل نیامده پس کسی
خود را از قبایح نگاه نتواند داشت عقل او زیاده نیست با عقل کسی که خود را از آن نگاه نتوانند داشت و اما آنچه گفتید که چرا این قرآن بولید بن مغیره یا عروه
مسعود ثقفی نفرستاد که ایشان مال بسیار دارند و [illegible] نزد ما قدر و قیمتی ندارد اگر جمله دنیا نزد خدای تعالی قدر پر کاهی میداشت هیچ کافر در دنیا
شربت آب نیافتی و قسمت خدای پیش شما نیست و بشما تفویض نفرموده چه قاسم همه نعمتها اوست که فاعل آنچه خواست و حال همه
میداند نبوت را بکسی دهد که مستحق آن باشد و کار برای او میکند نه با شهوات و اراده شما میکند بلکه بر وجهی میکند که حکمت بالغه و تقاضای آن میکند
و خلایق را میبینید که هر کرا خدمت و طاعت بیشتر است قدر او بیشتر پس مال و تجمل را اعتقاد بزرگی خطا است چنانچه فرموده که نَحْنُ قَسَمْنَا
بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ و هرکه مخالفت امر میکند عنقریب بشمشیر
[illegible] خواهد شد و مخلد در عذاب ناخواهد بود و آنچه میگفتید که حیا [illegible] با بستان و گلستان داشتن باید آنکه شما را در
باب هیچ پیغمبر نشده و از این مقول حجت بر ایشان بسیار لازم گردانید چنانچه عبد الله بن ابی امیه بن خلف این کلمات را بر کار شنید عاجز شد و باز
سخنش نماند ابو جهل لعین گفت ای محمد چونکه این چنین است ما منکر توایم پس همچنانکه پیش [illegible] عذاب استیصال میفرستاد و اینجا چرا
فرموده آن را [illegible] شاید که مومنین و مومنات در اصلاب این قوم باشند چه بیرون آیند و قوم آن کفر خود باقی باشند استیصال خواهد وحق تعالی شما
مهلت برای این داده را و گوید که در آن حالت آنحضرت گفت یا ابو جهل نظر کن بسوی آسمان ابو جهل نظر کرد و دید در آسمان گشوده و آتش
فرود می آید بسمت راس آن قوم و نزدیک بایشان رسید چنانچه حرارت آن را دریافتند و در میان مردم شاید ایشان رسیده بلرزه در آمدند آنحضرت
فرموده [illegible] حق سبحانه و تعالی شما را بدین هلاک نخواهد کرد و این را از برای آن فرستاد تا شما را عبرت گیرید [illegible] تا قوم [illegible]
بیرون می آید و آن انوار بمرتبه اشتغال یافت [illegible] آن آتش را دفع کرد آنحضرت فرمود بعضی اگر [illegible]
خدای تعالی میداند که ایشان [illegible] یافت و [illegible] چنانکه [illegible] گذشت [illegible] و شرک در دل خود
[illegible] و نفاق [illegible] ایشان این [illegible] اتبع الهدی

فصل سوم در ذکر مناظره حضرت سید عالمیان صلی الله علیه و آله با جماعتی از جهودان و دهریان و ثنویان و مشرکان و الله المستعان

بدانکه جماعتی از جهال حشویه مشبهه گویند مناظره کردن در کلام حرامست و این غلطست زیرا که رسول الله و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین با مخالفان مناظره کرده اند و روایتست از امام حسن عسکری علیه الصلوة و السلام که نزد صادق صلوات الله علیه ذکر جدال میکردند که در دین قوم گفتند رسول الله و ائمه علیهم السلام از آن نهی فرموده اند آنحضرت فرمود مطلقا نه اما آنچه نهی فرموده اند از جدال است به ناحسن بغیر آنچه حق فرموده که وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و علمای دین با حسن جدال کرده اند نه بوجه غیر احسن و علمای دین چگونه مطلقا حرام باشد و حال آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی گفتند جهودان که هرگز در نیاید در بهشت مگر آنکه باشد یهودی یا نصرانی این دعوای ایشان آرزوهای محال ایشانست بگو بیارید حجتهای خود را در این دعوی اگر هستید از راستگویان پس قول خود پس صدق و ایمان را معلق گردانید ببرهان و اثبات آن نمی توانید مگر بجدال و مناظره احسن و قول ناحق خصم را باطل کن و اثبات قول حق نماید و همچنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده رسول خود را مناظره کن با منکران بعث و نشور چنانچه حکایت فرموده از آن که وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ یعنی زد از برای ما مثل عجیبی کافر و فراموش کرد آفریدن ما مر او را و گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را پوسیده و حال آنکه تباه گشته و به پوست و گوشت مانده بگو ای محمد زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت کامله بیافرید اول بار و از عدم بوجود آورده و او بهمه آفریده ها داناست و بجمع و انضمام آن قادر و توانا پس چرا انکار آنها میکنی پس حق انکار بعث و نشر [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام فرموده این نوع کلام از جدال و مناظره باحسن وجه است زیرا که قطع عذر کافران [illegible] ازاله کرد شبهات ایشان و جدال غیر احسن آن باشد که انکار حق کنند بجهت آنکه عاجز باشند از فرق کردن میان حق و باطل و این نوع جدال حرامست و فاعلش عاصی حضرت صادق علیه السلام فرموده که پدر بزرگوارم خبر داد مرا از جد بزرگوارم امام زین العابدین و او از جد بزرگوارش امام حسین و او از جد عالیشانش حضرت امیر المؤمنین و او فرموده که روزی اهل پنج دین حاضر شدند نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله یهود و نصاری و دهریان و ثنویان و مشرکان عرب

یهود گفتند ما میگوییم عزیر پسر خداست آمده ایم پیش تو تا ببینیم چه میگویی اگر تابع ما شوی ما سابق باشیم [illegible] و اگر مخالفت کنی با تو مناظره کنیم نصاری گفتند ما میگوییم عیسی پسر خداست آمده ایم تا ببینیم تو چه میگویی و همان قول یهود را اعاده کردند دهریان گفتند ما میگوییم عالم را اول نیست و قدیمست آمده ایم تا بدانیم تو چه میگویی و همان قول ایشان را باز گفتند ثنویان گفتند نور و ظلمت مدبران عالمند آمده ایم معلوم کنیم تا تو چه میگویی و همان کلام را اعاده کردند مشرکان عرب گفتند ما میگوییم عبادت اصنام تقرب بخداست و از مقوله ایشان گفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله در مقابل یهود فرمود که آمَنْتُ بِاللهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ایمان آوردم بخدا او یگانه است و او را شریکی نیست و منکرم هر معبودی را غیر خدای تعالی

پس حق جل و علا مرا فرستاده بجهة خلایق تا بشارت دهم و انذار کنم و من حجتم بر عالمیان و مکر ایشانرا کید [illegible] پس بچه دلیل میگویید که عزیر پسر خداست گفتند زیرا که او احیا تورات کرد از برای بنی اسرائیل بعد از آنکه در میان ایشان بر طرف شده بود و خدای تعالی او را گرامی داشت بجهت آنکه پسر بود آنحضرت فرمود که اگر علت پسر او همینست پس موسی کلیم سزاوارتر باشد به پسر خدا بودن زیرا که تورات آورده او از نزد حق تعالی و با حق سخن میکرد و معجزات میبود چون بواسطه جبرئیل بوی وحی می آمد و دیگر معجزات جلیل از وی [illegible] داشته بود مثل عصا و ید بیضا پس کرامت او از عزیر بیشتر باشد پس چرا عزیر را پسر خدا میگویید نه او و هر که تولد و تناسل [illegible] نسبت دهد و تشبیه کند او را بمخلوقات و محدثات کافر شود زیرا که او محدث باشد و مخلوق پس او را خالق و صانع باشد و این کفر است گفتند ما از این نمیخواهیم که او بوجود آمده بطریق ولادت بلکه پسر میگوییم بر سبیل کرامت چه میدانیم آنجا ولادت نیست این مثل آنست که اگر بزرگی یکی از غلامان را اکرام کند گوید این فرزند منست آنحضرت فرمود پس همچنانکه پیشتر گفتم بسبب [illegible] موسی باید که باین اسم سزاوارتر باشد از عزیر و دیگر آنکه اگر کسی بر سبیل اکرام گوید که فلان برادر یا پدر [illegible] و حال آنکه این نوع چیز را نسبت دادن روا نباشد تعالی الله عن ذلک ایشان مبهوت و متحیر ماندند گفتند ما را مهلت ده تا برویم و در این سخن اندیشه نماییم آنحضرت فرمود بدل اندیشه نمایید تا شاید هدایت یابید آنگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله رو به نصاری کرد و فرمود شما بچه دلیل میگویید که خدای تعالی با عیسی متحد شد و پسر اوست و از این چه میخواهید اگر آنرا میخواهید که قدیم بواسطه اتحاد او بحادث محدث شد یا محدث قدیم شد این و این هر دو محالست زیرا که بعد از اتحاد هر دو اگر باقی اند بر وجود پس دو باشند نه یکی پس اتحاد نباشد و اگر هر دو معدوم اند اینجا نیز اتحاد نیست و اگر یکی از ایشان معدوم است اینجا نیز اتحاد نیست زیرا که معدوم بموجود متحد نمی تواند شد پس یکی شدن دو مطلقا تصور ندارد و اگر این میخواهید که او را برگزیده و گرامی کرد پس اقرار بحدوث او کردید که میگویید که معنی است [illegible] آفرید بسبب [illegible] پس این معنی نیز حادث [illegible] پس عیسی و این معنی هر دو متحد شده و این خلاف قول شماست چه شما آنرا قدیم میگویید و معلوم کردید [illegible] نمی توانند بود نصاری گفتند چون خدای تعالی چیزهای عجیب بر دست عیسی ظاهر گردانیده بر دیگری ظاهر نکرده پس با او متحد شده بجهت کرامت آنحضرت فرمود در جواب [illegible] یهود تقریر کردم دیگر باره اعاده فرمود که در آن میان گفت [illegible] شما میگویید که خدای تعالی ابراهیم را گرفت خلیل او دوست خدا باشد [illegible] عیسی پسر خدا باشد آنحضرت فرمود که فرقست میان این و آن زیرا که خلیل مشتق است از خلت [illegible] و احتیاج است بحضرت ابراهیم محتاج بود بحضرت حق و منقطع از خلق چه در آن وقت که او را در منجنیق نهاده بودند و در آتش انداختند جبرئیل [illegible] حضرت آمده گفت حاجتی داری گفت حاجت دارم اما بتو نه گفت [illegible] فرمود که علم [illegible] از سوال کردن [illegible] خلقت [illegible] بر سر [illegible] در خلق بحال [illegible] چنانچه در مباحثه با یهود معلوم شد و آخر نصاری نیز خاموش شدند [illegible]

بهم بیان آورد و فرموده چه چیز شما را برین داشت که گفتید عالم قدیمست و اول نیست و حادث نبوده و آخر نیست گفتند ما حکم میکنیم بر آنچه دیدیم و حست

و ندیدیم که نبوده و پیدا شده و زوال و فنا ... پس حکم میکنیم که همیشه بوده است آنحضرت فرموده شما ازل الازل و ابد الاباد را دیده‌اید و همچنین

بوده اگر گویید همچنین دیده‌ایم لازم آید که شما همیشه بوده باشید بر این حیات و کیفیت با عقل ... و انکار محسوس است ... گفتند قدم

و بقا و ابد الاباد ندیدیم آن حضرت فرموده پس یک دلیل شما حکم بر قدم ... دیگر فرموده روز و شب ... گفتند بلی گفت ... همیشه چنین

و همچنین خواهد بود آیا ممکن است که بهم جمع شوند گفتند نه آنحضرت فرموده چون ... منقطع ... پس لازم آید که سابق باشد ... گفتند بلی

چنین است آنحضرت فرموده شما حکم کردید بحدوث لیل و نهار که گذشته و شما آنرا ندیده‌اید پس انکار قدرت خدا تعالی مکنید و از آنجا اعتقاد کرده

در شما چیز بوجود آمد که عالم بوده ... دیده همان بوده ... لازم ... قول شما باطلست ... تغییر

میکنید ... [illegible] ... آنحضرت ... گفتند ... دیگر ... الثانی

آنحضرت متوجه ثنویان شد و فرموده ... نور و ظلمت ... گفتند ... عالم ... وصف ... خیر

و شر و خیر ضد شر است پس گفتیم ... فاعل ... ضد ... فاعل ... نکند همچنانکه آتش سردی نکند

پس بنا بر ... اثبات کردیم یکی نور و دیگری ظلمت آنحضرت فرموده الوان مختلف ... از سفید و سیاهی و سرخی و زردی و کبودی

و هر یک ... ضد ... آن حضرت ... در یک محل جمع شوند چنانکه ... در یک محل جمع شوند گفتند بلی چنین است فرموده پس

بعدد هر یک از این الوان صانع قدیم اثبات کنید ... اضداد ... ایشان خاموش شدند دیگر فرموده چون مخلوط کرد

نور با ظلمت ... طبع نور میل بالا دارد و طبع ظلمت میل بزیر ... ظلمت ... نور

هرگز ... ایشان ... عالم از امتزاج ایشان ... پس راست شده نور و ظلمت ... مختلف

و محدث شد ایشان منقطع شده گفتند ... پس از آن متوجه مشرکان عرب شده ... گفتند از برای تقرب بخدا

فرموده ایشان مطیع و ... خدا ... تعظیم ایشان ... فرموده شما

بدست خود ایشان را تراشیده اید پس اگر از ایشان عبادت ... و اگر خالق شما هست و اگر خالق

عالم ... بتعظیم ایشان ... بآن تکلیف ... آنحضرت ... ایشان مختلف شدند بعضی گفتند خدا

در میان ... ایشان ... تعظیم ... میکنیم ... صورتها ... و بعضی دیگر گفتند که این

صورتها ... بعضی ... تعظیم و قرب حضرت عزت و بعضی

دیگر گفتند که چون خدا تعالی آدم را بیافرید و ملائکه را فرمود تا سجده او کنند گفتیم ما سزاوار تریم بسجود آدم از ملائکه و آن از ما فوت شد صورت او را ساختیم

و سجده میکنیم تقرب بخدای عز و جل همچنانکه ملائکه تقرب جستند بخدا بسبب سجود آدم و مثل آنکه شما دعوی میکنید که ما را فرموده اند بسجود فرا کعبه کنیم

پس بدست خود محراب ها پیدا کرده اید و بران سجده میکنید قصد شما کعبه است نه آن محراب آنحضرت فرموده شما طریق خطا پیش گرفته اید و گمراه

گشته اید اما آنچه شما گفتید که خدا تعالی در هیکل از آن مردمان فرود آمده و ایشان ... بودند پس بنا برین صورتها را تراشیدیم تعظیم

میکنیم ... حلول کرده پس بنا برین شما حق تعالی را وصف کرده باشید بصفت مخلوقات و او را محل حوادث ساخته باشید و هر که چنین باشد

زوال ... تغییر ذات کند تعالی الله عن ذلک ... پس این طریق شما کفر و ضلالت باشد پس ایشان خاموش شدند و گفتند

اندیشه کنیم در کار خود آنگاه روز دیگر ... آورد و فرموده شما ... پرستیده ... ایشان مطیع خدا بودند و ... تعظیم ایشان

بر خاک می‌نهید پس چیزی ... خدا تعالی ... تعظیم ... تعظیم مطیع ... تعظیم عبادت ایشان واجب بود نیست

... عبد با معبود برابر ... پادشاه ... تعظیم ... پادشاه بود و اگر تعظیم خدا چنان ...

تعظیم این صورتها ... مطیع او ... استخفاف کرده باشید ... خالق را با مخلوق برابر ... ایشان خاموش شدند پس حضرت

روز ... آورد و فرموده شما ... دست ... خدا ایم مخلوق

... و آنچه ... امر ... خدا را ... فرموده ... فرمان ... حال از فرمان او بیرون

نشویم ... ملائکه را بسجود آدم فرموده ... پس ... قیاس ... فرموده شما میکنید دیگر

فرموده ایشان ... شما دستوری ... دستوری یافته‌اید ... روا بود

... آنچه ... آنحضرت فرموده پس خدا تعالی ... گفتند فرموده همچنین است

گفتند بلی فرموده پس ... سجده ... ایشان خاموش شدند و گفتند ما نیز درین باب اندیشه کنیم و ایشان ... بیست و پنج تن

بودند ... گفتند والله یا محمد ما از هیچ کس مثل این حجت نشنیده ایم ... بر حق ... و تو رسول او ... و دین ترا

اختیار کردیم ... و الله یهدی الی الحق و الی صراط مستقیم

فصل ... [illegible]

... ایمان ...

... اسلام ... بیعت کرده بودند ...

... آن حضرت آمدند ... آنحضرت استغفار ... که آنحضرت ...

امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیهما گرفته با بعضی از اصحاب به بقیع فرمود و چون به بقیع رسید گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ الْقُبُورِ لِیَهْنِ الَّذِین
تحتالعن بیا لحکایة فطوبی للغربا و آنگاه با حضرت حق مناجات کرده در شان شهدای احد دعای خیر بتقدیم رسانید و آمرزش طلبید و از جهت
اهل آن مقبره و از برای عموم اهل ایمان استغفار نمود و در بعضی روایات که بیاد وداع حیات از اموات میفرمود بعد از آن فرمود که اجلم نزدیک شده زیرا که جبرئیل ع هر سال
یکبار قرآن بر من عرضه کردی و درین سال دو بار عرض کرد و اینمعنی خبر از مرگ میدهد و حق سبحانه و تعالی مرا مخیر ساخته میان سرای فانی و دار نعیم من باقی را بر فانی
اختیار کردم و در همان روز آن حضرت را صداع طاری شد و در روز پیش از این روز مقرر فرمود که اسامة بن زید با لشکر بغزای روم روند و در آن وقت
اسامه هجده ساله بود آنحضرت او را طلبیده دلداری داده فرمود به مقتل پدر خود رو و لشکر را سر ایشان برکه ترا امیر لشکر گردانیدم
و در روز پنجشنبه علم از برای اسامه بدست مبارک ساز فرمود و امر کرد که هیچکس تخلف نکنند و با اسامه بیرون روند غیر از اهل بیت و بنی هاشم
و در رفتن مبالغه تمام فرمود و چون که بلغ کردانید ولو با لشکر از مدینه بیرون رفته در جرف فرود آمد و همه مهاجر و انصار در آن لشکر بودند بعضی
گفتند چه معنی دارد که پیغمبر کودکی را بر مهاجرین اولین امیر کرد و این سخن را بآنحضرت رسانیدند از این سخن بسیار رنجیده خاطر گشت
و بیرون فرمود و عصابه بر سر مبارک بسته و قطیفه بر دوش افکنده بر منبر رفت حمد و ثنای خدای تعالی بتقدیم رسانید و بعد از آن فرمود ای مردمان
این چه سخنانست که از بعضی شما در باب امارت اسامة بن زید بمن رسیده اگر طعن در امارت او میکنید پیش از این
در امارت پدر او طعن میکردید والله که زید سزاوار بود و بعد از او پسر او نیز لایق این امر هست و چون آنحضرت نفاق مخالفان
معلوم داشت او را امیر لشکر گردانید و همه را مبالغه کرد که همراه بیرون روند بجز بنی هاشم مثل امیرالمؤمنین ع و عباس و امثال ایشان
تا امر امامت در یافته بودند رفتن بر ایشان دشوار بود تا آخر لعن قبول کرده تخلف نمودند بازگشتند و سخن حضرت پیکسو نهادند
سعد و سعید [...] آن سه بود ما گفت در خطبه شقشقیه شمه مذکور شده و بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امر امامت با حق برای خود بگر
تعیین قرار دادند القصه آنحضرت بعد از امتحان از منبر بزیر آمده و بخانه رفت و وصیتها فرمود با امیرالمؤمنین ع باین کلمات یا ابن عم
چون من ازین عالم رحلت کنم مرتکب تغسیل و تکفین من تو شو و عم من عباس و فضل بن عباس مدد تو کنند آب ریزند و غسل من دهند و باید چشم
کسی بعورت من نیفتد مگر تو یا امیرالمؤمنین و فرمود عباس و فضل را در آن حالت چشمها ببندید اگر چشم کسی بجز علی بر آنجا افتد
کور میشود [...] روز چهارشنبه رنج بر رسول صلی الله علیه و آله زیادت شد تکیه بر امیرالمؤمنین ع و فضل بن عباس کرده بمسجد در آمد
و خطبه در نهایت [...] فرمود و بعد از حمد و ثنا مهاجر و انصار را با یکدیگر سفارش فرمود در باب قریش سخنان گفت و بعد از آن
فرمود ای مردمان اجل من نزدیک شده گویا من بنظرم که از شما جدا شده ام و شما نیز از من جدا شوید باید جزع بسیار نکنید

چه هیچ پیغمبر جاوید نبوده در دنیا من نیز باشم و مرا اشتیاق قرب الهی دریافته است و حق تعالی سوگند خورده که از ظلم هیچ
ظالم در نگذرد پس هر کس نزد من امانتی یا قصاصی دارد باید بیاید و مطالبه کند که فردای قیامت طاقت عتاب آن ندارم و غرض
تلقین امت بوده باوجود پیغمبر معصوم این میفرمود درین وقت شخصی بر پا خواست و گفت یا رسول الله من از تو خواسته ام تو
مرا وعده فرموده بودی بعطیه روی مبارک بفضل عباس کرد و فرمود که او را بده تو و بعد از آن عکاشة بن محصن اسدی بر خواست
و گفت یا رسول الله من کودک بودم و با کودکان بازی میکردم تو تازیانه بر من زدی اکنون قصاص میخواهم آنحضرت فرمود که ای بلال
بخانه فاطمه علیها السلام رو و در بعضی روایت بجای بلال سلمان را گفت برو و تازیانه مرا بستان و بیار تا عکاشه قصاص کند چون فاطمه ع
این بشنید بگریه درآمد و فرمود که پدرم بیمار است و تاب این ندارد تا آخر تازیانه آورد عباس بر خواست و گفت یا عکاشه
بجای یکی ده تازیانه بر من بزن گفت من قصاص از او میخواهم نه از دیگری عکاشه تازیانه بستد و بر منبر بالا رفت و گفت یا رسول الله
آن روز که تو تازیانه بر من زدی دوش من برهنه بود آنحضرت ردا از دوش مبارک برکشید و میان هر دو دوش را برهنه گردانید عکاشه چون چنان دید
تازیانه از دست بینداخت و آنحضرت را در بر گرفت و مهر نبوت را ببوسید و گفت یا رسول الله هزار جان من فدای تو باد من از تو شنیده ام
که هر که مهر نبوت را ببوسد آتش دوزخ بر او حرام گردد عوض من آن بوده است که فردا بر بام نه آنکه قصاص کنم و مرا بر تو قصاصی نبود و غرضم بر خواست
و همین اراده کرد و آنحضرت فرمود سبقت عکاشه پیشی گرفت ترا عکاشه درین فضیلت پس ترا ازین جهت و بوسیدن این موضع
این فرمود و از منبر بزیر آمد و چون روز آدینه شد بمسجد فرمود و نماز جمعه گذارد و مواعظ بسیار فرمود و باز بخانه فرمود آورده اند که چهل
آنحضرت بعد از نزول سوره اذا جاء نصر الله بود و بار دیگر بمسجد فرمود و بر منبر بالا رفت و سر مبارک را بعصابه بسته بود و رخسار مبارکش
بزردی مایل بود و آب از دیده میریخت بلال را طلب کرد و گفت منادی کن که در مدینه هر کس بوصیت رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر شود
این آخر وصیت است همه مردمان حاضر شدند تا مسجد از خلق پر گشت آنحضرت فرمود که پشت آمده ام و مردمان عقب جاری باشد انگاه گریه
کنان آغاز کرد و فرمود که اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُون و حمد و ثنای الهی با فصح بیان بتقدیم رسانید و صلوات بر انبیا و بر خود و بر آل نیز فرستاد
و بعد از آن فرمود منم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم عربی که بعد از من پیغمبری نخواهد بود ای مردمان بدانید و آگاه باشید
نفس من خبر مرگ بمن رسانید و درین اوقات از دنیا مفارقت خواهم کرد شوق الهی بر من غلبه کرده [...] و مرا دست
داده از مفارقت امت و تا بعد از من چه گویند و چه کنند خاصان ملت بار خدایا تو ناظر و حاکمی ای مردمان حق سبحانه و تعالی منت
بر شما در محکم کتاب خود حلال و حرام و انفاق و جمیع اخلاق و آداب پس آنرا در عمل آورید و حلال [...] و احکام او را

حرام و محکم و متشابه او را دریابید و اعتبار گیرید آنگاه سر سوی آسمان کرد و فرمود بار خدایا تبلیغ رسالت تو کردم ای مردمان
بپرهیزید از هواهای باطله و آرزوهای فاسده که شما را دور اندازد از قرب جنت او و نزدیک گرداند بدوزخ و عقوبت
او ای مردمان بر شما باد که بدین در آویزید و امانت را رعایت کنید زنهار زنهار که بر دستان خود را از غلام و کنیز خود
مدارید و رعایت جانب ایشان نمایید و آنچه میخورید بایشان بخورانید و آنچه میپوشید بایشان بپوشانید و بار گران بر گردن
ایشان منهید چه ایشان گوشت و خون‌اند و مخلوق‌اند مثل شما پس هر که بر ایشان ستم کند من خصم او باشم در روز قیامت و حق
که حضرت حق حاکم باشد و بپرهیزید و بترسید از نادادن مهرهای زنان پس باید حقوق ایشان را ادا کنید و بر ایشان جفا
مکنید تا از ثواب آخرت محروم نمانید بار خدایا آیا تبلیغ ترا رسانیدم ای مردمان نگاه دارید نفسهای خود را و اهل خود را
از آتش دوزخ و بیاموزانید ایشان را واجبات دینیه و آداب ضروریه ای مردمان اطاعت اولی الامر و حاکمان خود نمایید اگر شما را امر دین فرمایند و اگرچه
آن حاکم بنده حبشی لب شکافته بود هر که ایشان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که نافرمانی ایشان کند نافرمانی مرا کرده
و هر که نافرمانی من کند نافرمانی حضرت حق کرده بر شما است که بر ایشان خروج مکنید و عهد ایشان را مشکنید ای مردمان بر شما است بدوستی داشتن
اهل بیت من چه دوستی ایشان اجر رسالت است و دیگر بر شما است بدوستی حاملان قرآن و بعد دوستی اهل علم پس باید به تنقص ایشان مکوشید و بر
ایشان حسد مبرید و بر ایشان بدی مکنید و هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته ای مردمان بر شما است بالتزام نمودن نماز پنجگانه و شرایط و ار
کان او را بجا آوردن و رکوع و سجودش تمام کردن و وضو با کیفیاتش بجا آوردن ای مردمان بدهید زکوة مالهای خود را و هر که زکوة
مال ندهد از عبادات او را نه نماز است و نه دین و نه روزه و نه حج و نه جهاد ای مردمان حق تعالی بر شما حج واجب گردانیده بر هر که استطاعت پس هر که
بر او حج واجب باشد و بجا نیارد پس باید بمیرد بهر حال که خواهد بر دین یهودی یا نصرانی یا مجوسی مگر او را مرضی باشد یا بهیچ وجه نتواند رفت
یا مانعی باشد در راه پس اگر بی مانع تقصیر کند از شفاعت من بی نصیب باشد و بر حوض کوثر بمن نرسد ای مردمان حجت الهی بشما است
در روز قیامت و در موقف او و در مقام بزرگ هول سخت در آن روز نه مال فایده دهد و نه فرزندان مگر کسی که بیاید بحضرت خدا با دل سالم
باشد از آفات گناه و نافرمانی ای مردمان نگاه دارید زبانهای خود را از بدی و دیگر بپایید چشمهای خود را از خوف الهی و فروتنی گردانید
و نرم سازید دلهای خود را بذکر و فکر یاد الهی و جهاد کنید با دشمنان دین و عمارت در مساجد و زینت دهید و خالص و پاک گردانید
ایمان خود را و نصیحت کنید برادران خود را و پیش فرستید نیکیها را از برای نفس خود و نگاه دارید فرجهای خود را از حرام
و تصدق کنید مالهای خود را بفقرا [illegible] و بر یکدیگر حسد مبرید و از جاه نگاه آسمان بکنید و غیبت یکدیگر مکنید و نفس خود را و غیرت

بدارید ای مردمان سعی نمایید در رهانیدن گردنهای خود از حقوق مردمان و عمل نیک کنید از برای روز معاد خود و عمل شایسته کنید از برای
روز فاقه و احتیاج ای مردمان ستم مکنید که حق سبحانه و تعالی طلب آن خواهد کرد و نخواهد که درگذراند و بر او است حساب شما و بسوی
او است بازگشت شما و بد سترده خدای عز و جل را فریب بمعصیت شما ای مردمان هر که بکند کار ستوده پسندیده منفعت آن بوی راجع
شود و هر که بکند عمل ناپسندیده مضرت آن بوی باز گردد و آنچه بد کار شما ستم کننده نیست و فرا خور عمل مکافات فرماید و بعد از آن این
آیت را خواند وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و طبرسی رحمة الله گوید این
آخر آیتی است که بحضرت نزول یافت یعنی بترسید از عذاب روزی که همه شما باز گردانیده شوید در آن روز بجزای خدای تعالی و مقرر کرده
از ثواب و عقاب به تمام داده شود هر نفسی را پاداش آنچه عمل کرده از نیک و بد و ایشان ستم کرده نشوند بجور حق ای مردم این وصایا را
نزد شما بودیعت وا گذاشتم وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مَعْشَرَ أَصْحَابِي وَعَلَى جَمِيعِ أُمَّتِي السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ
ای قوم توعی کنید که در دین اسلام داخل شده باید که شما دانید ای قوم شما از مال بی نصیب بودید به برکت من توانگر شدید و بودید
برکنار به اعتبار دوزخ پس رهانیدم شما را از آن و تبلیغ رسالت کردم و در آن هیچ تقصیر نکردم و یتیمان را بودم مهربان
بودم و غریبان را بودم مونس و غمخوار و ضعیفان را مدد و یار اکنون آفتاب عمرم بکنار دیوار رسیده زنهار زنهار که
کتاب خدا و عترت مرا نگاه دارید و چنگ در ایشان زنید تا گمراه نشوید این جمله بگفت و از منبر بزیر آمد و بخانه فرمود و فراش
مرض جنباخت در خانه ام سلمه رضی الله عنها و دو روز در آنجا تکیه فرمود و مرضش درین دو روز اشتداد یافت عایشه خبر یافته
آمد و استدعا کرد که آنحضرت را بخانه خود برد چون وقت نماز در آمد موذن بانگ گفت عایشه به پدرش گفته برو بمسجد برای امامت جماعت
و حفصه نیز با پدرش چنین گفت اما ابوبکر سبقت کرد و بمسجد رفت آنحضرت آواز ابوبکر شنید فرمود که گفته است او را امامت کند عایشه گفت
من گفتم یا رسول الله گفت شما دشمنان خدا و رسولید هر چه گویید باید که صواب نباشد و رسول صلی الله علیه دست بر دوش امیر المؤمنین نهاد و دست دیگر بر دوش
فضل بن عباس با ایشان نهاد و بمسجد فرمود و بدست مبارک اشارت نمود که ابوبکر از محراب دور شد و مقتدی بنماز ابوبکر شده نماز را از سر گرفت
فرمود چون نماز تمام کرد و باز بخانه فرمود [illegible] هر چه حاضر شد آنحضرت فرمود که من شما را گفته بودم که با لشکر اسامه بیرون روید ابوبکر
گفت یا رسول الله من نخواستم که [illegible] باز آمدم آنحضرت فرمود که با لشکر اسامه بخوانید [illegible] با صحابه مقرر کرده
بودم و غرض اصحاب آن بود ابوبکر و عمر بروند [illegible] زود بروید و در آن اثنا آنحضرت را غشی طاری شد [illegible] از خلق بر آمد باز بخود
آمد و دوات و قلم طلب فرمود تا خبری بنویسد و بعد از و خلافی در میان امت نباشد [illegible] کردند که دوات و قلم حاضر کرده نشد

دانستم که گفت این مرد بیخود شده بیهوده میگوید گفتند یا رسول الله دوات و قلم بیاریم آنحضرت فرمود که گفتند آنچه گفتند و من از ایشان شنیدم
بعد سخن بیهوده عمر را و بعد از آن گفت الصلوة و ما ملکت ایمانکم تا سه نوبت فرمود که الله الله و التعظیم لامر الله
و الشفقة علی خلق الله و هر زمان میگفت باز میگفت انفذوا جیش اسامة و آخر فرمود که لعن الله من تخلف جیش اسامة و روی
مبارک از خلق بگردانید مردم چون این شنیدند بیرون رفتند مگر امیر المؤمنین ع و فضل بن عباس و اهل بیت عباس گفت یا رسول الله بعد از تو حال
ما و اهل بیت چگونه خواهد بود آنحضرت فرمود مظلوم مغلوب و درمانده بدست دشمنان فغان از اهل بیت برآمد بعد از آن امیر المؤمنین ع را
پیش خود طلبید و هرچه او را بود بدو داد از انگشتری و سلاح و استر و دراعه و دستار و تازیانه و مانند آن و فرمود که متصرف خود دار که
و آن جمله دلیل امامت او راست و امیر المؤمنین ع یک لحظه از آنحضرت غافل نبیشد و در یک وقت بنابر ضرورتی اندک زمانی غایب شد آنحضرت
چشم گشوده امیر المؤمنین ع را ندید گفت برادرم علی کجاست برای من طلب کنید عایشه و حفصه هر یک پدران خود را طلبیدند چون ایشان را دید
فرمود من ایشان را طلب کرده بودم ام سلمه گفت مگر امیر المؤمنین ع را میطلبید در این اثنا امیر المؤمنین علیه السلام از در درآمد پیش خود نشانید
و راز بسیار بوی گفت و زبان مبارک در دهانش کرد [illegible] آنجا بود امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که علمنی رسول الله الف باب
من العلم ففتح الله لی الف باب من کل باب و وصایا در هر باب بگفت گفت یا رسول الله ان شاء الله بجا آرم تمام آنحضرت
فرمود یا علی کار بآخر افتاد سر مرا بر زانو خود بنه چون روحم از بدن مفارقت کند بگیر و بر روی خود فرود آور که علم اولین و آخرین بر تو روشن
شود ایشان در این بودند اعرابی دست بر در زد فاطمه فرمود یا اعرابی پیغمبر رنجور است وقت نیست او نوبت دوم
در بزد و سیوم نوبت بهیبت تمام در زد و در میان هر در زدنی توقفی میکرد و هر بار اذن میطلبید تا در آید آنحضرت
فرمود ای فاطمه در بازکن او شکننده لذات است و قطع کننده آرزو ماست جدا کننده پدر است یتیم کننده فرزندانست
بیوه کننده زنانست حریفیست که بی کلید در بگشاید و به حجره جان راه یابد اگر در برویش در بندند از دیوار در آید و به خانه رود
و دود از دودمان برآرد این ملک الموتست بقبض روح پیغمبر آمده حرمت آستانه ما نگاه میدارد و اگر نه اجازت خواستن چه حاجت
طلبیدن داب و عادت او نیست در بگشا فاطمه این سخن بشنید گفت وا ابتاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست فاطمه
بر سینه کینه ضم کرد و بار دیگر چشم برهم نهاد چنانچه گفتند مگر روح مقدسش از بدن مفارقت کرد فاطمه سر در پیش برد و گفت یا ابتاه
هیچ جواب نشنید گریان گریان گفت ای پدر بزرگوار جان من فدای تو یک بار بمن نگاه کن و یک سخن با من بگو آنحضرت دیده گشود
و فرمود که چه دیده گفت چگونه [illegible] بدین حال می بینم گفت صبر کن و از جزع و فزع حذر کن و خود را مرنجان و چون مرا قبض کنند

بگو انا لله و انا الیه راجعون بعد از آن فرمود که آنکس که بر در خانه بود بگو تا در آید چون در آمد گفت السلام علیک ایها النبی و رحمة
الله خدایت سلام میرساند و مرا فرموده که قبض روح تو کنم باذن تو آنحضرت فرمود که زمانی تا برادرم جبرئیل بیاید گفت فرمان بردارم پس حق تعالی فرمود
مالک را که فرود آر روح مطهر حبیب من محمد را بآسمان خواهند آورد و آتش دوزخ را فرو نشان بر روح مقدس حبیب من بهشت را آراسته گردان و پیغام بسید مرسلین
گفت [illegible] روح الامین جبرئیل بفرمان آمد و بنزد حبیب من محمد و مضطجع النبی بهشت ... سلام برسان و بگو حبیب اشتیاق لقای حبیب دارد
جبرئیل نالان بنزد حضرت پیغمبر آمد آن سرور فرمود ای دوست من در چنین حالی مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت یا رسول الله بمهم تو مشغول بودم و اکنون بشارتها آورده ام
و خبرها دارم که محبوب تو می فرستد فرمود آن کدامست گفت آتش دوزخ را فرو نشانده اند و بهشت عنبر سرشت را بیاراسته اند و حوران بهشت مخطط شده اند و در پیشگاه
صفها بر کشیده اند برای روح مقدس تو آنحضرت فرمود این بشارتها نیکست و لیکن مرا خبر ده که چه شود امت من بعد از من و ... جبرئیل
از آن سوال کرد آنحضرت منتظر بود تا آن زمان گفت ای سید در سرور خوشدل باش که خدا امتان ترا در پناه خود نگاه داشت و فردای قیامت چندان
از امت تو بخشد که تو راضی شوی تمام و فرمود نفت باشد آنحضرت فرمود ای زمان جبرئیل آنحضرت را وداع کرد و بازگردید آنگاه آنحضرت
فرمود ای ملک الموت پیشتر آی و بامر آنچه مامور شده قیام و اقدام نما ملک الموت بقبض روح اطهر آن سرور مشغول شد آنحضرت در آن حالت
در سقف خانه مینگریست و دست مبارک بر خود را برد و میگفت رب اغفر لی و الحقنی بالرفیق الاعلی ناگاه دست آنحضرت مایل شد
و بعالم وصال انتقال فرمود در آن حال جبرئیل آمد و روح مطهرش باعلی علیین برد و میگفت وا محمداه و اسیداه و ارسول رب العالمیناه و از امیر المؤمنین
منقولست که میفرمود در آن زمان از آسمان وا محمداه شنیدم و فاطمه زهرا علیها السلام چنان ندبه کرد و میگریست و میگفت یا ابتاه یا من
جنة الفردوس ماواه ای پدر مهربان من خبر تعزیت تو با جبرئیل گویم و ای پدر حبیب ما را از ملک جلیل ... بعد از پیغمبر کسی دیگر فاطمه را
خندان ندید تا وفات کرد و بعد از آن امیر المؤمنین صلوات الله علیه مباشر غسل آنحضرت [illegible] شد و فضل هم کرد و در آن
حالت ابلیس آواز داد یا علی او را مشو که او طاهر است و مطهرست و آن لعین خواست که رسول را نشسته پیش خدا ... امیر المؤمنین
فرمود یا عدو الله اگر چه آنحضرت پاکست لیکن مرا فرموده غسل مرا بکنم آنگاه امیر المؤمنین ع کافور که جبرئیل علیه السلام آورده بود طلبید و آن
چهل درم بود ثلث این از برای خود تعیین فرمود و ثلث از برای فاطمه و ثلثی از برای امیر المؤمنین علیه السلام پس اول با آب سدر آنحضرت را
غسل فرمود و دوم بار با آب کافور و سیوم بار با آب قراح و بعد از آن در مساجد سبعه بکافور تحنیط فرمود و کفن که از حلهای بهشت
جبرئیل آورده بود در او پوشانید روایتست که آنحضرت را در آن مقام که داشته بیرون آمدند [illegible] گروه گروه آمده
و بر آنحضرت نماز گذاردند و مردان غیبی از انبیا و اولیا و بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام و عباس و بنو هاشم نماز گذاردند
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آنحضرت امام است در حال حیات و ممات پس هیچکس نباید در پیش رود و ... بگویند روز دوشنبه و چهارشنبه

نهاده بود و هیچ تغیر نشد بلکه مردم خوشبو و معطر شد و بعد از آن گروه گروه از مهاجر و انصار می آمدند و بر آن حضرت نماز میکردند و در موضع دفن او
خلاف میکردند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که شریفترین مواضع آنست که قبض روح در آنجا شده همانجا میباید مدفون گردانید این همه بدین راضی شدند و آنجا
دفن فرمودند و گویند قبر اطهر آنحضرت را لحد کنند و بعضی گویند که … کنند چون قبر تمام شد امیر المؤمنین علیه السلام و فضل بن عباس و اسامه بن زید به غسل آنحضرت
مشغول شده … انصار از پس پرده آواز برکشیدند و گفتند با امیر المؤمنین التماس داریم که رعایت جانب ما بکنی و از ما یکی را با خود شریک سازی تا ما را نیز از این
شرافت باشد تا روز قیامت آنحضرت فرمود اوس بن خولی را … پیش فرستید … و از جمله … بود امیر المؤمنین علیه السلام و او را با خود در قبر
رسول صلی الله علیه و آله … دو دست عباس و فضل و او آنحضرت را بخاک سپارند … مبارکش … کفنه بیرون آرند …
و خود بقبر فرو شد و روی آنحضرت را بر خاک نهاد و بر جانب راست … از جانب سر … زیر سر آنحضرت نهاد مثل بالش و روی مبارکش را قبله
کرد و خشت فرا چید و از قبر اطهرش بیرون آمد و قبر را بخاک کرد و عباس و فضل و اسامه مدد میکردند و … قبر انور راست کردند گفتند إِنَّا لِلَّهِ
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و مردم می آمدند و زیارت میکردند و وفات آنحضرت بقول اصح در بیست هشتم ماه صفر بود در روز دوشنبه در سال یازدهم از هجرت
اللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتَكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ إِمَامِ الْخَيْرِ وَقَائِدِ الْخَيْرِ وَ
رَسُولِ الرَّحْمَةِ اللّٰهُمَّ ابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ
وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ تتمه در ذکر جمع کردن اهل خلاف بر ابا بکر بر خلافت و بیعت کردن بعضی اصحاب و قبول کردن
ابا بکر علیه اللعنة و العذاب … نقل اخبار و حملهٔ آثار آورده اند که چون رسول الله صلی الله علیه و آله دفن کردند خبر رحلت آنحضرت در دیار عرب
فاش شد … اعراب در تعزیت آنحضرت آوردند و هر روز جماعت جماعت می آمدند و تعزیت میدادند … اهل بیت
علیهم السلام … بتعزیت آنحضرت اشتغال داشتند فرصت دانسته در مقام جدال در آمدند و بر خلافت قیام نمودند و گفتند که … تا ایشان از آن فارغ
شوند … این کار برما تمام شود و اول فتنه که در اسلام ظاهر شد از مخالفان … آن بود که … خطاب لعین گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نمرده است بلکه از ما غایب شده چنانکه موسی علیه السلام بکوه طور رفت و باز آمد آنحضرت نیز غایب شده و باز خواهد آمد و هر که گوید که او مرده او را
حد زنم ابو بکر این شنید بغایت متحیر شد و با خود اندیشید که اگر این مهم است باشد مهم خلافت ما ضایع گردد فی الفور برخواست و رفت تا جایی
که آنحضرت را غسل داده بودند و چادر از روی مبارک برداشت و یقین شد و وفات آنحضرت متیقن شده و اعلام کرد مردم را از فوت حضرت صلی الله علیه و آله
بعضی را قبول افتاد و بعضی … حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله این اختلاف شنیده مردم را حاضر کردانیده و گفت ای قوم حق سبحانه و تعالی در حال
حیوة فرموده که إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ مات رسول الله مردم از او قبول کردند و از هر جانب آواز برآوردند که مات رسول الله
چون فوت آنحضرت یقین شد اضطراب خلق افتاد در آن حال اسید … با عبد الرحمن عوف و خالد ولید و سعد بن ابی وقاص

و ابو عبیده جراح و سالم مولی حذیفه در سقیفه بنی ساعده نهادند و با یکدیگر مشورت کردند در کار خلافت و انصار پیش سعد بن عباده
رفتند و او بیمار بود و گفتند امام و خلیفه ما تویی هر که از حکم تو بیرون رود ما او را جواب گوییم قیس بن سعد بن عباده خزرجی جنبانید پس خطبه خواند
و گفت بدانید که قریش که قرابت قریبه داشتند بحضرت رسول او را بجا نیاوردند و از شهر بیرون کردند و ما انصاریم آنحضرت را خواندیم و قبول کردیم بجان
و مال و را نصرت نمودیم امروز رسول الله صلعم متوفی شده به خلافت سزاوارتریم از قریش و گویند اول کسی که در این باب سخن گفت و انصار را بخلافت
داشت خزیمه بود او گفت که امیر المؤمنین علیه السلام در خانه ساکن شده و بتعزیت مشغولست و دیگری از قریش لایق این امر نیست انصار بیان
نزد این کلام در سعد بن عباده آوردند محققان علما بر آنند که در روز وفات آنحضرت سه لعین … لعین بیعت کرد و بعد از آن
… لعین و بعد از ایشان جماعت دشمنان اهل بیت بودند پس از آن دیگران بیعت بستند و بعضی را بامید … داشتند بعد ایالت و …
و حکومت و ولایات و وعده باحسان و غیر ذلک ایشان را بجد به بیعت در آوردند روایت از ثقات ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدم یا بن رسول الله هیچکس از … انکار خلافت … لعین کردند یا نه آنحضرت فرمود که بلی دوازده کس انکار کردند و … بخلافت
او در نیاوردند مثل سعد بن عاص و مقداد بن اسود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی
و بریده اسلمی اینها از مهاجر بودند و از انصار خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب الانصاری و ابو الهیثم بن
تیهان رضوان الله علیهم که ایشان اتفاق کرده خواستند که … لعین را از منبر بزیر کشند بعضی گفتند که اگر چنین کنیم بر جان خود
بخشوده باشیم و خود را در معرض خطر انداخته باشیم حق سبحانه و تعالی فرموده وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ پس مصلحت در آنست
در این مشورت … پیش امیر المؤمنین علیه السلام بریم و به بینیم که آنحضرت چه میفرماید در این باب بعد از آن بخدمت آنحضرت آمده گفتند
یا امیر المؤمنین حق خود را ضایع گذاشتی و حقی که تو بدان اولی بودی دیگری گرفت و خود را از حق محروم ساختی و ما خواستیم که برویم و ابو بکر را
از منبر بزیر کشیم که او ناحق است و شما بر حق بقول خدا و رسول لیکن کراهیت داشتیم بی مشورت تو این کار کنیم آنحضرت فرمود
که کار از آن گذشته اگر شما چنین میکردید مال شما بغارت میبردند و شما را ناچیز میکردند چه ایشان با اهل جاهلیت خود را جمع گشته اند
و عداوت خدا و رسول اظهار نموده و کینه های دیرینه ظاهر ساخته اند و قول پیغمبر خود را پس پشت نهاده اند و با پروردگار خود دروغ
میگویند و حضرت رسول مرا از این احوال خبر کردانیده و مرا بغیر از صبر و خاموشی چاره نیست و الا ایشان در مقام انتقام در آمده اند
از اهل بیت من یکی را نگذارند و من با اهل بیت خود نیز مشورت کردم ایشان نیز صواب در سکوت دیدند و حالا با … قوم
در مقام عداوتند ولیکن شما از برای حجت پیش او روید و او را نصیحت کنید و از آنچه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

شنیده باید در حق من بگویید اگرچه او نخواهد شنید اما سبب زیادتی عقوبت او خواهد شد عبدالله ابن [illegible] دوازده [illegible]
مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و زیارت کردند و در روز جمعه اول خالد بن سعید بن عاص [illegible] بود برخواست و آمد نزد ابوبکر
و گفت یا ابابکر از خدا بترس چه ترا معلوم است [illegible] قریظه تا در خدمت رسول الله بودیم [illegible] مبارک بجا آورد و گفت ای گروه مهاجر
و انصار شما را وصیتی میکنم [illegible] نگاه دارید [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] و نصرت [illegible]
[illegible] اهل بیت من [illegible]
[illegible] وصیت من [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] شفاعت [illegible]
از اهل [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
و صلوات [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
اختیار [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام داده [illegible] امام حسن و امام حسین [illegible] علیهما السلام [illegible]
پس [illegible]
[illegible] و اهل آن [illegible]
[illegible]
[illegible] و عظ و نصیحت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
و چون [illegible] عقوبت این [illegible]

ا٦٢

کردی [illegible] رسول [illegible]
از رسول [illegible]
[illegible]
نمود و گفت [illegible] ابن ابی طالب است علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و عظ [illegible]
کردی که رسول صلی الله علیه و آله ما را امر فرمود که سلام کنیم بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و او را باین اسم بخوانیم اکنون
خود او را [illegible] سعادت [illegible] صاحب حق [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] علیه السلام [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این نصیحت [illegible] عبدالله ابن مسعود [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

کعو

که اهل بیت علیهم السلام [illegible]

روزه و دنیا میگذرد پس جواب روز بازپسین آماده باشید [illegible]

و گفت ای ابوبکر تو میدانی و ما میدانیم که امامت حق [illegible] امیرالمؤمنین است [illegible]

[illegible]

که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب دوم در ذکر امام اول حضرت شاه اولیا آدم آل عبا غالب کل غالب مطلوب کل طالب امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه

و بعضی از مناقب و فضایل و حالات آنحضرت و ذکر وقایعات از ولادت تا شهادت و این باب مشتمل است بر دوازده فصل

فصل اول در ذکر میلاد آنحضرت و بعضی احوال [illegible]

[illegible]

وی بعد از آن حضرت بنت اسد نور را انتقال کرد از صلب آن حضرت به طیبات مطهره در حضرت عالم و چه که در زمین مختلف امیر المؤمنین

و در آن حال ... بیرون آورد چیزی همه موجود گشتم ... گفتند الهیا ...

الی ... بعد از آن جمله هاشم است ...

پاک ابوطالب ... فاطمه بنت اسد بیرون آمد ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ...

بود در آن زمان مردی که او را مثرم بن دعیب بن الشقبان ... و از بزرگان زهاد آن زمانه بود و دو صد و نود سال

از عمر او گذشته بود و در این مدت اوقات را بعبادت گذرانیده بود و هیچ از خدای تعالی ...

والتجا ... حکمت را دل او کشوده بود ...

خود بنماید حق تعالی ابوطالب را برای او فرستاده چون مثرم او را بدید برخواست و بوسه بر سر و پیش داد و پیش خود نشاند

و گفت تو چه کسی رحمت خدا بر تو باد فرموده مردی ام از اهل تهامه گفت از کدام تهامه گفت از بنی هاشم

گفت از هاشم عبد مناف زاده باز دوم برخواست و بوسه بر سر ابوطالب داد و گفت شکر مر خدایرا که مرا نمیرانید تا ولی از اولیای

خود بمن نمود گفت ای ابوطالب بشارت باد ترا که حق سبحانه و تعالی بمن الهام فرموده در این شرف و بزرگی بود ابوطالب فرمود که آن کدام است

گفت فرزندی از صلب تو بیرون آید و ولی خدا و امام متقیان و وصی سید جهان و پیشوای عالمیان باشد اگر تو او را دریابی از من

سلام برسان و بگو که مثرم بتو سلام میرساند و میگوید که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ

وَ اَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللّٰهِ و بمحمد نبوت تمام میشود و بعلی وصیت کامل گردد ابوطالب بگریست و گفت نام این فرزند من

چه باشد گفت نامش علی ابن ابی طالب گفت من حقیقت این را تو گویند ندانم مگر برهان ظاهر هویدا و دلالت روشن پیدا

مثرم گفت چه میخواهی گفت میخواهم که بدانم آنچه تو گفتی خدا تعالی بتو الهام کرده است و وقوع دارد مثرم گفت بگو چه میخواهی از

طعامهای خوب تا از خدا استدعا خواهم برای تو ابوطالب فرموده طعامی میخواهم از طعامهای بهشت زاهد دعا کرد

جابر گفت حضرت رسول صلعم فرمود که هنوز مثرم دعا تمام نکرده بود که طبقی میوه بهشت از برای او آوردند خرما و انگور

بود و انار مثرم انار نزد ابوطالب نهاد ابوطالب از آن انار و چیزی دیگر از میوه بهشتی تناول فرمود و آن در نطفه قرار

کرده فاطمه بنت اسد از او حامله شد بامیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین نور پاک بر سبیل ودیعت در رحم فاطمه بنت اسد

قرار گرفت زمین بلرزه درآمد و هفت شبانه روز میلرزید و آن زلزله قرار نمی یافت تا همه قریش از آن ترسیدند

و هوای بر ایشان کار کرده بتان را بر سر کوه ابوقبیس بردند شاید از ایشان در خواهند و ایشان این زلزله را تسکین بدهند

و این محنت را از ما بردارند چون تمام بتان را اجتماع کردند از تاب جنبش کوه همه بتان برو در افتادند چون این حال را مشاهده

کردند طاقت شد پناه با بو طالب بردند ابوطالب بکوه در آمد و از برای او غمناک بود که نزدیک بود آن زمین از هم بریزد ملهم شد با ایشان گفت

ای قوم اول قوم حق سبحانه و تعالی در این ایام حادثه پیدا کرده و خلق ظاهر ساخته اگر شما مطیع او گردیده و اقرار بامامت او بکنید حق تعالی برکت آن این زلزله را

دور داده تسکین دهد و الا ساکن نخواهد شد قریش گفتند ای ابوطالب ما با آن اقرار میکنیم که تو میگویی اما تو دعا بکن در این باب ابوطالب بگریه درآمد

دستها بدعا برداشت و گفت اَلٰهِیْ اَسْئَلُکَ بِالْمُحَمَّدِیَّةِ الْمَحْمُوْدَةِ وَ الْعَلِیَّةِ الْعَالِیَةِ وَ الْفَاطِمِیَّةِ الْبَیْضَاءِ که تفضل فرما بر اهل تهامه برأفت

و رحمت هنوز دعا در دهان ابوطالب بوده زلزله تسکین یافت و قریش از آن محنت خلاص شدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بدان

خدایی که دانه را بشکافت و خلق را بیافرید عرب این کلمات را نوشته و توسل بآن جسته دعا میکردند و در کار او در مهمات خود روا میشد و حقیقت

این الفاظ را نمیدانستند در زمان جاهلیت تا آن زمان که امیر المؤمنین علیه السلام عالم را بنور خود بیاراست و در آن شب که در وجود آمد تمام زمین روشن گشت

و ستارگان آسمان دو چندان شدند و قریش عجایبها دیدند در حیرت افزودند و میگفتند امشب در آسمان حادثه عظیم شده و روشنایی

ستارگان دو چندان گشته ابوطالب بیرون فرمود در کوچهای مکه و در بازارها میرفت و ندا میکرد که ای قوم حجت حق جل و علا ظاهر شد در زمین

و این نوع عجایبات بظهور آمد در جمیع بریه و قوم نزد او در آمدند و از سبب عجایب او میپرسیدند و از آن روشنی که در آسمان پیدا شده در جواب

ایشان میگفت بشارت باد شما را که امشب ولی از اولیای خدای تعالی بوجود آمده جمله خیرات بوی ختم کنند و او امیر مومنان و امام متقیان باشد

و ناصر دین مبین و وصی رسول حضرت رب العالمین بود و زین عابدان و زاهدان باشد و هلاک مشرکان و منافقان بود و او امام هدی و ستاره علا

و کوه بلند و شکوه رحمت و چراغ ظلمت و برگزیده حضرت عزت باشد و از یقین پر بود و از شبهات خالی بود و آینه ذات ذوالجلال و دین اسلام از و قوی

گیرد و شریعت از و عزت پذیرد و همه شب در کوچها و بازار مکه میگفت و این مناقب میگفت تا وقت صبح چون طالع شد از مکه بیرون رفت

چهل شبانه روز غایب شد جابر گفت که من از رسول صلعم و آله از آن پرسیدم فرمود که بطلب مثرم رفته بود و او را بشارت دهد بولادت امیر المؤمنین

اتفاق چنین بکار رفت مثرم وفات کرده بود و در کوه لکام و سابقا ابوطالب با او عهد کرده بود و او را بشارت دهد بولادت امیر المؤمنین علیه السلام

اگر در حیات باشد و الا اعلام کند او را در حال ... جابر گوید که من از حضرت رسول صلعم از این حال پرسیدم فرموده ای جابر آنچه تو پرسیده و در این

سریست از اسرار الهی بدانکه چون مثرم ابوطالب را بغاری در کوه لکام وصف کرده که در آنجا او را طلب کند ابوطالب چون در آن غار رفت مثرم را

مرده یافت در کفن پیچیده و جامه در او افکنده و دو مار دید در آنجا که بغایت سفید و دیگری در نهایت سیاه ابوطالب چون در آن غار در آمد

سلام کرد مترسم بقدرت الهی و بمعجزه حضرت رسالت پناه و کرامت حضرت ولایت انتساب زنده گشته راست نشست و جواب
سلام باز داد و دست بر روی خود فرود آورد و گفت اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وَ اَنَّ عَلِیًّا هُوَ الْاِمَامُ
بَعْدَهُ آنگاه گفت یا اباطالب بشارت ده مرا بسری میان من و تو معهود بود و خاطر من بسیار بآن متعلق است ابوطالب گفت بشارت باد
ترا ولادت طفل عالی گفت ای ابوطالب خبر ده مرا از کیفیت شب ولادت از آنچه دیده ابوطالب گفت در آن شب من آنجا حاضر بودم چون چهار دانگ از شب
گذشت بر فاطمه بنت اسد علامت ولادت ظاهر شد من آنچه یاد داشتم از نامهای الهی که برای این امر فایده داشت بر خواندم او را ازین
تسکینی حاصل شد و تا زنی چند از قبیله او حاضر ساختم از برای مدد دادن با قابله برسم میباشد درین حال از خارج خانه
هاتفی آواز داد که این زنان را نزد فاطمه مگذارید که دستهای پاک ولی خدا برا مس خواهند کرد چه این فاطمه سیده زنانست و پسر
ولی حق و وصی رسول رب العالمینست هنوز هاتف این سخن را تمام نکرده بود که برادر زاده ام محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله تشریف آورد
و آن زنان را بیرون فرستاد ناگاه چهار زن در آمدند با روی بهار نورانی و جامهای حریر سفید چنانکه از بوی خوش آن تمام آن خانه معطر گردید
گفتند سلام بر تو ای ولیه خدا فاطمه جواب سلام ایشان را گفت بانواع تعظیم و تکریم پیش روی او نشستند و با ایشان ظرفی بود از نسیم بعد از آن ظاهر امیر المومنین علیه السلام
بوجود آمد و در پیش حق بسجود چون ماه آسمان و چون خورشید درخشان و بزبان فصیح و بیان صریح فرمود که اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ
وَ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ اَنَا وَصِیُّ نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ باو ختم نبوت شود و بمن و فرزندان من ختم وصایت
و امامت آنگاه از آن چهار زن یکی او را در کنار خود نشانده چون نظر بر روی مولود کرد بروی سلام کرد با این
عبارت که اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَهُ الَّذِی [illegible] او جواب داد با این عبارت که وَ عَلَیْکِ السَّلامُ یَا اُمَّاهُ [illegible] بعد از آن
گفت ای مادر چه خبر داری از پدرم گفت در نعمت و خیر خدای تعالی ابوطالب که این سخن بشنید گفت ای پسر
من پدر توام فرمود صحیح ولیکن من و تو هر دو از صلب آدم صفی ام علیه و این مادر بزرگوار منست
حوا ابوطالب گفت چون این سخن شنیدم سر خود را پیش افکندم و از شرم در گوشه خزیدم بعد از
او زن دیگر پیش آمد با ظرفی پر از مشک از ترد او را بپوشانید و در کنار نهاد و نوازش کرد
و آن حضرت سلام داد و جواب بشنید و پرسش کرد و همچنین آن زن دیگر برگرفت و بنواخت تا چهار
ایشان عمل نمود و زن آخرین گفت او پاکست و مطهر از [illegible] و اما دشمنان بسیار باشند تا آخر
ملعون ابن ملجم است که شمشیر او را تیغی زند و بآن ضرب شهید شود و خدا و رسول صلی الله علیه و آله گواه

درآسمان

و در آسمان و زمین لعنت کنند بر کشنده امیر المومنین علیه السلام و آن در سال سی ام از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله واقع شود بعد از آن
حضرت رسول آمد و امیر المومنین صلوات الله علیه از ایشان بستد و دست در دست و زبان در دهان او نهاد سخن در آمد گفت از توریه و انجیل و زبور
و فرقان با وجود قبل از نزول قرآن حق سبحانه و تعالی آن حضرت را بر جمیع کتب آسمانی اطلاع داده بود و امیر المومنین علیه السلام از آن حضرت فرا میگرفت بعد از آن
زنان غایب شدند من با خود اندیشیدم که کاشکی من میشناختم این زنان را که از کجا آمده اند و [illegible] اول حوا بوده و [illegible] و دیگر مریم بنت عمران
بوده و دیگر آسیه بنت مزاحم و دیگر مادر موسی علیه السلام پس گفت ای عم [illegible] سلام من برسان و خبر ده با آنچه دیدی و [illegible] در غار خواب
یافت و تمام احوال شهادت امام حسین صلوات الله علیه با من گفت و چیزی از بیرون گفت و چون از آن فارغ شد با حال طفولیت باز گشت و ابوطالب گفت
[illegible] شرح این بوده با تو گفتم [illegible] و ساعتی سر در پیش افکنده پس بار دیگر [illegible] جامه بر خود افکند و بر گشت
بخفت و دیگر بار متوجه شد ابوطالب گفت من سه روز آنجا اقامت کردم و هر چند سخن گفتم جواب نشنیدم بوقت [illegible]
با و در آمدند [illegible] و گفتند بر خیز با تو ولی خدا او وصی مصطفی [illegible] او را در کفالت و نگاه داشت [illegible]
صالح [illegible] قیامت [illegible]
دلیل [illegible] پس ابوطالب [illegible] از آنجا باز گشت جابر گوید که پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت ای جابر [illegible]
[illegible] امیر المومنین علیه الصلوة و السلام [illegible]
جابر گفت ای کدامست یا رسول الله فرمود [illegible] بر همه مسلمانان و قسمت بهشت و دوزخ [illegible]
[illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] روایت کرده اند و [illegible] حسن بن محمد [illegible] روایت کرده
از ابو الحسن محمد بن احمد [illegible] و او از احمد بن محمد بن عیسی و او از حسن بن محبوب و او از ابو [illegible] بن خالد و او از امام جعفر بن محمد الصادق علیهم الصلوة
و السلام و آن حضرت از آبای کرام خود صلوات الله علیهم [illegible] عباس بن عبد المطلب نشسته بودیم و میان قوم [illegible] عبد العزی
و قومی از بنی هاشم برابر کعبه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] بود در وقت [illegible]
[illegible] فاطمه بنت اسد ظاهر شد در برابر کعبه [illegible] آسمان کرد و گفت بار خدایا [illegible]
و بهر کتابی [illegible] ایمان [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] خانه [illegible]
و با من سخن میگوید و مناجات میکند [illegible]
از [illegible] عباس بن عبد المطلب [illegible] خانه [illegible]

و فاطمه علیها السلام باندرون رفت و از چشم ناپدید گشت پس دیوار بسته شد چنانکه اول بود و قصد کردیم که در را بگشاییم میسر نشد و هر چند جهد کردیم
در گشوده نشد نه بکلید و نه بی‌کلید آنگاه گفتیم که این سریست از اسرار خدا پس تا سه روز در آن خانه باقی ماند و کسی از رجال و نساء از احوال او اطلاع نیافت روز
چهارم در گشوده شد و بیرون آمد و امیرالمؤمنین علیه السلام ... در بر گرفته و جمعی ... بیرون آمد دیگر در بسته شد و بعضی از راویان معتبر گویند
که دیوار خانه شق شد و فاطمه باندرون رفت و چون بیرون آمد باز بهم آمد آنگاه گفت که حق سبحانه و تعالی مرا تفضیل نهاده بر زنانی که پیش از من بوده‌اند
زیرا که آسیه بنت مزاحم عبادت کرد خدا را پنهانی در موضعی که حق تعالی دوست نمیدارد که او را آنجا عبادت کنند مگر بسبیل اضطرار و مریم بنت عمران
درخت خرمای خشک را جنبانید در وقت ولادت تا از آن خرمای تر و تازه خورد و من در حرم محترم تو شدم و از طعامهای بهشت خوردم و چون خواستم که بیرون
آیم هاتفی آواز داد که ای فاطمه او را علی نام کن که او علی است و من علی اعلی ام او را آفریدم از قدرت و عز و جلال و عظمت خود و نام او را
از نام خود مشتق گردانیدم و او را واقف ساختم بر غوامض اسرار خود و در خانه من بوجود آمد **شعر** مسجود خانه کعبه از آن شد بر همه جهان ٭ که اتحاد وجود
آمد علی ابی طالب ٭ و بر بام خانه من بانگ نماز گوید و بتان را بشکند و بر روی زمین اندازد و تعظیم و تقدیس و تمجید من بکند او امام زمان
بعد از حبیب من و برگزیده من محمد است و رسول و وصی من است و علی وصی و وارث او است وای کسی که با او منکر باشد و تصدیق نکند خوشحال کسی که مطیع
باشد و بد احوال کسی که نافرمانی او کند ابن عباس روایت کند که ابوطالب لوحی دید از زمرد سبز بر هوا معلق و بر آن لوح چهار سطر نوشته
بود باین بیت **بیت** خُصِّصتُما بالوَلَدِ الزَّکی ٭ والطّاهِرِ المُنتَجَبِ الرَّضی ٭ واسمُه من قاهِرِ التَّمی ٭ علیٌّ اشتُقَّ من العَلی
و آن لوح را ابوطالب فرا گرفت و بر در کعبه آویخت و بنی هاشم بدان مفاخرت کردندی تا زمان عبدالملک مروان که حجاج بجنگ عبدالله زبیر آمد و آنرا
برگرفت نام دوم مناقب و لا نه ... و ولادت با طهارتش روز آدینه سیزدهم رجب المرجب بود و بروایتی روز یکشنبه یازدهم رجب
بعد از عام الفیل بسی سال و در روز هفتم ولادت ابوطالب گوسفند عقیقه کرد و اهل مکه را خواند و از آن خورانید و ابوطالب و فاطمه بآن مولود شادیها
کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان شادمانی میکرد و بسیار او را دوست میداشت گهواره او را نزد بستر خود نهاده در جنب
و شیر و شربت بوی خورانیدی و او را تطهیر دادی و انواع نوازش فرمودی و در طفلی او را در آغوش آوردی و بر سینه خود خفتانیدی و ... در اکثر اوقات
او را بر دوش گرفته در کوه‌ها و کوچه‌ها مکه گردانیدی و فرمودی این برادر من است و ناصر و داماد و خلیفه منست صلی الله علیه و علی آله الطاهرین و
و علی اولادهم المعصومین

فصل دوم در ذکر عدد اولاد و ازواج و کنیت و القاب ... حضرت امیرالمؤمنین

بدانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام اول است از ائمه اثنی عشر علیهم السلام
و پدر بزرگوار آنحضرت ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است و ابوطالب را چهار پسر بود و عقیل

و جعفر و علی امیرالمؤمنین علیهم السلام و هر یک از ایشان ده سال بزرگتر است از آن دیگر بترتیب و طالب لاعقب بود
و یک دختر که نام او ام هانی است که نام او فاخته بود و مادر ایشان فاطمه بنت اسد است و ابو محمد رحمه الله این ابیات در نسب آنحضرت
آورده **بیت** نَسَبٌ لأَظهَرَ بَینَ أنسابِ الوَری ٭ کالشَّمسِ بَینَ کَواکِبِ الأنسابِ ٭ والشَّمسُ
إن طَلَعَت تَلاشَت الکَواکِب ٭ إلّا انتَقَبت بِنِقابِ سَحابِ ٭ یعنی این نسب بزرگوار در میان نسبهای خلایق
ظهور یافته و در شهرت مثل آفتاب عالم تاب است در میان کواکب انساب و آفتاب هرگاه طالع شد نسبهای مانند
ستاره محو گردد تا ستر و پنهان گردد در نقاب حجاب و عدد اولاد آنحضرت چند است است و بر روایتی بیست
و هفت است و به قولی سی و به روایتی ده پسر و نوزده دختر اما پسران امام حسن و امام حسین و محمد اکبر و عبدالله و ابوبکر
و عباس و عثمان و جعفر و عبدالله و محمد اصغر و یحیی و عون و عمر و محمد اوسط و اما دختران زینب کبری و ام کلثوم کبری
و ام الحسن و رمله الکبری و ام هانی و میمونه و زینب صغری و رمله صغری و ام کلثوم صغری و رقیه و فاطمه و امامه
و خدیجه و ام الکرام و سلمه و ام جعفر و جمانه و نفیسه و یکی دیگر و بر روایتی سی و پنج فرزند بعد دیگر که حضرت
پیغمبر او را محسن نام نهاده و پیش از ولادت از شکم رفته و دختری کوچک دیگر بوده و آنحضرت را هفت زن بوده که بنکاح درآورده بود و هیجده
سریه بوده یعنی کنیز اما زنانش اول فاطمه زهرا علیها السلام و تا او در حیات بود هیچ زن نخواست و بعد از وفات او امامه بنت ابی العاص
را که دختر زاده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن اسماء بنت عمیس و دیگر لیلی بنت مسعود و دیگر خوله حنفیه و دیگر ام البنین بنت حزام
و دیگر ام سعید بنت عروه را بنکاح آورد و اما کنیت آنحضرت بسیار است از آنجمله ابوالحسن و ابوالحسین و ابوتراب و وجه تسمیه او بابی تراب در اخبار صحیحه
وارد شده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه تشریف برد و وقت قیلوله بود یعنی خواب نیم روز آنحضرت امیرالمؤمنین را آنجا نیافت
پس فرمود ای فاطمه پسر عم تو کجاست گفت میان من و میان او اندک سخنی گذشت او دلتنگ شده بیرون رفت و در خانه قیلوله نفرمود آنحضرت
یکی را فرستاد تا بنگرد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کجاست آمد و گفت در مسجد خواب کرده آنحضرت خود تشریف برد در مسجد حضرت امیرالمؤمنین را
خفته یافت و ردا از دوش مبارکش افتاده و خاک بر سر و رویش نشسته آنحضرت بدست مبارک خود از روی او پاک میکرد و میگفت قم یا ابا تراب
یعنی برخیز ای پدر خاک و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه هیچ کنیت را از این دوست‌تر نداشتی زیرا که آنحضرت او را باین کنیت خوانده بود
و همچنان معنی برای این کنیت جز این گفته‌اند بعضی گویند که اصل آدم از خاک است و علی بهتر آدمیانست بعد از پیغمبر آخر الزمان
از این جهت او را آنحضرت باین کنیت خواند زیرا که خاک اصل آدمیانست و امیرالمؤمنین بهترین ایشانست و دلیل بر صحت

این قول آنست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هر پیغمبری بوده ذریت او از صلب او بود مگر ذریت من که از صلب امیر المؤمنین
است و بعضی دیگر گویند چون خاک مستقر حیوانست و ذریت علی قرارگاه آدمیان بنابرین او را ابو تراب گفتند و غیر از این نیز گفته اند یعسوب
المسلمین و غوث المهاجرین و صفوة الهاشمیین و قاتل الکافرین والناکثین والقاسطین والمارقین و دیگر از غیر فرار جدا سازنده هر فقار هر روز
عند الله بذو الفقار راجح قسیم جنت و نار و مکرم جاننده حبش جرار زننده وجوه از سرخ و سفید لاجرم خطاب ابو تراب ماننده روح
بلانست قلت وجود انوار و رسانند طول سنانست بر پشت و پهلو [illegible] جواد وجود اوست حساب بی روست مطعم اطعام
او از هر چه گوید از فرون حلال جمیع مشکلات بجواب و صواب و جواب او تمام معضلات بقانون آداب گریزاننده لشکرها چون آتش اصنام شکننده اصنام
در بیت الله الحرام گشاینده باب جنت شرف در محراب نزد بستن ابواب جمیع اصحاب مشغوف بجمیع طاعات موصوف با حسن صفات مخر عام در جمل
و رد الشمس از برای حلال او نیز و طفل شجاع و سهل و جبل زوج بتول عذرا فاطمه زهرا قتال اعدا معز اولیا اخطب خطبا قدوة اولیا کسا آدم آل عبا
امام ائمه اتقیا شهید اشهد الشهدا اهل بطحا رکن بنا سازنده معرکه ها بجنون اعدا خالی ساختن بدعت ها از صنوف و حجرهای بیضا فرزند شیر
امهات کفره شکافنده مغز فجار فجره مقوی اعضا و بره بالا رست بعث شجره برون کننده عیون بسیجه روش کننده زمین و زمان گشته
امن امان واسط قلاده نبوت ملتقای شرف ابوت نقطه دایره فتوت و محیط بحر سخاوت سر آمد معرکه شجاعت وارث علم رسالت حصن حصین خلیفه امین
اعلم اهل دور زمین رسول خدا امیر المؤمنین شبیه یحیی و در کان سخا و جوانمردی مفتاح خزاین رحمت مصباح لیالی ظلمت الشجیع هر سو
ارفع هر روز دور و نار [illegible] کشف حقایق یقین و جبین مبین او هویدا و هر چه در مناقب و مدایح او گوید از آن ارفع و اعلی است
پس ورین مقام اعتراف بعجز اولیست اللهم صل و سلم علیه و آله اسامی عظامش آورده اند از آن حضرت را نهصد و نود و نه نامست از آن جمله مذکور میگردد
و یکی از آن علیست و دیگر ولی و وفی و صفی و زکی و رضی و مرضی و وصی و خلیفه و تقی و نقی و غازی و مجازی و مجتبی و مرتضی و اخ المصطفی
و سیف المنتضی و عالم و سالم و قایم و قاسم و غانم و اعلم و اقدم و اکرم و حیدر و شجیع و اکمل و مومن و مسلم و منعم و محرم و معلم و صابر و شاکر و صفدر و مظفر و منصور
و طاهر و مطهر و نور و منور و جاهد و مجتهد و زاهد و عابد و مسعود و محمود و عادل و باذل و امجد و رحیم و منیع و جمیل و جزیل و ذو العلم و ذو الفضل و ذو النصر و ذو الفتح
و ذو السعادة و ذو الکرامة و ذو العدل و ذو العطا و حجة الله و قدرة الله و سیف الله و اسد الله و سر الله و صاحب ذو الفقار و امام الکرار و راقد النجف
و کشاف المشکلات و مفتاح المغلقات و حاکم و فارس و شجاع و مبارز و حافظ و وقار و ضابط و مخلص و مسبح و فاتح و ابو الید و ابو الغایب و ابو الحسن و ابو العلا
و ابو الوفا و ابو تراب و اول و آخر و ظاهر و باطن و ایلیا و ایلیا و بوبیا و الیا و شبه السریعا و ابن عم المصطفی و علی المرتضی و زوج البتول و اب
الائمة صلوات الله علیه و علی اولاده المعصومین و در حلیه و صفت آن حضرت چنین آورده اند که در قامت میانه بالا بوده و در میان مردان و چشمهای

مبارکش سیاه بود با کشادگی و کشیده که ابروهای وی و در داشت و در صورت مثل قرص قمر در شب بدر و شکم او ومرغزیض شانه بود و کفهای مبارکش
بدرشتی مایل و گردن کشیده مانند گردن ابریق نقره در بلندی و سفیدی و بهر طرف سر مبارکش موی نبود و محاسن شریفش پر موی بود و در زمین بی مثل
و بازوی پر زور و ساعد منبر نمیگشت و اگر کف با جوش بر دست کسی بگرفتی او را توانایی نبود که از جدا ساز دصلی الله علیه اما صفات حمیده
و پسندیده آن حضرت علیه السلام از قیاس فهم افزونست و از حیز وهم و ادراک بیرون از جمله شرف نسب علی ابن ابیطالب از خبر معتبر علی منی و انا منه
معلومست و حسب و نسبش از کلام میمنت انجام انت منی بمنزلة هرون من موسی مفهوم اما علمش بر همه عالم روشن شده و کیفیت دانش
او از کلمه کامله انا مدینة العلم و علی بابها معین گشته و لهذا بر منبر میفرمود سلونی عما دون العرش پرسید از هر از انچه خواهید
از نور دعوتش بدرستی و مبانی و بهادر علمهای سیادات و طاعت و ریاضات او بمرتبه بوده که شبی از خلوت در هزار تکبیر احرام می شنود و غیر تکبیرات
فروض و سنن اما حلمش بمرتبه بوده که غلام را وی بس دوبار ایستاده بود آنحضرت او را جهت کاری آواز داده و جواب نداد و در آخر آن حضرت از عقب
نگاه کرد و او را دید فرموده ای غلام چرا جواب ندادی چون آواز من شنودی گفت میخواستم تو را بخشم آورم فرمود قدر آنکه بخشم در آرم که ترا بر چنین نشست
بغیر شیطان از ابلیس فرموده برو ترا آزاد کردم در راه خدای تعالی و تا زنده باشم مونث تو بر منست و این غایت بردباری و نهایت نیکوکاریست
و در زمان خلافت از زمین مغرب تا حد سمرقند در تحت تصرف وی بود پیاده در بازار کوفه میگشت و مردم بمعاملات مشغول بودند و از مرو
در خبر مذکور شد میفرمود که از ده هیبت امیر خود را در مردم آواز مبارکش میشنودند و غبار بر روی خاک میکردند روزی بعضی از حوایج خانه خریده
بود و خود بر دوش نهاده خادم وی عقب پیش آمده گفت یا امیر المؤمنین این بار بر من ده تا بردارم فرمود که ابو العیال احق ان یحمل یعنی عیال سزاوارتر
از برداشتن بار خادم گفت تو خلیفه زمانه و امیر مؤمنانی این صورت حال با شما نسبتی ندارد جواب داد لا ینقص الرجل من کماله ما
حمل لعیاله از کمال مرد هیچ کم نشود باری که برای عیال خود کشد اما سخاوتش بمرتبه اشتهار دارد که بر مجموع صغار و کبار مخفی نیست
در هر حین روز روشن است و آیت و افی هدایت و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و دیگر الذین ینفقون اموالهم
باللیل و النهار سرا و علانیة از آن خبر میدهد اما زهادت و ترک دنیا او در چه خصوصیت توجه بجانب عقبی بمرتبه اعلی چنانکه
مطلقا دیده همت از متاع دنیای فانی فرو بسته بود و بر مرصد ریاضت بجوع نزانی نشسته تا غایتی که نهار مدید سه روز متوالی از نان
جو سیر نخورده و می فرمود که حسبی من الطعام ما یقیم ظهری یعنی بس است از طعام انقدر که پشت مرا راست دارد و از جهت عباد ابن عباس
روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز جمعه در کوفه بر منبر بود خطبه میفرمود جامه کهنه بر سو پیوند پوشیده و شمشیر از لیف خرما در دست
گرفته میفرمود و لقد رقعت فی مرقعتی حتی استحییت من راقعها مالعلی و زینة الدنیا کیف افرح بلذة تفنی و نعیم لا یبقی

…بجز اسرار … گفتند

وكيف اشبع وحول الحجاز بطون غرثى وكيف رضى بان اسمى امير المومنين ولا اشاركهم فى خشونة العيش و شدائد الدهر
والبلوى یعنی پرستی چندان رقعه بر جامه دوختم و وصله بر وصله پوشانیدم که از دوزنده آن شرمنده شدم علی الله با زینت دنیا
چکار که گل او خار است و نوش او نیش مار چگونه سیر باشم بالذ نعم که بانگ زمانی بسر آید و بمعرض فنا در آید یا بنعیمی که اصلا نپاید و چگونه
سیر خورم و در ولایت حجاز شکمهای گرسنه بینم و از غایت جوع در اضطراب مخمصه یا چگونه باشم که راضی باشم بانکه مومنان مرا امیر خود دانند
و مقتدای خود خوانند و من در دشواریهای صعب و سختیها با ایشان شریک نباشم و در گرسنگی و تنگی معیشت با ایشان موافقت
نکنم و مردمان ازین گفتار بسیار گریستند اما جرأتش بر هیچ بینای مخفی نیست و سطوت شجاعتش از هیچ دانایی پوشیده
نه چنانکه در غزای بدر و احد و دیگر غزوات بظهور آمده **فصل ششم در ذکر بعضی دیگر از دلایل امامت و افضلیت آنحضرت**
صلوات الله علیه و آله و ابطال مردودانی که بنا حق کردند خلافت بدانکه بعد امامت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متفقند که امیر المومنین
علیه الصلوة والسلام خلیفه رسول خداست اما اهل سنت و جماعت آنحضرت را خلیفه چهارم دانند اما شیعه اثنی عشریه رضوان الله
علیهم اتفاق دارند بر آنکه خلیفه اولست و صاحب الزمان علیه السلام خلیفه دوازدهم و منحصر است خلافت و امامت در حضرت علی و آل او ایشان و امیر المومنین
علیه السلام امام و وصی رسولست چه از میان اصحاب و خوارج همه ایشان خلیفه چهارم میدانند اما عقوبت این اعتقاد در روز تناد بایشان عاید
خواهد گشت اما امامت امیر المومنین علیه السلام بنص خدا تعالی و رسول خدا ثابت شده بر وجهی که در مبحث امامت مذکور شد و بعضی دیگر از دلایل اینجا ذکر
میکرد و دلیل دیگر آنست که اهل سنت و نواصب گویند که خلافت باجماع بود و حال آنکه باجماع نیز نبود زیرا که تمام بزرگان و افضل اصحاب رسول الله
مثل سلمان فارسی و مقداد اسود کندی و عمار یاسر و حذیفه ابن الیمانی و ابی بن کعب و ابو الهیثم تیهان و سهل بن حنیف و محمد بن ابی بکر
و خالد ابن سعید عاص و عبد الله مسعود و عبد الله عباس و سعد بن عباده خزرجی و جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری و خزیمه بن
ثابت ذو الشهادتین و ابو بریده اسلمی و قیس بن سعد عباده رضوان الله علیهم اجمعین تخلف کردند و با مسوغ بیعت نکردند
مع ذلک اجماع که خلاف نص باشد باتفاق باطل است و نواصب انکار نص کرده اجماع بر باطل نمودند دلیل دیگر آنکه چون امامت رسول
الله صلی الله علیه و آله در اثنا و خلافت حضرت امیر المومنین علیه السلام متفق اند و در خلافت مسوغ مختلف و بهمه حال اتفاق از اختلاف بهتر است
دلیل دیگر آنکه امام باید معصوم باشد چنانکه سابقا معلوم شد و مسوغ باتفاق معصوم نبودند چه چندین سال بت پرستیده
و انواع فجور از ایشان بظهور آمده چنانچه مذکور شد دلیل دیگر آنکه روایت کند عبد الله مسعود رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی
لوایی آفریده پیش از آسمانها و زمینها بدو هزار سال و عمود آن از زبرجد و بر روی آن نوشته که لا اله الا الله محمد

رسول الله آل محمد خیر البریه و بمضمون این پس آل محمد بهتر خلق باشند و بهتر امامت که شاید نه بدتر و دوانقی عباسی لعنه الله
از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد و پرسید که چرا از خلق بهتر بید فرمود از جهة آنکه جمله خلقان محتاج بما باشند و ما محتاج بهیچ کس از ایشان نیستیم
روزی از عبد الله عباس پرسیدند از فضیلت امیر المومنین صلوات الله علیه گفت ذکر تمره والله احد الثقلین سبق بالشهادتین و صلی
القبلتین و بایع البیعتین و اعطی السبطین و هو ابو الحسن والحسین والسبطین و ردت له الشمس مرتین بعد ما غابت
عن القبلتین و جرد السیف تارتین و هو صاحب الکرتین فمثله فی الامة کمثل ذی القرنین ذاک مولای علی ابن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام یعنی بخدا که نام حیدر بکرار از دو عدل که قرآن و عترت است که انی تارک فیکم الثقلین مراد است و شریک کرده شد بنبوت حیدر
و نبوت و بدو قبله با پیغمبر نماز کرده بیت المقدس و کعبه و دو بیعت با پیغمبر بسته بیعت شجره و عقبه و داد او سبط داد
او به حسنین و حسین و دو سبط کرامت کرده یکی سبط علمست و یکی سبط حجت و دو بار آفتاب از برای او بازگشته بعد از آنکه
فرو رفته بود بیکجانب دو قبله و دو بار تیغ از غلاف کشیده یکی از برای تنزیل و یکی از برای تأویل و صاحب دو کرت است که کر است و فر است و مثل او
در میان امت مثل ذو القرنین است در اسباب جمعیت در سد دین مبین و در دیگر امور مثل این و او مولای منست علی ابن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام پس آنانکه برخلاف این باشند ایشان را خلافت نرسد دلیل دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی چند جایگاه فرموده
یکی آنکه آنانکه سابق قصاید در سابقیت انبیا علیهم السلام پس ایشان سابقند و سابق را بر لاحق فضل باشد
کرد و طاعت از دو کرده و در سیرت آمده ثلثة اجتهاد اجرتین علمل بها الی یوم القیامة ابن عباس گوید
که سابقان آنانند که بدو قبله با رسول خدا نماز کردند کعب الاحبار گوید سابقان اهل قرآن باشند که روز
قیامت تا چهار بدیشان داشته باشند و ابن ابی سوده گفته که سابقان آنانند که پیشی گرفته بمسجد رفتن و بجهاد و علما دو هم
و عبید بن سعید گوید بیشتر مردمان سه گروهند بکلی آنکه افتتاح عمر کنند و معصیت کنند آنگاه توفیق یابند بتوبه و در آیند و باز
گشت تحقیق نمایند و ایشان بیکجانب است چپ روند و قسم چهارم سلخ ثلثه و تابعان ایشانند و ابن عباس گوید
که ایشان سابقان در هجرتند با سابقان بنماز و یکجا سابقان باسلام یا با اجابت رسول الله صلی الله علیه و آله
نسبت اما سبق اسلام اتفاق شیعه و جمهور که اول کسی که از مردان امیر المومنین صلوات الله بوده و از زنان
خدیجه از آن بود که حضرت معصوم سوده که سبقتکم الی الاسلام طفلا و وحیدا و ابوذر غفاری رحمة الله علیه
گفت که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که علی اول کسی که تصدیق من کرد بنبوت و اول کسی که

که مصافحه کند با من در قیامت تو باشی و توئی صدیق اکبر و فاروق اعظم و توئی که فرق کنی میان حق و باطل و نباشی هرگز از یاری حق غافل
و توئی پیشوای دین مبین و مقتدای متقین و امیر مؤمنین حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده در روز دیگر نوشته اند در شکال برمن
و بر امیرالمؤمنین هفت سال زیرا که بالا برده اند نماز از آسمان بکرانه جانب من و از جانب علی و احادیث در این باب بسی بسیار است پس
چگونه مسبوق بسابق پیشی گرفته آورده اند که روزی جماعتی از صحابه با یکدیگر گفت و شنید میکردند در باب امیرالمؤمنین علیه السلام و در باب
مسوخ با مسوخ و ذکر افضلیت میکردند بعضی از ایشان میگفتند در کل امور امیرالمؤمنین پیشتر دارد و اهل شرع با او مخالفت
میکنند در مدینه علم رسول الله او است این خبر بحسان بن ثابت رسید چند مصرع در این باب انشا کرده و ان ابیات اینست شعر
قیل لی قل فی علی مدحا ؛ ذکره یخمد نارا موصده ؛ قلت لا اقدم فی مدح امرء ؛ ضل ذو اللب الی ان عبده ؛ والنبی
المصطفی قال لنا ؛ لیلة المعراج لما اسعده ؛ وضع الله بظهری یده ؛ واحس القلب قد ان برده ؛ وعلی واضع اقدامه
فی محل وضع الله یده ؛ یعنی گفتند مرا که بگو در شأن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مدحی و منقبتی را که یاد او فرو نشاند آتش سوزان را
گفتم در جواب او اقدام نمی توانم نمود در مدح کسی که بمرتبه ای است صاحب عقل تا که پرستش کنند او را ولیکن پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده ما
که در شب معراج عروج کرده بود بعالم بالا در آن محل نهاد حق سبحانه و تعالی بر پشت من دست قدرت خود را و حال آنکه دریافت دل بتحقیق خنکی آن
دست را و علی علیه السلام نهنده بود قدم مبارک خود را در وقت انداختن بتان از سطح کعبه در موضع که حق سبحانه و تعالی نهاده بود ید قدرت خود
از این حدیث شمه از رتبه امیرالمؤمنین معلوم میتوان کرد اما مسوخ و نابجان خواسته اند نور آفتاب آل محمد را صلوات الله علیهم بظلمت
جهالت و عداوت فرو نشانند نتوانستند کما قال الله تعالی یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره
الکافرون و حال آنکه حق تعالی در آیه واطیعوا الرسول واولی الامر منکم امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول الله برابر کردانیده حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرموده که الاسلام عریان فلباسه الحیاء و زینته الوفاء و مروته العمل الصالح و عماده الورع و لکل
شیء اساس و اساس الاسلام حب اهل البیت علیهم السلام یعنی اسلام برهنه است پس پوشش او حیا است
و آرایش او مهر و وفا و مروت او کردار شایسته و عمارت او پرهیزکاری باشد و هر چیزی را اساسی است و اساس
اسلام دوستی اهل بیت است علیهم السلام پس هرگاه دوستی ایشان اساس اسلام باشد پس واجب باشد
دوستی ایشان تا بنیاد دین و اسلام خراب نگردد و ظهور راستی در متابعت ایشان است و در محل لعنت جای
آنکه مسوخ بی رسوخ بجای دین زیانی و بد عملی خود کرده آنچه خواسته اند زجر و جفا و ظلم با اهل بیت رسول صلی الله

علیهم السلام کردند و حق ایشان را ناحق گرفتند لاجرم حق سبحانه و تعالی ظالمان آل محمد را لعنت کرده
که الا لعنة الله علی الظالمین و جای دیگر فرموده ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا لعنت خدا و رسول بر دشمنان اهل بیت جمیع کرد و چنان
مبرا نیست از این جماعت فردای قیامت شفعای خصمای ایشان باشند که و ویل لمن شفعاؤه خصماؤه در خبر معتبر وارد شده
که روز قیامت که موقف سیاست است خلایق دوان و روان باشند از برای شفاعت روان بجانب آدم صفی الله آیند
و گویند تو پدر مائی و ما فرزندان توایم و امروز از برای ما شفاعت کن و برای نجات از برای ما بستان آدم علیه السلام گوید امروز
در ماندگی است و رخصت شفاعت نیست آنجا که با ایشان موافقت کنند از آنجا بجانب نوح علیه السلام آیند و گویند
قوم یا شیخ المرسلین میدانیم که بواسطه دعای تو نجات یافتند و قوم هلاک شدند امروز شفاعت از برای ما بکن او گوید مرا
رخصت شفاعت نیست از آنجا بجانب ابراهیم علیه السلام آیند و گویند ترا جهنم نام دوستی بر تست برای ما در ماندگان شفاعت کن خلیل
گوید اگر چه من دوستم لیکن از قرب دوستی رخصت نیست شفاعتا و گویند او که است فرماید بجانب رسول الله محمد
عبد الله صلی الله علیه وآله روید او خاصه کونین است و رخصت شفاعت او راست و آل و اولاد او برگزیدگان خدایند جلت عظمته شعر
از نام تو گشت بیش بند بلای ما ؛ در یاد تو بستگی هر و سرای ما ؛ با ما بلطف کار کن ای رحمت احد ؛ هر چند بگذرد ز حد جفای ما ؛ یا رب بحال ما نظر کن
بحق آنکه ؛ ما بنده توایم و تو هستی خدای ما ؛ نبود عجب بنازم اگر شبی و بوده ؛ کفار ما بوست بر ... ؛ آید رسول در قیامت بر شفاعت
پس فرق سر برهنه کند از برای ما ؛ از رحمت رسول و آل ستوده اش ؛ سازد بشفاعت با هر نعمت عطای ما ؛ حضرت رسول صلی الله علیه وآله ایشان را
بشارت فرماید بیایید من ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود امروز دوستان و شیعیان ما از شفاعت
ما محروم نخواهند بود و دشمنان و منافقان از شفاعت ما محروم باشند فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم مؤمن و محبت
محمد و آل او در دل داشته باشد و تبرا از دشمنان ایشان کرده بود بحرمت محمد و آل او گناه او را بخشیده در دیوان اعمال او بنویسند و
حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که شفاعت در بندند و حلقه کرم ذوالجلال بدست رحمت بگیرند
و از برای موالیان خود شفاعت کنند و منافقان و دشمنان آل محمد را از شفاعت محروم گذارند آیا منافقان نمیدانسته که جفا
بر پیغمبر و آل او کردن و خون ایشان ریختن آن بدبختان هیچ کنند ایشان را نبخشند و توبه ایشان را قبول نکنند و بعذاب
جاوید گرفتار باشند در آن حال محمد رسول الله فرماید ای دوستان مهر من که در دل نهاده اند ربنا آمنا بما انزلت

واتبعنا الرسول امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرماید که ایشان صالحان دین و روز حشر بر شفاعت مخصوص دارند و لا یشفعون الا لمن ارتضی
امام حسن گوید که گوشواره احسان من در گوش جان کرده اند للذین احسنوا الحسنی و زیاده و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده که حسنی
حسن است والحسنی حسین و زیاده نه فرزند او اولاد حسین اند علیهم السلام امام حسین علیه السلام گوید که اخوان محبت من شربت شهادت
چشیده اند و بر موافقت آل و اولاد من رغبت داشته اند که والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا و امام زین العابدین
علیه السلام گوید که ایمان را بر دوستی من زینت کرده اند جماعتی که ولکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم امام محمد باقر علیه السلام
گوید که بنوا [illegible] و نعمتها محبت من سرابنده اند و هو الولی الحمید و امام جعفر صادق علیه السلام گوید که همواره رضا در میدان محبت
بقدم صدق دویده اند که رجال صدقوا ما عاهدوا الله امام موسی کاظم علیه السلام گوید که بر روزگار من بسیار غصه خورده اند که
والکاظمین الغیظ امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه گوید که همواره رضای مصطفی و مرتضی و آل او علیهم السلام طلبیده اند که رضی الله
عنهم و رضوا عنه امام محمد تقی علیه السلام گوید که بلا تقوی را بوییده اند که وکان تقیا امام علی النقی گوید که ذکر اوصاف ما
بسیار کرده اند که لسان صدق علیا امام حسن عسکری علیه السلام گوید که به درجه احسان من بوده اند و احسنوا ان الله
یحب المحسنین امام محمد مهدی صلوات الله علیه فرماید که [illegible] از چشم انتظار بر شاه راه من داشته اند که فانتظروا
انی معکم من المنتظرین پس حضرت واهب العطیات بشفاعات این منابع سعادات سیئات مؤمنین را بموهبات الحسنات
مبدل کرده اند که ان الحسنات یذهبن السیئات و امام حسن بن علی علیهم السلام فرموده که حسنه [illegible] و در خبر معتبر سید البشر علیه صلوات
الله الملک الاکبر ورود یافته که دوستی امیرالمؤمنین حسنه ایست که هیچ ضرر ندارد با آن سیئه و دشمنی او سیئه ایست که فایده نمیکند با آن
حسنه و بلا شک هر گاه این طایفه عالیه شفعای او باشند از اهل بهشت باشد و هر گاه این عظما خصمای او باشند از اصحاب دوزخ
باشند و دیگر در حدیث ورود یافته که حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و قاتلهم والمعین علیه اولئک لا خلاق
لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم یعنی حرام کرده شد بهشت بر کسی که ستم کرده اهل بیت
مرا و مقاتله کرده ایشان را و یاری و مدد نموده بر آن ایشان را نصیبی نیست در آخرت از ثواب غیر عقوبت و سخن نگوید خدا با
ایشان را با ایشان خوش [illegible] و پاک نکند این طایفه روسیاه را از لوث گناه و مر ایشان را باشد عذابی دردناک که هرگز منقطع نگردد
و حال بوستان الفت و مال دشمنان این شعر درختی است ز بستان کلام دل بیار آرد ع نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد و دیگر
در امام ده صفت مر باید از صفات حمیده اول نسب عالی پاک که در آن طعن نرود پس سزاوار آن نباشد مطعون پاک دوم

شجاعتر مردمان باشد سیوم سخی ترین ایشان باشد چهارم زاهدترین خلایق بود پنجم فاضلترین مردمان باشد و در مجالس
و مسایل عاجز نشود ششم عابدترین ایشان باشد هفتم معصوم باشد از اول عمر تا آخر آن هشتم منصوص بود
از قبل الله تعالی و رسول او نهم صاحب معجزه بود دهم جواب از همه پرسش بود و این صفات نبود الا امیرالمؤمنین و یازده فرزند او را
صلوات الله علیهم اجمعین و خلاف این صفات در عباسیان خلافت بعد از سفیح و بنو امیه طاغیه باغیه و بنی عباس غاویه عاصیه بر همه کس ظاهر است و مثل
اگر دیده انصاف باز کنند و طریق تقلید بدان بگذارند و الا از شفاعت این بزرگان محروم باشند و با دشمنان ایشان در آتش سوزان معذب [illegible]
سبب از امام معصوم مظلوم شهید حسین ابن علی صلوات الله علیهما که روزی با حضرت جدم پیغمبر و با پدرم امیرالمؤمنین علیهم الصلوة والسلام از مدینه
بیرون آمدیم و بنخلستانی از نخلستانهای آنجا گذشتیم باول نخله که رسیدیم این آواز برود و گفت نخله اول که این پیغمبر خداست و آن دیگر علی
ابن ابی طالب است ولی خدا و بنخله دوم رسیدیم گفت نخله سیوم که این نوح پیغمبر است و آن دیگر ابراهیم علیهم السلام [illegible] و نخله چهارم
که رسیدیم آواز داد [illegible] موسی و هرون علیهم السلام [illegible] و نخله پنجم آواز داد و ششم [illegible]
محمد است و سید انبیاست و آن علی است [illegible] پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم فرمود و گفت [illegible] در باب
فضل من و تو سخن میگویند [illegible] و آسمان بفضل [illegible] ساکنین دل
اجل مفضول را بر اعلم افضل ترجیح میدهند امید که بغضب اکبر و سیاست شاملی گرفتار گردند [illegible] از حضرت صادق
علیه السلام پرسیدند که یا ابن رسول الله چونست که عالمیان بر ابوبکر و عمر علیهما اللعنة مایلتر بودند بعثمان علیه اللعنة والنیران فرمود که این
[illegible] میبود [illegible] و طغیان بر خلاف عثمان که ظلم او عام بود بر جهانیان سبب اتفاق بر قتل او
این شد که بر غم خصم اجماع بود بر خلاف ایشان پس [illegible]
تا نجات بیابند و با اهل بیت محشور شوند و گرنه با دشمنان ایشان محشور شوند و منطوق کریمه یوم ندعوا کل اناس بامامهم مصداق
آنست [illegible]
روایت است [illegible] آمد بخدمت حضرت صادق علیه السلام و گفت یا ابن رسول الله چه میفرمایی در حق ابابکر و عمر علیهما اللعنة حضرت فرمود که ایشان دو امام
قاسط عادل بودند [illegible] و بزرگان برحق اند و رحمت خدا و برکات بر ایشان [illegible]
رفت آنگاه جابر جعفی برخواست و گفت یا ابن رسول الله دیروز از ایشان تبرا میفرمودی امروز این میفرمایی [illegible]
آنحضرت فرمود معاذ الله [illegible] دو امام [illegible] و جعلناهم ائمة یدعون الی النار

و یوم القیامة لا ینصرون یعنی کردانیدیم ایشانرا در این جهان اماما و پیشوایان کفر و ضلالت که میخوانند
مردمانرا بسوی آتش یعنی بعمل که مستحق میشوند بدوزخ و در روز قیامت یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ
یاری عذاب ازیشان نخواهند باز کرد پس ایشانرا دو امام کفر یعنی پیشوای اهل ضلالت دیده و دیگر
دو عادل گفتم این نیز قول حق تعالی است که ثم الذین کفروا بربهم یعدلون یعنی پس آنکه
کافر شدند بپروردگار خود برابری میدهند ایشانرا یعنی دیگری را با پروردگار خود هم ساخته اند یا از حق عدول
کرده اند پس این دلیل است که ایمان نداشته اند و آنچه گفتم که ایشان دو قاسط اند فرموده حق است
که و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و اما ستمکاران پس باشند مر آتش
دوزخ را هیمه یعنی ایشان افروخته شود و پس قاصد ظالم خواستیم چه ظلمی که ایشان بدین کردند و آنچه گفتم
این هست و بزرگان ایشانند قول حق تعالی است که و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا
فاضلونا السبیلا یعنی گویند اطاعت داریم اذل اهل کفر کرای پروردگارا بدرستی که ما فرمان بردیم مهتران
خود و بزرگان و پیشوایان خود پس گم کردانیده اند ما را از راه پس ایشان بزرگان گمراه کننده گفتم
چه مقدار بود مهتران بشوم ایشان گمراه شدند و آنچه گفتم و ایشان بر حقند حق امیرالمؤمنین علیه السلام چه حق با علیست و علی با حق و ایشان
مستولی بر حق شدند ظلم پس ایشانرا باطل ظالم گفتم و اما آنچه گفتم رحمت و برکات است حضرت رسالت صلی الله علیه
بحکم و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و آنحضرت با ایشان در قیامت خصم گردد و برکات حضرت فاطمه است علیها السلام که فردا با ایشان
خصم شود بسبب آن جفاها که از آن ظالمان دیده و محنتها که از ایشان کشیده و جام زهر غصه که از دست آن نادان چشیده جابر چون این
کلمات با برکات از امام علیه السلام شنید شاد شد برخاست و روی کرد دیده و در زمان نقیبان حضرت این فرموده پس فرمود اینچنین باشند چگونه اما میت
شاید و دشمن اهل بیت باشند و حال آنکه حق تعالی و پیغمبر ایشانرا فرموده جابر عبدالله انصاری روایت کند شخصی در مدینه وفات کرد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بجنازه او حاضر شد و بروی نماز نگذارد و فرمود بسبب آنکه او امیرالمؤمنین علیه السلام را دشمن میداشت
و هر که دشمن او است حق تعالی او را دشمن است بدین سبب برو نماز نکردم و هر که با آل محمد دشمنی کند حق تعالی او را ضایع نکرداند در دنیا
و آخرت چنانچه در خبر است منافقی ناموافق بوده با امیرالمؤمنین دشمنی مینمود و او را زنی بود مومنه دوستدار اهل بیت
و ذکر ایشان بسیار کردی و شوهرش [illegible] بشنفتی و با او [illegible] و بسبب قبیله و عشیره بسیار که زن را بود

با و آزار نمیتوانست رسانیدن تا روزی یکی دیگر از دشمنان خاندان مشورت کرد در هلاک آن مومنه او گفت به بهانه این او بهتر نگر و والی
این کار آنست که انگشتری قیمتی بسیار و بعد از آن از وی بدزدد و بحضور او در دریا انداز و از او دریافت نماید و او از وی داران
عاجز آید و بدین بهانه او را هلاک میتوان کرد آن بدبخت بگفت آن شقی دیگر عمل نمود و آن انگشتری بوی سپرد و او بدزدید و در دریا انداخت
بعد از آنکه کس چند روز گذشت این منافق با آن منافق دیگر گفت اکنون بیا تا بخانه رویم و انگشتری از او طلب کنیم و بدین بهانه او را
هلاک کنیم با هم بخانه آمدند و کس فرستادند بیازار و ماهی چند آوردند و بزن دادند تا بریان کند و بعد از خوردن آن [illegible] طلب انگشتری نمایند
زن چون شکم ماهی شکافت آن انگشتری از شکم ماهی بیرون آمد زن از آن تعجب کرد و برخاست و بر صندوقچه [illegible] و انگشتری گذاشته
بود [illegible] با خود اندیشید چه چیز [illegible] گفت تا به بینم حال چه میشود القصه ماهیها را بریان کرده آورد و آن منافقان خوردند بعد از آن از زن
طلب انگشتری کردند زن رفت انگشتری را آورد و هر دو منافق در آن امر حیران گردیدند و از روی تعجب با هم نگاه میکردند و خجلت زده از خانه
بیرون رفتند تا بدانند که دوستی ایشان چه مقدار فایده دنیا و آخرت است و در دشمنی ایشان چه مضرت و عقوبت و شرمندگی است
و ما در دشمن حضرت امیرالمؤمنین و ذریت **شعر** چه لالا بکفر [illegible] وگرنه مالکست [illegible] لا [illegible] خدا و کتاب رسول
و دشمن [illegible] فخر خیزد امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با جمله انبیا علیهم السلام مناسبت تمام داشته علم او زیاده بود بر کل خلایق و بود بر همه فایق
رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] سلیمان [illegible] آدم علیه السلام [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
محمد صلی الله علیه و آله [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
نظر کند بعلم [illegible] و ابراهیم [illegible] و اسمعیل [illegible] و داود [illegible] سلیمان [illegible] و ایوب [illegible]
باسما [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
در حق [illegible] فرموده [illegible] ان الله اصطفی آدم [illegible] ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
[illegible] انه کان عبدا شکورا [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] لا نرید منکم جزاء و لا شکورا [illegible] و ابراهیم الذی وفی [illegible]
یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا [illegible] فلما اسلما و تله للجبین [illegible] و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله [illegible] یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض [illegible] لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
سلیمان [illegible] و آتیناه ملکا عظیما [illegible] و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا [illegible] انا وجدناه صابرا

نعم العبد انه اواب و نیز گفت که جزاهم بما صبروا جنة و حریرا و موسی را گفت وکلم الله موسی تکلیما و جای دیگر فرمود

انه کان مخلصا و کان رسولا نبیا و در حق او فرمود که واجعل لی لسان صدق علیا و عیسی را گفت و اوصانی بالصلوة و الزکوة

ما دمت حیا و در حق او فرمود الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و مراد محمد صلی الله علیه و آله فرمود که انا اعطیناک الکوثر

و در حق او فرمود عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا و ذات بزرگوار خود را جل جلاله ستایش فرمود که و هو یطعم و لا یطعم

و در حق او فرمود که و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و راوی این حدیث ام سلمه بود رضی الله عنها اما ابو امامه بطریق

دیگر روایت میکند از جابر بن عبد الله انصاری که من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود من احب ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته و الی

میکائیل فی رتبته و الی جبرئیل فی جلالته و الی آدم فی صفوته و الی نوح فی خشیته و الی ابراهیم فی خلته و الی یعقوب فی حزنه

و الی ایوب فی صبره و الی یحیی فی زهده و الی عیسی فی سنته و الی یونس فی ورعه و الی محمد فی حسن خلقه فلینظر الی

علی بن ابی طالب علیهم السلام و دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده حق تعالی نود خصلت از خصال حمیده انبیا علیهم السلام در

امیر المؤمنین جمع فرموده در غیر او نفرموده که آن شجاعت و سخاوت و علم و ورع و نسل و خاموشی و غیرت و عقل و کیاست و جمال

و عفت و صبر و حجت و سلامت و امنیت و بازداشت از ذنب و عیوب و انس و حفظ و فقه و تاویل و تنزیل و مقارنت بلال

و نصرت و وفا بعهد و زوجه طاهره و فرزندان کرام و ضمیر پاک و نماز و روزه و تسبیح و تحمید و امر بمعروف و نهی از منکر و قیام

شب و کثرت ذکر و فرو خوردن خشم و پوشانیدن بصر و نگاه داشتن فرج از نا شایست و امانت و وصیت و عترت طیبه

و قربانی هدی و نحر و عمل پسندیده و نماز گذاردن بدو قبله و حاضر شدن بدو بیعت و فتح و رضوان و مخالف بودن از نفاق و خلوص صدر

و صدق لسان و حسن ذکر و کثرت ثنا و محبت الهی و منزلت حضرت رسالت پناهی و دوستی ملایکه مقربین و برادری نبی و مقدم

بودن در عطا و قتل پهلوانان و فتوح بسیار در بلاد و ترک ظلم و ستم و طریق فراخ و حجت بیضا و نصیب از جنت و ذکر با پیغمبران

و زهد با زاهدان و فتوت با فاتیان و مقدم بودن در ایمان و اظهار بدر و نصرت بیرا و اکمال دین و یقین و خیط بر قاسطین

و برات از آتش سوزان و خط بسیار در آن و فضلیت دراز و حسن چهره و کشادگی جبین و مباهات فرشتگان مخصوص بحمایل ذو الفقار

و تسبیح سنگ ریزه و دوستی تن خلاصه اخبار و کلام مورچه از برای اظهار معجزه و مراورات و درجات عالیه و قصر مشیده و هر چند رسول الله

صلی الله علیه و آله مدح و منقبت میفرمود منافقان را عداوت و بغض میافزود و صلی الله علی ذلک النبی محمد و آله الطیبین الطاهرین

فصل چهارم در ذکر بعضی از مناقب و فضایل و معالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در بیان بعضی دیگر از احادیث

حضرت ... در نزول ... روایت کند ابو بکر مفسر شیرازی از آیت

عالی رایت و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس در شان شمشیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است نزول یافته و نسبت آن

بذو الفقار شده و یک روایت آنست که حق تعالی آنرا با آدم فرستاد و از بهشت و او طاز ورق خمار بهشت آفریده بود و در روایت دیگر آنکه حضرت رسول صلی

بمعراج فرمود و فرمود که در بهشت بیخ امید بید که درخت سیبی سپید و مبارک فراز کرد و یک سیب از آن درخت چیدم و خواستم تناول نمایم آن

سیب شق کرد و انما به دو آن خورد و آنرا دو نیمه شد یک نیمه آنحضرت تناول کرد و نیمه دیگر را بجنبش حق سبحانه و تعالی بقدرت کامله خود از آن یک

نیمه سیب ذو الفقار را آفرید و از آن یک نیمه که تناول کرده بود نطفه شد که حضرت فاطمه از آن بوجود آمد اکنون ذو الفقار و حضرت

فاطمه خواهر و برادر باشند روایت است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون فرمود ذو الفقار از نیام بیرون آمد با فاطمه و چند

آخر روز امیر المؤمنین علیه السلام بحجره در آمد حضرت فاطمه را در سخن یافت فرمود فاطمه با که سخن میگفتی جواب داد با برادر فرمود برادر کیست فرمود

ذو الفقار و این روایت را نظم کرده اند نظم سید پیغمبران رفت تماشا کنان ❊ دید نعیم جنان جلوه در آن یک سفر ❊ دید

درخت عظیم سیب بر او بیعدد ❊ سرخ و سفید و شگرف پاک به بعل قدر ❊ دست فراز کرد و دست به سیبی بود ❊ زانکه عجب نغز بود و تازه که

شیرین تر ❊ در کرانمایه را بر سر آنکه سیب بود ❊ سیب چو نیمه شد هر طرفه کنون در نگر ❊ آنکه بخورد از آن چنین بحجه رسید ❊ آمد از او در وجود

فاطمه نامور ❊ و آنکه برفت از کف خالق هفت آسمان ❊ و آنکه از آن آفرید تیغ و لیکن دو سر ❊ هر دو یکی بود از آن جزو ولی کرد کار ❊ نیک به باین

تا که داشت جز نبی الله پدر ❊ و بر ذو الفقار نام او نوشته بود که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و حتی بعد نبی و وصی بعد وصی حتی برسد امیر المؤمنین علیه السلام

بعد از آن حق جل و علا فرمود و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز این اشعار امیر المؤمنین است علیه السلام در باب ذو الفقار آتش باد

اهل کفر را ذلیل ساخت و عزت اسلام و حرمت دین بنصرت و جهاد امیر المؤمنین است ... و فرو

اذا وقع ظفر از ایشان بظهور رسانید بلکه آن کوشید که لشکر اسلام منهزم و شکسته گردد که سیهزم الجمع و یولون الدبر چه ایشان الکثر در میان کفر و کفر فرمیز انگیختند و خاک

مکر و نفاق بر سر ایشان شوم خود میریختند و در آنچه برخاستند از آن بر مذهب ... و قصور نشود و در دین محمدی رخنه شود و حال ایشان بعهد و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام

آنکه در ... و سرو جان فدا میکرد تا دین اسلام قوت گیرد و اهل اسلام مطمئن شوند و ... و حق تعالی فرمود که فریق فی الجنة

و فریق فی السعیر اگر بهشت و حور و قصور میخواهید پیرو محمد و آل او گردید و اگر نار جهنم میطلبید پیرو آن جماعت بد فعال که نه پی سبیل میباید پیروی آل محمد را

گذارد و متابعت منافقان بد سگال کنید که خبر از آیه ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ندارد و خبر بهشت حق سبحانه و تعالی در قیامت

جماعتی را بهشت آبرو و بهشت عنبر سرشت ... ایشان را اصحاب یمین گویند و جماعتی دیگر را بدبخت بدوزخ کشند و آنان را اصحاب

شمال نامند اما آنانرا ... بر بدر مقدم ایشان نور توحید بتابد و ایشان معرفت و دل ایشان پر بود از اخلاص و نور ایمان یافته باشد

اختصاص و علمدار ایشان امیر المؤمنین علیه السلام بود و سپهسالار ایشان سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین و دلیل ایشان جبرئیل علیه السلام

باشد و نوشته باشان سخاوت و راه ایشان و دست ایشان بود و ده نگین مهر آبی چه براو نقش کرده باشم محبت امیر المؤمنین علیه السلام
در انگشتان ایشان باشد و نوشته باشد بر نگین ایشان اول الحمد لله الذی هدانا لهذا دوم ادخلوها بسلام آمنین
و بر سیوم الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و بر چهارم الحمد لله الذی صدقنا وعده و بر پنجم
و زوجناهم بحور عین و بر ششم کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون و بر هفتم سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین و بر هشتم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و بر نهم فروح و ریحان و جنت نعیم و بر دهم
هل جزاء الاحسان الا الاحسان و قوم دوستان امیر المؤمنین و اولاد امجاد او باشند صلوات الله علیهم اما دشمنان ایشان بعبث چوب
مقدمه ایشان ظلمت کفر و ساق ایشان نفاق بود و دل ایشان پر از شرک و عمل ایشان جهل و علامت ایشان مسوخ و مسخ باشند و جمال ایشان اقتنده و
سالار ایشان ابلیس و دلیل ایشان معصیت بود و نوشته ایشان تکل و منزل ایشان دوزخ و مهمانخانه ایشان مالک دوزخ و فرش ایشان زقوم و پیرهن ایشان
قطران و انگشتری عداوت آل محمد علیه الصلوة والسلام در انگشتان ایشان بر اول نوشته شده ادخلوا ابواب جهنم و بر دوم لاملئن جهنم و سیوم
سرابیلهم من قطران و بر چهارم ویل یومئذ للمکذبین و بر پنجم فمنهم شقی و سعید منهم خالق جهنم جزاؤکم سعقورا و بر ششم والهم فیها زفیر و هم
فیها لا یسمعون و بر هفتم انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها و بر هشتم خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه و بر نهم فذوقوا فما للظالمین
من نصیر و بر دهم اخسئوا فیها ولا تکلمون اکنون عاقل باید بچشم نگه بید در احوال هر دو نظر کند که متابعت کدام از این دو فریق اختیار
مرتواند کرد عاقل حکیم بهشت بگذارد و دوزخ را اختیار کند جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله در حق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
ای علی تو باب هدی و آیت کبری و حجت عظمی و خلیفة الله اهل دنیا ای علی تو امام امتی بعد از من و امیر ایشانی هر جا اختلاف کرده اند در تو
انکس مخالفت تو کند مخالفت خدا تعالی کرده و انکه موافقت تو کرده موافقت با حق تعالی نموده ای علی تو امیر مؤمنانی و برگزیده پروردگار
ای علی تو سید اوصیایی و دو فرزند سید انبیایی و دو ولد تو حسن و حسین اند که بهترین اولاد اهل عالمند ای علی تو مثل قوم موسی همچنانکه عیسی علیه السلام
بیمار جماعت بنی اسرائیل بود ای علی دوستی تو شفا است سینهای مؤمنان و رحمت است برای عالمیان ای علی تو بهترین شهیدانی و دوست خاتم
پیغمبرانی خنک انکس که ترا دوست دارد و وای کسی که ترا دشمن دارد در خبر است که شخصی از بنی حرام بود در بر زمین در خواب دید
که قیامت آشکار شده و سید المرسلین و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین مردمان را آب میدهند این جوان نیز
بود آمد بکنار حوض تا ایشان او را آب دهند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که او را آب مدهید گفت یا رسول الله سبب آب نا دادن
من چیست آیا من سجده او رسالت تو ایمان ندارم و دوستان اهل بیت تو نیستم فرمود بلی هستی و ایمان داری اما در همسایگی تو
منافقی نام او فضلی هست در دشمن حضرت علی و اولاد او است و تو وی را منع نکردی گفت یا رسول الله او قوم و قبیله بسیار دارد و تو

مرسبب آنست فرمود که از چون این کار دوستان و سران ملعون ابر دارد که او دشمن ولی خداست جوان کاره بسته و سر او را ببرید بفرمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله او گوید که چون از خواب بیدار شدم لرزه بر اعضای من افتاده بود و کارد و خنجر آلوده در دست داشتم و آواز فغان و ویلا از محله بر آمد و حاکم
خورد و بزرگ محله را گیرانید بواسطه آن خون و همه را در شکنجه کشید با خود اندیشیدم که این کار بیت من کرده ام و بفرموده حضرت رسول خدا کرده ام
چرا این مقدار بیگناه را عقوبت کنند بواسطه تو روان پیش حاکم رفتم و احوال الامام گفتم که این کار از دست من بفعل آمد و ایشان بیگناه اند
اما بفرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب کرده ام حاکم چون این حکایت بشنید با وزرا و نواب و حجاب خود مصلحت دید که در این قضیه چه میباید کرد
جمله گفتند چون بفرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده چیزی لازم نشود و جرمی نباشد بلکه بیگناهان را عذر باید خواست و این جوان را خلعت فاخر داد که کار
نیکو کرده و فرموده مردمان را که در شنیده و او را خلعت بسیار دادند تا دانی که دوستی اهل بیت آل محمد هم در حال و هم در مال فریادرس است و دوات مخالفان
آنست که اگر این حدیث در باره شیخان کم کسی این سنت بشنوند تصدیق کنند و این همه را که اکرامات و فضایل و مناقب که در حق امیر المؤمنین و اهل بیت صلوات الله علیهم
بشنوند گویند که این همه بافته و افضیانست چنانچه کفار میگفتند در قرآن بر ساخته حضرت رسول است نعوذ بالله و دیگر خواجه رسول صلی الله علیه و آله در حق شاه اولیا
علیه السلام فرموده ای علی تو از منی و من از تو گوشت تو گوشت منست و رگ تو رگ منست و خون تو خون من پس هر که فرمان ترا که فرمان من است برده فرمان خدا را برده
جلت عظمته فرمان برده و هر که فرمان خدا برد جای او بهشت است و کسی که نافرمانی کند ترا نافرمانی کرده مرا و هر که نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده خدا را
و هر که نافرمانی خدا کند پس جای او جهنم است و بد بازگشتی است جهنم روایت کند جابر بن عبد الله انصاری رحمة الله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی
بعد از آنکه نماز صبح گذارده بود روی مبارک بجانب ما آورد و فرمود که کجاست ابن عم من و بنت پناه من و زوج دختر نیک اختر من پس امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
این شنوده برجست از میان قوم و فرمود که اینک منم یا رسول الله فرمان چیست فرموده یا ابا الحسن برو بصحن مسجد و سلام کن بر آفتاب که او با تو
سخن خواهد گفت در وقت طلوع پس آنحضرت مبادرت نموده بصحن مسجد و مهاجر و انصار در عقبش روان شدند تا آنجا رسیدند از افق
آفتاب سر بر زد امیر المؤمنین صلوات الله علیه متوجه او شد و گفت السلام علیک ای آفریده خدای عز و جل پس آفتاب بزبان عربی فصیح و لهجه بلیغ صریح
گفت و علیک السلام یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن و تو بهمه چیز دانایی پس اصحاب بر اخشم رفت از ابن خطاب و گفتند ما شنیده ایم که حق سبحانه و تعالی است
اول و آخر و ظاهر و باطن سیب و او دست و بهمه چیز دانا او تواناست و ما دیدیم آفتاب را مخاطب کرد علی را ابن خطاب با این نامها خواند او را در جواب ایشان
علی برود دیگر آنکه این اوصاف آفتاب وی را شنود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده خاموش شو یاران اصحاب هر یکی را مقامی است و هر کلام را جوابی و اما
گفتن آفتاب که یا اول گفت او را یعنی اول کسی که ایمان آورد بخدا و رسول داد او بود و اول کسی که قدم در بهشت نهد و اول کسی که بعد از من خلیفه و وصی من
و اول کسی که از حوض کوثر آب خورد او باشد سوم آنچه بر جسته ما شنیده ایم اول کسی که بهشت رود و تو باشی فرموده بلی اما تو احمد بهشت
او بود و در بهشت روده تا او را یا ظاهر خوانده یعنی در حق تقویت بازوی او دین غرب ذو الفقار سر او ظاهر گردید و اما آنکه گفت یا باطن او بباطن

زمین و داناست از دقایق و غیر آن و دانا آنکه بهمه چیز داناست از کتاب الهی چه بمضمون و من عنده علم الکتاب نزد اوست علم کتاب چه هیچ آیتی نیست
از آیات الهی الا آنکه او میداند ناسخ و منسوخ او و عام و خاص و علم آنرا و در کدام وقت و در شان که نازل شده و او امام مبین است و بالهام الهی و بعلم حقایق رسیده است
حقایق اشیا بر او یقین است و لهذا فرموده که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و دیگر آنحضرت فرموده اگر خوف نمیداشتم بر امت خود هر آینه میگفتم در باب
تو چیزی چند که خاک قدمت را بر دیده بر میداشتند اما از آن میترسم که بگویند در باب تو آنچه در باب مسیح گفتند نصاری گر نبود در خلقها شک ضعیف
ور نبود در خلق محجوب کثیف ○ در مدحت داد معنی دادمی ○ غیر ازین منطق لبی بگشادمی ○ و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده هر که دوست دارد علی
علیه السلام بدل پس براو باشد ثواب دو دانگ این امت و هر که دوست دارد علی علیه السلام بدل و زبان پس او را باشد ثواب چهار دانگ این امت
و هر که دوست دارد علی علیه السلام بدل و زبان و دست پس او را باشد ثواب جمیع این امت و دیگر فرموده که یا علی نشناخت خدا را الا من و تو و نشناخت
او را مگر من و تو و نشناخت ترا کما هو حقه شناختن مگر من و نشناخت مرا مگر حق سبحانه و تعالی در کتاب عیون الاخبار نقل کرده از امام رضا صلوات الله علیه
و آنحضرت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل میکند که آنحضرت فرمود که چون حق سبحانه و تعالی تکریم آدم فرمود بسجود فرشتگان او را و داخل جنت آدم با خود گفت
که آیا حق تعالی آفریده است بشری برابر از من افضل باشد پس حق سبحانه و تعالی بعلم ازلی دانست آنچه واقع بود در نفس او پس ندا فرمود او را که ای آدم
سر بالا کن و بنگر بساق عرش پس چون نظر کرد دید که بر او نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجه او
سیدة النساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة پس آدم فرمود ای پروردگار من اینها چه طایفه اند حق تعالی فرمود که
ایشان از ذریت تو باشند و ایشان بهتر از تو بوده اند و بهتر از همه آفریدگان من اگر ایشان نبودندی من نمی آفریدم ترا و نه بهشت و نه آسمان و زمین
پس زنهار از آنکه نظر کنی بسوی ایشان بطریق حسد پس بیرون روی از قرب من پس آدم نظر کرد بچشم حسد و آرزو نمود منزلت ایشان پس مسلط شد شیطان
بر او تا خورد از شجره منهیه و دیگر حوا مسلط شد بجهت نظر کردن او بفاطمه بچشم حسد تا او نیز از آن شجره خورد چنانکه آدم پس حق تعالی ایشان را
بیرون کرد از بهشت و فرود آورد از قرب خود بر زمین و دیگر آنحضرت فرموده که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بسوی من در حق علی علیه السلام سه خصلت است
از خصال حمیده و آن اینست که او سید اوصیا و امام اتقیا و پیشرو اصحاب سپید رو باشد که بکو بشند در روشنی علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کند
عبد الله بن عمر که گفت شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی خطاب کرد مرا در شب معراج بلهجت علی بن ابی طالب علیه السلام گفتم ای پروردگار من
تو خطاب میکنی مرا یا علی فرمود جلت قدرته ای احمد من شبیه ام نه از چیزی شبیه و قیاس کرده نشوم بمردم و وصف کرده نگردم باشیا من ترا
آفریدم از نور خود و علی را از نور تو و من اطلاع دارم بر اسرار دل تو پس نیافتم هیچکس را دوستر بر تو از علی بن ابی طالب پس خطاب کردم با تو بزبان او
او کردم تا آرام گیرد دل تو و روایت کند عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی آدم را آفرید و روح در دمید آدم علیه السلام عطسه کرد پس فرمود که الحمد لله
ای آدم اگر نه آن بودی دو بنده که من میخواهم خلق ایشان را بیافرینم ترا نیافریدم و جمیع ملائکه را و جمیع آفریده که پیش از تو و بعد از تو باشند گفت ای
پروردگارا

ایشان از ذریت فرزندان تو باشند حق جل و علا فرموده ای آدم گفت ای پروردگار من نام ایشان چیست فرموده سر خود را بالا کن چون سر بالا کرد و دید که نوشته است
بر عرش که لا اله الا الله محمد رسول الله نبی الرحمة و علی ولی الله مقیم الحجة قسم بعزت و جلال خودم که عذاب نکنم کسی را که دوست
دارد ایشان را و اگر چه فرمان برداری من نکنند و نیامرزم کسی را که دشمن دارد ایشان را و اگر چه فرمان برداری من کنند از عزیز نقل کرده که ایشان این چنین شخص
حق جل و علا دوست دارد او را در دوزخ نکند اگر چه همه عمر معصیت کرده باشد و دشمن او را در بهشت نیارد اگر چه همه عمر صرف طاعت کرده باشد چه گوئی در روایت کند عبد الله بن مسکان
و او از ابی بصیر و او از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر و او از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم نقل فرموده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده اهل تقوی را نشانها است
که ایشان را بدان نشانها میشناسند و آن راستی گفتار است و ادای امانت و وفا بعهد و پیمان و کم فخر و بخل و رعایت صله ارحام و رحم بضعیفان و بجا
و نگاه ناکردن در زنان ایشان و بذل معروف و حسن خلق و وسعت حلم و پیروی علم در آنچه تقرب جویند در آن از حق تعالی خوشی جایگاه نیکو که ایشان راست
بجنات نعیم پس اهل تقوی جماعتی باشند که متصف باشند باین اوصاف پس نظر کن بکمال طایفه بی انصاف که این اوصاف در ایشان نباشد و مع ذلک حضرت
در حق ایشان نباشد بظلم و جور و حق را ناحق کنند و حلال را حرام و حرام را حلال دانند و مانع خمس شوند که حلال بر اهل بیت علیهم السلام و زکوة مال را مستحقان
ندهند و بیت المال را که بر دیگران حرام بود بر خود حلال سازند چنانچه مخالفان در کتب تواریخ آورده اند که عثمان علیه اللعنه از بیت المال دویست هزار دینار
طلا بمروان کنده داماد داد و مال افریقیه را که پانصد هزار دینار بود بمروان حکم داد [illegible] حضرت رسول [illegible] رسول
صلی الله علیه و آله کتاب و اهل بیت را در میان ایشان گذاشت قرآن را سوختند و عترت را کشتند و وفا بعهد آنحضرت [illegible] در روز غدیر
بامیر المؤمنین علیه السلام فرموده رسول بیعت کردند بعد از رحلت آنحضرت شکستند و کم حیائی [illegible] خلافت را که حق امیر
نبود بجهت ظلم فرو گرفتند و فدک را [illegible] و با آل مصطفی بخل ورزیدند و فدک را که حق حضرت فاطمه علیها السلام بود از دست
بستند ناحق و بیت المال را آنچنان تلف کردند و فرزندان رسول را از گرسنگی [illegible] و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اینست [illegible] قطع کرده اند آیه
تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله را مگر نشنیده بودند و دیگر رحم آن منافقان بر ضعیفان آن بود که سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عبد الله بن مسعود
رضی الله عنهم را افضل اصحاب بودند چه جفاها کردند سلمان را آن مقدار بر گردن زدند که [illegible] ماند [illegible] ابوذر غفاری را از شام
آوردند برهنه چنانکه گوشت بر رانهای او نمانده بود و استخوان [illegible] نمایان شده و عبد الله مسعود را چندان زدند که پهلوهای او شکسته
در مدینه تا رحلت کرد از دهر اسلام و مسلمین آورده اند که عثمان لعین چهار هزار غلام زرین کمر از بیت المال مسلمانان خریده بود و در پیش خود [illegible]
چنانچه احتیاج [illegible] نمیدانست و فرزند زادگان رسول از گرسنگی بر بازار نمی توانستند بر خواست و رنگ در روی مبارک ایشان نمانده بود و از
عثمان لعین از جمله آن بوده که بجای بانگ نماز طبل زدن [illegible] بانگ نماز [illegible] نمی کنند از بانگ طبل و آنچه مقدور بود ایشان را
در [illegible] اسلام بدعتها نهادند و از آنجمله شمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و آنچه توانستند در هلاک اهل بیت کوشیدند و در خلافت [illegible]

با رسوخ منسوخ شده امیر المؤمنین را شهید کنند تا بوقت خلافت معاویه بدین تا بعد از آن همه محاربه بنو عم از جمله آن حضرت را
شهید کردند و امام حسن را زهر دادند و در زمان یزید سگ پلید پسرش امام حسین علیه السلام با اولاد و اتباع شهیدش شهادت چشانیدند
حال مسوخ و شیوخ سنیه پر منظ بوده و فخر بن عباس آن بوده هر که میگفتند از ایشان که از اولاد رسول الله هستند از بدوم
کشته ام و او معروف انکه جعفر والبیان بشهر امیر ساختند در حالت مستی امامت مردم میکردند چنانکه نماز را که کعبه را چهار رکعت میکرد و در محراب
قی میکردند مثل عبدالله مطیع و ولید بن ابی معیط و خالد بن ولید حرامزاده که با زن مالک بن نویره فساد کرده بود او را سیف الله نام کرده
بودند و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا یعنی هر که کور باشد در بهشت در حق از باطل تمیز نشواند کردن بسیار
در آن نشاه نیز کور برانگیخته شود که الله به بهشت نبرد و هلاک کند تا سرنگون بچاه ویل افتد تتمه در ذکر اخبار و احادیث دیگر که در حق
امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده

روایت کند اخطب الخطبا ابو احمد خوارزمی در فضایل علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر جمله قلم بود
و دریا مداد گردد و بریان حساب کنند کاتبان شوند و آدمیان نویسند که نتوانند بشمار آورد فضایل علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام
و جابر بن عبدالله انصاری روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود جبرئیل از نزد رب جلیل جل جلاله آمد و ورقی آورد سبز و سفید
بر آن نوشته که من فرض گردانیدم دوستی علی بن ابی طالب بر خلق خود پس حق تعالی میفرماید برسانید این خبر را بخلایق از من فرض علی الحاضر
والغایب حب علی ابن ابی طالب یعنی الناس علی حبه فلعنة الله علی الکاذب والغائب روایت کرده عبدالله عباس از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که اگر جمله عالمیان اتفاق میکردند بر دوستی علی بن ابی طالب علیهم السلام حق سبحانه و تعالی دوزخ را نمی آفرید پس معلوم شد که بدوستی
و عمل فایده ندارد و روایت کرده است زید بن علی بن الحسین از آبای کرام عظام خود علیهم السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که اگر بنده
باشد که عبادت کرده باشد مثل آن چه نوح اقامت نموده در میان قوم خود و مانند کوه احد طلا در راه خدای تعالی نفقه کرده باشد و عمر خود هزار سال بر قدمهای
خود ایستاده باشد بعد از آن کشته شده باشد میان صفا و مروه بظلم پس اگر دوست دشمن علی باشد ترا بهشت نبرد و رنگ جنت را نشنود روایت کند انس بن مالک
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی از نور روی علی بن ابی طالب علیه السلام هفتاد هزار فرشته را آفرید استغفار میکنند از برای دوستان او تا روز قیامت استغفار
آن خلقوا او را از علی علیه السلام چنانچه ابن مسعود روایت کند که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود هر که گمان کند که او بمن ایمان آورده و با کمه دوستدار نیست در کتاب
خدا و حال آنکه کراهت دارد امیر المؤمنین را دروغ میگوید و بمن ایمان ندارد و دیگر انس بن مالک روایت کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوستی علی
ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام حسنه ایست که ضرر نمیکند با آن سیئه و دشمنی او سیئه ایست که فایده نمیکند با آن حسنه چنانچه مذکور شد از انس و دیگر فرمود
نظر کردن بر روی علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام طاعت است و ذکر او عبادت و قبول نمیکند حق سبحانه و تعالی ایمان بنده را مگر بدوستی علی بن ابی طالب و بیزاری از دشمنان او و دیگر فرمود

که بشر کرنده کار در روز قیامت سه کس اند هرگز یک چشم زدن شرک بخدا نیاوردند یکی حزقیل که مؤمن آل فرعون بود و دیگر
حبیب نجار که مؤمن آل یاسین بود و دیگر علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام که مؤمن امت منست و او افضل و اعلی ایشانست و در همه امور
آنحضرت سابق است در اصل خلقت و در نسبت و ابت پیغمبر صلی الله علیه و آله در ... در خلافت و امامت نیز سابق باشد مع ذلک خود میگوید
که همه که میگفت بر من باشم تقدم کنید و اسمعیل اصفهانی در اربعین خود آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی خیر البشر و من ابی فقد کفر یعنی امیر المؤمنین
علیه السلام بهترین بشر است و هر که قبول ندارد پس او کافر است و علی بن حسین ابن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله فرمود در روز خیبر
یا علی اگر نه آن بودی که گفتندی طایفه از امت من در باره تو آنچه نصاری گفتند در باره عیسی بن مریم هر آینه گفتمی در باب تو مقاله که نگذشتی بهیچ ملاء مگر آنکه گرفتندی خاک زیر پای
بهاری و بقیه آب وضوی تو که بآن تبرک جویند ولیکن کافیست ترا آنکه باشی از من و من از تو و بمنزلت هارون از موسی الا آنکه نیست پیغمبری بعد از من
وارث میکنی دین مرا و مقاتله میکنی بر سنت من و تو در آخرت نزدیکترین مردمی بمن و تو وارد باشی بر حوض و منافقان را از آن رانی و اول کسی که وارد
بر من بر کنار حوض تو باشی و اول کسی که از امت من در بهشت رود تو باشی و شیعیان تو بر منبرها باشند از نور رو سفید ایشان
سفید باشد و در گرد من باشند و من از برای ایشان شفاعت کنم فردا در حال تشنگی سیراب گردانم نور چهره و سفید ایشان همچنانکه
حق جل و علا میفرماید یوم تبیض وجوه و تسود وجوه ای علی جنگ با تو جنگ با منست و صلح با تو صلح با منست و پنهان تو پنهان
منست و آشکار تو آشکار منست و سر سینه تو سر سینه منست و تو باب علم و دانش منی و فرزندان تو فرزندان منست و گوشت تو گوشت
منست و حق با تو است و جاری بر زبان تو و در دل و در میان هر دو چشمان تو و ایمان آمیخته با گوشت و خون تو همچنانکه
آمیخته با گوشت و خون منست و حق سبحانه و تعالی امر کرده مرا که امر کنم ترا که شیعیان ترا به بهشت و دشمنان ترا بدوزخ در آنده
شود از حوض مبغض تو و غایب شود از محب تو امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بعد از این کلام افتادم بسجده و ملک علام و شکر گفتم بر نعمت
اسلام و در کلام الهی هر جا ذکر ایمان میرود مراد از بسی از اینها ایمان او است و مومنان شیعیان او بیند و هر جا که کفر و نفاق مذکور میکرد
سر و سردار آنها مسوخ بعد رسوخ اند و کافران و منافقان و اتباع ایشان از جمله اهل کفر و نفاق در امتهای پیشین نیز بوده اند اما باین سوابق
نه با پیغمبر و بهترین پیغمبران است و با عترت او که بعد از او بهترین خلفا اند این عمل کنند و دیگر جابر انصاری رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله
که فرمود خدای تعالی چون آفرید آسمانها و زمین را خواند ایشان را پس اجابت نمودند پس از آن عرض فرمود بر ایشان نبوت مرا و ولایت علی
ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام پس قبول فرمودند بعد از آن آفرید خلق را و تفویض فرمود بما امر دین را نیکبخت کسی است که نیکبخت گردد
بعون ما و بدبخت کسیست که بدبخت شود بعون ما و ما حلال کننده ایم حلال او را و حرام کننده ایم حرام او را و معلوم است
و نیکبختان و جهال دوستان و برادران محمد و آل او بیند صلوات الله علیهم اجمعین و بدبختان این جهان و آن جهان دشمنان آن برگزیدگان

و شجرهٔ طیبه ایشانند پاک و معصوم مانند حضرت محمد است و آل علیهم صلوات الله الملک المتعال که اصل آن ثابت است در بهشت و فرع
آن کشیده تا اعلا علیین چنانچه قرآن بآن ناطق شده که ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها یعنی خدا تعالی گردانید کلمهٔ پاکیزه را مانند درخت پاکیزه که اصل آن در زمین استوار و شاخ
او در آسمان و در بلندی پایدار و قرار میدهد میوه‌های خود را در آن وقت که خدا تعالی حکم فرموده میوه داد و این تشبیه بغایت ظاهر است در محمد و آل
محمد صلوات الله علیهم اجمعین بیان آن نموده اند که مراد از شجرهٔ طیبه حضرت رسول و آل عترت وی است صلوات الله علیهم اصل حقیقت ایشان از شریعت
و احکام دینیه و امور یقینیه محکم و استوار و پایدار است تا انقراض عالم و فرع طاهرهٔ ایشان از رتبت و منزلت و رفعت رسیده تا آسمان
و مهر و قمر از اوقات و دوران نفع و فایده ما میگیرند از دین و ملت ایشان که از برای آن است شرح زینت و معونت و تعادل میان خلق چنانچه
هیچ یک از امور دینی و دنیوی بیان فرموده اند بر وفق حکمت و مصلحت که بدان عمل کنند و نیکبخت هر دو جهان شوند پس هر که اقتدا طریق
ایشان نموده و پیروی ایشان سلوک فرموده در دنیا محمود است و در آخرت سعید و حدیث نبوی نیز مؤید این است که فرع علا از شجره و یک
اصلیم با آن درخت فاطمهٔ زهرا و ثمرهٔ آن حسن و حسین و باقی امامان علیهم الصلوة و السلام اند که وسیلهٔ نجات اند در دنیا و آخرت
و برگ آن درخت محبان و شیعیان خاندان لله الحمد و المنة که درین زمان با امن و امان که سال نهصد و پنجاه و هشت است از هجرت شاه
جهان پناه ظل الله سلطان خلد الله ملکه و سلطانه فرع پاکیزه است از اصل آن شجرهٔ طیبه که اصل پاکش در زمین دل پاکیزهٔ محبان و دوستان
سید المرسلین و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین محکم و استوار گشته و فرع پاکیزه اش در رفعت و بلندی از ایوان کیوان گذشته
و از ثمرهٔ آن درخت برومند اظهار دین جعفری است همه مومنان فایده مند اند امید که ثمرهٔ ظهور صاحب الزمان علیه الصلوة و السلام
در اصل مرو یکیست متصل گردد به وجه و کرم و بقاعدهٔ مقرره هر نوری در مقابل ظلمتی می باشد پس شجرهٔ طیبه را شجرهٔ خبیثه در مقابل
خواهد بود چنانکه در قرآن مجید وارد شده و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یعنی
مثل کلمهٔ ناپاک که کلمهٔ کفر است و نفاق مانند درخت ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه در طبایع سلیم و با وجود
خباثت و کراهت چنان شده و پراکنده گشته از روی زمین نیست او را ثبات و استحکام یعنی بیخ در زمین و شاخ
در هوا و این حال معاندان و دشمنان اهل بیت است که حق سبحانه و تعالی تشبیه نموده بشجرهٔ خبیثه و مراد بآن مسموع است که
و بنی امیه و بنی عباس است که آنها را اصل و بیخ نبوده و قرار و استحکام نداشته بهر چند روز علم مخالفت بر افراشته و خاک
بطلان در دیدهٔ اهل دین انباشته و تخم لعن و طعن در دل مومنان پاک طینت کاشته و آنان مثل درختی بودند بی ثبات و بیخ
قرار یافته و نه ثمره را اعتبار بوده بلکه آنانکه با ایشان آمیزش کردند در دنیا بخوار شدند و در عقبی در تلخی عذاب ابد

مانده و سمت بدبختی و شقاوت بر صحایف روزگار شوم خود کشیده و سلاطین که در زمان سابق بوده اند هر کدام که با خاندان
طیبین و طاهرین اعتقاد داشته اند آثار و نسل ایشان مانده مثل سلطان محمود سبکتکین که او و فرزندان او محب و معتقد این خانواده
بوده اند و سادات و علما را جاها و صلات و زر بخشیده اند و در کتب تواریخ احوال ایشان مذکور است و او فردوسی را فرموده تا شصت هزار بیت بکفت و نام سوم
اصلا ذکر نکرد در اشعار خود فرموده بدین بیت: نبی و علی دختر و هر دو پور / گزیدم دو زان دیگران هم نفور / ابا دیگران مرمرا کار نیست / بدین در مرا
هیچ گفتار نیست / برین زادم و هم برین بگذرم / چنان دان که خاک پی حیدرم / و هر کدام که محب این خاندان نبوده اند از ایشان اثری نمانده مثل سلطان
ملک شاه که او عادل اهل بیت بود و اولاد او نیکو بسیار فاصل شدند و از جملهٔ عجایب آن بوده در اول سلطنت اعلی حضرت فردوس مکان علیین آشیان شاه اسمعیل
بهادر خان اسکنه الله فی فرادیس الجنان غازی با ظفر و جام بود که اسلام مدرسه و مقبرهٔ او و اولاد او در اصفهان نزدیک قلعه بود و از بیخ و بن کنده این زمان اثر
از آن عمارت نمانده و فرد کامل عاقل و در پادشاه مر باید که دوستدار اهل البیت است و دوست دشمنان ایشان نا او وفا نتوان گرفت چنانکه رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که پادشاهی که او را عدل نیست همچو ابر است که او را باران نباشد و عالم که پرهیزکار نباشد مانند چراغ غیبت که او را روشنایی نبوده
توانگر که سخاوت ندارد همچو خشب است که درو گیاه نروید و فقیر که او را صبر نباشد همچو شجره ایست که او را ثمر نبود و جوانی که در او توبه نبود همچو
شهری نمی باشد که او را آب نبود و زنانی که در او حیا نباشد مثل طعامی است که او را نمک نباشد و اگر مخالفان از اهل انصاف و کرم و حیا مردم بودند و دختران
با امیر المومنین صلوات الله علیه و آل آن چنانکه روایت کنند امام جعفر صادق علیه السلام از پدران و اجداد خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده حق تعالی گردانیده است از برای
برادرم علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام و سید ایشان فضیلتی چند که بعدد در شمار در نمی آیند هر که ذکر کند فضیلتی از فضایل او در حالتی که اقرار بآن داشته باشد حق سبحانه
و تعالی بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را و هر که بنویسد کتابی که در آن فضیلتی از فضایل او باشد حق سبحانه و تعالی بیامرزد گناه او را تا آن کتاب باشد و عبد الله عباس روایت
کرده که امیر المومنین صلوات الله علیه چهار خصلت بود که دیگری را میسر نشد اول آنکه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز گذارد دوم در عالم [illegible] دیگر در هر
از معارک غزوات رایت بدست او بوده و دیگر در هر محاربه مثل احد و غیر آن که لشکر منهزم میگشتند او در آن حضرت صابر و ثابت قدم بوده و غسل آنحضرت او نموده
و در قبرش او در آورده و زید بن ارقم روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده هر که میخواهد که چنگ زند بشاخ امید محققا آن شاخ نشانده حق سبحانه در بهشت عدن بید قدرت
خود پس باید که تمسک شود بمهر و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و نیز روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده که بآن خدا که نفس من در قبضهٔ قدرت
اوست که هیچ قدم بنده‌ای لغزان نباشد در روز قیامت و سوال کنند او را حق تعالی از چهار چیز از عمر او که در چه صرف کرده و از جسد او که در چه کار فرموده
و از مال او که از چه چیز اندوخته و در چه چیز نفقه کرده و از دوستی ما اهل بیت و دیگر روایت است که پرسیدند از آنحضرت که یا رسول الله [illegible] بعد از تو
چه چیز است علامت محبان [illegible] امیر المومنین [illegible] دوست [illegible] دشمن [illegible] این احادیث
تکذیب میکنند و نشان ایشان [illegible] اهل بیت [illegible] چنانکه امیر المومنین علیه السلام فرموده که ما آیة الله الکبری

یعنی خدا برا هیچ آبی روشن نشد جنت که بزرگتر از ما باشند و حضرت علیم در کلام لازم التکریم خود میفرماید والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون و ابن بابویه روایت کند از رسول صلی الله علیه وآله فرمود که زود باشد که بعد از من فتنه برخیزد و در عالم منتشر گردد پس هرگاه چنین
دیدید که دعوی در بد علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام را دریابید که جدا کننده است میان حق و باطل و ابن عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که مفارقت
از علی علیه السلام مفارقت کرده از من و هر که مفارقت کند از من از خدا تعالی مفارقت کرده و عبدالله مسعود روایت کند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روزی
آن حضرت فرمود که هیچ دانستی که حق سبحانه وتعالی پیغمبران پیش از ما که مبعوث ساخته امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که بر چه چیز فرمود که بر نبوت من و امامت تو هرگاه انبیاء
عظام برین مبعوث باشند اگر تو نصب نکنند چه نقص در دین لازم آید و وبال و عقوبت این بر ایشان باشد و چه پیش ایشان کار بر زمین سیاست و جفا
نمیاراند و این بر بنایه [illegible] خواب شود که از عقلاء هلاک گردد از آن بنا رسته کند خانهای خراب و در اعتقاد فرو دار از هلاک ترس که کوه ملازم شد
هیچ آفت السیلاب می باید کوشید و اعتقاد را محکم ساخت تا پیشینان با نیار دو آنگاه فایده ندارد و در خبر است که چنین سکندر بظلمات رسید
و جماعتی که همراه بودند مراد هیچکدام حاصل نشد گفتند اگر بروشنائی رسیم با [illegible] که نباشد برسم سوغات به یاران و دوستان هم موجب
شرمندگی است اتفاقا دست بردند بعضی از ان [illegible] شدند آن تاریکی هر چه بدست ایشان در آمد بر میداشتند و بعضی دیگر ملتفت نشدند
چون بروشنائی رسیدند آنانکه چیزی برداشته بودند گفتند به بینیم چه چیز است چون ملاحظه کردند دیدند لعلهای قیمتی است ندامت کشیدند که چرا بیشتر
برنداشتیم و آنانکه برنداشته بودند خود حال چه بحال بندگان نیز در روز قیامت همین حال خواهد بود تا که اهل ایمان حسرت خورند که چرا
بیشتر در عمل نکو نشدیم و غیر ایشان را معلوم است که در چه درجه حسرت باشند معلوم است که حال ممنوع بدتر از احوال خواهد بود که حسرت
بی نهایت خورد و چرا با آل مصطفی صلی الله علیه وآله دشمنی کردیم و حال دوستان آنکه چرا سر و مال و جان فدای این خاندان نکردیم جابر بن عبدالله انصاری رضی
روایت کند که روزی در خدمت رسول صلی الله علیه وآله بودیم امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آورد آن حضرت فرمود که آمد برادر یکجان برابر من بعد از آن ملتفت
شد بجانب کعبه و دست مبارک زد بر دیوار کعبه و فرمود بخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که این و شیعه او رستگاران اند در قیامت
پس از آن فرمود که اول و سبق شماست از روی ایمان بیشتر وفا کننده تر بعهد خدا تعالی از شما محکمتر از شما بامر الهی و عادلتر
شما در رعیت و قسمت کننده تر بشما از روی سویت و بزرگتر شما نزد حق تعالی بمرتبت و دیگر فرمود که این آیه
در شان تو فرود آمده ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه و بودند بعضی از اصحاب رسول صلی الله علیه وآله چون امیرالمؤمنین
را میدیدند میگفتند آمد خیر البریه ابو مریم نقل میکند که شنیدم از عمار یاسر که او گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وآله میفرمود
ای علی بدرستی که حق سبحانه وتعالی زینت داده ترا زینتی که نداده هیچ یک از بندگان را بزینتی که دوسترت باشد از آن زینت که ترک
و رغبت نمودن در دنیا و دوست داشتن تو را و دوست داشتن فقیران را و راضی بودن ایشان با امامت تو ای علی خوش حال

پس

آنکس که ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر آنکس که ترا دشمن دارد و دروغ بر تو بندد اما آنکه دوست دارد ترا و تصدیق تو کند
پس او برادر و شریک تست در جنت تو و اما آنکه بغض تو داشته باشد و تکذیب تو کند پس سزاوار است
بر خدا تعالی که جا دهد او را در مقام کذابین ناقلان آثار و ناقدان اخبار روایت کنند از علقمه که روزی عندلیب باغ بلاغت
و خطیب منبر ما زاغ رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله در محراب مسجد بر تکیه گاه رسالت نشسته بود و زینت سیادت و بهجت سعادت بار داده
چهره ماموری والضحی آراسته و طره سیاه واللیل اذا سجی پیراسته مهاجر و انصار منتظر گفتار شکربار و دسته [illegible] سرا زبان
وحی سیرا در دهان شیرین بیان بحرکت در آورده فرمود که دوش عم حمزه و پسر عم جعفر علیهما السلام در واقعه دیدم که در بهشت
با حور و قصور و میوه های بهشت میخوردند و آن میوه کنار بود بعد از آن پروردگار عنب شد و بعد از آن رطب گشت گفتم ای عم و ای پسر عم
از عمل کدام بهتر یافتید و رستگاری شما در کدام عملها بود گفتند از مقرب بارگاه الصلوة و دوستان بر تو و بر آل تو و در روش [illegible] اطعام
دادن و شب نکار را سیراب گردانیدن و علی ابن ابیطالب علیه السلام را دوست داشتن اینها از همه عملها بهتر بود نکته با وجود آن مقدار
مبالغه در تکریم و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام آنحضرت صلی الله علیه وآله فرموده و آن مخالفان تمام اینها را شنیده و جهان شنیده بودند
و نص غدیر خم دانسته بخلافت رضای قریش را برضای خدا تعالی و رسول او اختیار کردند و طرح دشمنی افکندند با دوستان خدا
گفتند قریش رضا ندارد بخلافت او رضای ایشان مقدم است بر رضای خدا تعالی باشد آیا هیچ مسلمان قبول کند و در قرآن مجید خوانند
که و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون آورده اند که چون سیم [illegible] دیوان خلافت را بر پا کرد فقرا را
طلبید با اول جریده نام امیرالمؤمنین علیه السلام ثبت کرد و دیگر نام امام حسن و امام حسین علیهما السلام نوشت
و از برای هر یک پنجهزار دینار زر طلا مقرر نموده که هر سال بدهند چون چند روز گذشت از آن پشیمان گشت صحیفه را طلبید و نام ایشان را
از آنجا محو کرد و گفت که اگر ایشان این وظایف را سال بسال بستانند قوت پیدا کنند و آنگاه در مقام ریاست و خلافت در آیند پس [illegible]
آنست که دست ایشان را از آن کوتاه گردانیم چون امیرالمؤمنین علیه السلام این حال را شنید فرمود که ای [illegible] تو بدست خود نوشتی نامهای ما را و
بعد از آن نام خود را نوشتی در صحیفه که پیش امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که الحمد لله که اهانت را بدست خود محو کردی ما ممنون احسان
تو نگشتیم دیگر باره صحیفه را آورد و نام ایشان را نوشت اما وظایف را نداد و منع کرد غرض که هر چه میخواستند میکردند مقید
بفرموده خدا و رسول نبودند و هر بدعتی که خواستند وضع کردند و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده هر محدث بدعتست
و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت بازگشت او بدوزخست و ایشان وسعت و فراخ روزی میخواستند و بیت المال را
بی موقع صرف میکردند اما امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مال حق را با هر حق میداد و در محلش [illegible] از باب امساک در انفاق [illegible]

مال حق را جز بامر حق بدهد؛ در خبر است که در زمان خلافت امیر المومنین علیه السلام یکشب طلحة بن عبدالله و زبیر بن عوام بخدمت
آنحضرت آمدند وبعد از آمدن ایشان چراغ را نشاندند و فرمودند چراغ دیگر روشن کردند طلحه گفت که سبب چه بود که آن
چراغ را نشاندند و این را روشن کردند فرمود که حساب بیت المال مینوشتم بروغن بیت المال حلال نبود که با آن چراغ بشما
صحبت دارم از آن نشاندم و چراغ خود را روشن کردم که حلال باشد سخن رد شنیدند عرض کردند و جواب شنیدند بیرون رفتند
و باهم گفتند که با او بسر نمیتوان بردن آن بود که عهد او را شکستند و عایشه را برداشتند متوجه بصره شدند مجاهد از ابن عباس
روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه از من بمنزله سر است از بدن این بکمال مدحت و منقبت است
نه عجیب در احادیث که حضرت امیر المومنین و حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم السلام و بعضی دیگر از مناقب
جابر رضی الله عنه روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت نوشته است محمد رسول خدا صفت حشم او روشن باد
با نچه کرامت فرموده حق سبحانه و تعالی به برادر و وصی او و امام امت او و کریم او نسبت در حق جل و علا میفرماید ای ملایکه من
نظر کنید در زمین بر حجت من بعد از پیغمبر علی ابن ابیطالب است و برادر بیجان برابر رسول منست صلی الله علیه و آله و پیش از آفریدن
آسمان بوده این نوشته بود هزار سال پس نظر باید کرد که کسی را که بدو هزار سال پیش از خلق عالم منشور خلافت و امامت
و اخوت رسول بنام نام او نوشته باشند پس چگونه جا غیری در شرک و کفر نهاده بدین امر چنین بزرگ را در پیش خود بنام
خود کنند که آسمان بدین رفعت و زمین و کوه باین صلابت کشیدن آن بار را قبول نکردند امانت را بصاحبش رد باید کرد
و آن کار هر ظلوم و جهول نیست چنانکه حق سبحانه و تعالی در کلام لازم التکریم خود میفرماید که انا عرضنا الامانة علی السموات
والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا اکنون
با غصوبت کشند همیشه تا دیگر برا هوس نشود این پیشه هر کار را جا دارد روایت کند سلمان فارسی رضوان الله علیه من شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود که من و علی از یک نوریم در بارگاه ربوبیت و آن نور ناطق بود بتسبیح و تقدیس حضرت عزت پیش
از آنکه آسمان مخلوق شود بچهارده هزار سال پس چون حق تعالی جلت عظمته قدرته آدم را آفرید این نور در صلب او در آمد و همچنین
انتقال می یافت تا بصلب عبدالمطلب رسید جدا شد از جزو آن من شدم و از جزو دیگر علی صلوات الله علیهم و این مذکور
مذکور شد و روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبرئیل علیه السلام آمد و از نزد من و بال
اقبال خود گشود دیدم نوشته بود بر یکی از آنها که لا اله الا الله محمد النبی و بر دیگری نوشته که لا اله الا الله
علی الوصی روایتست از ابی سعید خدری که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر که میخواهد که ملاقات کند بخدا

آنکه حق تعالی از و راضی باشد پس باید دوست دارد علی را و اولاد او را و هر که دوست ندارد او و اولاد او را کافر گرداند او را خدا تعالی
از و نا راضی باشد و ابن مردویه اصفهانی در مسند خود آورده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی از من بمنزله سر است بر جسد من روایت کرده
ابن عباس که چون امیر المومنین صلوات الله علیه عمرو عبد ود را کشت و فخر از شمشیر او در مجلس پس جبرئیل حضرت رسول را آمد دید تکبیر گفت و مسلمانان
تکبیر گفتند آنحضرت فرمود بار خدایا بده علی ابن ابیطالب علیه الصلوة و السلام فضیلتی که بدیگری نداده باشی پیش از او و نه بعد از او و درآن حال جبرئیل علیه السلام
از نزد حضرت ذو الجلال نازل شد و با او ترنجی بود از بهشت پس گفت که خدای تعالی بتو سلام رسانیده و میفرماید این ترنج را بعلی ابن ابیطالب ده پس داد و بر
ناگاه آن در دست آنحضرت بدو نیم شد و در آنجا بخط سبز دیدند نوشته بود که بهشت علی ابن ابیطالب را از خدای عز و جل طلب میکرد و حق چنین
که بهشت علی او و اولاد خواهد از خدای تعالی نه آنکه بهشت از وی گریزان باشد مثل اسوخ باسوخ که در هیچ معرکه فتح نکردند بلکه فرار بر قرار دادند همچو احد
و حنین و غیر آن روایت کند ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله فرمود دیدم در شب معراج بر در بهشت نوشته بود که لا اله الا الله
محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن والحسین صفوة الله الفاطمة امة الله علی محبیهم رحمة الله و علی
مبغضیهم لعنة الله والملائکة زید بن اسلم روایت کند از پدرش و او از عمر که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین
در حظیره قدس در قبه بیضا که سقف آن عرش رحمن است منقبت آنست و او را در خصم باشند آنکه بر ایشان زند و بر خود بندند
روایت کند محمد بن حنفیه از پدر بزرگوارش امیر المومنین صلوات الله علیه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا با آسمان برد و دیدم در آسمان
چهارم و ششم فرشته نیمه او از آتش بود و نیمه از برف و در پیشانی او نوشته بود که حق تعالی موید گردانید محمد را بعلی ابن ابیطالب
صلوات الله علیهما پس من متعجب بماندم فرشته گفت بنا بر چه تعجب کردی حق سبحانه و تعالی نوشته بر پیشانی من پیش
از خلق دنیا نوشته شده و از مسوخ با سوخ و تابعانش که منکر گشتند حیف ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا روایت
کند جابر بن عبدالله انصاری از رسول صلی الله علیه و آله فرمود حق علی ابن ابیطالب علیه السلام بر این امت مثل حق پدر است بر فرزند و ایشان حق پدر را بجای
آورند هزار ماه بر خاندان طیبین بر ضا بر ما سزا گفتند و خود را از امت حضرت رسالت صلعم میشمردند و از زمان تا بزمان کسیرا
زهره نبود که بر دشمنان اهل بیت زبان طعن بگشاید الله الحمد و المنة که در زمان این پادشاه عالیشاه حق سبحانه و تعالی این سلطنت
او را پاینده دارد تا آخر الزمان تا بدیدار شریف صاحب الزمان صلوات الله علیه مشرف گردد که بر ضا بر ظلمه و دشمنان آل علی لعن و طعن میکنند
و بر طریقه حضرت جعفر عمل مینمایند انس روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود خدای تعالی عهد کرده از من در باب علی ابن ابیطالب و او
رایت آیت هدایتست و منار ایمان و معادن و امام اولیای منست و نوریست بر جمیع آنانکه اطاعت من کنند از آن علی ابن
ابیطالب امین منست فردا در قیامت و صاحب رایت عز و بر مفاتیح پروردگار من نخواهد امیر المومنین علیه السلام امین خدا و رسول بود

و مفتاح جمیع اقفال بود و دوستی او کلید بهشت است و دشمنی او بجای قفل است که اگر دوستان نباشند بهشت بی‌سکنه ماند و در حدیث امام جعفر صادق علیه السلام
روایت است که او از آبای خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مثل تو در میان امت من مثل عیسی بن مریم است که امت او سه گروه شدند
بعضی از آن جماعت مؤمن بودند و اهل نجات شدند و فرقه دیگر تفریط کردند و ایشان یهود بودند و فرقه دیگر افراط کردند و غلو نمودند که نصاری اند پس امت من نیز در حق تو سه فرقه خواهند شد و بعد از آن
کرامت عظیم را باب توسل گردیده و گروهی شیعه تو اند و ایشان مؤمنان اند و گروهی دشمنان تو اند و ایشان عهد شکنان اند و گروه دیگر غلو در باره تو و ایشان منکران اند
و ملحدان بجا نشانند و شیعیان تو با نور علی در بهشت باشند و دشمنان تو و غالیان در دوزخ و روایت کند سعید بن جبیر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من دیدم در شب معراج بر مشیت
بود و در ساق عرش مرقوم از آنکه نام بهشت علی محمد و خلاصه خلق هست و مثنیه گردانیدم او را بجانب ابن ابی طالب و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام قوت گرفت پس شفاعت
و در اجلال و اجابت بانک حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امیر المؤمنین صلوات الله علیه هیچ روز از من فرق الا او جبرئیل علیه السلام بر یمین او بود و میکائیل بر یسار او و اسرافیل در عقب او
و جبرئیل فخر کرد و میفرمود که کیست مثل تو یا ابن ابی طالب که حق تعالی بر فرشتگان مفاخرت میکند و حافظ و معین تو است و ملائکه با شخص و سایه او در کرمک ظهور دارند و جمال اسلام گردیده
سلطان بزرگ آن است که این مرتبه با آن مرتبه هیچ نوع مناسبتی دارد

فصل پنجم در ذکر افضلیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از رسول صلی الله علیه و آله بر کل خلایق

بدانکه حق سبحانه و تعالی جل جلاله از همه حیوانات بنی آدم را برگزیده و التفضل کرمنا بنی آدم و از میان بنی آدم انبیا را خلاصه عالم
گردانید که رسل مبشرین و منذرین و از پیغمبران رسل اولو العزم را برگزیده که فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل و از اولو العزم حضرت محمد را صفت اصفیا داد
و خاتم پیغمبران گردانید و لکن رسول الله و خاتم النبیین و منشور کرامتش لولاک لما خلقت الافلاک بود و کوثر خاص و عام سابقه او از همه امم امت او را
صفت خیریه داد که کنتم خیر امة و از میان امت مؤمنان را برگزید که فرقة منها ناجیة و از میان ایشان عترت طاهره را خلاصه و اصفای اهل عالم گردانید و دوستی
ایشان را سبب نجات خلایق ساخت و علم مودت ایشان را بر شعار روی امت بر افراخت که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و ایشان را سفینه
نوح مانند کرد که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح هر که بر سفینه نجات ایشان در آید از تلاطم طوفان شقاوت خلاص یابد و هر که تخلف کرد در گرداب
مخالفت افتاد سر بیرون نیاورد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت میکرد میفرمود که من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم یکی کتاب الله و دیگر عترت من
که اگر متمسک شوید بآن هرگز گمراه نگردید و ایشان از هم جدا نخواهند شد تا بر کنار حوض کوثر بمن رسند با وجود این مبالغه امت بوفا جفا کردند و از راه ایشان
انحراف نمودند و حضرت لولاه نور چشم عالمیان بود و هلاک نخشد جز آن میخواهند و در میان صحو و بینا بهار هزار پیغمبر علیهم السلام پیش از آن حضرت پیغمبر اصحاب شرایع بودند و پنج
از ایشان اولو العزم بودند و ایشان حافظان شرایع این پیغمبران بودند اول صاحب شریعت آدم بود دوم نوح و سیم ابراهیم چهارم موسی پنجم عیسی و ششم محمد
مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین و از آدم تا نوح هر پیغمبری که بود حافظ شرع آدم بود و از نوح تا ابراهیم همچنین و از ابراهیم تا موسی و از موسی
تا عیسی و از عیسی تا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله همچنین و حافظان شرع محمدی امیر المؤمنین و یازده امام معصوم صلوات الله علیهم اجمعین بودند و اولو العزم نوح بود و دیگر
ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم صلوات الله علیهم اجمعین آدم اولو العزم نبود زیراکه معنی اولو العزم آنست که صاحب شریعت باشد و عزم کند با وجود آنکه بر قوم عم

و پیش از وی بعد پیغمبر و پیش از آدم شرعی نبود و او ناسخ آن نیز و غیر از اصحاب شرایع و ایشان بمثابه اوصیا اند و منافقان که ادعای خلافت
کردند آن نبود و لعنت بر ایشان که خود را کنند و افعال خود را بازپوشیده نتوانستند مگر چندی و زود احوال ایشان بر جهال پوشیده
بود اما علما ربانی را بمحال افتاده و قبایح ایشان را ظاهر ساختند و فاش گردانیدند و ادعای مسیح آن بود که سترو از جبل
محکم بسته بودند و نواصب در پس آن نشسته دایم خواهان بودند مانستند تا مهدی علیه السلام ظهور کند و عالم تازه و پنج و رتبه و آثار ایشان را برانداز
شعر
انکه بر منبر بسی سالم کرد جا تا ماند ... مهدی قدرت آتش بر خاک سیه نهاد ... دختر مادر شود بر خصم خود حالی حرام ... دست شهوت
خصم اگر بر مادر دختر نهاد ... و چند روز آن همان بعوض مصاحبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آتش ریاست برافروختند اما با نصیب شده
در آخرت بآن آتش خود سوختند و چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه مساوی افضل است پس افضل انبیای سابق نیز و مسیح شوان نشسته
در این افضلیت از آن حضرت رفع کنند و اولو العزم چون بمثابه اوصیا اند بعد علم و عمل و رفعت و منزلت در افضلیت مدخل دارد
و اجماع امت است که رسول صلی الله علیه و آله افضل مخلوقات است و مبعوث است بر کل کاینات و رحمت عالمیان است و سبب خلق جهان است که
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و دیگر لولاک لما خلقت الافلاک و آنحضرت فرموده که من سید ولد آدمم و بآن فخر نمیکنم
و دیگر فرمود که آدم و غیر او در تحت لوای من خواهند بود و دیگر فرمود اگر پسر عمران زنده میبود بغیر از متابعت من او را چاره نمی‌بود پس بکتاب و سنت و اجماع
امت معلوم شد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بهترین مخلوقات است و هر پیغمبر و رسول که بودند قبل از من بر یک قوم مبعوث بودند چنانکه حق تعالی میفرماید که و ما ارسلنا من
رسول الا بلسان قومه پس مقتدای آن قوم میبودند و پیشوا و حاکم آن قوم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که من مبعوثم بر ابیض و اسود و احمر و دیگر
میفرماید که من میدانم آنچه بود و آنچه خواهد بود و بریدة بن معاویه عجلی روایت کند از امام محمد باقر علیه السلام و او از پدران بزرگوارش که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که آن شب که مرا بمعراج بردند بعد از سبحان که حق تعالی با من تکلم کرد فرمود که اول علی آخر علی ظاهر و باطن است و او بهمه چیز داناست
گفتم ای پروردگار کدام تویی تو اینچنین فرمود که ای محمد منم آن خدایی که نیست بجز من معبود سزا و منم اول و منم آفریننده و صورت
دهنده و مرا اسماء حسنی بسیار است تسبیح میکنند مرا هر چه در آسمانها و زمین است و منم غالب حکیم کار ای محمد منم خدایی که بجز من خدایی نیست
و منم اول که هیچ چیز پیش از من نبوده و منم باطن که هیچ چیز در تحت من نباشد و منم خدایی که بجز از من معبود سزا نباشد و من بهمه چیز توانا ام ای
محمد علی اول است اول آنکس که فرا گرفته شد از و پیمان از ائمه و اوصیا و علی آخر است از آنکه قبض روح کرده از اوصیا ای محمد علی ظاهر است تو را
کردم جمیع آنچه من بتو وحی فرستادم و تو نبود که پوشانیده از او چیزی ای محمد علی باطن است باطن کرده در سر مرا که اشارت کردم بسوی تو بآن
پس نیست در آنچه میان من و تست سری غیر از آن ای محمد علی داناست بهر چه فرود آمده بتو از حلال و حرام و فرایض و احکام و تأویل و تنزیل و محکم
و متشابه و ناسخ و منسوخ و بدانکه حق تعالی میفرماید که و فوق کل ذی علم علیم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که من دانسته ام آنچه بود و آنچه

بالاتر از علم الهی و علم حضرت رسالت پناه در علم دیگر ممکن نبود و او ظاهر فرموده که هیچ پوشیده ندارد و آنچه مذکور شد تمام دلایل افضلیت امیرالمؤمنین است دیگر ابن عباس
روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله فرموده که امیرالمؤمنین بهترست از هر که طالع میشود بر او آفتاب و از هر که غروب میکند و ذریت و اهل بیت من نجیبین
پس هر که شک کند درین قول کافرست و ابن عباس روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده من ترازوی علمم و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام
حسین علیهم السلام ریسمان هر دو طرف او و فاطمه علاقه او و امامان که بعد از ایشانند عمود او که وزن میکنند باو اعمال دوستان و دشمنان ما را
و ایشان معیار و میزان خلایقند پس هر که بولایت و متابعت ایشان قیام نموده از اهل بهشت است و هر که مخالفت کرده از اهل
دوزخ و در جزو اول از صحاح مسلم روایت کند از زر رفاه و او از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که او فرموده که بحق خداوندی که شکافت
دانه را و آفرید خلق را که عهد و اقرار شده بسوی من از پیغمبر [illegible] دوست ندارد علی را مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق روایت کند حذیفة الیمان رضی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر [illegible] مردمان که از چه زمان باز علی را امیرالمؤمنین نام نهادند منکر فضیلت [illegible] شدندی و او را امیرالمؤمنین
نام کردند در وقتی که هنوز آدم در میان روح و جسد بود و روایت کند جابر رحمة الله که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که دیدم بر در بهشت نوشته بود که لا اله الا الله
محمد رسول الله علی اخو رسول الله روایت کند ابن عباس رضی از رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حق سبحانه و تعالی فرض گردانیده طاعت مرا و طاعت اهل بیت
مرا بر مردمان خاصه و بر خلق عامه گفتند یا رسول الله مردمان کدامند و خلق کدام فرموده که مردمان ما اهل بیتیم و خلق آنچه آفریده شده از روح روایت
که عبدالله بن عمر گفت که بودیم که تعداد صحابه میکردیم و میگفتیم فلان و فلان و فلان مردی گفت پس علی را در تعداد ذکر نمیکنید گفتیم آنحضرت از اهل بیت است
قیاس بایشان نتوان کرد و هیچکس را با امیرالمؤمنین علیه السلام در درجه سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و حق سبحانه و تعالی فرموده که والذین آمنوا و اتبعتهم
ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم پس فاطمه علیها السلام با رسول الله در یک درجه باشند و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله با ایشانست علقمه
گوید که من نزد عبدالله عباس بودم پس یکی سوال کرد در باب امیرالمؤمنین علیه السلام او گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حکمت ده جزو دارد و نه جزو از آن
با امیرالمؤمنین علیه السلام داده اند و یک جزو دیگر میان مردمان تقسیم یافته و ابن عباس گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که علم بر ده جزو و نه جزو آن نزد امیرالمؤمنین
و بر جزو دهم نیز او اعلم است روایت کند شرحبیل که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده در قرآن آمده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه که بلد طیب
امیرالمؤمنین است و فاطمه و فرزندان ایشان از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و دیگر والذی خبث لا یخرج الا نکدا و مراد از
بلد خبیث بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه و بنی العاص و ابوسفیان لعنة الله علیهم اللعنة و النیران از بلد پاک نبات پاک حاصل شود و محض خیر و برکت
باشد و مردم از آن فایده گیرند چنانچه مؤمنان از آثار ائمه اطهار صلوات الله الملک الجبار منتفع میشوند و متابعت ایشان در دنیا حمید شد
و در آخرت سعید بخلاف زمین ناپاک مثل شوره زار که در و خیر و برکت نباشد و چیزی نروید که از آن فایده توان گرفت و رنج بردن
در آنجا عبث باشد چنانچه منافقان و مخالفان که پیروان آن ناپاکان از [illegible] هیچ چیز نمیبینند و [illegible] بلکه در دنیا مطعون

و ملعون

و ملعون گشتند و در عقبی از شوره زار ناپاکان آتش دوزخ افروخته و خود را سوختند پس عاقل باید که درین معنی اندیشه کند و ناپاک
بر پاک اختیار نکند و در خبرست که امام حسن صلوات الله علیه و آله اتفاقا در مجلسی حاضر شد معاویه لعین آنجا بود طعام آوردند آنحضرت میزی در پیش گرفت
و طعام بر وجهی تناول میفرمود که حاضران مجلس از تمیز و آداب آن متعجب بودند چنانکه [illegible] در اثنای طعام [illegible]
کنایه گفت نسبت بمجالس شریف امام حسن علیه السلام که مجالس شریف آنحضرت انبوه بود اما در غایت صفا و زیبایی [illegible]
بر هر هیچ [illegible] که هیچ بود امام حسن علیه الصلوة والسلام در مقابل کنایه او این آیه را خواندند که والبلد الطیب تا آخر آیه و سکوت اختیار کرد و او را [illegible]
همراه باشد [illegible] چه توانند کرد روایت کرد ابوجعفر جریر طبری و او از [illegible] و او از عبدالله [illegible] و او از جابر بن عبدالله
انصاری رضی الله عنه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده و او از جابر از برادران کدام افضل اند گفتم برادرانی که از یک مادر و پدر باشند پس آنحضرت فرموده که نسبت
من به پیغمبران چنانست که من افضل ایشانم و [illegible] برادر من علی بن ابیطالب علیه السلام و او نزد من افضل است از پیغمبران پس هر که
گوید که انبیا از او بهترند مرا [illegible] گردانیده در رتبه زیرا که من برادر [illegible] علی را مگر بعد از آنکه دانستم از فضل و نسب او [illegible]
مرا [illegible] و دیگران حضرت [illegible] فرموده که مبارزت علی بن ابیطالب در روز خندق افضل از عبادات امت من تا روز قیامت و هیچ پیغمبر را با انفراد این رتبه حاصل نبوده دیگر
روایت کنند ابن عباس رضی الله عنه که رسول [illegible] فرموده که عبدالرحمن [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] حقیقت [illegible]
او را بیازارد مرا آزرده و هر که مرا بیازارد [illegible] لعنت کند [illegible] فرستاده [illegible] کتاب مبین [illegible] فرموده که بیان کنم از برای مردمان
آنچه نازل شده بر من از برای ایشان اما آنچه در باره علی بن ابیطالب است احتیاج بیان ندارد زیرا که حق تعالی فضایل او را [illegible] گردانیده و در روایت او مثل [illegible]
[illegible] علم [illegible] علیه السلام میبوده [illegible] امام حسن [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] بلکه ایشان از [illegible] زیرا که فاطمه دختر من [illegible] و کرم [illegible] مخالفان امیرالمؤمنین [illegible] که صحابه گشته [illegible]
رسالت صلی الله علیه و آله دیده [illegible] این موجب شرف نیست چه جمله منافقان آنحضرت را دیده بودند و با او صحبت میداشتند و آن طایفه این شرف داشتند از ابوجهل و عثمان
[illegible] مروان و پدرش حکم و برادرش ابوسفیان و معاویه علیه الهاویه و عمرو عاص علیهم اللعنة و امثال ایشان از مرتدان تمام بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رسیدند و با آنحضرت صحبت میداشتند اما در دل منافق بودند پس آن چه فایده کند پس شرف با ایمان و علم و عمل است نه بصحبت و حق تعالی در
مجید فرموده که و ما صاحبکم بمجنون یعنی صاحب شما مجنون نیست و او حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و [illegible] آنجا که قال له صاحبه
و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب لیکن چیزی ایمان حقیقی و علم شامل و یقین کامل و عمل صالح در مرد باشد و آن شرف صحبت
رسول صلی الله علیه و آله است و با آن شرف عظیم باشد و آن امیرالمؤمنین است و موصوف باین اوصاف است بلکه زیاده پس چگونه آنحضرت در مسلک اصحاب
توان داشت و [illegible] اکثر مردم [illegible] اتفاق میکردند و خدا [illegible] آفرید چیز بر دیگران قیاس توان کرد لیکن در دل مخالفان و منافقان

بواسطه حسد و عناد دشمن آنحضرت شدند و ویرا قبول نمیکردند بهیچ وجه چنانکه نزد ارباب سیر و اصحاب تاریخ این خبر معتبر است که چون آیه یا
ایها الرسول بلغ در غدیر خم نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفرموده خدا تعالی آنحضرت را حاضر گردانید و ندا در من کنت مولاه فعلی مولاه در داد
چنانکه از پیش گذشت چون این خبر بحارث نعمان فهری رسید بخواست و بر ناقه سوار شده خود را بخدمت رسول صلی الله علیه و آله رسانید و آنحضرت در میان
جماعت بزرگان نشسته بود گفت یا محمد فرموده اید که بگویید که خدا تعالی یکیست و تو رسول اوئی قبول کردیم و بعبادات شرع فرمودی از نماز و روزه
و زکوة و حج کردن بنا دادیم و چون همه راضی نیستی که بازوی پسر عمت را گرفته و برابر داشتی و تفضیل نهادی بر ما و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه
این از تست یا از نزد خدا تعالی آنحضرت فرمود که بحق آن خدائی که او یکیست و این امر از پیش اوست و هر چیز از خود بشما چیزی نگفته ام و این امر
از جانب حق تعالی است و عمر ابن وحی ام اگر نرسانم خیانت کرده باشم بعد از آن حارث گفت که اگر این از پیش خداست پس او کنی و از آسمان سنگی
بر سر ما ببارد آنحضرت فرموده حارث برخیزد و از میان اصحاب عزم بیرون رود و او بر خر است ... بر ناقه نهاد که ناگاه سنگی از آسمان فرود آمد
بر سر او و او را هلاک کرد و آنگاه این سوره نازل شد که سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج غرض که معاندان
با امیر المومنین صلوات الله علیه درین مقام بوده اند و بنا بر حدیثی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که از پیش گذشت که اگر موسی زنده بودی او را اقتدا کردن بمن
واجب بود و چون اطاعت رسول بر او واجب باشد فرضا اگر بعد از وفات حضرت رسالت موسی زنده بودی اطاعت امیر المومنین صلوات الله علیه بر او واجب
می بود بفرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و دیگر فرموده آنحضرت هر که من پیغمبر اویم امیر المومنین امیر اوست و روایت کند حضرت امام ناطق جعفر بن
محمد صادق از آبای عظام خود صلوات الله علیهم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود امیر المومنین را که یا علی پاسبانان آسمان و نشستگان اند و حارسان زمین
شیعیان تو و تو امام ایشانی و روایت کند زید بن علی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود یا علی ابن ابی طالب هر که بیازارد موئی از تو بحقیقت مرا آزرده
و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده و هر که خدا را بیازارد بر وی لعنت آسمان و زمین باد ... و روایت کند ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
و امیر المومنین را حق سبحانه و تعالی تزویج فرمود فاطمه را با تو و زمین مهر او گردانید پس هر که برود بر زمین و دشمن تو بود رفتن او بر زمین حرام
بود و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی آفرید ملایکه را از نور روی علی ابن ابی طالب و دیگر فرمود که نظر در روی علی ابن ابی طالب عبادت است
ابن مسعود روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ذکر علی ابن ابی طالب عبادت است زادان روایت کند از امیر المومنین که آنحضرت فرموده
شده این امت بهفتاد و سه فرقه هفتاد و دو از ایشان در دوزخ اند و یکی از ایشان در بهشت و ایشان آنانند که حق جل و علا فرموده در شان
ایشان و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی که از آنها که آفریده ایم گروهی اند که بسبب عمل شایسته با اعتقاد
پاکیزه مستوجب بهشت گشته اند که صفت ایشان آنست که راه مینمایند بحق و بحق عدل میکنند در احکام خود و امیر المومنین فرموده آن
آنانکه این وصف دارند منم و شیعه من و دیگر افضلیت آنحضرت این آیت را ابیات ذکر کرده اند که والذین اوتوا العلم درجات

مرتفع تر است درین آیت واقع شده است درجات اثبات و ذکر اسماء ثابت مر علما را کرده چه درجات لفظ جمع است و این مقام مقام مدح است و تنکیر او از برای تعظیم و تکثیر است
زیرا که حدی معین ندارد و این مفید استغراق است پس باید که جمیع درجات بر سر عظمت در تحت این لفظ داخل باشند پس لازم آمد که درجات
اهل علم از همه درجات کاملتر باشد و دیگر آیت قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون که حق تعالی نفی مساوات میان عالم و غیر عالم کرده
پس بقدر رتبه علم هر که اعلم باشد افضل خواهد بود و آیات درین باب بسیار است و در حدیث آمده که من طلب العلم لیحدث به الناس ابتغاء لوجه الله اعطاه الله
اجر سبعین نبیا یعنی هر که طلب علم کند تا بمردم رساند و ایشان را از علم خود محفوظ گرداند از برای رضای حق تعالی بخشد او را حق جل و علا ثواب هفتاد پیغمبر و این امر
بیش از آنست که در حیز حصر درآید و بلا شک هر چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله معلوم بود اعلام امیر المومنین علیه السلام کرده بود چه در ... بود و بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زیرا
که در نقل معتبر آمده که در وقت نزع آنحضرت امیر المومنین علیه السلام را طلب کرده و در جنب خود خوابانید و دهان مبارک بر گوش او نهاد و دراز سخن گفت چون فارغ گشت
عباس پرسید که چه فرمود گفت هزار باب از علم بمن آموخت و از هر بابی از آن هزار باب دیگر معلوم شد بمن و نظم او علمنی رسول الله الف باب من العلم
ففتح لی من کل باب الف باب و اجماع جمیع امت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله افضل و اعلم کل خلایق بود و امیر المومنین علیه السلام مساوی آنحضرت بوده و مساوی افضل
افضل است مع ذلک فرموده هر صفت کمال که در جمله انبیا علیهم السلام متفرق بود در او مجتمع است چنانکه سمت گزارش یافت با حادیث
دیگر در افضلیت و ابن مردویه در کتاب فضایل این حدیث را باسانید ثقه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که علی خیر البشر و من ابی فقد
کفر و این عموم دارد پس باین دلیل ثابت شد که بعد از حضرت رسالت امیر المومنین صلوات الله علیهما افضل کل خلایق است خواه پیغمبر و خواه غیر پیغمبر و صاحب
کتاب کنوز الجواهر در صفت آنحضرت آورده که امیر المومنین صلوات الله علیه بعد از رسول صلی الله علیه و آله اعلم و اشجع و ازهد و اسبق است در اسلام
و معصوم از کبایر و صغایر و منصوص علیه در امامت و مطاع و مقتدی و وصی و نایب رسول و زوج بتول و امام حق و حجت بر خلق و امین و ولی
در زمین و خیر الخلق اجمعین بعد از رسول رب العالمین و علم را استبداد ... از علم رسل و انبیاء و حاکم
اوصیا یعنی اوصیای پیغمبران سابق علیهم السلام و صاحب او و خاتم اوصیای این پیغمبر است و امیر المومنین صلوات الله علیه وصی بی واسطه است
و باقیان بواسطه تا خاتم ائمه صلوات الله علیهم اجمعین **فصل ششم در ذکر آیات که در شان امیر المومنین نازل شده صلوات الله علیه و آله**
ابن مسعود رضی الله عنه روایت کند که ما این آیت چنان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خوانده ایم که یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المومنین فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و ترجمه این آیه
رفیعه از پیش گذشت و در قرائت ابن مسعود این کلمه علی مولی و خداوند مومنان است و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این آیه
در حق امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شد و ابن عباس و عبد الله بن مسعود گفته اند رسول الله صلی الله علیه و آله این آیت که انما انت منذر
و لکل قوم هاد بعد از آن فرمود که من منذرم و علی هادی انما انت منذر لعباد و علی لکل قوم هاد و ابن عباس گوید

نازل شد که یا ایها الذین امنوا مگر که امیرالمؤمنین علیه السلام و امیر و شریف اوست و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که قرآن نازل شده بر چهار ربع پس ربعی از آن در شان ماست و ربعی در شان دشمنان ماست و ربعی در قصص و امثال
و ربعی در فرایض و احکام و از برای ماست کرایم قرآن آنحضرت فرمود که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت مرا که ای علی بگو بار خدایا بگردان در نزد خود مرا عهدی و بیفکن در سینهای مؤمنان دوستی مرا پس این آیت نازل شد که ان الذین امنوا
وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستی که آنان که بگرویدند و کردند عملهای شایسته زود باشد که پدید کند برای ایشان خدای
دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان را در دلها افکند به اسباب و وسایط آن روایت کند ابن عباس رض و ولید بن عقبه گفت
مر امیرالمؤمنین علیه السلام را که منم گشاده تر است از تو زبان من و تیزتر از تو سنان من آنحضرت فرمود او را خاموش باش که تو
فاسقی همانا در برابر تصدیق قول آنحضرت این آیت سمت نزول یافت که افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی پس
آیا آنکس که بود مؤمن همچو آنکس است که او بیرون رفته باشد از دایره فرمان یعنی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با فاسق برابر نیست که ولید
ابن عقبه است نه در شرف و رتبت و نه در جزا و مثوبت پس مناسبت نباشد میان ایشان و حق سبحانه و تعالی سبب [illegible] گرد میان
ایشان و این عموم دارد پس هر فاسقی هیچ بار که با آنحضرت دم از برابری زند چه او بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل خلایق است
و ابن عباس رض گوید که این آیت در شان علی ابن ابی طالب و دیگر از ائمه انام علیهما السلام که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا
مع الصادقین دلالت دارد بر آن یعنی ای گروه مؤمنان بترسید از خدا و اعتقاد در فعلها مخالف مر او باشید و باشید با راست
گویان در افعال و اقوال با علی و اولاد امجاد او از ائمه صلوات الله علیهم و امام محمد باقر نیز علیه السلام همین فرموده و دیگر الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ابن عباس و مجاهد گویند که این
آیه در حق امیرالمؤمنین نازل شده و مغزای آنکه نفقه میکنند در راه حق تعالی بر ارباب استحقاق مالهای خود را در شب و روز نهان و آشکارا پس
مر ایشان راست مزد صدقات نزد پروردگار ایشان و خوف نباشد ایشان را و نه اندوه خورند و مرویست از ابا جعفر و ابا عبدالله علیهما السلام
نیز همچنین که امیرالمؤمنین علیه السلام چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق فرمود و یکی بخفیه و یکی در شب ظلمانی و یکی بروز نورانی و طریق صدقه بیرون
ازین چهار نیست تا همه اقسام او را فرا گرفته باشد مخالفان گویند که [illegible] ابو بکر بود چهل هزار درم یا دینار صدقه کرد و حال آنکه
هیچ اثری در آن باب نازل نشده زیرا که در [illegible] چه او پیش از هجرت چیزی نداشت و در جاهلیت معلم کودکان بود و در زمان
اسلام خیاطی کردی و این مقدار مال از کجا داشت و بعد از هجرت در مدینه در حمایت انصار بود و گاه آمدی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و شکایت کردی که سه روز است که چیزی نخورده ام [illegible] ضلالت [illegible] افکندند و دیگر آیت نجوی است

و بغیر از امیرالمؤمنین علیه السلام دیگر هیچ کس عمل نکرده آن آیت اینست یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم
صدقة ذلک خیر لکم واطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم یعنی ای گروه مؤمنان چون خواهید که راز گویید با رسول
پس پیش فرستید یعنی بدهید پیش از راز گفتن صدقه مستحقان این صدقه دادن پیش از راز گفتن بهترست و شما را زیرا
که طاعت بیفزاید و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند یا درجات بلند گرداند پس اگر نیابید چیزی برای صدقه دادن پس خدا آمرزنده است
هر کسی را این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید مهربانست بنده را تکلیف ما لا یطاق نماید در خبرست که این امر ده شبانه روز یا ده شبا
روز بود و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه دیناری بود آن را ده درم کرد یا ده درم هر روز درمی صدقه داد و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله راز گفت و بعد از آن این
حکم منسوخ شد و دیگر آیت ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة دلالت دارد که اهل بیت بهترین خلقانند چنانکه مذکور شد
و چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی تو و شیعه تو در روز قیامت راضی و مرضی خواهید بود و دیگر آیت قل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی هر که خصومت کند با تو و مجادله
نماید در باب عیسی از پس آنکه بتو آمد از دانستن عیسی که بنده و رسولست پس بگو بیائید تا از برای مباهله بخوانیم پسران ما و پسران
شما و زنان ما و زنان شما و نزدیکان ما و نزدیکان شما پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ
گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایلچیان را بخواند که عاقب و سید و جماعت که با ایشان بودند طلب فرمود و گفت
هر چند حجت مرا قوی تر شده و عناد و منازعت مرا افزاید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری
را [illegible] رجوع با اسقف کردند که بزرگ ایشان بود گفت فردا بروید ببینید که محمد صلی الله علیه و آله بمباهله با اهل خود بیرون
می آید از مباهله حذر کنید و اگر با اصحاب بیرون می آید مباهله نمایید که بر وی چیزی نیست روز دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته و امام حسن و امام
حسین علیهما السلام را در پیش انداخته و فاطمه علیها السلام در عقب ایشان شده آنحضرت فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گویید و نصاری نیز بیرون آمدند و مقدم
ایشان اسقف بود چون چشم او بر پیغمبر علیه السلام افتاد با آن جماعت از کسی پرسید که ایشان کیستند با پیغمبر گفتند فلان پسر عم و شوهر دختر اوست و
دو کس دیگر دو پسر دختر او [illegible] حسن و حسین اند و آن دختر [illegible] فاطمه زهرا که اعز و اشرف خلقست بسوی
او صلوات الله علیهم اجمعین و آنحضرت پیش آمده بزانو در آمد اسقف گفت بیاران خود که پیغمبر بزانو در آمد از برای مباهله مثل پیغمبران دیگر [illegible] گفت
[illegible] خواهند کوهها از مواضع
خود زایل گردانند و یقین دانم که اگر مباهله کنید یک ترسا در روی زمین زنده نماند [illegible] از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند پس صلح
کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو باز دهند و سی زره [illegible] تسلیم نمایند بر منوال صلح نامه نوشتند و بمواضع خود باز گشتند و [illegible]

و طبرسی رحمه الله آورده که سید و عاقب با اندک زمانی بازگشته بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و یک حله و عصا و قدح و نعلین برسبیل تحفه و هدیه آوردند
و مسلمان شدند و آنحضرت فرمود که اگر انجیلیان با من مباهله میکردند خدا تعالی ایشان را مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران
در قعر منازل ایشان هلاک شدندی و اجماع اهل تفسیر است که مراد از ابنائنا امام حسن و امام حسین اند علیهم السلام پس این دلالت کرد بر سه وجه فرقه
المحققه پسر بعجابن علان که یکی از علمای معتبر است میگوید که ابنائنا دلالت دارد بر آنکه امام حسن و امام حسین در آن حال مکلف بوده اند زیرا که مباهله جایز نیست
مگر با بالغ و علمای امامیه رحمهم الله در جواب میگویند که ایشان تمام العقل بودند و دیگر صفات کمال از علم و حلم و عصمت مخلوق شده اند و حق سبحانه و تعالی معصوم گردانیده
را صلوات الله علیهم بچندین اختصاص و امتیاز داده که دیگران با ایشان شریک نتوانند کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که این هر دو پسر من حسن و حسین امام اند
خواه ایستاده و خواه نشسته یعنی در جمیع احوال و مراد از نساءنا فاطمه زهراست علیها السلام زیرا که غیر او در مباهله حاضر نبوده و در این تفضیل زهراست
بر جمیع زنان عالم و مؤید این آنکه آنحضرت فرموده فاطمه پاره از تن منست هر که او را بخشم آرد مرا بخشم آورده فاطمه خشنود میشود بخشنودی او و غیر این از
احادیث نبویه و مراد از انفسنا امیر المؤمنین صلوات الله علیه است زیرا که غیر او کسی حاضر نبود و نتواند بود و الا لازم می آید که دعا نفس خود باشد پس او میباید که
غیر او بوده باشد و غیر امیر المؤمنین صلوات الله علیه نبوده و این دلالت میکند بر غایت فضل و علو رتبه و نهایت مرتبه که دیگری با او مشارکت ندارد که حق سبحانه و تعالی
او را نفس رسول گفته و باتفاق آنحضرت افضل رسل و اشرف کاینات است پس لازم می آید که مساوی افضل نیز افضل باشد و مع ذلک پیغمبر فرموده که من و علی
از یک نور مخلوق شده ایم پیش از خلایق بدو هزار سال و چهارده هزار سال نیز گفته اند و دیگر فرموده که صفات در انبیا متفرق بود و در علی مجتمعست چنانکه
مذکور شد و دیگر آیت و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و نفضل بعضها
علی بعض فی الاکل ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون یعنی در زمین قطعه هاست پیوسته بیکدیگر بعضی شایسته زراعت
و بعضی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان و دیگر در زمین بوستانهاست از انگور بسیار و دیگر کشتها و خرما بنان چند شاخ
از یک اصل رسته و چند دیگر نه چنان بلکه متفرق الاصول اند یعنی هر یک شاخ از بیخی رسته آب داده میشود این همه اشجار و زروع بیکی
آب و تفضیل میدهیم بعضی را از آن بر بعضی و دیگر در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم بدرستی در آنچه ذکر کرده شد هر آینه دلالتهاست
واضح است مر قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند در اختلاف میوه ها و اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود مگر بامر
قادر مختار چنانکه مذکور شد و امام محمد باقر علیه السلام روایت کند از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که گفت در حین این آیت نازل شد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی مردمان را آفریده از اشجار متفرقه و من و تو یا علی از یک درخت ایم و این آیت خواندند و دیگر صالح المؤمنین که در قرآن
واقع است ابن عباس گوید که پیغمبر اسلام قایم شد بذو الفقار علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام و دیگر یوم لا یخزی الله النبی و
الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روزی که خجل نکند خدا تعالی پیغمبر را صلی الله علیه و آله یعنی نفس او و لا عذاب

کنند و نه شفاعت

کنند و نه شفاعت او در باره عاصیان قبول و نه سوال زودتر او و بجان بیازارند با وی یعنی در خواست ایشان نیز در باره یاران
ایشان قبول کنند نور ایشان یعنی نوری که خدا تعالی بمؤمنان عطا کرده در پیش ایشان میشتابد علی ابن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبد الله علیه السلام
که نور مؤمنان ائمه هدی اند علیهم السلام که میشتابند و میروند در پیش ایشان و در جانب راست ایشان و مؤمنان بنور ایشان براه میروند تا فرود آرند بر صراط تا
فرود آیند ایشان در منازل خویش و دیگر و انذر عشیرتک الاقربین یعنی بیم کن و بترسان از عذاب خدا تعالی خویشان نزدیک تر خود را
یعنی ابتدا بخویشان خود کن و بعد از آن بیگانگان این غایت کنند چنین ابتدا آیت سمت نزول یافت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اولاد عبد المطلب
در خانه ابوطالب حاضر کرد و امیر المؤمنین فرمود که تا ران گوسفندی با مقداری گندم طعام ساخت و صاعی از شیر بان در پیش ایشان آورد و ایشان چهل تن
بودند و غیر از ایشان در آن جا کسی نبود و ده بود که هر یک از ایشان تنها یک بزغاله میخوردند و یا شصت صاع از شیر و در روایت دیگر گوسفندی
و صاعی از شیر آمده و الله اعلم ایشان از آن طعام خندیده آمدند که این طعام یک کس را نباشد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بسم الله بگوئید و بخورید
ایشان آن طعام را خوردند و همه را کفایت کرد و از آن شیر نیز سیر شدند و حق سبحانه و تعالی این معجزه ساخت بر صدق دعوی رسول چنانکه مذکور شد بعد از آن
فرمود که حق تعالی مرا بر همه خلقان فرستاده بعموم و بر شما بخصوص و فرموده که خویشان خود را از ما بترسانم کیست که موافقت من کند تا جانب دعوای
هیچکس اجابت آنحضرت نکرد و بغیر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بر پا خواست و گفت یا رسول الله من اجابت میکنم فرمود که ترا فرموده بنشین
آنحضرت دوم بار این کلمه را تکرار فرمود و اجابت نکردند غیر از امیر المؤمنین و سیوم بار نیز چنین بود آنگاه آنحضرت فرمود که تو بوعده وفا
خواهی کرد و قرض مرا ادا خواهی نمود و دیگر آیت الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون یعنی آیا می پندارند
مردمان آنکه فرو گذاشته شوند مردمان یا آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند و حال آنکه ایشان
آزموده نشوند و در فتنه نیفتند امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که این چه فتنه است آنحضرت فرمود
که مردمان را بعد از ما بشر کنند در محل فتنه و محق از مبطل از تو تمیز باید و هیچ شکی نیست که سبب فتنه ایشان کشته شوند در دین و تفرقه شد میان امت یعنی
لاجرم مختار و سرکرده شدند و بیشتر ایشان با امیر المؤمنین صلوات الله علیه خصومت کردند و خود را در فتنه انداختند و دیگر آیت من المؤمنین
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا امام محمد باقر علیه السلام فرمود که این آیت در شان امیر المؤمنین
و عبیده بن حارث و حمزه بن عبد المطلب جعفر بن ابی طالب نازل شد چنانچه میفرماید که از گروه مؤمنان مردانی اند راستی کرده اند آن چیزی که عهد بسته
با خدا تعالی بر آن چیزی شبات بر مقاتله و قتال برای رضای ملک متعال پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نذر از خود را و کار را
نمود تا شهید شد چون عبیده بن حارث بن عبد المطلب که در بدر بدرجه شهادت رسید و حمزه که در احد شربت شهادت چشید و جعفر
طیار که در موته شهادت یافت دست او را در آنجا انداختند حق سبحانه و تعالی بال مرصع بنور او را داد تا در بهشت در فضای بهشت با ملایکه

با ملایکه طیران میکنند و از این کرامت که انتظار میبرد حضرت امیر المومنین علیه السلام که کشته شد بشهادت رسید و منتظر می بود و هرگاه محاسن مبارک
شان سرخ شد فرموده که بدبخت ترین مردمان این محاسن مرا بخون فرق من سرخ کند تا آنکه بدترین مردمان ابن ملجم علیه ما علیه مراد لعنة الله
شهید شد و دیگر اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا امیر المومنین علیه السلام فرموده که آن برگزیدگان ما ایم و دیگر آیت ومن یشاقق
الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا یعنی هر که مخالفت
با رسول صلی الله علیه و آله از پس آنکه ظاهر شد او را هدایت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که در امیر المومنین صلوات الله علیه و ظهور دلایل و اعجاز و هر که پیروی کند
غیر آن راه در طریق اهل بیت رسول الله است صلی الله علیه و آله و مومنان بر آن طریقند که طریق نجات است و غیر طریق ایشان طریق ضلال و آن مرفوع بیک
چنانکه از آیت شریفه مستفاد میشود پس آن تابع معاقب گردد و بعقوبت دوزخ و دیگر ویؤت کل ذی فضل فضله یعنی خداوند فضلی را در دنیا
و ثواب آن و جزای فضل او هم مقرر است هم در دنیا و در عقبی و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که آن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که تا جنت او ملاحظ دنیا
و آخرت و دیگر امام جعفر علیه السلام فرموده که انا ومن اتبعنی که در قرآن واقع است آل محمد اند صلوات الله علیهم و دیگر آیت افمن یعلم انما انزل الیک
من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب و هم از امام محمد باقر صلوات الله علیه آورده اند این آیه در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام یعنی آیا
کسی که میداند که هر چه فرستاده اند بسوی تو از پروردگار تو درست و راست است و دانا بان امیر المومنین است علیه السلام همچو کسیست که نابینا باشد
بدل انکار قرآن کند مثل منسوخ به منسوخ و منافقان چه مانند یکدیگر نیستند این دو طایفه زیرا که میان نور و ظلمت تقابل است و دیگر فمن اظلم ممن
کذب علی الله وکذب بالصدق اذ جاءه الیس فی جهنم مثوی للکافرین یعنی پس کیست ستمکارتر از کسی که دروغ شمرد کلام راست
و حق را امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده که آن کلام راست و حق امیر المومنین است علیهم بیا بدبود و تکذیب کند آن منکر آیا نیست یعنی
هست در دوزخ منزل و ماوای ناگرویدگان که منکر حق باشند و دیگر والذی جاء بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون
و آنکه آمد بسخن راست یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آنکه راست شمرد او را و تصدیق کرد یعنی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه اول کسی از مردان
تصدیق آنحضرت کرد او بود و آن گروه ایشانند پرهیزکاران و دیگر وکفی الله المومنین القتال و در قرائت ابن عباس و ابن مسعود
رضوان الله علیهما آمده که وکفی الله المومنین القتال بعلی یعنی و کفایت کرد خدای تعالی مومنان را جنگ کردن بسبب امیر المومنین
و عمرو بن عبدود و دیگر آیت فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یعنی تسبیح گوید خدا را در خانهای که دستور
داد خدای تعالی و امر کرد که برداشته شود قدر او به تعظیم یا آواز ها برداشته شود یعنی سبحانه و تعالی یا حاجتها و یاد کرده شود در آن
نامها نام او تسبیح کند یا نماز گذارند در آن خانها بامداد و شبانگاه مردانی که از غایت استغراق در مقام شهود مشغول

نمیازد و باز

نمیازد و باز نمیدارد ایشانرا خرید و فروخت از یاد خدای تعالی کردن و از برپا داشتن نماز و از دادن زکوة انس بن مالک
و بریده اسلمی روایت کنند که یکروز حضرت رسالت این آیه تلاوت میفرمود مردی برخواست و گفت یا رسول الله خانه امیر المومنین و فاطمه
صلوات الله علیهما از آنجمله است فرمود بلی و این خانه فاضلترین خانهاست و دیگر لسان صدق فی الاخرین علا بن فضیل گوید که من
سوال کردم از ابی عبدالله الحسین بن علی صلوات الله علیهما از این آیت و حضرت ابراهیم از حق تعالی طلب فرمود که بگردان از برای من زبان
راست یعنی ثنا نیکو در میان پس آیندگان آن لسان صدق مجبر است فرموده آن علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام که عرض کرده ولایت او را بر
ابراهیم علیه السلام گفت بار خدایا او را از ذریت من گردان پس دعای او باجابت مقرون شد و دیگر والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین
آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر یعنی سوگند بروزگار یا بروزگار بدستی که همه آدمیان در زیانند مگر آنانکه گرویده اند
و کردار های پسندیده کرده اند و وصیت نموده اند یکدیگر را بحق یعنی ولایت و درست و راست اقامت است بر طریق مستقیم و توحید و عدل و نبوت و امامت
و معاد است و بر پا داشتن نماز و دادن زکوة و روزه و حج و جهاد و زجر از دنیا و رغبت در آخرت و اجتناب از معاصی و مناهی و وصیت کرده اند بصبر از مکروهات
بر طاعات و بلیات ابن عباس و علی بن ابراهیم رحمهما الله گویند که زیانکاران ابو سفیان و ابو جهل بن هشام لعنة الله بودند و الذین امنوا وعملوا الصالحات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین و تابعان ایشان و دیگر والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم یعنی پیشی گیرندگان و بر همه اقوام با پیشی
روان به بهشت پیشی گیرندگان باشند و مقربان بعد از ظهور حق یا سبقت گیرندگان در فضایل و کمالات و آنکه از معصومین اند که سابق اهل زمان خود اند ایشان
گروهی نزدیک گردانیده شده که مانند برحمت و کرامت در بهشتان مشتمل بر انواع نعمت ابن عباس گوید که این آیت نازل شده در شان یوشع بن نون و حزقیل
که در سوره حم مومن ذکر او رفته و حبیب نجار که مذکور گشته در سوره یس و علی بن ابی طالب علیه السلام و هر دو در سابقی فضیلت خود نیست و امیر المومنین علیه السلام
افضل ایشانست در سبقت و دیگر قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان
الله غفور شکور یعنی بگو ای محمد بر تبلیغ رسالت از کسی مزد طمع ندارم و لیکن از کسی میطلبم در خویشان من و خویشان من و اهل است دائما وارد غایب
و مودت عترت من را ملحوظ داشته باشید و ابن عباس فرموده که بعد از نزول این آیه صحابه پرسیدند یا رسول الله خویشان تو که اند که مودت
ایشان بر ما واجبست فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین اند صلوات الله علیهم اجمعین و هر که کسب کند نیکی یعنی طاعت یا مودت و محبت اهل بیت بجای آرد
ایشان طاعت نیز بر وی فزونی دهیم بر آن ثواب را زیاده کنیم یا او را در آن حسنه یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را و امام حسن علیه السلام فرموده که حسنه
مودت ماست و آن اهل بیت که اعمال نیکو فروع آنند بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناه مومنان را پذیرنده طاعت فرمان برداران و دیگر اجعلتم سقایة
الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله یعنی آیا ساختید ای اهل
سقایه حاج را و ارباب عمارت مسجد حرام همچو آنکس که ایمان آورده بخدای تعالی و بروز آخرت و جهاد کرده در راه خدای تعالی یعنی برابر نیستند

این هم روز نزدیک خداست تعالی در سبب نزول این آیه آورده اند که روزی عباس و طلحه بن شیبه با امیرالمومنین صلوات الله علیه بمقام مفاخرت در آمده عباس گفت
که من صاحب سقایه حاجیانم و آن من قایمست و طلحه گفت کلید خانه کعبه بدست منست آنحضرت فرمود که آنچه شما میگوئید معلوم نیست مرا چیست تا
من شش ماه پیش از همه با پیغمبر نماز گذارده ام و تصدیق او کرده ام و من صاحب جهادم حق سبحانه و تعالی این قرآن را نطق گردانیده و این آیت فرستاد و
دیگر من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ولهم خیر منها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الذین عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون یعنی هر که
بیارد خصلتی نیکو که امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده که آن خصلت دوستی اهل البیت است پس مر اوراست نیکوی از آن بهتر در دنیا
و آخرت و هر که بیارد بدی آنحضرت فرمود یعنی بغض ما پس جزا داده نشود مگر آنکه کردند بدیها الا مگر مثل آنچیزی که بودند که در دنیا عمل میکردند پس حسنه
اینجا دوستی اهل البیت است و سیئه بغض ایشانست و دیگر ولما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون یعنی چون زده شده
به پسر مریم مثلا آنگاه قوم تو از آن مثل فریاد کنند و آواز برآورند چنین آیت نازل شد ابن عباس گوید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که مثل
تو ای علی مثل پسر مریم است عیسی را بافراط دوستی و تفریط دشمنی او قوم هلاک شدند و دیگر و نادی اصحاب الاعراف امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده
که ما ایم اصحاب اعراف و مراد معرفت شناسیم بسیماء ایشان و دیگر و ان الذین لا یومنون بالاخرة عن الصراط لناکبون یعنی و بدرستی
آنانکه نمیگروند بسرای آخرت از راه است مراد طریق اهل بیت است علیهم السلام هر آینه گروند کان شده و دیگر امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده
مراد آن پس ما ایم و دیگر و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از مردمان کسی هست
که میفروشد نفس خود را یعنی جان خود را بذل میکند بطلب خوشنودی خدا و حضرت قبلة الساجدین امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام
فرموده این آیت در شان امیرالمومنین صلوات الله علیه فرود آمده که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه کرده و جان فدای آنحضرت کرد و خدای تعالی
مهربانست بر بندگان خود و در طلب رضای او جان فدا میکنند و یکطرفة العین از و غافل نمیشوند مثل امیرالمومنین صلوات الله علیه و دیگر و اذان
من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بریء من المشرکین و رسوله یعنی اعلامیست و آگاه ساختن از خدای تعالی
و رسول او بسوی مردم روز حج بزرگ یعنی عید نحر تمام حج و معظم افعال آن در روست و آن موذن امیرالمومنین است صلوات الله علیه
که اهل مکه رسانیده و دیگر مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان حضرت رسالت پناه فرموده مراد از دو بحر علی و فاطمه است و لولو
و مرجان امام حسن و امام حسین مراد این گوهر از آن دو بحر حاصل شده و دیگر فاذن موذن بینهم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که آن موذن
علی ابن ابی طالبست علیه الصلوة والسلام و دیگر اذا دعاکم لما یحییکم امام محمد باقر علیه السلام فرموده که این ولایت امیرالمومنین است علیه السلام
ایشانرا زنده میگرداند و دیگر و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا یعنی اوست آنکس که بیافرید از آب آدمی را پس گردانید
او را خداوند نژاد و پیوند امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده که آن امیرالمومنین است و فاطمه علیهما الصلوة والسلام زید بن علی از پدر بزرگوار

روایت

روایت کنند که فاما من اوتی کتابه بیمینه امیرالمومنین است صلوات الله علیه و دیگر هل یستوی هو و من یأمر بالعدل و هو
علی صراط مستقیم یعنی آیا برابر باشد این گنگ که میفرماید براستی یعنی سخن گوی که ام میکند بعدل و او در نفس خود براه راست
و سیرت درست آورده اند این آیه در شان امیرالمومنین است علیه السلام و معاندان وی یعنی متصف بصفت قدرت و علم و فصاحت و بلاغت
و شجاعت و عدالت و راستی و عصمت و طهارت و با از اوصاف حمیده باشد و کسی که برخلاف این اوصاف بود چگونه برابر باشند و علم بر مسایل دین اطلاع کامل
باشد و نه بر امور یقین وقوف حاصل کنند و کر و مادرزاد و گم نام که مسوخ باد رسوخند با کامل فصیح کامل علم معروف و مشهور هیچ عاقل حکم خود
نیز برابر نمیکنند و دیگر و تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا فرموده ابو عبدالله علیه السلام این آیه در شان امیرالمومنین
علیه السلام سمت نزول یافته و دیگر و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که بخدا سوگند که اولو الامر علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام و دیگر والذین یوذون المومنات مقاتل ابن سلیمان گوید
که این آیت در شان امیرالمومنین علیه السلام نازل شده و بعضی از منافقان که با آنحضرت ایذا میرسانیدند و دیگر و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله من المومنین والمهاجرین زید ابن علی گوید که آن علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام که او مومن و مهاجر
بود و دیگر و اما نذهبن بک فانا منهم منتقمون جابر رضی الله عنه گوید که حق سبحانه و تعالی انتقام خواهد کشید از برای علی ابن ابیطالب علیه السلام
و دیگر طوبی لهم و حسن مآب ابن عباس و عبدالله مسعود رضی الله عنهما روایت کنند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که طوبی درختیست که اصل او در حجره
علی ابن ابیطالب علیه السلام و هیچ مقام در بهشت نباشد مگر که در و شاخی از شاخهای آن درخت و دیگر ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر
صلی الله علیه و آله چهل صباح بخانه امیرالمومنین و فاطمه صلوات الله علیهما آمد و میفرمود که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته الصلوة رحمکم الله و برکاته انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا عطیه گوید که من پرسیدم از ابو سعید خدری از اهل البیت علیهم السلام که حق سبحانه و تعالی چون برد
گفت ای ابن پنج تن یعنی حضرت رسول و امیرالمومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین و ام سلمه روایت
کند که چون این آیت نازل شد در آن خانه نبود مگر رسول الله و جبرئیل و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم پس گفتم
یا رسول الله من از اهل بیتم فرمود که تو از صالحات زنان منی و از امیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه منقولست که آیه هذان خصمان
اختصموا کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا ثم هو یوم القیمة من المحضرین یعنی آیا کسی را که وعده فرموده بودیم او را بجنت
در آخرت و بنصرت در دنیا وعده نیکو که در آن خلاف متصور نیست پس آنکس دریابنده آن موعود است باشد یعنی امیرالمومنین حمزه
علیهما السلام چنین کس نیز یعنی نباشد مانند کسی که برخوردار دادیم او را از متاع زندگانی دنیا که مجتنس ابیجهل است

و دانش موذی گشت و مالش در صدد زوال و جاهش بر شرف انتقال پس آنکس روز رستخیز از حاضر شده کان باشند برای عذاب با حاح
مراد از آنکس ابو جهل لعین است و مخالفان اهل البیت علیهم الصلوة والسلام و دیگر ابا عبد الله حسین بن علی ابن ابی طالب صلوات الله
علیهما فرمود که یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار اکمه بخشم آورد کافران را علی ابن ابی طالب بود علیه الصلوة والسلام و ابن عباس رضی الله
گوید و ارکعوا مع الراکعین نازل شد در شان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اوایل اسلام با هم نماز میگذاردند و دیگر
امام رضا صلوات الله و سلامه علیه نقل میکند از آبا کرام خود که چون سوره اذا زلزلت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و مومنان غمگین شدند بسبب تهدید
و وعید صدر و بود و پس از آن حضرت فرمود که آیا کسی هست که بگوید انچه در روست امیر المؤمنین در بدیهه این را فرمود ۝ اذا اقتربت الساعة بالهائها
و زلزلت الارض زلزالها ۝ تسیر الجبال علی سرعة ۝ کمر السحاب تری حالها ۝ و تنفطر الارض من نفخة ۝ بها الله تخرج اثقالها
و لا بد من سائل قائل ۝ من الناس یومئذ مالها ۝ تحدث یومئذ اخبارها ۝ و ربک لا شک اوحی لها ۝ و یصدر اشتاتا الی موقف
یشیب الکهول و اطفالها ۝ تری النفس ما عملت محضرا ۝ و لو ذرة کان مثقالها ۝ تری الناس سکری بلا قهوة ۝ و لکن تری العین اهوالها
ذنوبی بلائی بلا حیلة ۝ اذا کنت فی البعث حمالها ۝ نسیت المعاد بلا حیلة ۝ و اعطیت للنفس آمالها یعنی چون روز قیامت
نزدیک شد بهولها پس آن ساعت بلا و جنبیده شود زمین جنبیدنی و سیر کنند کوهها بر شتاب همچو سحاب و مرتحل حال او را و شکافته شود زمین
از بانگ باد کردن نفخ آنجا بیرون آرد زمین بارهای گران خود را و ناچار است از سوال کننده که گوینده از مردمان در آن روز که از فریاد پس در آن وقت نجم
گوید زمین خبرهای خود را و پروردگار تو شکی نیست که وحی کرده مر او را و بسوی موقف که خبر داده از علمهای مردمان ازان روز باز گردند مردمان از قبور بسوی موقف
پیر شوند از آن روز کهلان و طفلان ببیند نفس آنچه حاضر کرده شده پیش او اگرچه آن ذره مثقال باشد دیده میشود در شعاع آفتاب یعنی مردمان مستان
و لیکن ببیند چشمها هولهای خود را به صاحب افتاده گناهان بلا چاره نیست بیچاره مگر هرگاه که باشم در قیامت بردارنده آن فراموش کردم روز بازگشت
پس خیال و بلاء و دوام و نفس آرزوهای او را و بلاء داین از برای نقص خلائق گفته است معصومیت از گناه و وبال و دیگر ولنبلونکم بشیء
من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه
راجعون یعنی هر آینه آزمایش کنیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و آن آزمایش بچیزی اندک است از بیم دشمن در غزا یا از ظالم و گرسنگی
بقحط و تنگی و نقصان بعضی مالها و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و پیری و نقصان میوه ها و آفات آسمانی در زرع و یا مرگ فرزندان که ثمره
باغ دلند و بشارت ده صابران را بر رحمت که مکلف است آنانکه چون برسد ایشان را زحمتی و دشواری و مکروهی گویند ما از آن خداوندیم و ما بسوی او
حق گردند کانیم آن گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشان است رحمتها از پروردگار ایشان و آن گروه ایشان شدند

نه غیر ایشان راه یافتگانند و روایت از صادق ع که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب رضوان الله علیهما با میر المومنین صلوات الله علیه رسید فرمود
که انا لله و انا الیه راجعون و پیش از آن حضرت این کلمه در مصیبت کسی نگفته بود حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که این کلمه را
سنتی کردم تا هر مصیبت زده بوقت آن اکنند و این کلمه بگوید از غیر صلوات و رحمت باشد این آیت دلالت دارد که بر امیر المومنین
صلوات الله علیه صلوات فرستادن واجب است زیرا که حق سبحانه و تعالی بر این عمل بر او صلوات فرستاد اگر مخالفان بر وی صلوات نفرستند خلاف قول خدا تعالی
کرده باشند و عقوبت آن را بکشند و دیگر افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من
ذکر الله اولئک فی ضلال مبین یعنی آیا کسی که گشاده کرده است خدای تعالی سینه او را برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام
و متابعت سید انام علیه الصلوة والسلام چون کسی بوده که سینه او از قبول حق تنگ است و او از قبول حق تنگ است یعنی برابر نیستند
پس آن گشاده سینه بر روشنی معرفت و حکمت است از پروردگار خود و بر یقین بصیرت و آن تنگ سینه در ظلمت مخالفت بحیرت است
پس شدت عذاب و سختی و بلا هست مر دلهای ایشان را اعراض کننده است از یاد کردن خدای تعالی و غایبست از محبت خاندان رسالت
از کلین حسان آن گروه غافلان و سنگدلان و گمراهان آشکارا اند عطا بن ابراهیم رحمه الله آورده که مراد از من شرح الله صدره للا
سلام امیر المومنین است علیه الصلوة والسلام و از قاسیه قلوب دشمنان آنحضرت و دیگر الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة
فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد
زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکل شیء
علیم یعنی خدای تعالی روشن کننده آسمانها و زمین است صفت نور او منسوب به وست مانند روزنه ایست در دیوار که نهایت
بخارج راه ندارد در میان طاق و در آن طاق چراغ افروخته یعنی روشن آن چراغ افروخته در قندیل از آبگینه و آن آبگینه از غایت صفا و لطافت
گوییا ستاره ایست رخشنده و آن آبگینه یعنی چراغ افروخته است از ابتدا از روغن با برکت بسیار نفع که آن زیتونست
و از زمین مقدس رسته و صفا دیده برده عار برکت خوانده نه در جانب شرق است از معموره و نه در طرف غرب بلکه میان و از ارض
و جبال ولایت شام است پیوسته در آفتاب است تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام بماند بلکه هم از رعایت تاب
آفتاب بهره مند است و هم از حمایت وقایه سایه محفوظ نزدیک است روغن آن درخت روشنی دهد به نفس خود اگرچه نرسیده باشد بوی آتش
یعنی درخشندگی و براقی بمرتبه ایست که به آتش روشنائی بخشد روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت یار شده بانور چراغ و لطافت زجاج

بر آن افزوده در مشکوة و آن ضابط اشعه و جامع انوار است راه مینماید خدا تعالی بنور معرفت خود هر که را میخواهد و مستحقاق آن دارد
و میزند خدا مثلها یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند برای مردمان تا زود دریابند و مقصود سخن برایشان هویدا کرده
و خدا تعالی بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات دانا است علما در باب تمثیل سخن بسیار است اما آن وجوهی که در تفاسیر
اهل البیت آمده مذکور میگردد علی ابن ابراهیم رحمه الله آورده در تفسیر نقل از حضرت صادق علیه السلام آنحضرت فرموده که مشکوة حضرت فاطمه است و
مصباح امام حسن و امام حسین علیهما السلام است از نور امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و نور زهره زهرا افروخته شده اند و حضرت فاطمه علیها السلام در میان زنان گویا کوکب
درخشنده و ستاره ایست نور دهنده افروخته شده از شجره مبارکه که حضرت ابراهیم است و کمال اعتدال در وی استقرار داشت نه مایلست
بیهودیت و نه بنصرانیت نزدیکست که علوم محتاج الیه در ینابیع دل مبارکش جاری گشته منفجر شود نور آن علم بخاص و عام رسیده و بعض امام از
بوجود آید نور علی نور بحصول رسیده و حق سبحانه و تعالی راه نماید بسبب آن امامان هر کرا خواهد و بوسیله هدایت خلایق ایشان را ساخته هر که بطریق
سلوک کرد بمطلب رسیده و هر که تخلف کرد در گمراهی ماند کارش بدوزخ کشید و دیگر امام محمد باقر علیه السلام فرموده مصباح نور علم است در سینه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و زجاجه سینه پاکیزه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه علم خود را بصندوق سینه نور ریز برده و در بود نزدیکست علما از آل محمد صلوات الله علیهم تکلم
فرماید بنور آن علم پیش از آنکه از وی پرسند و نور علی نور امام مؤید بنور علم کامل و حلم شامل بر اثر امام از آل محمد علیه الصلوة و السلام
بود تا قیامت قایم شود و خدا تعالی هدایت کند بآن نور و راه نماید هر کرا خواهد از اهل استحقاق و حضرت مهدی علیه الصلوة و السلام در آخر الزمان
آن نور است بواسطه حیات و هدایت است و دیگر هر یک از ائمه انام علیهم الصلوة و السلام منور با پنج نورند زیرا که هم نور نبوت و هم نور ولایت
در ایشان سرایت کرده پس ایشان نور علی نور باشند و دیگر شجره مبارکه حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله که نه شرقیه و نه غربیه بلکه از آنکه بود در تمام
دنیاست یا آنکه آنحضرت در حد وسط است در جمیع اخلاق خلقی و خلقی و او نور امیرالمؤمنین و زهره زهرا صلوات الله علیهما بهم رسید و دو اما
مان بمثابه قطرات گلاب از ایشان چکیده اند و ایشان آن گلدسته چمن رسالت اند هم در طرف اول و هم در آخر و ایشان رنیت نور و هند
آن درخت زیتون مبارک کند و چکنده و بوی گل مثلا از گلاب استشمام توان کرد و چنانکه گفته اند شعر چو گل رفت و گلستان شد خراب بوی
گل را از که جوییم از گلاب ـ پس اثر و بوی محمدی صلوات الله و سلامه علیه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین توان دریافت و خلاصه افلاک
و صفاوه عالم خاک کند نه از عصاره جنس و خاشاک که مسوخ بد باشند و دیگر هم در قرآن تفسیر نقل میکنند از عبد الله ابن جندب او گفت هم
خبر نوشتم بخدمت امام ابو الحسن علی ابن موسی الرضا علیه و علی آبائه التحیة و الثناء و از تفسیر این آیه پرسیدم جواب نوشت این مضمون را

که اما بعد بدانکه محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله امین وحی الهی بود در میان خلق چون در تبلیغ رسالت فرمود و چنانچه حق آن بود و بجوار رحمت ایزدی رحلت
نمود ما ورثه و اهل بیت او هستیم پس اکنون ما هم امینان دین از جانب حضرت رب العالمین و نزد ما است علم منایا و بلایا و انساب و مولد
اسلام و ما شناسا هستیم باحوال تمام از خواص و عوام از مؤمن و منافق و مخالف و موافق و حقیقت ایمان و کیفیت نفاق ایشان از ما معلوم میتوان کرد
و شیعیان و محبان ما بنام ها و پدران ایشان در جریده ما ثبت است تا روز قیامت حق تعالی گرفته بر ما و بر ایشان عهد و میثاق را از هم جدا نباشیم و ایشان وارد
در مورد ما گشته و حصول درجه اسلام غیر ما نیست و ایشان تا روز قیامت بما تمسک نموده ما بحق هر که از ما مفارقت جست هلاک شده و هر که متابعت ما کرد نجات یافت منکر ولایت
ما کافر است و تابع و دوستان ما مؤمن هر که از گناه توبه کند حجت ما بود و بحجت بر خدا تعالی ما را و اولیا ما را بر انگیزد و با ما حشر کند ما آن نوریم هر که پیرو ما گردد نجات یابد
و هر که تمرد کند در بادیه ضلالت سرگشته و هر کدام ما نیست بغیر از متابعان ما او را نصیبی بهره از اسلام حق سبحانه و تعالی بما فتح دین فرموده و بما ختم دین خواهد فرمود اول آن علی
و آخر آن مهدی است صلوات الله علیهما حق تعالی بما اطعام میکند اهل روی زمین را و بسبب ما باران میبارد و نازل میشود از جانب حق رحمت و ما جانب کرده اند بدشمنان از زرق
در بحر و از خسف در بر و فایده میگیرند از ما در ایام حیات و ممات و نزد صراط و میزان و نزد دیگر مواطن جنان و مثل ما در کتاب الهی مثل مشکوة است
و مشکوة در قندیل پس ما هم مشکات و مصباح است در وی محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و نه شرقیست و نه غربیه است در ظاهر و باطن بر حد وسط و اعتدال است
و هم در صور و نسب و آن نور که از وی اقتباس یافته امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه و دیگر حق تعالی هدایت میکند بولایت و محبت ما هر که قابل آن است
و بر دولا لازم است و شیعیان ما را بر انگیزد بر وجه و چهره ایشان نور بر وجوه ایشان درخشان باشد و در زمره منتقیان و صدیقان و شهیدان و صالحان
محشور شوند و دوستان و شیعیان ما شهیدان باشند و شهیدان ما را فضیلت بر سایر شهیدان است شهیدان شیعیان ما فضیلت است بر شهیدان غیر و ماییم
برگزیدگان خدا و ماییم ورثه انبیا و ماییم پیشوایان اوصیا و ماییم مخصوصان کتاب الله و ماییم اولی مردمان برسول الله و ماییم مقصد آنکه شرع لکم
من الدین ما وصی و ماییم ورثه اولو العلم و العزم من النبیین کما قال ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین
بولایت ما اسلام یابید و بمحبت ما بازگشت خواهید کرد و نمیرسد و درو سعادت و رستگار و بخوانید کتاب را بید حکمت اکبر و تنظر حکمت
عبرت و نجات و فهم کنید کرده و تمام شفاست و نور و الله علیم بذات الصدور و السلام ـ پدر نور و پسر نور است شهود از اینجا فهم
کن نور علی نور و هر که این نور محبت با او نیست در ظلمت مخالفت گرفتار است و مسوخ شده اول طرح ظلم افکنند و هر که آنها را مخالفان
بمتابعت ایشان برای افزوده تا آن نور را از ظاهر بود چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام لازم الکریم خود میفرماید او کظلمات فی بحر لجی یغشه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله له نورا فما له
من نور یعنی یا دارنده مخالفان و منافقان بمرتبه بار یکبار مرتبه نشسته در دریای بی پایان دم بدم میپوشید این دریا امواج بالا

موج من موج دیگر از زیر موج دوم ابری و انوار نجوم را بپوشاند این تاریکیها بعض آن بر بالای دیگر متراکم گشته یعنی ظلمت دریا و ظلمت موج اول و ظلمت
موج دوم و تاریکی ابر بر زبر آن است و چون بیرون آرد کسی دست خود را نزدیک است اعضای وی از سبب شدت تاریکی نبیند آن را تا که بدست ظلمات یعنی است
نه بیند و نزدیک نیست که ببیند و هر که ننهاده و قرار نکرده خدا تعالی مر او را روشنی بواسطه شقاوت و مخالفت او پس نیست مر او را هیچ نوری این تمثیل است
در حق سبحانه و تعالی فرموده و اعمال ایشان از ظلمات احوال تیره منافقان و مخالفانست و بحر لجی دلهای تیره ایشان و موج انجو اعمال ایشان را هیچ نیست از جهل
و شرک و نفاق و سحاب مهر خدا که ابر آن است که در دل کفار است ظلمات و دخل مخرج ایشان هم ظلمت و رجوع ایشان هم در روز قیامت بظلمت خواهد بود و عکس این
مومنان که نور بر نور است و مسرور بسرور ... ابن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدند فرموده که ظلمات فی بحر لجی یغشیه
موج من فوقه موج فلان و فلان و نعثل است یغشیه موج پر موج ثالث و من فوقه سحاب طلحه و زبیر و ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و ... یعنی معاویه و بقیه
طاغیه و یزید پلید پسرش و ایشانند بنی امیه علیهم اللعنه هرگاه دست های شوم خود را در ظلمت ظلم از آستین عداوت بیرون آورند از کوری اهل حق هیچ نمی بینند و جای انگه
دست خود ... نزدیک است که ببینند و در محاورات و مقاتله اهل الله هلاک شوند و نور ایمان ندارد و کرده حق ... و هر کرا او را نور منور نباشد یعنی
امام از ائمه اثنا عشر علیهم الصلوة والسلام پس او را نخواهد بود امامی در روز قیامت بنور و در روز راه بمقصود نبرد و یوم تری المؤمنین یسعی نورهم
اشارت بدین معنی است چنانچه مذکور شد و در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام وارد یافته و در خبر است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که امت تو در روز
قیامت بر پل صراط چگونه گذرند فرموده بنور علی علیه السلام گذرند و علی بنور من گذرد و من بنور خدا تعالی و نور امت من از علی است و نور علی از من و نور
من از خدای تعالی است و هر که با او تولا نکند و از دشمنانش تبرا نجوید او را آن نور نباشد بعد از آن این آیت خواندند فمن لم یجعل الله له نورا
فما له من نور پس هر که در قیامت بی این نور ماند در ظلمت خانه دوزخ گرفتار باید بود * مومنان از نزدیک و دور آمدند * لاجرم نور علی
نور آمدند * کافر تاریک از افکار است * حال کافر ظلمت اندر ظلمت است * و نور علی نور ... نور علی نور است یعنی نور علی نور است که بآن راه بمقصود
نبرد و دیگر وارد یافته که حق سبحانه و تعالی نام رسول و اهل بیت او را بلند گردانیده در جمله کتب خود و در آن صد و چهار کتاب است و در هر جا از آن مخصوص گردانیده
رسول را بسبب ایشان و اهل بیت ... و محبت و فضل داد و فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله تا مصاهرت کنند با امیر المومنین صلوات الله علیه که اخبار فرموده و رفعنا لک ذکرک باقی علیا
صهرک فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب چنانچه در مصحف ابن مسعود رضی الله عنه مسطور
و مراد بصهر که تزویج حضرت فاطمه است با امیر المومنین علیهما السلام تا نور بنور پیوست و از ایشان امامان متولد شدند و بدین سبب منافقان از غم بودند و محبان
پسر و فرموده حق تعالی ... محمد چون از رسالت فارغ شدی رایت علم ... خود نصب کن یعنی امامت و خلافت چنانچه مذکور شد و حال عمر منسوخ با رسوم است
بر آن سلام خاصه بر شیعیان ... خلافت امیر المومنین است علیه السلام بر مومنان ... امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده در حدیث چهار ...

حال عمر

حال عمر حال منسوخ و تابعان ایشان خواهد بود در روز قیامت و سیر احوال امیر المومنین صلوات الله علیه و محبانست و در آن روز با عزت عمر دین
رسول صلی الله علیه ... که خراب کرده و سیر حجة الله است علیه السلام او را باصلاح آورد و عمر ... منسوخ است و دو دین پیدا کرده و سیر حضرت مهدی
صاحب الزمانست او را باطل کرده عمر شوم منسوخ است و تابعان ایشان بشوم ایشان در دوزخ خواهند بود و سیر محبت محمد و آل او است
که بسبب آن محبان ایشان بهشت در آیند عمر منسوخ است و تابعان ... تا قیامت در عذاب باشند که قبر المنافق حفرة من حفر النیران
و سیر قبور مومنانست و در آنجا بروح و ریحان باشند که قبر المومن روضة من ریاض الجنة عمر الوان عذاب منسوخ است در آخرت سیر انواع
نعمت فراوان مومنانست در جنت عمر روز نقیض ... است که یوم نحس مستمر سیر روز غدیر خم است که آن روز نعمت است
بر آل محمد و محبان و رحمت در دل ایشان مستقر دیگر وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف
الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی وعده کرد خدا تعالی آنان را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند از شما که هر آینه ایشان را
خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب و عجم همچنانکه خلیفه گردانید خدا تعالی آنان را که بودند پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل را در زمین مصر و شام و جز آن
با قوت و تمکین ثابت سازد برای ایشان دین ایشان را آن دین که پسندیده است مر ایشان را یعنی دین اسلام و او را گشت و لا بر همه ادیان غالب
گرداند و بدل دهد ایشان را پس ترس ایشان از اعادی ایمنی از ایشان مر پرستنده مرا در زمان خلافت شریک نیارند با من چیزی یعنی اختیار و جاه
ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد و هر که کفر ورزد بدین نعمت بعد از آنکه ... وعده پس آن گروه کافر نعمتانند و کاملانند در فسق
در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد شد که کفران این نعمت اول طایفه کردند که بنیاد و بنای مخالفت اهل البیت علیهم السلام نهادند و دیگر آورده
که مراد بدین خلیفه صاحب الزمانست علیه السلام نه جمیع امت و نه آنانکه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلافت کردند ... چنانچه اهل خلاف میگویند
در زمان ایشان ولایت عرب بعضی از عجم مفتوح شد که حضرت حجت جمیع بلاد مغرب و مشرق بدست در خواهد آورد و این آیت بآن خبر داد و مجملا آنکه در اخبار
بر دین آمده آن خلیفه را امام مهدی خوانند و خاتم ائمه معصومین است صلوات الله علیهم اجمعین و اجماع امت بر ظهور او و لیکن در حسب او خلاف کرده اند
اهل خلاف میگویند که متولد خواهد شد از اولاد امجاد امام حسین علیه السلام و اثنا عشریه میگویند او فرزند خلف امام حسن عسکری است که غایب و حی
و موجود است و در آخر الزمان بامر الهی ظاهر خواهد شد و الدلایل در این بسیار است از آن جمله آنکه اجماع و اتفاق اهل بیت است و نص فرموده
دیگر آنکه خدا تعالی وعده فرموده در این آیه شریفه و وعده ... حیات ... و در آن حال نباشد بلکه در زمان آینده بود و آنچه در عهد رسول
الله صلی الله علیه و آله بظهور آمد حق تعالی ملک ... ساخت و بعضی از زمین ها از دیگران انتزاع کرد و بقیه ... از آنحضرت در ...

حال بوده وعده پس آن نه وعده است و دیگر آنکه تمکین از دین پسندیده باین حد رسیده که حضرت ذکر فرموده و تبدیل خوف بامن نیز در آن
مرتبه حاصل نیست و فرموده و این جمله که مذکور شد دلالت دارد بر فساد قول آنانکه آیت را بر خلافت مسوغ حمل کرده اند چه معلوم است که خلافت ایشان
بنص نبوده اگر بنص بودی احتیاج نبودی باختیار کردن ایشان ابو بکر را و تعیین ابو بکر عمر را و از آن عثمان را بعین بمشورت و اشهر پس استخلاف ایشان
بطریق نص نباشد مگر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه بنص صریح ثابت شده چنانچه مکرر مذکور شد و تمکین در دین چنانچه صفت آن در آیت
گذشته هیچ وقت تمام حاصل نشده و شرک و خلاف بر طرف نشده تا دین پسندیده گردد و کمال آن بظهور حضرت باید و این مضمون بآن غایت در آن زمان
بظهور خواهد پس این نزد ونص خواهد بود که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر نماند از دنیا الا یک روز هر آینه حق سبحانه و تعالی دراز گرداند آن روز را تا برآید مردی از اولاد من
که نام او نام من و کنیت او کنیت من باشد پر کند زمین را از داد و عدل چنانچه پر بوده باشد از ظلم و جور و دیگر احادیث که در آن باب وارد است و در کتاب چهارده حجت مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی پس معنی آیت علاوه نیست مگر بخلافت حضرت مهدی صاحب الزمان خلف صدق امام حسن عسکری علیهما الصلوة والسلام که در زمان خلافت او
کفر و ملل مختلفه در عالم نماند و مقصود از این حالت عظمی و نعمت کبری از نیر حالت تشییدین بنا بظهور میرسد اللهم خلد ابد ظلال سلطنة
و خلافته و ارزقه دولته و وصاله و اجعله من المشرفین بلقائه و نواله و فی ظل رأفته المؤمنین ایضا بحق محمد سیدنا
محمد و آله فصل هفتم در بیان امور و دلالت دارد بر حقوق امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر از اهل بیت علیهم الصلوة والسلام و بر فواید دیگر

در کتاب خصایص العلویه روایت کرده باسناد صحیح و نقل صریح از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه که او گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب
معراج بردند او را آنگاه بهشت و دوزخ را بر من عرض کردند پس دیدم بهشت را با انواع نعمتها و دیدم دوزخ را با اصناف نقمتها پس چون باز گشتم جبرئیل
گفت بخوان که یا رسول الله هیچ خواندی آنچه بر در بهشت و دوزخ نوشته بود گفتم نه یا جبرئیل گفت بر که یا رسول الله بهشت را هشت در است و بر در
از آن چهار کلمه نوشته و هر کلمه از آن بهتر است از دنیا و ما فیها از برای کسی که آنرا بیاموزد و بعمل آورد و دوزخ را هفت در است
که بر هر دری از آن سه کلمه نوشته و بهتر است از دنیا و ما فیها پس گفتم ای جبرئیل باز گرد با من تا آن سخنها بخوانم باز گشت با من دیدم که بر در اول
نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر چیزی را زیوری است و زیور نیست خوب در دنیا چهار خصلت است و آن
قناعت است و بیرون کردن کینه از دل خود و ترک کردن حسد و با نیکان نشستن و مخالفان امیر المؤمنین علیه السلام بر ضد این عمل کردند قناعت
نا کرده حق ایشان را بغصب ناحق متصرف شدند و کینه آن سرور را در دل گرفتند و حسد بردند و با بدان و دشمنان می نشستند و کینه دیرینه
بظهور آوردند و بعد از آن کار بقتال و محاربه کشید و بر در دوم نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر چیزی را زیوری است
و زیور سرور در دار آخرت چهار خصلت است دست رحمت بر سر یتیمان کشیدن و شفقت و احسان با بیوه زنان نمودن و سعی در حاجت مسلمانان کردن و جست و جو

حال فقیران

حال فقیران و مسکینان کردن و رعایت نمودن و مخالفان خلاف این بعمل آوردند با یتیمان اهل بیت علیهم السلام چه ستمها کردند و از مستان
ایشان را میگرفتند و زنان ایشان را بیوه میساختند و بزرگان صحابه دوستان خاندان بودند بجای روا کردن حاجت میزدند و از شهر
میراندند و مال محتاجان ایشان نمیدادند و در هیچ جا الحقیقات عرف مینمودند و بر در سیوم نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله هر چیزی را زیوری است و زیور صحت در دنیا چهار خصلت است کم گفتن و کم خوردن و کم خفتن و کم رفتن و منافقان
در مذهب حق زبان دراز بودند و هم میگفتند و پر خوار بودند چه عمر سید بن چند کاسه طعام الوان در یک کاسه ریخته و خوردی
تا آخر کردی و معاویه لعین هرگز سیر نشدی و چندان خوردی که بتنگ آمدی آنگاه گفتی ببردارید که سیر نشدم اما بتنگ آمدم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
صفت پر خواری او فرموده در کتاب نهج البلاغه مسطور است سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم مندحق البطن یاکل ما یجد
فاقتلوه و لن تقتلوه یعنی زود باشد که غالب شود بر شما بعد از من مردی گشاده گلو شکم برآمده بخورد آنچه بیابد و طلب کند آنچه نیابد
پس بکشید او را و نخواهید کشت شما او را نقلست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله یکبار او را طلب کرد او در طعام خوردن بود و قوم باز
طلبیده هنوز سیر نشده طعام میخورد آنحضرت فرموده اللهم لا یشبع بطنه یعنی بار خدایا سیر مگردان شکم او را آن بود که بعد از آن هرگز
سیر نشد و در این باب گفته یکی بر آنکه صاحب بطنه کالمعاویه کان فی امعائه معاویه یعنی بر آن بود که شکم او همچو معاویه بود و هرچه
در او واقع شود بسوزد گوییا در روده او معاویه است و منافقان بسیار میکردند و شبها بسر میبردند و هیچ جا میکشیدند و میگفتند و
فرو داخلیم اهل بیت علیهم السلام بیدار بودم که والله ما یتیبون خدا تعالی بعبادت میدادند ایشان در شب چه انکار میکردند و بهوای نفس بر راه میرفتند
و هرچه از روی نفس خود خواستی بود با ایشان بجا می آوردند از جفا و بر در چهارم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر که
ایمان بخدا اعتقاد دارد و بروز قیامت پس باید که اکرام دارد مهمان را و هر که باور دارد بخدا و روز قیامت پس باید که عزیز دارد همسایه را
و هر که ایمان دارد بخدا و بروز بازپسین پس باید که نیکی کند با مادر و پدر و هر که ایمان دارد بخدا تعالی و بروز بازپسین پس باید که سخن خیر گوید
و اگر نه خاموش شود بغیر از مسوغ بار سوخ ایمان بخدا و بروز قیامت نداشتند مهمانان با احترام و اکرام میکردند مثل اهل بیت
و صحابه کبار مثل سلمان و ابوذر و عمار چه ستمها از ایشان کشیدند و حق همسایگی ایشان آن بود که حق ایشان را باز میگرفتند از بیت المال
و منع مینمودند که بایشان ندهند و در غیر موضع آن صرف مینمودند و ایشان نزد ایشان مقام کرسی که همسایه شده اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله در طریق شفقت
و رحمت و حمایت بهتر از صد مادر و پدر بودند چنانچه گفته اند ع این چه خیر و رحمت که بهتر از صد ماه رحیمه بود از جمله نیکیها با ایشان
آن بود که امیر المؤمنین را از حق خود منع کردند و حال آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شان او فرموده که حق علی بن ابی طالب علی المسلمین کحق الوالد علی ولده

و چهارم از اسلام بهره نداشتند و فاطمه علیها السلام را از فدک منع کردند و سلمان را گردن شکستند و ابوذر را زدند و عمار را کشتند و ایشان
هر کلمه چیزی از آل رسول نگفتند و بجای خاموشی زبان بمذمت ایشان گشودند و بر در پنجم نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
هر که خواهد که خوار نشود پس باید که با مردمان خواری نکند و هر که خواهد که دشنام نشنود پس باید که با مردمان دشنام نکند و هر که خواهد که ستم دیده نشود پس باید که
ستم نکند و هر که خواهد چنگ در زند بگوشه ریسمان محکم که انقطاع پذیر نباشد پس باید که در آویزد بقول لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و منع
با رسوخ خوار کردند با اهل بیت رسول الله و بر منبر نشستند از امیر المؤمنین بازداشتند و آنچه نهایت ستم بود بر ایشان کردند و وعده و نقض کردند و
جنگ بر ایشان بی اعتبار نمازی ستودند ابلیس لعین زدند و بر در ششم نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر که خواهد که قبر او برو گشاده
شود پس باید که مسجدها را بنا کند و هر که خواهد که در زیر زمین کرمان جسد او را نخورند پس باید روفت و روب مساجد بجاروب نماید اخلاص و هر که خواهد
که بدن او تازه بماند و نپوسد پس باید که مساجد را فرش [illegible] و هر که خواهد که گورش روشن باشد مسجدها را بشمع و چراغ روشن کند و ایشان
بر ایشان مدارس آیات و منازل وحی خراب ساختند و بجای روشن مساجد حقوق و اموال ایشان را [illegible] و بر کینه ایشان در زیر زمین خفتند و بجای ایشان
مساجد ماکول و ملبوس ایشان از ایشان دریغ داشتند و بجای چراغ مساجد نور ولایت [illegible] نشاندند و آتش کینه بر دست اهل بیت افروختند و خوف
مروت و انصاف [illegible] و بر در هفتم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله [illegible] در چهار خصلت است پرستش [illegible]
کردن و بر جبار نماز رفتن و [illegible] کافر کردن و دین او [illegible] پرستش آن [illegible] نسبت با رسول عالمیان [illegible] نعوذ بالله گفتند [illegible]
میگویید و بجنازه و نماز آنحضرت حاضر نشدند و خود را بر مسند خلافت نشاندند و دین آنحضرت را امیر المؤمنین صلوات الله علیه ادا کرد و بر در هشتم
نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر که خواهد که در این هشت بهشت اندرون رود پس [illegible] در آویزد در چهار خصلت
صدقه دادن و با مردم بخشش کردن و خلق نیکو [illegible] و منع آزار [illegible] کردن فی الواقع ایشان بجای صدقه [illegible] منع فدک کردند و منع حقوق اهل
بیت نمودند و با ایشان جفا و بدخلقی کردند و آزار بسیار بر ایشان رسانیدند و حال آنکه بهترین عالمیان بودند چنین خلاف اینها بر در بهشت بوده همه درها
موجود بود پس ایشان را بهره از بهشت جز حسرت نخواهد بود و گرفتار عذاب دوزخ خواهند گشت چنانچه پیغمبر فرموده که بر در اول دوزخ نوشته بود
که لعنت خدا بر دروغ گویان و بر بخیلان و بر ستمکاران و بر دشمنان اهل بیت این هر سه موجود بود در ایشان و بر در دوم دوزخ نوشته بود که هر که امیدوار است
بخدا نیکبخت است و هر که از خدا ترسد ایمن است و هر که امید بغیر خدا دارد [illegible] مالک کیست اگر ایشان امید رحمت [illegible] میداشتند
[illegible] با اهل بیت آنحضرت این ستمها نمیکردند و بر در سیوم دوزخ نوشته بود که هر که خواهد که برهنه نباشد در قیامت پس باید که برهنگان را بپوشاند
در دنیا و هر که خواهد که گرسنه نباشد در قیامت باید که گرسنگان را سیر کند در دنیا و هر که خواهد که تشنه نباشد پس باید که تشنگان را آب دهد در دنیا و آن
ملاعین اهل بیت رسول را گرسنه و تشنه داشتند و آب فرات از امام حسین علیه السلام بستند و ایشان را برهنه کردند و [illegible] ایشان را غارت [illegible]

برهنه سوار کرده بشام بردند و بر در چهارم دوزخ نوشته بود که خدا ذلیل و خوار گرداند کسی را که در مقام اهانت اسلام باشد و ذلیل گرداند کسی را که اهل بیت
رسول را علیهم السلام خوار دارد و خوار و ذلیل گرداند کسی را که یاری دهد ستمکاران را بر ستم ایشان بر خلایق و این [illegible] روشن است که آن ملاعین
این همه را بفعل آوردند و بر در پنجم دوزخ نوشته بود که متابعت هوا مکنید که هوا اینکه را از ایمان دور میگرداند و زبان به بیهوده مگشائید که از نظر اعتبار
ساقط میشوید نزد پروردگار و دروغ ستمکاران مباشید که بهشت آفریده نشده ابدا از برای اعدای ایشان بلکه از برای عباد سعید مخلوق شده و ابدا این صفات
همه در خلفای ستمکار [illegible] اهل بیت موجود بود و بر در ششم دوزخ نوشته بود [illegible] حرام گردانید [illegible] شب زنده داران و نماز گزاران و روزه داران و بر در آن گرد
وآن ملاعین تغییر نماز و بانگ کردند مثل آنکه حی علی خیر العمل را از بانگ نماز انداختند و نماز تراویح و چاشت را بدعت کردند و ذکر ایشان طعن اهل بیت رسول
بود و بر در هفتم دوزخ نوشته بود که حساب کنید نفسهای خود را و خدا را پرستش نمایید در حالتی پاک [illegible] باشید [illegible] این خود را پیش از آنکه
قادر نباشید و آن ملاعین چندین بت پرستیدند و در اسلام تخم نفاق کاشتند و در زنش دیگران میکردند و از محاسبه روز حساب باک نداشتند
عالم شبهت [illegible] روز حساب [illegible]

فصل هشتم در ذکر بعضی از معجزات آنحضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و آن شصت معجزه است معجزه اول

روایت کنند ثقات عدول که صحابه بود که او را ابو عبد الله انصاری میگفتند و او مردی بزرگ سال
و بزرگ قدر بود هفتاد ختم قرآن در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده شنیده بود و عمر او کشیده تا زمان خلافت [illegible] و در آن زمان [illegible]
مال او را نوشته بود هشتاد هزار دینار طلا از نقد و جنس بقلم آمده [illegible] و عورت جوان [illegible] و این زن در حالت حیات او [illegible]
[illegible] انتظار مرگ او میکشید تا بعد از عده وفات [illegible] جوان رفت و مال [illegible] با شوهر [illegible]
دیگر [illegible] بسیار [illegible] گفت [illegible] مال را چنین [illegible]
زر خریده [illegible] پسر [illegible] پیش [illegible]
هفتصد درم [illegible]
کنیه و نزد عمر گواهی دهند که این پسر [illegible] غلام [illegible]
ایستاده [illegible] زن بازگشت بخانه [illegible]
میگوید که [illegible] این غلام [illegible] عمر گواه طلبید [illegible] حکم [illegible]
او نهادند بزندان کردند چهار ماه در زندان ماند [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام رسانیدند و احوال باز نمود آنحضرت
فرمود که غم مخور [illegible] جامه [illegible] میگوید گفت [illegible]

و همان گواهانرا با هفت کس دیگر چیزی داده آمدند و این شهادت کردند آنحضرت فرمود که ازین آنچه بشنت بگوئید تا رسوا نشوید زن بر آن مقر شده
وگفت این غلام پسر ماست امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بمسجد فرمود و مردمان حاضر شدند بر منبر بر آمده خطبهٔ بلیغ آغاز کرده بعد از اتمام آن بزیر آمد
و فرمود که این زمان حقیقت این امور را بر شما آشکارا کنم و فرستاد قنبر را و فصاد حاضر کرد و فرمود تا رگ دست ... بسته و دست چپ باد
را فصد کردند و خون آنرا در طشتی گرفتند و آنحضرت در جوار رسول الله صلی الله علیه و آله بر سر طشت انداخت و در زیر لب دعایی خواندند و بر آن دمید
زود مرا از طشت بر آمده و به آواز فصیح گفت یا امیرالمؤمنین ما مادر و فرزندیم و گوشت و پوست و مغز و رگ و عصب و سیاهی و سفیدی یکدیگریم وا
از برای شهوت و لذت دنیا از فرزند خود بیزاری جست مردم از این حال تعجب کردند و او بعد از آن اعتراف نمود بفرزندی او و کذب خود انگاه
آن گواهانرا سر و ریش تراشیده از شهر مدینه بیرون کردند و ... در آن ... هر جا در خون ... بود سر و ریش تراشیده
و بالاتر ... و در چشم این ... شدند عمر چون این بدید گفت لولا علی لهلک عمر **معجزهٔ دوم** روایت است که در زمان خلافت
عمر بالکان بود و جمعیت بسیار داشت از خودش چون مرده متوفی شده بود و از وی دو پسر رومی غلام ترک مانده و دیگری غلام سیاه بوده روزی بنا بر امری غلام
سفید رفت نزد عمر و گفت مرا پدری بود و فوت کرد با مادرم و مال بسیار گذاشته از آنجمله یک غلام ترک است که مرا بی‌ادبی میکند
فرستاد و او را حاضر کرد و گفت تو غلام او هستی ابا و اجتناب نمود و دیگری گفت حاکم است من توفیم و او غلام من است امروز این نقش بر آب زده و بجدا
که دروغ میگوید و قیل و قال زیاده شد تا سلمان رضی الله عنه بر آن اطلاع یافت این مشکل ایشان را بخدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برده و مردم بسیار
در آن مجلس حاضر شدند و سلمان قضیهٔ ایشان را عرض کرد آنحضرت قنبر را فرمود که این مرده را ... دو فلان روزن و هر دو را بفرما تا سرها از روزن
بیرون کنند و هر گاه من اشارت کنم تو گردن غلام بزن قنبر بفرموده عمل نموده و چنین هر دو سرها از روزن بیرون کردند آنحضرت فرمود یا قنبر گردن غلام را
بزن غلام فی الحال سر باز پس کشید و اعتراف به بندگی کرد و حق ظاهر شد و مردم عجب ماندند **معجزهٔ سیم** آورده اند که بعد از رحلت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله قیصر روم کتابتی بمدینه طیبه فرستاد مضمون مکتوب آنکه سوره فاتحة الکتاب از نزد شما بسوی ما رسید در تفسیر
آن اطلاع حاصل شد اما شبهه تحقیق در اهدنا الصراط المستقیم در خاطر خطور میکند که اگر یقین دین شما بر حق است قبول آن
مستلزم وصول بطریق قدیم و صراط مستقیم پس طلب آن تحصیل حاصل باشد و آن جایز نیست و اگر در حقیقت و حقیقت دین خود
شکی دارید پس ایمان که ثمرهٔ یقین است هنوز در دل شما تحقیق نه پذیرفته رفع این شبهه نمایید و غبار تردد از آیینه سینه بزدایید
و دیگر آنکه اعلام نمایید که مراد از مغضوب علیهم چه طایفه اند و از ضالین مقصود کدام فرقه اند و دیگر سوال چند امتحانه
در ذیل آن مکتوب مثبت ساخته بودند و استکشاف آن از بعضی مدعیه خلافت درخواستند نموده و آن سوالها این بوده

خبر کنید مارا از چیزی که نفس میزند و حیات ندارد و نه از جملهٔ آدمیانست و نه از باقی حیوانات و دیگر بیان کنید که چهار حیوان در رحم
متعلق نباشند و بمشیمه متعلق نگشته بعالم ظهور آمدند کدامند و دیگر آن موضعی که از ابتدای آفرینش تا انقراض عالم یک نوبت
آفتاب بر وی زیاده نتافته کدامست و دیگر قبری که صاحب خود را سیر داده چه چیز است و دیگر آن رسولی که نه از انس است و نه از جن
کدامست و دیگر نه از جنس آدم و نه از نوع پری و نه از صنف فرشته و بوی وحی نازل گشته کدامست و دیگر عصای موسی از چه بود و نام او چیست
و طول او چه مقدار بود و دیگر چیزی که در دنیا برای دو کس است و در عقبی برای یک کس کدامست اگر جواب این سوالها بتفصیل مبین ساخته
از برای ما ارسال نمایید بدین شاد آییم و قبول دین اسلام نماییم چون مکتوب رومیان رسید مدعیان خلافت عاجز گشتند رجوع بباب
مدینه علم رسول و زوج بتول حلال مشکلات اهل توکل و قبول سیف الله المسلول غالب کل غالب و مطلوب کل طالب ابا الحسنین علی ابن
ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه شد آنحضرت زبان خاص ساز معجز بیان بتقریر جواب بر ورق آن کتاب بعبارت تحریر در آورده
اسرار مشکل خصم را بانمد بیان بتفصیل یکیک بیان فرمود اول فرموده که معنی اهدنا الصراط المستقیم آنست که آن علامت راه بما ارشاد
فرموده ما را بر آن ثابت دارد و ایام حیات ما در وقت رحلت بعالم بقا بریم ببرکت این ثبات و استقامت ما را در قیامت بطریق موصل
بجنت دلالت فرماید و مراد از مغضوب علیهم یهودند و از ضالین نصاری بغیر تو و قوم نو دلیل و باؤا بغضب من الله در شان یهود وارد
شده و ضلوا عن سواء السبیل در باره نصاری صادر گشته و هر که از طریق محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم انحراف جوید حکم ایشان دارد
ضلالت و آن سوالها و دیگر آنچه نفس میزند و جان ندارد صبح است که والصبح اذا تنفس و آن چهار نطفه که در رحم قرار نگرفته اند
یکی آدم و دیگر حوا علیهما السلام و دیگر کبش ابراهیم خلیل و دیگر عصای موسی و در بعضی روایت بجای کبش ناقه صالح آورده و آن آن موضع
که بر وی یکنوبت آفتاب تافته و دیگر نتافته آن دریای نیل است و در حین عبور موسی و قوم او و آن قبره صاحب خود را سیر داده ماهی یونس
بود و آنکه نه از انس و جن و ملک است زنبور عسل است و بوی وحی نازل گشته که و اوحی ربک الی النحل و آن رسول که نه از آدمیانست و نه از
و نه از پریان غراب و هدهد است و حق تعالی غراب را فرستاد تا زمین را کاوید و هدهد نامه سلیمان علیه السلام را برده نزد بلقیس و عصای موسی نام
زائده است و طول او ده گز بود مثل طول موسی و از درخت ... بوده و آن چیزی که در دنیا برای دو کس بوده و در آخرت برای یک کس آن جنت
که در دنیا برای نیکان و بدان رسیده و در عقبی خاص از برای نیکان است بعد از آن در آخر کتابت نوشته بودند که کدام سوره است از سوره قرآن
که در وی هفت حرف از حروف هجا نیست آنحضرت در عقب آن سوال نوشت که آن سوره فاتحة الکتاب است و در وی هفت حرف از حروف
هجا نیست تا جیم و زا و شین و ظا و خا و فا و این مکتوب را سر بمهر کرده و به قیصر فرستادند و چون قیصر بخواند و حقیقت دین اسلام بر وی مکشوف

گشت اما بر قوم اظهار نتوانست کرد و دل قبول اسلام نمود و اسیران اهل اسلام را باز فرستاد به برکت امیرالمؤمنین علیه السلام
معجزه روایتست که در زمان عمر لعنه الله دو برادر بودند در مدینه همخانه بودند و بتجارت رفته بودند و زنان ایشان حامله بودند
یکی پسر آورد و یکی دختر انکه دختر آورده بود بحیله در زیر آن دیگر نهاد و پسر او را در زیر خود گرفت انگاه نزاع شد میان ایشان زن میگفت
پسر از آن منست و دختر از تو آن دیگر قبول نمیکرد و این ماجرا را نزد عمر علیه اللعنه بردند و عمر این قضیه معلوم کرد و عاجز شد و ندانست
و چه تدبیر کند تا انکه این ماجرا را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و خود با جماعت بسیار بخدمت آنحضرت رفتند و هر یک از آن زنان گفتند یا
امیرالمؤمنین پسر از منست و دختر از آن دیگر آنحضرت فرمود یا قنبر سنگ ترازو و شیشه حاضر کن قنبر رفت و آورد آنحضرت فرمود
که آن شیشه را با سنگ ترازو سنجیدند و یک زن را فرمود که پاره شیر خود را درین شیشه بدوشد تا پر شود چون پر شد بسنجیدند و دیگری را
فرمود همچنین کن چون پر شد آنرا نیز سنجیدند بعد از آن فرمود که پسر از آن فلانه زنست و دختر از آن فلانه پرسیدند یا امیرالمؤمنین
چگونه معلوم کردی گفت از انکه شیر دختران سبک میباشد و از پسران گران عمر گفت لولا علی لهلک العمر و زنان بآن اقرار
و معترف گشتند چرا که آنحضرت فرمود صدق و صواب بود و جمله اصحاب متحیر گشتند معجزه پنجم روایت کنند از علمای سلف
باسانید درست که در زمان خلافت عمر لعنه الله دو شخص بودند و بسفر رفته بودند بطلب معاش ایشان نیز همخانه بودند و زنان
داشتند یکی حامله بود حق سبحانه و تعالی او را پسری داد و نیکو صورت تمام خلقت و آن زن دیگر که حامله نبود گفت پسر از آن منست مادر پسر گفت
که شرم نداری از خدای تعالی و این را میگویی و آن عورت دیگر را پیش از آن فرزندی بود وفات کرده و شیر در پستانها مانده بود و این دعوی میکرد و
منازعت مینمودند تا این قصه را نزد عمر بردند بعد از تفحص فرو ماند و بعد از آن رجوع بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نمودند مادر فرزند گفت
یا امیرالمؤمنین خدا میداند او دروغ میگوید و این فرزند منست اکنون تو میدانی یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود ای قنبر این کودک را دو نیم کن نیمی بآن
زن بده و نیمی بآن زن انکه مادر بود گفت یا مولای من چرا چنین حکم میفرمایی من گذشتم از حق خود چنین خواهید بار کودک را بوی دهید و آن زن دیگر اضطرابی
نداشت آنحضرت فرمود که فرزند فرزند تست و آن دیگر دروغ میگوید آن زن که مادر نبود گفت راست فرمودی یا امیرالمؤمنین این فرزند
از من نبود و عمر گفت یا امیرالمؤمنین چگونه معلوم فرمودی فرمود که شفقت و مهر مادری نگذاشت که فرزند خود را کشته بیند معلوم شد که فرزند
او است معجزه ششم در روایت معتبره آمده که در خلافت ابوبکر ملعون زنی عابده بود ام فروه نام دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود
و بر خلافت ابوبکر اعتقاد نداشت روزی برخاست و بمسجد آمد در وقتی که ابوبکر بر منبر بود و بر وی حجت چند گرفت و سخنان چند کرد از انجمله
انکه از آن اول حجت و نام و حسب و نام معظم پرسید و او عاجز شد گفت ای ابوبکر پس چه تو خلیفه رسول خدایی و این مذاهب

و دیگر چیزها

و دیگر چیزها گفت که بر خاطر او خوش نیامد گفت این را بزنید و بیرون کنید آن منافقان او را زدند اتفاقا چیزی بر جای او آمد فی الحال
جان تسلیم کرد شوهر او از این حال خبردار گشته بمسجد آمد و گفت روا باشد که تو خلیفه و جانشین رسول باشی و بفرمایی تا عورتی را
بزنند تا بمیرد منافقان با او نیز در مقام جدال در آمدند تا نزدیک بود که او را نیز هلاک کنند آن مرد از خوف بخانه رفت و مرده را برد و تغسیل
و تجهیز و تکفین او نموده او را دفن کرد مؤلف اخبار گوید که آن روز امیرالمؤمنین علیه السلام بوادی قری رفته بود چون بمدینه تشریف
آورده و او را خبر کردند که ابوبکر گفت که ام فروه را کشتند بواسطه آن سوال آنحضرت رنجیده خاطر گشت برخواست و بر سر قبر ام فروه
رفت و دو رکعت نماز گذارد و چیزی خواند بسوی آسمان کرد و گفت اللهم یا محیی النفوس بعد الموت و یا منشی العظام الدارسات بعد الفوت
بعد از آن نگاه بر قبر او کرد دیدند که ناگاه قبر شکافته شد و ام فروه بر آمد و اندوه میرفت و دانه دانه از روی استغفار دست آمده و بان نشست بر آنحضرت سلام کرد و بماند
رفت و آنحضرت همچنان دعا با خود میخواند بود که قبر شکافته شد و ام فروه بیرون آمده چادر بر سر کشیده سر گرفته و بر امام علیه السلام سلام کرد
و این آیه میخواند که یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و این خبر در مدینه فاش شد که ام فروه که ابوبکر او را کشته
بود باز زنده گشته بود تا امیرالمؤمنین علیه السلام او را زنده کرد جمله مردم مدینه و عوام آمدند فوج فوج او را میدیدند و منافقان غصه میکردند
و محبان خوشحالی مینمودند و ام فروه بعد از آن سه فرزند دیگر آورد و بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چند سال دیگر زنده بود و دو از
فرزندان او در کربلا در خدمت امام حسین علیه السلام شهید شدند رحمة الله علیهم معجزه هفتم روایت کند جابر بن عبدالله انصاری
رضوان الله علیه که گفت شنیدم از حضرت امام حسن علیه الصلوة والسلام که یک شب ... فرمود آب طلب فرمود برای وضو و آنشب بغایت تاریک بود برخواستم
و رفتم بطلب آب و آنحضرت انتظار میکشید ناگاه آوازی آمد که یا امیرالمؤمنین سطل آب و مندیل بستان که از بهشت آورده ام آنحضرت انرا فرا گرفت
و طهارت کرده و بنماز مشغول شد چون از نماز فارغ شد با من در اشتغال نمود امام حسن علیه السلام فرمود که چون آب آوردم دیدم که از نماز فارغ شده و او را
میخواند پرسیدم که آب از کجا بود فرمود ای فرزند آب برای من حق تعالی فرستاد با سطل و مندیل و آواز شنیدم که ای پسر ابو طالب مثل تو کیست که جبرئیل از آن
او آب از بهشت آورد تا تو طهارت کنی و نماز گذاری معجزه هشتم روایت کند ابوالحسن علی بن عبدالله و او از ابوالحسین ابن
محمد بن مظفر الحفاظ از محمد بن ... از عبدالله بن ... و او از عمر بن ثابت و او از انس بن مالک و او گفت ... نماز برای حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از دور جانب مشرق که آن ابری ... آنحضرت او فرستاد و بطلب ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن
عوف علیهم اللعنه چون بیامدند امیرالمؤمنین علیه السلام را دعوت کرد نزد رسول خدا نشسته آنحضرت انس را گفت که یا انس این سحاب را چون بگسترد
آنحضرت فرمود امیرالمؤمنین را صلوات الله علیه که بر این سحاب بنشین و جماعت را تا آنجا نشسته انس گوید که او را نیز گفت که ... حسین
نام ... بشنو ... باد که ... معلوم شود ... حال ایشان بعد از آن فرمود با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بگو باد را که این بساط را

برداردو بر هوا رود تا آنجا که خدای تعالی خواهد باد بموجب فرموده ایشان را برد و بر هوا بالا رفت چون پاره بالا رفت امیرالمومنین علیه السلام
امر کرد باد را تا فرود آمد بر در غاری فرود آمد فرمود که بساط بنهاد فرموده ای اصحاب میدانید که این چه جاست گفتند نه یا امیرالمومنین فرمود که این موضع
غار اصحاب کهف است که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا آنگاه آنحضرت فرمود برخیزید و بر در
غار روید و یک یک بر ایشان سلام کنید برخواستند و پیش رفتند و سلام کردند جواب نشنیدند آنحضرت پیش فرمود تا سلام کنند ایشان پیش رفتند
و سلام گفتند السلام علیک یا امیرالمومنین و یا خیر الوصیین و یا امام المتقین سلام خدا بر تو باد و جواب آنگاه قوم گفتند یا ابا الحسن
چه بود که جواب سلام ما ندادند و بر تو سلام کردند جواب شنیدند آنحضرت از ایشان پرسید که ای اصحاب کهف چه بود که جواب سلام قوم ندادید و بر من سلام
کردید گفتند ما جواب سلام نه دهیم و سلام نکنیم مگر بر پیغمبر یا وصی پیغمبر چون تو وصی محمد آخر الزمانی بر تو سلام کردیم زیرا که خدای تعالی بر تو سلام کرده
که سلام علی آل یاسین و ما بندگان فرمان برداریم و هرچه او فرماید ما میکنیم ایشان بعد از این کلام در باب سلام با هم بطریق رمز
و غمز تکلم کردند بعد از آن هر یک بجای خود نشستند آنحضرت امر فرمود تا باد بساط را برداشت و بر هوا رفت و بعد از اندک زمانی فرمود تا فرود آورد امیرالمومنین
علیه السلام از بساط بیرون فرموده و پای مبارک بر زمین زد چشمه ظاهر گردید و وضو گرفت بعد از آن فرمود تا ایشان نیز وضو ساختند زیرا که نماز صبح با پیغمبر صلی الله علیه و آله دریابیم
دیگر فرمود تا باد ایشان را برداشت و چون اندک راه رفت فرمود فرود آ و بر زمین بگذار ناگاه دیدند که بر در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاده اند و باندرون رفتند آنحضرت یک رکعت
از نماز صبح گذارده بود و یک رکعت دیگر را دریافتند بعد از آنکه آنحضرت چون از نماز فارغ شد آنحضرت روی مبارک بالش کرد و فرمود که من خبر دهم شما را یا شما خبر میدهید مرا انس گفت
انس شما بگویید یا رسول الله آنحضرت تمام احوال را باز گفت و فرموده گواه باشید [illegible] بعد از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمومنین صلوات الله علیه این گواهی در قصه غدیر خم از انس طلبید
گفت فراموش کرده ام [illegible] پیر شده ام [illegible] امیرالمومنین علیه السلام فرموده بود و در زود [illegible]
بزرگ شد و بیفزود آنحضرت این علتها پیدا کرد و گویند [illegible] نیز در اندرون او ظاهر شد و روزه نمیتوانست گویند بعضی انس بعد
از این توبه کرد و اقرار کرد و پشیمان شد و از فضایل امیرالمومنین صلوات الله علیه روایت کرد و این روایات تا زنده بود [illegible] توبه او [illegible] در نقل دیگر
آمده که چون باد بساط را برداشت چندان بالا رفت که آواز ملایک میشنیدند که به تسبیح و بر اتباع ایشان لعنت میکردند و از اصحاب کهف نیز آنچنین
شنیدند و هیچ درخت و سنگ نشنیدند مگر که شنیدند لعن [illegible] از راوی این معجزه بر ایشان بود تا این حال بر ایشان ظاهر شود و بعد از این معجزه است
مثل معجزه سلیمان علیه السلام معجزه [illegible] روایت کند طبرسی از ابوجعفر بن محمد بن العباس بن جعفر ساکن در مشهد مقدس امام رضا علیه التحیة والثنا
[illegible] او و او از شیوخ خود تا با ابن عباس رضی الله عنه که گفت ابو الصمصام عبسی به مسجد رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت کدام است از شما [illegible]
پیغمبری میکند سلمان گفت [illegible] صاحب [illegible] و خداوند معراج و تاج و محراب و منبر [illegible] پرسید [illegible] بعدا
زان [illegible] بر رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] که قیامت کی خواهد بود [illegible] خواهد آمد [illegible]

و فرود آمدن چه کسب خواهم کرد و در کدام زمین خواهم مرد فی الحال جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد که ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم
ما فی الارحام و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر یعنی بدرستی که خدای تعالی نزد اوست قیام قیامت و فرود میآرد
باران را در زمان و مکان مقدر و مقرر کرده و میداند آنچه در رحمها است از پسر و دختر و تمام و ناقص و نمیداند هیچ نفسی که چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر و نمیداند
هیچ نفسی که او بکدام زمین میمیرد و در کدام وقت بدرستی که خدای تعالی دانا بجمیعها و چیزی خواهد که آشکارا کند و چیزی خواهد پرده کرم بپوشد تو دانا ابو الصمصام گفت
یا رسول الله دست دراز کن تا بر دست مبارکت مسلمان شوم که مرا معلوم شد که جز باری تعالی خدای نیست و تو یا محمد رسول اوئی برحق پس جمیع
اهل و عیال و بنی اعمام خود و تمام مردمان خود را از دوست و یار و آشنا بیارم و جمله مسلمان شوند آنحضرت فرمود هشتاد ناقه سرخ پشت سیاه شکم سفید
و سیاه چشم از طرف یمن و نجد حجاز بهم آنگاه فرمود که یا امیرالمومنین بنویس که بسم الله الرحمن الرحیم مقر و معترف شد محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف نزد دوست و در ذمت او ثابت است شتران موصوفه که با ابو الصمصام عبسی تسلیم کند و جمله اصحاب
و احباب بر خود گواه گرفت پس حجت بستد و نزد قبیله خود رفت چون باز آمد با قبیله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرموده بود و جمله بنو عبس ایمان
آوردند و ابو الصمصام گفت ای قوم چون آنحضرت رحلت کرده وصی او کیست گفتند ابوبکر ابو الصمصام به مسجد رفت و گفت تو چون خلیفه خدای هشتاد ناقه
بار و صفها آنحضرت بمن داد حجت بموجب حجت بمن تسلیم کن گفت ای اعرابی چیزی میطلبی که هیچ عقل مرا نمیکند اگر رسول نزد تو گذاشت و تسلیم الا
اشتر و زمین را از عطا برگرفت و ماند کرا ازو دیت گرفتیم و رسول امیر شد [illegible] ابو الصمصام گفت ای ابوبکر چرا کذا اشتر و امیرالمومنین
و ردا و عمامه و درع رسول را گرفت ابوبکر فرو ماند هیچ جواب نگفت ابو الصمصام گفت ای ابوبکر مرا معلوم شد تو بر اهل بیت ستم کرد
و فدک را بناحق از ایشان گرفته و دیگر [illegible] گفت و فریاد بر آورد که رسول گفت مرا که وصی من است او دین مرا بگذارد و اگر تو
وصی [illegible] بودی [illegible] سلمان [illegible] اطلاع یافت دست ابو الصمصام را گرفت و از مسجد بیرون آورد و به حجره امیرالمومنین
صلوات الله علیه رفتند سلمان دست بر در زد آنحضرت فرمود از اندرون خانه که ای سلمان تو و ابو الصمصام عبسی [illegible] گفت که این کیست [illegible]
[illegible] سلمان گفت این وصی [illegible] امیرالمومنین علیه السلام برشمرد پس سلمان دستوری یافت با ابو الصمصام
حجره رفتند ابو الصمصام گفت یا امیرالمومنین من هشتاد ناقه سرخ پشت شکم سفید سیاه چشم که از طرف یمن و نجد حجاز بر ان باشد
نزد رسول الله صلی الله علیه و آله دارم اینک حجت بخط تو آنحضرت فرمود [illegible] فرمود تا منادی کردند در مدینه فردا در بیرون مدینه در فلان
موضع مردمان حاضر شوند چون تمام خلق جمع شدند امیرالمومنین صلوات الله علیه با فرزندان و احباب و اصحاب بیرون فرمودند و سخن سر با امام حسن علیه السلام
گفتند چنانکه هیچ کس نه دانست [illegible] گفت آنگاه فرمود که ای ابا صمصام برو با پسرم حسن علیه السلام [illegible] و خلق نظاره میکردند
چون [illegible] امام حسن علیه السلام دو رکعت نماز گذارد و کلمه چند گفت که کس فهم نکرد [illegible] زمین [illegible] شکافت

در آن میان بود از جای خود برداشت دید که بر آن سنگ دو سطر نوشته از نور در سطر اول اینکه بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله
و در سطر دوم لا اله الا الله علی ولی الله و امام حسن علیه السلام چوب بر آن سنگ زد شکافته شد و مهار ناقه پدید آمد فرمود ای ابو العصام
مهار ناقه را بگیر ابو العصام آن مهار را گرفت و میکشید تا هشتاد ناقه بدان او قطار بیرون آورد و آنرا میکشید تا بخدمت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه آورد و فرمود ای استیفای حق خود کردی گفت بلی بحجت الله وی بستد و با امام حسن سپرد و وصیت فرمود چون مرا وفات رسد آنرا با من
در قبر نهی پس فرمود ای قوم رسول الله صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که حق تعالی این ناقها را دو هزار سال پیش از ناقه صالح درین سنگ خلق کرده بود تو شتران
[illegible] مشتعل شدند و ناقها بر سر حمل کردند و این قصه را بطریق دیگر روایت کرده اند اما اینجا بهمین اکتفا رفت معجزه دهم روایت کنند جماعتی
که در زمان خلافت ابو بکر بازرگانی مبلغ هزار دینار طلا بطریق امانت بوی سپرد و گفت بحج میروم چون باز گردم بستانم و او آن امانت را
قبول چون از حج مراجعت کرد ابو بکر رخت رحلت بدار بقا کشیده بود و عمر بجای او نشسته بازرگان بمسجد رفت و عمر را دید حال را تقریر کرد
که اکنون امانت خود را میخواهم و او وفات کرده و تو قایم مقام اوی تحقیق آن نموده از من تسلیم کن عمر گفت او بمن وصیت نکرده تا
بفرستم و از دخترش عایشه معلوم کنم فرستادند پیش او گفت مرا ازین حال خبر نیست و او را شش هزار دینار طلا قرض بود تو معلوم
داری و از بیت المال دادند آمدند و عایشه چنین گفت عمر متفکر شد و ندانست که چه تدبیر او را تسلی کند بیا بازرگان گفت که امروز توقف کن
تا درین باب اندیشه کنم بازرگان از مسجد بیرون رفت در راه بسلمان رسید این احوال را با سلمان گفت او را بخدمت امیر المؤمنین برد و احوال را بعرض آنحضرت
رسانید فرمود ای سلمان بیا تا بمسجد رویم تا امانت او را اظهار کنیم که آن امانت کجاست برخواستند و بمسجد آمدند عمر با اصحاب آنجا بودند عمر
احوال را با امیر المؤمنین عرض کرد فرمود بیایید تا من شما را اعلام کنم که آن امانت در کجاست آمدند تا در حجره عایشه اجازت خواستند باندرون
رفتند آنحضرت اشارت بموضعی کرد که کنند چون کمی از زمین فرو رفت کیسه زر پدید آمد با یک بت بزرگ که در آن موضع مدفون بود آن کیسه
امانت آن بازرگان بود و بسبب آن بت عمر لعین خجلت زده شد و همه آن جماعت انکار آن اشاره کردند و از منهیات ایشان ظاهر شد معجزه یازدهم
روایت کنند زکریا بن محمد مومن از صالح بن سهل از عمر بن یزید از جعفر صادق علیه السلام آنحضرت فرموده روزی سلمان رضوان الله علیه بخدمت
فاطمه علیها السلام رفت و قصه او در بقیع بود که فرمود که یا سلمان اهل مدینه چنین یافتی گفت خرید و فروخت بسیار دارند و حضرت فاطمه از آن
پرسید از من پرسید پس شوهرم امیر المؤمنین صلوات الله علیه در چه مقام اند گفت حالیا بظاهر محبت میکنند فرمود بحق آن خدا که آدم را آفرید
و دانه را شکافت هیچ دشمن ما نمیرد مگر در حالی که ما را ببیند با قبیح وجهی و هیچ از محب ما نمیرد مگر که ما را ببیند به نیکوترین صورتی سلمان
گفت ما درین سخن بودیم که امیر المؤمنین صلوات الله علیه تشریف آورد و فرمود که چه میگویید میخواهید که از آنچه گفتید خبر دهم و همه را بطریق
تقریر در آورد و بعد از آن فرمود ای سلمان برخیز و با من روان شو برخواستم و از عقب او روان شدم تا از مدینه بیرون رفتیم پس مرا گفت سلمان

بنشین و در دامن من نشست پس رو بر زمین فرو گذاشت و فرمود چشم برهم نه بر هم نهادم و پاره راه برفتیم بعد از زمانی آن روز مرا بر گرفت و فرمود
ای سلمان چشم باز کن چون گشودم صفا و مروه را دیدم متعجب ماندم گفتم روز بر آمده بود که از مدینه بیرون آمدیم و پیش از بنشین بصفا
رسیدیم آنحضرت تبسم فرمود گفت این معجزات مثل معجز پیغمبران گفتم یا مولا این از تو عجیب نیست و آنجا قطعات بجهت نهاده بود و آنحضرت
نزد او رفت فرمود و بر وی سلام کرد او جواب باز داد و اندرون خود بار بردم نزدیک وی رسید فرمود ای قطعات از برای چه درین موضع ساکن شده
و اینجا نه طعام و نه شراب قطعات بزبان فصیح گفت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علیا
ولی الله گفت یا امیر المؤمنین اگر چه اینجا مقام من نیست هست هر که گرسنه میشوم لعنت میکنم بر دشمنان تو سیر میشوم و چون تشنه میشوم
همان لعنت بر دشمنان تو میکنم سیراب میگردم و فرمود بحمد الله که یافته شیعه ما و محبان ما سلمان گفت چنانچه رفته بودیم باز آمدیم
معجزه دوازدهم روایت کنند نقله اخبار و حمله آثار از عبد الله بن عمر و او از پدرش که او گفت که امیر المؤمنین صلوات الله علیه را چند جمعه بود که
ندیده بودیم در مسجد رسول الله نماز گذارد با خود گفتم که چون است که ابو الحسن را در مسجد نمیبینم من بیرون کنم که سبب چیست چون روز جمعه در آمد بجمعه
در مسجد بودیم چون وقت نماز نزدیک شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخواست و از مسجد بیرون رفت عمر گفت من نیز برخواستم و از عقب وی روانه شدم
تا معلوم کنم که بکجا میرود دیدم که میرود و من نیز در عقبش میرفتم چون زمانی بر آمد نگاه باز پس کردم مدینه را ندیدم بعد از آن بایستاد و پای بر زمین زد
و در سوره کهسان که در دولت میخوانند چیزی خواند از فهم نکردم دیدم چشمه آبی ظاهر شد و ضو ساخت و رفت من نیز خواستم وضو بسازم چشمه آب
ناپدید شد باز روان شدم نگاه کردم بارو شهری دیدم بسیار بلند بعد از آن ابو الحسن علیه السلام باندرون شهر فرمود و من نیز بعد او در (?) رفتم
تا باندرون رفتیم دیدیم اهل شهر را از صغیر و کبیر و از وضیع و شریف بر وی سلام میکردند و دست وی بوسیدند دیدم که در مسجد
اندرون رفت و بمصلی بنشست و مؤذن بانگ نماز گفت و امیر المؤمنین خطبه فصیح خواند خلایق با وی نماز جمعه گذاردند و بعد از فراغ نماز
خلق را وداع کرده از مسجد بیرون رفت من با خود گفتم امروز این شهر را تماشا کنم و فردا بروم امروز تماشا کردم تا دیگر روز چون
بامداد شد برخواستم و از شهر بیرون آمدم و یک دو فرسنگ دویدم اثر مدینه را ندیدم جوانی را دیدم در آن بیابان از دور پیدا شد
چون نزدیک من رسید از وی پرسیدم که از اینجا تا بمدینه چند فرسنگ است گفت مگر غریبی گفتم بلی گفت ای مرد کجا میروی گفتم بمدینه
بخندید و گفت زاد و راحله تو چیست گفتم نه زاد دارم و نه راحله لیکن مدینه را میدانم نزدیکست زیرا که دیروز از مدینه بیرون
آمدم با ابن عم رسول الله علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام و نماز جمعه با وی گذاردم و بتفرج شهر باز ماندم امروز بروم گفت
مگر مجنونی یا دماغ تو خلل کرده است عمر گفت اینها در من نیست جوان گفت از این شهر تا مدینه رسول یک سال و نیم است عمر لعین گفت
با خود گفتم این نیز از سحر بنی هاشم است و چگونه شخص یکساله و نیم راه را یک لحظه قطع کند باز گشتم دیگر باره بآن شهر تا جمعه

دیگر توقف کردم چون وقت نماز آدینه شد امیر المومنین صلوات الله علیه دیدم که بمسجد درآمد و بطریق آدینه پیشین

پیش نماز کرد و بیرون رفت من در عقب وی روانه شدم و پا در پی وی داشتم و نگاه در قدم وی میکردم چون سه ساعت کردم

بعد از زمانی بار دیگر در مدینه دیدم که پیدا شد و ابو الحسن بمدینه رفت من نیز در مدینه داخل شدم و حضرت رسول هنوز نماز دیگر نگذارده

بود چون ابو الحسن علیه السلام درآمد تبسم فرمود و گفت نوشتند باد یابن ابی طالب و روی با من کرد و گفت یا بن الخطاب چند روز است که غایب شده

گفتم اندک مرضی داشتم فرمود دروغ میگوئی آن جمعه با امیر المومنین صلوات الله علیه نماز کردی و با بنزمان هم از آنجا می آیی و آن احوال را

تمام باز گفت که گویا با ما بوده و فرمود که یا بن الخطاب از دیر اینها عجب نیست **حدیث سیزدهم** روایت کنند راویان دین

احمد و فلان شرح محمد از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی از مولای ابو جعفر الباقر و جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیهما که گفت امیر المومنین

صلوات الله علیه با لشکر عظیم بیرون رفت بجانب صفین چون از فرات گذشت نزدیک کوهی رسید وقت نماز شام در آمد پس

وضو ساخت و نماز شام گذارد و چون از نماز فارغ شد کوه شکافته گشت و مردی سفید روی بدید آمد و گفت السلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله

و برکاته و حبیب رسول و وصی خاتم انبیا و سید اوصیا و بسیاری از مناقب بشمرد آنحضرت فرمود که و علیک السلام ای برادر من شمعون بن حمون وصی

وصی عیسی علیه السلام حال تو چگونه است گفت بدیدار تو خوشم و من انتظار روح الله میکشم تا فرود آید بسبب آن فرزند تو حجة الله علی الخلق محمد بن

حسن علیهما الصلوة والسلام که در آخر الزمان ظاهر شود و دنیا پر عدل کرداند و از فرزندان او را که وصی پیغمبر من محمد اند بیم در دنیا بلاها سخت

تر باشد از تو و ثواب در قیامت بیشتر و قرینش و فرزندان تو برادر صبر کن میان ستمها ابوبکر و عمر و عثمان و اتباعش با تو کردند و بر تو

تقدم جستند و با ابن طلحه و معاویه خاوریست و حالا با تو در مقام محاربت مستوجب عقوبت کشتند و در آخر الزمان مهدی صاحب زمان صلوات الله علیه

که ظاهر شود انتقام از این منافقان خواهد کشید بمعجزه او اینها را زنده کند تا بر خلق ظاهر کردد افعال شوم ایشان و عیسی روح الله

و من شمعون اقامت شهادت کنیم بحضور رسول الله صلی الله علیه و آله و جمله ائمه اقامت شهادت نمایند در آنچه بر تو کرده اند و برایشان

تشنیع کنند و آنچه ایشان مستوجب لعنت کشته اند و حق تعالی ما را اینجا وعده فرموده و منتظر آنم که صاحب بیرون آید یا امیر المومنین

تو از این محنت صبر کن تا بحبیب خود برسی که اینها بمانند و خدا ایشان را برای ایشان چه عذاب ذخیره کرده گوشت بر خود ظاهر کنی

میرسید بعد از آن گفت شمعون و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس کوه با هم آمد و آنحضرت متوجه قتال اهل صفین شد ابن

عباس و عمار یاسر و مالک اشتر نخعی و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد عباده خزرجی و عمر بن حق و عباده بن صامت

و ابو الهیثم بن تیهان و سهل بن حنیف رضوان الله علیهم از امیر المومنین پرسیدند این شخص که بود گفت شمعون بن حمون

وصی عیسی علیهم السلام و ایشان شاد شدند از این خبر **حدیث چهاردهم** روایت کند محمد بن عمیر از خالد بن سدیر و او از ابو عبد الله

بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که حضرت امیر المومنین علیه السلام بزمین بابل گذشت دید که آنجا افتاده بود گفت از جمجمه تو کیستی گفت فلان

بن فلان ملک فلان بلاد امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که من علی بن ابی طالبم با من سخن بگو آنچه در حیات دیدی و کردی گله با وی سخن

آمد و قصه خود آنچه در حیات بود در طول عمر از خیر و شر جمله با وی بگفت و در آن موضع که آن گله با آنحضرت سخن گفت مسجدی ساخته اند

مسجد جمجمه مشهور و معروف است و مردم آنجا روند نماز گذارند و حاجت خواهند **حدیث یازدهم** روایت کنند

عمر ابن سلیمان داود از حضرت صادق علیه الصلوات و السلام که امیر المومنین صلوات الله

علیه خالد دان پسر بعد از بیمری و حالت صحیح از دنیا رحلت فرمود برادر او آمد و گفت یا امیر المومنین برادر من از دنیا

رفته و من از برای مرگ وی اندوه عظیم دارم آنحضرت فرمود میخواهی که او را ببینی گفت بلی گفت قبر او را بنما آنحضرت بر سر قبر وی

پس امیر المومنین صلوات الله علیه ردای رسول الله صلی الله علیه و آله بر خود گرفته بود و نام آن ردا مستجاب بود چون بسر قبر رسید لبهای خود جنبانید

پس مبارک بر قبر او زد آواز از آن قبر بیرون آمد و بزبان گردن ستایش میگفت آنحضرت فرمود که تو از دنیا بیرون رفتی عرب بودی این

چرا کردی و کردی میگوید گفت از برای آنکه بر سنت شما بودم و چون مردم زبان گرد بدید **حدیث دوازدهم** روایت کنند محمد بن عمر واقدی

هارون الرشید هر روز بعزیز نشستی و علما را راه دادی تا نزد وی رفتندی روزی از ایام نشسته بود و شافعی در پهلوی خود

نشانده و ابو یوسف و محمد بن حسن پیش وی حاضر بودند هر یکی طمع آن بود که امام و ولایت باشند و اقدی گوید من با خود همه برسیدم هارون

گفت چرا دیر آمدی گفتم نه از بیماری بودم بلکه از برای مهمی دیر آمدم و از خدمت باز ماندم گفت بیشتر بیا پیش رفتم و قوم از هر

علم سخن میگفتند هارون بشافعی گفت ای پسر عم چه مقدار حدیث روایت میکنی از فضایل علی ابن ابی طالب علیه السلام شافعی گفت

چهار صد یا زیاده گفت بگو و بترس گفت پانصد یا زیاده بمحمد بن حسن گفت تو چند روایت میکنی از کوفه در فضایل علی صلوات الله علیه

گفت هزار حدیث یا زیاده نظر با بو یوسف کرد و گفت تو چه میگویی و چند روایت میکنی ای کوفی مرا خبر ده و مترس گفت اگر نه از ترس بودی

روایت ما در فضایل علی صلوات الله علیه بحد و در نیامدی گفت از که میترسی گفت از تو و اصحاب تو هارون گفت ترا امان دادم

بگو که چند روایت میکنی گفت پانزده هزار مسند با سانید و پانزده هزار مرسل و مرسل آن باشد که راویان ذکر نکنند

واقدی گوید روی بمن کرد و گفت تو چند روایت میکنی گفتم چندانکه ابو یوسف گفت هارون گفت من او را فضیلتی

میدانم و بچشم خود دیده ام و بگوش خود شنیده ام و آن از جمله فضیلتهای غریب است و من برکردم آنچه با طالبیان

کرده ام و با اهل ایشان رسانیده همه گفتند ترا خدا تعالی موفق دارد بر اصلاح لطفی باشد اگر آنرا بگوید بر ما هارون گفت

عامل من یوسف بن حجاج در دمشق است او را بعدل و داد فرموده ام و انصاف با رعیت در جمیع احکام و اموال او

نامه نوشت که خطیب دمشق ناسزای امیرالمؤمنین میگفت او را حاضر کردم و از و پرسیدم اقرار کرد گفتم از برای چه
او را ناسزا میگوئی گفت از برای آنکه برادران مرا کشته و بغض او در دل من جای گرفته و من از آن بر نمیگردم او را در بند کرده
و قاصد فرستاده و اعلام من نمود من گفتم او را با قید نزد من بفرستید چون او را آوردند پیش من بایستاد او را تهدید کردم
و ترسانیدم گفتم تو ناسزای علی میگوئی گفت بلی گفتم هر کرا او کشت بفرمان خدا و رسول بود گفت من از این بر نمیگردم و دل
من با او خوش نمیشود جلاد را طلبیدم و گفتم تا صد تازیانه بزدندش فریاد میکرد و الغیاث میگفت تا بول بر جامه خود کرد
پس فرمودم در خانه کردند او را و در ببستند و قفلی بر آن زدند روز باخر رسیده بود من از آن موضع برخواستم تا نوقت (?)
که نماز خفتن گذاردم آنگاه بخواب رفتم و در آن اندیشه بودم پیش از آنکه بچه کیفیت او را هلاک کنم در این اندیشه خواب بر من غلبه کرد
در آخر شب درهای آسمان دیدم که گشوده شده و رسول الله صلی الله علیه و آله دیدم که فرود آمد و پنج حله بر او بود و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرود آمد و سه حله بر او بود و امام حسن آمد با دو حله و با امام حسین علیه الصلوة و السلام یک حله و او از نیکوترین خلقان بود
بغایت وصف نیکو و با او کاسه آب صافی بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کاسه بمن ده آنحضرت بر او داد و از شیعه محمد و آل او چهل کس
پیش خواستم (?) و در آن خانه زیاده از پانصد آدم بود در آن چهل تن را آب دادند و باز گردیدند پس گفت دمشقی کجاست در را بگشودند
و او را بیرون آوردند چون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه او را دید گردن او را بگرفت و گفت یا رسول الله این مرد مرا ناسزا
میگوید [illegible] پس آنحضرت فرمود که یا علی او را بگذار پس حضرت رسول بند دست آن ملعون را گرفت که علی را ناسزا میگوئی گفت بلی یا رسول الله
آنحضرت فرموده بار خدایا او را مسخ گردان و هلاک کن و انتقام از او بخواه گفت من نظر کردم در حال دمشقی سگ شد و حضرت
رسول با امیرالمؤمنین و اولاد امجاد بر آسمان رفتند و من از ترس بیدار شدم غلام را گفتم تا دمشقی را بیرون آورد سگ شده بود
او را گفتم چگونه دیدی عقوبت خدا [illegible] اشارت کرد مثل کسی که عذر خواهد فرمودم که او را بموضع خود بردند در آن خانه و دیگر
آواز دادند تا او را بیرون آوردند گوشهایش در چون گوش آدم بود و او بر صورت سگ پیش ما ایستاد و زبان میجنبانید و لب حرکت
میکرد مثل آنکه کسی عذر خواهد شافعی بهارون الرشید گفت از این مسخ ایمن نشوان بود از آنکه خدای عز و جل بزودی عذاب
در کند بفرما تا او را از نزد ما بزندان برند هارون فرمود تا او را بخانه باز بردند در حال آوازی شنیدیم و آن صاعقه
بود که بر بام خانه افتاد و او را سوخت تا خاکستر شد و بدوزخش بردند واقدی گوید که گفتم هارون را که این عظیم معجزه ایست
که بنمودند از خدا بترس و ذریت علی را مرنجان گفت من توبه کردم از آنچه پیش از این بوقوع آمده تا او قصه
امام معصوم مثل امام موسی کاظم علیه السلام نموده این توبه با آن قصه چگونه مقبول بود و السلام معجزهٔ هفدهم روایت کنند

محمد بن کثیر و منذر بن عطا غزی (?) و جریر بن جعل حمید و ایشان روایت کنند از سلیمان بن اعمش و لفظهای ایشان مختلف است اعمش گوید
که ابو جعفر دوانیقی در میانه شب کس فرستاد بطلب من با خود گفتم در این شب کس نفرستاد مرا از برای آنکه مرا از فضایل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
پرسد و شکی نداشتم از آنکه مرا بکشد [illegible] غسل کردم و وصیت نوشتم و کفن در پوشیدم و به پیش او رفتم گفت نزدیک
من بیا نزدیک رفتم و عمرو بن عبید پیش او بود چون عمرو را دیدم دلم خوش شد دیگر بار گفت نزدیکتر شو نزدیکتر شدم تا نزدیک شد
که زانوی من بزانوی او رسید و بوی حنوط از من دریافت گفت بخدا که با من راست بگو و اگر نه ترا بیازارم گفتم حاجت چیست
گفت چه حالتست که حنوط بخود کرده گفتم رسول تو در میان شب آمد و فلان ترا میخواند گفتم بغیر از این ساعت سوال کند از فضایل
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفتم ممکن بود که از من خبر دهم از آن مرا بکشد وصیت نوشتم و کفن پوشیدم گفت تکیه زده بود راست
نشست و گفت لا حول و لا قوة الا بالله یا سلیمان چند حدیث روایت میکنی در فضایل علی صلوات الله علیه گفتم اندکی گفت تا چند گفتم ده هزار
زیاده گفت ای سلیمان والله حدیثی با تو گویم در فضایل علی چیزی که جمله آن احادیث را فراموش کنی گفتم خبر ده مرا گفت بدانکه من از بنی امیه میگریختم و در شهرها
میگردیدم تا به بعضی از شهرها رسیدم و در مسجدی رفتم و پیش امام آن مسجد بنشستم و چیزی از فضایل امیرالمؤمنین میگفتم گفت تو از کدام جائی گفتم از اهل کوفه
گفت مرحبا یا مولای گفتم [illegible] مرا جامه پوشانید و بر استری نشاند و دلالت کرد به برادر که امام مسجد جای دیگر بود و یکی مؤذن چون رفتم مؤذن این مسجد مرا
[illegible] مرا گفت [illegible] و امام آورده باز گردید آن مرد پیر و آمد گفت [illegible] جامه مرا شناسم بخدا که او جامه مرا نداده و بر استر ننشانده مگر از برای
آنکه خدا و رسول او را دوست میدارد و من چیزی از فضایل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفتم چون از آن فارغ شدم گفت ای فرزند تو از کدام قومی گفتم از اهل کوفه گفت عرب یا مولا
گفتم عرب گفت [illegible] ده هزار درهم بمن داد پس گفت ای جوان چشم مرا روشن کردی [illegible] گفتم [illegible] رحمک الله گفت فردا بفلان
مسجد بیا برادر مرا ببین و او مبغض علی بن ابی طالبست گفتم آن شب بر من دراز شد چون وقت صبح شد برخواستم و بدان مسجد رفتم و او را
وعده داده بود در صف بایستادم که شخصی در پهلوی من ایستاده بود و دستاری بر سر فرو گذاشته چون خواست که برکوع رود دستار از سر [illegible]
[illegible] نظر در او کردم سرش چون سر خوک بود و ریش چون ریش خوک والله ندانستم در نماز چه میخواند چون سلام باز دادم گفتم وای بر تو این
چیست که بر تو میبینم بگریست گفت نظر در آن کن چون نظر کردم گفت با من بیا چون باندرون رفتم گفت من مؤذن فلان مسجد بودم هر روز
هزار بار ناسزا بر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میگفتم میان بانگ نماز و قامت و در روز جمعه چهار هزار بار اتفاقا از مسجد بیرون آمدم و تکیه بر
دکان کردم که می بینی بخواب رفتم دیدم که در بهشتم و رسول الله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما آنجا بودند و امام حسن و امام حسین علیهم الصلوة
والسلام بر راست و چپ نشسته بودند و امام حسین را کاسه در دستش بود رسول الله فرموده یا حسین مرا آب ده آنحضرت را
آب داد و فرموده جماعت را نیز آب ده ایشان را آب داد آنگاه فرمود این را نیز آب ده که بر دکان تکیه زده است گفت او را چنین

او را آب دهیم او مرا روزی هزار بار پدر بزرگوار مرا ناسزا میگوید میان بانگ نماز و قامت و امروز چهار هزار بار گفته آنحضرت برآشفت
و گفت مرا ای ملعون لعنت خدای بر تو باد ای پلید تو کسی را ناسزا میگویی که او از هشت و هفتاد و دو هزار از وصی و داماد
پسندیده هست دیدم که آنحضرت آب ما را بسوی من انداخت و پای بر من زد و فرمود ما تغیر کنیا دخدا انچه بتو داده از نعمت
در آن حال از خواب بیدار شدم سر و روی من سر و روی خوک بود آنگاه و آن گفت این حدیث پیش تو هست گفتم نه ای سلیمان دوستی علی
ایمانست و دشمنی او کفر بجهة آنکه علی علیه السلام راست قال لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق و آن این بلا صید آنست و میگفت
و با آل علی علیه السلام در مقام دشمنی بود و دیت نزاعم از او میگشت **معجزه هجدهم** روایت کند ابو جعفر محمد الدوریستی که ببغداد در سیوم
در سال چهارصد و یکم از هجرت علوی آمد نزد من و گفت تو تعبیر خواب میدانی گفتم بلی و من در این باب تصانیف بسیار دارم پس بیاید که در بغداد
مردی بود عالم از اصحاب شافعی و او را کتب بسیار بود و فرزند نداشت و در وقت وفات مرد بر ابن اخاطر کرد و وصی خود ساخت او را ابو جعفر دقاق
میگفتند و گفت بعد از وفات من کتابهای مرا بفروش و بفلان چیز صرف کن و بدین چیز نوشته و بعد از آن کتابهای او را میفروختند
علوی گوید که من رفتم و چهار کتاب از کتابهای او بخریدم در باب تعبیر خواب بود بخرم جعفر دقاق گفت کرتشین که با تو حکایتی بگویم در لفوت مذهب
تو دخل تمام دارد و آنچنانست که مرا رفیقی بود که بعضی چیز مرا آموخت و در محله کرخ بغداد محدثی بود که او را ابو عبد الله محدث میگفتند و قوم
از و استماع حدیث کردندی و من با آن رفیق میرفتم و احادیث از و میشنیدم اما هر گاه حدیثی در فضایل اهل البیت علیهم السلام
یا قرائت کردندی راویان او طعن کردندی تا یکروز در فضیلت فاطمه زهرا علیها السلام حدیثی واقع شد آن خارجی در آن طعن کرد و سخنان
بی ادبانه گفت و گفت چه فایده دارد این احادیث که در باب او و شوهر او روایت کرده اند و تکذیب خلیفه میکرد و شوهرش
شمشیر کشیده و مسلمانان را میکشت گفتم برفیق خود که این دیانتی ندارد و خارجیست بیا تا ترک این کنیم گفت راست گفتی پس پیش
دیگری رویم که این گمراه و ملعونست آن روز که این گفتیم شبش در خواب دیدیم که گویا بمسجد جامع میرویم و امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه نیز دیدم که بر الاغ مصری سوار است و بمسجد جامع میفرماید نگاه کردم دیدم که ابو عبد الله خارجی نیز پدید شد گفتم امین
الله امیر المؤمنین صلوات الله علیه گردن او طلب خواهد چون نزدیک شد آنحضرت چوب بر چشم راست وی زد و فرمود ای ملعون چرا مرا
و فاطمه را بد میگویی او دست بر چشم نهاد و گفت آه مرا کور کردی در آن بیدار شدم و با رفیق آمدیم بر در خانه آن ملعون
که ببینیم حال وی چیست فریادی شنیدیم که از آن خانه برآمد دستوری خواستیم و اندرون رفتیم دیدیم که دست بر چشم نهاده
فریاد میکرد گفتیم این چه حالتست گفت علی ابن ابیطالب مرا کور کرد و گفت آنچنانکه من دیده بودم گفتم که باز گرد ازین اعتقاد بد
برگرد و زبان دراز مکن گفت من ازین بر نمیگردم اگر چه آن چشم دیگرم را کور کند برخاستیم و بیرون آمدیم و گفتیم

ورین ملعون

درین ملعون خیر نیست و بعد از سه روز دیگر آمدیم آن چشم دیگرش کور شده بود از آن برنگشت هر چند گفتیم و تا بهفت روز
او فریاد میکرد و روز هشتم با قبیح وجهی بجهنم پیوست و پسرش آن را دیده و توبه از دین داشت و از دشمنی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه برو و رفت ما این آیت را خواندیم که فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین **معجزه نوزدهم** روایت
کند عثمان بن عفان سیستانی که بطلب علم از خانه بیرون آمدم و عزم بصره کردم و در آنجا رفتم بنزد محمد بن عباد و حال عابدان گفتم مرد غریبم
و از بلاد دور آمده ام بتحصیل علوم گفت از کجایی گفتم از سیستان گفت از شهر خوارج گفتم اگر خارجی میبودم بیرون نمی آمدم از برای کسب
علوم دینیه گفت خبر دهم ترا از حدیثی نیکو چنین بلاد خود و روایت نزد خبر ده گفت مرا همسایه بود متعبد در خواب دید او
وفات رسید و او را دفن کردند و او را حشر کرده از حساب میزان و صراط گذرانیدند گفت چنین بحوض کوثر رسیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بر سر حوض نشسته و امام حسن و امام حسین علیهما السلام مردمان را آب میدادند من پیش رفتم و آب طلب کردم هیچکدام مرا آب ندادند
بگریستم و گفتم یا رسول الله من از امت توام و شیعه امیر المؤمنین صلوات الله فرمود همسایه تو سبب میگویی اما در همسایگی تو شخصی هست
که علی علیه السلام را ناسزا میگوید و تو او را منع نمیکنی گفتم یا رسول الله من مردی ضعیفم و نتوانم و قدرت آن ندارم و او از عاملان سلطانست
آنحضرت کاردی بمن داد که برو او را بکش من کارد بستدم و رفتم و او بر غرفه خانه خفته بود او را کشتم و باز بخدمت حضرت آمدم
و گفتم یا رسول الله اینک کارد خون آلود و برگشتم و فرمود که کارد بده دادم آنگاه فرمود به امام حسن علیه السلام که او را آب ده مرا آب داد و نه
نمیدانم که آب خوردم یا نه پس بیدار شدم ترسان و لرزان و بنماز مشغول شدم چون صبح شد فریاد بر آمد از آن خانه پرسیدیم از جهة
او گفت فلانی را در جامه خواب کشته اند در حال حاجبان آمدند و همسایگان را گرفتند نزد امیر رفتم و گفتم ایشان بیگناهند و این
کار بنده من کرده ام گفت چه میگویی من واقعه را گفتم امیر گفت ترا خدا تعالی جزای خیر دهد و ایشان همه را رها کردند **معجزه بیستم**
هم او روایت کند که اهل خراسان ما را خبر دادند که تهمت نهاد و امیر داود که در سلطنت الب ارسلان بر سید ابو علی عبید الله بن علی بن عبد الله
العلوی المعروف بنواب گفت او میل با سلطان محمود سبکتکین است بدین علت او را بگرفتند و صد هزار درهم و پنجاه هزار دینار از او بستدند
و او را در حبس انداختند و جفای بسیار کردند شبی امیر المؤمنین را صلوات الله در خواب دید میفرماید ای امیر ابو علی را بگذار و مال او را از او که گرفتی
باز ده چون از خواب بیدار شد خواب را فراموش کرد دیگر باره در خواب دید که امیر المؤمنین صلوات الله بر اسب ابلق نشسته و شمشیر در دست دارد و
میفرماید ای پسر الب ارسلان نگفتم بتو که فرزند من سید ابو علی را بگذار و مال او را که گرفته باز ده و گویا آن چهار کس که موکل سید بودند
کشته افتاده اند و طپانچه بر روی سلطان زده بود چنانچه اثر انگشتهای او ریخته بود و بخواب آن شب کرده و فرمود ای شقی بگذار
او را و مالش را باز ده و الا کشته میشوی چون بیدار شد شبانه اشخاص فرستاد و سید را از حبس بیرون آورد و تعظیم کرد

وفرمود که مال او را دادند و هر خرجی که کرده بود به او باز دادند و فرستاد که ببینند حال موکلان چیست خبر آوردند که هر چهار کشته
افتاده اند خواست شده و همسایگان را خبر کردند و اظهار خواب خود کرد و ترک آن کردند معجزه بیست یکم روایت کند عیسی بن عبد الله و او
از پیر قریش نام او بنزد بود گفت مردی را در شام دیدم که نیمی روی او سیاه بود پرسیدم از سبب آن گفت من نذر کرده ام که هر که
این را از من پرسد بگویم و پوشیده ندارم بدانکه من عظیم دشمن امیر المؤمنین بودم و ذکر او را بنا سزا بسیار میکردم یک شب خفته بودم
شخصی نزد من آمد گفت تو بوده که در حق مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه ناسزا میگوی طپانچه بر یک جانب روی من زد چون بیدار شدم دیدم
یک نیمه روی من سیاه است معجزه بیست دوم جابر بن جعفی روایت کند از ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام که او فرمود در روزی
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه تهیه اسباب جنگ صفین میفرمود و تحریص میکرد بر قتال معاویه لعین دو کس نزاع کردند و با هم خصومت نمودند
و مخاصمه را پیش آنحضرت آوردند یکی از آنها که ستمگر بود و ممتنع نمیشد از آن آنحضرت نظر قهر بر وی گماشت و فرمود که تم زن فی الحال
سر او چون سر خوک شد خلق تعجب نمودند متحیر شدند آن شخص با انگشتان اشارت بسوی امیر المؤمنین صلوات الله علیه میکرد و تضرع و زاری مینمود
و عذر میخواست بعضی از حاضران گفتند یا مولا او را عفو کن و از وی درگذر امیر المؤمنین صلوات الله علیه در زیر لب چیزی گفت و بحال اول
بازگشت قوم گفتند یا مولا چون خدا تعالی ترا این قدرت داده چرا تهیه اسباب جنگ معاویه مینمایی اندکی سر مبارک پیش انداخت
پس سر بر آورد و گفت اگر خواهم این پای کوچک دراز کرده در بیابان های دراز دکوهها و وادیها اگر خواهم که بر سینه معاویه زنم توانم
تا زیر و زبر شود و اگر بگوید دیگر سوگند دهم که او را با دست و گردن بسته پیش من حاضر کند و بین توانم اما ما بندگان شایسته حقیم بر و پیش نمیگیریم
و قیامت برای عاصیان است و راحت صالحان و دیگر فرمود در کلام مجید که تعجیل میکنید در امور در روز شمار ایشان را خواهیم کرد
که فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا و من بفرمان خدا تعالی عمل میکنم معجزه بیست سیم روایت کند عمرو بن سمره از جابر و بعضی از اصحاب
محمد بن ابی بکر که وقتی امام حسن بن علی علیهما السلام رنجور شده بود و میل انار داشت از امیر المؤمنین صلوات الله علیه انار طلبید
آنحضرت پیش ستون مسجد شد و دست مبارک بر عمارت کشید و چیزی گفت ما فهم نکردیم فی الحال شاخی سبز از آن ستون
بیرون آمد و چهار انار پیدا بود آنحضرت دو انار بامام حسن و دو انار بامام حسین علیهما السلام داد و فرمود این انار
بهشت است گفتیم یا امیر المؤمنین تو قدرت بر این داری فرمود که من قسیم جنت و نارم و خداوند ما هر را با بفرمان من
کرده معجزه بیست چهارم روایت کند عبد الله بن عبد الجبار و او از پدر خود و او از حضرت صادق علیه السلام و او از پدران
عظام خود تا بامام حسین علیهم السلام که آنحضرت فرموده روزی با پدرم صلوات الله علیه نشسته بودم در پای درختی که
خشک شده بود قومی از دوستان و قومی دیگر از دشمنان حاضر شدند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من امروز بشما آیتی بنمایم محبان

فایده گیرند و دشمنان نه فرمود آن خلاصه ابرار ما نظر کنید با این درخت انار چون نگاه کردند دیدند که آب در عروق آن میرود
پس از آن سبز شد و انار بار آورد وقت سرما آن حضرت فرمود که بچینید و بخورید محبان چون دست دراز میکردند شاخ پیش میآمد
و ایشان میچیدند و دیگران که از محبان نبودند دست پیش میکردند شاخ درخت بالا میرفت و دست ایشان نمیرسید پرسیدند
که چونست که چنین است فرمود که اینرا میوه های بهشت است دوستان ما از آن خورند و دشمنان ما از آن بی بهره مانند معجزه بیست پنجم
روایت کند ابو الزبیر از جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه که او گفت که روزی من و بعضی دیگر در خدمت آنحضرت میرفتیم فرمود بشما
بروید من در زیر این درخت دو رکعت نماز بگذارم و آن درخت کنار بود آنحضرت رفت و در زیر درخت بنماز مشغول شد دیدیم که هرگاه
آنحضرت رکوع و سجود میفرمود آن درخت نیز بموافقت آنحضرت رکوع و سجود میکند ما متحیر ماندیم و چون از نماز فارغ شد فرمود که اللهم صل
علی محمد و آل محمد شنیدیم که شاخهای درخت میگفتند آمین آمین پس از آن فرمود که اللهم صل علی شیعة محمد و شیعة آل محمد برگهای
درخت آمین آمین میگفتند پس از آن فرمود که اللهم العن مبغض محمد و آل محمد و مبغضی شیعة آل محمد جمله درخت از ساق و شاخ و برگ آمین
آمین گفتند و سدر از برگ و دست و میت را از آن غسل میدهند معجزه بیست ششم روایت کند حارث اعور همدانی که روزی در خدمت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بجانب قومی میرفتیم در خرما رسیدیم درخشکی بوستان او رفته بود و چوب خشک مانده دست بر آن درخت زد و فرمود سبز شو بفرمان خدا تعالی
و میوه خود بده فی الحال سبز شد و امرود بار آورد و آن خوب تر از هیبت میلرزید من امرود آن درخت را چیدم و خوردم و برداشتم روز دیگر آمدم دیدم
همان سبز بود و امرود داشت معجزه بیست هفتم روایت کند از حارث اعور که او گفت که امیر المؤمنین علیه السلام روزی در کوفه بر منبر بود و خطبه میفرمود ناگاه چیزی افتاد
بر او بیازاله بجهار سجده آنحضرت فرمود که از منبر برو ببین که آن چه بود بر آن سنگ او را پیا رجز خبر آمده مارکی صورت دیده دست کرد که او برد از
از دست او جست و نزد آنحضرت آمد و بر منبر برآمد و دهان بر گوش امیر نهاد و سخنان بسیار چند گفت و بزیر آمد و از صفحه گذشت تا بالا
سنگ بالا رفت و آنحضرت بعد از اندکی اندیشه بسیار بگریست و فرمود که عجب تر بیت این مار با رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کرده بود و بر
خلافت و وصایت من عهد و پیمان بسته و بر بیعت است و نشکسته و در طعام فرمان است و بعضی از آدمیان در بیعت شکستند و نافرمانی کردند معجزه
بیست هشتم هم حارث اعور همدانی روایت کند که امیر المؤمنین صلوات الله علیه روز جمعه در کوفه بر منبر بود و خطبه میخواند ناگاه افعی در آمد از
در مسجد که این زمان باب الفیل میگویند و در وقت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام آنرا باب ثعبان میگفتند و از ملوک بنی امیه
فیل بر در آن مسجد می بستند تا باین نام مشهور شد غرض ایشان آنکه این معجزه را بپوشانند و سر آن افعی از شتر بزرگتر
بود قصه مختصر کرده خلق از او برمیدند و آمد تا بر منبر بالا شد پس دراز شد و دهان بر گوش آنحضرت نهاد و با وی سخن خفیه بگفت آنگاه
فرود آمد و برفت چون بباب ثعبان رسید اثر آن منقطع شد مؤمنان آنرا معجزه حمل کردند و منافقان بسحر آنگاه فرمود که

قوم این مار وصی رسول است بر حق با نبوت آمده بود همچنانکه من وصی رسولم بر انس و در میان جنیان خصومت شده بود و خونها
ریخته گشته از برای تحقیق آن حکم آمده بود با این شکل و فضل و معجزه ایشان نمود و او بفضل ایشان داناتر است معجزه هشتم
روایت کند سفیان ثوری از حضرت صادق یا از حضرت باقر علیهما السلام که رسول صلی الله علیه و آله بیش رفت و ساعتی با او بود
پس بر بلندی رفت و خواب کرد ماری بیامد و بر شکم آن حضرت نشست عایشه چون این دید بترسید و کس فرستاد بطلب ابوبکر
چون ابوبکر بیامد خواست که بازدارد مار بر جست بر روی او باز گردید عمر را بخواندند و با او نیز این معامله کرد ام سلمه حاضر بود
گفت کس بطلب امیرالمؤمنین علیه السلام بباید فرستاد چون آن حضرت تشریف آورد مار باشارت بر وی سلام کرد و پس چند نوبت طواف
و رنمود و بزانو بیامد از او بهار انجانه رفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیدار شد فرموده یا علی که زنو بر خانه عایشه که چه بود این عجب نمود
گفت یا رسول الله مرا طلب کردند مار باواز آمد و گفت یا رسول الله من فرشته ام حق سبحانه و تعالی بر من خشم گرفته بیش وصی تو آمده ام
تا از برای من شفاعت کند آن حضرت فرموده یا ابوالحسن دعا کن تا من آمین گویم آن حضرت دعا میفرمود و حضرت رسول آمین میگفت و بهره [illegible]
یک پر و بال او باز می آمد تا آنوقت که بالهای او تمام شد انگاه با اقبال بافضه پرواز کرد و بانگی داد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده میدانید
چه میگوید گفتند نه یا رسول الله فرموده او گفت جزاک الله یا ابن عم رسول الله و وصی وقت معجزه نهم حارث اعور همدانی روایت کند
که امیرالمؤمنین علیه السلام در گورستانی از برای ایستاده بود شیری آمد بر روی آن حضرت ما حجله نشست آن حضرت فرموده من مرا شیر [illegible]
سر بر زمین نهاد و بایستاد آن حضرت دست مبارک بر سر او نهاد و [illegible] خود [illegible] امام [illegible] و تضرع و زاری [illegible] آن حضرت او را [illegible] جنت
و فرموده باز گرد بفرمان باری جلت عظمته و بعد از امروز دیگر در دیار [illegible] میا و این سخن از من بحلال سباع برسان شیر خدمت کرد و باز گردید
معجزه دهم روایت کند عمرو بن شمر از جابر جعفی و او از امام محمد باقر صلوات الله علیه که امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که بر بن منبر و او از [illegible]
وقت عزم این کرده بود که بمزرعه خود رود در راه شیری بر آن [illegible] دیگر [illegible] اما الحاد امیرالمؤمنین علیه السلام مرا [illegible] داد
میبایدکه مرا بسلامت بگذراند چنین چون به شیر رسید آن کلمات را گفت شیر دست بر پیش افکنده برفت و همهمه میکرد و چون به مزرعه رسید با
آمده و بخدمت آن حضرت [illegible] احوال باز گفت آن حضرت فرموده آن شیر از تو چه گفت همهمه میکرد و تو میشمردی تا پنج بار شد گفت والله
که چنین بود آن حضرت فرموده که گفت که پنج بار سلام من بوصی پیغمبر رسان معجزه یازدهم روایت کنند از موسی بن محمد [illegible]
که او گفت من کودک بودم و پدر مرا بر دوش نشانده بروضه امیرالمؤمنین علیه السلام میبرد بزیارت در آن وقت که میرفتیم دیدیم
که در پیش ما جانوری میرود که بالاغ میماند پدرم گفت گویا چنین است ما میرفتیم و او میرفت تا بروضه مقدسه رسیدیم
ما شب بزیارت رفتیم او نیز با ما آمده در آنوقت هنوز عمارت [illegible] بوده [illegible] دیدیم پدر مرا انبیاز زیارت میکند و [illegible]

بپیچید ناگاه دیدیم

بپیچید ناگاه دیدم چیزی برا در آنجا بحرکه باک ساخت و در انداخت گفتم ای پسر این چه بود گفت ای پسر آنچه تو دیدی شیر بود
و ما بیند اشتیم و آن دراز گوش [illegible] دست او پیش بوده و آماس کرده دست بر آن قبر اطهر نهاد و استغاثت خواست دست او نیکو
و چوک بیرون آمده و صحت روی نمود و آماس رفته دستش درست شد و شیر باز گشت و ما بخانه باز گشتیم و این حال را با والده باز گفتم
گفت ای پسر این چیزی غریب است و بهایم و سباع هم این قدر میدانند در وقت رنج و سختی خود را بتربت مطهر آن حضرت رسانند و شفا یابند
و منافقان و مخالفان از آن حس نباشند و منکر باشند اولئک کالانعام بل هم اضل معجزه سیزدهم روایت کند داود بن
الرقی از جویریه بن مسهر او گفت که چون از نهروان باز گشتیم ببابل گذر کردیم و من در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم آن حضرت
فرموده که بار این زمین در نورده اند و صد هزار ولیت آدمی درین موضع هلاک شده اند هر که خواهد از شما نماز پیشین بگذارد و خود
سوار شد و براند جویریه گوید با خود گفتم که امروز من تقلید او میکنم تا به بینم که سر بکجا می نهد آن حضرت رفت و ما رفتیم تا آفتاب
فرو رفت من میگفتم در دل خود که نماز پیشین بگذارد تا شاید مصلحتی داند و بعد از این از زمین بابل بیرون رفتیم امیرالمؤمنین علیه السلام
از دلدل فرود آمده و خاک آن زمین را از خود و از دلدل افشانده و مرا نیز امر کرد تا افشاندم انگاه بانگ و قامت گفت چون
فارغ شد آواز شنیدم مثل آواز [illegible] بر [illegible] آفتاب دیدم که باز گشت و بجای پیشین بایستاد و روز روشن شد
و امیرالمؤمنین علیه السلام نماز پیشین گذارد و من نیز گذاردم چون فارغ شد آفتاب غروب کرد و فی الحال تاریک شد و ستاره ها ظاهر گشت
و بعد از آن نماز شام و خفتن گذاردیم گفتم یا امیرالمؤمنین تو وصی محمدی بحق هر که خلاف این میگوید گمراه است و هالک معجزه چهاردهم
جماعتی از ثقات روایت کنند از محمد باقر علیه السلام که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله سر مبارک در کنار آن حضرت نهاده بخواب رفت
و نزدیک بوده آفتاب غروب کند امیرالمؤمنین علیه السلام با بجا نماز گذارد و بعد از غروب آن حضرت بیدار شد فرموده یا علی نماز پیشین
گذارده گفتم با بجا گذارده ام آن حضرت فرموده بار خدایا علی [illegible] رسول تو بود آفتاب را باز گردان تا او نماز ادا کند
و امیرالمؤمنین را فرموده که اشارت کند با آفتاب تا باز گردد چنان کرد آفتاب بوقت پیشین آمد تا امیرالمؤمنین علیه السلام
نماز کرد و بعد از آن غروب نمود معجزه پانزدهم روایت کند عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بودم که امیرالمؤمنین علیه السلام بیامد فرموده یا امیرالمؤمنین [illegible] تو نزد باری تعالی بنمایم فرموده بلی یا رسول الله مادر [illegible]
فدای تو باد آن حضرت فرموده فردا [illegible] پیش آفتاب [illegible] تا سخن گوید بفرمان خدای عزوجل روز دیگر چون حضرت رسول نماز صبح را
گذارد دست امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته بیرون رفتند و انتظار کشیدند تا آفتاب طالع شد آن حضرت با امیرالمؤمنین گفت
برخیز و با آفتاب سخن کن [illegible] با تو سخن گوید پس امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برخواست و فرموده که السلام علیک

و رحمة الله و برکاته ای آفریده خدا و ای مطیع و فرمان بردار امر او آفتاب باواز آمد و گفت علیک السلام و رحمة الله و برکاته
ای بهترین اوصیا و ای خیر اولیا و وصیع چند گفت که هیچ گوش نشنیده بود و روایت کرده اند که آفتاب هفت بار با امیر المؤمنین
سخن گفته و این در کتب تواریخ و سیر مذکور و مشهور است **معجزهٔ سی و ششم** روایت است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه با رسول الله صلی الله علیه و آله
در بدر فرود آمدند و ایشان سیصد و سیزده کس بودند و کفار قریش نیز فرود آمده بر سر آب و مقابل ایشان و آن شب نزد اصحاب رسول آب
نبود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کیست از شما که برود و آب بیارد ده بار این را فرمود هیچکس جواب نگفت سیوم بار امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بر پای خواست و گفت اینک من میروم مشک برگرفت و بر سر چاه رفت و آن شب بغایت تاریک بود بدرون چاه فرو رفت مشک را
آب کرده بیرون آورد چون بالا آمد بادی سخت وزید و مشک تنگ شده شد و آب بریخت دیگر باره رفت بیرون آورد تا سه نوبت و سه بار
آب بریخت و آنحضرت نا امید نشد بار چهارم رفت درین بار آب نریخت و قصه را با حضرت رسول باز گفت آنحضرت فرمود
که باد اول جبرئیل بود با هزار فرشته ترا سلام کردند و باد دوم میکائیل بود و باد سیوم اسرافیل بود در سلام تو آمده بودند
و ترا آزمایش کردند تا شجاعت و دلیری تو بر مردمان ظاهر گردد این قصه را سفیان ثوری مانند خود ذکر کرده **معجزهٔ سی و هفتم**
روایت کند احمد بن عمران بن ابی لیلی انصاری از هاشم بن ابو عبد الله بکیلی و زرقه و او از بدر بن شش از سبا انیه و او از قیس
بن مسلم و او از عبد الله بن ابی لیلی و او گفت جنیان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله کسی با ما فرست
در قرآن با ما بیاموزاند آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را تعیین فرمود تا برود و ابو ذر غفاری و ابوبکر و عمر و عثمان را در خدمت آنحضرت فرستاد
و فرمود باید در شب در آن وادی هر کس با هم نباشند و ضرر دارد و آنچه بشنوند با یکدیگر نگویند تا نوقت هر سه نفر رسیدند
او گفت چون بوادی رسیدند از بسیار خار و خاشاک که در آن وادی بود نتوانستند قدم نهاد و آن وادی تاریک بود که هیچکس
نتوانست بر مین ابوبکر پیش رفت و سلام کرد جواب نرا دند و گفتند سبب چون ما گفت چیز چند گفتند چنانچه از آن رنجیده
گشت و گفتند باز گرد که تو صاحب ما نیستی عمر پیش رفت و سلام کرد جواب نشنید از آن پریشان گشته گفتند تو نیز باز
گرد که صاحب ما نیستی عثمان لنگ نیز بر خواست و سلام کرد جواب نشنید با او نیز همین شیوه کار بردند ابو ذر بر خواست
و سلام کرد جواب نشنید گفتند سبب چون ما بگو چیزی گفت و دعا خیر گفتند اما گفتند تو نیز باز گرد که صاحب ما نیستی بعد از آن
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر خواست و سلام کرد گفتند علیک السلام لقب و سبب چون ما بگو آنحضرت گفت خار و خاشاک
از هم جدا شده ... پاک در آنجا پیدا آمد و جماعتی آمدند با آنحضرت آنحضرت را بر آن نشانده بردند در میان خود عمر لعین با ابوبکر
گفت که ما را از کار او کفایت کردند و او را کشتند و ما را از او فارغ گردانیدند امیر المؤمنین صلوات الله علیه قرآن بر ایشان خواند

و نعل نمود

و تعلیم نمود و ایشان تعظیم کرده آنحضرت را بیرون فرستادند چون به پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت فرمود از شما
گفته بودم هر کس با هم مباشید و آنچه بشنوید با یکدیگر مگویید و آنچه عمر لعین با ابوبکر گفته بود همه را باز گفت گفتند یا رسول الله
ما بر خطا رسیدیم **معجزهٔ سی و هشتم** روایت کنند از مفضل و او از حضرت صادق علیه السلام که مالک اشتر رضی الله عنه گفت
نفس من دغدغه میداد که آیا قوت تو بیشتر باشد یا از آن امیر المؤمنین این در خاطر من خطور کرد در آن حال امیر المؤمنین ولدل را برانگیخت
تا نزد ذو الکلاع حمیری رسید و او را از زمین برگرفته بر هوا انداخت چون فرود آمد او را از شمشیر گذرانید بعد از آن فرمود ای مالک در دل
تو چه آمده بود و او را از آن حال مطلع گردانید من گفتم یا امیر المؤمنین سلام خدا بر تو باد تو دختر پیغمبر آخر زمانی **معجزهٔ سی و نهم** عبد الله
بن احمد بن حنبل روایت کند از جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیهما که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر رایت را با امیر المؤمنین
داد و برود دعا کرد و امیر المؤمنین صلوات الله علیه بشتاب رفت و قوم گفتند که آهسته رو با امیر المؤمنین چون به حصار رسید دست مبارک
پیش در برد و بقوت حمد الله کشید و بر بالای سر برد و تا شصت گام جنبانید و همچنان مرد شجاع حاضر شد نتوانستند
از زمین جنبانیدن **معجزهٔ چهلم** عبد الله بن احمد روایت کند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود در خیبر جنگ کردم و سپر خود
ساخته با خیبریان جنگ کردم چون خدا انتقام از ایشان داد آن در را برو دست گرفتم و زیر آب بایستادم و پلی ساختم تا خلق
بر آن بگذشتند شخصی گفت یا امیر المؤمنین هیچ گرانی کرد دست تو گفتم حکم سپر داشت در دست من در صحاری نمی یابم چند بار
معجزهٔ چهل و یکم سفیان ثوری روایت کند از زرارة بن اعین و او از یحیی بن کثیر و او از جنید بن تخمه او گفت که چون امیر المؤمنین
بحد صفین رسید بر نهر فرود آمد و از اصحاب او میگفتند و در آنجا هیچ نبود نه از آب و نه از غوره مالک اشتر گفت یا مولا بجا
فرود آمده ایم که نه آبست و نه آبادانی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود خدای عز و جل ما را آبی دهد درین موضع که شیرین تر از عسل باشد و نرم تر از
مسکه و سردتر از برف و صافتر از یاقوت گفت ما را عجب آمد از قول آنحضرت پس شمشیر در دست مبارک داشت و نیز بر وادی زمین میکشید
تا بر جنس رسید سخت بایستاد و فرمود ای مالک تو و یاران اینجا را بکنید چون بکندیم به سنگی رسیدیم بسیار بزرگ و نرم و براق سپید
همچون نقره فرمود این سنگ را برگیرید که در زیر این آبست هر چند قوت کردیم نتوانستیم آن سنگ را برداریم آنحضرت پیش رفت و نزدیک آن سنگ آمد و
دست بر آسمان برداشت و فرمود طاب طاب یا علم طیبوثا ثوثه شمیا کوثا حاجا بوثا بوديثا برحوثا آمین آمین یا رب العالمین
این دعا سه بار بخواند پس دست مبارک دراز کرد و آن سنگ را برو دست آورد و چهل گز دور انداخت مالک گفت آبی ظاهر شد شیرین
تر از عسل و سردتر از برف چنانچه مذکور شد از آن خوردیم و برداشتیم و دیگر آن سنگ بر سر چشمه نهاد و فرمود تا پر کردند و از آنجا کوچ کرده پاره
راه رفتیم فرمود آیا از شما کسی باشد بر ود و آن چشمه پیدا کند رفتیم و چند انکه جستیم نیافتیم و گمان ما آن بود که آن حضرت تشنه است

و آب بجواهر نظر کردیم دران بیابان صومعه بود و راهبی در آنجا منزل داشت نزدیک وی رفتیم راهب را دیدیم [illegible]
بود و [illegible] گفتیم راهب نزد تو هیچ آب هست [illegible] صاحب [illegible] آب باو داد و گفت مرا بپیش صاحب خود ببرید
بردیم چون نظر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بروی افتاد فرمود ای شمعون راهب گفت بلی [illegible] کسی نیست بجز خدای تعالی تو
این کجا دانستی [illegible] فرمود [illegible] گفت تمام کن تا تمام کنم [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] ای شمعون گفت نام آن [illegible]
و آب خوردی فرمود نام آن [illegible] از بهشت است و سیصد و سیزده [illegible] آب آن خورده اند و من آخر [illegible] ازان آب خوردم
راهب گفت در جمله کتاب انجیل [illegible] خدا یکیست و محمد رسول اوست و تو وصی محمدی صلی الله علیهما و آله
کوچ کردند راهب در خدمت ایشان رفت تا بصفین [illegible] فرود آمدند و چون آغاز جنگ شد اول کسی از لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد
آن راهب بود آنحضرت گریست و فرمود المرء مع من احب [illegible] در قیامت [illegible] راهب با ما باشد در روز رستخیز
و رفیق من باشد در بهشت [illegible] معجزه چهل و دوم ابن عباس رضی الله عنه گوید [illegible] امیرالمؤمنین
بجنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معجزه چهل و سوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابن عباس [illegible] معجزه چهل و چهارم [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible] معجزه چهل و پنجم [illegible]
امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] حبیب [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امام حسین علیه السلام
[illegible] حبیب بن حماد
[illegible] معجزه چهل و ششم
روایت کنند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود [illegible] امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] محمد رسول الله [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان علیا [illegible]
[illegible] معجزه چهل و هفتم عمار [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] معجزه چهل و هشتم عباس بن عبد الله [illegible] شنیدم

از امیر المؤمنین علی در جانب منبر بود و [illegible] خدایم برادر محمد رسول الله و بعد از من هر که این گوید دروغ است مردی از غطفان حاضر بود گفت منهم میگویم من بنده
خدایم و برادر رسول خدایم همچنانکه او میگوید فی الحال خناقش گرفت و بدوزخ رفت **معجزه چهل و نهم** روایت کند ابو جعفر محمد بن عمر بن جابر از حسن بن زید
و او از پدرش [illegible] که گفت [illegible] امیر المؤمنین علی ناسزا گویم [illegible] و محمد بن صفوان کس فرستاده و [illegible] جاریه طلبید گفتم
اگر [illegible] چنان [illegible] که ناسزای امیر المؤمنین میگفت [illegible] خالد [illegible] عامل هشام بن عبد الملک بود بر منبر بود و ا
میر المؤمنین علی ناسزا میگفت گفت ای ابن صفوان برخیز برخاست و بر پایه منبر رفت و روی بقبیله آورد گفت هر که ناسزا میگوید علی [illegible] از اول
[illegible] بار خدایا [illegible] صاحب منبر پیغمبر رسول الله صلعم [illegible] پیغمبر [illegible] و در کوفه
مسجد نشسته بود در آن حال خواب [illegible] قبر رسول صلی الله علیه و آله از هم شکافت و کفی از آنجا بیرون آمد و خود [illegible] آنکه بر منبر بود و بر آنحضرت
ناسزا میگفت [illegible] از منبر بزیر افتاد و جان بمالک دوزخ سپرد **معجزه پنجاهم** روایت از حسین بن عبد الرحمن التمار و او روایت کند
از [illegible] گفت [illegible] عمر بن خطاب [illegible] بقیع [illegible] زلزله [illegible] آمد چنانکه [illegible] مردم [illegible]
و از آنجا نقل کنند [illegible] بیرون [illegible] امیر المؤمنین [illegible] کردند فرمود [illegible]
رسول [illegible] حاضر شده [illegible] از [illegible] بود [illegible] عمار [illegible]
و اکثر اهل مدینه بیرون آمدند [illegible] بقیع رسید امیر المؤمنین [illegible] بر زمین زد [illegible] فی الحال از زلزله ساکن شد و مردم باز گشتند
بخانهای خود [illegible] فرمود رسول الله [illegible] خبر داده است **معجزه پنجاه و یکم** روایت کند علی بن [illegible] التمار از شیخ خود [illegible] امیر المؤمنین با بعضی از اصحاب
در مسجد کوفه نشسته بود [illegible] گفت یا امیر المؤمنین [illegible] دنیا [illegible] و دست [illegible] خواهند
[illegible] فرمود [illegible] دنیا [illegible] گرفت [illegible] آن حضرت
تمام [illegible] فرمود [illegible] گفت [illegible] دنیا [illegible] بود [illegible]
[illegible] **معجزه پنجاه و دوم** [illegible] امیر المؤمنین [illegible] بیرون فرمود
گورستان رفت و جماعتی از [illegible] گورستان رسیدند [illegible] جمع شده بودند [illegible] در آن زمین
خطی کشید و [illegible] دینار طلا از آنجا بیرون آمد [illegible] بجای خود نهاد [illegible] کرد
[illegible] فرمود [illegible] آنحضرت [illegible]
معجزه پنجاه و سوم روایت کند ابراهیم بن محمد [illegible] امیر المؤمنین [illegible] گفت [illegible]
و گویم [illegible] بصره [illegible] امیر المؤمنین [illegible] گفت

شنیده میخواهم [illegible] بصره [illegible] فرمود [illegible] گفت [illegible] در خدمت [illegible] تو امانت [illegible] امید
آنحضرت فرمود [illegible] بیرون آمد **معجزه پنجاه و چهارم** روایت کند ابو [illegible] داد عبد
در کوفه رفتم بعد از هلاک حجاج [illegible] بمسجد جامع در آمدم حمد و سپاس خدای را بجای آوردم [illegible] از آن ظالم [illegible] شخصی آنجا نشسته بود
و با مردم سخن [illegible] احادیث [illegible] میگفت و مردم [illegible] نشستم تا تمام مردم [illegible]
از اهل بصره ام و بطلب علم آمده ام و میخواهم [illegible] از اهل بصره [illegible] رسول [illegible]
مسلمانان [illegible] امیر المؤمنین [illegible] برادر
برابر رسول الله [illegible] وصی او بود [illegible] ضلالت [illegible]
بر گزیده [illegible] خاموشی اختیار کردم تا او از سخن خود فارغ شد گفتم [illegible] اهل بصره [illegible] عیب بسیار [illegible] ایشان [illegible]
نیز [illegible] خدا [illegible] گفت [illegible] عبد الغیث گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] برخیز
و خود نیز برخاست و دست مرا گرفت و بخانه خود برد [illegible] فارغ شدیم گفت [illegible] از امیر المؤمنین شنیدم
[illegible] عمار یاسر [illegible] شنیده
در صفین [illegible] بودند [illegible] کنند [illegible]
جنگ [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] میگفتند
[illegible] فضل [illegible]
آمده [illegible] آمده
[illegible] چند
مسلمانان [illegible] از آن [illegible]
[illegible] بآنها
[illegible] کردم
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

به بهشت برد انشعاب معروف که ای جابر ... طلب کرده پس جناب ... از عقب روانه شدم ... تا بیرون لشکرگاه بقدر میلی آنگاه از دلدل فرود آمد و سجده کرد و بعد از آن
دست مبارک به دعا برداشت و در زیر لب چیزی میگفت که ناگاه پاره ابری از آسمان پدید آمد مانند شتر مرغ ... بر سر لشکر ... آنگاه آب از وی ...
از آن ... فرو ریزد و از آن آب ... تا هر یک ... و مطهر ... آنگاه حضرت سوار شده بمیان لشکر آمد و ابر ناپدید گشت **معجزه پنجاه و پنجم**
روایت کنند ... از ابو جعفر ... حضرت جعفر صادق علیه السلام ... فرمود ... حضرت امیر المؤمنین ... آب طلب فرمود ... تا وضو سازد ناگاه ...
آواز داد ... یا امیر المؤمنین این آب ... و وضو ساز حضرت ... ابریقی ... چون ... آن کس ... بر جانب ... و وضو ساخت
و باز بجای خود ... تا نزد حضرت رسول ... حضرت ... فرمود ... مانند ... فرو ... فرمود ... آب ... تا وضو سازم
و ... انجام ... ابریق آن حضرت فرمود که آن ... جبرئیل ... آن ابریق از بهشت آورده بود ... آن آب از بهشت
بود ... از مشرق ... مغرب ... جبرئیل ... آمد ... گفت ... یا امیر المؤمنین ... فرمود ... آب ...
تو آب ... جبرئیل ... ابریق ... از بهشت آورد ... امیر المؤمنین ... از جانب حق شنید ... سلام ... گفت ... السلام والیه یعود طیب
الکلام ... فرمود ... بارک لنا فی فضلنا **معجزه پنجاه و ششم** ... طلب ... گفت ... قصه ...
و ... از محمد بن عبد الله شنیدم ... از ام سلمه رضی الله عنها ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله
... فرمود ... برادرم امیر المؤمنین ... بیاید ... از ... آب ...
... حضرت ... ذو الفقار ... متوجه ... آنجا ... رسیدیم ...
... رسول الله ... محمد بن عبد الله ... گفت ... علی ... و بر سر او ... فریاد
... لشکر ... سوار ... ذو الفقار ... بسیار ... کشیدند ...
... خود ... آتش ... آمده ... سوار ... سیاه ...
... بر زمین ... سیاه ... و بعد از آن ... دیدم ... بر ...
... آتش ... ذو الفقار آتش ... آن ... آتش ...
... آتش ... رسانیدم ... چشم ... آب ... فرمود
... قصه ... حضرت فرمود ... آن ... ابلیس ... چشم ... در آن ... اطراف او
... بهشت ... مناقب بسیار فرموده ...
اصحاب ... شنیده ... **معجزه پنجاه و هفتم** روایت کنند عبد الله ... جابر ... و مقداد ... رضی الله عنهم

در آن زمان ... در خدمت امیر المؤمنین ... بجانب ... راه ... نظر مبارک ... آنگاه ... بتحقیق
کرد ... گفت ... فرمود ... دیر ... ناقوس ...
... امیر المؤمنین ... ناقوس ... فرمود ...
... رسول الله ... اسم ... دیگر ...
... حضرت ... آمد ... گفت ... فرموده
... عیسی ... بعد از ... ظاهر شود ... الاعظم ... حجة الله ...
یار او ... مسیح ... راهب گفت ... در توریت شنیده ام ... محمد ... ایلیا ... کتاب ...
در انجیل خوانده ام ... فرموده ... فارقلیطا ... طه و یاسین ... حضرت ...
گفت ... نام ... فرموده ...
و هر قوم ... ابا ... بلیلا ... با اصطفوس ...
... ابن الکبری ... ابو الحسن ... الحق ...
... امیر المؤمنین عباس و حمزه ... ناموس اکبر ... مصطفی ... خدا ...
نظم از لطف بهر ... دیگرم ۞ ... ۞ ... ۞ ... آن حضرت فرمود
... آتش شوق ... حضرت ...
... امیر المؤمنین ... بگو ...
... فرمود که بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علی ولی الله
رباعی در ... ۞ ... ۞ ... رب الکعبه ۞ ... در روایت ...
در خدمت آن حضرت ... اهل البیت علیهم السلام ... **معجزه پنجاه و هشتم** ...
... فرمود ... عذاب ...
... فرموده ...
... حضرت ...
... محمد ... سلطنت

او را اشتو الذ گشت و عذاب شود اندکه در پس من فی با هو منه و در عمر خود مهر بیشتر زادر مصاحبان داشته و بر لوح دل نگاشته چه یار ازشاه خورده کرده و
ولیز شنازبیت دوستان و محبان اهل البیت چه مرغ بواسطه محبت ایشان تاج کرامت بر سر دارد امید که تاج پوشان این پیام تاج محبت
محبت ایشان بر سر دارد و فردا در قیامت در ظل حمایت اهل البیت علیهم السلام تاج کرامت بر سر با تاج پوشان دیگر در زیر علم حمد در حمایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم
بفراغ بال علی الشرف کرده ندانست الحق این معجزه پنجاهم روایت کنند عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری که یک روز در وقت خلافت ابو بکر با جمعی
نشسته بودیم با جمعی از اصحاب خالد بن الولید آمد با لشکر بسیار چون فرود آمدیم دیدیم که قطب آسیا بر گردن او طوق شده و از گردن نتوانست بر داشتن
رو با ابو بکر کرد که این بسوی بیت علی چه خلافتست که تو میکنی و سخنان درشت بسیار در روی او گفت اصحاب از آن متعجب شدند و پرسیدند از احوال گفت من از طایف
می آمدم در راه بعلی ابن ابی طالب و جماعت او رسیدم و دیدم که از روی خشم و غضب در من نگریستند من جنانچه ملامت کردم تا دفع شر ایشان را نخود بکنم و در آنجا فرود آمدم
و از هر جا سخنان میگفتم امیر المؤمنین فرمود از روی خشم ای خالد تو میخواستی که بگفته ابو بکر مرا بکشی که نفهمی بخدا اگر دو برابر آنچه از تو محکم بود من از این کار میکردم چون این بشنید
آتش خشمش زیاده شد پس دست کرد و سر خرش مرا گرفت و بجنبانید و برد با آسیائی که آنجا بود و این قطب آسیا را از غلظت من بر گردن تو پیچید
لشکریان ایستاده و نظاره میکردند و از شرمندگی سر تا پای من غرق عرق گردید و هر که گذشت هر دو صاحب هیبت هر چند خواستند
که آنرا بگشایند عاجز گشتند ابو بکر نیز فرستاد قیس بن سعد بن عباده خزرجی را طلب نمود و گفت شاید که آن غل را از گردن او بر دارد
نتوانست و آهنگران را آوردند ایشان نیز عاجز شدند و گفتند تا آتش نشود آن ممکن نیست بود تا آن وقت که امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود ابو بکر و یاران او بالحاح تمام التماس کردند که این بند از گردن او دور نمودند دیگر آنحضرت کرم الله دست کرد و سر خالد را گرفت و او را بنشست و بکشید
و در قطب بگرفت از دست مبارکش چون موم نرم شد میکشید تا از سر او بیرون کرد در ما از آن حیران شدند و انکار فرمود حضرت حق جل به فضل و کرم و عنایت
بر اکنده کند و داد ما را شیوه است منافقان از آن ملول کشتند و محبان مسرور شدند آل محمد صلی الله علی الملک معجزه روایت کنند جمعی از انس بن مالک که او گفت
من و ابو بکر و عمر نزد رسول نشسته بودیم یا رسول الله در خانه امیر المؤمنین طلب کنید برادرم ابو بکر آهسته نزد آنحضرت
بر آمد و گفت خیر است گفتیم بلی نزد حضرت رسول الله بودیم گفت ببرد در خانه امیر المؤمنین چون او بخواهید اجابت فرموده تا نزد آنحضرت رسید فرمود
یا علی اصحاب مرا خبر ده با آنچه امشب بر تو واقع شد گفت یا رسول الله مرا شرم می آید گفت ای علی حق تعالی شرم نمیباید داشت چنانکه حق سبحانه و تعالی از حق شرم نمی دارد فرمود
یا رسول الله صبح احتیاج بآب داشتم و در خانه آب نبود بهر طرف فرستادم نایافت نشد اکنون و بجست باز افتادم هاتفی آواز داد و در تاریکی خانه یا علی
بر خیز و سطل بستان و غسل کن چون سطل دیدم پر از آب و دستاری بر سر آن نهاده پس سطل بر گرفتم و غسل کردم و دستها بمندیل خشک کردم و مندیل
بر سر سطل انداختم و دیدم که سطل از زمین بر خواست و بر هوا رفت و قطره از آن بر سر من چکید و دل من از آن آرمید آنحضرت فرمود بخ بخ
ای پسر ابو طالب چه با علاء کرد و جبرئیل خدمت تو بجای آورد و آن آب از حوض کوثر بوده و مندیل و سطل از بهشت و جبرئیل مرا از این خبر داد و این کلمه را

فرمود

تکرار فرموده چهل معجزات آنحضرت از دفتر شیرخانه است اما در اینجا باین قدر اکتفا رفت والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین
فصل نهم در ذکر آنکه بچه سبب امیر المؤمنین علیه السلام از خلافت گذشت که مسوغ خلافت جلافت کردند و بعضی دیگر از نکات متفرقه بدانکه
چون حضرت رسالت از دنیا رحلت فرمود امیر المؤمنین بتجهیز و تکفین و کار سازی آنحضرت مشغول بود و جمعی از بنی هاشم و جماعت انصار بخانه سعد بن عباده
خزرجی جمع شده بود و او بیمار بود گفتند ما انصار خدائیم نباید کسی بر ما تقدم کند و مسوغ و توابع این شنیدند گفتند ما مهاجریم و خویش و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده الائمة من قریش اند ما همه در سقیفه بنی ساعده جمع شده بودند و در هم افتادند و منت و گفتن بسیار بر سر یکدیگر زدند خلافت
جویند گفتن بعد و سخنان فضول نموده خدا و رسول تا آخر با ابو بکر قرار گرفت که بنده حق امیر المؤمنین که از آن وقت بایشان خلافت گشته
و با ایشان محاربه بکرد و با طلحه و زبیر و معاویه مخالفت فرمود و این جواب مشتمل است بر بیست یک وجه وجه اول آورده اند که جمعی از امیر المؤمنین از چه جهت فارغ
شد بعضی از سوال کردند از آنحضرت جواب فرمود مرا با هفت پیغمبر بزرگ صلوات الله علیهم موافقت کردم اول با نوح نبی که از پیغمبران اولو العزم بود هزار
کم پنجاه سال دعوت قوم کرد و سخن او را قبول نکردند و بر ایمان نیاوردند در این مدت که خدا تو گرو ما امن معه الا قلیل تا با حق سبحانه و تعالی مناجات
کرد که بار خدایا مرا انتقام کننده نیست بغیر از تو که فدعا ربه انی مغلوب فانتصر چون قوم او لافزوه کردند و سخن او نشنیدند با بخدای تعالی برد
و گفت من در دست اینها مغلوبم تو انتقام مرا از ایشان بکش تا آخر همه با طوفان هلاک کرد چون نوح شیخ المرسلین بود نصرت کننده نداشت این فرمود
و از این قوم نافرمان کننده و ناصر ندارد پس باشم مرا هیچ وجه تن پس منازعت نکردم تا این جماعت مؤمنان گشته نشوند معذور باشم و در محاربه طلحه و زبیر
ناصران بودند لاجرم محاربه کردم دوم موافقت جدم ابراهیم خلیل کردم که از پیغمبران اولو العزم و خلیل الرحمن بود و هیچ بیت هزار پیغمبر بود
و او وقت دار قوم نافرمان کناره کرد که و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله و در آن وقت که قوم متابعت او نکردند و گوید پسر غلام در نوح بوده و ل
بعصا جنگ میکردند و مرا نیز در اوایل این حال بود مثل او وقت اختیار کردم او وقت آن در آمد پس معذور باشم سیوم با لوط پیغمبر موافقت
کردم که قوم او لواطه میکردند و سخن او نمیشنیدند و با حق تعالی مناجات میکرد که مرا قوتی نیست با ایشان برابرم چه ایشان بسیارند و یاری کننده
نیست مرا که قال لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید که از دست نافرمانان ایشان از بی قوتی جان بحکم محکم میسر نیست و دست بر کجا زند
پس من معذور باشم چهارم موافقت با یوسف صدیق علیه السلام کردم در زندان زلیخا با او در مقام فعل ناشایست بود و از آن بگریخت و از او بشنید
از زندان و غیر آن آنحضرت بعد از وفات فاحشه رسیده است و جفا از درستکاری اعتماد شکستن و مخالفت پیوستند چنانکه حضرت صالح علیه السلام فرموده و هنوز
حضرت رسول را دفن نکرده بودند در عهد شکسته و با جماعت حق پیوستند نا راستان بکجل پیوسته عهد رد خود شکستند پنجم موافقت فرمود
با موسی علیه السلام از جفا و ستم فرعون گریخت و در مدین پنهان او وقت آن در آخر خود شروع نمود و دشمنان هلاک شدند ششم موافقت نمود با
خلق او را هلاک کردند جانب آنحضرت و رعایت

نمودند و آنحضرت بر این صبر فرمود هفتم موافقت فرمود با بهترین پیغمبران و حضرت ایشان بوده از رسم و جفای قریش چنانکه تا غایتی و قصد کشتن آنحضرت
کردند و آنحضرت هجرت اختیار کرد و در آنجا منزل گرفت بود و پس اگر امیرالمؤمنین در زمان مخالفت عزلت اختیار کند معذور خواهد بود وجه دوم آنکه جماعت مخالفان جناب
آنحضرت در دل کافر شدند و مخالفت و نفاق پیشه کردند و بر آنحضرت ندا کرد با ایشان در مقام محاربه در آمد احوال اهل بیت همچنین بود چه موافقت کرده بودند مانند
حال انها چنانچه در کربلا شهید شدند وجه سیم آنکه آنحضرت عالم بود و حکمت آن رسیده است در سکوت با جهال معارضه مناسب نیست وجه چهارم آنکه حق تعالی فرموده
که عالم با جاهل برابر نیستند که هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون پس با جهال برابری کردن چنین مهم از پیش نرفت وجه پنجم آنکه فرموده حق جل و علا است که
اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما از مضمون آیت عبارت چنان استفاده میشود که هرگاه جهال بحضور او بصفت علم دروغ متصف شده در مقام معارضه
و مجادله باشند و با ایشان خطاب نا ملایم کنند بواسطه استیلای جهل معامله با ایشان چنان باید کرد که از شر ایشان محفوظ ماند بنا بر این ترک کرد
وجه ششم آنکه معاویه لعین بسبب [illegible] زر بود و از آن طلاعین مسموع و آنحضرت با او محاربه کرد بالکل مهم از پیش نرفت و هزار ماه
الجماعت باسعات و اکراه ناسزا آنحضرت را بر منابر سنت کرده شد و الجماعت علیه [illegible] سنت [illegible] این بود و اگر با ایشان در آن ولا در مقام محاربه بر می بود
حال چنین بود وجه هفتم آنکه اگر آنحضرت اتفاقا [illegible] با مسموم [illegible] جنگ میکرد و چندین هزار از مذاهب مختلفه در عالم بظهور می آورد و دین باطل [illegible]
ترک کارزار [illegible] وجه هشتم آنکه جناب امیرالمؤمنین نظر فرمود که خلافت [illegible] قبایل عرب [illegible] آنحضرت در مقام ضد نشستند اگر خروج [illegible] آن
[illegible] قبیله بضد [illegible] امیر اختیار میکردند و در [illegible] نشستند [illegible] ممکن نبود بنابر این ترک فرمود وجه نهم آنکه آنحضرت با [illegible]
[illegible] بوده اگر شروع در قتال میکرد ایشان مخالفت [illegible] کرده مذهب [illegible] اختیار میکردند کلمه توحید از میان [illegible] بر طرف میشود و مسلمانان معدوم میشد
پس [illegible] و دین برقرار بماند وجه دهم آنکه ایشان در مقام محاربه با امیرالمؤمنین بودند اگرچه مخالفت میکنند [illegible] حفظ دین میکردند [illegible] معاویه لعین [illegible] مطلقا
حفظ دین نکرده و علانیه با حرام [illegible] آن بوده با او محاربه کرد و با ایشان وجه یازدهم آنکه جناب اصحاب [illegible] متابعت نمودند و بیعت با او کرده
[illegible] ایشان [illegible] بیعت کردند [illegible] در مقام محاربه در آمد وجه دوازدهم آنکه امیرالمؤمنین [illegible] شیعه [illegible] شود و یک [illegible]
[illegible] چنانکه حضرت صادق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده آنحضرت فرموده [illegible] شیعیان
[illegible] روز [illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible] این آیه [illegible] که ان
الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون [illegible] از زمان [illegible] نیکو [illegible] محبت اهل بیت [illegible] گروه
[illegible] مخصوص [illegible] شیعیان [illegible] حق [illegible] محروم [illegible] اصحاب [illegible] وجه سیزدهم آنکه جناب
امیرالمؤمنین شقاوت ایشان [illegible] در آن [illegible] موجب [illegible] بوده [illegible] شد
[illegible] ایشان [illegible] وجه چهاردهم آنکه آنحضرت [illegible] فرموده بود با امیرالمؤمنین که با ایشان در مقام [illegible] نباشند و اگر ایشان [illegible] استیصال اولاد تو
کنند

بنابر وصیت آنحضرت ترک فرمود وجه پانزدهم آنکه حق سبحانه و تعالی ابلیس را بسجده آدم فرموده و مخالفت کرده ترک سجده آدم نمود و او را مهلت یافته و عالم
اغوا مردم میکند و این مخالفت از جانب حضرت حق تعالی [illegible] کرده و سخن خدا را نشنیدند بدوزخ بود و ایشان مخالفت امر خدا و رسول کردند و عهد
شکستند و هم چنان مهلت یافته تا خلایق مستحق گردند اگر پیروی ایشان نمایند مثل پیروان ابلیس باشند و مآل ایشان بدوزخ گشت وجه شانزدهم آنکه
چنانچه ابلیس خلاف امر الهی کرده و لعنت جاوید یافت و حق سبحانه و تعالی بسبب مخالفت امر نفرموده ملایکه با او حرب کنند و او را در آن [illegible] مسموع مخالفت
او حق تعالی کرده امیرالمؤمنین مامور نبوده با ایشان حرب کند پس ایشان از نسل ابلیس در لعن دایم گرفتار گشت وجه هفدهم آنکه جناب امیرالمؤمنین اعلم و اعلی و افضل و اشجع
بوده و حضرت رسول بوده با آنکه حفظ دین او نماید و حفظ دین در ترک محاربه با ایشان نماید باصل دین [illegible] وجه هیجدهم آنکه [illegible] رعایا
طلب امام کنند بعد از آنکه بر ایشان ظاهر شده که [illegible] او امام ایشان [illegible] آنحضرت طلب [illegible] فرموده و این حال بر رعایا ظاهر بوده و بعد از طلب تخلف
کردند و متابعت نمودند پس اگر امام ترک کند ایشان را بر امام حجت نباشند و با ایشان بوده وجه نوزدهم آنکه حضرت رسول فرموده اگر او را بر نبوت
مبعوث نمیکرد [illegible] بغیر از امیرالمؤمنین [illegible] این امر [illegible] آنحضرت با حضرت رسول در جمیع امور موافقت نموده و آنحضرت در اوایل با قوم محاربه
ننموده [illegible] مقاتله فرموده امیرالمؤمنین نیز در این امر با آنحضرت موافقت نموده وجه بیستم آنکه حق سبحانه و تعالی خواسته است حق را از باطل امتیاز
دهد و بلا [illegible] بر خلاف حق [illegible] و بعد از حضرت رسول [illegible] منافقان ظاهر کردند چه در زمان
حضرت رسول اهل منافق بودند [illegible] وجه بیست یکم آنکه جناب امیرالمؤمنین [illegible] ایشان الفت [illegible]
و محاربه فایده نداده [illegible] نکته بر آنکه
نکته
آنکه [illegible] فراموش کردند حق اهل بیت را [illegible] که فردا در قیامت [illegible] اهل بیت
رسول ستم کردند و ایشان [illegible] در دل منافق بودند [illegible] حکومت دنیا [illegible] ستم بود بر اهل بیت رسول روایت کرده حکایت
عبد الله [illegible] حکایت کند [illegible] حمید بن قحطبه طوسی [illegible] بوده [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] موجب افطار [illegible]
[illegible] موجب افطار بود گفت یا عبد الله [illegible] موجب افطار بود [illegible] از رحمت الهی [illegible]
[illegible] از طعام [illegible] فارغ [illegible]
[illegible] گفت [illegible] امیر [illegible] از قتل و ظلم [illegible]

و شمشیر بدیدم پیش من نهاده سر برداشت و گفت ... امیر ... گفتم فرمان بردارم ... باز گرداند ... رسیدم همان لحظه خادم آمد
اجابت کن امیر الکلمه شهادت گفتم ... با خود گفتم ... گفت چگونه ... امیر گفتم بنفس و مال و ولد ایستاده ام
گردم باز گردانید همان دم خادم آمد امیر را اجابت کن گفتم ... پیش وی رسیدم گفت چگونه با فرمان امیر گفتم ایستاده ام بنفس
و مال و ولد و اهل ... شمشیر ... گفت ... این خادم ... خادم را ... [illegible]
چاه عظیم بود عمیق ... امیر المؤمنین و فاطمه زهرا ... خادم ... از آنجا بیرون ... [illegible]
و ... این چاه انداز ... چاه ... [illegible]
... حسن و حسین ... عظیم ... [illegible]
خادم گفت ... عبد الله ... [illegible]
... اهل بیت ... [illegible]
آل رسول ... بهشت ... [illegible]
و موضع ... امیر المؤمنین ... کلام ... [illegible]
... بهشت ... [illegible]
و نور محبت محمد و آل او ... منافقان ... کلام الله ... الکریم
یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم بشراکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم یوم
یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة
وظاهره من قبله العذاب ... [illegible]
با محبت رسول و آل او ... [illegible]
... [illegible]
و منافقان ... [illegible]
با ملائکه منافقان ... [illegible]
اهل بیت رسول الله و محبت ایشان ... [illegible]
... [illegible]

بود ... بهشت ... منافقان ... [illegible]
... اهل بیت بوده ... امانت ... [illegible]
الجماعت ... امیر المؤمنین ... [illegible]
... عبد الله ... [illegible]
... امیر المؤمنین ... رسول ... [illegible]
... خلافت ... رسول الله ... [illegible]
همانست عبد الله ... امیر المؤمنین ... خلافت ... صحیفه ... [illegible]
و بر آن سوگند خورده ... امیر المؤمنین خلاف کنند ... عبد الله ... صحیفه ... [illegible]
ابو بکر ... سعید ... ابو سفیان ... صفوان بن امیه و ابو حذیفه ... معاذ جبل
و بشیر بن سعد انصاری ... خالد بن ولید ... [illegible]
عمر و سالم مولی ابو حذیفه ... امیر المؤمنین ... رسول ... [illegible]
و عبد الله ... امیر المؤمنین ... طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد وقاص و ابو عبیده ... [illegible]
با چهار کس ... رسول ... رسول الله ... [illegible]
... صحیفه ... [illegible]
... فماذا بعد الحق الا الضلال ... امیر المؤمنین ... [illegible]
عبد الله بن عمر ... سعد بن ابی وقاص ... مالک ... اسامه ... [illegible]
در جنگ ... امیر المؤمنین در صفین جنگ کردند ابو هریره ... عبد الله بن عمر و عبد الله ... خالد بن ولید ... [illegible]
... عبد الله ... عبد الله بن عمرو ... امیر المؤمنین ... روایت کنند که عبد الله بن عمر
... حجاج عبد الله ... سعید بن جبیر ... حجاج ... عبد الملک ... حجاج گفت
... عبد الملک ... حجاج ... [illegible]
... حجاج ... امیر المؤمنین ... رسول الله ... [illegible]
... رسول ... حجاج ... [illegible]
... امیر المؤمنین ... حکومت ... [illegible]
... امیر المؤمنین ... حجاج ... امیر المؤمنین ... [illegible]
... جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام ... [illegible]
... [illegible]
دنیا را اختیار کردند و آخرت ... اهل بیت آخرت را قبول کردند ... بهشت

با جیب شنیده در خبر است که عمر بن عبدالعزیز [illegible] حسن بصری [illegible] چنانکه [illegible] بر خود [illegible]
خدای تعالی با تست [illegible] تو نیست [illegible] حضرت مصطفی [illegible] شنیده [illegible] نمره فی ذکرا
احتجاج حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابوبکر لعین [illegible] روایت کند احمد بن حسن قطان از عبدالرحمن بن محمد الحسنی و او از ابوجعفر
بن حفص الخثعمی و او از حسن بن عبدالواحد و او از احمد بن محمد ثعلبی و او از محمد بن عبدالحمید و او از حفص بن منصور قطان و او از ابوسعید وراق و او از پدرش و او
از ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق و او از پدرش [illegible] ابوبکر بخلافت نشست بعد از بیعت مردم [illegible] امیرالمؤمنین
[illegible] بر باطل اتفاق کنند [illegible] آنحضرت [illegible]
آن نبودم و دیگر [illegible] آنحضرت [illegible] در وقت [illegible] با آنحضرت [illegible] گفت یا ابا الحسن [illegible]
[illegible] عشیره و قبیله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] رسول [illegible] ضلالت جمع نکنند [illegible]
اجتماع ایشان [illegible] بر خلاف [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] ابوبکر [illegible] رسول فرموده [illegible] ضلالت اجتماع نمایند [illegible] از امت بودم [illegible] افضل اصحاب مثل سلمان و عمار و ابوذر و
مقداد و سعد بن عباده [illegible] از امت بودند [illegible] از امت بودند گفت بلی [illegible]
[illegible] اهل بیت [illegible] اکابر صحابه [illegible] معلوم شده [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] اتفاق [illegible] ظاهر شده [illegible]
بیعت نکرده [illegible] و افضل صحابه از مهاجر و انصار و غیر ذلک [illegible] بیعت نکردند [illegible] آنحضرت رسول [illegible]
حق [illegible] بر راه [illegible] بیعت کرده [illegible] قول [illegible] جماعت [illegible] اجتماع
نمایند [illegible] اجتماع نموده [illegible] باطل [illegible] ضلالت [illegible] فماذا بعد الحق الا الضلال
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] ابوبکر [illegible] [illegible]
گفت [illegible] فرمود [illegible] اجابت رسول الله [illegible] گفت تو سیوم فرمود [illegible] در شب غار [illegible] آنحضرت [illegible]
گفت تو چهارم فرمود [illegible] سوره برائت [illegible] گفت تو پنجم فرمود [illegible] آیت [illegible] ولایت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible] حضرت رسول [illegible] گفت [illegible] فرمود که رسول [illegible]
گفت [illegible] فرمود که حضرت رسول [illegible] گفت تو را [illegible] فرمود آیت تطهیر [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرمود که [illegible] خدا [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرمود آیت [illegible] گفت [illegible] فرمود جبرئیل [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] گفت [illegible] نماز
[illegible] رسول الله [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] روز خندق [illegible] گفت [illegible] رسول [illegible]
کرد [illegible] گفت [illegible] فرمود که حضرت رسول [illegible] امام حسن و امام حسین [illegible]
گفت تو [illegible] فرمود که حضرت رسول [illegible]
گفت تو [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible]
[illegible] رسول [illegible] فرمود [illegible] گفت [illegible]
رسول [illegible] فرمود [illegible] رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible] حضرت رسول [illegible]
گفت تو [illegible] فرمود [illegible] آنحضرت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]
گفت [illegible] فرمود [illegible] رسول [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible] باب العلم [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] حضرت رسول [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
گفت [illegible] فرمود [illegible] حضرت رسول [illegible] باب مدینة العلم [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حضرت رسول [illegible] فاطمه [illegible]
ابوبکر لعین [illegible] گفت یا ابا الحسن [illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل چهارم در ذکر احتجاج حضرت امیرالمؤمنین بر خوارج [illegible]

[illegible] آورده اند [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

پس خلافت برین جمله و فرق میان او و معاویه دو حکمین حکم کردند که جز امیرالمؤمنین غریب و ما نوشتیم پس جز امیر باشد دوم آنکه شک کرد در نفس خود و گفت اگر او بر حق است
با معاویه پیش شک او را زیاده گشت سیم آنکه حکم را بدیگری تفویض کرد و او خود حاکم تر بود در میان بود پس حاکم دیگر را چرا حکم گردانید چهارم آنکه مردمان را
حکم کرد در دین خدای عز و جل و او را نمیرسد که قرآن را حکم کند پنجم آنکه روز نصرت قسمت کرد در میان ما سلاح و اسباب از زنان و فرزندان قسمت نکرد ششم آنکه وصایت
ضایع کرد و بیش چنین حجت باشد ابن عباس گفت یا امیرالمؤمنین سخنان قوم را شنیدی و تو سزاوارتری که جواب ایشان دهی از هر قوم فرمود که بگو [illegible]
رسول الله وحی و قضا باشد و ما ایشان بنوشتم از روز آنکه حضرت با ابوسفیان و سهیل بن عمرو در حدیبیه صلح میکرد در مصالحه نامه نوشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما صالح
علیه محمد رسول الله ابوسفیان بن حرب و سهیل بن عمرو گفتند ما چنین نمیدانیم و برسالت او اقرار نداریم ولیکن از حرف تو آن بود که نام تو بر نام
ما مقدم باشد و اگر چه سال از تو بزرگتریم آن حضرت فرمود که بجای بسم الله بنویس باسمک اللهم و بجای رسالت بنویسند محمد بن عبدالله و رسالت را محو کردند با آنکه پیغمبر مطلق
چنین کرد از رسالت بیرون نبرد و آن حضرت در آن روز فرمود که روزی آید تو با قوم این معامله بکار بری و اقتدا به آن حضرت کردم همچنانکه آن حضرت از رسالت بیرون نرفت
من نیز از امامت بیرون نرفتم و در مصالحه نامه معاویه نوشتم که هذا ما صالح علیه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب معاویه و عمرو عاص گفتند بر تو ظلم کرده باشیم اگر اقرار کنیم که تو
امیرالمؤمنینی و با تو حرب کنیم و من نیز از آن بود که ایشان را ظلم نبستند گفتند محو کن علی بن ابیطالب بنویس من چنین کردم همچنانکه رسول الله چنان کرد و اگر از این بازنمیه
انکار بی کرده باشید گفتند راضی شدیم این بیرون آمد دوم آنچه گفتند که در نفس خود شک آوردم چون حکمین را مقرر کردم من گفتم نظر کنید که از من و معاویه که اولی
است بدان او بهتر و مقرر باشد نیز حقیقت من ظاهر است که اگر شک است [illegible] گفتم بلکه از روی انصاف گفتم همچنانکه خدای تعالی فرمود که انا او ایاکم لعلی
هدی او فی ضلال مبین و خدای تعالی [illegible] رسول حق بود گفتند این هم قبول است سیوم آنچه گفتند که دیگری را حکم ساختم و من خود حاکم تر
بودم حضرت رسول سعد بن معاذ را در بنی قریظه حکم ساخت و من اقتدا به آن حضرت کردم که لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة گفتند بر ما حجت شد چهارم آنکه
گفتند که مردمان را حکم کردم در قرآن از آن حال آنکه حق سبحانه و تعالی مردمان را حکم کرده چنانچه میفرماید که ومن قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا
عدل منکم و خون مسلمانان چو عظیم تر از نوع خونهاست گفتند از عهده بیرون آمدی و حجت بر ما ظاهر ساختی پنجم آنچه گفتید که در روز نصرت که خدای تعالی
ظفر داد سلاح و اسباب قسمت کردم و زنان و فرزندان قسمت نکردم من بر اهل بصره منت نهادم همچنانکه حضرت رسول بر اهل مکه منت نهاد و اگر ایشان بر ما خروج
کردند مال ایشان را بگناه ایشان گرفتیم و کودکان و زنان گناه نکرده بودند و از جمله زنان عایشه بود اگر میگفتند که از سهم عایشه نیز خواهیم میکردیم گفتند حجت
ساختی و ما خطا کردیم ششم آنچه گفتید که وصی بودم و وصیت را ضایع کردم شما کافر شدید [illegible] قول مرا قبول نکردید و بر وصی لازم نیست که خلق را
بخود خوانند بخلاف انبیاء که خدای تعالی ایشان را بخلق فرستاد تا خلق را بخود خوانند و بر وصی است که حفظ دین کنند و دلالت [illegible]
مستقر باشد از خلق بخود خواندن و هر که بجاء او رسول ایمان دارد [illegible] حق سبحانه و تعالی میفرماید که ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا اگر خلق ترک حج کنند خدای عز و جل کعبه را نقصی نمیرسد [illegible] خلق بر او بازگشت کنند تا فایده برسند همچنانکه مرا نصب فرموده برای هدایت خلق و حضرت
رسول فرموده [illegible] مثل کعبه [illegible] شما تابع من شوید [illegible] گفتند حجت تمام کردی [illegible]
بازگشت نمودند و استغفار کردند و چهار هزار [illegible] تمام کشته شدند [illegible] روایت کنند اصبغ
نباته و عبدالله کوا بخدمت امیرالمؤمنین آمد و گفت یا امیرالمؤمنین در قرآن آیتی چند هست که [illegible] نمیشود [illegible] آن حضرت فرمود که مادر
برکت نشیناد آن آیت کدام است گفت این آیت است که والطیر صافات کل قد علم صلاته وتسبیحه یعنی مرغان در حالتی که بال گشاده اند
هر یکی از ایشان میدانند و شناسند است دعا و تسبیح خود را گفت این صفت چیست و دعا و تسبیح کدامست آن حضرت در جواب فرمود که حق تعالی
بر صورتها مختلف آفریده است و خدا [illegible] فرشته [illegible] بر صورت خروس سفید با بال او در زیر زمین است و بالها خود را گشوده یکی بجانب مشرق
کشیده و یکی بجانب مغرب [illegible] سر او در زیر عرش اعظم [illegible] جانب مشرق گشوده از آتش است و آنکه در طرف مغرب است
از برف چون وقت نماز آید بر پا [illegible] گردن بلند کرده [illegible] زیر عرش و بالها بر هم زند با وجود این نه آتش برف را گداخته و نه برف آتش را

نشاند پس بنغمه سرایی در آید و ما کنند این کلمات اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله هو سید الانبیاء
و وصیه سید الاوصیاء سبوح قدوس رب الملائکة والروح چون خروسان زمین آواز او بشنوند از آن صدا آواز بر کشند و همین
گویند و معنی قول الله این است که کل قد علم صلاته وتسبیحه یعنی خروسان زمین و دیگر عبدالله بن کوا پرسید که یا امیرالمؤمنین خبر ده ما را از آنکه
روز و شب بیناست و از آنکه بهره کور است و از آنکه شب کور است و بروز بیناست و از آنکه بروز کور است و بشب بیناست در جواب
فرمود آنکه بهره بیناست آنکس است که ایمان بخدا و با انبیا و اوصیا گذشته دارد و دیگر ایمان دارد بخدا و پیغمبر آخرالزمان و اوصیا او صلوات الله علیهم اجمعین او در
نشاه و در آن بهره بیناست و آنکه بهره کور است آنکس است که بخدا و انبیا و اوصیا سابق و لاحق هیچ کدام ایمان ندارد و در هر دو نشاه کور است و حق
کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و آنکه شب بیناست و بروز کور آنکس است که ایمان دارد بانبیا گذشته اما منکر حضرت رسول بود و اولاد اوست و آنکه شب کور
بود و بروز بینا آنکس است که منکر انبیا و اوصیا گذشته است و ایمان دارد بحضرت رسالت و امامت ایشان و دیگر ابن کوا گفت یا امیرالمؤمنین خبر ده ما را از ذی القرنین
که پیغمبر بود یا فرشته بود یا پادشاه و قرنهای او از زر بود یا از سیم فرمود که او نه پیغمبر بود و نه فرشته و قرنهای او نه از زر بود و نه از سیم او بنده بود صالح
خالص خدای تعالی را دوست داشت و خدای تعالی نیز او را دوست میداشت و نصیحت خلق میکرد در حق حال و علانیه و بقوت معرفت بود و ولایت او را ذو القرنین
میگفتند که او قوم را بخدای تعالی دعوت میکرد در قرن او زدند و از پیش ایشان برفت تا مدتی باز پس آمد و همان ایشان را بخدا دعوت میکرد در قرن
دیگر او زدند و فرموده در میان شما مثل او هست روایت کنند حملة اخبار و نقلة آثار که یکی از زنادقه بخدمت امیرالمؤمنین آمد و گفت یا امیرالمؤمنین
اگر [illegible] آیتی ناقص نبود در دین شما در می آمدم و اسلام قبول میکردم آن حضرت فرمود که تناقض در قرآن کجاست گفت در قرآن آیتی است که نسوا الله
فنسیهم و دیگر فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم و جای دیگر میفرماید که وما کان ربک نسیا از [illegible] آیت چنین مستفاد میشود که مردمان
خدا را فراموش کردند خدای تعالی نیز ایشان را فراموش کرد و در آیه آخر آنکه پروردگار تو فراموش کار نیست و این تناقض است و دیگر یوم
یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون این آیت دلالت میکند که روح و فرشتگان خاموش باشند و صف کشند که در آن روز قیامت است
مردمان خاموش باشند و سخن نکنند و جای دیگر میفرماید که ان قالوا والله ربنا ما کنا مشرکین و دیگر یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و
یلعن بعضکم بعضا و از مضمون این آیت مستفاد میشود که در قیامت سوگند بخدا خورند که ما مشرک نبودیم و بعضی دیگر بر یکدیگر
لعن کنند و میان لعن و کفر تناقض است و دیگر میفرماید که ان فی ذالک لحق تخاصم اهل النار و جای دیگر میفرماید که لا تختصموا لدی
که میان این کلام تناقض است و دیگر میفرماید که ان فی ذالک لحق تخاصم اهل النار و جای دیگر میفرماید لا تختصموا لدی که میان این کلام تناقض است
که تخاصم هست و عدم مخاصمه و دیگر فرموده که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و جای دیگر میفرماید لا تدرکه الابصار وهو یدرک
الابصار و آیت اول دلالت دارد بر آنکه در قیامت تازه رویان ناظر پروردگار باشند و آیت دوم آنکه هیچ بصر او را در نیابد و او در یابد

ابصار را و مبان این کلام منافات ندارد دیگر فرمود که ولقد رآه نزلة اخری و جای دیگر میفرماید لقد رأی من آیات ربه الکبری که آیت اول دلالت بر رویت دارد
و آیه دوم دلالت بر حجاب پروردگار کرد و ایشان را دیدند پروردگار خود محجوب باشند و دیگر فرمود ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا و جای دیگر میفرماید که
هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة او یاتی ربک آیت اول دلالت دارد که حق سبحانه و تعالی تکلم نکند بر بشر مگر بسبیل وحی و آیت دوم دلالت دارد
بر آمدن ملائکه و پروردگار حضرت امیر جواب فرمود که حق سبحانه و تعالی از نسوا الله فنسیهم آن اراده کرده که ایشان او را فراموش کردند در دنیا یعنی طاعت او نکردند
و بنمودند او عمل ننمودند حق سبحانه و تعالی نیز ایشان را فراموش کرد در آخرت یعنی ایشان را از ثواب محروم ساخت و این مراد آنست که ایشان را فراموش کرد و آیه
نسیکم کما نسیتم ببین بسبیل این است نه آنکه کرده و ثواب نداد آنچه فرمود که و ما کان ربک نسیا یعنی حق سبحانه و تعالی هیچ چیز را فراموش نکند و از هیچ چیز غافل
نکرده و جواب آنکه این همه چیز وفا دهست بر آن و آنچه فرموده که حق تکلم نکنند در روز هلاکت که بسیار شنیده باشند و دیگر آنکه کنند کاو بیند که ما مشرک نبودیم و بر یکدیگر لعن کنند و دیگر آنکه
اهل دوزخ مخاصمه کنند و آنچه فرموده نزد من مخاصمه نکنند این جمله در مواضع متفرق باشد در روز قیامت در یک موضع در موضع جمع شوند و بعضی از بعضی گریزان شوند
از هول آن روز و در آن سخن خوانند که در این پیش انتخاب نیست و در موضع دیگر در وقت حساب و سوال جواب گویند و شنوند و دیگران جنیه بجانب خدا ناظر باشند یعنی ثواب
پروردگار خود ناظر باشند و این وقتی بود که از حساب فارغ شده باشند و منتظر باشند بعنایت و تفضل الهی که ایشان را در بهشت یکجا فرود خوانند و در جنت بهشت شوند
و فرشتگان گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین حضرت فرمود بعضی بهشتیان چون بدر بهشت رسند اشجار در بیند و از زیر او چشمه بیرون آید پس از آن چشمه
غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از چشمه دیگر بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و در آن حال ملائکه گویند سلام بر شما پاک شدید بظاهر و باطن پس در آیید
در بهشت جاوید بودن که در وقت دیگر حضرت فرمود که بهشت مقام جای غیرست که طینت مؤمنان ایشان پاک شده تا سرافراز بان خطاب گردند و آنان که منتسب و مستحقان
مانند دوستان ما بواسطه پاکی طینت مؤمنان سعادت متعه نکردند و آیت لقد رآه نزلة اخری یعنی چون رسول بسدرة المنتهی رسید جبرئیل را بصورت
اصلی خود و خلایق ایشان دیده بود و در دنیا و در آنچه فرمود و آنچه درست است یعنی بهم محیط و عجایب و ملکوت خلق کند رسول فرستند و در آن انواع است بعضی از آن بود جبرئیل
آورد و بعضی در دل ایشان انداخت و بعضی بخواب ببینند و آنچه میفرماید محجوب یعنی در قیامت از رحمت الهی محجوب باشند و از آن بهره یابند و محجوبیت ایشان
حجاب نیست و آنچه دلالت دارد بر آمدن ملائکه و پروردگار آنست که چنین بینند و مناقشات اجابت نمیکرد که در آن انتظار آن میکشند که ملائکه بر ایشان آیند یا حکم پروردگار
یا بعضی آیات او است و امثال اینها مقصود است پس این جمله هیچ تناقض نباشد و آیات قرآن ثابت است و در بیان علوم معنی آن ادعا و صحابه حضرت را اسرار و قانون است و واقع
پس نقصان آن درست بر بشر و دیگر آن میپرسند و غلطان نادرست و از این قبیل در قرآن مجید بسیار است از آنها سوال کرده اند و حضرت جواب فرموده اینجا شمرده
اختصار رفت چون حضرت از جواب فارغ شد سایل گفت یا امیرالمؤمنین مرا انتقام کفایت کرد که از کشتن ایمان خود شدم که از گمراهی پدر و آورد خدا تعالی آن اجر
خیر دهاد او را و فارغ شد
تتمه در ذکر مناظره کردن جاثلیق برابر ابو بکر لعین و علیه کشتن آن و جواب گفتن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
روایت کند حکم بن کثیر و او از عبد الله بن عمر و او از عبد الله بن علی و او از ابی وقاص که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که از ابلا ما و قریش بودن جمعی شده

بعد از حضرت رسول ثابت نخواهد بود و با شیعه جهل خود قایل شوند در آنچه دعوی کرده شد از خلافت امارت و حق ایشان نبود و در زمانه بعد کشته شدند و در آن فتنه جمعی واقع و غرضی بود
و مشکل پیش می آمد در مسایل و غیبه عاجز میشدند و حل آن در جواب میکرد و هر گاه حل مسایل عاجز میشدند و جواب احسن حل فرموده این دلیل بود روشن و برهان
هویدا بر تفضیل و حقیقت ایشان و جهل و خلاف و بطلان آنکه بزور و جور بسته بودند و در آن وقت جاهلی که او را بزور خلیفه ساخته بودند و این فتنه نهاد در میان
اهل اسلام افتاد این خبر بپادشاه روم رسید که حضرت رسالت از دنیا رحلت فرموده و تفرقه و اختلاف در میان امت او پدید آمده در باب خلافت امامت و در مدعیان
خلافت آنست که حضرت وصیت نکرده و از دنیا رحلت فرموده و ایشان باتفاق برابو بکر گرد آمدند بعد از استماع این خبر ملک روم علمای مشهور خود را جمع کرد و این
احوال با ایشان در میان نهاد و ایشان گفتند که این در باب وصیت انبیا نیست که وصیت نکرده از دنیا برود و از ملک روم خواستند که نائب تراب بطلب ندا
با مسلمانان مناظره کنند و حق باطل ایشان معلوم نمایند و بر ایشان حجت تمام کنند ملک جاثلیق اختیار کرد که از اصحاب خود آنچه خواهد برگزیند و بجانب مدینه حرکت نماید القصه
و التحیه متوجه شوند او و صد نفر که از ایشان اختیار کرده بود که همه اهل فضل او معروف بودند روانه مدینه شدند چون بمدینه رسیدند و قائم مقام رسول الله گشت دلالت
ایشان را برابو بکر لعین ایشان آمده در مسجد با او ملاقات کردند و جاثلیق پیش او نزد او حاضر بودند و در مجلس حاضر بودند و خالد ولید و جمعی از مسلمانان بودند و جاثلیق نشسته بود ایشان
آمدند و برابو بکر سلام کردند ایشان خواستند که بچه کسی میگویید که سلام گفت عجب شد ما سلام کردیم جاثلیق و بیکی انگشتری بیعتی در دست با یکدیگر گفت غلام شمشیر محتاج از جمال
کرده و برابر او ایستاده جاثلیق گفت ای شیخ این طریق او و صحابه چه ماده شمام که آنچه دیدیم و بشنیدیم آن کلفات عادت و شیوه ما طلیع بود جابت پاسخ این
این منصب که نیست و از حق این مقام متمکن شده و ما آمده ایم تا معلوم کنیم که وقتی تو کیست ما را و تحقیق و تفتیش این نماییم و مسایل برسیم اگر حق است بر او کنیم و الا
رو نماییم انکار و بهره آوریم و گفت صاحب امر شما این شخص است پس رو بابو بکر گرده و گفت ای شیخ در مقام و قایم مقام محمد تو باشی گفت بلی جاثلیق گفت بگو عمر بود و حسب
کردند خلافت او را ز او قایم مقام خود ساخت گفت نه وصیت نکرده و بمردم خلافت ما بگذاشت مردم شدند و مرا خلیفه کردند جاثلیق گفت پس تو خلیفه قوم خودی نه خلیفه رسول از جانب
خدا و رسول او بوده باشد گفت من خود دانسته خلیفه بر تو باید که قبول ملل مسایل و علما و رسول و منصوص منصوص بود نظم امام نص خدا باید و وصی رسول
نه انگشتری و نه پیش و نه بیش بگزاف پس گفت این پیغمبر از جانب ایشان منصوب شده پس این چه حالت است که خود نهاده و تو میگویید که محمد رسول الله بود و وصی نکرد و این
مثل پیغمبران سابق پس شما ابطال نبوت او میکنید زیرا که پیغمبر مامور بود در وقت رحلت وصیت کند و خلیفه تعیین کند که افضل از آن زمان باشد از غیر علم
جزا داشته باشد و هیچ چیز عاجز نشود و فرق نبوت و شیخ از آنچه گفتم که شیخ تو میگویید که خلق رضا نداده اند و مقدمات شما چه دانند که مستحق این امر کیست بلکه از
خدا تعیین کرده است و رضا خلق را و در بودن ما و آن امور بهشت ایشان در نبوت ایشان چرا که انبیا و کتب بحق فرستاده و در باب الکرامت در حال حکم حق جل و علا همیشه
گرچه میبایدکرد و جواب آن و از آنکه الله اعلم حیث یجعل رسالته پس شما ابطال همه پیغمبران میکنید که سلسله نبوت و امامت را از خلق میگیرید بود
با فضل میکنید و در طریق انبیا است پس معلوم شد که رضای و هم من بنده بر این بخن جزا نبر من رسیده از شما گفت ای شیخ و اجازه یا بوبکر ابو بکر انتفاع کرد و بعد
که و برای چون گویا و غیبه من گفت جاثلیق گفت ای ابو بکر مرا خبر ده از حال خود و از حال من گفت حال من آنست که نزد خدا مؤمن و نزد خدای تعالی نیز ایمان
دارم و تو نزد من کافر و نزد خدا کافری جاثلیق گفت تو کافر از ایشان و حال آنکه خدا تعالی بعد از ایمان و من قایل شده به این جهت که ترا یقین نیست که حق با توست یا باطل
نزد خدا تعالی کافری بشارت میدهد تو را نزد خدا تعالی فرموده در حق تو منزلت چه حق تعالی فرموده که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم

جنات الفردوس نزلا چه نسبیانه [illegible] پس [illegible] و امیدوار برحمت [illegible] پرسیم [illegible] احوال نزد حضرت [illegible] [illegible] پرسید و جهت [illegible]
ابو عبیده گفت که این چه رسوا ایست که خود شنوم کرد و زنده [illegible] جاثلیق بار دیگر رو کرد و گفت [illegible] و ایشان را [illegible] گفت بگو که جای تو در بهشت
کجاست و جای من در دوزخ کجا ابوبکر گفت [illegible] کرد و گفت [illegible] تا این چه گوئید [illegible] حکیم [illegible] ابوبکر گفت من نمیدانم و جای من در بهشت [illegible]
و جای تو در دوزخ کجا و حال من نزد خدا یتعالی چیست و حال تو چه جاثلیق گفت تو باین استحقاق جانشینی پیغمبر چون [illegible] محتاج [illegible] ابوبکر [illegible] آیا تو
عالم نیست در اینجا گفت هست گفت و الله [illegible] که این امر را [illegible] تفویض نموده اند این ظلم صریح است [illegible] اکر رسول صلی الله علیه [illegible]
عجز [illegible] دیدم خود [illegible] امیر المومنین [illegible] فرموده رسول [illegible] کفتم دین اسلام تمام بر باد رفت و اهل کفر [illegible] و حجت [illegible]
ابوبکر [illegible] نصیحت کرده اکر تو [illegible] رسول [illegible] خلافت [illegible] و تمام [illegible] کرد و غلبه جاثلیق و عجز ابوبکر بعین
دیدار [illegible] امیر المومنین [illegible] این کلام [illegible] مسجد [illegible] سلام کرده و تعظیم نمودند و آنحضرت بر جای خود قرار کرفت و بعد از آن
متوجه جاثلیق شده فرمود [illegible] بکو [illegible] جواب [illegible] موجود است [illegible] معبود جاثلیق گفت [illegible]
خود دیده ایم و از علمای خود شنیده ایم [illegible] پیغمبر [illegible] و تعیین کرد [illegible] قائم مقام او باشد [illegible] امت [illegible]
و امور [illegible] بعد از پیغمبر [illegible] حضرت رسول [illegible] امت [illegible] و اختلاف افتاده بعد از آن
[illegible] نصب کرده [illegible] بیعت نموده پادشاه [illegible] تا ما بحث کنیم [illegible] امور بر ما منکشف کرده [illegible] در امر [illegible]
کرجا [illegible] خلیفه حضرت رسول الله [illegible] و هیچ چیز [illegible] و دنیا [illegible]
دلالت بر صدق [illegible] افضل و اعلم امت باشد [illegible] اکنون [illegible] که این عقده [illegible] ما [illegible]
[illegible] نماید [illegible] بصیقل نور ولایت و معرفت [illegible] اکر نزد تو [illegible]
برادر انحضرت فرمود [illegible] علوم [illegible] و انکار [illegible]
[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] غایت [illegible]
فرستاد [illegible] حلال [illegible] و آخر ایشان محمد [illegible] پیغمبر [illegible]
کرد [illegible] طاعت [illegible] واجب کردانید و صیت [illegible]
و زمام اختیار کل خلایق [illegible] رسانید که [illegible] تا [illegible] احمد [illegible] نام [illegible] اکرام
و احتشام [illegible] انتظام [illegible] کتب [illegible] خود [illegible] اظهار [illegible]
حق تبلیغ رسالت بود [illegible] بزرک [illegible] و طریق [illegible] احکام [illegible]
[illegible] است [illegible] کتاب [illegible] عترت [illegible] اکر [illegible]
بهم [illegible] فرموده [illegible] تقدم [illegible] عالمترند و آنحضرت [illegible]

علی رؤس الاشهاد نصب فرموده آن وصی منم و قائم مقام او منم و امروز دانا بکتاب او و آنچه در وی است از حلال و حرام و محکم و متشابه و ناسخ
و منسوخ و خاص و عام و امثال و احکام و نزول او در روز یا در شب یا در حضر و یا در سفر [illegible] نازل کردید [illegible] چه فرود آمده و آنچه در توریت
و انجیل و صحف و زبور و جمیع کتب آسمانی نازل شده [illegible] و از اصناف علوم و آنچه امت بدان محتاجند و نزد منست علم بلایا و منایا و قضایا
و اسباب آن و فصل خطاب علم [illegible] و ولد [illegible] اسلام [illegible] کذشته و آینده [illegible] علم [illegible] وصی صاحب علم
و فار [illegible] بپرسید آنچه خواهید و منم حجت قاطع و بیان ساطع و طریق نجات [illegible] و راه ضلالت [illegible]
و این سخنان بسیار فرمود جاثلیق با قوم خود نکاه کرد و گفت و الله که این ناطق است بعلم و دانا بحقایق و دقایق آن و گفت یا امیر المومنین [illegible]
[illegible] قوم [illegible] این علم صریح است [illegible] جاثلیق [illegible]
[illegible] کامل [illegible] حضرت ذو الجلال [illegible] خدا عز و جل [illegible] بفضل و رحمت
و هدایت [illegible] عزت [illegible] میثاق [illegible] و رحمت [illegible] عهد و میثاق [illegible] بهشت
[illegible] آن [illegible] تغییر و تبدیل [illegible] خدا یتعالی [illegible]
و اما تو [illegible] نزد خدا یتعالی کافری بسبب [illegible] میثاق [illegible] و منکر [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] جای تو [illegible] دوزخ [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] خدای [illegible] بهشت [illegible] منازل [illegible]
[illegible] ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] جاثلیق گفت یا امیر المومنین [illegible] خدایتعالی [illegible]
[illegible] ان الله یمسک السموات و الارض [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] بهشت [illegible] سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]
[illegible] جاثلیق گفت [illegible] خدا یتعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] الله حق قدره [illegible]
[illegible] جاثلیق گفت [illegible] بهشت [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] بهشت [illegible] الا الله [illegible]

جاثلیق گفت خبر ده مرا از روز رستخیز [illegible] زمین [illegible] یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات مطویات بیمینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

جاثلیق گفت خبر ده مرا از قول الله کل شیء هالک الا وجهه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک

له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انک وصی رسول الله [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انک وصی رسول الله [illegible]

111

[illegible] در روایت ثقات آورده اند که در زمان حضرت رسول الله [illegible]

تسلیم آنحضرت نمود و آنحضرت با امام حسن و امام حسین علیهما السلام داد تا بر مسلمانان قسمت کردند [illegible] ابو بکر گفت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر از مسئله چند که از عمر لعین سؤال کردند و ندانست و امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام جواب آنرا فرمود [illegible]

[illegible]

فرمود بعد از آن تخم فی بر سر انگشته انچه در فاسد بود [illegible] آن چیزی باشد عمر گفت شاید که [illegible] امام علیه السلام فرمود شاید که آن تخم نیز فاسد گردد

عمر گفت صدقت لولا علی لهلک عمر روایت کند محمد بن علی بن ابراهیم و او از پدر خود و او از محمد بن [illegible] و او از اصبغ بن نباته که او گفت پنج کس را پیش

عمر آوردند در باب زنا ثابت کردند عمر گفت بر یک یک حد زنند و امیرالمؤمنین حاضر بود فرمود که حد ایشان نه آنست که تو گفتی پس حکم فرما فرمود تا یکی را گردن

زدند و یکی را رجم فرمود و یکی را حد تمام زدند و یکی را نیم حد آنرا دیگر [illegible] عمر گفت پنج کس را در قضیه چون پنج حکم مختلف کردی

فرمود که اول ذمی بود که با زن مسلمه زنا کرده بود از ذمت بیرون رفت و دوم [illegible] سوم محصن نبود حد او تازیانه بود و چهارم غلام بود نیم حد از

لازم کردم و پنجم دیوانه بود [illegible] تعزیر باید کرد خلق مدینه از این قضیه عجب داشتند عمر گفت لولا علی لهلک عمر مشهور است که مغیره بن شعبه را بزنا

گرفتند و نزد عمر بردند و او [illegible] گواه ابوبکره [illegible] و دیگری زیاد بن ابیه که گواه چهارم بود [illegible] مغیره گواهی درست نداد گفت

دیدم بر بالای شکم [illegible] عمر گفت الحمد لله خدا [illegible] فضیحت [illegible] اصحاب رسول الله پس حکم کرد تا ابوبکره و آن سه شخص دیگر را حد قذف

زدند چون از آن فارغ شدند ابوبکره گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد عمر گفت یکبار دیگر او را حد قذف بزنند امیرالمؤمنین حاضر بود فرمود که اگر

ابوبکره را حد قذف میزنی دوم بار مغیره را رجم کن عمر خاموش شد اما معنی سخن آنحضرت [illegible] لطف [illegible] در آن معنی است زیرا که چون ابوبکره با آن [illegible] کس

گواهی دادند عمر انتظار آن داشت که تا زیاد نیز گواهی دهد تا گواهی تمام شود و زیاد [illegible] داد [illegible] ابوبکره

گفت که گواهی میدهم که مغیره زنا کرد [illegible] دوم بار [illegible] امیرالمؤمنین فرمود که اگر [illegible] ابوبکره حد میزنی مغیره را رجم باید کرد [illegible] قول ابوبکره

معتبر است پس چهار گواه تمام شد پس مغیره را رجم واجب گردد و اگر قول او معتبر نیست اقامت حد دوم بار [illegible] چون عمر این معنی را استماع کرد

متحیر ماند گفت لولا علی لهلک عمر روایت کند [illegible] بن حازم که او گفت روزی در مدینه بودم شنیدم [illegible] میگفت یا احکم الحاکمین حکم کن

میان من و مادرم عمر گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

تحقیق احوال او [illegible] آنحضرت تشریف برد [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

چهار صد درهم [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] لولا علی لهلک عمر

روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که در زمان عمر آوردند [illegible] حال و قصه [illegible]

[illegible]

[illegible] شوهرش بسفر رفت [illegible] تجارت [illegible]

بالکست بکارت آن دختر را ببردند و چون شوهر او از سفر باز آمد زن گفت این دختر [illegible] بر باد داده [illegible] دختر را نزد عمر آوردند و حال را معلوم کرد [illegible]

بر دو شنبه بخدمت امیرالمؤمنین آوردند و قصه را باز عرض کرد [illegible] آنحضرت [illegible] زنان همسایه را طلب [illegible] علی بن ابیطالب شمشیر پیش خود

بنهاد و فرمود [illegible] گفت [illegible] بگوئید [illegible]

بجای که [illegible] آن دختر [illegible] آنحضرت فرمود الله اکبر

روایت کند [illegible] گفت لولا علی لهلک عمر

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

ابو سعید خدری [illegible] با عمر در طواف خانه کعبه بودم چون بحجر الاسود رسیدیم عمر گفت که تو سنگی [illegible]

که رسول الله [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

میگویم [illegible] سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible] روایت [illegible]

قیامت [illegible]

[illegible] عمر بن خطاب [illegible] کعبه [illegible]

آن [illegible] امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام [illegible] الله اکبر [illegible]

فرمود که [illegible] قسمت کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] روایت است [illegible]

پس [illegible] نهج البلاغه مذکور است

[illegible] جواب [illegible]

آوردیم [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]

یا ابا الحسن [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] یا ایها النمل ادخلوا

ما کنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون و موضعی که یکبار آفتاب بر آن تافت دریای نیل بود که بنی اسرائیل گذشتند و فرعون با لشکریان
غرق شدند و آن پنج خلق که نه در رحم بود آدم بود و حوا و عصای موسی که ثعبان شد و ناقه صالح و کبش ابراهیم اما آنکه یکیست خداست تعالی و جل که او را شریک
ندارد و دو آدم و حواست و سه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است و چهار توریه و انجیل و زبور و فرقان است و پنج نماز شبانه روز و شش خلق آسمان
و زمین و آنچه میان این دو است که و لقد خلقنا السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام و هفت آسمانهاست که و بنینا فوقکم سبعا
شدادا و هشت حمله عرشند که یومئذ ثمانیة و نه آیت موسی است که و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات و ده تتمه ایام وعده موسی است
که و واعدنا ثلثین لیلة بعشر یازده برادران یوسف اند که انی رایت احد عشر کوکبا و دوازده چشمهاست که بعصا زدن موسی از سنگ آب
روان شد که اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا یهود که این جوابها شنودند زبان بکلمه توحید گشودند و گفتند گواهی
میدهیم که خدا تعالی یکیست و محمد رسول و بنده اوست بحق و تو ابن عم و صهر و خلیفه اوئی و رو بسوی عمر کردند و گفتند خلافت و امارت او را سزد
نه ترا که انچه است اهل محتاجند همه از و حاصل است و شما از و غافلید و جاهل و او بحق باشد و شما بر باطل جمله ایشان مسلمان شدند
ببرکت علم امیرالمومنین و شرایع دین قبول کردند و بعضی از این سوالات در قصه اهل روم مذکور شده بود عمر دیگر اینجا گفت لولا علی لهلک عمر
کرده اند نقلست که روزی یهودی نزد عمر آمد گفت تو خلیفه محمدی گفت بلی یهودی گفت من مسئله ای دارم اگر جواب بگوئی گفت بلی گفت کدام یکیست که او را
دوم نیست و دو که او را سیم نیست و سه که او را چهارم نیست و چهار که او را پنجم نیست و پنج که او را ششم نه و شش که او را هفتم نه و هفت که او را
هشتم نه و هشت که او را نهم نه و نه که او را دهم نه و ده که او را یازدهم نه و یازده که او را دوازدهم نه و دوازده که او را سیزدهم نه عمر سر در پیش
انداخت و سر انگشت در زمین میزد یهود گفت جواب بگوی گفت صبر کن تا کسی بیاید که بشنود تا جواب بگوید یهود گفت این کار تو نیست بهتر آنست
که جواب اهل حق گذاری ابو ایوب انصاری حاضر شد بدین حال و او را با امیرالمومنین دلالت کرد آمد بخدمت آنحضرت و سوالات بر وی عرض کرد فرمود که جواب سوالها بگویم
بشرط آنکه مسلمان شوی و دین خدا بگیری یهودی گفت چنین باشد آنحضرت فرمود که آنکه یکیست و او را دوم نیست خداوند تعالی و جل است و آن دو که سیوم ندارد ماه و آفتاب
و آن سه که چهارم ندارد طلاق زنانست و آن چهار که پنجم ندارد چهار زن بعقد دوام و آن پنج که او را ششم نیست نماز پنجگانه شبانه روز است و آن شش که هفتم
ندارد جهات ششگانه پیش و پس و چپ و راست و زیر و بالا و آن هفت که او را هشتم نیست هفت شب است که در قرآن آمده است سبع لیال و هفت آسمان است
و هفت زمین و هفت دریا که سبعة ابحر و آن هشت که او را نهم نیست حمله عرش اند و هشت روز که در قرآن مذکورست و ثمانیة ایام حسوما و آن
نه که او را دهم نیست حمل انسانست و ده که او را یازدهم نیست آن ده روز است که موسی بر سی زیاده کرد تا چهل روز تمام شد در مناجات و ده روز دوم
بر تمتع سه روز حج و هفت دیگر بجا آورد که تلک عشرة کاملة و آن یازده که او را دوازدهم نیست برادران یوسف چنانچه مذکور شد و دو
ازده که او را سیزدهم نیست دوازده چشمه موسی و این نیز گذشت و دوازده نقیبان بنی اسرائیل و دوازده امام آل محمد و دوازده ماههای
سال و دوازده برج و دوازده ساعت روز و دوازده ساعت شب [illegible] یهود چون این کلمات را شنید کلمه شهادت گفت و گفت گواهی
میدهم که خدا یکیست بی همتا و محمد رسول امت و تو وصی و خلیفه اوئی بحق و علم جمله انبیا نزد تست ما این را در توریه دانسته ایم و گواهی
میدهم که امت بر تو ظلم کردند و حق ترا بستدند و چنان داده بودی تنها در روز قیامت روایتست از خوجی نیشابوری که او گفت که شنیدم

از شیخ ابوالفضل که او روز آدینه در ماه شعبان در شهر بود بسر منبر روایت میکرد باسانید معتبر که در زمان عمر مرد صالح درویش بود و زنی حامله داشت
چون وضع حملش نزدیک شد بشوهر گفت که دلم میخواهد که [illegible] بسازم که شاید تقویت کند در مجلس بازنهاده بجانب قوم مرد غمناک شد و آه از دل دردناک
برکشید و گفت از من میداری چیزی که در خانه ندارم و دلم بر بیان است از بهر تو و دیده ام که تا حکم جباره میخواهی که در این سخن بود که ناگاه در کنار آمد درویش مرد
بایستاد و سر خود بر زمین نهاد زن بشوهر گفت که این کار مکن که عظیمیست که بار خدا جهت عظمه بر آن ما و ایستاده و هیچ اندیشه مکن شوهر گفت از من کار
که مال من نیست چیزی بکنم و صاحبش واقف شود و از من قیمت طلبد و در دست من چیزی نیست [illegible] دیگر بار سر من آید کار و از خانه بیرون
کرده خاطرش مجروح بود باز زن دیگر باره گفت کاشکی آمد بطریق اول و گرد در خانه گردید و ایستاد گفت ببرد کشش که خدای تعالی فرستاده که میخواهم
و محتاج شوی که بهم شاید که از پنج زادن آخر باشم گفت از زن من کشتن این کار نشوانم و الا بیچاره مانم و مرا از دیو بر بنده امید کنند و من عطا عقوبت
آن غلیظ در پشت ندارم دیگر باره کار دوش دیدن کرد و در خانه را سخت ببست و آن مرد همچنان در کنج خانه نشسته و مرد در اندیشه بود
که هرگز این صورت از من نشنیدم و محتاج اند که کشتن باشد و من نشوانم از آنکه سنگی آنرا اندیشه کرد و او هم هلاک شد و با حق حلال و در مقام
مناجات بود که کار و در خانه بشکست و باز درون آمد و در میان خانه خسبید و خود را کشته و تسلیم به زن کفتاری کرد و سخن نانه بر خیزد این کار و کمال
و عطا را خدا نخوار دمکی نمی میرد که تسلیم نشو و در این باز جرات کرد و کار را بکشت و کباب ازان بر آتش نهاد و زن ازان تناول کرد و حال
او را وضع حمل نزدیک آمد و نیکو صورت و جمال از شتها شده و گوشت کار و را ضبط میکرد و همسایه دشمن دیده بود که کباب شام از وسیده
از بام خانه بدید و بکشتن کار و مطلع شد اتفاقا صاحب کار و در طلب بود با نچه پیا آمده و همسایه گفت کار ترا فلانی در خانه کشته در حال صاحب کار بیش عمر
رفت احوال را گفت و فرستاد و ایشان هر دو را برد و گفتار هر دو کار و این شخص را چه برده و کشته چون احوال را بتفصیل باز گفت عمر گفت اقرار دزدی کار کرد
و دزد معلوم گشت اکنون اندیشه نکرده در بند نگه میخواهی که او بیش بر این قطع این ما بیاز و ببرد و دست او را قطع کنی قطع
او را پیش انداخت بطریق و زندان براه بازار ببرد و مردمان هجوم کرده بر خیال در افتادند و هر کس در باره او سخنی میگفت که این مرد صالح بود
چرا چنین کرده و دیگری میگفت او گناه ندارد که کار و بار خود رفته تا او خوکشته و دیگری میگفت این عجب که این دزدی ساده مرد است و او را ایمان بود
آورده بیازار این غوغا بگوش حضرت امیرالمومنین رسید و احوال آن جوان معلوم کرد با فلح فرموده که او را بمسجد برید تا من بیایم که حکم نا بچنین نیست او را
باز گردانید و بمسجد بعد از آن آنحضرت تشریف برده بمسجد فرمود تا خصم حاضر کردند و او دعوی کار و کرده که او کشته است و او را آن کار دزدیده کرد کار و او را از پیش
و او و دیده و کشته آنحضرت فرمود که تا چنین نیست که شما میگوئید از خدا و رسول او بترسید که او این کار و را بحق گشته و اینکه او کار و میکنند کشتن است
فرمود تا باز و ورت او را گردن نزنند مرد تماشا با بردند نشسته که این چه نوع حکم باشد که دزد را گذارند و صاحب مال را کشته آنحضرت فرمود و مشتاق تعجیل مکنید
تا من بر آن ابراز کنم و روش سازم بنمود تا سر مرد و سر کار و را پیش آوردند و در زیر لب چیزی فرمود و گفت ای سر مرد بامر خدای تعالی بگو حال خود
بامر الهی آن گوسر با واز بلند گفت یا امیرالمومنین حق سبحانه تعالی مرا از ظلم و قهر و ستم در امان داد
و هفت عنبر برشکت بسا نبیند و این قصاص حق کرد و مرا از نور وقت جنب نیمه نبیند خود را بکشد وبار خدا را بکنم جرم این جوان بدیش
واقف شده فریاد بر آورد مرا از ترس خدا و بکشتم و این کار و را دزدیده و بهر سال در خانه نگاه داشتم تا در این اوقات از انکار شده [illegible]

رفته و کشته شده و این کار از این جهل بود و دابحق کشته و من از آن کرده پشیمانم اکنون یا امیر المؤمنین به برکت علم تو حق را هرگز خود قرار یافت
پس آن حضرت اشارت بسر گاو کرد او نیز باواز آمده بزبان فصیح گفت همان سر و دگفت که من گاو اینها بودم و دوا زنده گشت هزار آفرین از نهاد
مردمان بر آمد از آن سخنان عمر حیران مانده بعد از آن گفت لولا علی لهلک عمر و از این مقالات از غرایب و عجایب آن مظهر عجایب و مظهر
غرایب بسیار است بشمار است تا بهمین قدر در این کتاب اکتفا نمود تا بطول نکشد و مطالعه آن آسان بود و السلام علی من اتبع الهدی **فصل یازدهم**
در ذکر بدعتهای که مسوخ بدرسوم وضع کرده در دین اسلام و بر سیرت آن رفته اند که تمام مر انکه بدعتهای مسوخ بدرسوم در دین اسلام ساخته
و از آن جمله اینجا هفتاد و هفت بدعت مذکور میگردد **بدعت اول آنکه** ابو بکر گفت که من امیرم امروز بر اهل اسلام و این بدنام آمده و اجازت حضرت
رسالت پناه نبود **بدعت دوم** آنکه بعض از صحابه میگرفت که من خلیفه رسولم بدروغ و سبب آن بود که منافقان اظهار اسلام کرده بودند و ابطال کفر
او با ایشان هم چنان بود که [illegible] هدم دین محمدی کنند و ابطال اسلام نمایند بر عنوان نامها نوشته و با قصا عالم میفرستادند که هذا من خلیفه
رسول الله الی فلان زهی بهتان عظیم و افترای بزرگ و مسلمانان را میکشتند که ایشان اهل رده اند مثل مالک نویره و غیره و برای خاطر منافقان بعض از **بدعت**
سیوم آنکه طلب زکوة و خمس [illegible] از مردمان میکردند نه بر وفق فرموده خدا و رسول او بلکه بر سبیل قهر و استیلا نوعی میستدند و در غیر مصرف
صرف میکردند و بنی هاشم را از خمس [illegible] ایشان را از حق خود بی نصیب ساختند **بدعت چهارم آنکه عمر** بیعت کرد [illegible] با ابو بکر و گفت بود که این کار
تمام شد اگر کسی را خلیفه خود کرده باشد و وصیت کند که بعد از من کسی بنی هاشم تا من [illegible] بر این کار نمانیم و الا علی و اولاد او داخل کنند و از تو بستانند و بر این عهد ها
کردند و گواهان گرفتند که بعد از خلیفه وقت دختر [illegible] باشد **بدعت پنجم آنکه فدک که بجور و ظلم از فاطمه علیها السلام** گرفتند و حدیث دروغ بستند
که پیغمبر را میراث نمی باشد که اگر اظهار عداوت با اهل بیت کنند و مردمان گویند براه ملک است نه از برای دین و نا کلام [illegible] بیش خلفا وضع کرده باشند
بدعت ششم آنکه نوبتی خالد بن الولید پلید بر این گفته بود که چون از نماز بامداد فارغ شوند امیر المؤمنین را بقتل آرند ابو بکر از آن پشیمان گشته گفت
شاید که خالد بر آن حرکت قادر شود و فتنه ظاهر گردد که [illegible] او بعد از تشهد و پیش از سلام ابو بکر گفت لا تفعلن یا خالد ما امرتک
بغیر البته [illegible] خالد [illegible] و بعضی گویند که او به پنهان سلام باز داد و این نماز جماعت را مسخ میکند که به پنهان سلام دهند و هیچ صحت برین
وارد نشده نه بر اتفاق و نه بر اختلاف و این فعل شنیع خاصه ابو بکر است **بدعت هفتم آنکه گویند** هر روز ابو بکر سه درهم که فرض از بیت المال برای
معیشت [illegible] نفس خود اهل آن نبود و اگر از وجه زکوة بود او از اصناف ثمانیه نبود و اگر گویند که عامل بود نیز نه چنان است زیرا که عاملان فقط
در میکنند جمع مال کماشته و نایب خلیفه تمام باید و اگر گویند مال مصالحت بود که مال جزیه باشد گویند که از جهود و ترسا که در میان مسلمانان فرا باشند
و اختلاط با اهل اسلام کنند ابو بکر این مال را نیز مستحق نبود زیرا که اهل که بتجارت و معاملات باشد [illegible] منظر بود [illegible] حق قیامت صلح بدین عطا فرمود
و فدک [illegible] منع فرموده است از دخول مسجد الحرام [illegible] بعد عامهم هذا و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله
من فضله [illegible] تجارت [illegible] بر ایشان [illegible] از فضل و کرم خویش [illegible] فرموده [illegible] گویند که این مال و صدقات
بحکم [illegible] مستحق [illegible] زکوة [illegible] مسلمانان [illegible] مستحق این مال
نبود ابو بکر و امثال که آن حق فقرا و مساکین عالم بود چگونه مال مسلمانان [illegible] خوردند باذن ایشان و فقرا [illegible] عالم در مانده [illegible]

مانده و اگر گویند مال غنیمت بود ابو بکر از جمله غازیان نبود و قوت غزا نداشت چگونه عمل ناکرده مستحق اجرت گردد و اگر گویند که حق التسمی خلیفه وقت
بود و بخوردن آن مرخص بود گوییم که او خود بفرموده خدا و رسول نبود و مع ذلک نص نیست از قرآن و حدیث که دستور داده باشند بخوردن
این مال کسی که خلیفه باشد بلا جرم اباحت ایشان را جنایتی بر اهل اسلام بعد از خلیفه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که طریقه
نیکو بگذارد در میان مردم او راست مزد و مزد آنکه عمل بآن میکنند تا روز قیامت بی آنکه کم شود از عمل کنندگان چیزی از ثواب و مزد آن و هر که طریق بد
بنهد در میان مسلمانان پس بر وی است گناه آن و گناه آنکه بآن عمل کند بی نقصان گناه عمل نماینده بآن پس بنا برین هر چه خلفا بیوفا از مسلمانان
خورده اند و بیجا موضع صرف نموده اند ابو بکر از آن بدعتها وزر و وبال وار در نار روز قیامت و حق سبحانه و تعالی فرموده که و لا تاکلوا اموالکم بینکم
بالباطل و دیگر فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و امثال این در قرآن بسیار است غرض آنکه ایشان منع حق
آل نبی میکردند و حقوق ایشان و مسلمانان را بناحق میخوردند **بدعت هشتم آنکه عمر که خلافت به ایشان مقرر شد** ناصبیان و غصب ایشان
جمع شده بایکدیگر مشورت کردند که امیر المؤمنین را از حق خود محروم گردانند گفتند چه کنیم که قرآن در دست اوست و جمع او است و علم قرآن او بهتر از
پس قرار بر آن دادند که در اظهار قرآن نشوند کردن و بر ما غلبه آورد القصه چنان مقرر کردند که منادی کنند که هر که سوره یا آیه از قرآن پیش وی
باشد باید که بیارند و بر ما عرض کنند و دو گواه بیارند که این از قرآن است تا بنویسند [illegible] که آنرا تغییر و تبدیل بازیاده و نقصان بکنند [illegible]
جاهلان غافل و منکران سنگین دل گمراه این روایت از قرآن نخوانده بودند که قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن
لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا یعنی بگو ای محمد که اگر جمیع فصحا و بلغای عرب و غیر ایشان جمع شوند از آدمی و پری از انس
نتوانند نمود بمثل این قرآن اگر چه ظهیر و نصیر یکدیگر گردند و دیگر آیت انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون پس چگونه غیر قرآن را جزو قرآن
بیارند و بر آن مزید یا نقصان نمایند بلکه این طایفه بقرآن ایمان نداشتند و غرض ایشان این بود که اولاد رسول را صلوات الله علیهم از حق
محروم سازند و از مرتبه خود بیندازند و عجب آنکه ایشان اثبات قرآن بگواه و سوگند میکردند و جامع و مبین تنزیل قرآن عالم نباشند چگونه بر تاویل
آن شروع توانند نمود و عجیبتر آنکه جاهلان بی عقل بی بصیرت بدین جنس جهال تعیین امام و مقتدا خود داشته و مثل امیر المؤمنین که عالم بتاویل
و تنزیل و تفسیر و قطعه آن بوده کلام او که سلونی عما دون العرش و لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بود بگذارند و در پس رو [illegible] لفظ
در قبول نباشند و گوید که شیطان [illegible] امید [illegible] است که مرا قبول کنید و اگر بیراه باشم مرا براه آورید خلیفه چنین لایق تو
بدین [illegible] آن ملاعین و امام معصوم که عالم بتاویل و تنزیل قرآن بود [illegible] و مومنان ابو بکر [illegible] علی مرا جنگ چرا **بدعت**
نهم آنکه عمر رسول صلی الله علیه و آله در مرض موت ابو بکر و عمر را تابع اسامه بن زید کرد و فرمود که در تحت رایت او باشند و اسامه خیمه بیرون زد
و [illegible] بیرون برد که بجانب بعضی از نواحی شام که از زمین فلسطین بود بروند و آن حضرت هر روز بکرات و مرات میفرمود که جهزوا جیش اسامه
تا آنکه فرمود که لعن الله من تخلف عن جیش اسامه و ایشان تخلف کردند و برگشتند تا مردم را با ابو بکر بیعت کردند و او فرستادند [illegible] تخلف قوم
شوند [illegible] کردن و مرا احتیاج [illegible] بعمر [illegible] آنست که او [illegible] اسامه [illegible] ابو بکر گفت که عجب حالیست [illegible] بقول
خدا و رسول بی اجازه [illegible] ابو بکر [illegible] جیش اسامه [illegible] ابو بکر [illegible] عمر [illegible] تابع حکم ایشان [illegible] از پس [illegible]

بعد از قیل و قال بسیار و هزار شفاعت و حیلت و تقبلات رسول اسامه را راضی کردند و فرستادند و این مخالفت خدا و رسول باز ایستادند و این
دلیل روشن است و ایشان رعیت اسامه بودند نه خلیفه بدعت دهم آنکه چون اجل ابوبکر نزدیک شد نخواست که بار گران خود را سبک کرده و ستمی
بر اهل بیت کرده در تلافی آن کوشد با وجود آنکه ابوبکر خلافت را تفویض بعمر کرد و خلق را بزجر و قهر و اکراه بر بیعت او داشت و نصیحت اخبار صحابه قبول
نکرد چه ایشان گفتند که ستمهای او بر اهل بیت رفته در تلافی کوش و بر وجه اکرام و احسان ایشان بر جرایم خود بپوش و توبه و انابت و استغفار را شعار خود ساز
و بعد از وی که خود آن درشت نادرست را خلیفه و قایم مقام خود مساز و ایشان را تا آنکه [illegible] آن صلب خویش را بجای خود نشاند بدعت یازدهم
آنکه فدک ملک حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که بوستان خود ساخته و ادب آنحضرت را رعایت نکردند و همچنان کردند [illegible] شدند و در حیات
حضرت [illegible] از دست نگذاشتند و در باب حضرت فاطمه علیها السلام میگفتند که پیغمبر را میراث نیست و بحال خود قایل بودند بارث و بر تقدیر تسلیم بقول ما میراث
دختران ایشان را [illegible] از عایشه و حفصه از آن خانه و [illegible] غصب ناحق بود و اگر بقول خود ایشان صدقه است همه اهل اسلام در آن شریک باشند تا
روز قیامت عجب حالتیست که میراث حضرت رسول بجز [illegible] نرسد و بدختران خود ایشان میرسد و حجره او با ایشان بی اجازت تصرف در آنجا غیر کنند
سیما در حالتی چنانکه فرموده حق تعالی است که لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و چون در حیات اجازت نبود بعد از آن اجازت کرد و در حدیث
وارد یافته هر که زمینی غصب کند [illegible] بگردن او طوق [illegible] از زمین با هفت آسمان [illegible] در حساب خلق
شود بعد از آن او را با آن طوق بدوزخ برند و خود روایت کرده اند که هر محدث بدعت است و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت بازگشت آن بدوزخ خواهد بود بدعت
دوازدهم آنکه ابوبکر [illegible] در وضو گفت که مراد در وضو [illegible] شستن پاها و مسح کردن [illegible] تغییر و تبدیل قرآن و فعل حضرت رسول
کرده و امام محمد باقر علیه السلام بیان وضوی آنحضرت فرموده که رو و دستها شست و پیش سر و پاها مسح کرد و فرمود که نزد حق تعالی مقبول نیست هیچ وضوئی
مگر که بر مثل این وضو و نماز بی وضوی درست نیست پس [illegible] نماز [illegible] که ایشان و تابعان ایشان گذارده و گذارند تا قیامت
درست نباشد [illegible] الضلالت [illegible] چه نوع از این عهده بیرون آیند [illegible] هر چند گویند
[illegible] بدعت سیزدهم آنکه ابوبکر [illegible] با تابعان خویش مجلس کردند [illegible] گفتند که مردم ترک غزا
کردند و در نماز [illegible] که در بانگ نماز میشنوند که میگویند حی علی خیر العمل که نماز بهترین عمل است چون بانگ نماز میشنوند جمله کار را [illegible]
و بآن اشتغال مینمایند پس این کلمه را اسقاط میباید کرد و در نماز صبح الصلوة خیر من النوم داخل ساختند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که نماز افضل اعمال [illegible] و ایشان میگویند که نماز بهتر از خواب است [illegible] این تغییرات [illegible] در دین اسلام [illegible]
و غرض آنکه [illegible] جاهلیت را آباد کرده [illegible] کافران و منافقان اتفاق کردند [illegible] حضرت رسول [illegible]
حضرت [illegible] آنحضرت را خبر کرده اند که ایشان این اندیشه دارند امیر المؤمنین را بجای خود بخوابانید و خود بیرون رو [illegible] آن بود که آن شب
بغار رفت [illegible] آنحضرت رفتند امیر المؤمنین [illegible] بر جای رسول خفته [illegible]
آورده [illegible] الصلوة خیر من النوم آنحضرت در جواب ایشان فرمود که حی علی خیر العمل [illegible] بهترین عمل [illegible]
انکار آنحضرت این کلمه را در بانگ نماز سنت گردانید ایشان آنرا باطل کردند و بجای آن خیر من النوم آوردند و این بدعت در میان مردم [illegible]

وکیش زمان

وکیش زمان جاهلیت رفتند اعاذنا الله من الضلال بدعت چهاردهم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] شهادتین
آن تسلیم مینموده اند در اول تشهد میگویند که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
[illegible] نماز را با تشهد [illegible]
و این بدعت نماز را باطل گرداند و دیگر چنین سلام داده در پیش از تشهد [illegible] بدعت پانزدهم
آنکه بآخر فاتحة الکتاب آمین زیاده میکنند که از قرآن نیست این فعل حرام است و مبطل نماز [illegible]
[illegible] عمر گفت یا رسول الله [illegible]
آنکه در نماز دست بر سینه مینهند و این نماز را باطل میکند و این بدعت [illegible] است و فعل جهودانست [illegible]
که جهودان میکنند و آن [illegible] نیکوست از اینجاست بر هم نهادن در نماز آنحضرت از این سخن متغیر شده [illegible] گشت و فرمود که ای عمر
[illegible] بود در زمان خلافت خود احیای این بدعت
[illegible] آنحضرت [illegible]
کرد حضرت رسول فرموده که عطیت لیلة المعراج بارسال الیدین فی الصلوة بعد از آن [illegible] شب معراج است [illegible] در نماز
بدعت هفدهم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که در نماز چنین نشسته مباشید که اول زانوها بر زمین نهید بلکه
اول دستها باید نهاد و در رکوع و سجود مثل خروس که منقار بر زمین زند و بر دارد و در تشهد مانند سگ بر دم و سر را [illegible] منشینید بلکه بر ران
چپ بنشینید [illegible] در نماز خضوع [illegible]
بدعت هیجدهم آنکه چون آفتاب نا پدید شود غروب نکرده افطار کنند در روزه و نماز شام گذارند و حال آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله
[illegible] افطار کنند و نماز گذارند بدعت نوزدهم
[illegible]
آنکه ابوبکر [illegible]
[illegible]
[illegible] عمر [illegible]
[illegible] بدعت [illegible] آنکه
[illegible] کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] بدعت [illegible] آنکه عمر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بدعت [illegible] آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

بود و نفی کرده بود تا زمان عثمان خلیفه شد ایشان را آورد و اعزاز و اکرام کرد و ایشان را بر مؤمنان حاکم و امیر ساخت و صلهای بسیار داد و مروان را ختن خاص
خود گردانید و آن بسبب آن بود که [illegible] مصلحت مقید بدعت بیست چهارم آنکه چون کار خلافت بر عثمان محکم شد مصحفها در دست مردم
بود همه را طلب کرد و بسته و عبدالله بن مسعود مصحف خود را نمیداد خود رفت بدر خانه او و گفت تا چندان زدند که پهلویش بشکست و فتق از آن کلوف
ور برآمد تا وفات یافت چنانکه مذکور شد و مصحفها را در زیر رسن بسته و با دیگر مصحفها که گرفته بودند از مسلمانان همه را گفت تا در دیگ نهادند
و بر سر آتش که نهشتند تا سوخته شد و آن کاغذها را بعد از آن سوختند و مروان بن حکم و زیاد بن سمیه را که کاتب او بودند گفت این دو فاسق
مصحف را کتابت کنند و این آیت آیت می نوشتند و [illegible] چون آیتها تمام شد اهل بیت آن [illegible] که جمع گشته همه آیتها
در زیر سجاده نهاده بودند و دست میکردند و بیرون می آوردند و فال بر میگرفتند و در پهلوی یکدیگر می نوشتند و اعتماد دین چه فاسق کرده بود آخر کسی از آن [illegible]
و خود نیز نوشت پس که خبط زده بودند و ضبط بود تا رجوع بزید بن ثابت کرد که او میدانست و واقف بود بعلم قرائت و او ترتیب داد و بعد از تحقیق آن
و انجام و زور در دست مردم ماند از بقیه مصحف ابن مسعود است و از آنچه سوخته بودند که زید بن ثابت آنرا تفتیش کرده و ترتیب داده پس چگونه بر حال کسی
که باسخن خدا اینها را کند و با رسول آنکه حضرت رسول فرموده بود که من قرآن و عترت در میان شما گذاشتم که اگر چنگ در این زنید گمراه نگردید و لیکن خدای
منتقم است انتقام کشد از خراب کنندگان دین بدعت بیست پنجم آنکه عمار یاسر رضوان الله علیه بمسجد درآمده عثمان را بر منبر دید و چیزی چند شنید
که مخالف دین بود بر وی رد کرد و گفت بخدا که تو مستحق این نیستی از منبر بزیر آمد و انقدر زد او را که بعضی از کتافت کرد و هر دو حال آنکه حضرت رسول در حق
عمار فرموده که عمار بر حق است و حق با او هر کجا باشد پس هرگاه دو طائفه متفرق شوند بجانب چپ و راست پس نظر کنید بگروهی که عمار در میان ایشان است پس
بروی کنید او را که او و هرکه با حق است و بخشم شخص بزرگوار را که کلام حق گفته بود بفسق و ظلم و جور و عصیان بود بدعت بیست ششم آنکه چون عثمان
بحج رفت نماز عید را در روز عید کذارد و خطبه خواند و قربان کرد و این خلاف حکم خدا و رسول است و آن حج را بر مسلمانان تباه کرد دانسته جواب این بدعت
بدعت بیست و هفتم آنکه عبیدالله بن عمر هرمزان را که بعد از ظلم قصاص عثمان لعین و او قصاص نکرد و با وجود آنکه امیرالمؤمنین فرستاده
که حق فرو گذاشت کرد و حکم حق اجرا ننمود و او خلاف حکم خدا کرده آنرا اهمال کرد و همچنین بخدمت امیرالمؤمنین فرستاد که آنحضرت بحج فرماید
فرمود که سزاوار نیست که تو را بحج بفرستی زیرا که ضرر بحج را نیز مسوده خدا و رسول بجای آورم نه بر سنت تو چون این شنید دست از وی بکشیده و دیگر بر او کسی
بدعت بیست هشتم آنکه بانگ نماز را در روز جمعه پیدا کرد و این بدعت تا مدت مدید روز در اهل سنت رایج است تا این زمان که بدعت اینها در مملکت
او محو و نابود شد امید که در دیگر ممالک نیز همین سنت سید کنند برکت محمد و آل او صلوات الله علیهم بدعت بیست و نهم آنکه چنین عمر بخلافت
بنشست و دست تعدی بر اهل بیت و دیگران گشود چنانچه مردم از دست وی بفغان آمده تظلم نمودند و او از این ترس پدید آمده هرگز
بشب برون نیامدی و بمسجد نرفتی و از زیر زمین نقبی کنده بود و بشب از آنجا بمسجد تردد میکرد تا شجاع الدین ابو لؤلؤ رحمة الله علیه
یک شب در آن نقب پنهان شد و خنجر بر شکم او زده بسقر فرستاد و اصل خبث و از آن ترس بود که این حدیث را افترا کرد که صلوا اخر الفجر فانه
اعظم للاجر یعنی در آخر وقت صبح نماز بگذارید که آن بزرگتر است با جر تا تاریک و روشن شود تا او تواند بمسجد رفتن بدعت سی ام آنکه
بر خلاف قرآن کرده خمس را از سادات مشرق و مغرب عالم منع کرد و حق ایشان را ضایع ساخت و محتاج خلق گردانیده و بمنطوق آیه کریمه

واعلموا انما

واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه عمل نمود بدعت سی و یکم آنکه حق محبت اهل بیت را که بر هر مکلف واجب گردانیده
و اجر رسالت ساخته بدلیل قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ بدعت سی و دوم آنکه عثمان [illegible] در وقت
خلافت ابوذر را رحمة الله علیه که از مقبولان و خادمان اهل بیت بود از شهر براند بزجر و تفصیل آن ان شاء الله مذکور خواهد شد و مروان را که
مثل حکم بن عاص و پسرش که پیغمبر ایشان را رانده بود آورد و اختیار داد چنانچه مذکور شد بدعت سی و سوم آنکه امیرالمؤمنین که بعلم و فضل جمیع
صحابه کامل در حل معضلات مشکله سرآمد بود و بر همه خلایق [illegible] تابع و [illegible] بر آنحضرت تقدم جستند با وجود آنکه شنیده بودند که هر که بر امیرالمؤمنین
تقدم جوید ملعونست بدعت سی و چهارم آنکه خالد بن ولید [illegible] مغیره زنا کرد و ابابکر بر وحد اجرا نکرد و آیات قرآن را منظور نداشت و [illegible]
حد را زنا نمود بدعت سی و پنجم آنکه عثمان اجرای حد نکرد بر ولید بن عقبه که خمر خورده بود و مست در محراب افتاده و قی کرده و عبدالله بن ابی سرح [illegible]
کرده بود از قبل عثمان و او نیز مست بود که نماز با مردم بجماعت چهار رکعت گذارد و این اطلاع بهمه بیان در شهر و از قبل خود والی ساخته
و با وجود این اجرای حکم حد نمیکردند بر ایشان بدعت سی و ششم آنکه عثمان محمد بن ابی بکر را منشور حکومت داد بمصر فرستاد و خلاف منشور او چیزی
نوشت و بغلام خود داده فرستاد که او را با اتباعش بقتل آرند از مصریان و غیر آن چنانچه تفصیل این بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
بدعت سی و هفتم آنکه چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود امیرالمؤمنین را در روز غدیر و صی و خلیفه خود کرده و فرموده که جمیع مهاجر و انصار بروی بیعت
کردند بموده [illegible] و منسوخ آنرا برطرف کرده و منسوخ [illegible] نهادند و خود بکار [illegible] شدند و [illegible] حکم [illegible] بدعت سی و هشتم آنکه
منسوخ را منسوخ منع حضرت فاطمه کردند علیها الصلوة و السلام از فدک که حضرت ابوبکر اقرار کرده بود که پیغمبر [illegible] و آنچه میگذارد صدقه است
و چندین آیات قرآن که در باب میراث بود برطرف کرده مثل یوصیکم الله فی اولادکم و آیه و ورث سلیمان داود و آیه فهب لی من لدنک ولیا
یرثنی و یرث من آل یعقوب جواز خود خواهند یافت در روز قیامت که دیل [illegible] شفعا و خصما دارد بدعت چهلم آنکه سنت حضرت رسول الله صلی الله علیه
در ماه رمضان هزار رکعت است از نماز و عمر در زمان خلافت آنرا [illegible] کرده بدعت نهاد که هر شب بیست رکعت نماز بجماعت بگذارند و آنرا تراویح نام نهاد
و این بدعت استمرار یافت و در میان ایشان بدعت چهل و یکم آنکه حکم [illegible] جاری بود که با زنان متعه [illegible] بدعت چهل و دوم [illegible]
و [illegible] امیرالمؤمنین و فاطمه صلوات الله علیهما [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] آوردند [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
آنکه منسوخ را منسوخ [illegible] بطریق سنت بنا میکردند و [illegible] داخل میکردند مثل ابوبکر و عمر امیرالمؤمنین در زمان خلافت چون آن [illegible]
[illegible] میکردند بدعت چهل و سوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل البیت را [illegible] محراب [illegible] منسوخ [illegible] شهید کرده
و حضرت فاطمه را در بر شکم زدند که فرزندش محسن سقط شد و [illegible] اهل البیت [illegible] بجایی رسید که امام حسین علیه الصلوة و السلام با اولاد و اتباع
در کربلا شهید کردند [illegible] بدعت چهل و چهارم آنکه حکم [illegible] بود که مسلمانان با اهل ترک [illegible]
که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء و دیگر آیات و ایشان با اهل ترک و نفاق [illegible] میکردند و [illegible] شده
باب آیات [illegible] منع شدند بدعت چهل و پنجم آنکه میان عثمان و [illegible] اختلاف افتاد [illegible] گفت [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] تا [illegible] آمده که فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم و عثمان از نزول این آیت رسول [illegible]

کاو منکر شرع آنحضرت بود و بقرآن ایمان نداشت و اگر نه چنین کافر جحود را بر رسول الله اختیار کند بدعت چهل و ششم آنکه عثمان تمام کارها را
خود را بر شوت و رواج ایمان نهاده بود و هر مصلحت که او میدید بخلاف حکم خدا و رسول او بود بدعت چهل و هفتم آنکه حضرت رسول فرمود بقتل یکی که او را [illegible]
در مسجد ابوبکر رفت باز آمد و گفت در رکوع است و او را نکشت دوم بار عمر رفت و باز آمد که در سجود است تا سیوم بار حضرت امیر المؤمنین را فرستاد
و فرمود که اگر بیابی بکش امیر المؤمنین رفت او را نیافت گویند او معاویه بود که بقتل او فرموده بود و ایشان او را نکشتند تا آن لعین
انعقاد فساد در دین کرد و این معاویه بکشتند و نه عثمان مروان را بدعت چهل و هشتم ایشان ابنا بنی هاشم را دور داشته و اختیار احوال ایشان
میکردند و ایشان را امیر نکاشتند گویا که خبر از این آیت نداشتند که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد
لهم عذابا مهینا بدعت چهل و نهم آنکه در هیچ زمان نبوده که پسر بر پدر امام و خلیفه باشد الا ابوبکر امام و خلیفه بر پدر خود ابوقحافه بود و اگر از پدر پرسش
فساد پدید آمدی و سنت واجب حضرت رسول واجب بود که بر پدر اجرا کنند و این خلاف حکم خدا و رسول او بود بدعت پنجاهم آنکه عمر متعه حج را برطرف کرد و این فرض
خدا و خدا را اگر دین و دوم چند احتشد و باطل گردانید و آیت تمتع را نکرد فمن تمتع بالعمرة الی الحج بدعت پنجاه و یکم آنکه عمر متعه زنان را برطرف
کرد بخلاف قول الهی که فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة تا اکثر اهل عالم [illegible] زنا نهاد و حق تعالی [illegible] فرموده بود تا خلق از زنا اجتناب
نمایند و لهذا امیر المؤمنین فرموده که لولا نهی عمر عن المتعة ما زنی الا شقی [illegible] متعه [illegible] دیگر یکبیت متعه پس تمام زنا ما در گردن
آن منع کنند بدعت پنجاه و دوم آنکه عمر روزی بر منبر گفت مهر زنان را زیاده نکنید و با آخر گفت که مهر هر که [illegible] زیاده از چهار صد درهم زیاده کند من [illegible]
و با فزوا به بیت المال [illegible] گفت حق سبحانه و تعالی [illegible] استبدال زوج مکان زوج
و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا پس [illegible] زیاده از چهار صد درهم نباید کرد [illegible]
گفت که همه کس از عمر فقیه تر است تا پیره زنان در خانها بدعت پنجاه و سیم آنکه مروان را حکم [illegible] محمد بن ابی بکر [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] که او را بکشند و عثمان بدین سبب
مقتول شده و بفرموده خدا [illegible] و لا تکن للخائنین خصیما بدعت پنجاه و چهارم آنکه ایشان [illegible] رسول الله [illegible] متابعت حضرت
رسول ننمودند [illegible] خدا [illegible] فرموده حق سبحانه و تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و برغم ایشان
که حضرت رسول [illegible] از دنیا رحلت و عوض ایشان ابطال خلافت امیر المؤمنین بود [illegible] ابوبکر [illegible] عمر [illegible]
و عثمان [illegible] پس هیچکدام متابعت حضرت رسول نکرده باشند و به متابعت در ایمان [illegible] بدعت پنجاه و پنجم آنکه ایشان
در جمیع احکام الهی خلاف کردند و هر یک بخلاف آن دیگر عمل نمودند و هر یک [illegible] شافعی و مالک و احمد حنبل بخلاف قول الهی کردند که افلا
یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا [illegible] اختلاف بسیار [illegible] اختلاف [illegible]
الهی نبود [illegible] و در آن اختلاف [illegible] در میان ائمه اثنا عشر صلوات الله و سلامه علیهم که هیچ خلاف در میان ایشان نبود [illegible]
اقوال [illegible] بدعت پنجاه و ششم آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا
بین یدی الله و رسوله [illegible] بر رسول خدا [illegible] تقدم مکنید و در حال مرض آن حضرت عایشه پدر را مقدم گردانید [illegible]

بمسجد تا نماز را بجماعت بگذارد و چون بسمع مبارک آنحضرت آواز رسید برخواست و دست بر دوش فضل بن عباس و دست بر دوش امیر المؤمنین نهاده بمسجد فرمود
[illegible] و آن نماز را از سر گرفت و ابوبکر با صف پس آمد [illegible] پس چگونه مقتدای مردم باشد که آنحضرت او را منع کرد او
یک نماز را امامت کند بدعت پنجاه و هفتم آنکه [illegible] بر امیر المؤمنین حسد میبرد [illegible]
الناس علی ما آتیهم الله من فضله [illegible] بدعت پنجاه و هشتم آنکه [illegible]
ایشان از جهاد میگریختند و چنانچه در روز احد و حنین [illegible] و قصور در دین [illegible] چنانچه عثمان در جنگ احد [illegible] از سه روز بعد
و تمسک باین آیت نکرد و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم الآیة بدعت پنجاه و نهم آنکه اکثر علما بر آنند که [illegible]
[illegible] طلب [illegible] قتل آنحضرت را شیطان [illegible] رسانیده بود تا آیت آمد که و ما
محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم منطوق آیت آنکه محمد [illegible]
[illegible]
بسیار از ایشان بفعل آمده بدعت شصتم آنکه ایشان خود را خلیفه رسول الله دانستند [illegible] امیر المؤمنین [illegible] خدا و رسول
[illegible] حکم رسول آن بود [illegible] امیر المؤمنین نام کرده [illegible] استحقاق این
نام را بر خود نهند بدعت شصت و یکم آنکه حق سبحانه و تعالی فرمود انما ولیکم الله و رسوله الآیة امامت امیر المؤمنین تعیین فرموده بود [illegible]
[illegible] خلاف نص [illegible] بدعت شصت و دوم آنکه منطوق یا ایها الرسول بلغ
آنست که امیر المؤمنین امام و مقتدا [illegible] خدا و رسول [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] بدعت شصت و سیم آنکه حق سبحانه و تعالی [illegible] محبت و مودت آل محمد صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بدعت شصت و چهارم [illegible]
[illegible] بدعت شصت و پنجم آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده که جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم
[illegible] حکم القرآن [illegible]
[illegible] بدعت شصت و ششم آنکه حق سبحانه و تعالی [illegible] احل الله البیع و حرم الربوا [illegible]
[illegible] بدعت شصت و هفتم
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] بدعت شصت و هشتم آنکه بقول الهی [illegible]
[illegible] بدعت شصت و نهم [illegible]

نبود وندو گفتند که ما از ذریت نبیم اما بقرات ابن مسعود لازم می آید که امیر المؤمنین و اولاد او از ذریت آل پیغمبر باشند زیرا حق تعالی فرموده که ان الله اصطفی
آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران وآل محمد علی العالمین ذریة بعضها من بعض و بنص صریح اولاد حضرت فاطمه از ذریت رسول اند چه حق سبحانه و تعالی عیسی را
از ذریت نوح یا ابراهیم شمرده که ومن ذریته داود و سلیمان تا آنجا که و زکریا و یحیی و عیسی و اینجا [illegible] داشته اند [illegible] از ذریت رسول الله اند و مخالفت
نص و حدیث بوده **بدعت هفتادم** انکه نماز میت بفرموده رسول پنج تکبیر است و ایشان چهار تکبیر اختیار کرده اند و قرائت نیز ایشان بجای شهادتین و صلوات
فاتحه میخوانند **بدعت هفتاد و یکم** انکه ایشان از پیش خود نماز چاشت و نماز اشراق را که از اوقات مکروه است [illegible] در میان مردم انتشار یافت و [illegible]
و تمام سنت [illegible] عمل باین بدعتها میکردند **بدعت هفتاد و دوم** انکه نماز میت بفرموده پیغمبر [illegible] نماز غایب [illegible]
در میان ایشان و آبائی معمول بود **بدعت هفتاد و سوم** انکه فصول بانگ نماز و اقامت [illegible] است [illegible] حضرت رسالت [illegible] ایشان تغییرات کرده بعضی
کم کرده اند و بعضی [illegible] **بدعت هفتاد و چهارم** انکه قنوت سنت است در جمیع نمازها و قوموا لله قانتین ایشان اسقاط قنوت از نمازها کرده
و در بعضی از مذاهب ایشان بعد از انتصاب [illegible] در نماز صبح قنوت میخوانند و حال انکه سنت است که قنوت [illegible] بعد از قرائت پیش از رکوع [illegible] نماز جمعه که
دو قنوت میخوانند و قنوت دوم بعد از رکوع است و ایشان تمام برخلاف این رفته اند **بدعت هفتاد و پنجم** انکه در نماز عید تکبیرات زواید [illegible] تکبیر است و بعد از
هر تکبیر قنوت [illegible] بخوانند و این تکبیرات بعد از قرائت است و ایشان برخلاف این عمل نموده بعضی پیش از قرائت میخوانند و بعضی دیگر [illegible] پیش از قرائت میخوانند
و دیگرها بعد از قرائت **بدعت هفتاد و ششم** انکه بحکم الهی کافر نجس العین است و اهل ذمه با وجود کفر و شرک ایشان پاک میدانند و این خلاف حکم الهی است
که انما المشرکون نجس **بدعت هفتاد و هفتم** انکه بموجب نطق الهی و فرموده حضرت رسالت پناه بر واجب [illegible] سفر مباح افطار و قصر صلوة [illegible] و نزد ایشان
مرخص است [illegible] افطار واجب [illegible] مرخص [illegible] این بدعتها [illegible] بوده اند و دیگران [illegible] متابعت عمل نموده فعلیهم
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الی یوم الدین بلا حد و قیاس **تتمه در ذکر خروج عائشه و طلحه و زبیر علیهم اللعنه بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه و ذکر کیفیت اخراج ابوذر رضوان الله علیه بر انکه** چون خلافت بر امیر المؤمنین علیه السلام مقرر شد عبد الله بن سلمه خبر قتل عثمان و بیعت
کردن مردمان بر امیر المؤمنین علیه السلام بعائشه رسانید و آن ملعونه در مکه بود چون این خبر را شنید آه کشید و بر روی زد و گفت کاشکی آسمان [illegible] بر زمین [illegible]
تا مردم بیعت با علی کردند و حال انکه او در زمان خلافت عثمان مردم را ترغیب میکرد بر قتل عثمان و میگفت بکشید این پیر کفتار نعثل یهودی را که دین محمد را
کهنه ساخت انگاه نامه نوشت بمعاویه و ویرا ترغیب کرد و تحریص نمود بر مخالفت امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه نامه نوشت بر زبیر و ویرا دعوت کرد
بخود و بعائشه نوشت که با زبیر و طلحه بیعت کرده اند چون این نامه بایشان رسید و بر مضمون آن مطلع شدند طلحه و زبیر [illegible] امیر المؤمنین
آمدند و [illegible] کوفه و بصره طلبیدند انحضرت فرمود [illegible] صبر میباید کرد [illegible] ظاهر کردند و گفتند
یا امیر المؤمنین ترا معلوم است که ما در زمان خلفاء ثلثه محترم و صاحب جاه بودیم و انحضرت حساب بیت المال [illegible] در زمان صحبت ایشان
آن جواب [illegible] بیت المال [illegible] ایشان [illegible] در آنجا
آمدند و گفتند که [illegible] زهد و تقوی و صلاح [illegible]
خانه کعبه از مدینه بیرون رفتند و نامه نوشتند بعائشه که باید مردم را بر حرب علی تحریص کنی [illegible] طلب خون عثمان [illegible] و بعد از نامه خود [illegible]
بمکه و آنجا بهانه خلق را تحریض کردند بر حرب امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله بن عامر [illegible] از قبل عثمان پیش ایشان آمده و دعوت ایشان را قبول کرد
و گفت من از برای شما اهل بصره [illegible] و صد هزار دینار [illegible] لشکر کنید لیکن این امر منتشر نشود تا لشکر [illegible]
نباشد [illegible] عائشه [illegible] زن پیغمبر است و دختر خلیفه اول ایشان [illegible] با عائشه ملاقات کردند و این راز با او در میان آوردند او
فریب خورده فی الحال [illegible] گویند که ام سلمه [illegible] آمده [illegible] عائشه را نصیحت [illegible]
سلمه را با خود شریک سازد [illegible] گفت که عثمان [illegible] مظلوم [illegible] عثمان کافر بود و امروز میگویی که او مظلوم
کشته شد [illegible]
عثمان را باز نخواهیم [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ام سلمه [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود [illegible]
گفت چون تو مخالفت اختیار کردی [illegible] طلحه و زبیر [illegible] که عائشه [illegible]
بعایشه بزرگ و بلند نام آن شتر عسکر بود و عائشه چون نام عسکر بشنید اندیشناک شد و گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا خبر داده بود

که مبادا روزی بر شتر عسکر نام سوار شوی و آب حوأب بگذری و سگان حوأب بر شتر تو حمله آرند و عف عف کنند طلحه بر این واقف شده او را
بحیله ها رنگارنگ از ان بگردانید و فریب داد او را بر آن شتر سوار شده [illegible] و مردمان را بجنگ امیر المؤمنین میطلبیدند
که طلب خون عثمان میکنیم ام سلمه مردم را از ان منع میکرد و باز میداشت و میگفت که هر که بجنگ امیر المؤمنین رود کافر و عاصی باشد بعضی شنیدند و بعضی با عائشه
شریک شدند [illegible] اول ایشان طلحه بود و دیگر زبیر و سعید و مروان بن حکم و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر و اسحاق بن طلحه [illegible] عبد الله
حکیم [illegible] عبد الله [illegible] با عائشه بیرون رفتند مروان بن حکم سعید بن عاص را دعوت نمود بجنگ که طلب خون عثمان
میکنیم سعید گفت [illegible] که [illegible] کشتند کار عثمان ایشان اند که با تو بجنگ می آیند و در آن وقت امیر المؤمنین کتابی نوشت بطلحه
و زبیر اما بعد شما را معلوم بوده [illegible] بیعت خود دلالت نکردم و ایشان بطوع و رغبت خود آمدند و با من بیعت کردند تا مبالغه از حد
بگذرانیدند من میل به بیعت ایشان ننمودم [illegible] آن مردم بودید که برضا و رغبت آمدید و با من بیعت کردید [illegible] اکراه و اجبار [illegible] سبحانه
[illegible] اظهار طاعت میکردید و اخفاء معصیت [illegible]
و تو ای زبیر [illegible] و تو ای طلحه از شیخ مهاجرین [illegible] آن [illegible]
عثمان [illegible] مهاجرین [illegible] بیعت
کردید و بعد از ان [illegible] با حق سبحانه [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] والسلام [illegible] بعایشه [illegible] رسول [illegible] از خانه بیرون آمده [illegible]
[illegible] از انکه [illegible]
عثمان [illegible] معصیت [illegible] عظمت [illegible]
قتل عثمان و غضب [illegible] مغضوب [illegible] عائشه [illegible]
[illegible] والسلام و جواب [illegible] امیر المؤمنین [illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] والسلام [illegible] ابوذر رضوان الله علیه [illegible] بعایشه [illegible] حق سبحانه [illegible]
کرد [illegible] جاهلیت [illegible] حضرت رسول [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] رسول [illegible] قیامت [illegible] حضرت رسول [illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] قتل عثمان امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عائشه [illegible] طلب [illegible]
پس [illegible] طلیبه [illegible]
[illegible] الفضل [illegible] عباس [illegible] خروج عائشه بر امیر المؤمنین [illegible] نامه [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
مردمان که خلافت و نیابت حضرت رسول حق [illegible] و جماعت [illegible] سکوت اختیار کردم [illegible]
[illegible] بعد از قتل عثمان طلحه و زبیر و جماعت بسیار آمدند و باختیار خود بیعت کردند [illegible] امروز طلحه و زبیر نقض آن عهد کرده عائشه [illegible] عسکر [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] انصار [illegible]
یا رسول خدا [illegible] رسول و امیر المؤمنین [illegible] که نقض عهد کردند در خدمت انحضرت [illegible]
حضرت امیر المؤمنین [illegible] انصار پیش آمده گفت یا امیر المؤمنین [illegible] لشکر ساخته [illegible]

با لشکر بصره آنحضرت فرمود که برو به برکة الله حجاج اشتر سرخ سوار شده و اسب کمیت را کتل کرده متوجه بصره شد عایشه با طلحه و زبیر آمدند به بصره و سی هزار کس

بر ایشان جمع شدند و در آن وقت عثمان بن حنیف والی بود در بصره از قبل امیرالمؤمنین و نامه بعثمان نوشتند بقدوم عایشه ابن حنیف نامه را با احنف

بن قیس خواند و بر حکیم بن جبله و بر او گفتند که رای ما در آنست که نگذاری که ایشان به بصره درآیند و اگر ایشان غالب شدند تو مغلوب ابن حنیف تصدیق قول

ایشان نموده آنحضرت نیز نامه بوی نوشت که ایشان را در بصره مگذار و اگر با ایشان حرب مکنی بحیله درآیند و ترا هلاک کنند ابن حنیف راه

بر ایشان گرفت و حجت بر ایشان تمام کرد قبول نکردند با ایشان در مقام محاربه درآمده بر ایشان غلبه کرد جمیع در [illegible] افتادند و [illegible] گذرانیدند

گرد دارالاماره و مسجد و اما متعلقان ابن حنیف [illegible] ایشان از بیرون فرود آیند تا رسیدن امیرالمؤمنین اما طلحه و زبیر بپنهانی از مردم بیعت میگرفتند

و قبیله [illegible] و بنو [illegible] و قیس بن عیلان و بنو سلیم و بنو عامر بر ایشان بیعت کردند و در لشکر جمع کرده زر بسیار [illegible] نماز جمعه آمدند و ابن حنیف

از این مکر خبر نداشت تا بجمله ابن حنیف حمله کردند و بسیار بزدند و موی سر و محاسن وی تمام برکندند تا مشرف بر هلاک شد و خواستند که ویرا بکشند حکیم بن جبله با

با لشکر [illegible] خروج کرد و گفت به دستور خدا و رسول و امیرالمؤمنین که در زیر آسمان از وی معتبرتر نیست [illegible] طلحه با زبیر با دوازده هزار مرد بجمله بر او

بیرون آمدند بجنگ شمشیر بر پای حکیم جبله زدند که جدا کرد و او بجوار رحمت حق پیوست سهل بن حنیف [illegible] نوشت که خلاص برادر خود [illegible] نامه بجانب

رسید مردی را فرستاده و ویرا خلاص داد و از شهر بیرون آمده بذی قار بخدمت امیرالمؤمنین آمد آنحضرت او را دیده فرمود که از [illegible] بیش ما پیر رفته و

باز آمدی او احوال [illegible] کار بقتل آورده بود تمام [illegible] رسانید آنحضرت خطبه خواند بعد از حمد خدا ثنا و صلوات بر مصطفی و آل او احوال را باز گفت تقتیل حکیم

جبله و دوستان دیگر [illegible] بسمع ایشان رسانید و بسیار [illegible] بگریه [illegible] و فغان از مردم برآمد فرمود که بیت المال بصره فرو گرفتند [illegible]

و نامه نوشت بکوفه [illegible] و نامه را بدست محمد بن ابی بکر و محمد بن جعفر داده و ایشان را فرستاد چون نامه امیرالمؤمنین رسید بکوفه غوغای عظیم از خلق برخاست محمد بن

[illegible] ابو موسی اشعری گفت و با ایشان مشورت کرد در کار آنحضرت [illegible] ابو موسی تبلیغ نکرد [illegible] امیرالمؤمنین را اعلام کرد که ابو موسی فتنه میانگیزد

آنحضرت نامه نوشت [illegible] بر این امر [illegible] موجب [illegible] و امور باتفاق جماعت بسیار بر من بیعت کرده اند و بعضی از ایشان

بیعت عهد را شکسته مبادا که در آمدن تقاعد و تکاهل ورزید [illegible] امام حسن و عمار یاسر را داده بکوفه فرستاد عبدالله بن عباس گفت یا امیرالمؤمنین

چنان معلوم میشود که [illegible] اگر کوفه نخواهد آمدن آنحضرت فرمود که شش هزار و پانصد مرد با ما خواهند آمد و [illegible] بود که چون امام حسن بکوفه رسید

و نامه آنحضرت را بر ایشان خواند و تکبیر بر [illegible] فرمود و خطبه بغایت فصیح و بلیغ بخواند چنانچه مردم از فصاحت و بلاغت او حیران بماندند و تحسین بسیار

نمودند و مردم را ترغیب نمود بنصرت امیرالمؤمنین ابو موسی لعین بر منبر رفت و خطبه خوانده گفت از قوم فتنه [illegible] رسول [illegible] که بعد از من فتنه ها [illegible]

گردد نباید که در آن فتنه [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] عمار یاسر [illegible] گفت

[illegible] حضرت رسول فرمود که [illegible]

[illegible] مستحق خلافت [illegible] عثمان مستحق آن نبود [illegible]

[illegible] و دیگر گفت [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] ابو موسی گفت [illegible] حضرت رسول [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

و قرابت و خلافت [illegible] افضلیت [illegible] کرده [illegible]

مستحق تر از امیرالمؤمنین نبود [illegible] حبل الله متین است و [illegible] رسول رب العالمین است [illegible]

[illegible] است [illegible] امام مفترض الطاعه است بقول خدا و رسول [illegible]

[illegible] از امیرالمؤمنین اجازت خواست و گفت [illegible] آنحضرت فرمود که برو [illegible]

بسیار [illegible] ترغیب نمود [illegible] آنحضرت و مناقب آنحضرت را بر ایشان خواند و گفت [illegible] ابو موسی لعین [illegible]

نکنید [illegible] عدی بن حاتم [illegible] برخواست [illegible]

و عمار یاسر [illegible] بن عمرو [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] ترغیب و تحریص کوفیان نمودند بمعاونت

آنحضرت نمود و وقتی که ابو موسی بر منبر بود [illegible] بسیار کرده [illegible] ابو موسی گفت [illegible] شنوده بنمودنا

ابو موسی [illegible] بیرون کردند عبدالله بن [illegible] سعی [illegible] متابعت نموده خلق [illegible] آنحضرت طلبیدند حضرت امام حسن علیه السلام

نماز جماعت گذارد و روز جمعه و قرظه بن کعب انصاری را بجانب آنحضرت [illegible] کوفه [illegible] مردم متوجه خدمت امیرالمؤمنین

شده و آنحضرت پانزده روز در موضع ذی قار انتظار لشکر کشید تا لشکر رسید آنگاه آنحضرت خطبه بلیغ خوانده و حال عهد شکستن طلحه و زبیر اعلام

فرمود و گفت [illegible] امام آنحضرت [illegible] با اهل بصره [illegible] عایشه [illegible] بیرون آورده [illegible] گفتند که یا امیرالمؤمنین

ایشان [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible] عهد شکستند [illegible] که با ابن حنیف [illegible] و موی سر و ریش

او [illegible] تا پیش من فرستادند اگر [illegible] واجب [illegible] که حق با ماست حاشا که حق با ایشان باشد

حق [illegible] پیغمبر فرمود که حق با علی است [illegible] مخالف حق [illegible] عبدالله بن عباس [illegible]

پیش طلحه و زبیر فرستاد [illegible] تمامی حجت [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عایشه [illegible] آنحضرت [illegible] جنگ کرد [illegible] آنحضرت [illegible] صف [illegible] لشکر

صف [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] سلاح [illegible]

لشکر [illegible] عایشه گفت مبادا [illegible] زبیر [illegible] آنحضرت [illegible]

کرد [illegible] حضرت رسول [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] سلام [illegible] جواب [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible] بسیار فرمود

[illegible] زبیر [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عایشه گفت [illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

[illegible] عبدالله [illegible] خواب [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] اجابت آمد [illegible]

[illegible] طلحه [illegible] لشکر رفت [illegible] از میان لشکر [illegible]

بیرون آمد [illegible] بعد از نصرت [illegible] و مروان بن حکم [illegible] گفت [illegible]

عثمان [illegible] و گفت

[illegible] حضرت

امیرالمؤمنین فرمود که لعن الله القاتل والمقتول [illegible]

آنحضرت این آیه میخواند و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد بن ابی بکر [illegible] عایشه [illegible]

و روایت است که حضرت رسول بعایشه گفته بود که بترس از آن روز که تو بر شتر نشسته باشی و سگان [illegible] بر تو بانگ زنند و تو [illegible] عصابه زرد
بر خود بسته باشی و حلاق [illegible] دست چپ عایشه امیر المؤمنین [illegible] دید که عصابه زرد بسته بود و [illegible] بر اعضا در افتاد و آنحضرت فرمود
که من امروز از جوار حکم رسول الله میکنم و وکالت او [illegible] آرام انگاه آنحضرت محمد بن ابی بکر را با [illegible] فرستاد که خاطر تو کجا میکشد گفت [illegible]
آنحضرت [illegible] چند روز [illegible] گردانید تا او را بمدینه رسانیدند و در آن روز لشکریان امیر المؤمنین [illegible] صحرا را بجوش [illegible] ساخته بودند
و جمل و احزاب انصار ایشان همه مخذول و منکوب گشته [illegible] معصیت [illegible] بصره [illegible] لشکریان [illegible] رفت و آواز [illegible]
برسید چنان جنگ [illegible] بصره واقع شده بود و از لشکریان آنحضرت [illegible] هزار [illegible] کشته شده بود و [illegible]
که چون عایشه بمدینه رسید نامه نوشت بمعاویه و او را [illegible] و مقاتله امیر المؤمنین [illegible] لشکر عظیم جمع کرده در بعضی
روایات آمده که چهار صد هزار کس [illegible] بیعت کرده بودند و با امیر المؤمنین نود هزار کس بودند [illegible] در مقابل یکدیگر نشستند
و در شبی که بلیلة الهریر مشهور است [illegible] هزار کس [illegible] کشته شدند و در آن شب مالک اشتر مشرف بر فتح شده بود عمرو عاص [illegible]
حیله انگیخت و مصحفها بر سر نیزه کردند که بیائید و بقرآن عمل نمائید لشکریان آنحضرت [illegible] هزار کس از آن لشکر جدا شده
آمدند بخدمت امیر المؤمنین [illegible] گفتند که [illegible] مالک اشتر را باز گردان و اگر نه ما با تو محاربه میکنیم آنحضرت هر چند نصیحت فرمود
کار از پیش نرفت و قبول نکردند و هر چند فرمود که لحظه دیگر توقف کنید [illegible] معاویه [illegible] مجال ندادند تا بنا چار فرستاد و مالک را باز گردانید
و قصه حکمین و حکم [illegible] وعده نهادند [illegible] آنحضرت متوجه نهروان شد و ایشان چهار هزار تن بودند
از جمله [illegible] هزار تن [illegible] بعضی از امیر المؤمنین برگشتند [illegible] چهار هزار [illegible] نهروان جمع شدند و آنحضرت
همه [illegible] خارجیان بقتل آورد و [illegible] کس [illegible] از ایشان [illegible] افتادند [illegible]
و خوارج از نسل ایشانند لعنهم الله فی الدارین

ذکر کیفیت اخراج ابوذر رضوان الله علیه

قاضی ابو الفتح محمد بن عبد الواحد در صفوة [illegible]
آورده در سبب اخراج ابوذر رحمة الله که [illegible] نامناسب از عثمان مهاجرت اختیار کرد و بجانب شام [illegible]
عثمان [illegible] او با سنت [illegible] میکرد که چنین و چنین سلوک میکند و این موجب [illegible] معاویه [illegible]
آن [illegible] شام بود [illegible] بعثمان نوشت که ابوذر چنین و چنین میگوید و عثمان [illegible] نوشت که [illegible]
کرده [illegible] بمدینه رسید [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] بسیار در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] رسول الله عبد الله [illegible] عثمان [illegible] جندب بن جناده [illegible]
[illegible] آنحضرت فرموده [illegible] رسول [illegible]
[illegible]
گفت [illegible] رسول [illegible] عثمان [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] رسول فرموده که ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء
علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر الغفاری [illegible] آسمان [illegible] زمین [illegible] صاحب لهجه [illegible] ابوذر [illegible] عثمان
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] الله

[illegible] حضرت موسی [illegible] گفت [illegible] فرعون [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان [illegible] خالص رسول الله [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
گفت [illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
وفات [illegible] حضرت پیغمبر [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان ابوذر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] مالک [illegible]
[illegible] اصحاب رسول الله ابوذر [illegible] وفات [illegible]
[illegible]
[illegible] مالک اشتر [illegible] رسول الله [illegible]

ذکر سبب قتل عثمان [illegible]

[illegible]
و کیفیت آن در نهج البلاغه [illegible] امیر المؤمنین [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان [illegible] مصر [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] عثمان [illegible] محمد بن ابی بکر [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] زید بن ثابت [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] محمد بن ابی بکر [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] مصر [illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] محمد [illegible]
[illegible] محمد بن ابی بکر [illegible]
[illegible] محمد [illegible] اصحاب [illegible]

...خواندند و رفتند پیش عثمان و کتابت را بر او نمودند منکر شد که من از این خبر ندارم امیرالمؤمنین فرمود که این خط خط کاتب تو مروان است و این غلام
غلام تست و این شتر شتر تو عثمان خاموش شد و بعد از آن محمد بن ابی بکر و اصحاب مدینه و عثمان فتنه بالا گرفت تا آخر الامر عثمان در خانه خود متحصن
شد و در خانه را در بست مردم گرد آن را محاصره کردند تا آخر آتش آوردند و در خانه را سوختند و بدرون خانه ریختند و اول کسی که داخل شد محمد بن ابی بکر بود و دست و
ریش او را در دست پیچید و جنبانید عثمان گفت ای پسر برادر ریشم را بگذار اگر پدرت زنده میبود و حرکات شنیعه ترا میدید البته منکر میشد و این همه بر تو
نمی‌پسندید پس عثمان دست کرد و مصحف را برداشت و گشود و در کنار نهاد پس محمد شمشیر زد بر گردنش عثمان گفت این کتاب خداست در میان ما و شما عمل
بانچه در وی است و آنچه تو خواهی من دیگر نکنم و از ایشان عتاب کنید محمد گفت الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین تو هر چه خواستی کردی از عصیان و افعال
این زمان که اعمال تو بکار آمده عاجز گشته اکنون این میگوید و در این اثنا کنانة بن بشیر [illegible] ضرب بکارد زد بر پیشش و سنان بن حمدان مرادی ضرب
شمشیر رسانید بر فرقش که بر قفا افتاد و گویند که از قطره خون بر این آیت که **فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم** چکید بعد از آن شمشیر در وی نهادند تا کشته
شد و سه روز او را در خانه انداختند [illegible] و مسلمانان یکبار او را جدا کردند [illegible] میگفت که دفن میکنیم او را در گورستان جهودان حکیم
حزام گفت این مکنید تا و دیان بر امیرالمؤمنین حجت کردند پس او را گردند برد دفن [illegible] او را بر تخته که جای نهادند پایش کرد مانده بود و آویخته بود از برای
آن بعد از آن حکیم حزام بر او نماز کرده و در اقصای بقیع در [illegible] دفن کردند **لعنه الله فی الدنیا والآخرة** و بسبب کشتن او منافقان اتفاق رفتند
[illegible] در دین اسلام تا انجلا وقایع عجیبه بظهور آمد و خلافت امیرالمؤمنین [illegible] سال بود ولیکن قریب به [illegible] سال خلافت که حق آنحضرت بود مسوخ
ثلثه بناحق بغصب متصرف شدند **ذکر مدت خلافت مسوخ ثلاثه و [illegible]** که مدت خلافت ابی بکر دو سال و چهار ماه و [illegible] روز و بقولی [illegible] سال
سه ماه سیزده روز و در بیست هفتم ماه جمادی الاولی سال سیزدهم از هجرت با وبال [illegible] ارتحال کرد و گویند عمر او شصت و سه سال بوده و بقولی [illegible]
شصت و یکسال [illegible] ماه و مدت خلافت عمر بقولی ده سال [illegible] و بقولی [illegible] سال [illegible] شش ماه و چهار روز [illegible] شجاع الدین ابولؤلؤ غلام مغیرة بن شعبه [illegible]
در بیست و ششم ماه ذی الحجه سال [illegible] از هجرت و عمر او شصت و سه سال بوده و تا عثمان در اول ماه محرم برو بیعت کردند در سال بیست و سیم از هجرت و مدت
خلافت او دوازده سال بوده الا [illegible] ماه و [illegible] در مدینه بود باتفاق مهاجر و انصار در هیجدهم ماه ذی الحجه در سال سی و پنجم از هجرت و عمر [illegible]
[illegible] سال بوده و [illegible] و اولین ملوک [illegible] بعضی کتب آمده که ابوبکر و عمر و معاذ جبل و سالم [illegible] ابی حذیفه نزد یک [illegible] میگفتند که [illegible]
مینمودند در آن حالت [illegible] و محمد بن ابی بکر گفت که پدرم [illegible] که میگفت که سید المرسلین و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما حاضر اند و مرا [illegible]
بشارت میدهند و روایت [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله عهدنامه که آن را محقق میگفتند و آنحضرت را [illegible]
و عبدالرحمن عوف و عبدالرحمن ابی بکر و عمر حاضر بودند عمر گفت [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] تا شما [illegible]
[illegible] در ابطال اخبار و احادیث [illegible] که وضع کرده اند در حق مسوخ ثلثه **حدیث اول** گفته اند که حضرت رسول فرمود که اقتدوا بالذین
من بعدی ابی بکر و عمر این حدیث را افترا کرده اند چه آن مخالف نص قرآن است و اگر مسلم داریم که موضوع نیست بنصب ابی بکر و عمر خوانند یا برفع
هر دو لازم می آید که ایشان مامور باشند نه آنکه مقتدا بوده زیرا که بتقدیر نصب ایشان منادا واقع شده اند بحذف حرف ندا یعنی یا ابا بکر و عمر و در
تقدیر رفع و این قوت که اقتدوا یا ایها الناس من بعدی بکتاب الله و عترة رسوله و دلیل بر این آنست که در کتب مخالف و موالف
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من دو چیز در میان شما میگذارم که کتاب الهی است و عترت من و ایشان [illegible]
حوض کوثر بر من رسند [illegible] بآن هر دو چنگ زنید هرگز گمراه نشوید پس مراد از الذین [illegible] کتاب الله و عترت باشند نه ابوبکر و عمر
این حدیث دلالت نکند بر صحت خلافت ایشان از چند وجه **وجه اول** آنکه ابوبکر نص بعمر کرد و عمر بشوری انداخت و عثمان [illegible]
مخالفت بسیار در میان ایشان بود پس اقتدا بهر یک از ایشان نقیض اقتدا بآن دیگر [illegible] خالد [illegible]
مالک بن نویره کرده بود و ابوبکر [illegible] گفت خالد سیف الله است و ابوبکر قائم بود بر متعتین که متعه حج و زنان است و عمر [illegible] منع کرد
و حرام گردانید و گفت انا احرمهما [illegible] ابوبکر [illegible] فدک [illegible] فاطمه علیها السلام داد و عمر از وی گرفت و در [illegible] ابوبکر نماز تراویح [illegible]

[illegible] و ابوبکر و عمر بمخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروان را راندند و ابوذر را بخواندند [illegible] مخالفت [illegible]
تنها گذارد و عمر بجماعت گذارد و تنها [illegible] و فرموده حق سبحانه و تعالی است که افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند
کرده ابوذر را راندند و مروان را خواندند و این نوع مناقضات بسیار است و
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا چنانچه در قرآن اختلاف نیست در حقیقت در کلام هر که بقرآن عمل کند هر آینه که اختلاف نباشد و
ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم آخر ایشان همان میگفت که اول ایشان گفته بود و اختلاف بخلاف ائمه مخالفین که هر یک مذهبی وضع
کردند بر خلاف آن دیگر **وجه دوم** آنکه فرموده حق سبحانه و تعالی است که لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و دیگر فاتبعونی
یحببکم الله و دیگر اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و دیگر من یطع الرسول فقد اطاع الله و از این آیات در قرآن
بسیار است پس واجب است اقتدا بکتاب خدا و رسول او و عترت او **وجه سوم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را مقتدا
گردانید و فرموده حق سبحانه و تعالی و امر کرد همه را که او را مقتدا و امام خود دانید و امیرالمؤمنین خوانید چنانچه مکرر مذکور شد و ایشان از جمله
آنها بودند که مامور شده بودند که اقتدا بآنحضرت کنند پس ایشان مقتدی باشند نه مقتدا **حدیث دوم** آنکه گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که اگر من دوست میگرفتم هر آینه ابوبکر را [illegible] و این از چند وجه باطل است **وجه اول** آنکه ایشان میگویند در قول آنحضرت که انک [illegible] من احببت [illegible]
احببت ابوطالب [illegible] این سخن کذب این حدیث لازم می آید و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده که المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء
بعض پس بحدیث خصم ابوبکر مؤمن نبوده که اگر مؤمن بودی بنص قرآن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را دوست داشتی و دیگر میفرماید که لا
یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین پس بزعم خصم معلوم شد که آنحضرت ابوبکر را دوست نگرفته بود **وجه دوم**
آنکه عالمیان دوست حضرت رسول بودند [illegible] جانب امیرالمؤمنین [illegible] روایت کنند که حضرت
رسالت [illegible] که خواهد [illegible] و داخل شود به بهشتی که [illegible] فرموده پس [illegible] دوست دارد علی ابن ابی طالب را و مغفرت
[illegible] امیرالمؤمنین بود و آنحضرت [illegible] امیرالمؤمنین فرماید پس چگونه دشمن او را دوست دارد و در مصابیح ایشان آورده اند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در حق امام حسن علیه السلام فرمود که بار خدایا [illegible] دوست میدارم [illegible] حسن را دوست دارد و بفرموده آن حضرت امام حسن را دوست
[illegible] و حضرت رسول صلی الله علیه و آله دشمن ایشان را [illegible] **وجه سوم** آنکه [illegible] برادری [illegible] اصحاب در میان یکدیگر چنانچه میان ابوبکر
و عمر و میان طلحه و زبیر و میان عثمان و عبدالرحمن عوف و میان سعد و سعید و میان سلمان و ابوذر [illegible] آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]
و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما [illegible] و با او مواخات کرد و مع ذلک حق سبحانه و تعالی
[illegible] واجب کرد [illegible] بدلیل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس [illegible] بر آنحضرت عالمیان محبت
امیرالمؤمنین و اولاد صلوات الله علیهم واجب [illegible] بر آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله بقول خدا [illegible]
[illegible] **وجه چهارم** آنکه فرموده حق سبحانه و تعالی است اتامرون الناس بالبر و
تنسون انفسکم و دیگر الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین این آیت دلیل است بر آنکه [illegible]
[illegible] **وجه پنجم** آنکه ابوبکر [illegible] آنحضرت [illegible] مدت [illegible] در زمان اسلام منافق بوده منافقان
میان [illegible] و میان کفر و نفاق **وجه ششم** ابوالفتوح [illegible] اصفهانی و علمای ایشان آورده اند که از عایشه پرسیدند که از مردمان کدام [illegible]
رسول الله گفت فاطمه علیها السلام [illegible] **وجه هفتم** آنکه [illegible] از انس که از حضرت رسول صلی الله علیه
[illegible] **وجه هشتم** آنکه در مصابیح آورده که اسامه گفت که نزد
[illegible] حسن و حسین علیهما السلام
حضرت رسول الله بودم که امیرالمؤمنین و عباس آمدند و از آنحضرت پرسیدند که از اهل تو کدام کس [illegible] فرمود
فاطمه [illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما [illegible] فرمود تا آخر عباس گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] **حدیث سوم** آنکه روایت کرده اند که حضرت رسول الله بر منبر [illegible]

بعد از منبر ابوبکر است و عمر و ابن معز رست از چند وجه وجه اول آنکه اگر این حدیث راست بود آنحضرت عمرو عاص را بر ایشان امیر نساختی
در جنگ خیبر و ذات السلاسل وجه دوم اگر این حدیث راست بود اسامة بن زید را بر ایشان امیر نگردانیدی و بحرب اهل روم در زمین
فلسطین وجه سیوم آنکه احمد بیهقی آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده علی بهترین بشر است و هر که از این ابا کند پس
بتحقیق که او کافر است پس تغیر این حدیث راست نیست وجه چهارم آنکه اگر چنین بود حضرت رسول بفرموده حضرت عزت شانه سوره برائت
از ورا باز نستاندی و با امیرالمؤمنین ندادی وجه پنجم آنکه عبدالله عباس روایت کرده که چون آیت ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک
هم خیر البریة نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که این آیت در حق امیرالمؤمنین است و شیعه او در روز قیامت راضیین
و مرضیین اند پس معلوم شد این حدیث را دروغ بسته اند بر ابوبکر و عمر و حجاجی که چندین سال پرستش لات و عزی کرده باشند چگونه توانند
تواند بود که ایشان بهترین خلقان باشند وجه ششم آنکه عباس عم او در نزد او که غلام آنحضرت بود و هم قریش و هاشمی بود و ابوبکر جز قریش نبود و ابو قحافه پدر او
صیاد بود وجه هفتم آنکه اگر ایشان بهترین خلق بودندی ابوبکر نگفتی که شیطانی مرا فریفته و عمر نگفتی که من در شکم در اسلام خویش و نوبتی از حذیفه پرسید که من از منافقانم
یا نه ابوبکر و عمر که بدین صفت بوده باشند پس چگونه توانند بود خیر البریه این امت باشند وجه هشتم آنکه امیرالمؤمنین فرموده که من سزاوار این امر بودم ولیکن
ملاحظه کردم تا مردمان بکفر باز نگردند و دیگر فرموده که اگر مردمان بکفر نزدیک نبودندی من هر آینه جهاد میکردم با ایشان و دیگر فرمود که ایشان چگونه بهتر باشند از من حال
آنکه من حق را عبادت کرده ام پیش از ایشان و بعد از ایشان پس چون امیرالمؤمنین اگر مانع نبود با ایشان در مقام جهاد می بود پس چگونه بهتر باشند و
وجه نهم برکند این حدیث کلام ابوبکر است که گفت که من فسخ میکنم خلافت را و من بهتر نیستم از شما و حال آنکه علی علیه السلام در میان شماست و آنحضرت هرگز
شکر ایشان نگفت و چیزی ذکر ایشان که شکایت نفرمود که با من خیانت کردند و بر من ظلم نمودند وجه دهم آنکه چون ابوبکر و عمر خیر امت باشند که
بر اهل بیت رسول الله صلوات الله علیهم ظلم کردند و هر که بر ایشان ظلم کند ملعون است که الا لعنة الله على الظالمين و اگر ابوبکر خیر امت باشد پس باید که جمله
خیر امت باشند زیرا که ابوبکر چهل و شش سال بت پرستید وجه یازدهم آنکه مخالفان در حق امیرالمؤمنین این حدیث ذکر کرده اند خصوصا احمد بیهقی
که هر که به بیند آدم را در علمش و نوح را در حکمتش و ابراهیم را در حلمش و موسی را در هیبتش و عیسی را در عبادتش پس باید که نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام
پس آنچه در پنج پیغمبر رسل اولوالعزم متفرق بود در آنحضرت مجتمع بود بگفته خصم پس وجود این چنین با این صفات کمال انجنان شخصی و غیر او را آن فضل هم
نایب خیر البشر باشد و بعد از او و بهتر بشر و اسند پس این حدیث موضوع و بهتان باشد حدیث چهارم آنکه گویند که ابوبکر در برزخ و رست و گفت
کیست مقدم نام افتاب کنم امیرالمؤمنین فرمود که هر گاه حضرت رسول ترا مقدم داشته باشد پس کیست که ترا موخر دارد و سخن ابوبکر هر چند وجه باطل است
وجه اول آنکه شک نیست که حق سبحانه و تعالی در خلافت و امامت ابوبکر است آنکه گفت و در برخویشتن نیست راست بود و این حدیث موضوع است وجه دوم
آنکه اگر این راست بودی حضرت امیرالمؤمنین بیعت کردی و نزاع با جماعه صحابه و احتجاج بسقیفه بنی ساعده ننمودی و نفرمودی که آن ناحق است پس چگونه ابوبکر را مقدم
وجه سیوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله ویرا مقدم داشته بود با لشکر اسامه زیرا که آن حضرت هر چه کرد و گفت حق است بود پس واجب است ابوبکر برود خود را از حکم
کتاب و رسول بیرون نا آورد زیرا که هر که نافرمانی خدا و رسول کند مرحوم و فاسق است وجه چهارم آنکه مخالف میگوید که حضرت رسول رحلت فرمود و خلیفه
نکرد است پس این حدیث نقیض آن است و بزعم خصم امامت او باختیار صحابیست و باجماع حل و عقد نیز بفرموده رسول وجه پنجم اگر حضرت رسول صلی الله علیه وآله ویرا مقدم کرده
بودی چرا بیعت بجستاندی و بعضی قبول نکردندی اگر بفرموده آنحضرت بودی تخلف وجه ششم آنکه اگر بفرموده حضرت رسول بودی که او مقدم بودی
ابوبکر نگفتی که من راضی نیستم بیکی از این دو مرد که ابو عبیده جراح است وجه هفتم اگر او مقدم بودی بزرگان و نامداران و افضل صحابه مثل عمار و سلمان و مقداد و عبدالله
بن مسعود و عبدالله بن عباس و محمد بن ابابکر و مثل سعد بن عباده و پسرش قیس که بزرگان انصار بودند با خود چنان از او تخلف نمیکردند وجه هشتم آنکه
کلام امیرالمؤمنین موضع منبر خطبه شقشقیه است که دلالت دارد بر عصیان ایشان پس چگونه ایشان را مقدم داشته و احادیث
در ابطال آن بسیار است حدیث پنجم آنکه روایت کنند از عمرو عاص که او گفت که یا رسول الله دوستترین مردمان بسوی تو کیست فرمود که عایشه گفتم از مردان
فرمود که پدر او و این حدیث از چند وجه باطل است با وجود آنکه راوی این مرد هم مشرک و هم ملعون که در کتب معتبره یافته که امیرالمؤمنین او را لعن صریح

کرده وجه اول این حدیث بحدیث طیر باطل است چنانکه در کتاب مخالف نقل از انس میکنند که مرغ بریان بخدمت حضرت رسول آورده بودند
و گویند این مرغ را ام ایمن آورده بود آنحضرت فرمود که بار خدایا بیار بهترین خلق خود تا بخورد با من این مرغ را امیرالمؤمنین آمد و با آنحضرت
آن مرغ را خورد پس اگر راست بود این حدیث باید که ابابکر حاضر شدی نه علی علیه السلام وجه دوم آنکه این معارضه میکند با حدیثی وارد است
از طرف مخالف از آن حدیثی و پیش از این مذکور شد از عایشه پرسیده شد که دوستترین خلقان پیش حضرت که بود گفت فاطمه علیها السلام گفتند از مردان
گفت شوهر او و دیگر بالغ احادیث دال بر ابوبکر نیست وجه سیوم آنکه کدام مرد هیات که پیش فاسقی فاجر مکاری قرار حیلت گری شوم نحس دغل
مثل عمر مهیا بنشیند و گوید که من زن خود را دوست میدارم اینقدر از غیرت نباشد اینکه ستر خود پیش عمر فاش کنند مع ازدست
عایشه و حفصه در رنج و محنت بود چنانچه سوره تحریم شاهد حال است وجه چهارم آنکه حق سبحانه و تعالی دوستی امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام
واجب گردانیده و اجر رسالت ساخته بآیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی چنانچه مکرر مذکور شد وجه پنجم آنکه مخالف
و موالف گویند که آیت ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا در بیان امیرالمؤمنین است صلوات الله و سلامه علیه پس دوستی او
واجب باشد از دیگران وجه ششم آنکه آیت یحبهم و یحبونه در شان امیرالمؤمنین است و دلیل بر این آنکه در حرب خیبر فرمود حضرت رسول
که فردا رایت بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارد و رایت با امیرالمؤمنین داد وجه هفتم آنکه در مصابیح آمده که
حضرت رسول میفرمود در حال غیبت امیرالمؤمنین که بار خدایا میران مرا تا بنمائی بمن علی را و امثال این بسیار است وجه هشتم آنکه حق تعالی میفرماید
که از زنان و فرزندان حذر کنید که بعضی از ایشان دشمنان شما اند و نفرمود که ایشان را دوست دارید و در نهج البلاغه فرموده که زنان ناقص عقل و ناقص
حظ و ناقص ایمان اند پس بپرهیزید از زنان بد و از زنان نیک نیز بر حذر باشید و حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفت در مرض موت که در امامت
من مقدم گردانید ابوبکر را برای نماز جماعت و دیگر فرمود که شما همچو صاحبات یوسف پیغمبر بوده و در شان ایشان است که ان کیدکن عظیم و عمر گفت
استغفری لذنبک و اکثر علمای امامیه بر آنند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را وکیل گردانیده بود در طلاق زنان خود اگر خواهد
کنند همچنانکه در جنگ جمل که آنحضرت عایشه را ترسانیده و گویند طلاق داد و در کتاب فتوح اعثم کوفی که از علمای کبار مخالفین است مذکور است از این باب گفته
و اگر چه از ترس تمام نگفته ولیکن والعاقل یکفیه الاشاره وجه نهم آنکه چگونه حضرت رسول عایشه را دوست دارد که او بغایت ستم بود با ذریت
آنحضرت کردند خصوصا فاطمه علیها السلام و کسی که با امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه جنگ کرده باشد و آنحضرت فرمود که یا علی حربک حربی پس چگونه
حاربی خود دوست دارد انهمه کس پس معلوم شد این نوع احادیث محض کذبست حدیث ششم روایت کنند آنکه امیرالمؤمنین فرماید که تفضیل
مرا بر ابابکر و عمر میکنند من او را حد مفتری زنم و این از چند وجه باطلست وجه اول آنکه مخالف روایت کنند از ابن مسعود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که علی بهترین بشر است و هر که ابا کند بتحقیق که او کافر است پس چگونه امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه این فرماید که ایشان را بر من
تفضیل نکنید و در حدیث دیگر آمده که علی بغض امیرالمؤمنین تفضیل غیر است بر او وجه دوم آنکه روایت مخالف معارض است
و تصدیق خصم پس حدیث دوم صادق باشد و اول کاذب وجه سیوم هم مخالف روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که
امیرالمؤمنین اعلم و افضل شماست و باقی حدیث طیر و حدیث خیبر و آیت مباهله و آیت فضل الله المجاهدین و آیت تطهیر و آیت خمس
و آیت مودت و قرابت و حدیث ضربت علی یوم الخندق بهتر است از عبادات جن و انس جملا ابن مغازلی نقل کرده و نقیض این حدیث مذکور است
و جمله کتاب دلالت دارد در محبت و امامت و خلافت و افضلیت و نیز آنچه موجب حد است محصور است و تفضیل کسی بر کسی موجب حد نیست
چه حد موجب خمر و زنا و امثال اینها است موجب تفضیل نشاید که امام حد ناشروع زند وجه چهارم آنکه و فقره امیرالمؤمنین علیه السلام خوا
ذا گر که کاشته نخم فجور را و داده اند آب غرور را و درویده اند حاصل هلاک و ثبور را و نیز اتفاق امت است که ابوبکر گفت فلست
بخیرکم و علی فیکم اگر راست گفت پس او از هیچ صحابه فاضلتر نبود و اگر دروغ گفت امامت را نشاید وجه پنجم آنکه مخالف مع
او میگوید جز این منیکوید که صاحب غار بود و سبب بردن آنحضرت و دلالت آن بود که این سر فاش نسازد در میان منافقان

چون آنحضرت صاحب آنست که او صاحب است با آنجماعت و این چه افضلیت باشد حال آنکه عبد الله اریقط با آنحضرت بود در غار برابر او
نیز باید افضلیت باشد وجه ششم آنکه گویند که ابوبکر پدر زن حضرت رسول الله بوده گوییم که آنحضرت زن عثمان بود از آنجمله یکی در بود
و آنحضرت را از دختران ایشان هیچ فرزند نبود و امیر المؤمنین هم برادر زن بوده که ام هانی بنت ابوطالب و هم داماد و هم ابن عم پدر و مادر
دو دیگر جهات چگونه بیک جهت بسر اعتبار ایشان دعوی تفضیل کنند و با همه جهات تا بحنین نه حدیث هفتم آنکه روایت کنند که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ابوبکر و عمر بهترین کهول اهل بهشت اند و این حدیث از چند وجه باطل است وجه اول آنکه اتفاق جمله امت
است که در بهشت پیران و کهلان نباشند و هم از ایشان روایت کنند که آنحضرت فرمود که اهل بهشت جمله امرد باشند و موی بر ایشان نبود وجه
دوم آنکه مشهور است که شخصی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله بود فرمود بطریق مطایبه که هیچ پیرزن به بهشت نرود پیره زن بگریه افتاد
آنحضرت فرمود که گریه مکن که همه جوان شوند و به بهشت روند و لهذا فرمود که من نمیگویم مگر حق را و حال آنکه اهل قبله تمام اتفاق دارند بصدق
این حدیث که آنحضرت فرمود که امام حسن و امام حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بهتر است از ایشان بنابرین احادیث و اخبار
و مانند این آنان که به بهشت روند جوانان باشند و امام حسن و امام حسین بهترین ایشان بودند وجه سیوم آنکه ابوبکر و عمر اگر امامان کهلان باشند
پس از جوانان نخواهند بود و در بهشت چون کهل نباشد پس ایشان امامان که باشند و اگر ایشان امام همه خلایق بودندی پس باید
که بهترین همه بودندی نه تنها از آن کهلان وجه چهارم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر پس هر که دنیا را
اختیار کند ایشان را از بهشت بهره نخواهد بود و ایشان چنین کردند پس از بهشت بهره نخواهند بود وجه پنجم آنکه اگر معتبر سال است در دنیا
حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت لقمان علیهم السلام از ایشان پیرتر و عابدتر بودند و از صحابه سلمان منا اهل البیت سزاوارتر بوده باین نام
پس [illegible] واضع این حدیث بعقل باطل بوده نسبت چنین مشوخ کرده زیرا که در بهشت کهلان نباشند پس کی باید که مراد در جوانی بوده
در بهشت و شاید که این حدیث را اعتقاد بسته باشد حدیث هشتم آنکه روایت کنند مخالفان که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که اگر من
مبعوث نمیشدم در میان شما هرآینه عمر مبعوث میشد و همچنین روایت کنند که آنحضرت فرمود که تاخیر نمیکرد جبرئیل علیه السلام بر من از وحی مگر
که گمان میکردم که بسوی عمر بوده و روایت دیگر آنست که محبوس نمیشد از وحی مگر که گمان میبردم که فرود آمده بر عمر و این از چند وجه باطل است
وجه اول در کتب ایشان مذکور است که عمر گفت من شک دارم در خود که منافقم یا نه و بارها از حذیفه پرسید که آیا من منافقم یا نه پس کسی
که در اسلام خود شک داشته باشد چگونه روا بود که وحی بر او نازل شود و بآن حسب و نسب که شنیده شریک محمد رسول الله صلی الله علیه وآله
باشد و خاتم پیغمبران است و مطهر و معصوم از گناه و لازم می آید نیز که عمر سبک بزرگترین دشمن آنحضرت بود زیرا که بلندترین مرتبها مرتبه نبوت است
بسبب آنحضرت از عمر فوت شده و از آنجانب نیز این چنین که مقتضی جبلت انسانیت است که از وحی هرچه بتاخیر افتد بسبب
تاسف کرده و این موجب دشمنی است پس دیا آنحضرت از عمر متاذی باشد وجه دوم آنکه حق سبحانه و تعالی داناتر است از آنکه این منصب
بکسی میداد از نوع بنی آدم و آنشخص میباشد که متصف بجمیع صفات پسندیده باشد و مجتنب افعال ذمیمه و قضیه بر عکس است
با وجود این عمر چندین سال خدمت لات و عزی کرده وجه سیوم آنکه بر خدای تعالی خلاف و سهو و نسیان محالست آیا حق سبحانه
و تعالی در ازل میدانست که عمر رسول الله است یا نه اگر ویرا لایزال دانست که رسول الله است و آنش خلاف آنچه خدا از خود دانسته لازم آید
و اگر او را رسول نه دانست وقوع آن محال باشد و چون رسالت او بوقوع نیامد پس این امر بر او محال باشد وجه چهارم آنکه حق سبحانه و تعالی از
پیغمبران عهد و میثاق گرفته و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم الآیه و چون حق جل و علا از عمر میثاق نگرفته پس چگونه وحی بر او فرستد وجه
پنجم آنکه حضرت عزت حضرت رسالت را رحمت عالمیان گردانیده که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین اگر این حدیث راست بودی
در وقع باشد زیرا که عمر از جمله عالمیانست و چون رسالت حضرت رسول منصب رسالت از عمر فوت شده باشد پس چون بسبب آنحضرت
زحمت عمر لاید باشد نه رحمت و حق بر حسب قابلیت منصب رسالت میدهد نه بکیفیت ما اتفق وجه ششم آنکه حکیم دانا خلل در واجب میکند

و رسالت به بنده لات و عزی دهد و نقض غرض خود نکند پس هرگاه وحی در بر تاخیر افتادی در اندیشه میشد در خود که در وقت انتظار وحی کشیدی پس چون چنین بود آیا قرار
برسالت حضرت رسول صلی الله علیه وآله داشت یا برسالت خود بشک باشد و شکاک را مسلمان باید و نیز قول او [illegible] در اسلام خود بشکم پس معلوم شد که این
حدیث موضوع است و قول اعادی اهل بیت است حدیث نهم آنکه منافقان روایت کنند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله نظر کرد بسوی عمر در روز عرفه و تبسم
فرمود آنگاه گفت که خدای تعالی مباهات میکند بعباد عامه و مباهات مینماید بعمر خاصه و این حدیث از چند وجه موضوع و باطل است وجه اول آنکه محال بود که حق سبحانه و تعالی
رسول خود را که عالم را بطفیل او آفریده باشد یکبار دو مباهات و مفاخرت بعمر تعیین کند که در زمان جاهلیت خدا پرست نبوده و در زمان اسلام منافق بوده و در اسلام خود بشک بود
وجه دوم آنکه حق جل و علا حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله خاتم صد و بیست و چهار هزار پیغمبر گردانید و اهل بیت او را از میان عالمیان برگزید و حضرت رسول صلی الله علیه وآله
محل سوگند ساخت که لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون و بامیر المؤمنین و بامام حسن و بامام حسین صلوات الله علیهم قسم یاد فرموده که و والد و ما ولد مراد والد امیر المؤمنین
و ولد امام حسن و امام حسین علیهم الصلوة والسلام و در روز مباهله حق سبحانه و تعالی این پنج تن را از جمله عالمیان مخصوص گردانید و اگر حق سبحانه و تعالی مباهات
کند باین طایفه عالیمقدار کند نه بمنافقی منافقی که در سر کار دین نفاق کند و رخنه در دین اندازد وجه سیوم آنکه بچهار هزار سال پیش از وجود عالم و آدم حق
سبحانه و تعالی نور محمد و علی را آفریده بود و نظر رحمت بر آن میگماشت و باعزاز و احترام میداشت و بعد از وجود ایشان را امان اهل آسمان و زمین
گردانید و عالم را بطفیل ایشان آفرید و ایشان را گذاشت و بعمر که احسن مردمان بود فخر آورد [illegible] در دهنهای بزرگ فاذا لم تستحیی فاصنع
ما شئت وجه چهارم آنکه حق سبحانه و تعالی عهد و پیمان توحید از بندگان خود گرفت وقتی که در ذریات بودند و فرمود که الست بربکم گفتند بلی شهدنا
و سوخ ملت گویا اینجا نبوده زیرا که چندین سال در انکار توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد بودند و سجده لات و عزی میکردند و این نوع در وعدها
انواع عجب نیست چه ایشان گویند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله چون در بهشت رسید آواز خشخشه نعلین بلال حبشی شنید که پیش از آنحضرت
در بهشت داخل شده بود و چنین غلام ابوبکر که بلالست بزعم ایشان پیشتر از آنحضرت رسول صلی الله علیه وآله پس اگر بهشتی [illegible]
در زمانه باید حدیث دهم آنکه روایت کنند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که در روز بدر که اگر نازل شدی عذاب کسی که نجات یافتی مگر عمر و این حدیث
از چند وجه باطل است و بربسته وجه اول آنکه بنابرین اگر عذاب نازل شدی او نجات یافتی و دیگران هلاک گشتندی و حال آنکه در معارک اول کسی که گریختی
میکرد او بود و صاحبانش که سیهزم الجمع و یولون الدبر دلیل خطاب که مذهب مخالف است باید که حضرت رسول و اهل بیت او که امان آسمان و
زمین اند در مهلکه باشند و عمر نجات یابد و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که همچنانکه نجوم امان اهل آسمانند اهل بیت من امان اهل
زمینند پس هرگاه زایل گردد نجوم اهل آسمان زایل شوند و چون اهل بیت در زمین برطرف شوند اهل زمین برطرف شوند و نیز در چنین کسان هلاک شوند
و عمر باین نجات یابد وجه دوم آنکه حق سبحانه و تعالی وجود اهل زمین ساخته وجود حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و دیگر استغفار [illegible] و ما کان الله
لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون و آنحضرت اهل بیتش امان عالمیانند اگر حاضر باشند و اگر غایب باشند استغفار
مؤمنان [illegible] لهذا ایشان را امان نمیداشتند و استغفار نمیکردند پس نزول عذاب از جای ایشان [illegible] وجه سیوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
باعلام الهی و بوحی آسمانی خبر بود از عذاب پس چگونه این حدیث گوید پس ثابت شد که این حدیث موضوع است و بربسته و واضع این حدیث را ایمان و اعتقاد نبوده
و از خدا و رسول شرم نداشته وجه چهارم آنکه مشهور است که عمر میگفت در حالت نزع بسبب محال افعال نامرضیه مقبول خود وا ویلاه و اثبوراه و میگفت
و دیگر میگفت ای کاشکی خاک بودم و این بعینه سخن کافر است که یا لیتنی کنت ترابا و دیگر میگفت کاشکی مادر مرا نزادی و دیگر کاشکی کاهی بودمی و دیگر میگفت
و دیگر میگفت کاشکی که ابر که مرا حیض زنان بودمی و دیگر میگفت کاشکی گوشت بز بودمی که نیمه آنرا بخشندی و نیمه دیگر بواسطه سختی عذاب در حالت نزع
اینها میگفت پس چاره آن هست که همه هلاک شوند و او نجات یابد امریست باطل از خیال محال وجه پنجم آنکه نواصب روایت کنند که عمر میگفت کاشکی
من موی سینه ابوبکر بودمی [illegible] پس مناسب این بود که این حدیث را بر و بنده ما بصیرت که تیره گشت تمیز از میان برخواست
وجه ششم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله نجات را در دوستی اهل بیت خود فرموده بعد که باتفاق خاص و عام است که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها
نجی [illegible] مثل کشتی نوح است که هر که در آن نشست نجات یافت و هر که تخلف کرد از آن غرق شد و هلاک گشت نجات را نقل کردن از اهل بیت و بعمر تعلیق بستن

بغض و عداوت است با اهل بیت صلوات الله علیهم حدیث یازدهم آنکه نواصب گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ده کس از صحابه
بهشتی اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید و ابا عبیده جراح و دیگر امیر المومنین را داخل کرده اند تا حکم بصحتش توان کرد
اما آنحضرت را با دشمنانش جمع کرده اند و یک حکم داده و این یک نوع از بطلان این حدیث است و نیز این حدیث را از چند وجه دیگر باطل است وجه اول آنکه راوی این حدیث سعید بن
زید است و او یکی از عشره است و هرگاه معصوم نیست تعدیل باید تا قول او قبول کنند و اگر نه بطلان حدیث لازم می آید وجه دوم آنکه عمر روزی بحذیفه یمانی گفت که سوگند
میدهم بخدا که مرا از منافقان یاد کنی یا نه چنانکه مکرر از او مذکور شد و هرگاه او از عشره مبشره بود در شک نبود و از حذیفه نپرسید که او منافق است یا نه پس معلوم
شد که این حدیث دروغ و افترا است بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وجه سوم آنکه ابوبکر گفت که مرا شیطانی هست که فریب میدهد مرا پس چگونه تواند
بود که وی را بشارت بهشت داده باشد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وجه چهارم آنکه صاحب فتوح ابن اعثم کوفی گوید که عمر در سکرات مرگ با پسر خود عبد الله
میگفت که اگر پدرت فدا نیست میبود که میداد خود را از عذاب باز میخرید نیکو میبود اگر او بهشتی بودی در مقام و برابری چه بود نمیبود در آن حالت و از این مقوله
نمیگفت و از این گفتن معلوم میشود که در کار خود متحیر بوده وجه پنجم آنکه در مصابیح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره از منست
هر که او را برنجاند مرا رنجانیده و هر که مرا برنجاند خدا را رنجانیده و نص قرآن است که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الا
خرة و باتفاق ایشان فاطمه را رنجانیده اند و بموجب فرموده الهی ایشان ملعون دنیا و آخرت اند پس چگونه مبشر بهشت باشند وجه ششم
آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بکره و اشارت فرمود ایشانرا بقتل مردی از خوارج ایشان قبول نکردند قول آنحضرت را و گفتند ما نمیکشیم کسی را که او قرآن
خوانست وجه هفتم آنکه ابوبکر ... آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه عمر را امر کرد که با اهل مکه رود ابا کرد و قبول ننمود گفت
من میترسم عثمان را بفرست و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده که یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم اگر عمر مومن میبود بموجب
قول الهی اجابت رسول میکرد وجه هشتم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود که فتح مکه ما را میسر خواهد شد و امسال که عمره میفرمود اهل مکه مانع دخول
آنحضرت شدند و از آنجا عمره قضا فرموده از حدیبیه بازگشت عمر میگفت تا مسلمان شده ام هرگز شک در دین نکرده بودم مگر در آنروز آنحضرت فرموده بود
که در امسال فتح مکه میشود بنا بر واقعه که دیده بود میفرمود که فتح مکه میسر گردد و در دیگر سال آیت آمد که لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق و هم
تصدیق قول آنحضرت نکرد تا فتح مکه شد در آنروز حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا عمر را حاضر کردند فرمود که ای عمر سخن من است که گفته بودم و شک تو
زایل گشت کسی که بفرموده پیغمبر خدا شک کند که هرگز سهو و نسیان و غلط بر وی روا نیست چون این نوع احادیث در باره او هست باید که گویند که عمر گفت
بعد از آن که من پناه میبرم بخدا از خشم خدا و رسول او وجه نهم آنکه سلمان گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی تو در بهشت با منی و شیعیان
تو با تو در بهشت باشند و بی ولای او بهشت نتوان رفت شعر بی ولای علی نخواهی شد در بهشت آدم ... و سیر دیگر چنین معلوم میشود
که ایشان را ولا و دوستی امیرالمومنین علیه السلام نبود پس اینکه ایشان را از اهل بهشت شمردن درست نباشد وجه دهم آنکه در نقل صحیح آمده که امام حسن و امام حسین
علیهما السلام بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله من ذا الذی عشرة مبشرة بالجنة ... شنیده ایم که بشارت داده شده اند بهشت
فرمود که شما و پدر شما و مادر شما و جده شما و خال شما و خاله شما و عم شما و عمه شما صلوات الله علیهم و ایشان عشره کامله اند و در آن حدیث یکی بود
نامعصوم هم یکی از ایشان و این حدیث یکی از قول معصوم است و روات تمام ثقات پس قبول ... و دو آن وجه یازدهم آنکه طلحه و زبیر بر امام مفترض
الطاعه خروج کردند و مرتکب شدند و ایشان پیش خصم باغی اند و نزد ما کافر که محاربوا علی کفرة و کافر چون مبشر به بهشت باشد وجه دوازدهم آنکه
امیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه اولی و انسب است از چند وجه وجه اول آنکه آنحضرت معصوم بود با یازده فرزند بزرگوار و دیگر آنحضرت نفس حضرت
رسول بود بر بیان آیت مباهله و دیگر آنکه بموجب یا علی حربک حربی محارب رسول کافر است پس محارب امیرالمومنین نیز کافر باشد و دیگر خلافت ابوبکر باتفاق
خلق بود و از امیرالمومنین باختیار خالق و سعید بن زید ... که این حدیث روایت کرده لیکن خود را در میان در آورده و کذب این حدیث ظاهر است ... شخص
که مدح خود کند و نامعصوم باشد با وجود مظنه عداوت بغیر پس از وی قبول نکنند حدیث دوازدهم آنکه روایت کنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گوید که شیطان میگریزد از سایه عمر و این حدیث از چند وجه باطل و موضوع و بر بسته است وجه اول هم ایشان گویند که شیطان وسوسه آدم علیه السلام

کرد بدلیل این آیت که فوسوس الیه الشیطان با وجود آنکه آدم صفی پیغمبر بود پس شیطان وسوسه او کند که معصوم بود و از سایه عمر گریزد که
چندین گاه مشرک بود وجه دوم آنکه گویند که شیطان وسوسه موسی علیه السلام کرد که هذا من عمل الشیطان و ما ویل این را ندانسته لیکن ...
شیطان میدهد در پیغمبر و در عمر نه وجه سوم هم ایشان گویند در حق ایوب علیه السلام که انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب وجه چهارم هم ایشان گویند که هیچ
پیغمبری نبوده که شیطان او را وسوسه نکرده بدلیل این آیت که وما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته
و اطلاع بر تفسیر این نوع آیات ندارند وجه پنجم آنکه گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام نماز بجماعت گذارد و مشرکان حاضر بودند و مجلس خاص
بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوره والنجم میخواند چون باین آیت رسید که و منات الثالثة الاخری در زبان وی افتاد که این را گفت که تلک الغرا
نیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی یعنی این بتان بزرگ بلند قدر اند بدرستیکه شفاعت ایشان هر آینه امید داشته میشود مشرکان چون این بشنیدند خرم
شدند و گفتند که چون محمد صلی الله علیه و آله تعظیم بتان ما کرد و اثبات شفاعت از برای ایشان و آنحضرت از این غایت برنجید و محزون شد حق سبحانه و تعالی
این آیه فرستاد و این امر عجیبست که این بر جمله انبیا و اولیا وسوسه شیطان را روا دارند و بر عمر که چندین سال بت پرست و کافر بوده روا ندارند وجه ششم آنکه
حق فرموده باید که و زین لهم الشیطان اعمالهم و اول چیزی بر ایشان لازم میکنند در نقل ایشان می آید تکذیب قرآن است و میفرماید که یرید الشیطان
ان یضلهم ضلالا بعیدا و شیطان این نوع چیزها بعمل می آرد وجه هفتم آنکه اهل تفاسیر و ارباب حدیث و اصحاب تواریخ جمله متفق اند که در روز احد همه
صحابه گریختند الا امیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه و عباس و ابو سفیان بن حارث و ایمن پسر ام ایمن ... در اول جنگ گریختند و حمزة بن عبد المطلب
در آنروز شهید شد و فتور عظیم در اسلام پیدا آمد حق سبحانه و تعالی در کلام خود از این خبر میدهد که ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان
ببعض ما کسبوا الآیة یعنی آنانکه بهزیمت شدند از روزی که جمع کفار و اسلام بهم رسیدند شیطان لغزانیده و از راه برده اگر این حدیث درست بودی
پس شیطان از عمر نگریخت در آنروز و رجال عمر از عمر روایت کنند که عمر گفت که من در آنروز که بهزیمت شده بودم میدویدم در آن کوه همچو ماده بز
کوهی مگر آنروز سایه او در مدینه مانده بود وجه هشتم آنکه بدیده تحقیق درنگر که در این حدیث نقصان کار و بار عمر است زیرا که بافواه و السنه گویند
که فلان چنان بد و شریر است که دیو از وی گریزانست یعنی از او بدتر است پس این دلالت بر قبح او کند نه بر مدح او بر تقدیر صحتش حدیث سیزدهم
آنکه گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مرا در یک پله ترازو نهند و امت مرا در پله دیگر من از ایشان زیاده آیم پس اگر بنهند بجای من
ابوبکر را پس او زیاده آید از ایشان بعد از آن عمر را اگر بنهند او زیاده آید از همه ایشان بعد از آن عمر را بر دارند و این حدیث از چند وجه دروغ است
وجه اول آنکه عمر که در اسلام چون سنگ بود چنانچه مکرر مذکور شد پس چگونه بر رسول الله صلی الله علیه و آله راجح آید پس دروغ این نوع باید گفت که
احتمال آن داشته باشد که کسی باور کند وجه دوم آنکه رجحان او بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعلم و تقوی باید و عمر را نه علم بود و نه تقوی بلکه محل جهل و نفاق
بود چه او معنی این لفظ ابا که در قرآن واقع است که و فاکهة و ابا ندانست که بمعنی چراگاه است وجه سوم آنکه در هفتاد قضیه مهلکه مشکله فرو مانده و امیر المومنین
حل آن مشکلات میفرمود و عمر میگفت لولا علی لهلک عمر رجحان او در نقل و جهل خود باشد وجه چهارم آنکه عمر بر سر منبر میگفت همه کس از عمر فقیه تر است
حتی پرده نشینان در حجره ها پس رجحان او چه جهت باشد وجه پنجم آنکه مشهور است پیش موالف و مخالف که عمر در مدت عمر خود در اسلام خواست که سوره البقره یاد
گیرد میسر نشد پس معلوم شد او در هر را از علم چه نوع بهره گرفته باشد وجه ششم آنکه اگر آن مرتبه ظاهر بود و هیچ دهن خلق یافته این صفات بجز الله که هیچ
نبوده و انچه بود عداوت اهل بیت بوده پس رجحان او از عداوت بوده وجه هفتم آنکه اگر این رجحان بسبب قرابت و شجاعت و علم و ورع و
عصمت و طهارت بوده مطلقا در وی هیچ نبود چنانکه بر هیچ احدی پوشیده نیست بلکه خلاف این ... و مخالف چنانست که این همه را برای امیرالمومنین
نگفت که همه صفات که در جمله انبیا متفرق است در وی مجتمع بود وجه هشتم آنکه عمر تمنا میکرد و میگفت که کاشکی من موی بودمی در سینه ابوبکر و یکبار در رجح آمد
و عمر بسیار و مشهور است که ابوبکر میگفت که کاشکی من موی بودمی در سینه مومنان پس این رجحان از کجا است وجه نهم آنکه خصم باید که عمل پیدا کند که عمر را
در دیگر صحابه نبوده بجز مثل نماز و روزه و حج و زکوه و جهاد بلکه جمله صحابه در این فعل از وی زیاده بوده پس رجحان او از کجا باشد وجه دهم آنکه اگر این رجحان
جسم است معلوم است که او بسر قوت بر عالمیان زیاده آید اگر از اعمال او اعمالست این معلوم است که هیچ عملی پسندیده در وی نبوده و انچه بود بغض اهل بیت است

بود در تاریخ یافعی آورده که سید مرتضی علم الهدی قدس سره کودک بود اتفاقا در مجلسی از مجالس واقع شد که یکی از نحویان بسر آمد آنجا بود و این نحوی از
سید مرتضی پرسید که چه میخوانی فرمود که نحو گفت چه مبحث فرمود غیر منصرف نحوی گفت چه صفت باشد از نقود در این باب چیزی بپرسم فرمود که
بپرس گفت ما علامات النصب فرمود بغض عمر یعنی چیست نشانه نصب بغض عمر فرمود که بغض علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام حدیث
چهاردهم نواصب گویند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و گفت ای محمد پروردگار تو بتو سلام رسانید
و میفرماید مرا از من سلام برسان بر ابی بکر و بگو مرا و ملائکه من از تو خشنودم آیا تو از من خشنودی یا نه و این حدیث از چند وجه دروغ و باطلست
وجه اول آنکه حق سبحانه و تعالی عالم است بر کلیات و جزئیات عالم اگر ابوبکر از خدای تعالی راضی باشد نزد وی معلوم خواهد بود که فانه یعلم السر واخفی و این کفر
محض باشد که عالم السر والخفیات را معلوم نباشد که ابوبکر از وی خشنود است یا نه سبحانک هذا بهتان عظیم وجه دوم اگر حق سبحانه و تعالی
رضا را تقدیر کرده بود و نوع آن واجب باشد والا ممتنع باشد و محال و حق تعالی از محال نپرسد و از محال جاهل نپرسد و بار خدا ازان است بکل امور و عالم
بهر چه هست در صدور وجه سیوم آنکه بمذهب خصم شاید که نزدیک وی رضا از و باز گرفته باشد و سخط و لعنت بوی داده و این معنی حسن بود
زیرا که پیش خصم حسن و قبح اعتبار ندارد و همه یکسانست وجه چهارم آنکه حق سبحانه و تعالی در حق رسول خود فرموده که ومن اللیل فتهجد به نافلة
لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا یعنی و بعضی از شب پس بیدار شو بنماز که زیاده است مر ترا بر نماز مفروضه که بدارد ترا خدای تعالی بمقام ستوده
و بحرف عسی ذکر کرده که اگر این حدیث درست باشد مر ابوبکر شوم می شود زیرا که حق سبحانه و تعالی در موضع کلام خود ذکر فرموده که حق سبحانه و تعالی از مومنان راضیست
مومنان از و و این حدیث نه بدان و تیره است وجه پنجم آنکه حق سبحانه و تعالی در کلام خویش چند موضع که ذکر فرموده رضی الله عنهم و رضوا عنه
و نفرموده که بندگان از من بپرسند یا من از بندگان بپرسم و رضای حق سبحانه و تعالی چگونه دانسته شود جائیکه در کفر و شرک پرستنده بت و گوشت و پوست و عروق
و احشا و امعا از و بجز پرورده دو نیمه بنام لات و عزی گشته باشد و نهایت دشمنی با آل رسول الله کرده چنانچه بر عالمیان مخفی نیست که این نسبت
از دشمنی اهل بیت یافته نعوذ بالله من ذلک وجه ششم آنکه حق سبحانه و تعالی در قران مجید خود در چند موضع تعظیم رسول خود کرده چنانچه بنام نبرده که او
که یا محمد بگوید بلکه یا ایها الرسول و یا ایها النبی فرموده از برای تعظیم و در دیگر مومنانرا فرموده که آواز بر بالای آواز وی بلند نکنند و بر وی تقدم نکنند
و او را بنام نخوانند و امر او را اجابت کنند پس چگونه اینچنین پیغمبر را تعظیم نکرده و ابوبکر را تعظیم کرده حدیث پانزدهم آنکه ابو هریره گفته که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بغزا فرموده بود چون باز آمدند زنی پیش آمد و گفت یا رسول الله من نذر کرده ام که اگر تو بسلامت باز گردی من دف بزنم و سرود بگویم
آنحضرت فرمود که نذر کرده بجای خود وفا نما والا ترک کن او بنیاد دف زدن کرد ابوبکر و عثمان در آمدند همچنان میزد چون عمر در آمد دف را در زیر خود پنهان
کرد و این دروغ چنین بزرگ از چند وجه باطل و ناشایسته است وجه اول آنکه در حضور معصوم پاکیزه مثل حضرت رسول و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما
که مانع مناهی بودند دف زنند و ایشان بشنوند و مطلب از ایشان پاک نداشته باشد و دیگر با انواع آلودگی آمیخته باشد و مرتکب مناهی نشوند و از وی اذیت [illegible]
باشند و نواصب گویند که ابوبکر به از عمر است و عمر به از عثمان پس چگونه در حضور عمر ترک بدعت کنند بر ابوبکر مقدم میدانند و ممنوع وجه دوم آنکه دف زدن
یا طاعتست یا معصیت اگر طاعتست نشاید بحضور عمر ترک طاعت کنند و اگر معصیت است نشاید که در حضور حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
معصیت کنند با وجود آنکه مامور بود بر دفع آن و قوت دفع آن داشت و در حضور مثل امیر المومنین که مادر و مهدی بود وجه سیوم آنکه گفته اند زن
از عمر ترسید چگونه زن شیطان از عمر میترسید و حال آنکه شیطان از حق سبحانه و تعالی نترسید و از هیچ پیغمبر و نه از ملایکه مقرب با وجود آنکه حق سبحانه
و تعالی امر کرد او را بسجده آدم علیه السلام نترسید و او را سجده نکرد با آن همه صفوت که آدم را بود مگر بواسطه آنکه او از شیطان درشت تر بوده که شیطان
از او ترسید و شیطان یک نافرمانی کرد ملعون و مطرود و مردود و رانده حق شد و نافرمانی عمر از حد حصر بیرون است وجه چهارم آنکه اولاد از نذر رسول عالمیان
بلهو و لعب مشغول نماید و در رقص و سماع در آید چنانکه زنان بازاری دف زدن و مزمار و تار زدن را جایز داشته اند و بر این بنا میگویند که رخصت نیز فرموده
و با همچنان پیغمبر را چنین لعب اشتغال کنند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده که یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا دینکم هزوا و لعبا و زعم نواصب
السنت که این دروغها بندند تا موجب مدح ایشان شود و نمیدانند که فضیحت و رسوائی ایشان میشود وجه پنجم آنکه حق سبحانه و تعالی

فرموده که بطاعت نزدیک شوید و از معصیت دور گردید چگونه خاتم انبیا معصیت را بر طاعت گزیند نعوذ بالله من هذه الاهواء الباطل
والعقاید المدخولة حدیث شانزدهم آنکه سعد بن ابی وقاص روایت کند که روزی عمر بن خطاب دستوری طلبید که بخدمت حضرت رسالت
آمد و نزد آنحضرت بعضی از زنان قریش بودند و بآواز بلند با آنحضرت سخن میکردند پس چون عمر طلب اذن کرد زنان بزیر پرده رفتند و
در آمد و آنحضرت میخندید عمر گفت خدا از تو خنده باز ندارد یا رسول الله سبب خنده چیست فرمود که من تعجب کردم این که نزد من بودند
و با من گفت و شنید میکردند چون آواز ترا شنیدند در زیر پرده رفتند پس عمر گفت ای دشمنان نفسهای خود از من میترسید و از رسول الله [illegible]
زنان گفتند بلی زیرا که تو غلیظ تر و درشت تری و این حدیث از چند وجه غلط و باطل است وجه اول آنکه نسبت آنحضرت بمعصیت داده [illegible]
چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده به پیغمبر خود که وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن وقل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم پس چون حکم الهی آن است
که زنان بیگانه بمردان ننگرند و مردان بدیشان پس چگونه روا باشد که چنین پیغمبر که صاحب وحی و تنزیل باشد بزنان بیگانه نگرد و ایشان چون پس این
حدیث را افترا کرده اند وجه دوم آنکه در مذهب خصم جایز است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله کتمان وحی کند آیا آنحضرت این آیت را بزنان
نخوانده بود و نفرموده بود که آواز را بلند نسازند چه حکم الهی آن بود که مردم آواز را بر بالای آواز آنحضرت بلند نسازند که لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی پس چون مردان ممنوع باشند از آنکه آواز را بلند گردانند پس چگونه روا باشد که زنان آواز بلند سازند خصوصا
در بساط نبوت وجه سیوم آنکه نشاید که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وحی رسانده خلاف قول الهی نموده با زنان بیگانه بکلام مشغول گردد
و روا نباشد که آنحضرت اهمال نماید و در سر کار دین و عدم اصلاح آن نماید با وجود آنکه آنحضرت امین وحی الهی باشد وجه چهارم آنکه آیا بلند برداشتن
آواز ایشان طاعت بود یا عصیان اگر طاعت بود نشاید که بحضور عمر طاعت از آن زنان مندفع گردد و اگر عصیان بود آنحضرت بدان منع
سزاوار تر است وجه پنجم آنکه عمر گفت از من ترسیده اید و نه حال آنکه حق سبحانه و تعالی در هیچ موضع نفرموده که از رسول بترسید یا از عمر
بلکه فرموده که از من بترسید و خوف الهی آنست که خلاف قول او عمل نکنند و هر که بر آن قولست از من بترسید وجه ششم آنکه گفته به عمر
که تو درشت تری و این خود نقصان اوست نه کمالش زیرا که غلظت نسبت بکفار و درشتی صفت کافران و فاسقان است نه
صفت مومنان و مسلمانان و حق سبحانه و تعالی فرموده که بندگان بدین صفت باشند بلکه والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
فرموده و غلظت نسبت بکفار فرموده نه بمومنان وجه هفتم آنکه اثبات این حدیث روایت کرده اند سلب ایمان از عمر نموده اند زیرا که حق سبحانه
و تعالی بر رفق فرموده که فبما رحمة من الله لنت لهم و حضرت رسول فرموده که مومنان با هم الفت میدارند و مستانس هم باشند و با یکدیگر
نرمی نمایند که المومنون الهینون اللینون والمومن الف مالوف و امثال این بسیار است وجه هشتم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرموده که حق تعالی دوست میدارد [illegible] گشاده رو و دیگر فرموده که اول چیزی که در ترازوی اعمال نهند خلق حسن است حق سبحانه و تعالی پیغمبر
خود منت نهاده بخلق نیکو که وانک لعلی خلق عظیم و درشتی خوی را از جمله صفات ذمیمه شمرده حدیث هفدهم آنکه ابن عمر روایت
کند که رسول صلی الله علیه وآله بمسجد در آمده و دست راست خود را با ابوبکر داد و دست چپ با عمر و فرمود که اینچنین مبعوث خواهیم شد در روز
قیامت و این حدیث از چند وجه باطل است وجه اول آنکه این حدیث مخالف کتاب خدا تعالی است که و کلهم اتیه یوم القیمة فردا
که هر یک در روز قیامت تنها بیاید حق تعالی بندگانرا تنها بر انگیزاند و نفرموده که سه یا چهار چهار پس این حدیث موضوع و برساخته عبد الله
از دشمنان اهل بیت بود روایت کند و او بر امیر المومنین علیه السلام بیعت نکرد و میراث عداوت از پدر داشت و بر معاویه و یزید و
عبد الملک مروان بیعت کرد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هر گاه [illegible] از من حدیثی بشما رسد بر کتاب الهی عرض کنید اگر
موافق است پس قبول کنید والا رد نمائید و این حدیث با قول الهی موافق نیست چنانچه دیگر فرموده که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة وجه دوم آنکه جایز نیست که ایشان با آنحضرت برخیزند از قبر چه اهل بیت و قران با آنحضرت خواهند بود در محشر پس بیگانه بدین
چون ابوبکر و عمر [illegible] با ایشان چگونه بود وجه سیوم آنکه در روایت خواص و عام وارد است که ابوذر غفاری رضوان الله علیه گفت که من از

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود مر امیر المؤمنین را علیه السلام که اوّل کسی که با من مصافحه کند در قیامت تو باشی
و تویی فاروق اکبر اعظم میانهٔ حق و باطل و تویی یعسوب مؤمنان چو مال یعسوب کافران و ازین حدیث نیز کذب آن حدیث معلوم میشود
وجه چهارم انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا به بهشت برند امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر دست راست من زود
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بر دست چپ من باشند و نه امام دیگر از عقب من و زنان از عقب ایشان روان باشند و از عقب
ایشان شیعیان ما باشند پس این حاضر که دست چپ از راست نشناسند چون بر جانب راست و چپ آنحضرت باشند پس معلوم
شد ازین حدیث که اتفاق همه بر آنست که اهل بیت بر چپ و راست آنحضرت باشند نه هر بیگانه شقی نشناس خدا ناشناس
حدیث هیجدهم گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده که او را دو وزیر نبوده از اهل آسمان و دو از زمین
پس دو وزیر من از اهل آسمان جبرئیل و میکائیل اند علیهما السلام و دو وزیر من در زمین ابوبکر و عمر اند لعنهما الله و این حدیث باطل و افترا است
از چند وجه وجه اوّل انکه ایشان وزیران حضرت رسول الله صلعم نبودند پس آنحضرت محتاج میبود از برای مشاورت او و بین با ایشان
و حال انکه او دین او از جانب حق سبحانه و تعالی بود و این کفر محض است که گویند آنحضرت در امر دین با ایشان احتیاج داشت و اگر در امر دنیا بود او
خود در امر دنیا منفعه نبوده و علاوه کار ایشان بر افساد و عداوت و حسد و بغض و حقد و کین بود پس چه نوع وزیر باشند وجه دوم انکه هم مخالف
روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امیر المؤمنین را صلوات الله و سلامه علیه که تو برادر و وزیر منی و خیر انانی که بجا مانند بعد از من
و تو بگذاری دین مرا و وعده مرا ابو وفا دارد و مفسران از گویند که ابن عباس روایت کند از اسماء بنت عمیس که او گفت من شنیدم از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که میفرمود بار خدایا من میگویم همچنانکه موسی علیه السلام میگفت و من نیز میگویم که بار خدایا بده کسی از برای من وزیری از اهل بیت من یعنی
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام این حدیث نیز مبطل آن حدیث است وجه سیوم انکه هر پیغمبری که بوده وزیر او و بعد از او بر اهل و فضل
و دین اهل زمان میبوده پس چگونه روا باشد که اوصیا بگذارد و بعضی اجهل الناس نا معصوم از دون که سالها بکفر و زندقه بسر کرده باشند بکیرد بوزارت
و ایشان در دین اسلام از وزارت وزر و بال اندوخته اند و آن طایفه که حق سبحانه و تعالی و رسول ایشان فرموده است ایشان را چشم داشته اند
حدیث نوزدهم انکه مخالف گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بار خدایا عزیز گردان اسلام بیکی از دو عمر که یکی عمر بن هشام است که ابو
جهل است و یکی دیگر عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب و این حدیث باطل موضوع است از چند وجه وجه اوّل انکه مخالف که خلیفهٔ دوم بزعم خویش
قرین و نظیر ابو جهل ساخته این خود فخر نیست اما مناسبت میان هر دو بود بحقیقت این بظاهر دشمن پیغمبر و دین بود و او بباطن و خلل
دین از عمر بیشتر که از ابو جهل وجه دوم انکه در چندین موضع او مخالف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از او بخلاف انکه آنحضرت سه نفر بود و او
که فلانی را بکش او رفت و آمد که او در سجود است چنانکه گذشت و اعزاز دین بمخالفت خدا و رسول صورت نبندد وجه سیوم انکه
کسایی کوفی در قصص خود آورده که نوشته بر در بهشت که لا اله الا الله ایدته بعلی و نصرته بعلی پس اعزاز دین بقوّت و نصرت
امیر المؤمنین بود نه بغیر زیرا که عزت اسلام بجهاد و میانه و بذو الفقار او را اسلام قوت گرفت وجه چهارم انکه بطلان حدیث معلوم است
چه در هیچ جهادی نبوده که عمر مردی کشته یا قلعهٔ گشوده بلکه او را کسی نه دیده بود که چنین کرد و آنچه مشهور است گریز است که آن گریزها
وجه پنجم انکه پیش از هجرت و بعد از هجرت ایشان ملکی با سلطانی نبود و هیچ چیزی که باعث بر آن که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
او را بگوید و مع ذلک اگر خوب این از عمر پیدا شد وجه ششم انکه ایشان در میان اهل نزول فتنه ها انگیختند و عمر خود مرد محیل مکار
بوده مسلمانان از شر او ایمن نبودند اگر مسلم که آنحضرت این دعا فرموده بنا بر آن بوده بغیر تا بجهت اسلام اظهار و مسلمانان از شر
او ایمن شوند و نیز وجه آنست که اگر او اظهار اسلام نمیکرد مانند ابو جهل در بدر کشته میشد این همه فتنه ها در میان اهل اسلام پدید نیامد
و بسبب تفرقه اهل بیت آنحضرت نیز کار بشهادت ایشان کشید و امت آنحضرت به هفتاد و سه فرقه شدند حدیث بیستم انکه
نواصب میگویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آفتاب طالع نشد بر مردی که بهتر از ابوبکر و عمر بود و این حدیث موضوع و

و باطل است از وجوه بسیار اما اینجا چند وجه مبین میکرد وجه اوّل انکه خیریت یا بحسب است یا به نسب و یا بعبادت است یا بسخاوت
و یا بشجاعت یا بعصمت و این جمله در امیر المؤمنین علیه السلام جمع بود و در ایشان مطلقا نبود وجه دوم انکه ازین حدیث لازم آید
که ایشان بهتر از جمیع پیغمبران و رسل و غیر رسل باشند و این باتفاق باطل است که چگونه کسی که چهل و شش سال بت پرست باشند
بهتر از پیغمبران صاحب شریعت بوده وجه سیوم انکه خیریت اگر بایمان و اسلام است ایشان منافق بودند بلکه کافر زیرا که عداوت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه باعلام نیز داشتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حب علی ایمانست و بغض او کفر
و عداوت ایشان بر همهٔ عالمیان ظاهر است پس خیریت ایشان بر هیچ وجه نیست وجه چهارم انکه ابو الفتوح عجلی اصفهانی
آورده در نکت الفصول که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی بمن وحی فرستاده در بارهٔ امیر المؤمنین علیه السلام
که او سید مسلمانان است و امام متقیان و مخالف او این حدیث خلاف نیست پس چگونه ایشان بهتر از او باشند وجه پنجم انکه
ابو هریره روایت کرده که حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که یا رسول الله مرا بعلی داده و او فقیر است و مال ندارد آنحضرت
فرمود که یا نور العین بشنو که من ترا بکسی داده ام که حق سبحانه و تعالی نظر رحمت انداخت بر زمین پس اختیار فرموده مرا بکجا نبوت و دیگر
شوهر تو در روایت دیگر آمده که خدا تعالی نظر انداخت بر اهل دنیا پس اختیار فرمود از ایشان پدر ترا پس فرا گرفت او را به پیغمبری
و اختیار کرد از میان ایشان شوهر ترا و فرا گرفت او را بوصیّت و ولایت پس خیریت ایشان از کجا ثابت شد حدیث بیست و یکم انکه گویند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق جاری است بر زبان عمر این حدیث باطل است از چند وجه وجه اوّل انکه جار الله آورده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مشورت کرد با ابوبکر در شان عباس و عقیل ابوبکر گفت خلاص باید کرد و عمر گفت باید کشت و آنحضرت سخن
ابوبکر را قبول فرمود و از ان عمر را رد کرد پس اگر حق بر زبان عمر جاری بود آنحضرت سخن او را رد نفرمودی وجه دوم انکه حضرت رسول صلعم
فرمود ابوبکر و عمر را که آن مبتدع را در مسجد بکشند سخن آنحضرت را رد کردند و نکشتند پس حق بر زبان ابوبکر نیز وجه سیوم انکه اگر حق در دل
و زبان عمر حق و ایمان محکم ساخته میبود عمر از حذیفه نمیپرسید که من منافقم یا نه و در اسلام خود شک نمیداشت وجه چهارم انکه او در حدیبیه
در پیغمبری شک کرد پس اگر او را دین بودی در سر کار آنحضرت شک نکردی پس چون حق بر زبان او جاری شد حدیث بیست و دوم انکه گویند که
حضرت رسول فرمود که بر ساق عرش دیدم که نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر الصدیق عمر الفاروق عثمان ذی النورین و این حدیث از
چند وجه باطل است وجه اوّل انکه عرش بر بالای معظم آسمانست و جای پاکان و مقربانست و حق سبحانه و تعالی روا ندارد که در جای چنان
پاک نام غیر پاکان را با نام خود و رسول خود قرین سازد زیرا که ابوبکر و عمر چندین سال سجدهٔ بت کردند و اکثر عمر خود را در کفر و شرک
گذرانیدند و حق سبحانه و تعالی فرموده که انما المشرکون نجس مشرک پلید و ناپاکست و در زمان اسلام منافق بودند و منافق بدتر از کافر است
پس چگونه نام این چنین ناپاک با نام خدا و رسول نویسند وجه دوم انکه اگر کسی صد سال عمر بود و در نود سال
سجدهٔ بت کرد و ده سال مسلمان بود روا نیست که نام او را بر بالای عرش بنویسند و بواسطهٔ انکه موجب این منزلت کفر بوده و او نیست
شصت سال مشرک پلید و ده سال مسلمان و ایشان چهل و شش سال مشرک بودند و بیست سال مسلمان پس کسی که دروغ بر خدا روا دارد و بندد
این نوع منزلت بهاری برای این طایفه پیدا نموده اند و اعاذنا الله من الخذلان وجه سیوم انکه مخالف این نوع حدیث را روایت میکنند
در باب کسی که اوّل عمر تا آخر یکدم غافل نبوده باشد و هرگز گناه نکرده باشد نه صغیره و نه کبیره نام او را بر ساق عرش نمینویسند و ازین بعضی نویسند
که خلاف اینها در ایشان بود وجه چهارم انکه ابوبکر میگفت که مرا شیطانی هست که مرا میفریبد و عمر که خود میگفت که ایام منافقم یا نه
و دیگر صفات ذمیمه که در ایشان بود اگر بر دغل و نفاق چگونه نام ایشان قرین نام خدا و رسول تواند بود با وجود بهتر ایشان بر چنان جای بلند
نوشته آید حدیث بیست و سیوم انکه گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت با عایشه در مرض موت که بخوان از برای
من ابوبکر و برادرت را تا من چیزی بنویسم زیرا که من میترسم که کسی تمنا کند و گوینده گوید که منم بغیر خلافت الی آخر الحدیث و همچنین

گویند زنان پیش رسول صلی الله علیه وآله سخن چند گفت رفت و دیگر باز آمد و سخن که داشت عرض کرد و گفت یا رسول الله اگر من ترا نیابم
سخن خود را پیش که برم فرمود که پیش ابوبکر گو بیا که این اراده کرده بود که اگر تو رحلت کرده باشی از دنیا پیش که روم و این حدیث
از چند وجه دروغ است و بربسته وجه اول آنکه اتفاق مخالف است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از دنیا رحلت کرد و کسی
وصیت نفرمود پس اگر این راست است پس حدیث عایشه و چیزی نوشتن دروغ است وجه دوم آنکه اجماع امت است بر این حدیث
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که من دو چیز در میان شما میگذارم که اگر بآن چنگ در زنید بآن و هرگز گمراه نشوید و ایشان از من
جدا نخواهند شد تا بر کنار حوض کوثر بمن برسند که آن کتاب الله است و عترت من این حدیث مجمع علیه است و آن مشکوک فیه وجه سیوم
آنکه آنچه گفتند که آنحضرت با آن زن گفت که چون مرا نیابی برو پیش ابوبکر ابن ابی قحافه رو و این باطل است بجهت آنکه در مصابیح آورده نقل
از ابن عباس رحمه الله که او گفت که من پرسیدم از حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حالت احتضار که یا رسول الله هرگاه که ترا چیزی رسد و نعوذ
بالله این امر بکه رجوع است اشارت فرمود بعلی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه و گفت یا ابن عباس بدانکه او با حق است
و حق با اوست و بعد از و یازده امام از اولاد او که طاعت ایشان فرض است همچو طاعت او و همچنین گویند که عمرو عاص گفت
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وقتی که او را امیر فرستاد بذات السلاسل گفت آمدم و گفتم کدام مردمان بسوی تو دوسترند فرمود که عایشه گفتم از مردان
گفت پدرش و بیشتر مذکور شد این حدیث کیست و حدیث عایشه که از عایشه پرسیدند که دوست ترین است نزد پیغمبر گفت که فاطمه گفتند
از مردان گفت علی پس بحدیث خصم ابطال حدیث ایشان میشود وجه چهارم آنکه ایشان گویند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود
اول کسی که از زمین بشکافد و بیرون آید من باشم بعد از آن عمر جواب این از حدیث ابوذر معلوم میشود اول که مصافحه کند با من در قیامت
امیر المؤمنین باشد و در همه چیز آنحضرت سبقت دارد و آنکه وصی رسول برحق و خلیفه مطلق اوست و این بحد تواتر رسیده پس خلاف
این که نواصب بجهت عناد و حکومت بی موقع خود و عداوتی که با آنحضرت دارند چیزی چند بمدعای خود بسازند و بر بافند عاقل
دین دار چنین قبول نکند مگر جاهل بی دین شیخ قبول کند که بغض اهل بیت علیهم السلام باشند نعوذ بالله وجه پنجم آنکه حضرت رسول صلی الله
بحکم الهی ابوبکر را باز گردانید که چند آیت از اول سوره براءت ببرد با اهل مکه برساند چه او قابلیت این مقدار چیزی نداشته چگونه خلیفه
تواند بود در جمیع احکام الهی و علم هیچ دانش نداشت و دوام در دین متصل بسر در می آید و هیچ مناسبت ایشان با حضرت
رسول از زمین برخیزند با وجود اهل بیت پاک مطهر صلوات الله علیهم حدیث بیست و چهارم گویند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که جبرئیل علیه السلام آمد و دست مرا گرفت و برد و بمن نمود آن در بهشت که امت من از آن داخل میشوند ابوبکر گفت
یا رسول الله من دوست داشتم که باشم با تو و نظر کنم بسوی آن آنحضرت فرمود که ای ابوبکر اول کسی که در رود در بهشت تو باشی و دیگر گویند
فرمود که سزاوار نیست هیچ قومی را که ابوبکر در میان ایشان و غیر او امام ... و حدیث اول منقوض میکرد و بجد ثبوت رسانید در مختصر و علمای سنت
نقل کرده اند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود که من شکایت بنزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله بردم که مردمان
بمن حسد می برند فرمود که راضی نیستی که باشی از آن چهار که اول ببهشت روند و آن من باشم و تو و امام حسن و امام حسین و زنان ما در چپ
و راست ما باشند و ذریات ما در عقب زنان ما و شیعیان ما از پس ما این حدیث مکذب اول است و این حدیث روایت سنیان است
و تصدیق شیعه و حدیث اول روایت اهل سنت است و تکذیب شیعه با وجود این قرآن نیز مکذب آنست که ایطمع کل
امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم در هیچ جا نیامده که بهشت بطمع بر آید بلکه ایمان باید و اخلاص و یقین درست و
جهاد در راه خدا بنفس و مال و با این همه دوستی اهل البیت علیهم السلام که مزد رسالت است تا ببهشت رود و حدیث امامت
ابوبکر میکرد و آنچه در مرض حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوقوع آمد که عایشه پدر را فرستاد که امامت کند چنانچه مذکور شد آنحضرت خبردار شده
با وجود مرض خود فرمود و او را باز پس کرد و خود گذارد و او را ... که یکبار نماز با امت ... و گویند که آنحضرت فرمود که اصحاب

من مانند نجوم اند بهر کدام از ایشان اقتدا کنید راه یابید و آنحضرت هیچ کدام را تفضیل ننهاد پس تخصیص ابوبکر دن از جمله
مقربات باشد و هم قول خودشان مکذب قول دیگر شده است و دیگر این حدیث مطلق است پس لازم می آید که در حضور آن حضرت
ابوبکر امامت کند و فساد اقوال مخالفان زیاده از آنست که تحریر در آید حدیث بیست و پنجم روایت از صحابه میکنند اهل خلاف
که ایشان میگفتند که ما در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله برابر نمیکردیم هیچ کدام ابوبکر را بعد از و عمر و بعد از و عثمان و در باقیات
تفضیل نمی نهادیم در میان ایشان و این حدیث باطل است از چند وجه وجه اول آنکه این حدیث باطل است بروایت مخالف که روایت
کنند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه که اعلم و افضل شما علی است اگر این راست است
پس آن دروغ است و در کتاب ابی الفتوح عجلی اصفهانی آمده که عایشه که من نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله بودم که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در آمد فرمود که این سید عرب است گفتم فدای تو یا پدر و مادرم آیا تو سید عرب نیستی فرمود که من سید عرب و عجم
و او سید عرب وجه دوم آنکه سلمانی در مختصر هر یک در تفسیر خود آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که پیشی گیرندگان امتان
من سه تن اند که کافر نشدند بخدا یک چشم زدن که آن علی ابن ابی طالب است و صاحب یس و مؤمن آل فرعون و ایشان صدیقانند و علی
افضل ایشان است و آنچه گفتند که در باب تفضیل نمی نهیم این مخالف قرآنست زیرا که در قرآن است که ان اکرمکم عند الله اتقیکم
چه ایشان معلوم است که در تقوی مساوی نبوده اند و اگر نه این کلام را فایده نباشد وجه سیوم آنکه فضل علم است که هل یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون و دیگر او توا العلم درجات و غیر این از آیات و دیگر آنحضرت بعضی را از اصحاب مثل سلمان و ابوذر
و عمار و مقداد و بعضی از صفات بر دیگران تفضیل نهاده چنانچه مکرر آمد کور شد حدیث بیست و ششم گویند که حضرت رسول صلی الله علیه
در حق ابی بکر گفت که تو یار منی در غار و یار بر حوض و این حدیث از چند وجه موضوع و بربسته است وجه اول آنکه مذهب قایل دلیل
خطاب حق است پس جبرئیل صاحب غار است پس باید که صاحب غیر غار نباشد و این خود موجب شرف و مرتبت نیست چنانچه مکرر مذکور
شده اما شرف آن بود که جان خود را بذل فرمود بجای آنحضرت خالصا لوجه الله حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که ومن الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله و باخبار صحیح ثابت شده که ساقی حوض امیر المؤمنین است و دشمنان خود را از حوض براند پس او چگونه ذکر حوض
تواند گفت که دشمن به وجه دوم آنکه عبید الله ابن ابی قحافه نیز با آنحضرت در غار بود و از جمله صحابه بود چون است که زبان او شرف اثبات نمیکنند
و آن قرین نیز مار چه و وحوش و طیور و ابابیل و مرده با نوح علیه السلام در کشتی بودند سگ اصحاب کهف نیز با ایشان در غار بود و لیکن
این بر و شرف ندارد زیرا که این مکلف نبود با وجود این متابعت اصحاب کهف کرد در خدا جوی و او با یارانش با آنکه مکلف بودند مخالفت
خدا و رسول او نمودند متابعت امیر المؤمنین علیه السلام ننمودند و منشا بسیار فساد شدند در شرکار دین و اهل بیت سید المرسلین صلوات
الله علیهم اجمعین وجه سیوم آنکه شرف آنست که رسول الله صلی الله علیه وآله در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که من و علی
از یک نوریم و دیگر فرمود که من و علی از یک درختیم و مردمان دیگر از درختان متفرقه وجه چهارم آنکه در جمیع احوال ابوطالب حکم پدر
آنحضرت داشت و فاطمه بنت اسد حکم مادرش در تربیت و امیر المؤمنین در جمیع امور نصرت نمود و هرگز از آن غافل نبود
و خدا او را بمنزله نفس رسول داشت در مباهله پس شرف این بهتر از آن که او را با خود بغار ببرد تا فتنه بر پا نکند وجه پنجم آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه وآله در وظایف با امیر المؤمنین صلوات الله علیه راز گفت ابوبکر گفت یا رسول الله دراز کشید راز گفتن
تو با ابن عمت فرمود که من راز نگفتم خدای تعالی با او راز میگفت حدیث بیست و هفتم آنکه نواصب گویند که شیطان در زمان
عمر خلق را بفواحش و عصیان راه نمیکرد و معلوم نیست که نواصب این حدیث از حضرت رسول بسته اند یا نه و گویند
که شیطان از بیم آنکه خلق را بعصیان فریبد اشتی کرد عمر اندیشه ناک بود که مبادا او را از آن منع کند و تا قیامت خلق جاهل و خلق
مشغول بگناه نتوانند کردید و شیطان از کار خود باز ایستد و این از همه موضوعات ایشان ... وجه اول

انکه حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بخلق فرستاده با صد و چهار کتاب و ایشان خلق را بخدا دعوت کردند و از کفر و عصیان
و ستم نهی نمودند شیطان منزجر نشد و ازان باز نایستاد و بیشتر امم را گمراه کردانید تا کار بجایی رسانید که انبیا را [illegible] کردند مثل
ذکریا و یحیی و غیر ایشان از خدا نترسید و از انبیا شرم نداشت چگونه از عمر بترسید و شرم داشت زهی بی شرم که اینها [illegible] بند
وجه دوم انکه شک نیست که در زمان عمر فسق و فجور و زنا و قتل ناحق و فسادات واقع بود چنانچه در زمان سابق [illegible] بود و بلکه بیشتر و اگر
دره طلا برای چه پیدا کرده و اگر شیطان ممنوع می بود دره چه فایده میداشت و یاران عمر روایت کنند که ابو شحمه پسر عمر بر جهودیه
عاشق بود و خمر خورده با زن جهودیه فساد کرده و بچه بجا طرفان برسید انست که آن حد بزرگ نقل کرده [illegible] است اما منشاء
نقل عدم شیطان از اغوای نه است که گفته اند بلکه انست که شیطان میگفت که وجود عمر کافیست و قایم مقام من است مرا احتیاج
نیست خود مباشر آن شوم که مردم را از راه ببرم والله اعلم گردد عمر او را طلا دره زد چنین بود و نه دره زد پسر بمرد و بعد از مردنش یکی
دیگر زد تا صد تمام شد و این قضیه سه امر شنیع برای عمر اثبات کرده اول انکه شک نیست که پسر به پدر نزدیکتر است از بیگانه چون شیطان
پسر او را بلغزش انداخت و ازو نترسید پس از بیگانه اولی نترسید دوم انکه برای ابو شحمه دو حد واجب بود یکی حد خمر و یکی حد زنا و این
بیش از یکی نمیگویند که او را ده صد دره زد برای آن گویند که حد خمر در حد زنا داخل بوده و این جهل محض است زیرا که حد خمر حد است که هشتاد
تازیانه است و حد زنا جدا که صد تازیانه است و چیزها از یک جنس نباشند تداخل روا نبود سیوم انکه گویند که بعد از مردنش او را یک
دره دیگر زد و این نسبت جهالت که بوی میکنند زیرا که حدود از تکالیف شرعیه است و چون موت بحصول رسید تکلیف منقطع گشت
پس اقامت حد بر مرده از جهل بوده و با وجود این قبایح خلاف قرآنست که انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
فی الخمر والمیسر و اتفاقست که در زمان عمر در دیار اسلام و کفر می خوردند و زنا میکردند و قمار میباختند حدیث بیست و هشتم انکه گویند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بمعراج بردند نگذشتم هیچ آسمانی الا یافتم که در آن نوشته بود که ابوبکر داد دختر خود را بمحمد صلی الله علیه و آله
و برد او را طلب بار هجرت و آزاد کرد بلال را از مال خود و فایده نداد در اسلام از مالها مثل مال ابوبکر چهل هزار دینار بر وی نفقه کرده این حدیث
بچند وجه باطل است وجه اول انکه اجماع علمای محققین اسلام است که بر ساق عرش این نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی و نصرته بعلی و نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم مشهورست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون از معراج باز آمد خبر میداد که چیزها را [illegible]
بر ملایکه جوق جوق می آمدند و بر من سلام میکردند و احوال و خبر امیرالمومنین علیه السلام از من می پرسیدند بدین عبارت که کیف ابن عمک علی ابن ابی طالب
و چون باز آمدم جمله میگفتند این عمت علی را از ما سلام برسان امیرالمومنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله مرا آنجا میشناسند فرمود که ای علی تو در آسمانها
معروف و مشهورتری که در زمین وجه دوم انکه ابوبکر مفتری شده ازو آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بعرش رسیدم و بحضرت عرش
علی را دیدم که تسبیح و تقدیس خدای عز و جل میکرد من از جبرئیل پرسیدم که علی ابن ابی طالب بر من پیشی گرفته جبرئیل گفت نه یا محمد لیکن چون خدای عز و جل
ذکر و ثنای علی ابن ابی طالب بسیار میفرمود عرش مشتاق دیدار او شد بدین سبب حق سبحانه و تعالی صورتی خلق کرده [illegible] بر عرش تا عرش را ازان شرف
و تسکین حاصل شد و بزرگان فرشتگان چون عرش علی ابن ابی طالب را بیشتر میشناسند از اهل زمین پس چگونه روا باشد بنده لات و عزی
که نام او بر آسمانها نویسند وجه سیوم انکه مخالف گوید که چیز عمر در میزان نهادند سرکشت بر رسول و ابوبکر و جمله عالمیان زیادت آمد پس نام
عمر بر آسمانها نوشتن سزاوارتر بود بر ابوبکر که ابوبکر این منزلت از آن یافت که چهل و شش سال بت پرستی کرد و پس انکس که چند سال یا بیست سال
بت پرستی کرده بنام او بالاتر خواهند نوشت وجه چهارم انکه گویند که نوشته بود که دختر ابوبکر داد رسول صلی الله علیه و آله و عمر نیز دختر بوی داده بود
و او هم در میزان زیاده ترست بر عمر حفصه و خدیجه علیهما السلام که از همه زنان اشرف بود و دیگر عایشه انکه محاربه با امیرالمومنین نام او
آرند و دیگران را اگذارند ازو و مغیار بزرگ نه مذهب وجه پنجم انکه اگر آن نوشتن برای شرف عالم بالا بود نام حضرت فاطمه صلوات الله علیها
سزاوارتر بود که نویسند که بهترین زنان عالمیان است و معصومه هر دو جهان باتفاق نه نام کسی نویسند که پدرش چندین سال معتکف

لات و عزی بوده و با وجود حقیقت رسول خدا عیب کنند و حال انکه محاربه با آنحضرت کفرست حاشا که نام منافق و کافره را بر بالای عرش
نویسند و انکه ابوبکر چهل هزار دینار بر آنحضرت نفقه کرده دروغ صرفست زیرا که آن پیش از اسلام بوده یا بعد از اسلام او خود مال
نداشت و اگر نیز بعد بوده ممکن نبود که بر آنحضرت صرف نماید و اگر بعد از اسلام بود خلاف ثبت نزد اهل سیره و تواریخ در آنحضرت در
بیست و پنج سالگی خدیجه را خواست و او را مال بسیار بود چنانچه گویند در مطبخ خدیجه چهل هاون زرین بود و چون وحی بر و نازل شد چهل
سالگی داو ابوبکر را سال ششم و دیگر بطائفه مسلمان شد و دلیل برین آنست که حضرت رسول فرمود که ملایکه شش سال بر من و بر علی صلوات فرستادند
که از مردان کسی با من نماز نگذارده و تصدیق نکرده بود بغیر از علی علیه السلام و درین مدت و آنحضرت را در آن مدت احتیاجی نبود که لشکر
جمع کند و جایی فرستد و انفقه ارکه ایمان آورده بودند جعفر طیار را برادر ایشان امیر کرده و بحبشه فرستاد و خدیجه و ابوطالب زنده بودند تا اول
سال هجرت بقول اصح و چون خدیجه وفات یافت اموال او منتقل بحضرت رسول و فرزندان شد و آنحضرت محتاج مال ابوبکر نبود و مع
ذلک ابوبکر را مال نبود و ابو قحافه مزدور عبدالله بن جدعان بود که او را طلب مزد کرده بود هر روز بچهار دانگ درم و طعام که در پنج کاسها
میهمانداری او بود در خانه عبدالله بن جدعان مردم منع بود هر روز طعام بسیار ساختی و ابو قحافه را بر بام خانه فرستادی و منادی کردی و
مردم را بطعام طلبید رحمن فقرا طعام خوردندی آنچه در پنج کاسها ماندی ازان ابو قحافه بودی که او و عیالان او با آن چهار دانگ
درهم و این کاسها رفع امور معاش میکردند پس او را از کجا بود که چهل هزار دینار نفقه کند و آورده اند که امیرالمومنین صلوات الله علیه
بنا بر ضرورت بفرموده که پدر من ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است که ساکن [illegible] اهل زمان ابیات نشنید چنانکه
مزدور عبدالله بن جدعان و منادی طعام او و کاسه پاک کن و بعضی گویند ابوبکر مطبخی بود و ابو قحافه منادی پس او را مال از کجا بود
حدیث بیست و نهم انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نگاه دارید مرا در اصحاب من که ایشان بهترین امت منند و نیز فرمود
که کسی که دوست دارد جمیع اصحاب مرا و تولا کند با ایشان و استغفار کند از برای ایشان بگرداند حق سبحانه و تعالی ایشان را در روز قیامت
با ایشان در بهشت و این حدیث که ایشان بر اصحاب میبندند در حق اهل بیت وارد بود یا ذکر آنحضرت فرموده که احفظونی فی کتاب الله
و عترتی و اگر مسلم دارم مراد از اصحاب سلمان است و ابوذر و عمار و مقداد و امثال ایشان که پاک مومن و دوستان اهل بیت بودند نه چنین مسوغ با
و بر ایشان که پیش از اسلام کافر بوده و بعد از اسلام منافق و مرتد و علامات نفاق و ارتداد ایشان معروف و مشهورست چنانچه مکرر اذکر نموده
و از انجمله عداوت اهل البیت است که خدای تعالی بدوستی ایشان فرموده و ایشان مخالفت کرده اوقات نا فرجام خود را در دشمنی بهترین امت صرف کرده
حدیث سی ام گویند که روزی ابوبکر در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و ران مبارک آنحضرت برهنه بود ابوبکر آمد
نپوشانید و عمر نیز که آمد همچنین و چون عثمان درآمد پوشانید چون بیرون رفتند عایشه گفت یا رسول الله این چه نوع بود که ران مبارک از ابوبکر
و عمر نپوشانیدی و از عثمان پوشانیدی فرمود که چرا از انکس شرم ندارم که خدای تعالی ازو شرم دارد و دیگر ملایکه ازو شرم دارند و این حدیث
از سه وجه باطل است وجه اول انکه نزد مخالفان از ناف تا زانو عورت است و روا نباشد که آنحضرت عورت خود را برهنه کند و روایت کنند
که آنحضرت فرمود که چون بآب روید یا حمام و تنها باشید میزر ببندید و عورت را از ملایکه بپوشانید پس چگونه کشف عورت کند پیش مردمان
وجه دوم انکه لازم می آید که عثمان از ابوبکر و عمر بهتر باشد زیرا که خدای تعالی و رسول از عثمان شرم دارند و از ایشان شرم نمیداشتند وجه سیوم
انکه پیش مخالفان خدای تعالی خالق خیر و شر و ایمان و کفر و ظلم و عدل است و قدرت بنده را هیچ تاثیر نیست پس آنروز که سر عثمان را بر کنار
مصحف میبریدند شرم او از و نمیداشت اما چون چنین جا غیر بیجا که از خدا و رسول شرم نداشته باشد هر چه خواهند گویند باید دانست
که اکثر موضوعات و حدیثها دروغ در زمان بنی امیه وضع کردند و معاویه لعین میگفت بجعال حدیث که چیزی بسازید با شنوید از شیعیان امیر
المومنین علیه السلام که در فضایل او یا اهل بیت او میگویند بگشید و عکسش بجای ان قیام نمایند و جاعلان [illegible] تا وضع احادیث
میکردند در حق بنی امیه و انچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حق ایشان فرموده از و درشتی تغییر میدادند بنیکویی و چنین آن بسیارست

گفت تا در مناقب ایشان چندین حدیث وضع کردند و آنها را نویسانیدند و بشهرها فرستادند و عمال را گفتند تا معلمان را زر
دادند و مبالغه کردند که ایشان در یک روی لوح کودکان قرآن بنویسند و در روی دیگر احادیث موضوعه دروغ کودکان را یاد
دهند و ایشان آنچنان یاد میگرفتند و کودک چنین بزرگ میشد و میگفت اخبرنی استاد عن فلان عن ابی هریره یا انس بن مالک
یا عمرو عاص یا سعد بن وقاص یا معاویه یا مروان خود یا غیر او از دشمنان اهل البیت نقل میکردند و مدت نود و سه سال که ملک بنی امیه
بود احوال برین منوال بود و روایات موضوعات در عالم پراکنده ساختند و در نوشتند و میخواندند و چندانکه بنی عباس در آمد اصحاب
احادیث نیز میان احادیث موضوعه و صحیحه نتوانستند [illegible] پس اعتقاد بر قول متقدمین کردند و صحیح نام نهادند
و کتابها صحاح ساختند و بسیار را در ضلالت انداختند فالحمد والمنة که در زمان دولت ابد مدت حضرت شاه دین پناه خلد الله تعالی ملکه
و سلطانه حق از باطل تمیز یافته و پرتو حقیقت مذهب اثنی عشر بسعی و جد این پادشاه فلک جناب بر اکثر اهل عالم تافته اللهم
انصره علی الاعداء نصرا عزیزا اسالما بحق سید المرسلین و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین

حکایت طرماح

روایت کند شیخ ادیب ابن عبدالله بن عزیز [illegible] انار الله برهانه باسانید صحیحه که چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از محاربه
جمل مراجعت فرمود پیش از آنکه در صفین مقاتله واقع شود معاویه لعین از آن اندیشه نامه تهدید آمیز نوشت بخدمت امیر
المؤمنین علیه الصلوة والسلام که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از بنده خدا معاویة بن ابی سفیان بسوی علی ابن ابی
طالب علیه السلام اما بعد تو بیرون [illegible] چیزی را که ضرر دارد بر تو و ترک میکنی چیزی را که فایده دهد بتو و مخالفت کتاب خدا و سنت
رسول او نموده و اصحاب او را در جمل بقتل آورده مثل طلحه و زبیر و مادر مؤمنان که عایشه است او را متعرض شده بخدا
که من آتشی برافروزم که بدریای آب آنرا فرو نتوان نشاند بهیچ باب و باد آنرا [illegible] پراکنده کرد از هیچ و تاب و عالمی را بسوزانم
و بهر جا که شراره از آن برسد نفوذ کند و فرو رود پس باید که ترا مغرور نکرداند لشکر [illegible] و قوت بازو بان والسلام معاویه
نامه سیاه این نامه تباه [illegible] داده بدار آن شاه رفیع بارگاه علیه الصلوات الله فرستاد چون نامه بآنحضرت رسید بعد از
خواندن دوات و قلم و کاغذ طلبید و در جواب آن نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از عبدالله و ابن عبده علی ابن ابی طالب
برادر و پسر عم رسول الله و پسر عم و وصی آن محترم دو جهان و پدر حسن و حسین که هستند سید جوانان اهل جنان بسوی معاویة بن
ابی سفیان اما بعد پس بدرستیکه من [illegible] قوم ترا از عم و جد و خال زهر هلاک چشانیدم و بجاه و [illegible] وبال رسانیدم و همان شمشیر که
آن دو نا را بآن کشته ام با من است و لله الحمد که همان ثبات قدم [illegible] و نصرت از حق طلبیدن برجاست
و همان طریق که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن شمشیر [illegible] بدست من داده بمقصود و منصور بر پای است بخدا سوگند که من [illegible]
خدا دیگری نگزیده ام و بغیر از دین اسلام دینی دیگر اختیار نکرده ام و بجز محمد مصطفی صلی الله علیه و آله پیغمبری [illegible]
داشته باشم و بغیر از ذوالفقار آتش بار روزگار هزار شمشیر دیگر [illegible] اما تو ای معاویه از دین
برگشته بلکه هرگز نداشته [illegible] عصیان و [illegible] که غالب شد بر تو شیطان و مغرور کرد [illegible] از جهل و طغیان و [illegible]
باش که بدانند اهل ظلم و عدوان که بکجا بازگشت ایشان والسلام و این نامه را مهر فرمود و [illegible] طلبید مردی را از اصحاب
خود که او را طرماح بن عدی بن حاتم طایی میگفتند و گویند غلام آنحضرت بود و این نامه را بوی داد و فرستاد و فرمود که این
نامه را ببر پیش معاویه و بسپار و جواب آن بستان و بیار طرماح مردی بود دراز قد دلاور روشن آواز زیرک و فصیح
زبان و ملیح بیان و سخندان که هر چه تکلم میکرد میبود آن بروجه صواب هرگز عاجز نمیگشت از جواب او عمامه بر سر بست
و جامه راه درپوشید و سلاح بر خود راست کرد و بر ناقه حمرا [illegible] سوار شد و راه دمشق پیش گرفت
تا بآنجا رسید آنگاه رفت بدر خانه معاویه [illegible] دید که از اصحاب معاویه پرسید گفتند تو کرا میخواهی از اصحاب

و گفت دغل گمراه و دروغ زن [illegible] جانگاه و پلید حال تباه [illegible] ابوالاعور سلمی و ابوهریره دوسی و عمرو بن عاص و مروان بن حکم با
اخلاص گفتند ایشان بباب خضرا و فلان بوستان اند برو بآنجا اگر داعیه دیدن ایشان داری طرماح رفت و در آن موضع ایشان را دید اما
از ناقه فرود نیامد ایشان بیکدیگر گفتند که اعرابی [illegible] آمده است بیا تا [illegible] کنیم و بپرسیم از او که چه خبر دارد [illegible] طرماح [illegible]
پس ایشان گفتند یا اعرابی هیچ خبر داری از آسمان گفت بلی والله حق سبحانه و تعالی حاضر است در آسمان و ملک الموت ناظر است در هوا و امیرالمؤمنین
اینک مرا آید از قفا پس آماده شوید مر آن چیزی را که خواهد آمدن بر شما از بلا ای اهل شقاوت [illegible] گفتند از پیش که می آیی گفت از نزد امام عادل زنده
مؤمن طیب طاهر پاک [illegible] گفتند آنکس ترا بنزد چه کس فرستاده گفت باین دغل مرد ناپاک [illegible] منافق شقی که زعم میکند که سلطان شده
است که امیر شام است بعد از این دانستند آن ملاعین که این رسول امیرالمؤمنین است بسوی معاویه بدین گفتند او درین وقت شغلی دارد
و دیدن او متعذر است پس ساعتی دیگر او را توان دید گفت او را شغل بوجه است ابو عبید گفت هیچ [illegible] با اصحاب مشورتی دارد و هیچ
از مهام [illegible] ایشان معاویه [illegible] احوال [illegible] آمده از نزد علی
بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام که بغایت مردی دلیر فصیح زبان است و از اعرابیان بیابانی است و به مداهنه و فطانت و به ملاحظه دراز زبانست
جواب این را بنویسیم و از او مباش غافل که مردی بغایت حاضر جواب است [illegible] بعد از آن طرماح چون این حال را دریافت از ناقه
فرود آمد [illegible] و بنشست [illegible] چون معاویه حقیقت حال معلوم کرد [illegible] یزید پلید که بیرون رود و بگوید
تا بساط [illegible] و مجلس بیارایند پس او بیرون آمد [illegible]
و فرش [illegible] اصحاب خبر یافتند [illegible] فرستاده اند [illegible]
کرده اند [illegible] تا اینجا بساط انداخته بودند چون چشم طرماح بر حاضران مجلس افتاد دید که جامهای سیاه پوشیده
اند گفت ایشان چه قوم اند که گویا از جانب مالک اند [illegible] پس [illegible] یزید پلید [illegible] نگاه کرد بسوی او و گفت کیست این مشئوم
گرگ ساده حلقوم است و زخم خورده بر خرطوم گفتند یا اعرابی این پسر ملک است یزید گفت چه کس است یزید که زیاده کند خدا شومی او
و نرساناد او را بمراد و چون یزید پلید این را شنید برآشفت و قصد کرد تا او را بقتل آورد از روی قهر [illegible]
بظهور آید ناگاه [illegible] پس از خوف آن خشم فرو خورد و [illegible] پیش آمد و بر طرماح سلام کرد و گفت یا اعرابی امیر تو سلام رسانید
گفت سلام او در کوفه است با من است بعد از آن یزید گفت بر حاجتی که داری بخواه که امیر امر کرده که حاجت تو روا کنم گفت حاجت من [illegible]
آنست که برخیزد از جای خود که این نه مقام اوست تا بنشیند کسی که اولی است از وی باین امر جلیل القدر [illegible] گفت اکنون چه میخواهی
گفت آن میخواهم که [illegible] پیغام خود [illegible] طرماح را باندرون بردند [illegible] معاویه [illegible] خاص در آمد
گفتند نعلین از پا بیرون کن [illegible] گفت [illegible] مقدس است که بخطاب رب الارباب [illegible] نعلین
از پا بیرون کنم و با نعلین بر آن بساط [illegible] معاویه [illegible] تمام [illegible] نشسته و خاصانش گرد او صف
بسته اند گفت السلام علیک ایها الملک [illegible] عمرو عاص پیش آمد و گفت ویحک یا اعرابی این چیست که میگویی چه مانع است ترا که بخوانی او را امیر
المؤمنین پس طرماح گفت مادر تو [illegible] معاویه گفت حالا تو بچه آمده
ای تو چیست گفت با من نامه ایست مختوم از امام معصوم گفت بیار بمن ده گفت نمیخواهم که پا بر بساط تو نهم گفت بوزیر من ده
[illegible] اشارت کرد بعمرو عاص گفت هیهات هیهات ستمکار است امیر و خاین است وزیر گفت بفرزندم ده [illegible] اشارت کرد
بیزید گفت بشارت [illegible] ابلیس [illegible] گفت پس باین مملوک خاص من ده اشارت کرد بغلامی که بر بالای سر او ایستاده
بود اعرابی گفت غلامی که از غیر حلال خریده [illegible] این نامه را از من بستاند
گفت ویحک یا اعرابی پس چاره این کار چیست و چگونه این نامه را از تو بستانم من حیرانم درین کار طرماح گفت این کار آسان و تو بر خود
دشوار کرده خویش از جای برخیز و بیا و این نامه را بگیر [illegible] که این کتاب کریم است از نزد سید علیم و [illegible] حلیم است

پس چون کردم بر تو احسان معاویه که این مقالات شنید چاره ندید برجست از جای خود از روی غضب و آمد گرفت نامه را از وی و بجایش رفت و نشست
و نامه را گشود و خواند و نهاد در زیر زانو ... خود و گفت چون کنم اشتر به حسن و حسین را گفت که اشتم بحمد الله سبحانه چون ماه تابان و اصحاب او دو...
ده چون کوکب درخشان هرچه میفرماید بایشان مبادرت مینمایند بدل و جان و هرگاه که بازمیدارد از چیزی بازمی‌ایستند از آن و در امور ...
فرمان هر یک از ایشان در دلیری و مردانگی و شجاعت یگانه‌اند در روزگار ... چون بلشکر روی نهادند بضرب تیغ ... میکردانند بجای
... شان امان گفت حسن و حسین را چگونه دیدی طرماح گفت الحمد لله که دانستم ایشان را شابین نقیبین نقیبین زکیین عفیفین
صحیحین سیدین کاملین فاضلین عاملین مصلحین فی الدنیا والآخرة پس ساعتی خاموش شد معاویه غاویه انگاه گفت چه فصیح
واقع شده این اعرابی گفت اگر ... امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام هر آینه بمنزله ادبا و فصحا و بلغا و فقها و نجبا و اسخیا و نقبا
و اصفیا را اگر غوص کنی و غرق گردی در بحور معارف و حقایق ایشان ترا راه بیرون آمدن نباشد از آن دریای بی پایان بعد از آن عمرو عاص بغلام
گفت بمعاویه غاویه که اگر این اعرابی ... اخراج کردانی ... که بهر حال سخن ... راند در بارگاه تو چنانچه پسندیده آید ترا آن اقوال
معاویه گفت ای اعرابی چه میسرائی در باب جایزه از من قبول میکنی یا نه گفت والله من میخواهم که قبض روح تو کنم از جسد پر حیله و بهانه
تو چه جای قبض مال از خزانه تو امر کرد او را دوازده هزار درهم بدهند گفت بعد از آن که اعرابی میخواهی که زیاده کنم گفت زیاده کن
چه از مال پدرت بمن میدهی مال مال خداست عز و جل جلاله و صاحب آن گفت بیست هزار درهم بدهید طرماح گفت ...
... اگر حق سبحانه و تعالی ... است میدارد ... گفت سی هزار درهم بدهید طرماح ... بر راه نهاد و دید که آن ...
گفت ای ملک ... گفت چون ... گفت ... جایزه از برای ... نمود ... چشم ... پس آن ...
و دیگر چیزی نگفت عمرو عاص گفت ای اعرابی چون ... جایزه امیر ... طرماح گفت این مالیست از مسلمانان ... پروردگار عالمیان ...
گرفت آنرا از بندگان ... معاویه ... کاتب خود ... و گفت جواب این نامه بنویس ... تاریک ... دیگر طاقت
نماند کاتب نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از بنده از بندگان ... معاویه بن ابی سفیان بسوی علی ابن ابی طالب
اما بعد پس ... لشکر ... شام ... آن ... رسیده باشد ... آن
بساحل دریا ... خود ... از آن یک ... مقاتل برخیزد طرماح نظر کرد ... این ...
از زیر قلم او ... گفت سبحان الله ... کدام ... معاویه ... کاتب تو ...
... اهل شرق و غرب از جن و انس قدرت ... پس نگاه کرد معاویه ... گفت ... این ...
نوشته طرماح گفت اگر ... پس ترا ضعیف ... خیانت کرده و اگر ... پس ...
... دنیا و آخرت ... گفت طرماح که امیر المؤمنین علیه السلام ... آواز ... که ... این ...
و در ... معاویه گفت والله ... و دیگر گفت طرماح سلام ... طرماح مال ...
شده ... معاویه ... مجلس کرده گفت ... آنچه ... شنودند ... این اعرابی ...
صاحب خود ... عمرو عاص گفت اگر ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ...
... معاویه غاویه گفت ... سخن تو ... است
السخن اعرابی ... این سخن ... و بعد از ین ... محاربه صفین واقع شد چنانچه تفاصیل آن
در کتب تواریخ ... مذکور است ... آن ... دولت ... بظهور آمده ... حضرت صاحب الامر ...
امید ... آن دولت ... بحق سید المرسلین والائمة المعصومین صلوات الله و سلامه

علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما **فصل دوازدهم در ذکر وصیت و شهادت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه**
نقله اخبار و حمله آثار آورده‌اند که در جنگ صفین چون کار معاویه لعین بجنگ افتاد بمشورت
عمرو عاص من تقرب الیه و کیفیت آن
عمرو عاص ... کفت ... اهل شام ... مصحف ... بکتاب خدا خواندند و بدین سبب اصحاب امیر
المؤمنین را از کارزار بازداشتند و دوازده هزار مرد از لشکر آنحضرت ... حیله ... و مالک اشتر رحمة الله علیه که ...
بر فتح شده بود او را بازگردانیدند و بعد از آن نزاع بسیار ... حکم ... از قبل امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
و دیگری از جانب معاویه ... پس معاویه غاویه عمرو عاص ... اختیار نمود و اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام گفتند که ما ابوموسی
اختیار میکنیم ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... عمر بن خطاب ... امیر المؤمنین
علیه السلام ... مناسب ... ابن عباس ... قبول ...
... اختیار کنیم فرمود که پس مالک اشتر را اختیار کنید اشعث گفت ...
... پس آنحضرت ... فرمود که ...
... ابوموسی ... عبید الله ابن ابی رافع
را که ... رسول الله ... کاتب امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما قاضی علیه
امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و معاویة ابن ابی سفیان علیه اللعنة والنیران گفتند اگر تو امیر المؤمنین ... مقاتله نمیکردم ...
که الله اکبر ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... در حدیبیه ... آنحضرت ... مصالحه ...
... آنحضرت فرمود ... بنویس که هذا ما صالح علیه محمد رسول الله ... ابوسفیان گفت یا محمد اگر ما میدانستیم که تو رسول خدائی با تو
مقاتله نمیکردیم ... بنویس که محمد بن عبد الله ... آنحضرت ...
پس ... عمرو عاص ... گفت سبحان الله ... آنحضرت فرمود که ...
... رسول صلی الله علیه و آله ...
... دشمن خدا ... دشمن رسول ... عدو الله ...
... بعد از آن ... تحکیم ... ابوموسی ...
... معاویه ... عمرو ...
... احوال معلوم ... ابوموسی ... عمرو ...
بازگشت ... میان ایشان ... معاویه ... عهد ...
... خلافت ... بعبد الله بن عمر ...
میکنیم ... ابوموسی گفت ... علی علیه السلام ...
... ابوموسی ... گفت ... حق سبحانه و تعالی ... ایمان ...
که علی علیه السلام از خلافت بیرون کردم ... عبد الله بن عمر ... این انگشتر را از انگشت خود بیرون کردم
... معاویه ... خلافت ... این انگشتر را ...
خود کردم پس ... ابوموسی ... گفت لعنک الله ...
که مثله کمثل الکلب ... امیر المؤمنین
فرمود که من ... ایشان ... وقت ... پس هر کدام

بیلاد خود شد بعزم آنکه بعد از انقضاء مدت یکسال بقتال رجوع کنند ابو موسی از شرمندگی رفت بجانب مکه و پیش از مدت مقرره
شهادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه واقع شد و آنحضرت باینکه پیش از شهادت امام حسن را با دوازده هزار کس برای مقدمه جنگ
معاویه علیه الهاویه بیرون فرستاده بود بعد از آن قصه دیگر گشت و چون آنحضرت از صفین مراجعت فرمود و این قضایا رخ نمود و
صیت فرمود با امام حسن علیه الصلوة والسلام قبل از آنکه وی را بیرون فرستد بچند ماه و در کتاب نهج البلاغه آن وصیت
مسطور است با ترجمه اینجا مذکور میگردد وصورت وصیت آنحضرت اینست که هذه الوصیة من الوالد الفان المقر
للزمان المدبر العمر المستسلم للدهر الذام للدنیا الساکن مساکن الموتی الظاعن عنها غدا الی المولود المؤمل ما لا یدرك
السالك سبیل من قد هلك غرض الاسقام ورهینة الایام ورمیة المصائب وعبد الدنیا وتاجر الغرور وغریم المنایا واسیر الموت
وحلیف الهموم وقرین الاحزان ونصب الآفات وصریع الشهوات وخلیفة الاموات اما بعد فان فیما تبینت من ادبار الدنیا عنی
وجموح الدهر علی واقبال الآخرة الی ما یزعنی عن ذکر من سوای والاهتمام بما ورائی غیر انی حیث تفرد بی دون هموم
الناس هم نفسی فصدقنی رایی وصرفنی لا یشوبه کذب ووجدتك بعضی بل وجدتك کلی حتی کان شیئا لو اصابك اصابنی
وکان الموت لو اتاك اتانی فعنانی من امرك ما عنانی من امر نفسی فکتبت الیك کتابی هذا مستظهرا به ان
انا بقیت لك او فنیت یعنی این وصیت از پدریست مشرف بر فنا بجای که در آینده زمان این سرا پشت برکرده عمر مقر و معترف بفنا گردن
نهاده برای روزگار بد نامت کننده دنیا ساکن مسکنهای مردگان کوچ کننده از آن مسکنها فردا بسوی فرزند امیدوار بچیزی که در نمی یابد در سلوک
کننده راه کسی که هلاک شد برنج و آزار دنیا نشانه بیماریهای بسیار گروگان روزگار و هدف نشانه سهام مصیبتهای بیشمار گرفتار دنیای غدار و تجارت
کننده غرور و غفلت و هم کار و دین باعتبار بذل دوست مرنفس او را در تحصیل دنیا بر اعتبار و اضافه غرور اضافه سبب است بسبب
چه غفلت مبدا آنست از روی اظهار و دام دار مرگهای حوثم گرفتار اسیر موت در آخر کار و هم سوگند غمها بناچار و قرین اندوهها باضطرار
و نصب کرده آفتها از یمین و یسار و افکنده شده شهوتها بنیهار و خلیفه و یادگار مردگان افکار اما بعد بدرستی آنچه دانستم از پشت
کردن دنیا بسوی فنا و سرکشیدن دهر بر من و روی آوردن آخرت و احوال عقبی بسوی من چیزیست که باز میدارد مرا از یاد کردن کسی که غیر منست
و سوای منست و تیمار داشتن و اندوه بردن بکار ماورای من غیر آنکه چون تنها ماندم و اندیشه مردمان غم جان خود پس باز داشت مرا از هم و باد
ترکشت مرا از هوای من و هویدا شد برای من خالص کار و رسانید مرا بجد و جهدی که نیست در و بازی و براستی که مخلوط نیست بآن دروغ
و حیله سازی چون ناچار است رحلت بدار القرار و ملازمت کار مایه کرامت سزاوار و یافتم ترا بمنزله بعض خود بموجب اولادنا اکبادنا بلکه یافتم
ترا همه خود و قائم مقام خود در فضایل و علم و احکام چه بعد از من تو خلیفه و امام ناخائی که گوییا چیزی اگر رسیده بتو رسیده بمن و گوییا اگر مرگ آمده
ترا آمده بمن پس خواست مرا از کار تو آنچه خواست مرا از کار نفس خود در دست و علی پس نوشتم اینها کننده بسوی تو این کتاب در آن حال که پشت قوی
باشم بآن سخنان و آن سخنان که خیریست و ثواب اگر من باقی مانم برای تو یا فانی شوم فانی اوصیك بتقوی الله ای بنی ولزوم امره وعمارة
قلبك بذکره والاعتصام بحبله وای سبب اوثق من سبب بینك وبین الله ان انت اخذت به احی قلبك بالموعظة
وامته بالزهادة وقوه بالیقین ونوره بالحکمة وذلله بذکر الموت وقرره بالفناء وبصره فجائع الدنیا وحذره صولة
الدهر وفحش تقلب اللیالی والایام واعرض علیه اخبار الماضین وذکره بما اصاب من کان قبلك من الاولین وسر فی دیارهم وآثارهم
فانظر فیما فعلوا وعما انتقلوا واین حلوا ونزلوا فانك تجدهم انتقلوا عن الاحبة وحلوا دیار الغربة وکانك عن قلیل قد صرت
کاحدهم فاصلح مثواك ولا تبع آخرتك بدنیاك ودع القول فیما لا تعرف والخطاب فیما لم تکلف وامسك عن طریق اذا خفت
ضلالته فان الکف عند حیرة الضلال خیر من رکوب الاهوال وامر بالمعروف تکن من اهله وانکر المنکر بیدك ولسانك وباین من فعله
بجهدك وجاهد فی الله حق جهاده ولا تاخذك فی الله لومة لائم وخض الغمرات الی الحق حیث کان وتفقه فی الدین

وعود نفسك الصبر علی المکروه ونعم الخلق التصبر والجی نفسك فی الامور کلها الی الهك فانك تلجئها الی کهف حریز ومانع عزیز واخلص
فی المسألة لربك فان بیده العطاء والحرمان واکثر الاستخارة وتفهم وصیتی ولا تذهبن عنها صفحا فان خیر القول ما نفع
پس بدانکه من وصیت میکنم ترا بتقوی خدا ای پسرم و بملازمت امر او و در همه اوقات بعمارت دل خود بیاد کردن آن ذات و بچنگ زدن بحبل
خدا که دین اوست و گویند که چیزی که نزدیک گرداند بنیک اخیر و در رضا آنچه باشد آن حبل الله است و بعضی گویند که آن قرآنست و در روایت
آمده که روزی اعرابی آمد و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله از معنی آیت واقی روایت واعتصموا بحبل الله جمیعا پرسید و در آن وقت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود دست مبارک نهاد بر دوش امیر المؤمنین و فرمود که این حبل الله است چنگ در وی زنید اگر
خواهید که نجات یابید و آنحضرت هر دو حبل گفته از قرآن و علی بنص جلی و کدام سبب محکمتر و استوارتر است که باشد میان تو و میان خدا
اگر اگر فرا گیری او را زنده کن دل خود را بعلم حکمت و پند و نصیحت و بمیران او را مراد نفس اماره است اینجا بزهادت و ترک لذت دنیا و شهوت
یا آنکه قطع کن تعلقات دنیا را از هر جهت و تقویت کن دل را بیقین و معرفت و نورانی گردان او را بانده و مصیبتی دنیای غدار و بترسان
او را از حمله آوردن روزگار و از دشوار گردیدن شبها و روزها چرخ غدار و عرض کن بر آن دل خبرهای گذشتگان و بیاد ده او را بانچه رسیده بکسانی
که پیش از تو بوده اند از پیشینیان و سیر کن در دیار ایشان و در مواضع آثار ایشان پس بنگر چه کرده اند و از چه انتقال کرده اند و کجا فرود آمده اند و نزول نموده اند
و در آخر کار تو چنانچه ایشان را انتقال بوده است از مصاحبت دوستان و فرود آمدند بدیار غربت با محنت فراوان و گوییا تو اندک زمانی گردیده همچو یکی
از ایشان پس باصلاح جا و مأوای خود و مفروش آخرت خود را بدنیای خود و بگذار گفتار در آنچه نشناسی از امور و خطاب در آنچه مکلف
نشده و مأمور و باز ایست از راهی چون ترسی از گمراهی زیرا که باز ایستادن تو نزد حیرت ضلال بهتر است از ارتکاب اهوال و امر کن بمعروف
تا باشی از اهل معروف و انکار کن کار زشت را بقدر طاقت و اقتدار و جهاد کن در راه خدا بحق جهاد او در نهان و آشکار و باید که فرا نگیرد
ترا در راه خدا سرزنش کننده هیچ ملامت کننده و اصلا تو شروع در سختیها و در حال توجه بحق هر جا که باشد و دانا شود و فقه آموز
در دین و عادت ده نفس را در شکیبائی بر مکروه چه خوش خلقیست صبر کردن در کارها و باشکوه و بازگذار نفس خود را در همه کارها بمعبود که اوست پناه
همه در رسانیدن بمقصود که در این حال پناه میدهی کار خود را بسوی پناهگاه دل پسند استوار و بسوی باز دارنده ارجمند محکم کار و خالص
و راز در خواستن عطایا برای پروردگار زیرا که بید عطابخش اوست فوائد و هم بدست قهر اوست محروم ساختن از مقاصد و بسیار گردان خیر
خواستن را در هر کار از کردگار و دریاب این وصیت مرا که بنده ما نیست بغایت سودمند و مرو و مگردان بنده را از این نصیحت و پند زیرا که بهترین گفتار
آنست که نافع بود در دار القرار واعلم انه لا خیر فی علم لا ینفع ولا ینتفع بعلم لا یحق تعلمه ای بنی انی لما رایتنی قد بلغت سنا ور
ایتنی ازداد وهنا بادرت بوصیتی الیك خصالا منها ان یعجل بی اجلی دون ان افضی الیك بما فی نفسی وان انقص فی رای
کما نقصت فی جسمی او یسبقنی الیك بعض غلبات الهوی وفتن الدنیا فتکون کالصعب النفور وانما قلب الحدث کالارض
الخالیة ما القی فیها من شیء قبلته فبادرتك بالادب قبل ان یقسو قلبك ویشتغل لبك لتستقبل بجد رایك من الامر
ما قد کفاك اهل التجارب بغیته وتجربته فتکون قد کفیت مؤونة الطلب وعوفیت من علاج التجربة فاتاك من ذلك
ما قد کنا ناتیه واستبان لك ما ربما اظلم علینا منه و بدانکه هیچ خیری نیست در علمی که نیست سودمند و نفع گرفته نمیشود
بعلمی که سزاوار نیست آموختن آن بحکم خداوند چون سحر و کهانت و هر چه مخالف علم دین باشد و اینها مانند اینست ای پسرک من چون دیدم خود
که رسیدم بسالی که در گذشته از شصت سال و دیدم خود را که زیاد شدم از روی سستی و ضعف حال شتافتم بوصیت کردن تو خصلتها
از آن وصیت من نامبادا شتاب نماید بمن اجل بالمنیة بی آنکه برسانم بتو آنچه دارم از نصایح در ضمیر یا نقصان یابم در رای و تدبیر
چنانچه نقصان یافته ام در جسم خود بسبب ضعف تو از نقصان بپذیر یا پیش گیرم را در رسانیدن بسوی تو غلبات هوا و فتنهای دنیا
که غرض موانع ایام است از هر جا پس باشی تو همچو رام نشونده رمنده سرکش که دست نده بهیچ حال پس رام باید گرداند او را

درمه وسال وبه منزل نوری تیجه زمین خاکیست که هیچ تخم ندیده انچه انداخته اند در وی از چیزی آنرا بپرورد و رنگ گیرد پس شتافتم برای تو بتعلیم ادب
از پیش آنکه سخت شود دل تو بکار باشتباه و مشغول گردد عقل تو تا روی بجد اندیشه از کار و بار آنچه کفایت کرده اند برای تو اهل تجربها
حاجت وتجربه آنرا بروزگار پس باشی کفایت کرده شده وبی نیاز از مؤنت طلب و رستگار شده و از علاج تجربه و تعب پس آمد بتو از آن علم تجربه
در هر کار آنچه بودیم که می آمدیم بآن و برجهت بسیار و هویدا شد برای تو بعضی دانا را از آنچه تاریک بود بر ما از آن دانش حاصل بروزگار دراز ای
بنی انی وان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم وفکرت فی اخبارهم وسرت فی آثارهم حتی
عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم فعرفت صفو ذلک من کدره
ونفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخیله وتوخیت لک جمیله وصرفت عنک مجهوله ورایت حیث عنانی
فی امرک ما یعنی الوالد الشفیق واجمعت علیه من ادبک ان یکون ذلک وانت مقبل العمر ومقبل الدهر ذو نیة سلیمة
ونفس صافیة وان ابتدئک بتعلیم کتاب الله تعالی وتاویله وشرائع الاسلام واحکامه وحلاله وحرامه لا اجاوز ذلک
بک الی غیره ثم اشفقت ان یلتبس علیک ما اختلف الناس فیه من اهوائهم مثل الذی التبس علیهم فکان احکام ذلک علی
ما کرهت من تنبیهک له احب الی من اسلامک الی امر لا آمن علیک فیه الهلکة ورجوت ان یوفقک الله فیه لرشدک
وان یهدیک لقصدک فعهدت الیک وصیتی هذه ای پسرک من بدرستیکه من واگر چه نبودم که عمر یافتم مثل بسیار عمر کسی
که بوده پیش از من درین روزگار پس بتحقیق نظر کردم در اعمال و افعال ایشان و فکر کار فرمودم در اخبار و آثار
ایشان و سیر کردم در دیارها و اطوار ایشان تا آنکه گردیدم همچو یکی از ایشان و از تجربه و از کار و بار ایشان
بلکه گویا من بسبب آنچه رسیده بمن از امور ایشان عمر بسر کرده ام با اول ایشان و آخر ایشان پس شناختم صافی
آن و دانستم از تیره آنش در هر امور و خیر و نفع آنرا از شر و ضرر پس پاک ساختم برای تو از هر کاری خلاصه
و نخبه آن کار و طلب کردم برای تو آنچه نیک بود و مرضی کار باز گردانیدم از تو مجهول هر کردار و دیدم
من جای که مهم بود مرا از کار تو آنچه مهم است پدر مهربان را و درست کردم عزم خود را بدان از ادب تو
در چون که واقع شود آن و حال آنکه پیش آینده عمر باشی تازه وجوان دوران خدا و بنیت سلیم و نفس صافی
صلیم و هم دیدم که آغاز کنم ترا بتعلیم کتاب خدا و تاویل آن تا بیابی آگاهی و بتعلیم شرایع اسلام و احکام
او و حلال و حرام او و در نگذرم از ان در تعلیم تو بسوی غیر آن کتاب در احکام پس از ان ترسیدم که پوشیده
شود بر تو آنچه اختلاف کرده اند در ان مردمان از هواهای [illegible] ایشان و رایهای فاسد ایشان
مثل آنچه پوشیده شد بر ایشان از مسایل عقل آلهی که متکلف است شبهها عقیدها گمراهی که در آخرت موجب
عقوبت است و تباهی پس محکم گردانیدن آن علوم بر تو با وجود چیزی که مکروه داشتی از آگاه
تو برای آن ایقان و دستر بسوی من از سپردن تو بکاری که ایمن نباشم بر تو از تباهی و امید دارم که توفیق
ترا خدای تعالی در ان امر برای رشد و آگاهی و راه نماید ترا بمیانه راه راه خودت سالم از گمراهی پس
فرمودم بسوی تو وصیت خود را که اینست تا دور باشی از اختلاف در اصول و فروع دین و این اهم است
تعلیمی دیگر است اگر تو از حال ایشان آگاهی کماهی واعلم یا بنی ان احب ما انت آخذ به الی من
وصیتی تقوی الله والاقتصار علی ما فرضه الله علیک والاخذ بما مضی علیه الاولون من آبائک و
الصالحون من اهل بیتک فانهم لم یدعوا ان نظروا لانفسهم کما انت ناظر وفکروا کما انت مفکر
ثم ردهم آخر ذلک الی الاخذ بما عرفوا والامساک عما لم یکلفوا فان ابت نفسک ان تقبل ذلک دون ان تعلم

کما علموا فلیکن طلبک ذلک بتفهم وتعلم لا بتورط الشبهات وعلو الخصومات وابدأ قبل نظرک فی ذلک بالاستعانة
بالهک والرغبة الیه فی توفیقک وترک کل شائبة اولجتک فی شبهة او اسلمتک الی ضلالة فاذا ایقنت ان قد
صفا قلبک فخشع وتم رأیک فاجتمع وکان همک فی ذلک هما واحدا فانظر فیما فسرت لک وان انت لم یجتمع لک
ما تحب من نفسک وفراغ نظرک وفکرک فاعلم انک انما تخبط العشواء وتتورط الظلماء ولیس طالب الدین من خبط
او خلط والامساک عن ذلک امثل فتفهم یا بنی وصیتی ای پسرک من بدرستیکه انچه فرا گیری از آن بسوی
من از وصیت تقوی خدا است در همه حال و اقتصار کردن بر انچه فرض کرد آنرا خدا بر تو از اعمال و از آنچه
انچه گذشته اند بران پیشینیان از پدران تو و صالحان اهل خاندان این دلیل است بر آنکه پدران ایشان
هم [illegible] و درست [illegible] که آن پیشینیان و پدران صالحان ترک نکردند که نظر کنند
برای نفسهای خود همچنانکه تو ناظری و فکر کردند در ارتکاب امور ضروری و اجتناب از اسباب دوری همچنانکه
تو متفکری پس از ان باز گردانید ایشان را آن فکر و نظر در آخر بفرا گرفتن آنچه شناخته اند و در ان صواب یافته
ایستادن از آن چه مکلف نشده اند بآن بفضل داد گر پس اگر سر باز زند نفس تو که قبول کنی آنرا
بی دانستن تو چنانکه دانسته ایشان پس باید که طلب کنی آنرا بدریافتن و آموختن نه بورطه شبهها افتادن و علو
خصومتها اندوختن و آغاز کن پیش از نظر کردن در آن مقصود خود بیاری خواستن بر ان از معبود خود و رغبت نمودن
بسوی او در توفیق دادن تو برای مشکل کشادن تو و ترک کردن هر آمیزشی که در ببرد ترا در شبهه و در آرد
یا تسلیم کند ترا بسوی گمراهی در حق و یقین پس چون یقین کنی که صاف شده دل تو پس خاشع گشت برای رب
خدای تعالی و تمام شده رای تو و اندیشه تو مجتمع گشت و شد قصد تو در آن کار یکی قصد دیگر خواست پس نظر
کن در انچه تفسیر کردم برای تو بنظر راست و اگر حسب نشد مرترا آنچه دوست میداری در واقع از نفس خود
و از فراغ نظر و فکر از موانع پس بدانکه تو خبط میکنی و دست بر زمین میزنی همچو شتر که نه بیند پیش خود را در روز
رفتار [illegible] افتی در ورطه تاریکیهای هلاک و آزار و نیست طالب دین کسی که خبط کند همچو شتر کور یا بیامیزد
او را بیکدیگر از فرط قصور و باز ایستادن از ان بهتر است در نظر جمهور پس دریاب ای پسرک من وصیت مرا
در هر باب واعلم ان مالک الموت هو مالک الحیاة وان الخالق
هو الممیت وان المفنی هو المعید وان المبتلی هو المعافی وان الدنیا لم تکن لتستقر الا علی ما جعلها الله علیه
من النعماء والابتلاء والجزاء فی المعاد او ما شاء مما لا تعلم فان اشکل علیک شیء من ذلک فاحمله علی
جهالتک به فانک اول ما خلقت جاهلا ثم علمت وما اکثر ما تجهل من الامر ویتحیر فیه رأیک ویضل
فیه بصرک ثم تبصره بعد ذلک فاعتصم بالذی خلقک ورزقک وسواک ولیکن له تعبدک والیه
رغبتک ومنه شفقتک وبدانکه خداوند حیات و مرگ اوست هم خداوند حیات و دهنده آن آفریننده
اوست و هم میراننده اوست در کل کاینات و بدرستیکه فانی کننده جانها اوست و هم اعاده کننده آنها در روز
و بدرستیکه گرفتار کننده اوست هم رستگاری دهنده اوست از آفات و بدرستیکه دنیا نبود که قرار گیرد و آرام
پذیرد مگر بر آنچه گردانیده حضرت عزت آنرا بران از دادن نعمتها و گرفتاری و آزمایش و بپاداش [illegible]
یا آنچه خواست از آنچه نمی دانیم آنرا و ندانستن آن بنسبت اغلب مردمان است یا حکم عام فرموده [illegible]
از ان [illegible] در کار [illegible] پس اگر مشکل شود بر تو چیزی از ان حمل کن آنرا بر نادانی خود

بران اسرار رو حواله کن آنرا بسوی آفریدگار که اوست دانای نهان و آشکار و این تنبیه است برای آنکه علوم
انس فی قاصر است از ادراک اسرار ربانی چه تو در اول که مخلوق شدی نادان بودی پس دانا گشتی بتوفیق
عالم الاسرار که و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا وجعل لکم السمع و الابصار
و الافئدة و چه بسیار است آنچه نمیدانستی و حیران بودی در آن اندیشه تو و گمراه بود در آن بصر عبرت بینه
تو پس بینا شدی بآن بعد از زمانی پس چنگ در زن بآن خداوندی که آفرید ترا و روزی داد و تسویه
و تعدیل اعضای تو کرد از جنبیاد و باید که برای او باشد پرستش تو و بسوی او باشد رغبت تو و از حالت اعراض
از ما سوی وا ازو باشد ترس تو در خلا و ملا واعلم یا بنی ان احدا لم ینبئ عن الله کما انبأ عنه نبینا
صلی الله علیه و آله وارض به رائدا و الی النجاة قائدا فانی لم آلک واعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک
رسله ولرأیت آثار ملکه و سلطانه ولعرفت افعاله وصفاته ولکنه اله واحد کما وصف نفسه لا یضاده
فی ملکه احد ولا یزول ابدا ولم یزل اول قبل الاشیاء بلا اولیة عظم ان تثبت ربوبیته باحاطة
قلب او بصر فاذا عرفت ذلک فافعل کما ینبغی لمثلک ان یفعله فی صغر خطره و قلة مقدرته و کثرة
عجزه وعظیم حاجته الی ربه فی طلب طاعته و الخشیة من عقوبته و الشفقة من سخطه فانه
لم یأمرک الا بحسن ولم ینهک الا عن قبیح و بدان ای پسرک من که هیچ یک از نبی خبر نداده از حق سبحانه
چنانکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پس راضی شو باخبار حبیب آله که هست مانند پیغام آورنده آب و گیاه و بسوی نجات کشنده
اگر باشد گمراه و تشبیه فرموده رسول را صلی الله علیه و آله برائد و آن فرستاده استعلام اخبار منازل است از استعلام مرکیاه
ما بدرستی که من تقصیر نکردم برای تو از روی نصیحت و پند و تو نرسیده در نظر برای خود و اندیشه خود است و اگر چه جهد کنی
بجای نرسیده نظر و اندیشه من برای تو ای فرزند و بدان ای پسرک من اگر بودی پروردگار ترا شریکی و انباز هر آینه
آمدندی بتو پیغمبران او و در زمان او از دهر آینه میدیدی آثار ملک و پادشاهی او و اگر چون آثار سلطنت و عظمت و دانای
راز و هر آینه میدیدی و می شناختی افعال و صفات او را بی اشتباه با آنکه نیست آله زیرا که معرفت آله موجب
همینکه ثابت است و مقرر در موضع خود و راهی نیست بمعرفت ذو الجلال مگر بآثار و افعال و منه آثار و افعال او
مصدق است بیک خدا جل و علا پس ممکن نیست استدلال بآن آثار و افعال بر خدای دوم اگر او را ثانی بودی
عن ذلک هر آینه واجب بود بر ثانی ارسال رسل و انزال کتب بارگیر معجزات و اصحاب تا راهی بود بسوی شناخت
او و چون این صورت ندارد پس واجب الوجود یکتا است در ذات و صفات همچنانکه خود را وصف فرموده در قرآن مجید
که و الهکم اله واحد نیست در ملک او هیچ احد و زوال پذیر نیست در ابد و نیافت زوال در هیچ حال زیرا که او واجب
است وجود او نظر بآن ذات متعال اول است پیش از اشیا بی بدایت و آخر است بعد از اشیا بی نهایت بزرگست از آنکه
اثبات کرده شود ربوبیت او با خاطر کردن دل یا دیده بدریافتن آن ذات که محیط بهمه اشیا است چنانکه فرموده
برو لا پس چون شناختی این گفتار که هست ترا او در برای مثل تو که بکننده آنکار در خوری مقدار او و کمی
او و بزرگی حاجت و افتقار بسوی پروردگار او در طلب طاعت او و در ترس از عقوبت او و خوف و خشیت از خشم و غضب
با الم و شدت او زیرا که نفرموده ترا مگر بکار حسن و نهی نکرده ترا مگر از آنچه زشت است و غیر مستحسن یا بنی انی
قد انبأتک عن الدنیا و حالها و زوالها و انتقالها و انبأتک عن الآخرة وما اعد لاهلها فیها وضربت
لک فیهما الامثال لتعتبر بها وتحذو علیها انما مثل من خبر الدنیا کمثل قوم سفر نبا بهم منزل جدیب

فاتوا

فاموا منزلا خصیبا وجنابا مریعا فاحتملوا وعثاء الطریق وخشونة السفر وجشوبة المطعم لیاتوا سعة
دارهم و منزل قرارهم فلیس یجدون لشیء من ذلک الما ولا یرون نفقة فیه مغرما ولا شیء احب
الیهم مما قربهم من منزلهم و ادناهم من محلتهم ومثل من اغتر بها کمثل قوم کانوا بمنزل خصیب فنبا بهم الی
منزل جدیب فلیس شیء اکره الیهم ولا افظع عندهم من مفارقة ما کانوا فیه الی ما یهجمون علیه ویصیرون
الیه یا بنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک وبین غیرک فاحبب لغیرک ما تحب لنفسک واکره له ما تکره
لها ولا تظلم کما لا تحب ان تظلم واحسن کما تحب ان یحسن الیک واستقبح لنفسک ما تستقبح من غیرک وارض من الناس بما ترضاه
لهم من نفسک ولا تقل ما لا تعلم وان قل ما تعلم ولا تقل ما لا تحب ان یقال لک ای پسرک من بتحقیق
خبر دادم بتو از دنیا و حال او و از زوال او و انتقال او و خبر دادم ترا از آخرت و آنچه آماده کرده اند برای اهل آخرت
از کثرت نعمت و لذت و قربت و بیان کردم از برای تو در آن سخنان داستانها عبرت با آنها و پیروی کنی آنها
و بدرستی که داستان کسی که آموزد دنیا را بعقل کامل مستحسن دان کرده پس قرار است که موافق نیامد او را منزل
بسبب تنگی و ناخوشی و بی آب و علف و گیاهی بناچار از آنجا کوچ کنی اگر مرد راهی این مثل مومن است که بر دنیا دل نبندد
و چند روزی که در آن تنگنای قرار گرفته آنرا وسیله نزهت سرای وسعت فضای آخرت ساخته پس چنین کسی
است برای آنست پس قصد کرده اند منزل وسیع را که مشحون است بانواع اطعمه و اشربه گوناگون و جناب
و منزلگاه جای که مملو است بریعها و حاصلهای از عد و حد بیرون پس برداشته اند آن مومنان که اگر مشقت با
فراق دوستان دلخواه را و درشتی سفر پر خطر و غلظت طعام مکدر را تا بیایند بکشادگی و ارز خود
و بمنزل و قرارگاه خود پس نمی یابند برای چیزی از آن امور رنج و المی و آزار و نمی بینند نفقه مبذوله را در دنیا
تلا ورا و تاوان و دوری و چیزی که دوستتر باشد بسوی ایشان از آنچه نزدیک کرده اند ایشانرا بمنزل خود و قریب
سازد بمحل صفات و منزل خود و داستان کسی که فریب خورده اند بنای غدار همچو داستان گروهی است که بوده اند
در منزل فراخی با نعمت بسیار که دنیا است بنسبت با غافلان و حاجیان که دنیا محل لذات و شهوات ایشان است
که منحصر است آرزوی ایشان در آن و آماده نشده اند برای دریافتن سعادت آن جهان پس موافق نیامد ایشانرا
بمنزل قحط که در آن ناخوش و ناتوان پس نیست چیزی مکروه تر بسوی نادان و نه سخت تر و شنیعتر بسوی ایشان
از مفارقت آنچه بوده در آن با نعمتهای فراوان بسوی آنچه ناگاه برسند بآن باضطرار و میگردند بسوی آن تا صد
اندوه و آزار این داستان غافلان و حاجیان است که کام خود از دنیا برداشته و ناکام گذاشته رفاک
حسرت بر چشمهای خود انباشته و تخم عقوبت آخرت در دنیا برای خود کاشته و گمراه بودی میندا
ای پسرک من بگردان نفس خود را ترازو در آنچه میان تست و میان غیر تو از افعال و کردار پس دوست دار برای غیر
آنچه دوست میداری برای خود و مباش ستمکار همچنانکه دوست نمیداری که ستم کننده بر تو شمار از و باش نیکوکار همچنانکه
دوست میداری نیکوی کننده با تو ابرار و زشت شمار از خود آنچه زشت میشماری از برای غیر خود و خشنود باش
از مردمان بآنچه خشنود می شوی بآن از نفس خود برای ایشان و مگوی آنچه ندانی تا توانی و اگر چه اندک باشد آنچه
دانی و مگو بهوای خود آنچه دوست نداری که بگویند برای تو واعلم ان الاعجاب ضد الصواب وآفة الالباب
فاسع فی کدحک ولا تکن خازنا لغیرک فاذا انت هدیت لقصدک فکن اخشع ما تکون لربک
واعلم ان امامک طریقا ذا مسافة بعیدة ومشقة شدیدة وانه لا غنی بک فیه عن حسن الارتیاد

ووقت بلاغك من الزاد مع خفة الظهر فلا تحملن على ظهرك فوق طاقتك فيكون ثقل ذلك وبالا
عليك واذا وجدت من اهل الفاقة من يحمل لك زادك الى يوم القيمة فيوافيك به غدا حيث
تحتاج اليه فاغتنمه وحمله اياه واكثر من تزويده وانت قادر عليه فلعلك تطلبه فلا تجده
واغتنم من استقرضك في حال غناك ليجعل قضاءه لك في يوم عسرتك واعلم ان امامك عقبة
كؤودا المخف فيها احسن حالا من المثقل والمبطئ عليها اقبح حالا من المسرع وان مهبطك بها لا
محالة على جنة او على نار فارتد لنفسك قبل نزولك ووطئ المنزل قبل حلولك بدانکه خوردنی
دکنیز ضد صواب است چه آن از رذایل است واین از فضایل وآفت خلاصی خرد است چه از بیماریهای رنج مجردات
ومهلك در این جهان وسعی کن در کسب خود از آنچه سزاوار است بقدر امکان ومباش از خزینه داران غیر خود
از دیگران که بخل ورزی در جمع اموال برای ایشان پس هرگاه تو راه منتهی شوی بسوی آمدن تو بدرگاه کردگار پس
ضایع ترین آنچه می باشد برای پروردگار وبدانکه در پیش است راه بر شور خداوند مسافت دور ومشقت سخت از
احوال قبور ونشور وسیع بی نیازی است تر ده واز حسن طلب آنچه می بایست بجای کیا وآداب از کمالات عقلیه
رسانیدن بغایت حقیقت که آن بست حسن مآب واز مقدار رسانیدن تو بقدر حقیقی از توشه که تقوی است وپرهیز
کاری وفضایل با وجود سبک پشت از بار گران عصیان ورذایل پس بار مکن بر پشت خود بالای طاقت تو تا باشد
گران بار ووبال بر تو در آخرت تو چون بیابی از فاقه وحاجت کسی که بردارد برای تو توشه تا روز قیامت
پس تمام بتو رساند آن زاد را فردای بجایی که محتاج باشی بآن غذا پس آن را غنیمت شمار وبار گران او را
آن بار وبسیار کردن توشه دادن او را در آن زمان وتو توانا باشی بر آن که آن فقیران ومسکینانند
که توشه کش راه آخرت اند پس شاید که تو بطلب او شتابی او را نیابی غنیمت شمار کسی را که قرض گیرد از تو
در حالت توانگری تو ووقت در نا بگرداند ادا کردن او را در وقت دشواری تو در روز شمار وبدانکه تو گروه
است دشوار که سبکبار در آن نیکو حال تر است از گرانبار به گران باری عصیان وگناه در آن عقبه ازروی
عمر ضایع کرده بساحل بغایت صعب است ومشکل ودر جنبش بر آن عقبه زشت کار زشت تر شتابنده هر که
سبکبار تر شتابنده تر وبدرست موضع فرود آوردن آن عقبه دشوار تر ابیکمان بر جنت یا بر نار پس نکوی
بردن هبوط را برای نفس خود پیش از نزول تو ونرم ساز منزل را بکوبیدن پیش از حلول تو واعلم ان
الذی بیده خزائن السموات والارض قد اذن لك في الدعاء وتكفل لك بالاجابة وامرك
ان تسأله ليعطيك وتسترحمه ليرحمك ولم يجعل بينك وبينه من يحجبه عنك ولم يلجئك
الى من يشفع لك اليه ولم يمنعك ان اسأت من التوبة ولم يعاجلك بالنقمة ولم يلجئك الى من
يشفع لك اليه ولم يمنعك ان اسأت من التوبة ولم يعاجلك بالنقمة ولم يفضحك حيث الفضيحة
ولم يشدد عليك في قبول الانابة ولم يناقشك بالجريمة ولم يؤيسك من الرحمة بل جعل نزوعك
عن الذنب حسنة وحسب سيئتك واحدة وحسب حسنتك عشرا وفتح لك باب المتاب فاذا ناديته سمع
نداءك واذا ناجيته علم نجواك فافضيت اليه بحاجتك وابثثته ذات نفسك وشكوت اليه
همومك واستكشفته كروبك واستعنته على امورك وسألته من خزائن رحمته ما لا يقدر
على اعطائه غيره من زيادة الاعمار وصحة الابدان وسعة الارزاق ثم جعل في يديك مفاتيح

خزائنه

خزائنه بما اذن لك فيه من مسألته فمتى شئت استفتحت بالدعاء ابواب نعمه واستمطرت شآبيب رحمته
فلا يقنطنك ابطاء اجابته فان العطية على قدر النية وربما اخرت عنك الاجابة ليكون
ذلك اعظم لاجر السائل واجزل لعطاء الآمل وربما سألت الشيء فلا تؤتاه واوتيت خيرا منه عاجلا
او آجلا او صرف عنك لما هو خير لك فلرب امر قد طلبته فيه هلاك دينك لو اوتيته فلتكن
مسألتك فيما يبقى لك جماله وينفى عنك وباله فالمال لا يبقى لك ولا تبقى له واعلم انك انما
خلقت للآخرة لا للدنيا وللفناء لا للبقاء وللموت لا للحيوة وانك في منزل قلعة ودار بلغة
وطريق الى الآخرة وانك طريد الموت الذي لا ينجو منه هاربه ولا يفوته طالبه ولا بد انه
مدركه فكن منه على حذر ان يدركك وانت على حال سيئة قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة
فيحول بينك وبين ذلك فاذا انت قد اهلكت نفسك وبدانکه آنکس که بدست قدرت اوست خزینهای آسمان
و زمین دستور داد ترا در دعا برای مقاصد دنیا ودین وضامن شد برای تو اجابت کردن بیقین وچنانکه در قرآن
یافته در کتاب مبین که ادعونی استجب لکم اگر بخواهی داد ندا دهی خواست وامر کرد ترا تا از او در خواهی
تا بتو دهد ورحمت خواهی تا رحمت کند ترا ومنت ننهد ونکرد اینه میان تو ومیان خود کسی را که باشد مانع از آن
خلایق ضایع والکذ نکرد ترا نه کسیکه شفاعت کند برای تو بآن بخشنده منافع ومنع نکرد ترا که بد کنی از توبه کردن
از گناه وروی نیاز آوردن بدرگاه خدا وشتاب نکرد با تو به نقمت وخشم کردن اثام ورسوا نکرد ترا در جایی
رسوا کردن در میان انام وسختی نکرد بر تو در قبول بازگشتن تو بر راه وبار یک نگرفت در نقشه نکرد ترا ایمان
ونومید نکرد ترا از رحمت الهی بلکه بیرون آمدن ترا از گناه حسنه بالطاف نامتناهی وحساب کرد بدی ترا
یکی در جزا وعقاب وشمار کرد خصلت نیکوی ترا به ده مانند آن بثواب وگشود برای تو باب بازگشت را بر خدای
خود وباب طلب را بعطای خود پس چون بخوانی او را بشنود ندا را ودر راز تو او چون راز گویی با او برانند نیاز
وراز ترا پس رسیدی تو بر راز گفتن با بی نیازی حاجت دنیا ز خود واشکارا کردی نگارش راز عنهای
درون خود را وشکایت بردی بسوی بی شریک وانباز غمها والمهای بیرون خود را ودر خواستی از کرگ
وا بردن اندوههای دل افگار خود را ویاری خواستی از آفریدگار بر کارهای دشوار خود را ودر خواستی
از مخزن خزینهای رحمت بی پایان او چیزی را که قادر نیست بر دادن آن غیر یزدان از زیادتی
عمرها در این جهان وتندرستی ابدان وفراخی روزیهای فراوان پس از آن گردانید در دستهای
تو کلیدهای خزاین عطای خود با آنچه دستور داد ترا از خواستن بدعای خود پس هرگاه خواستی طلب نمودی
گشودن را بدعا درهای نعمت وعطای او را وطلب کردن بدفعهای باران رحمت وسختی او را پس
نومید نکرداند ترا از مهیمن وبر اجابت کردن او سؤال را چه عطیت بقدر نیت است وبسا تاخیر کرده
شد از تو اجابت تا باشد آن تاخیر بزرگ کننده تر مر مزد سائل او در تقدیر وبسیار کننده تر مر عطای
امیدوار را الفضل منعم قدیر وبسا در خواستی چیزی را که داده نشد بتو آن خواهش وداده شد بتو بهتر
از آن خواهش تو از بخشش در این سرا یا در آن سرا یا باز داشته شد از تو چیزی از بلیه که آن باز داشتن
بهتر بود ترا از عطیه زیرا که بسا امری که طلب کردی تو آن را از ذی الجلال که در وی بود هلاک دین تو اگر
داده شدی بتو آن را در آخر حال یعنی هرگاه که بنده در مقام سؤالی کرد از حق جل وعلا بچیزی که صلاح او در آن نیست

حضرت عزت اجابت میفرماید آنرا بر وفق صلاح در این سرا یا در آن سرا اما هرگاه مطلوب قابلیت از صلاح و فساد پس
آن حواله است برب العباد اگر خواهد عطا فرماید و اگر خواهد منع نماید پس اگر مطلوب فساد است پس اجابت ممنوع است از
نیل مراد سبل هرگاه که او اراده صلاح کرده باشد در سؤال چه دانا است بسؤال او حضرت ذی الجلال فاما هرگاه
داعی بدعای خود قصد ادراک لذت یا کشف مضرت کرده شد ملاحظه صلاح را در آن دعا همچنان است که دعا
نکرده بدرگاه خدا اصلا زیرا که دعا برین وجه معصیت است پس [illegible] او در آنست که دنیا بیداد از بین دعا مراد و حاجت
پس باید که باشد سؤال تو چیزی که باقی ماند برای تو جمال آن و نفی کند از تو وبال آن پس مال باقی نمی‌ماند
برای تو بجهت سرعت زوال و باقی نمی‌مانی تو نیز برای مال بهیچ حال بدانکه تو آفریده شده برای عقبی نه برای
دنیا و برای فنا در این سرا نه برای بقا و برای مرگ نه برای زندگی در دنیا و تو در منزل جای داری که باید برکندن
از لذات آن و در سرای مقام ساخته که باید اکتفا نمودن بقدر ضرورت از اقوات آن و در راهی تا رسیدن آن
جهان و تو مانند صید رانده مرگی که نجات ندارد از آن گریزان و فوت نمیکند او را جویان و ناچار است که باشد
دریافته او در اندکی از زمان پس باش از او بر حذر که دریابد ترا و تو بر حال بد باشی که در فکر خوف خطر باش که
سخن گویی با نفس خود از آن کار بتوبه و استغفار پس حایل باشد میان تو و میان تو به آن کار پس آن هنگام
هلاک کرده باشی نفس خود را بارتکاب آثام یا بنیّ اکثر من ذکر الموت وذکر ما تهجم علیه وتفضی بعد
الموت الیه واجعله امامک حیث تراه حتی یاتیک وقد اخذت منه حذرک وشددت
له ازرک ولا یاتیک بغتة فیبهرک وایاک ان تغتر بما تری من اخلاد اهل الدنیا
الیها وتکالبهم علیها فقد نبأک الله عنها ونعت نفسها وتکشفت لک عن مساویها فانما اهلها
کلاب عاویة وسباع ضاریة یهر بعضها بعضا ویاکل عزیزها ذلیلها ویقهر کبیرها نعم معقلة
واخری مهملة قد اضلت عقولها ورکبت مجهولها سروح عاهة بواد وعث لیس لها راع یقیمها
ولا مسیم یسیمها سلکت بهم الدنیا طریق العمی واخذت بابصارهم عن منارها ونسوا
ما وراءها رویدا یسفر الظلام کان قد وردت الاظعان یوشک من اسرع ان یلحق واعلم ان من کانت
مطیته اللیل والنهار فانه یسار به وان کان واقفا ویقطع المسافة وان کان مقیما وادعا واعلم
یقینا انک لن تبلغ املک ولن تعدو اجلک وانک فی سبیل من کان قبلک فخفض فی الطلب
بمرزوق ولا کل مجمل بمحروم واکرم نفسک من کل دنیة وان ساقتک الی الرغائب فانک لن
تعتاض بما تبذل من نفسک عوضا ولا تکن عبد غیرک وقد جعلک الله حرا وما خیر خیر لا
یوجد الا بشر ویسر لا ینال الا بعسر ای پسرک من بسیار کردن از یاد کردن مرگ و از کر آنچه ناگاه
آیی بر آن و میرسی بآن بعد از فوت بسوی آن و بگردان آنرا در پیش خود جای که بینی او را تا آید بتو و فرا گرفته
از و پرهیز با صلاح خود را و محکم کرده باشی برای خود قوت و صلاح خود را و نیاید بتو ناگاه پس غالب شود
بر تو و رنج رساند ترا با کراه و بترس از آنچه فریب خوری بآنچه می‌بینی از آرامیدن اهل دنیا و از جستن ایشان
بانکه بکدیگر بر متاع اینجا پس بتحقیق خبر داد ترا خدای تعالی از فریب دادن دنیا و وصف نمود حضرت معبود برای تو
و کشف نمود برای تو عیبهای او را پس از انقضا پس بدرستی که اهل دنیا یعنی آنانی که در دنیا منظور ایشان است و پس
سگانند با فریاد و درنده مانند صید گیر دلیر فریاد فریاد میکند بعضی از ایشان با بعضی و میخورد عزیز ایشان

ذلیل

ذلیل حقیر را و قهر میکند کبیر ایشان صغیر طایفه ای از ایشان مانند چهارپایانند بسته بظاهر از رعیت ممنوع با فتادن در مراتع
طبیعت ایشان فهم نکرده اند اسرار احکام این وقت و گروه دیگر رها کرده شده اند در چراگاه شهوت و ذلت ضایع
ساخته شده عقلهای خود را بارتکاب گناهان و سوار شده [illegible] ایشان را بر دره‌های آفت و عصیان را بوادی صعب
دشوار در رفتار چهارپایان که نیست مر آنها را شبانی که راست گردانند ایشان را و نه چرا دهنده که بچراند ایشان را
برد ایشان را دنیا براه کوری که راه حق را نمی‌بینند و فرا گرفت دیده‌های ایشان را از نشانهای راست باسباب زوری و معصیت گری
که بآن رسیده اند پس سرگردان شده اند در حیرت دنیا و غرق گشته در نعمت این سرا و گرفته دنیا را [illegible] پروردگار پس بازی کرد
با ایشان و بازی کردند ایشان به دنیای غدار و فراموش کردند آنچه در پیش است از احوال و اهوال دار القرار مهلت ده ایشان را
تا روشن شود تاریکیهای حجاب ابدان و گویا وارد شده محملهای مسافران راه آنکه نزدیکست کسی که شتابد برسد در راه [illegible]
رفاقت همراه نزدیک است در اسراع سیر در مراتب قربت بسوی درگاه و می‌شاید که وعده باشد بقرب [illegible]
و شناختن مردمان سوار بر مرکب روان و شبان نشتابان بعرصه فوت و بدانکه کسی که باشد شترسواری او در لیل و نهار
پس او را میبرد است در رفتار و اگرچه ایستاده در جای قرار و قطع میکند مسافت راه اگرچه مقیم باشد و ساکن با فراغت در راه و بدان
بیقین که نمیرسی تو با مل خود البته و در نمیگذری از اجل خود و بدرستی که تو هستی در راه کسی که بوده پیش از تو در آن پس سست و آهسته
باش در طلب مال و جاه و خوبی کن بوجه شرع شریف در کسب حلال زیرا که بسا طلب که کشیده باشد بر بودن مال پس نیست هر طالبی
روزی یافته و نه خوبی کننده در الکتساب محروم شناخته و گرامی دار نفس خود را از هر رذیلی و اگر چه رانند ترا بسوی عطای
بسیار که راست مورث عار چه تو عوض از نفس نفیس و مباش بنده غیر خود و طمع کردن از غیر این نهی است از سؤال و عرض
حاجت و حال آنکه گردانید ترا آفریدگار حری از جنس [illegible] خیر چیزی که رسنده بآن بمکر و شر و کدام است خیر آسانی که
رسنده بآن بمکر و شوری و خطر وایاک ان توجف بک مطایا الطمع فتوردک مناهل الهلکة وان استطعت
ان لا یکون بینک وبین الله ذو نعمة فافعل فانک مدرک قسمک واخذ سهمک وان الیسیر من الله
سبحانه اکرم واعظم من الکثیر من خلقه وان کان کل منه وتلافیک ما فرط من صمتک ایسر من ادراکک
ما فات من منطقک وحفظ ما فی الوعاء بشد الوکاء وحفظ ما فی یدیک احب الی من طلب
ما فی ید غیرک ومرارة الیاس خیر من الطلب الی الناس والحرفة مع العفة خیر من الغنی مع الفجور
والمرء احفظ لسره ورب ساع فیما یضره من اکثر اهجر ومن تفکر ابصر قارن اهل الخیر تکن منهم وباین اهل
الشر تبن عنهم بئس الطعام الحرام وظلم الضعیف افحش الظلم اذا کان الرفق خرقا کان الخرق رفقا ربما
کان الدواء داء والداء دواء وربما نصح غیر الناصح وغش المستنصح وایاک والاتکال علی المنی فانها بضائع
النوکی العقل حفظ التجارب وخیر ما جربت ما وعظک بادر الفرصة قبل ان تکون غصة لیس کل طالب یصیب
ولا کل غائب یؤوب ومن الفساد اضاعة الزاد ومفسدة المعاد ولکل امر عاقبة سوف یاتیک ما قدر
لک التاجر مخاطر ورب یسیر انمی من کثیر لا خیر فی معین مهین ولا فی صدیق ظنین ساهل الدهر ما ذل
لک قعوده ولا تخاطر بشیء رجاء اکثر منه و بپرهیز از آنکه بدواند ترا اشتر سواران طمع پس در آورد ترا
آبخور تباهی که راه معدن رذایل و منبع ملاهی و ارذالی که نباشد میان تو و میان خدای منان خداوند نعمتی از مردمان
پس بکن آنچنان چه تو دریابنده قسمت خودی از نعمت که قسمت کرده در لوح محفوظ برای امم حضرت عزت و فرا گیرنده
نصیب خود از آن قسمت و بدرستی اندکی از خالق گرامی تر بزرگتر است از بسیاری از خلایق چه آنچه خدا دادست [illegible]

است وآنچه نزد اینهاست سرآمدی بود اگرچه همه انعام و تمام اکرام از جانب اوست و تلافی کردن در
یافتن تو چیزی را که تقصیر شده باشد از سکوت بمقام قوه آسان تر است از دریافتن تو چیزی را فوت شده از نطق
و کلام تو پس حفظ زبان و ضبط او از آنچه سزاوار نیست از گفتار ناچار است و نگاه داشتن آنچه در ظرف که دل است مضبوط
است بسخت گردانیدن بند او مربوط است و حفظ آنچه در دستهای تست نزد اموال بزرگ است از صرف در غیر موضعش بسوی
من از طلب آنچه در دستهای غیر تست و اگرچه باشد از اسراف و تلخی نومیدی در قناعت کردن بهتر است از طلب و اظهار
حاجت بخلق و تنگی روزی با وجود نگهداشتن عفاف بهتر است از توانگری با فجور و اسراف در غنا که در رنج انداز است
مرد ستر و پنهانی خود را از سپردن بدیگری چه اهتمام او در حفظ بیشتر است از شأن چه بسی سعی ... غیر مقدور است
و بسا سعی نماینده بچیزی که باو گزند رساند و او ضرر آنچیز را نداند هر که بسیار گوید طریق هرزه و بیهوده پوید و هر راه
تفکر رود بینا شود نزدیک شو باهل خیر تا باشی از ایشان و نه از غیر و جدائی کن از اهل شر تا افزون آیی از ایشان
بفضل و هنر چه بد طعامی است حرام و ستم ضعیف و زشت ترین ستم است در میان انام هرگاه باشد نرمی بجای درشتی درشتی
مقصود در درشتی در آن مقام نرمی خواهد بود **شعر** بجایی که نرمی نباشد سودمند ❊ درشتی کن آنجا که باشد پسند ❊ و ...
که معنی کلام این باشد که چون رفق و مدارا در جای غلظت کار فرماید غلظت را هم در مقام رفق استعمال نماید و استعمال
بسی در غیر موضع نشاید و بسا باشد دوا درد و درد دوا برای مرد چه گاه ... دل باشد آنچه مرد اعتقاد صلاح آن کرد
و گاه عکس این صورت می نماید بضرورت و بسا نصیحت کرد ... ناصح و خیانت کرد نصیحت خواسته باشند و از وی یا
ناصح شمرده ... و حذر کن از اعتماد کردن بر آرزوهای این جهان که آن سرمایهای احمقان است و بی عقلان
و عقل علی حفظ تجاربست در امور ... بهترین آنچه تجربه کردی آنست که پند دهد ترا
بزودی شتاب نمای بهنگام فرصت از برای عمل آخرت پیش از آنکه باشد ترا از فوت آن پشیمانی و اندوه و حسرت
نیست هر طالبی که برسد بآنچه طلب می نماید و نه هر غائبی است که آن کار او زود باشد که بیاید بهوای تو آنچه تقدیر
کرده اند برای تو تجارت کننده خود را در خطر افکنده است و بسا مال اندک و بسیر که روینده تر و زود تر و زیاده تر
و شنونده تر باشد از و بسیار دیگر هیچ خیری نیست در یاری دهنده ضعیف و نه در دوستی متهم کثیف آسان فراگیر
روزگار را مادام که رام باشد برای تو نشتران جوان سوری او در رفتار روزمان دور باشد از سرکشی و آزار و در خطر مفکن
خود را بچیزی از مطامع این جهت امید داری چیزی ارزان و ایاک ان تجمح بک مطیة اللجاج احمل نفسک من اخیک
عند صرمه علی الصلة وعند صدوده علی اللطف والمقاربة وعند جموده علی البذل وعند تباعده
علی الدنو وعند شدته علی اللین وعند جرمه علی العذر حتی کانک له عبد وکانه ذو نعمة علیک
وایاک ان تضع ذلک فی غیر موضعه وان تفعله بغیر اهله لا تتخذن عدو صدیقک صدیقا
فتعادی صدیقک وامحض اخاک النصیحة حسنة کانت ام قبیحة وتجرع الغیظ فانی لم ار جرعة احلی
منها عاقبة ولا الذ مغبة ولن لمن غالظک فانه یوشک ان یلین لک وخذ علی عدوک بالفضل
فانه احلی الظفرین فان اردت قطیعة اخیک فاستبق له من نفسک بقیة یرجع الیها ان بدا له
یوما ما ومن ظن بک خیرا فصدق ظنه ولا تضیعن حق اخیک اتکالا علی ما بینک وبینه فانه
لیس لک باخ من اضعت حقه ولا یکن اهلک اشقی الخلق بک ولا ترغبن فیمن زهد فیک ولا
یکونن اخوک علی قطیعتک اقوی منک علی صلته ولا یکونن علی الاساءة اقوی منک علی الاحسان

و لا

ولا یکبرن علیک ظلم من ظلمک فانه یسعی فی مضرته ونفعک ولیس جزاء من سرک ان تسوءه و خدای
از آنکه سرکشی کند با تو برکب ستیزه کردن فرمان بازگیر نفس خود را از برادر خود نزد بریدن او بر پیوستن و نزد برگشتن او بر
لطف و بر عقد نزد بگسستن و نزد بخل او بر دادن و نزد دور شدن بر دوی نزدیکی نهادن و نزد خدمت او بر نرمی
کردن و نزد گناه او بقبول کردن عذر و آوردن و برابر کن رذایل آنرا بضد آن از فضایل تا انکه گوییا تو او را بنده
و خادم و گوییا او خداوند نعمت بر تو دایم و حذر کن از آنکه بنهی این خصال را در غیر موضعش که لیاقت ندارد و رذایل
یکی آنرا بغیر اهلش چون ارباب ضلال مکن دشمن دوست را دوست و صدیق تا دشمنی کنی با دوست شفیق و خالص کن
برای برادر خود نصیحت را خواه در نظر او نیک نماید یا بد آید چون ترا غرض است ترا اجرا فرماید و او را سود فرماید
و فرو خور خشم را که ندیدم من هیچ جرعه شیرین تر از و در عاقبت کار و نه لذیذ تر از و در پایان کردار و نرم باش
مر آنکس را که غلیظی و درشتی کند با تو که خوش زیرا که نزدیک میشود که براه نرمی رود و جود کن بر دشمن بفضل و عطا که
آن شیرین تر است از دو فیروزی هویدا اگر یکی فیروزی بقیاس است دو دیگر احسان که آنرا چیزی دیگر نیست در میان
و اگر خواهی بریدن را از برادر مسلمان پس باقی گذار از برای او از نفس خود بقیه را از احسان که باز گردد آن
باز مانده بعض تو اگر پیش آید آن کار او را در روزی از روزگار و دهر که گمان برد بتو چیزی را پس راست کردان
گمان آن غیر را و ضایع مساز حق برادر خود را بجهت اعتماد بر آنچه میان تو و میان اوست از محبت و اخوت
و اعتقاد زیرا که نیست برادر تو کسی که ضایع کنی حق او را که میگردد در صدد مفارقت و فرقت و باید که نباشد
اهل و ارباب نسب تو بدبخت ترین خلق بسبب تو و رغبت مکن در کسی و او را مطلب که ترک رغبت نماید از تو
تا گمان محنت و تعب و باید که نباشد بر بریدن برادر تو بر بریدن تو قوی تر از تو بر پیوستن او و محبت در زیان تو و باید
که نباشد بر بدی اشکار و نهادن کردن توانا تر از تو بر پیوستن او و محبت در زیان تو و باید که بر تو ستم کسی که بر تو ستم
نماید زیرا که او می شتابد در مضرت خود و نفع تو که ثواب صابران است و مظلومان چون بر تو رحمت الهی بر تو
نابود نیست پاداش کسی را که ترا شاد کرد و نه آنکه غمگین سازیش چه روا نبود که شاد کننده خود را در درد و
اندوه اندازی واعلم یا بنی ان الرزق رزقان رزق تطلبه ورزق یطلبک فان انت
لم تاته اتاک ما اقبح الخضوع عند الحاجة والجفاء عند الغنی انما لک من دنیاک ما اصلحت
به مثواک وان جزعت علی ما تفلت من یدیک فاجزع علی کل ما لم یصل الیک استدل علی
ما لم یکن بما قد کان فان الامور اشباه ولا تکونن ممن لا تنفعه العظة الا اذا بالغت فی ایلامه
فان العاقل یتعظ بالادب والبهائم لا تتعظ الا بالضرب اطرح عنک واردات الهموم بعزائم
الصبر وحسن الیقین من ترک القصد جار والصاحب مناسب والصدیق من صدق غیبه
والهوی شریک العمی رب قریب ابعد من بعید ورب بعید اقرب من قریب والغریب من لم
یکن له حبیب من تعدی الحق ضاق مذهبه ومن اقتصر علی قدره کان ابقی له واوثق سبب
اخذت به سبب بینک وبین الله سبحانه ومن لم یبالک فهو عدوک قد یکون الیاس ادراکا
اذا کان الطمع هلاکا لیس کل عورة تظهر ولا کل فرصة تصاب وربما اخطا البصیر
قصده واصاب الاعمی رشده اخر الشر فانک اذا شئت تعجلته وقطیعة الجاهل تعدل صلة
العاقل من امن الزمان خانه ومن اعظمه اهانه لیس کل من رمی اصاب اذا تغیر السلطان

تَعَجَّلَ الزَّمَانُ سَلْ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَعَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ و بدان ای پسرک من که روزی دو روزیست
که طلب میکنی او را و اگر سبب اوست و حرص است و پیرا و روزی که طلب میکند ترا که تقدیر کرده برای تو خدای تعالی پس اگر تو
نیائی بسوی او او بیاید بسوی تو پس اجمال در طلب رزق باید چه زشت است فروتنی از برادر خود نزد حاجت و افتقار
و چه قبیح است سختدلی نزد توانگری و دانسته ای در میراث نفع برای تو از دنیا آن مقدار است که اصلاح آن ای
بدان اقامت خود در دار القرار و اگر تو بیتابی ناشکیبا بر آنچه برفت از دستهای تو از متاع دنیا پس بی شکیبا
بر آنچه نرسیده بتو از امور عقلی و بسیع بگیر بر آنچه نبود با آنچه نمود در وجود زیرا که امور مشابه اند بیکدیگر در این سرای
غرور مباش از آن کسانی که سود نمیدهد او را اینکه مگر وقتی که بسیار لو کنی در الم و رسانیدن تعب بلکه از خطه فرو نهاد ای
عقلا و اندیشها در دین بزرگ نهای صبر و آنچه جزم کرده از وجس بعینی برب السموات و الارضین که هر چه آفریده موافق
حکمت اوست و اگر چه نیابد آنرا خود حوزه هر که ترک کرد حق در است در آمد در جور و گذاشتن دو خول در
رذیله جور انحراف است از فضیلت عدل و ماند در آن همراه و صاحب و در نفع و قرب خدا و ند نسب و مناسب
و دوست خالص آنست که صادق باشد غیبت آن مخلص و مهو اشریک کوری است و در عدم اهتدا با او آنچه
سزاوار است و در نیابد نزدیکی که دور تر است از بیگانه دور و دور دوری که نزدیک است از خویش
نزدیک در اتصال نفع و سرور غریب کسی است که نباشد او را حبیب هر که در گذشت از حق و منش او
شد جای روش او و چه بسیار خلق رزرو که تبع حق اند و زاجر کردن از حق بگشاید در گذار اقتصار
بر قدر و مرتبه خود کرده بود انکار باقی در رنج آن مرد استوار تر بسبب که گرفته تو اناد در دنیا سببی است
که میان تو است و میان خدا هر که ترا باک ندارد و دری به تیمار رو انست تو نیازد او دشمن تست چه قبل
او را دوست نشمارد که نومیدی باشد نجات دریافتن چون طمع در امری بود که هلاکت نومیدی از آن
دریافتن نجات است نیست هر موضعی رهنما مجارب تا هویدا شود برای خصم مضاربت و نه هر فرصتی که بر سند طالبان
دولت و بسا خطا کردن بینای دانا قصد خود را آنچه خواست و رسید نابینا نادان و بر راه راست پس باید
که او عجب پیشه نکند و این نومیدی اندیشه نکند تا خیر کن شر را تا باز نیابد و لیشیمان تا وقتی که خواهی تعجیل کردن
آن توانی و بریدن از جاهل برابری میکند با پیوند با عاقل هر که ایمن ساخت زمانه را با او خیانت کرد و هر که
بزرگ شمرد کس او را اهانت چه خبر است زمانه مانند صحت جوانی و هیبت و ناز و نعمت باندک زمانی
مبدل میشود به نقیض این ما که موجب خواری است و اهانت نیست هر که تیر اندازد خطا رسانید بلکه نه و آفات
زیرا که رستاخیز روز تست زمان عجب آنست که وقوع می یابد دوران و تعلق آن از خیر و شر متعلق است
سلطان زمان و بپرس از همراه پیش از راه و سؤال کن از همسایه پیش از خریدن خانه که مشهور است
که الرفیق ثم الطریق والجار ثم الدار إِیَّاكَ أَنْ تَذْكُرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا كَانَ مُضْحِكاً وَإِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ
عَنْ غَيْرِكَ وَإِيَّاكَ وَمُشَاوَرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ وَعَزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ وَاكْفُفْ
عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ
مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ وَلَا تُمَلِّكِ
الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ وَلَا تَعْدُ
بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا وَلَا تُطْمِعْهَا أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ فَإِنَّ ذَلِكَ

يدعو

يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ فَإِنَّهُ
أَحْرَى أَنْ لَا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ وَأَصْلُكَ
الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ وَأَسْأَلُهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ
فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ و بپرهیز از آنکه یاد کنی از کلام چیزی که باشد بخنده آرنده
مردمان و اگر چه حکایت کنی آن سخنان را از دیگران و بپرهیز از مشورت کردن با زنان چه رای ایشان بسوی
میکرد و ضعیف و نقصان و عزم ایشان راجع میشود بسستی و عدم اتفاق و باز دار برای ایشان چشمهای ایشان
عیب توان ایشان را در پرده نقاب زیرا که شدت حجاب نیکو تر است برای ایشان و نیست بیرون رفتن زنان سخت تر
از در آوردن تو کسی را که اعتماد بر او نباشد از مردان بر ایشان و اگر توانی که نشناسند غیر ترا بکن آنچه ان
مکردان زن را از کار او آنچه از نفس خود تجاوز نماید در انتفاع و این غیر آن چیز است که حلال باشد او را مالک
شد در عرف شریعت چه زن ریحانه است یعنی محل لذت و استمتاع و نیست او کار فرما و در افعال و اوضاع و در
بکار است ایشان از نفس ایشان با آنچه دوست دارند از کسوت ما شد آن و طمع مینداز که شفاعت کند برای دیگران
و بپرهیز از غیرت نمودن در غیر موضع بی وقاری زیرا که میخواند زن صحیح را به بیماری و دری و عاری از فساد
بیکار به و بیکاری و دیگر دار از برای هر یک از خادمان خود ت کاری که فرا گیری او را با آن کار زیرا که آن
سزاوار تر است با آنکه بیکدیگر وا گذارند در خدمت تو کارهای دشوار و گرامی دار خویشان خود را که
ایشان بال تواند که میکنی با آن طیران و اصل تواند که بسوی آن اصل باز میگردی و رزش افتخار بر مردمان
و دست تواند که بدان حمله میکنی بر دشمنان و بامانت میسپرم بخدای تعالی دین ترا و دنیای ترا و در خواستم از
حضرت عزت جلت قدرته بهترین قضا را برای تو در این زمان و بعد از آن در دنیا و در آخرت و السلم

در ذکر شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه

جمعی از ثقات آورده اند
در شهادت آن حضرت که چون میان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و معاویه لعین بعد از قضیه حکمین صورت
گرفت و آن حضرت بنهروان فرمود و آن چهار هزار کس از خوارج را بقتل آورد جمعی از خوارج در حدود مکه
و مدینه اتفاق کردند و بر خشم و صلوات فرستادند بر کشتگان نهروان و گفتند علی علیه السلم نسل ما را منقطع کرد
و تا او و معاویه علیه اللعنه در عالم باشند این فتنه تسکین نمی یابد پس با هم مشورت کردند پس عبد الرحمن بن ملجم علیه اللعنه
گفت که من شما را از کفایت کنم و عبد الله تمیمی گفت که من کار معاویه را از شما میبر دارم و عمرو بن
بکر گفت من کار عمرو بن عاص را برای شما میسازم و سوگند کردند با یکدیگر که شب نوزدهم ماه رمضان این کارها
با تمام رسانند و صلوات بر عثمان بی ایمان و بر پیر لعین میفرستادند و میگفتند که این خوارج از خون ایشان را باز خواهیم جستن
شب نوزدهم در آمد عمرو عاص بی اخلاص لعنة الله رنجور شد عبد الله خارجه را که قاضی بود بجای خود بمسجد فرستاد و دو
خارجی او را غلط کرد و عبد الله تمیمی ضربتی بر شانه معاویه علیه الهاویه لعین زد کارگر نیامد او را گرفته و خواستند که هلاک
کنند گفت ای معاویه مرا مگذار که از برای تو بشارتی دارم گفت آن چیست گفت فردا خبر برسد بتو که ابن ملجم حضرت
علی علیه السلم را کشته معاویه گفت اگر این خبر راست باشد ترا امان است گفت تا در محبوس نگه داشته تا اگر خبر
قتل آن حضرت برسد او را بگذارند ابن لعین آمده و این بستر را پنهان میداشت و در خانه رفت پنهان می بود
تا اتفاقا قطام لعینه روزی او را در آن خانه رفت عبد الرحمن لعین وی را دیده بر وی عاشق شد و اراده خواستن وی کرد آن

لعینه گفت مهر من گران است گفت آن چیست گفت سه هزار درهم است و غلامی و کنیزکی و قتل علی ابن ابیطالب و در این
معنی فرزدق شاعر گوید بیت فلم ار مهرا ساقه ذو سماحة * کمهر قطام من فصیح و اعجم * ثلثة آلاف و عبد و قینة
و ضرب علی بالحسام المصمم * فلا مهر اغلی من علی و ان غلا * و لا فتک الا دون فتک ابن ملجم * یعنی پس ندیدم مهری
که داده باشد آنرا صاحب جود و بخشش مثل مهر قطام از عرب و عجم که آن سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیزک مغنیه
و قتل علی ابن ابی طالب است صلوات الله علیه بر تیغ تیز برنده و هیچ مهری گرانتر از قتل علی علیه السلم نخواهد بود اگرچه گران
مایه باشد و هیچ قتلی نخواهد بود که بدتر باشد از قتل ابن ملجم لعنة الله مر حضرت امیر المومنین را صلوات الله و سلامه علیه
که وی بهترین قتلها بود ابن ملجم ملعون گفت این جمله سهل است اما قتل علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه که وی بر هر عضوی
جنسی دارد و این عمل نتوان کرد آن لعینه گفت اگر میخواهی طلب کن که وی را شاید که غافل دریابی در نماز که اگر جان بری
بعد از قتل عیش ابن خوشگوار می آید و اگر ترا بکشند ثواب آخرت خود بهتر است نعوذ بالله و آن ملعون شبیب بجره را که
مذهب خوارج داشت بیار گرفت و این سر را با اشعث ابن قیس در میان نهاد و این سه ملعون در مسجد کوفه معتکف شده
قطام ملعونه کبود پوشیده بود و کینه ازان حضرت در دل داشت که آن حضرت پدر و برادر وی را در نهروان کشته
بود بحکم خدا و رسول صلی الله علیه و آله و در آن شب حجر بن عدی همه شب در مسجد بود و نماز میکرد و از قراین از این کار
بوی برده بود و بیرون آمد تا حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را ازان قتال خبر دهد آن حضرت از راه دیگر بمسجد
فرموده بود ام کلثوم گوید که آن شب دیدم که آن حضرت نخفت و نماز کرد و چند نوبت بمیان سرای آمد
و بآسمان نگریست و گفت والله ما کذبت و لا کذبت و ام کلثوم گوید که من گفتم ای پدر بزرگوار ترا چه رسیده گفت
که در آن ملکوم که چون صبح در آید من زخم خورده بیابیم از آن رمضان از سه لقمه بیش نتناول فرمود و ...
شفاعت میکردند تا زیاده کند قبول نمیکرد و میگفت نمیخواهم که پیش خدا روم مبارک دیا کیره و با من چیزی نباشد
و هر وقت که از رغبت بر بخندی دست بمحاسن مبارک میکشید و میگفتی چه چیز مانع شده آن شقی را که این
محاسن را سرخ کند از انبی و از انارت لب مبارک خود کرد ابو صالح گوید که من از امیر المومنین علیه السلم شنیدم که میفرمود
که من حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و شکایت مسوخ فی رسوخ داشت را با دی گفتم فرمود
که عنقریب نزدیک شده که من برسی و از دست عذر و جفای آن جماعت بیوفا خلاص شوی و در روز
این خواب آن حضرت را ضربت زدند تا چون ماذن گویند ابن نباح بود بانگ نماز گفت آن حضرت خواست
که از خانه بیرون رود و مسجد فرماید ام کلثوم گفت ای پدر بزرگوار صلاح در آن است که بیرون نروی و جعده
بن هبیره بخدمت وی رانفرمایی تا امامت کند آن حضرت فرمود بلی و باز ازان پشیمان شده برخاست
و فرمود که از مرگ نتوان گریختن و گفت در بند میان خود را محکم از برای موت زیرا که مرگ بر تو ملاقات خواهد
کرد و جزع مکن از مرگ گاهی که فرود آید بوادی تو گویند آن روز که عبد الرحمن لعین بیعت کرد امیر المومنین صلوات الله علیه
هفت نوبت بیعت از وی بسته شد امام حسین علیه السلم گفت ای پدر بزرگوار یک دیگر این تقدار تاکید بکار نفرمود
و فرمود که اگر همچنین صد بار از وی بیعت بستانند آخر او کار خود بکند گویند که روزی امیر المومنین صلوات الله علیه
در راهی میرفت اسب عبد الرحمن لعین از رفتن باز ماند آن حضرت فرمود تا اسب نیکوی بوی دادند او بر
نشست با امیر المومنین صلوات الله علیه داشت آن حضرت فرمودند شعر ارید حیاته و یرید قتلی
عذیرک من خلیلک من مراد * یعنی من میخواهم زندگی او را و او میخواهد کشتن مرا بیار عذر خود را از ایذای او در این

از قبیله مراد و بعد ازان فرمود والله که قاتل من است نقل است از ابن خطاب علیه اللعنة والعذاب که گفت اگر در نسب من
اختلاف شدی که وی حلال زاده است یا حرام زاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودی که دیدار در مقابله علی ابن
ابیطالب صلوات الله علیه بدارید اگر بخندد وی حلال زاده است و اگر بگرید حرام زاده آورده اند که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابلیس لعین من گفت که امیر المومنین صلوات الله علیه را بگوی تا حق مرا بگذارد آن حضرت
گفت که یا رسول الله حق آن لعین بر من چیست فرمود که ابلیس میگوید که بنشست باد امیر المومنین علیه السلم را که هیچ دشمنی
از وی نباشد که با زن خویش صحبت دارد مگر که من با وی باشم در آن صحبت کما قال الله تعالی و شارکهم
فی الاموال و الاولاد و عدهم بحقیقت دشمنان خانه ان بگر و افزاده نتوانسته بود القصه امیر المومنین
صلوات الله علیه چون بیرون صحن سرای رسید و دو بط در آن سرای بودند چون آن حضرت را در میان سرای دیدند
در دامن وی آویختند و فریاد برداشتند ام کلثوم انها را ازان بانگ کردن منع کرد آن حضرت فرمود که ای
ام کلثوم ایشان را بگذار که نوحه گرانند بر مصیبت ساعتی دیگر بر توطرفه کرد و گفت ای پدر بزرگوار این چیست که
میگویی فرمود که این امریست بودنی بیرون آمد و بمسجد در آمد و ابن ملجم ملعون همه شب بیدار بود و انتظار داشت
و آن ساعت خواب بر وی ربوده بود امیر المومنین صلوات الله علیه آواز داد که الصلوة شبیب بجره برخاست و آن
حضرت در محراب شد و احرام نماز بست شبیب شمشیری رسانید اما چندان تاثیری نداشت او رگفت در آن
او ملجم ابن لعین در آمد وقتی آن حضرت سر از سجده برداشت چنان ضربتی زد که فرق مبارکش بشکافت آن
حضرت نماز را سبک نگذارد و خون از فرق همایونش بمحاسن مبارکش فرود می آمد آن حضرت چون از نماز
فارغ شد دست مبارک در زیر محاسن گرفت و گویند که بعضی ازان خون بر طاق مسجد خورد و هنوز اثر آن خون باقیست
و ابن ملجم ملعون بگریخت و شبیب بجره بگریخت و میان گم شد و بعد از آن مردی مسلم نام در آمد و او را مضطرب دید گفت ای ملعون
مگر امیر المومنین علیه السلم را تو کشته خواست که بگوید فی بر زبانش جاری شد که آری بر غرض بیکضرب او را ...
و آوازه حضرت امیر در شهر کوفه منتشر شد و هواییان بطلب عبد الرحمن ابن ملجم لعین رفتند و او در گریز بود و گلیمی بر وی
افکنده بود او را گرفته آن گلیم را از سر او دور کرده کشان او را آوردند بخدمت حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلم و در روایتی
دیگر گویند که هر دری از مسجد که میرفت در را بسته میدید و نتوانست گریختن تا امام حسن و امام حسین علیهما السلم در رسیدند
و آن ملعون را گرفتند امیر المومنین صلوات الله علیه را برداشته بخانه بردند و ... آن حضرت نماز
تمام کرد و از برای آن حضرت شربتی ساختند فرمود که بوی دمیده که او رسیده است امیر المومنین صلوات الله علیه
با او فرمود که این چه حرکت بود که کردی مگر من برای امیری بودم آن ملعون گفت که یا امیر شقی شد پس مردم
بوی در آویختند و او را ... میفرمودند که ای ملعون امیر المومنین صلوات الله علیه را کشتی و از خدا
و رسول صلی الله علیه و آله شرم نداشتی گفت من او را نکشتم و اما میگردد آن یک روز حق آنگاه جراح را آوردند و
چون چشمش بر جراحت آن حضرت علیه السلم افتاد گفت آه این شمشیر را بزهر آب داده اند ابن ملجم ملعون
با آن اعتراف کرد که سه هزار درهم باین شمشیر داده ام و سه هزار درهم دیگر او را بزهر تغذیه کرده حضرت امیر
بعد ازان وصیت فرمودند با امام حسن علیه السلم که نماز بجای آری و بر زیردستان رحم نمایی و آن حضرتی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وصی کرده بود تمام را باو ادا فرمود و بعد ازان فرمود که امام حسین علیه السلم
بعد از تو وصی تو باشد و بعد از او علی ابن الحسین زین العابدین تا باخر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بعد ازان

فرمود اگر من زنده مانم هرچه رای من تقاضا کند بوی بجای آورم و اگر وفات یافتم وی را یک زخم بیش مزنید و بعد از آن شمشیر که
مرا زده است و چون وی را بکشید جثه خبیث او را بسوزانید چنانچه جثهای قاتلان انبیا را می سوزانند بعد از
قتل ایشان و در بیست یکم ماه رمضان آن حضرت صلوات الله علیه رحلت فرمودند و گویند در حالت رحلت آن
حضرت فرمود که فزت برب الکعبه یعنی بخدای کعبه که فیروزی یافتم و باز رستم از جفای روزگار و بعد از رحلت
آن حضرت امام حسن صلوات الله علیه ابن ملجم ملعون را بجهان تیغ بگذرانید و ام الهیثم بنت محصین که مؤمنه بود
از آن حضرت علیه السلام التماس کرد که جثه آن ناپاک را بوی دهد آن حضرت بوی داد و برد او را بسوخت
جثه آن ملعون را و حضرت امیر صلوات الله علیه بشاهزادها فرموده بود که چون مرا غسل دهید و کفن کنید و نماز
بگذارید و در سریر که بگذارید پیش سر خود بر خیزد از زمین شما ماخر آن را بردارید تا جایی که مقدم سریر
بر زمین فرود آید پس مرا آنجا دفن کنید بفرموده آن حضرت عمل کردند و بعد از تغسیل و تکفین و نماز مقدم
سریر از زمین برخواست مؤخر آن را برداشتند و در شب تار در آن راه آواز تسبیح ملک می شنودند
مانند طنین زنبوران عسل چون بصحرای نجف رسیدند جایی که غری گویند مقدم سریر بر زمین فرود آمد آنرا
کندند سنگ سفیدی پدید آمد آنرا برداشتند قبری کنده مشکل با لحد ظاهر گشت و بر آن لوحی دیدند بر آنجا نوشته
که این قبریست که نوح نبی علیه السلام فرو تر از آن خفته [illegible] آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی گفت
روزی مر امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از برای برادر خود علی وصی صلوات علیه را که [illegible] توای علی بهتر از هم خوابهای
من باشند آنحضرت را آنجا دفن کردند و قبر آنحضرت را مستور داشتند که دشمنان بر آن مطلع نشوند
پنهان بود تا زمان هارون الرشید علیه اللعنه و او روزی بشکار رفته بود دید که آهوی بسیار بر تلی پناه برده اند و آنجا
خفته اند سگان تازی و یوزان با بازی آمدند [illegible] پیش نرفتند [illegible] صید
در آنجا با یمنی آرمیده هارون الرشید با لشکریان متعجب و متحیر ماندند و در آن جایگاه فرود آمدند و خیمها زدند
و دانستند که در آن تربتی است تضرع می نمودند و حاجتها [illegible] فرستادند و پیری بزرگ سالی را از
کوفه طلبیدند و چون او آمد از وی پرسیدند پیر گفت من از پدر خود شنیده ام که قبر انور مطهر حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه اینجاست نقل است که فرستادند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را از مدینه آوردند
تا آن حضرت موضع قبر تعیین فرمود بعد از آن قبه ساختند و قبله حاجات است امروز و ثواب زیارتش از
حساب بیرون است و از هر چه گویی افزون «حکایت در عجز» که سلیمان پیغمبر علیه السلام روزی بر تخت نشسته باد
رفتار سوار بود گذارش بزمین نجف افتاد تختی که بر آن سوار بود از رفتار باز ایستاد و سلیمان علیه السلام در آن
متفکر شد فی الحال جبرئیل علیه السلام از نزد حضرت رب جلیل آمد و سلام حق رسانید و گفت ای سلیمان
اینجا حرم محترم امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین است این بر آستان بهترین خلق دو جهان است
بعد از پیغمبر آخر الزمان و او قسیم جنان و نیران باشد و او کسی است که بوسیله دوستی او خلقان به بهشت روند
و بجهت دشمنی او بآتش سوزان معذب گردند آدم صفی و نوح نجی علیهما السلام برای همسایگی وی در این مقام با احترام
مدفون اند و بعد از رحلت حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوات [illegible] و بعد از جفای
منافقان شقی ترین اشقیا او را ضربتی زنند و شهادت [illegible] و مدفن وی اینجا باشد سلیمان علیه السلام
بعد از استماع این سخنان گفت بار خدایا بحرمت منزلت حضرت امیر المؤمنین که در نزد تو دارد که بر من رحمت کن

دم از ضعـ

دم از ضعیف دوری روز زندان او بهره مند گردان که من از چاکران و دوستداران محمد و آل او ایم صلوات الله و سلامه
علیهم مرا از چوب [illegible] گردان و با ایشان برانگیزان و سلیمان علیه السلام در آنجا بسیار گریست جبرئیل علیه السلام دیگر بار
آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میفرماید این خلوص نیت و محبت خاندان طیبین و طاهرین که تو داری فردا
روز قیامت من ترا از محبت آل عبا نوری بخشم که جمله انبیا علیهم السلام در آن حیران بمانند «روایت کنند» که چون امام
حسن و امام حسین علیهما السلام از دفن پدر بزرگوار باز گردیدند در کوچه ناله و زاری شنیدند بیقرار گشته از عقب آن برفتند
پیری عاجز و نابینا یافتند در آن کوچه و گفتندی پیر این آه و ناله تو از چیست گفت مردیم پیر و ناتوان و نابینا
و در این شهر غریب افتاده ام و هر روز مردی بیامدی و تعهد حال من کردی و مرا طعام دادی و دست نوازش فرمودی و هم
دفت غمخواری و مهربانی نمودی و امروز [illegible] روز شد که بر سر من نیامده است [illegible] شاهزادگان
گفتند نام وی پرسیدی گفت آقا بنده بزرگواری بود که هرگاه که باینجا تشریف آوردی نوری در دل من ظاهر
و بوی گل و ریحان از وی شنیدی چنانچه دماغ من از آن معطر گشتی و پیوسته به تهلیل و ذکر الهی مشغول بودی شاهزاده
بگریه افتادند و گفتند ای شیخ این نشان پدر بزرگوار ماست پیر گفت شما چگونه نمیدهید پدر شما کیست فرمودند که
ما حسن و حسینیم و پدر ما علی ابن ابیطالب بود علیهم السلام پیر گفت پدر بزرگوار شما کی شد گفتند ابن ملجم ملعون وی را شهید
کرد و ما از دفن وی باز گشته ایم پیر فغان در گرفت و زاری آغاز نمود [illegible] آن امام مظلوم شهید که مرا بر سر قبر او
برید چون او را بر سر خاک آن پاک بردند روی نیاز بر آن خاک پاک نهاده و زار زار گریست و بعد از آن گفت
الهی بحرمت طهارت و عصمت این امام مظلوم که چشم مرا بخاک پاک این سرور که سرمه اهل بینایان است روشن
گردان تا جمال باکمال این نور دیده کان حضرت مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا علیهم الصلوة و السلام را ببینم
فی الحال چشمهای او روشن گشت و سر برداشت و در جمال نورانی آن دو اختر برج کمال نگریست و بسیار گریست
و بعد از آن گفت خدایا بحرمت عبادت و عصمت امیر المؤمنین و باقی خاندان طیبین و طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین که قبض روح من کنی و روح مرا بروح مطهر وی رسانی که من بکام خود رسیدم و مراد دیگر از زندگی
نمی باید [illegible] جان بحق تسلیم کرد رحمة الله علیه شاهزادگان علیهم السلام بسیار گریستند و او را بعد از
تغسیل و تکفین نماز گذارده در قرب آن حضرت دفن کردند و باز گشتند و صلی الله علی سیدنا علی بن
ابی طالب امیر المؤمنین و سلم تسلیما کثیرا در مناقب خوارزمی آورده که راهبی گفت که من در صومعه خود بودم بر کنار دریا
مرغی را دیدم که از [illegible] بر پرید مانند کرسی [illegible] من بربام بر آمدم دیدم که فرود آمد بر سنگ که آنجا بود بر کنار دریا
و قی کرد ربعی آدمی و بعد از آن پرواز کرد و رفت و دیگر باره باز آمد و باز ربعی از آدمی قی کرد و همچنین میرفت و می آمد
و هر بار ربعی قی میکرد تا تمامی او را قی کرد و بعد از آن این چهار ربع بهم ترکیب یافته مردی از میان برخواست من از این
امر تعجب کردم دیدم که مرغی آمد [illegible] باز همچنین تا تمام او را ببرد من در این اندیشه بودم که آمد
و باز آورد و آنچه عمل پیشتر کرده بود کرد من بزیر آمدم و نزدیک آن مرد ایستادم چون او تمام ایستاد [illegible] مردی
گردید و برخواست پیش رفتم و پرسیدم از وی هیچ جواب من نداد گفتم بحق آن خدای که ترا آفریده بگوی تو کیستی
گفت منم ابن ملجم لعنة الله گفتم تو چه عمل کرده بودی که باین عقوبت گرفتاری گفت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را
کشته ام و از آن روز باز حق سبحانه و تعالی این مرغ را بر من موکل کرده و با من این عمل میکند گفتم علی علیه السلام که بود
گفت وصی و داماد و پسر عم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله راهب که این شنید مسلمان شد لعن الله علی ابن ملجم بعده

قطرات المطر باب سیم در ذکر سیدة النساء والدرة البیضاء ام الائمة النجباء الزهرة الزهراء صلوات الله
وسلامه علیها وعلی ابیها وبعلها وبنیها باخلص × واین باب مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در ذکر ولادت
وکنیت والقاب ومدت عمر وبعضی از احوال آن حضرت روایت است از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام که ولادت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها در مکه معظمه بود در بیستم جمادی الآخره به پنج سال بعد از نبوت وپس از وقوع معراج
به سه سال وبا حضرت رسول صلی الله علیه وآله هشت سال در مکه اقامت داشت وکیفیت زمان ولادتش در فصل
دوم در ضمن معجزات گفته شود انشاء الله تعالی وآن حضرت را نه نام است فاطمه وصدیقه ومبارکه
وطاهره وزکیه وراضیه ومرضیه ومحدثه وزهرا وحضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرموده که دختر مرا حق سبحانه وتعالی فاطمه نام نهاد که دور کرد او را وهر که او را دوست دارد از آتش
دوزخ وبتول گفت او را بجهت آنکه او را هرگز خون حیض ونفاس واستحاضه نبود وهیچ یک زنان را نباشد چه او پاک
ومطهر بود واز میوه های بهشت تا آب او مخلوق شده بود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در شب معراج تناول
فرموده بود یا به نیمه سیبی که از بهشت بود که نیمه دیگر ذوالفقار شد چنانچه عنقریب مذکور شد روایت از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام که از مدت عمر او رسیده اند که هیجده سال بود وهفتاد وپنج روز ودر روایت دیگر بیست وپنج سال
آورده اند ودر روایت دیگر بیست ونه سال والله تعالی اعلم اما حق سبحانه وتعالی نور او را بصورت او پیش از آدم
در بهشت عنبر سرشت خلق کرده بود چنانچه ابن خالویه در کتاب آل روایت کرده از رجال خود وایشان
از امام حسن عسکری علیه السلام وآن حضرت از پدران بزرگوار خود تا امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین
که آن حضرت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که چون حق جل وعلا آدم صفی را وحوا را علیهما السلام
خلق کرد ایشان در بهشت مفتخر شدند آدم بحوا گفت که حق سبحانه وتعالی بهتر از ما نیافریده وحی رسید بجبرئیل ع
که ایشان را به بهشت فردوس اعلی ببر وچون بفردوس آمدند دیدند که حوری نشسته بر بساطی از بساطهای بهشت
وبر سر او تاجی است از نور ودر گوشش او دو گوشواره است از نور که صفحات بهشت از نور صفحه روی او روشن
گشته آدم گفت ای جبرئیل این چه حوریست که فردوس اعلی از نور روی او چنین نورانی گشته گفت این فاطمه
دختر محمد رسول الله است از اولاد تو که در آخر الزمان بوجود خواهد آمد گفت این تاج چیست بر سر او گفت شوهر او
علی ابن ابی طالب است گفت این دو گوشواره چیست که در هر دو گوشش اوست گفت فرزندان او حضرت امام حسن و
امام حسین اند گفت ای جبرئیل ایشان پیش از من مخلوق شده اند ودر روایت ابو ایوب انصاری آمده که چون
فاطمه زهرا علیها السلام بر صراط گذر کند هفتاد هزار ملک حور عین با وی باشند وچون خطبه حضرت فاطمه علیها السلام
از محاسن وبدایع خطب است وآورده اند آن را مؤلف ومخالف اینجا نیز شمه مذکور میگردد واحمد بن عبد العزیز جوهری
روایت کرده از رجال خود بچند طریق که چون خبر رسید بفاطمه علیها السلام که ابوبکر جزم کرده در منع فدک وآن را
بوی تسلیم نمیکند حضرت فاطمه صلوات الله علیها چند نوبت طلب فدک از او کرد واو منع آن از او میکرد وهر زمان بسبب
بعد از آن که مراجعه کرد وبرهان نهاد که را بنده فایده نکرد چون مایوس شد خطبه فرمود ودر آن مشکلات
بسیار رفت چنانچه همه مهاجر وانصار رسیده واول آن خطبه اینست الحمد لله علی ما انعم وله الشکر
ما الهم بعد از آن فرمود که شما بندگان خدا اید حق جل وعلا امر ونهی خود را روان کرده بر من ودر میان شما
وحجه کتاب ووحی واحکام خود را بشما فرستاده وایشان پیغام او را بشما رسانیده اند واکنون عهد الهی وبقیه

ووعده وعید انتهائی او که در میان شماست کتاب باقیه است که آیات بینات او در غایت ظهور است وکشف سرایرش
در ظهور سیوم نور دو قرآن برهانیست در میان ما که ظواهر او منجلی است واستماع او خلایق را دلیل است ومتابعت او موجب
رضوان رحمان است وعمل بنصوصش سبب نجات وثواب جاودان حجج الهی در او ظاهر است وما بواعظ مواعظش بهره واحکامش کافی
وبیناتش شافی وتحریمش مکتوب ورخصتش موهوب حق تعالی فرض کرده بر شما ایمان را تا پاک سازد شما را از آلودگی
شرک وکفر ونماز را واجب کرده تا دور کند از شما نخوت وکبر را وزکوة را بر شما لازم کرده تا رزق شما بیفزاید
وروزه را بر شما فرض ساخته تا اخلاص شما بآن محکم شود وحج را واجب کرده تا دین شما از خلل ونقص خالی شود
وطاعت ما نظام ملت است وزیب وزینت است جهاد عز اسلام است وصبر معونت روا شدن حاجت امر بمعروف
مصلحت عام است ونیکویی با پدر ومادر وقایه است از خشم وغضب کردگار ورعایت صله ارحام زیادتی در عمر وافزودن
در عدد شماره وقصاص از برای حفظ دماء است ووفا بنذر در تعریض است از برای مغفرت واجتناب از قذف
محصنات حجابی است از دوری ... است از برای عفت وکناره کردن از خوردن اموال یتیم وحقوق ایشان را
بایشان صرف نمودن زینهار دست از ظلم وعدوان وعدل در احکام حفظ رعیت از برای رعیت وتبری از شرک
اخلاص از برای ربوبیت پس بترسید از خدای تعالی آنچنانکه سزاوار ترسیدن است واطاعت کنید او را در اوامر الهی واجتناب
نمائید از نواهی او بنده کانی که متصف بصفت علم اند از خدای تعالی میترسند وبر افعال واقوال خود لرزان ودیگر
که من فاطمه دختر محمدم صلی الله علیه وآله میگویم شما را الکلام محکم ... با جاهل وبیگویم با شما سخن خطای زایل
باطل رهبر آسینه آمد بشما فرستاده بحکم خدا از جنس شما در بشریت ملاحظه نمائید وافاده واستفاده وجود بر او
بواسطه جنسیت ودشوار است بر او آنچه از آن برنج افتید واز محنت کشید حریص است بر اسلام شما وهربان است
رنج بینید وای چنین پیغمبری پدر منست نه پدر زنان شما وبرادر وای عم من از رجال امت نه از رجال شما انجناب
کر تبلیغ رسالت وبینای آن نمود بهم واسید وتخویف بود از طریق اهل شرک وبحکم انا نبی بالسیف کاه
بضرب حسام در راه کفر با رسید ایشان وگاه بطریق ملایمت ودر سبیل حکمت وموعظه حسنه دعوت میفرمود تا بیان را
شکست وفرقهای مخالف تا جمعیت اهل کفر را انتزاع بست وتفرقه مستبدل ساخت شیاطین را زمین را از کفر خلاص
در میان شما ظاهر ساخته بشما می نماید با اهل بیت خود واهل بیت از او جدا نبودند آنها اهل بیتی که حق تعالی از حبس کفر
وگناه از ایشان برده پاک ومطهر کرده اند وشما بر کناری اعتبار در دوزخ بودید وشما را از آن خلاصی داده
در هامینه وکفره وفجره شما را از هر آب هلاک جستید ودشمنان از ذلیل ودنا بر خسته واز حال شما دور انداخت
وشما را از آنجا بید از دست فارسان عرب واجلاف ایشان که آتش فتنه وحرب می افروختند وفرس عمر شما را
میخوشند بضرب شمشیر آن فتنه را فرونشانید وآن اغفارا بآتش سوزان رسانید وشما اکنون سعی در کوشش او
بدولت اسلام رسیده بر فاهیت ورحمت عیش وجمعیت زنان کانی بکنید در مهد امن وامان نشسته وبجمیع
برخود بسته بآرام دل وفراغ خاطر نشسته اید چون حق سبحانه وتعالی پیغمبر خود را بجوار رحمت خود برد واتمام فرمود بر او کجی
دعوی کرده بود بعد از آن عداوت وکینه جاهلیت کینه جوی ظاهر گشت وسبک ناطق گشت وجامه اسلام کهنه شد
وآنچه در کنج خمول وگمنامی بود در صدر ظهور وتماشای نشست وآنکه راه حقش گرفته بود اکنون فحل جانور حنجره خود را
حرکت داده صورت درآورد بر دوست وعرصه گوشه ناشف شیطان در سر بی نغراو ندای خلافت رسانید ودر شستند
بخلاف وتفاق کشیدند عهد نزدیک است ومیعاد سخن کنان هنوز اندمال نیافته شما داغ جفا نماید

اِلی

غیر شتران خود را و ایشان نیز در دو داده اید بشر بی دانجوری که نه از شماتت دشمنان بشتاب این گروه بر غم خوف فتنه
ایشان فتنه فتاده اند که ظهور نفاق ایشان است و بد پرستی که سبب نزول دوزخ فرا گرفته است و احاطه کننده
گروه کافران پس چه دور است از شما و چیست حال شما و از کی صرف میکنید کتاب الهی را با بزرگست و عزیز است و آنچه
هست در و درج است و هر که طلبید غیر دین اسلام دیگر را پس پذیرفته نشود آن دین از وی و بسبب ترک اسلام در آخرت
از زیان کاران باشد بعد از آن ننمود که زعم شما آنست که مرا ارث نیست از پدر خود شما بعمد ترک کتاب الهی کرده
و آن را پس پشت خود انداخته اید حال آنکه حق جل و علا است که وورث سلیمان داود و خبر میدهد از زکریا و یحیی که
یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین زعم شما آنست که مرا بهره نیست از پدر خود آیا حکمی که حق تعالی
فرموده در اینجا پدر من آنرا از قرآن بیرون کرده یا میگوئید که اهل دو ملت از یکدیگر میراث نمیبرند شما دانا ترید بعموم
و خصوص قرآن از پدر من آیا حکم جاهلیت میطلبید و کیست نیکوتر از خدای تعالی از جهت حکم برای قومی که یقین دارند
یقین رسیده اند که حسن احکام حکم اوست ای معاشر مسلمانان آیا میراثی که خدای تعالی تعیین فرموده باشد تو از پدر
خود میراث بری و من نبرم شما بد چیزی را مرتکب شده اید و ایشان با مرتکب نموده اید زمام اختیار این را الحکم
تا روز جزا که مردم محشور گردند بسیار بد و بسیار بد طوبی آن روز که حکم حاکم خدای تعالی باشد و کفیل محمد رسول الله صلی الله
و عده ما و شما بقیامت است که آن قرارگاهیست از برای هر چیز و زود باشد که بدانید که عذاب الهی بر که نازل
گردد و او را رسوا سازد و در عذاب ابدی اندازد آنگاه متوجه قبر پدر بزرگوار شد و بقول بعضی ابیات انشاء فرمود
و آن ابیات بیت قد کان بعدک انباء و هنبثة * لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب * انا فقدناک
فقد الارض وابلها * واختل قومک لما غبت وانقلبوا * یعنی بدرستیکه روی نمود بعد از تو خبرها و وقایع بسیار
و اختلاط اقوال و امور اگر تو حاضر بودی آنرا بسیار نمیشد خطب و کارها بدرستیکه
ما فقد کردیم ترا مانند فقد زمین است باران بزرگ قطرات خود را و اختلال نمودند قوم تو در امور دین چون تو غایب
شدی و بازگشتند بطریق اصحاب خود چون این اخبار اشتهار یافت فغان از نهاد مردمان بر آمد و حیران و سرگردان
بماندند آخر مخالفان بیک نوعی از حیله و تلبیس این آتش را تسکین دادند و بکار اول خود بازگشتند و حضرت فاطمه صلوات الله
دیگر شکایتها نمود بر سر مرقد پدر بزرگوار و بسیار گریست و بمنزل خود مراجعت فرمود و روایتست که از آن ستمها که از ایشان
دیده بود سوگند خورد که بعد ازین با ایشان تکلم نکند و چیزی نگوید و وصیت فرمود که اگر او را اجل واقع شود
در شب دفن کنند و چنان کنند که ایشان بجنازه وی حاضر نشوند و نماز نگذارند که بسیار رنجیده خاطر گشته بود
است که حق تعالی خوشنود میشود بخشنودی فاطمه و خشم میگیرد بخشم او و احادیث درین باب بسیار است
رفت صلوات الله علیها **فصل دوم در معجزات حضرت فاطمه علیها الصلوة و السلام و وفات او** و آن دوازده معجزه است

معجزه اول روایت کند جابر از ابن عباس رضی الله عنه که او گفت چون رسول الله صلی الله علیه و آله خدیجه علیها السلام
تزویج فرمود زنان مکه از وی دوری جستند و کسی پیش وی نمی آمد و تنها میبود آن وقت که خدیجه بفاطمه صلوات الله علیها
حامله شد هر گاه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از منزل بیرون رفتی فاطمه از شکم مادر با وی سخن در آمدی و آنرا
حضرت صلی الله علیه و آله بخانه در آمد شنید که خدیجه با کسی سخن میگوید پرسید با که سخن میگوئی فرمود که با این فرزند که در شکم
منست و چون تو بیرون میروی مونس من او باشد فرمود که ای خدیجه اینک حضرت جبرئیل علیه السلام میگوید که او دختر
که طاهره و مطهره باشد و خدای تعالی میفرماید که نام او را فاطمه کنند ای دل تنگ مشو ازین دختر

چون است که مریم را مسیح تو شوهری بنود حق تعالی و برابری داد و ترا دختر فرمود که ای خدیجه غم مخور که خدای تعالی از نسل وی
امامان معصوم پیدا کند که آخر ایشان قایم ایشان بود و عیسی علیه السلام در نماز اقتدا بوی کند و در همه امور تابع صاحب
امر باشند و احیای دین محمدی نماید و اختلاف از میان بردارد و عالم را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر بوده باشد
از جور و ظلم خوشا کسی که او را دریابد و بوی ایمان آورد و خدیجه ازین خبر خرم شد چون وضع حملش نزدیک شد
کس فرستاد بزنان مکه تا حاضر شوند در وقت ولادت مدد نمایند در امری که متعلق بزنان است ایشان ابا
کردند و جواب فرستادند که چون تو سخن ما را نشنیدی ما نیز قول ترا نمی شنویم پس ما نمی آییم بخانه تو خدیجه علیها السلام
ازین غمناک شد و در اندیشه شد که ناگاه چهار زن در آمدند که از طلعت ایشان دیوار آن خانه نورانی
شد و بر خدیجه سلام کردند و نزد وی نشستند خدیجه دید که ایشان با زنان مکه مشابهتی ندارند یکی از زنان
گفت که من آسیه ام دختر مزاحم و این دیگر صفورا دختر شعیب پیغمبر علیه السلام و بروایتی کلثوم خواهر موسی علیه السلام
و آن دیگر هاجر محترمه حضرت ابراهیم خلیل است علیه السلام و آن دیگر مریم مادر عیسی پیغمبر علیه السلام است ای خدیجه
تو هیچ غم مخور که حق سبحانه و تعالی ما را فرستاده که ترا مدد کنیم و یاری رسانیم در آنچه تو بدان احتیاج داری
و ایشان بر گرد وی بگفتند و مدد میکردند تا فاطمه علیها السلام بوجود آمد پاک و پاکیزه و او را بر گرفته و بشستند و در جامه
نیکو پیچیدند که با خود آورده بودند و در کنار خدیجه نهادند و تهنیت گفتند و باز بآسمان رفتند ابن عباس گوید که
چون فاطمه علیها السلام بزمین آمد زمین پر از شکوفه و گیاها پر از لاله گشت و نوری پدید آمد و بمشرق و مغرب
عالم رسید و فرشتگان عالم بالا بزمین آمدند و بهم بشارت رسانیدند و سراپرده بر بالای وی زدند و او را بر
بگسترانیدند و همچنان نیند و این بشارت را باهل عالم رسانیدند و بروایتی دیگر آمده که یکی از آن زنان فاطمه
را آب کوثر بشست و بحریره پیچید که سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک و عنبر و زن دیگر مقنعه بر روی کرد
و فاطمه علیها السلام باواز آمد و بر آن زنان سلام کرد و هر یک را بنام خواند و فرمود که گواهی میدهم که خدای
یکیست بی شریک و بی همتا و پدر من بهترین پیغمبران و رسول خداست و شوهر من ولی خدا و سید اوصیاست و پسران من بهترین
جوانان اهل بهشت اند **معجزه دوم** روایت کند سلمان داود از انس بن مالک که روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که در مسجد نشسته بودم فرشته نزد من آمد که او را بیست سر بود بر هر سری هزار ... تا بوسه بر سر روی و هم
و او بوسه بر سر و دست من داد و من پنداشتم که جبرئیل است که باین صورت آمده گفت من جبرئیل نیستم من فرشته ام
که نام من محمود است و در میان دو کتف من نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی وصیه حق سبحانه و تعالی مرا فرستاده
تا نور را با نور بسپارم گفتم کدام نور بکدام گفت فاطمه را بعلی ده و اینک جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با هفتاد هزار فرشته
میرسند و در آن دم رسیدند و همین پیغام رسانیدند گفتم ای علی بشنو دادم بتو آنرا که خدای تعالی بتو داده است
در بالای آسمان هفتم گفت من قبول کردم آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نگاه کرد که محمود رفته بود چندگاه
که این کلمات را بر کتف نوشته اند گفت بیست و چهار هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافرینند جبرئیل قدحی از حلوای بهشت
بمن داد و گفت یا محمد این را بفاطمه ده تا بر سر نهد فاطمه صلوات الله علیها آنرا بر سر و تن خود مالید
و بعد از آن از آن حضرت بوی خوش شنیده شدی **معجزه سیوم** روایت از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله زنبیلی از خرما بابی ذر داد و برای من داد ... مگر آواز ... شنیده بدر منزل رفتم
را دیدم که در آنجا ... است ... کردند ... معلوم کردم که فاطمه صلوات الله علیها امام حسین را ...

آمدم که بخدمت آن حضرت واین قصه را گفتم فرمود که فاطمه ضعیف است او را فرشتگان درین امور یاری میدهند **معجزه چهارم**
روایت است از ابو جعفر محمد بن علی النقی صلوات الله علیهما که او فرمود که یک روزی رسول صلی الله علیه و آله سلمان رضوان الله علیه را
برای کاری به پیش فاطمه علیها السلام فرستاد بدر خانه معلوم کرد که فاطمه علیها السلام قرآن میخواند و دست آسیا خود بخود
میگردد و هیچ کس پیش وی نیست آمد واین احوال را بآنحضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد آنحضرت تبسمی فرمود و گفت
ای سلمان دل و جوارح دختر من پر است از نور ایمان و یقین و بطاعت خدای تعالی مشغول است پس حق تعالی فرشته را فرستاده
که نام او زوفائیل است تا برای وی آسیا میگرداند تا او از طاعت نماند **معجزه پنجم** اسامة بن زید گوید که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را فرمود که برو بطلب کن برادرم را چون این شنیدم شتابان رفتم بدر خانه
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آن وقت میان ادعای نماز بود دیدم که در سجده است و دعا میکند صبر کردم تا سر از سجده بر دارد
آواز دست آسیا شنیدم نگاه کردم دیدم که میگردد و کسی پیش وی نیست باز گشتم و آن قصه را بآن حضرت عرض کردم
فرمود که چون فاطمه را دیگر کارها باید کرد حضرت حق سبحانه و تعالی درین وقت دو ملک را از بهشت فرستاده تا یکی را
او یکی میریزد و دیگری آسیا میگرداند من تراز فرستادم ای اسامه تا این ماجرا را بچشم خود ببینی و مرا تصدیق کنی بر آن **معجزه ششم**
انس بن مالک گوید که عایشه گفت روزی بخانه فاطمه صلوات الله علیها رفتم دیدم که دیگی بر بار کرده و طعامی از برای امام حسن و امام حسین
علیهما السلام از آرد و شیر و شکر و روغن می پخت و دیگ میجوشید و میخواست که از زیر برود و دیگ بکفچه انگشت مبارک بر گردان
میگرداند و ملکها آنجا ان کرد عایشه گفت که چون من این را دیدم بترسیدم و خبر به پدرم رسانیدم گفت این راز نهان
دار و بکسی مگوی اما این قال بسمع شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید بمنبر تشریف بر آمد و حمد و ثنای باری تعالی
جلت قدرته بتقدیم رسانید و فرمود که آنچه از معجزه دخترم از آتش دیگ که دختر و پدر دیده و شنیده اند بدان که خدای
کرامات فرستاده که حق سبحانه و تعالی گوشت او را بر آتش حرام کرده و همچنین بر خون و گوشت و موی و پوست فاطمه فرزندان
و شیعیان وی که اتش را نسوزانند در دنیا این را معجزه فاطمه علیها السلام ساخت تا اشارت باشد که نسل پاکیزه
و شیعیان وی از آتش دوزخ محفوظ خواهند بود **معجزه هفتم** روایت از زینب دختر حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز بامداد گذارده و روی مبارک بحضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام کرد و فرمود که هیچ خبر ای علی نزد فاطمه رفتیم چون با کاشانه فرمودند آن حضرت بفاطمه علیها السلام گفت که نزد تو هیچ
طعامی هست گفت از آن کس بنده که بمن خواهیم بسیار است پس برخاستم و دو رکعت نماز گذاردم پس از آن نظر کردم طبقی دیدم
پر از شیر و گوشت بر گرفتم و نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردم امیر المؤمنین صلوات الله علیه بفاطمه نظر کرد و متعجب بود
فرمود ای فاطمه منکه از خانه بیرون رفتم هیچ طعامی نبود این از کجا آمد گفت هو من عند الله فرمود که این از نزد خداست
ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب مدرست که خدای تعالی روزی دهد هر کرا خواهد بی تو قف و حساب حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تبسم فرمودند و گفتند حمد و ثنا مر خدا را و تنزیه که اهل مرا مانند کردانید بزکریا و مریم بنت عمران علیهما السلام زکریا هر گاه گفتی
مریم که انی لک هذا الطعام از کجا آمد این طعام مریم در جواب او گفتی هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
پس خوردن آن طعام را در حالتی که تناول میفرمودند سایلی آمد و گفت السلام علیکم یا اهل البیت اطعمونا مما تأکلون
یعنی سلام بر شما باد ای اهل بیت نبوت مرا طعام دهید از آنچه میخورید حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه بار گفت که ای
دور شو این کلمه بیت که سایل که گوینده و فتی که آواز کند آنگاه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا رسول الله صلی الله علیه و آله چرا فرمودی
که دور شو سایل مسکین را فرمود که ای علی این ابلیس است چون دانست که این طعام از بهشت است ما نند کردانید خود را بسایل

ازین طعام بوی دهند آنگاه آن حضرت با اهل بیت آن طعام را خوردند تا سیر شدند **معجزه هشتم** جابر بن عبد الله
انصاری رضوان الله علیه گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چند روز بود که طعام نخورده بود این امر بروی گران شده
و در خانهای زنان خود گردید چیزی نیافت بخانه فاطمه صلوات الله علیها رفت و از وی طعام طلبید فاطمه فرمود که در خانه
چیزی نیست آن حضرت بیرون رفت کنیزکی از زنان وی دو نان پاره گوشت بوی فرستاد او را بسته و در کاسه نهاد
و سر آن را پوشانید امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بطلب پدر بزرگوار خود فرستاد چون آن حضرت آمد طعام را
پیش آورد و سر پوش از روی آن بر داشت کاسه دید پر از طعام از نان و گوشت آن حضرت دانست که این از نزد خدای
تعالی است حمد و ثنای الهی را گفتند و مکرر آن را بتقدیم رسانیدند و آن طعام را با حضرات امیر المؤمنین و امام حسن
و امام حسین صلوات الله علیهم تناول فرمودند تا سیر شدند و از آن طعام چیزی کم نشد بعد از آن بزنان و همسایگان
قسمت کردند **معجزه نهم** روایت کند عاصم ابن احول داود از زرین جوریش داود از سلمان فارسی رضی الله عنه گفت
روزی از خانه بیرون آمدم بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین صلوات الله علیه را دیدم فرمود که ای
سلمان از ما جفا یافتید گفتم یا امیر المؤمنین بر تو پوشیده نیست که چند از فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بهم غلبه کرده که مرا از زیارت شما باز داشته فرمود که زنهار نزد فاطمه برو که او میخواهد ترا به بیند و تحفه بتو دهد که
از بهشت بوی فرستاده اند سلمان گفت من شتاب رفتم بدر خانه فاطمه علیها السلام در زدم فضه آمد و دستوری خواست
مرا بدرون خانه حضرت فاطمه فرستاد گفت که بگو من که دیروز نشسته بودم و غم فراق حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا فرو
گرفته ناگاه در خانه گشوده شد و بی آنکه کسی آن را بگشاید چهار دختر را دیدم که پیش من آمدند که رخسار چشمی نیکوتر
و زیباتر از ایشان صورتها ندیده بودم چون در آمدند پرسیدم که شما از اهل مدینه اید یا از اهل مکه گفتند نه از
از اهل زمین نه از اهل زمین ما حور العینیم که خدای تعالی بتو فرستاده تا تعزیت تو کنیم بوفات پدرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله من پرسیدم که نام شما چیست یکی گفت نام من ذره است گفتم از برای چه ترا ذره نام کرده اند گفت
از برای آنکه حق سبحانه و تعالی مرا از برای ابوذر آفریده صاحب پدرت از دیگری پرسیدم که نام تو چیست گفت
گفت سلمی گفتم از برای چه ترا سلمی نام کرده اند گفت از برای آنکه مرا از برای سلمان آفریده اند دیگری را گفتم که نام
تو چیست گفت مقداده گفتم از برای چه ترا این نام نهاده اند گفت از برای آنکه مرا از برای مقداد آفریده اند
دیگری را گفتم نام تو چیست گفت عماره گفتم از برای چه ترا این نام کرده اند گفت از برای آنکه مرا از برای عمار آفریده اند
پس مرا هدیه آوردند نصیب تو ضبط کرده ام پس طبقی سفید بیرون آورد که بر آن رطبی چند بود بزرگتر از نارنج
و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک فرمود رطب از آن بمن داد و من پیش از آن نتوانستم بر داشتن و فرمود
که چون افطار کنی این رطبها را بخور و استخوانش را بیاور از خدمت وی که بیرون آمدم بهر که میرسیدم از اهل مدینه
میگفتند ای سلمان بوی مشک از تو می آید من آن را پنهان داشتم تا بخانه آمدم و چون افطار کردم استخوانش
استخوان نه داشت بامداد آمدم و عرض کردم که رطبها استخوان نداشت آن حضرت تبسمی فرمود پس از آن
تعلیم کرده بود و فرمود که ای سلمان آن رطب از نخلی بود که حق سبحانه و تعالی آن را در دار السلام آفریده و دانسته
برای من آورده اند و من نصیب ترا نگه داشتم تا تو از آن بی بهره نباشی **معجزه دهم** سلمان رضی الله عنه روایت
کند که حضرت فاطمه صلوات الله علیها بمن دعایی یاد داده بود که بهر بیماری که میخواندم صحت می یافت و هر که
میخواند از وسوسه شیطان ایمن می شد و هر که میخواند او را تب نمیگرفت دعا اینست بسم الله النور بسم الله النور النور

النور

بسم الله بسم الله النور بسم الله النور النور بسم الله نور على نور بسم الله الذي هو مدبر الامور بسم الله
الذي خلق النور من النور و انزل النور على الطور و الطور و كتاب مسطور في رق منشور و
البيت المعمور و السقف المرفوع بقدر مقدور على نبي محبور بسم الله الذي هو بالعز مذكور
و بالخير مشهور و على السراء و الضراء مشكور سلمان گوید که آن را یاد کردم و هزار کس را زیادت از تو آم
از اهل مکه و مدینه و از آنها که تب داشتند تب ایشان زایل شد و دردسر و طایفی از ایشان برد [معجزه یازدهم]
سلمان رضی الله عنه گوید که روزی بخانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام رفتم دیدم که بر بار دیدم که [illegible] پیوسته بشتاب رفتم
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون نظر آن حضرت بر من افتاد تبسم فرمود و گفت یا اباعبدالله عجب داری
از آنچه دیدی از حال دخترم گفتم بلی یا رسول الله فرمود که حق سبحانه و تعالی ضعف فاطمه را دید اند از تبرید کرد اندیده
بملایکه کرام تا یاری وی میدهند [معجزه دوازدهم] روایتست که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چیزی از یهودی
قرض کرده بود و گلیم فاطمه علیها السلام را نزد وی گرو نهاده یهودی آن را در خانه گذاشته بود زنش در آن خانه
که آن گلیم بود نوری در آنجا درخشان دید شوهر را از آن حال اخبار کرد یهودی متعجب شده بخانه درآمد دید که
نور از آن گلیم تابان شده گویا شعله ایست افروخته یهودی بیرون رفت و خویشان را آورد تا همه آن نور را
مشاهده کردند همه یکبار مسلمان شدند و گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
و وصی رسول الله معجزهٔ حضرت فاطمه علیها السلام بسیار است اما بدین قدر اختصار رفت [اما وفاتش در دهم]
که در بیستم جمادی الآخر بود سال یازدهم از هجرت و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را ولی تغسیل خود کرد با اسماء
بنت عمیس و بموجب وصیت شب آن حضرت را دفن کردند تا سوخ در اتباع ایشان بروی نماز نکند [illegible]
اما در موضع قبر اطهر وی اختلاف است بعضی گویند که در بقیع است و جماعتی گویند که در حجرهٔ وی و باصح
روایات در روضهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله در میان قبر و منبر آن حضرت مدفون است و قول آن
حضرت باین اشارت دارد که فرمود ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة که مراد قبر حضرت فاطمه
زهرا است علیها السلام و وجه تسمیهٔ زهرا از ابی جعفر علیه السلام پرسیدند فرمود که خدای تعالی خلق کرد زهرا را
از نور عظمت و چون آن نور درخشیدن گرفت تمام آسمان و زمین روشن شد و چشمهای ملایکه از نور آن
یکبار بسجده افتادند و گفتند الهی و سیدنا این چه نور است وحی آمد بایشان که این نوریست از نور من
که ساکن کردم آن را در آسمان خود بیرون آوردم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خود که تفضیل دادم
او را بر جمیع انبیاء و از این نور بیرون می آورم امامانی که قیام نمایند بامر من و هدایت کنند خلق را بحق من
و خلیفه من باشند در زمین من بعد از انقضای وحی من جلا من نورها بهجتها تغنو اذی الشمس
بالشفق وخناؤ من تمائلها تتغطى الفطن بالورق یعنی بواسطهٔ خجالت از حسن او پنهان گردد
آفتاب بزیر شفق و بسبب حیا از شمایلش پوشیده شود تمامی درخت [ذکر سیم از احوال خدیجه بنت خویلد]
[در ذکر حضرت صلوات الله علیها] عبدالله بن جعفر روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بهترین زنان دنیا خدیجه است و مریم بنت عمران روایت کنند که یکروزی حضرت جبرئیل علیه السلام آمد بپیغمبر صلی الله
علیه و آله و گفت اینک خدیجه می آید و با او ظرفیست سر پوشیده که در وی نان خورش است یا طعام و شراب وقتی که بیاید

او را السلام حق برسان و از من بشارت ده او را بخانهٔ در بهشت از قصب که در وی نه رنج باشد و نه تعب و گویند
که قصب لؤلؤ مجوف است مشتمل قصر بزرگ مرویست که یکروز رسول صلی الله علیه و آله یاد فرمود خدیجه را در پیش [illegible]
خود گریست عایشه گفت چرا میگریست بر پیرزنی سرخ لثه [illegible] آن حضرت فرمود که او تصدیق مرا کرد [illegible]
تکذیب من میکردید و ایمان آورد بمن در وقتی که شما کافر بودید و فرزندان آورد از برای من و شما عقیم و نازاینده بودید و گفت
خدیجه علیها السلام ام هند بود و گویند که ولادت خدیجه پیش از عام الفیل بود ده یا پانزده سال و وقتی که رسول صلی الله علیه و آله
او را تزویج فرمود خدیجه چهل ساله بود و آنحضرت بیست و پنج ساله و ابن سعد روایت کند از حکیم بن حزام که وفات خدیجه
در ماه رمضان بود در سال دهم نبوت چنانچه مذکور شد و او در آن وقت شصت و پنج ساله بود و او را بحجون دفن کردند در مکه
و اکثر اولاد او بود مگر ابراهیم که او از ماریه قبطیه بود و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب [باب چهارم در ذکر امام دوم]
[صاحب [illegible] ابی محمد الحسن بن علی ابن ابیطالب علیهم الصلوة و السلام] و این باب مشتملست
بر سه فصل [فصل اول] در ذکر ولادت و کنیت و القاب و مدت عمرش و عدد اولادش امام بعد از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
پسر او امام حسن است علیه السلام و مادر محترمه اش فاطمه بنت محمد صلی الله علیهما مولد مبارکش در مدینه بود
روز پنجشنبه نیمه ماه رمضان و بعضی گویند در روز سه شنبه در سال دوم یا سیوم از هجرت و کنیت او ابو محمد است و
القابش بسیارست از آنجمله تقی و طیب و زکی و سید و ولی و مجتبی و اعلی القابش آنست که رسول صلی الله علیه و آله او را بآن لقب
وصف فرموده ابنی هذا سید و آن حضرت نام نیکویش حسن نهاد و در روز هفتم عقیقه کرد [illegible] و آن اطعامات
کرده است [illegible] و فرمود تا سر او را تراشیدند و در آن روز هموزن آن از نقره تصدق کردند و در وقت رحلت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله هشت ساله بود و سی و هفت ساله بود که قیام نمود بامر امامت و خلافت و مدت خلافت او
بعد از پدر بزرگوارش ده سال و سه روز و زمان ولادتش ملک یزدجرد بن شهریار بود و عدد اولادش پانزده بود پسران حسین
و دو خواهرش ام الحسن و ام الحسین که مادر ایشان ام بشیر بنت ابو مسعود عقبه بن عمرو بن ثعلبه خزرجیه بود
و حسن بن حسن که مادرش خوله بنت منظور فزاریه بود و عمرو و دو برادرش قاسم و عبدالله که مادر ایشان ام ولد
بوده و عبد الرحمن بن حسن که مادرش ام ولد بود و حسین بن حسن که لقبش اثرم است و یک برادر طلحه بن عبدالله تیمی بود
و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه [illegible] این چهار دختر از مادران اولاد متفرقه اند و روایتست از ثقات اخبار و حملهٔ آثار
که چون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] بدار بقا رحلت فرمود امام حسن صلوات الله علیهما بمنبر تشریف برآمد
و خطبه بلیغ آغاز کرد مشتمل بر حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناه و آل او [illegible] تمام آن فرمود
که [illegible] شنیدید و پس از این جهان مفارقت کرده که هرگز از ذکر حق غافل نبود و یکطرفة العین از حق غافل نگشت و هیچکس [illegible]
و لاحقان بروش نگرفته [illegible] در امر دین کوشش نمود تا آنرا استحکام داد [illegible] قرار
داد و جنگ [illegible] در حضور رسول صلی الله علیه و آله او را بغزاها فرستاد و جبرئیل علیه السلام بر جانب چپ وی بود و [illegible]
حق جل و علا در پیش او فتح کرد و در روز [illegible] او کس [illegible] وفات رسیده
در شبی که عیسی پیغمبر را علیه السلام بآسمان بردند و در شبی [illegible] موسی علیه السلام یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف پیغمبر [illegible]
و [illegible] و از مال هیچ نگذاشته [illegible] و او وصیت فرمود که
از برای سر پوشیده اهلش خادمه بخرند و گریه بر آنحضرت غلبه کرد و مردم نیز از آن [illegible] گریستند بعد از آن [illegible]
که من پسر بشیر و نذیرم و من فرزند [illegible] ابن سراج منیرم [illegible]

رسول خدا ایم که حق سبحانه و تعالی رجس گناه و الزام را دور کرده بدلیل انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا و دوستی ما را واجب گردانید بدلیل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و حسنه مودت ما است اهل البیت [illegible] بر خواست و گفت ارتقیم ای رسول
خدا است و این فرزند امام شما است بروی بیعت کنید بروی بیعت کردند و قریب چهل هزار مرد [illegible] بیعت
وی در آمدند و شیعیان دین بزرگ کنند و در راه حق جانبازی نمایند و از وی روی گردان نشوند و چون بمعاویه لعین
خبر رحلت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شنید شماتت نموده سه شبانه روز کوس بر بام خانه نوبت در شام بشارت
زدند و چون معلوم کرد که جمعی بسیار با امام حسن علیه السلام بیعت کردند دو تن را فرستاد که یکی از قبیله حمیر را [illegible]
کرد تا بند لشکر را بتشتت [illegible] اصحاب آنحضرت آن را استشمام کرده لهذا آن دو مرد را [illegible] گرفته بقتل آوردند و بلاد
آن معاویه بدین قصد جانب عراق متوجه شده لشکر روان داد و حضرت امام علیه السلام نیز با آن لشکر آراسته بر خواسته روی
بجانب او نهاد و عبد الله بن عباس را مقدمة الجیش ساخته بجانب او فرستاد و [illegible] معجزه فرمود که اگر عبید الله را امور دست دهد
امر لشکر قیس بن سعد بن عباده خزرجی [illegible] معاویه لعین [illegible] نامه فرستاده و مال فریب داده از آن جمله تعهد نمود که هزار هزار
درهم بعبید الله عباس دهد نصفی در حال و نصفی دیگر چون بکوفه در آید عبید الله فریب خورده چون شب در آمد [illegible]
گریخته روی بجانب معاویه نهاد و [illegible] امام حسن علیه السلام و اکثر لشکر این امام فریب [illegible]
تا روسا و ملوک عراق که در خدمت آنحضرت بودند نامها نوشتند بمعاویه [illegible] که عنقریب [illegible] بر سر [illegible]
روانه میکردانیم معاویه [illegible] آن نامها بعینه بخدمت آنحضرت فرستاد که بدین لشکر [illegible] آنحضرت از لشکریان [illegible]
[illegible] بمطلب رسیده روز دوم بر بالای منبر بر آمد و خطبه بلیغ ادا فرمود بدین عبارت الحمد لله کلما حمده حامد و اشهد
ان لا اله الا الله کلما شهد له شاهد و ان محمدا رسوله ارسله بالحق و ائتمنه علی الوحی صلی الله علیه و آله
اما بعد [illegible] خلق [illegible] و شروع نمیکنم در امری که در [illegible] و دشمنی [illegible]
[illegible] و مصلحت [illegible]
[illegible] بر آنحضرت بستند و در سرا پرده وی [illegible] کنند
و غارت کردند [illegible] از زیر وی کشیدند و ردا از گردن مبارکش بیرون کردند چنانکه [illegible] رسید اسبی آوردند
و آنحضرت را سوار کردند و طایفه از خواص شیعه آنحضرت را حراست مینمودند و چشم میداشتند و مخالف را از وی منع
میکردند تا بساباط رسیدند [illegible] در آمد از بنی اسد [illegible] میکشتند و ضربتی بر ران
مبارک آنحضرت زد چنانچه باستخوان رسید و آنحضرت فرود آمد و [illegible] از شیعیان آنحضرت را در آمد و ان [illegible]
[illegible] فرستاد و [illegible] آنحضرت را در [illegible] سعید [illegible] ثقفی [illegible] آوردند
و روز بروز لشکر عراق ضعف آنحضرت [illegible] داشتند و اهل عراق [illegible] آوردند [illegible]
با امام حسن صلوات الله علیه [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
آنحضرت امام حسن علیه السلام [illegible] اختیار کنند و دست [illegible] امام حسن صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] بمدینه [illegible] آنحضرت [illegible]
یزید پلید [illegible] آنحضرت [illegible] کشته شد [illegible] معجزه دوم [illegible]

معجزات امام حسن صلوات الله علیه

و آن دوازده معجزه است معجزه اول روایت
[illegible] که روزی حضرت امام حسن علیه السلام سوار شده بود که از مدینه بیرون رود گذارش به بازار افتاد و خلق شهر از صورت
و سیرت وی متعجب مانده در وی مینگریستند و رکابش را بوسه میدادند و حضرت رسول را صلی الله علیه و آله یاد میکردند چه او بر رسول
صلی الله علیه و آله بسیار شبیه بود در صورت هم و سیرت و آنحضرت بحسن خلق مردم را مینواخت و بلطف و رحمت
در راه [illegible] ناگاه [illegible] که در دست مبارک داشت افتاد [illegible] حاضر بود در دل [illegible]
بود [illegible] بدست آنحضرت داد و [illegible] اختیار دست خود را [illegible] دراز کرد و [illegible]
کشته بر خواست و [illegible] بدست آنحضرت داد خلق بازار از آن متعجب شدند گفت این از وی چه عجب که او فرزند برگزیده
رسول خدا است و روشنی چشم علی مرتضی و فاطمه زهرا است معجزه دوم روایت است که روزی از مدینه بیرون رفت و فرمود
[illegible] و در وقت بیرون رفتن مردم بسیار از عقب وی بیرون رفتند و دست و پای [illegible]
و زیارت میکردند و صلوات بر محمد و آل او میفرستادند [illegible] از دست مبارکش افتاد [illegible] الشهاده
[illegible] بدست آنحضرت داد و حضرت [illegible] تمام نکرده بود که [illegible] رسید
معجزه سیوم
و این از معجزه [illegible] و این آوازها در مدینه افتاد و مردم متعجب ماندند و حیران شدند
[illegible] امام حسن صلوات الله علیه با معاویه لعین صلح کرد زیرا که لشکرش موافقت نکردند و [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
فرمود [illegible] و رسول خدا را صادق [illegible]
را با صلاح آرد [illegible] حضرت رسول [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
تا از [illegible] حضرت رسول [illegible]
امیر المؤمنین و حمزه و جعفر صلوات الله علیهم [illegible] رسول الله
[illegible] قبول کن
[illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
با رسول الله [illegible] رسول الله و امیر المؤمنین و حمزه و جعفر طیار صلوات الله علیهم [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] فرشتگان آسمان [illegible] رسول [illegible] صلوات الله علیهم
معجزه چهارم روایت کرده [illegible] امام جعفر [illegible] امام حسن
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
معجزه پنجم روایت کرده [illegible] از امام صادق علیه السلام
معجزات [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] مدینه [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آسمان کرد [illegible]

و ورق برو پیدا شد و رطب و اثر آورد و ایشان بنیاد چیدن کردند و تمام از آن رطب خوردند و همه سیر شدند و هیچ از آنجا کم
نشد شتربان گفت آیا بو گفت بغداد که این سحر است و گمینه سحر بنی هاشم است آنحضرت فرمود که از اعجاز این سحر است و لیکن
دعا ای پسر پیغمبرت که حق سبحانه و تعالی اجابت میفرماید **معجزه ششم** علی بن ابی حمزه روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود که
شخصی نزد امام حسن علیه السلام آمد و گفت چرا موسی علیه السلام ... از آنکه خضر علیه السلام از دریا رسید فرمود که آن سوال از برای آن
بود موسی ... از آن سر واقف نبود آن شخص گفت یا بن رسول الله ... سر را بر من ظاهر گردان پس دست مبارک برد و ...
و پای مبارک بر زمین نهاد و شکافته شد و گفت بر ... نظر کرد و شخص را دید بر ... نشسته که آن ...
مسخ گشته ... از آنجا ... دارد و بر ... و ایشان میگفتند یا
بالجمله ... آخر ... کردیم با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حق او را غصب کردیم و بجور و ظلم ...
با مهاجرین عقوبت ... کشیم گفتند چرا قول خدا و سخن رسول او را نشنیدید ...
میگویید که صحابه رسول ... که رسول سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بودند ... ایشان اسم صحابه ... بودند ...
رسول میکردند و خلاف آن کردید و بر امیر المؤمنین صلوات الله علیه تقدم جستید و ایشان فریاد میکردند و ایشان ...
... آنحضرت اشارت بگو زمین فرا ... تا وقت معلوم ... تاخیر و تقدیم روا نبود و آن ...
... حجت الله علی الخلق محمد بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه ظاهر شود ...
گروه ... اعتراف کنند و ... که ... آنحضرت ... رجعت ... کار برداشته ...
... ظاهر شود که ایشان بودند **معجزه هفتم** روایت از جابر ثقات کرده ...
با زن خود نزد امام حسن علیه السلام آمد و سخنان چند ... در روی آنحضرت گفتند ...
و ... است دعا کن که ... زن مرد ... گردد و ... استهزا میکرد ... آنحضرت
غضبناک شد ... نظر ... زن مرد ... و مرد زن ...
... گفت ... زن گفت
... مرد ... و در آن مدت فرزند چند آوردند و ... از آن ...
که ایشان اهل بیت ... این معجزه از ایشان ... آنحضرت ... و زار ...
و گفتند ... بر ما ... بار دیگر ... دشمنان شما ...
دستهای مبارک را ... برداشت و ... اگر توبه او ... بحال اول باز گشتند
اول باز گشتند ... **معجزه هشتم** روایت کرده ابو الحسن ...
از جد ... از امام جعفر صادق ... از پدران بزرگوار علیهم الصلوة والسلام ... از امام حسن صلوات الله علیه
که روزی ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته ... جبرئیل علیه السلام ...
دحیه آن بود که ... امام حسین صلوات الله علیه ... برادرم ...
و برادر ... دحیه کلبی است ...
گفتند یا رسول الله ایشان ... دحیه از ...
... جبرئیل علیه السلام ...
این ... حضرت پروردگار ...

بعد و ... چند ... و کنار ... ایشان ... و ایشان از آنجا برگشته متوجه خانه شدند
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در راه ... رسید و ... ایشان ... دیدی از آن ... نزد حضرت رسول
آمد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای ... از میوه بهشت است که جبرئیل ... آورده از برای ...
و ... **معجزه نهم** روایت کرده ... از حضرت صادق علیه السلام که ... امام حسن صلوات الله علیه
... متوجه ... در راه ... کرد ... گفتند یا بن رسول الله ... فرمود که
دنیا جای مشقت است و در راه خدای تعالی ... مشقت ...
هست ... چند ... رفتند ...
گفت ... امام حسن علیه السلام گفت ... آمد گفت یا ...
... که حق ...
... دو ... تمام ...
خلقت ... آنحضرت فرمود که ... تمام خلقت ...
... آنحضرت ... روغن ...
... آنحضرت ... روغن آنحضرت ... مبارک ...
... تمام خلقت ... آنحضرت روایت کرده ...
معجزه دهم روایت کرده امام محمد باقر از امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم الصلوة والسلام ... امام حسن علیه السلام ...
... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ...
... با سکینه و وقار ...
... امام حسن علیه السلام ... آنحضرت ...
... آنحضرت ...
...
... آنحضرت ...
در رسید ... آنحضرت ...
...
آنحضرت فرمود که ...
... آنحضرت ...
...
آنحضرت فرمود که اگر ...
...
... امام حسن علیه السلام ...
... امام حسن علیه السلام فرمود که ...
... رسول صلی الله علیه و آله ...
...
...
...

و هوا نیست تاریک گشت و تیره که شب نیز بوده باد و رشد و بر زمین گرفت و برق جهیدن پیدا کرد و رعد غرید و بسیار خوفناک
و باران در گرفت و در آن حال بلند چهار اسب و سر گردان ماندی و راه پیش نشتی و نه زاد پس طلع از تفحص بر [illegible]
که به جای رسید رسید و سخن گفت و خوف ایشان بر طرف شد گفت اگر کودکی گفتا که هر چه گفتی راست گفتی [illegible]
علم غیبی هست الکنون تعیین نمود اگر چه تو برحق است پیغمبر خداست برگزیده حق که ضی فرمود که بگوا از الله که اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و وصی رسوله
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدان شاد و مسرور گردید و قبیله اعراب بیمن و برکت علم امام حسن بهره اکنند مسلمان شدند

معجزه ۱۱ یازدهم آورده اند که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه در رحبه نشسته بود مردی برخاست و گفت
یا امیر المؤمنین منم از رعیت و اهل بلاد تو امام آنحضرت فرمود که تو از رعیت و بلاد من نیستی اما بی مسئله چند از من و بیرون
وال آن لعین نتوانسته تا از رشته ده از من پرسی و سعید گفت راست آنا معاویه به تو جواب گفت چنانکه کس نداند و زیاد امیر المؤمنین
آن را طلب کرد آنحضرت فرمود که از این دو پسر من هر کدام که خواهی بپرس نزد امام حسن علیه السلام رفت و گفت میان حق و باطل
و میان آسمان و زمین چند مسافت است و میان مشرق و مغرب چه مقدار است و قوس قزح چیست و خنثی کدام است و کدام
ده است که آبها از بعض سخت تر است و کدام چشمه است که ارواح مؤمنان آنجا روند کدام امام حسن صلوات
علیه در جواب فرمود که مسافت میان حق و باطل چهار انگشت است آنچه به چشم دیده حق است و آنچه بگوش شنیده ممکن است باطل باشد
بعضی و میان آسمان و زمین مد بصر است و میان مشرق و مغرب چندانکه آفتاب بروز قطع کند و قوس قزح اسم شیطان است
و خنثی آنکه نداند که او مرد است یا زن میگذرند تا ظاهر شود اگر چه مرد است مثلهم خواهد بود و اگر زن است حیض خواهد آمد و اگر
نیز اینها دید اکنند پس او را آتش بر او رسید مرد است و اگر زن است بپاشد قطره قطره چکیده شرم و آنچه بعضی کرده اند از بعض سخت
آنچه خدا بیافریده است سنگ است و آهن از سنگ سخت تر است زیرا که به آن سنگ را میشکنند و آتش سخت تر از آهن است
زیرا که آهن را بآتش نرم میکند و آب از آتش سخت تر است زیرا که آتش را آب فرو نشاند و ابر از آب سخت تر
که او را بر میدارد و باد از ابر سخت تر که او را میراند و ملک از باد سخت تر که او را بر میگرداند و ملک الموت از ملک سخت تر
که او را میمیراند و موت از ملک الموت سخت تر که ملک الموت را فانی میکند و امر خدا از موت سخت تر که دفع موت
میکند و آنچه گفتی کدام چشمه است که ارواح مؤمنان آنجا روند و ارواح کافران و مشرکان بکدام چه میرود فرمود که ارواح مؤمنان
بچشمه سلمی روند و ارواح مشرکان بچشمه برهوت آن مرد گفت گواهی میدهم که پسر رسول خدائی بحق و میراث علم از پدر داری
صلوات الله علیه و او بر حق است و معاویه بر باطل آنگاه مسائل را با جواب ها نوشت و نزد معاویه برد و معاویه آن را با جواب ها
فرستاد قیصر نوشت که معاویه را این جواب از کجا دست آمد جواب آن بسیار عجیب است هرگز این جواب ها در کتاب آسمانی [illegible]
که است که از معدن نبوت و منبع رسالت است و این از علم کودک است و آن معجزه دلیل واضح است بر آن [illegible]

والسلام معجزه ۱۲ دوازدهم روایت کند ابو هاشم داود بن قاسم جعفری از امام ابو جعفر محمد بن علی النقی علیهما السلام که روزی
روزی امیر المؤمنین با امام حسن صلوات الله علیهما در مسجد نشسته بودند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر سلمان تکیه فرموده
علیه تکیه فرموده بود که در آمد مردی با هیبت نیکو و جامه زیبا پوشیده بر امام علیه السلام سلام کرد و او جواب فرمود و آن مرد نشست
گفت یا امیر المؤمنین مسئله دارم از تو پرسم اگر جواب گفتی دانستم که قوم بر تو ستم کرده اند و حق ترا غصب کرده اند [illegible]
شدند ایشان فرمود به پرس از هر چه میخواهی گفت شخص چون بخواب کرد روح او کجا میرود و دیگر دوم چیز آنکه یاد دارد و چگونه
میکنند و دیگر فرزند مرد چه سان پیدا کرده که با عموها و خالها مشابهت میماند آنحضرت رو بسوی امام حسن علیه السلام کرد و فرمود
که جواب این سائل را بگو امام حسن علیه السلام متوجه آن شخص گردید فرمود که هر چیز خوابی کند روح عقلی و سمعی که در بیداری داشت

که بیدار شود و اگر حق سبحانه تعالی بخواهد که آن روح را دیگر بار باز آید و فرستد و دستوری دهد و روح باد را میکشد و باد
هوا را و بعد از او میرود و ساکن میشود و چنانچه بوده و اگر نه باشد انجذاب تا وقت بعثت و آنچه مرد یاد دارد و فراموش
میکند آنست که دل آدمی در حقه ایست و بر سر آن طبقی هست اگر آن شخص صلوات بر محمد و آل فرستاده آن طبق از سر آن برخود
و دل او روشن میگردد و آنچه فراموش کرده بود بیادش می آید و اگر صلوات نفرستاده باشد و در وقت آن طبق بر آن حقه منطبق میگردد
و آنچه یاد داشت فراموش میکند و شباهت فرزند بعموها و خالها آنست که اگر در وقت جماع دل فراغ باشد ولیکن موافقت
کرد نطفه با اضطراب به رحم قرار میگیرد و فرزند که بعد از آن می آید به پدر و مادر میماند و اگر در وقت اضطراب و بیقراری کند
بعد از آن شخص گفت که گواهی دهم که خدائی نیست بغیر الله و بعد از آن رسالت که ایشان رسول خداست و تو امیر مؤمنانی و مرد باب او بعد از تو حسن
و صی اوست و حسین قایم مقام حسن و علی بن حسین قایم مقام حسین و محمد بن علی قایم مقام علی و جعفر بن محمد قایم مقام محمد و موسی
جعفر قایم مقام جعفر و علی ابن موسی قایم مقام موسی و محمد بن علی قایم مقام علی و علی ابن محمد قایم مقام محمد و حسن بن علی قایم مقام علی
الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم قایم و ختم همه ایشان که پر کرده خواهد زمین را از داد و عدل بعد از آنکه پر کرده شده باشد جور و ظلم
سلام خدا بر تو باد یا امیر المؤمنین و بر فرزندان طاهر تو و رحمت الله و برکاته آنگاه برخاست و سر را بر آنحضرت امام حسن صلوات الله علیها
بر آن سید و پیر و فرمود امام حسن فرمود که او را از دنبال ببین که بکجا میرود امام علیه السلام برفت و برگشت و گفت فرمود که ای
و فرمود که چون از مسجد بیرون رفت دیگر اثر او را ندیدم آنحضرت فرمود که یا محمد دانستی که این مرد کیست فرمود خدا و رسول
رسول او بهتر دانند فرمود که او خضر بود علیه السلام بود و این دلیل آنست که خضر شهادت به امامت ائمه اثنا عشر صلوات
الله علیهم اجمعین اگر چه دلایل امامت و فضایل ایشان حصر ندارد والله اعلم فصل سیم در ذکر احتجاج

امام حسن علیه السلام
با معاویه لعین و عمرو عاص و دیگر ملاعین روایت کند شعبی و ابو مخنف و یزید بن
ابی حبیب المصری که روزی عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عتبه بن ابی سفیان و ولید بن عقبه بن ابی معیط و مغیرة بن شعبه نزد معاویه
لعین انشسته بودند گفتند که مصلحت آنست که بفرستی امام حسن علیه السلام را حاضر کنی که امروز او احیای سنت پدر میکند
او میرود و قومی در دنبال او قدم و داعیه چه او را بکوبیم تا سبک شود و اگر او را حاضر کنیم و تحقیر و تخفیف نمائیم
روز به روز قوت و رونق او و معاویه لعین گفت اینها امر آسانی است لایق سیم او قلاده چند در گردن شما کند که بعجب آیید
بحث ما قدرت مردان شود و عار کشید گفت ایشان بیایید که مجلس است بیشتر بسی که او در عقبه کنند اگر سبب که مجلس شوم و آیم
پس اتفاق کردند و فرستادند و طلب آنحضرت امام حسن صلوات الله علیه حاضر شد چون تشریف آورد معاویه تعظیم بسیار نمود
و بطریق عذرخواهی گفت این قوم کس فرستادند و طلب تو نمودند من نفرستادم و غرض ایشان آنست که بر تو حجت لازم کرده اند که
عثمان زاید بظلم کشته شده است و حواشی بگفته معاویه لعین اگر ظاهر است کشته اید در دل را ضی شود عمرو بن عثمان سخن آغاز کرد
و گفت این را نفرین او دیده و شنیده که بنی عبد المطلب همه باشند و عیب و حسن و بخشش کرده و چه بگویم که خلیفه پیغمبر بود
بناحق کشته و در زمین و زمان آن است که او را بدرد میخواست که رستاخیز صلوات سبکی و فرمود خدا و رسول [illegible] تو او دید
ایشان را کشته اند بجز او سخن تمام کرد اول او عمرو بن عاص سخن آغاز کرد اول حمد و ثنای الهی گفت بعد از آن گفت ای پسر ابو تراب
ما ترا طلب کرده ایم تا برتو بیان کنیم که پدر تو زهر داد ابوبکر را و ابوبکر شریک بود بخون عثمان ظلم و حسد با احتیاج
به آنچه نداری و آنکه بی سعادت که ایشان نامه تو است و چیزی از تو دریافت بعد از آن گفت که از تو قصاص بخواهیم سیوم
او ولید بن عقبه بن ابی معیط گفت ای پسر هاشم اول کسی که عیب عثمان کرده شد و خلق را برکشتن او ترغیب کرد شما بودید و قطع رحم
نمود او را وهلاک کرد پدرتو باو کرده بود چهارم مغیرة بن شعبه لعین سخن آغاز کرده و بسیار بی ادبی ها کرد تا آخر چنان که [illegible]

باشم بر زبان رانده و اقوال آن ملعون گفت بر او میر و پدرت از شما بهتر بود و زیاده چند که گفت چون آن ملاعین از سخن خود فارغ
شدند امام حسن صلوات الله و سلامه علیه آغاز سخن فرموده و حمد و سپاس مر خدای را که اول شما را باول نمود و آخر شما را بآخر و درود
و صلوات بی قیاس از جانب خدای تعالی بر رسول و آل او باد پس گوش فرا دارید و سخن مرا فهم کنید و رو بمن آورید
و گفت ای معاویه این جماعت که نزد تو اند دشنام ندادند مرا بلکه تو دادی که میگوئید که ای فرزند رسول خدا و پسر
مصطفی باشم در مجلس تو نسبت این نوع سخنان بزبان رانند و گویند و من ملاحظه کردم در میان سخن ایشان را تا سخن
و اگر دشنام نا سخن با تو بگویند دو من این کلمات شروع نکنم در جواب ایشان و من خدای تعالی را بگواهی میطلبم که هر چه این مردان
نسبت با گفتند نه دروغ بود در این رفتار ایشان اینها خوشحال نمی شوند گفتند آنکه عداوت شما را آنچه بار رسول الله
و آل او مقرر است از قوم جواب بشنوید و من دیگر هر چه دانید که حق است مهوش بنید و اگر نه مپرسید حق است
و اگر بطلب کنیم مرا کجا بنا بر اعداوت که کنند مهم شما را بگذارید که شما میدانید آن مردی را که شما او را ناسزا میگوئید و او
بهر دو قبله نماز گذارده و در وقتی که هر سه کافر بودید او تصدیق نبی نموده و او مقیم طاعت بود و شما متمکن لات و عزی بودید رسول
خدا را بیعت کرد بیعت رضوان و بیعت فتح و دین حق بقوت بازوی او ظاهر گشت و تو ای معاویه با دل کافر بودی
و بیدوم نا قص عهد دیگر بود که نه منم شما را اگر بدانید که حق میگویم که امیر المؤمنین صلوات الله علیه بشما رسید در روز بدر
رایت مشرکان بود که لات و عزی میپرستیدید و با پدرم رایت رسول الله بود صلوات الله علیه که بحکم آن حضرت از شما بود
و اعتقاد او آن بود که حرب با رسول خدا در همه حال فرض و لازم است و در روز احد خود میدانید که با او رایت رسول بود و از
انهزام بکوشش پدرم و تیغ او بود گشت و با تو رایت مشرکان بود که لب و دندان مبارک آن حضرت را شکستند و حمزه را کشتند
و ما در تو جگر او را خائید و در احزاب علم بدار کرد آن بود بر پدرم رایت حضرت صلی الله علیه و آله داشت و عمرو بن عبد ود را که
حضرت رسول در روز او فرمود که آن ضربت پدرم زیاده مرا بهتر از عمل جن و انس است پس ظفر میداد او را
خبر شد و میکه پیغمبر ستاره و هر که برجیب رایت و رایت در میدان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و هر مرد را طعن میکرد
و از او رمی میید و در حصار بنی قریظه و بنی نظیر عمر رایت بود با ابو بکر و سعد بن عبادة با رایت انصار عمر گریخته باز کردید
و سعد مجروح باز گشت و اصحاب خود را از جنگ میترسانید و دل میکرد و پدرم مظفر و منصور باز گردید و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود فردا رایت را بکسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و او ایشان را دوست
دارد و او کرار غیر فرار است و حق تعالی آن قلعه را بدست و بکشاید او بکر و عمر و همه بود و انصار که رایت پیش ایشان
خواهم داد بیدار کردار و مرا اطمینان کرد که در چشم دست آب دهان مبارک بر چشم و بر مالید و رایت بدست و داد در آن ساعت
و پدرم بقوت و قدرت خود آن قلعه را بگشود و گفتند در خیبر نه ایست از قوت بازو بلکه بقوه رحمانی که بر زبان طعن مگردانید
بر در گشت و نبود بار دراز کرده بود که او کلمه الله العلیا ازو پدید حق نمایان بود و شما انکار میکردید و منافقت بود نفاق پیشه
کرده بر شهادت دادید و بر خدا کذب بستید و بر دین دوستی نفاق میکردید و این نفاق شما و بیرون رفتند در حق پسر و سعد
علیه و آله و در تبوک به جنگ بیرون رفت پدرم را در مدینه خلیفه کرد و منافقان طعن کردند که پیغمبر او را ملال است و او در خانه
همراه نبرد تا بیمار است پدرم نزد آن حضرت رفت و شکایت کرد آن حضرت فرمود که انت منی بمنزلة هارون من
موسی و تو در مدینه خلیفه منی و دست پدرم را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد خدا او را دوست دارد
و هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و طاعت امیر المؤمنین طاعت منست و طاعت من طاعت خداست و آن حضرت
در تبوک امر جنگ نشود آن بود که او را همراه نبرد و در حجة الوداع فرمود که من دو چیز گذاشتم در میان شما که اگر چنگ در آن

هر روز بنید گمراه نشوید یکی کتاب خداست که حلال او را حلال دانید و حرام او را حرام و بعث و حشر را بآیات او ایمان آرید و دیگر
و عترت و اهل بیت من اند و دوست دارید و رشته ای از ما بگیرید و محبت زیاده واقع نموده فرزند خدا و رسول اوست که شما را میگویم در آن بیان
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وفات یافت آن حضرت و ائمه پدرم گفت یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود گریه میکنم برای تو که بعد از من
میکنند تو را در این را و در زمان طلب میکنند الا بعد از من و اما ابو بکر و عمر و عثمان بود و با من دور بگذرند و از وی رهیدن از رد دست
از خویش کنند که شما میدانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بعد از من بر پدرم سلام کنید و ویرا بامیر المؤمنین
بخوانید و آنکه شما امیر المؤمنین است او را ناسزا میگوئید و علم را بفهم و قصد خطاب او از شرح رسول و انزال قرآن
نزد و بود در صحیح او بر او است و در کتب قرآن و نیز که حق تعالی و سنت خبر داده بود که ایشان مومن نیستند و شما در میان آنها اید که
حضرت رسول بر ایشان لعنت کرد ای معاویه انکه تو بر نفس خود دیده ای حضرت رسول است و ظاهر است که حضرت رسول تو را
و پدر تو را و برادرت را لعن کرده و بر وجهی که در العینه فرمود چون در مواضع متعدد بر ایشان لعن کرده و از جمله آن قول بود داد
با معاویه تو مکرر وعظ و شماست لا و آنست حد بنقل از آنکه داشت و او از لعن و برای ملاعین بود و عظیم تر از همه آنکه با امام مفترض الطاعة
که فرزند رسول الله بود جنگ کرد و ستم نمود و خون حق او را ریختی و ترا شرم از خدا نیامد و از خدا انتقام میگیرد و ناسزا میگوئی و این نیکی
ای ولید بن عقبه تو کمتر از آنی که تو را جواب گویم و اتباع تو در بدترین موضع خواهد بود و از پدرم به بهترین موضع از من دیدی آنکه گفتم از هزار یکی
نگفته ام و از تو اندیشه ای نیست بهتر که حق تعالی در شان تو فرمود ﴿افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون﴾ و روز آن تو بهترین شان مؤمن فرموده اند
او فاسق در اینجا سزاوار او را آن نیستی که مرکب جواب تو شوم و صحبت آنست که پدرت اکنون اینجا اینچنین که کس کمتر شود که میخواهم که او
لعنت خدا را بتو کنی و گفت که من در این مقام از غیظ تو بی پیشی و پدرم این کردن آید و سخن آن شنیدم که دشمنی تو بر حق
گران است و کسی و دشمن تو باشد که او در بدی معروف است و جواب نمیکنیم آیا آنچه تو گفتی در خدمت و ناسزا بر پدرم که او را چه بر او
و آنچه تو گفتی چه مسلم است که از آن آیه که از این گفتی معلوم داده و تو ولد را چه کم دهی با امیر المؤمنین نشانه اوست و حضرت رسول
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اعمال صفات حمیده او را از علم و عصمت و طهارت بر شمرده و روز بدر بینی که
اگر آفتاب بر قاذورات تابد آفتاب پاک است که او را نجس نگردد و آنچه از تو نسبت ای نیست عتبه آنکه گفتی که تو زده خود از ایشان
طلب بیداری آن آن مشرکان بود که در روز بدر پدر با مردم جنگ کرد و رسول و آن پدرم کشته شما بود و قصاص آن از خدا و رسول او بطلبید
کاش که او این ایمه تمام مقتول میگشتند تا دین برقرار میماند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر در زمان پدرم بر این اساس
برسند تمام مال خدا را متصرف شوند و بندگان خدای را خدم و حشم خود سازند و کتاب خدا را تحریف کنند چون آل
عاص به سی صد و ده برسد لعنت خدا بر ایشان و از جهت آنکه چون ایشان بعد و شمار بیست و یک برسند هلاک ایشان زودتر
از آن نیز کرده باشند حکم عاص و آل و ایشان در ذکر آنها بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این را که
شنیده ام آن وقتی بود که آن حضرت در خواب دید که بر منبر و بر روی این جماعت بالا بر صورت بوزینه لیس گفتم که ایشان
اینها و امت او بنا بر این واقعه چنانچه بنی مروان و حکم و آن حضرت را این حرکت بر پیش تو سرافراز ما در آیات و برکات سوره کریمه انا انزلناه
فی لیلة القدر و تسلیه گرفت قدر و رتبه آن شب بهتر ز هزار ماه ملک ایشان بود و بنا بر این فرموده که حکومت شما بر ایزد شهادت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیش از هزار ماه نخواهد بود و پدرت ای مغیره ترا آنکه او گفتی که تو در آن اگر و محل که بر مرتبه رضیه در دین پیدا کرد
و عمر بن خطاب او را امیر بصره کرد بود و در آن شهر زنا کرد و بتقاضای شهود بر تو حد شرعی ثابت شد و جرم و حد شرعی بر تو رخصت داد
و اگر پدرم خواستی از سرزنش تو گذشت آنچه که خلافت گرفت بر منصوصی جند دست باز داشت و این سلطنت که بر تو از تو
حق امیر المؤمنین بود صلوات الله علیه و بر دست شما بود که بر ناحق قرار دادید و در عوض عذاب میکنید خدا را که حق شما را بر او خواهد داد

آنگاه روی او آورد و بعمرو عاص بی اخلاص فرمود که ای دشمن زاده حضرت پیغمبر تعقل حق سبحانه و تعالی که ان شانئک هو الابتر
او ابتر اول حال تو است که از حرام بوجود آمدی در فراش مشترک که پنج کس از قریش پسر زن والیه زادند و هر کسی بلعنت ادعای [illegible]
و ولید بن مغیره و عقبه بن ... و عاص بن وایل ... ایشان را اقرار گرفت خبیث تر و لئیم تر و جوهر و نسل تر است که [illegible]
و [illegible] در قبیله ... قیس کردی ... ایشان را طلبیده ... [illegible]
شانئک هو الابتر ... دشمنی تو از پدرت که عاص ... ابتر و منقطع النسل است چه او نسبت [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله ... حق سبحانه و تعالی رد قول او کرده ... [illegible]
... است در ... جعفر طیار که ... علیه السلام ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
... بحبشه ... نجاشی ... [illegible]
و سعی خبیث تو باطل شد ... و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا
و شما ای دشمنی بنی هاشم ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... لعنت ... عمرو بن عاص ... و آن لعنت ... رسول مستجاب ... [illegible]
و به عقوبت ... ابوسفیان ... [illegible]
... [illegible]
... معاویه ... [illegible]
... [illegible]
ای ولید بن عقبه ترا ملامت نمیکنم در دشمنی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه زیرا که او ترا ... [illegible]
... دشمنی تو ... سبب است حق سبحانه و تعالی در چند موضع از قرآن ... فاسق نامیده [illegible]
کما قال افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا و جای دیگر فرموده ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ... [illegible]
زیرا که تو فاسقی ... [illegible]
... [illegible]
را صلوات الله و سلامه علیه ... [illegible]
و به آخرت ... [illegible]
... [illegible]
امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه ... [illegible]
... [illegible]
در روز ... امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه ... [illegible]
دیگر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

... امیر علیه السلام ... و خلاف امر حق ... و رسول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
و راستی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... رسول ... امام حسن صلوات الله علیه ... [illegible]
... [illegible]
و الی **تتمه در ذکر وفات امام حسن علیه السلام** روایتست از ... [illegible]
لعین معاویه ... [illegible]
کرد بقتل امام حسن صلوات الله علیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... جعده بنت اشعث که زن امام حسن علیه السلام بود ... [illegible]
... [illegible]
... امام حسن صلوات الله علیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امام حسن علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
... امام حسن علیه السلام ... امام حسن صلوات علیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... امام علیه السلام ... امام حسین صلوات الله ... [illegible]

بیاورم فرمود که رشته‌ای از آن لعینه بعضی را بزهر آلوده و بعضی را نه و او را نزد آنحضرت آورد در خوردن با وی شریک شد آنچه زهر آلوده نبود
خود میخورد و آنچه زهرآلوده بود آنحضرت رطبی چند از آن خورد بعد از آن درد زهر پیدا شد [illegible] فرمود که از زن [illegible] گفت
از آن رطب در طبق بود و طبیب سرپوش نداشت مگر [illegible] گذر کرده با امام حسن علیه السلام در کار او دید [illegible]
[illegible] طبیب مداوا از آن حضرت میکرد با او گفت با برادرش امام حسین صلوات الله علیه که [illegible]
و مرا عزم [illegible] که [illegible] که امام حسن را چند نوبت زهر داد و اثر نکرد
[illegible] زهر آلوده کرد [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] بانحضرت [illegible]
چند [illegible] آنحضرت [illegible] خواستند که [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible]
[illegible] آن لعین [illegible]
کرد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] امام [illegible]
و السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام حسن صلوات الله علیه [illegible] آنحضرت [illegible]
امام فرمود که [illegible] امیر المؤمنین را صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام حسن [illegible]
[illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] سعد [illegible]
[illegible] امام [illegible] امام حسین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] امام [illegible]
و [illegible] آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
بر امام [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام [illegible] امام حسین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]

و گفت که [illegible] مرا زهر داد و [illegible] از [illegible] خون [illegible]
و تکفین برادرم [illegible] مرا بروضه مقدسه جدم [illegible]
[illegible] ابراهیم بن محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و جده ام فاطمه بنت اسد رحمة الله علیها دفن کنید [illegible] امام حسین صلوات
الله علیه [illegible] که از آن [illegible] آب خورد امام حسن صلوات الله علیه از دست برادر [illegible]
این [illegible] در [illegible] گفت [illegible] گفت و چون وقت صبح [illegible]
[illegible] امام [illegible]
دار السلام ارتحال فرمود صلوات الله علیه [illegible] در [illegible] ماه صفر بود در سال [illegible] از هجرت
[illegible] در سال چهل و [illegible]
تغسیل و تکفین [illegible] خواستند که بروضه حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
پیش [illegible]
[illegible] بر امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] امام حسین صلوات الله علیه [illegible]
که برادرم [illegible] بقیع [illegible] برادرم [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] عبدالله عباس [illegible]
این [illegible] آنحضرت [illegible] تجملت تبغلت و لو عشت تفیلت لك
التسع من الثمن و بالکل تملکت [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] عباس
[illegible] امام حسن صلوات الله علیه [illegible] بقیع [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
خسر الدنیا و الآخرة ذلك هو الخسران المبین

باب ششم در ذکر ولادت [illegible] ابی عبدالله الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه [illegible]

در ذکر ولادت [illegible] اولاد آنحضرت صلوات الله علیه ولادت باسعادتش در مدینه بود در [illegible]
سیوم ماه شعبان [illegible] در سال چهارم از هجرت و بعضی گفته‌اند در آخر ماه ربیع الاول در سال [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا صلوات الله علیها [illegible]
[illegible]

شرف زوج البتول و از نسل هر دو امام جلیل بزرگ بر تمامی اطراف پدر بزرگوارش محمد مصطفی است و پدرش علی مرتضی و جده
اش خدیجه کبری و مادرش فاطمه زهرا و برادرش حسن مجتبی است صاحب شرف و وقار است و عمش جعفر طیار است و سید شهدا حمزه عم پدر
منیف و شجاع غطریف است و فارس هر کارزار و عالم مشهور است و کنیت شریفش ابو عبدالله است و اما القابش بسیار است
از آنجمله سید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و تابع مرضات الله و سبط و همه القاب که آن حضرت را اطلاق میکنند و مشهور آنکه
است لیکن اعلای آن از روی رتبه آنست که رسول صلی الله علیه و آله وی را بآن لقب کرده و برادرش را که سید شباب اهل
الجنه پس سید اشرف القاب بود و همچنین سبط زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین سبطی از اسباط است
و روایت است که علوق حضرت فاطمه با امام حسین بعد از ولادت امام حسن علیهما السلام بپنجاه روز بود و شش ماه در شکم
مادر بود که اقل مدت حمل است مثل یحیی پیغمبر علیه السلام پس آن حضرت پنجاه و یک روز از برادرش امام حسن علیه السلام
کوچکتر بود و چون متولد شد اعلام کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بیرون آوردند و در گوش راستش بانگ گفت و در گوش چپش
قامت و نام خوشش حسین نهاد و در روز هفتم سر مبارکش تراشیده و عقیقه نمود چنانچه در احوال برادرش معلوم شد و عدد اولاد
آنحضرت بعضی گفته اند شش پسر و سه دختر از پسران علی اکبر که در کربلا شهید شد و علی امام زین العابدین و علی اصغر
و محمد و عبدالله و ابراهیم شهادت یافتند با پدر بزرگوار در کربلا و یکی دیگر جعفر و از دختر زینب و سکینه و فاطمه و بعضی
روایت مثل آورده اند که ذکور چهار و اناث دو و از پسران علی اکبر و علی اصغر و جعفر و عبدالله و از دختران سکینه و فاطمه
گفته اند والله اعلم **فصل دویم در ذکر معجزات امام حسین صلوات الله و سلامه علیه** و آن بیست و پنج معجزه است **معجزه**
اول روایت کرد جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه که امام حسین صلوات الله علیه عزم جزم کرد که بعراق رود نزد او رفتم
و گفتم که یابن رسول الله مصلحت چنان می بینم که با این طایفه صلح کنی چنانچه برادرت کرد که او بود از جانب پیغمبر فرمود
که ای جابر برادرم آنچه کرد بفرمان خدا و رسول کرد و من نیز آنچه میکنم هم بفرمان ایشان میکنم و اگر میخواهی حضرت رسول و پدرم و برادرم
را گواه آرم هم درین ساعت گفتم ای مولای من خواهم پس فرمود که ...
فرمود که این از امام معصوم عجیب نیست پس فرمود که التفات کن چون نظر کردم در آن حال آن حضرت سر بسوی آسمان کرد و دری
بود باز شده در حال دیدم که در آسمان گشاده شد و رسول الله و امیر المؤمنین و حمزه و جعفر طیار و عقیل صلوات الله
بر ایشان فرود آمدند و امام حسین علیه السلام برخاست و من چون آن حال دیدم ترسان شدم گفتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
ای جابر من نگفته بودم حال امام حسن را پیش از امام حسین علیهما السلام ای جابر تو مومن نیستی تا امامان را تسلیم داری و بر ایشان اعتراض
نکنی ای جابر میخواهی مقام معاویه و مقام یزید و اتباع ایشان را ببینی و میخواهی که منزل امام حسن و امام حسین علیهما السلام ببینی
گفتم بلی یا رسول الله آنحضرت پای مبارک بر زمین زد و زمین شکافته شد و دریای بدید آمد
و از هم باز رفت و باز زمینی پیدا شد شکافته شد تا بهفتم زمین رسید و هفت دریا از هم باز شد در زیر آن
آتش عظیم دیدم در میان آن آتش معاویه و یزید پلید و ولید و ابو جهل و فلان و فلان در زنجیرهای آتشین
کشیده و بعضی از مرده شیاطین و با ایشان هم نشین بودند و عذاب ایشان سخت تر بود از عذاب دیگران از اهل
دوزخ و چون مقام و مأوای آن ملاعین دیدم گفتم این عذاب بیشتر از آن است که شایسته ایشان است از آنکه ایشان بر اهل
رسول الله صلوات الله علیهم کردند و یقین من زیاده گشت از علم الیقین بعین الیقین دیدم پس آنحضرت فرمود که ای
جابر احوال منافقان دیدی گفتم بلی یا رسول الله پس فرمود که سر بردار بسوی آسمان چون نظر کردم
تمام درهای آسمان گشوده دیدم بهشت را بر بالای آن مشاهده نمودم پس آنحضرت فرمود که ای جابر بهشت را

مشاهده کردی گفتم بلی فرمود که قدر منزلت حسین و مقام وی اینجا است پس امام حسین علیه السلام با بشارت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله چشم مرا نظر فرمود آنجا را دیدم زیرا که پیش از آن دیده بودم بعد از آن آنحضرت با کافت در هوا بالا رفتند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را زاد و گفت ای حسن بیا و ای حسین تو نیز از عقب بیا و ایشان همچنان رفتند تا در
در بهشت اعلا منزل ساختند بعد از آن دیدم که دست امام حسین در دست داشت و فرمود که ای جابر فرزندم منزلش اینجا است
در پیش او و مادرش برد انجام و مسلم دارد و در آن رشک مباش تا تو معجزه بشر نیستی پس بر کوری چشمهای فرو گیر تا بگذرد آنچه گفتم نشنیدی با
دروغ گفته باشم والسلام **معجزه دویم** روایت کنند از صالح بن هیثم که او گفت که جماعتی بودند پیش یحیی بن شیخ رفتیم
گمانش چنان بود در النکیه بود دو پوست چیزی بود که وی بر آمد و بعد از سجده و دعا گفت ای جماعت پسر برادرت گفت کدام برادر
گفت صالح بن هیثم که او گفت بلی پسر برادرت است آنگاه گفت ای برادرزاده خبر دهم ترا بچیزی که از حسین بن علی علیهما
السلام شنیده ام گفت بخدمت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه رفتم و در دست او قرص سبزی بود
بود و در خانه مقیم شدم و از جهت آن سبزی بخدمت آنحضرت بودم و مدتی از آن روزها یکی کشتی آنحضرت بود
پرسیده فرمود که این حال چیست گفتم سبزی پیشانی و مطالعه سبب آن بود که فرمود آنحضرت فرمود
که او را خبر ده بدیدم جماعت پرسش کنم که ایشان را آمدند که در موضع مستقر نشسته بودم آنحضرت فرمود
که این جماعت چرا آمده اند و ذکر شده گفتم یا بن رسول الله خدمت تو آید این است کرامت تو گفتم این حال که بنشست نظر کرد
بآنچه از آن حضرت برای ایشان مبارکش آن قلیل بعد از آن فرمود که اینجا سر بردار و در آینه نظر کن شکر کن
نظر کردم از آن دیدم شکر و سپاس او گفتم و کار بر فقیم رسانیدم **معجزه سیم** روایت کنند از ابو خالد کابلی که او گفت
که شنیدم از امام زین العابدین صلوات الله علیه شنیدم که گفت بعضی از دیگر بخدمت امام حسین صلوات الله علیه رفتم آنحضرت فرمود که بعضی
چند روز است که ترا ندیده ام گفتم چند روز است که ترا ندیده ام و یار بود گفت یابن رسول الله چشمم درد میکند
آنجا است و از آن حضرت که خوف بینایی دارم فرمود که نزدیک بیا چون نزدیک وی رسید انگشت مبارک بر آن نهاد و بینایی
از آن ربود پس فرمود آینه را و در آینه نظر کردم اثر از آن ندیدم **معجزه چهارم** علی بن میمون روایت کند از امام
علی بن موسی الرضا علیهما السلام پرسیدم که امام حسین صلوات الله علیه شهید شد با فرشتگان گفت خاموش باشید که از کجا میگوییم
و اگر شنیده اید که آیا حق سبحانه و تعالی چهار هزار فرشته از کبار ملائکه نزد وی فرستاد و گفتند خدا و رسول تو را سلام
میگویند که اگر میخواهی در دنیا و هر چه در دنیاست چهار هزار ملک مدد ایم ترا و نصرت دادیم بر اعدای آن چه میخواهی بر ایشان
فرمود که صلوات و سلام خدا بر رسول خدا باد فرمود که من آنچه خواهم میگوییم که از آن چیزی که دیده ام و شربت آب بر داد
ما است دیده ملائکه گفتند که بعد از این هرگز ایشان رفتند والسلام **معجزه پنجم** روایت کند محمد بن سنان از امام رضا
صلوات الله علیه که فرمود که نزد امام حسین صلوات الله علیه درو در قریه اصحاب آنحضرت بیرون شنیدند میگفته آن ملک گفت
حسین خدا این سلام میرساند و میفرماید که هرچه که حکم کرده تا ابد بر تو آنحضرت فرمود که رضا دادم عالم الاسرار ترا معلوم
کرد اصحاب حکایت میکنند از یکی که وی بود که در زیر قریه رسیده به فرشته که حسین را نگاه کن که بیش
دل بیشتر تو از برای ایشان تا سیر ساخته الحضرت نگشت بسیار کشیده در حال نهر ظاهر شد شنیده تر از شیر و شیرین
تر از عسل آنحضرت و اصحابش از آن آشامیدند گفت حسین این آب خاص لطف آن شناسند و در آن جای از فرقه تنعم
است که غمش شفا و فرات و این حدیث از کتاب نزهة الکرام و بستان العوام نقل کرده و روایت صحیح از امام رضا
علیه السلام **معجزه ششم** از ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد علیهم الصلوة و السلام نقل کرده اند که امام حسن و امام حسین علیهما

روز دیگر باهم بیرون رفتند بمسجد رسول صلی الله علیه وآله رو نهادند پس امام حسن گفت با امام حسین علیهما السلام که اراده دارم
بموضعی رویم و صحبتی بداریم که از مردم خالی باشد و آمدند تا بعجوه رسیدند و آن نام موضعی است در مدینه آنجا بنشستند با هم
حدیث میکردند چون دیواری ویران پیدا آورد بقدرت خدا دیگر آنرا نه بلند چون از حدیث فارغ شدند دیوار را بدیدند
دیگر دیواری چون چشمه آب پیدا کرد ایشان وضو ساختند و حرکت نماز گذاردند و روان شدند امام حسن امام
با امام حسین گفت که اراده دارم که از جدم رسول صلی الله علیه وآله شنیدم مثل شما است مثل یونس بن متی است علیه السلام
که خدای تعالی از شکم ماهی بیرون آورد و بر ساحل دریا انداخت و درخت کدو بر بالای وی برویانید چشمه آب از برای وی
در زیر آن پدید کرد تا بعد از آن بقدرت تو از درخت از برای درخت از برای ایشان آب پدید کرد و از رسول صلی الله علیه وآله
شنیدم که آن چشمه از آن شما است که شما محتاج بآن گردید که آن از برای علاج یونس بود علیه السلام

معجزه هفتم

روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که او فرمود که چون امام حسین علیه السلام خواست که بعراق رود ام سلمه کس فرستاد که نزد وی
آنحضرت را تربیت کرده بود و از همه کس دوست تر داشتی و شفقت و رأفت او از دیگران بیشتر بود حضرت رسول صلی الله
علیه وآله خاک موضع قتل امام حسین علیه السلام بوی داده بود و امر بود که نزد و تا روز ام سلمه گفت سوگند میدهم ترا ای فرزند که بعراق
نروی فرمود چرا در باره من گفت بجهت آنکه من از آنحضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که گفت حسین را در عراق شهید کنند
و خاک موضع قتل تو نزد من هست و در شیشه نگاه داشته فرمود که ای مادر ما بقتل میرسیم و از آن خبر رسیدم زیرا که شهادت
در جه بلندست و مرتبه ارجمند هیچ بنی را آن در جه نباشد که من خواهم بود بکجا هست جدم که کنند ام سلمه گفت و اعجبا پس چگونه
میروی که کار تقدیر شد فرمود که ام عراق برم ای ام المؤمنین اگر نروم امروز برم جمعه امر جمیع امر ام سلمه از آنروز تا آن موضع را
میدانم و بیب میکرد و آن موضع را بوی نشان داد از روز تحصیل وی از خاک آن موضع بوی داد ام سلمه روز که پیش وی خاک
خون شد آنروز بدانست که او را شهید کرده اند و آنروز هم محرم بود ام سلمه بسیار بگریست و نوحه کرد

معجزه هشتم

روایتست از ثقات که روز امام حسن و امام حسین علیهما السلام خطی نوشتند و بحضرت جد بزرگوار
خود بردند و گفتند یا رسول الله این دو خط کدام بهتر است فرمود که نزد پدر خود ببرید که کدام بهتر است آوردند بجهت پدر بزرگوار
کدام خوبتر است امیر گفت کدام نیکوتر است فرمود که پیش مادر ببرید او بگوید آوردند بحضرت مادر ایشان و گفتند ای مادر از این دو خط
کدام بهتر است فرمود بنزد جد خود برید گفتند بردیم چیزی نگفتند فرمود که جد ایشان چیزی نگفتند هر چه کریم آنچه بر بر بر
خواستند بحضرت جد بزرگوار رفتند جبرئیل علیه السلام حاضر شد و گفت بر ایشان بگو که حق سبحانه و تعالی فرموده ...
که جبرئیل علیه السلام بگو که فاطمه زهرا علیها السلام را بفرمائید تا خود را در آن گرداند ببیند که کدام خوبتر است
برچیننده خط او نیکوتر است فاطمه علیها السلام آنرا بموجب فرمود بشنید هر یک بر دو بر داشتند او را که رسیده بگیر
کسی که از کدام بر دارند که مرد اخلاص بر یکجهت نه وقتی که فرشته ایشان تنگ آمد و آن را ... سنگ ...
بر هر فرق جاک کرده ... سر برد اشتند ... فرمود ...

معجزه نهم

روایت کنند که زکریا علیه السلام
مناجات کرد با حضرت آفریدگار و گفت خداوندا اسماء که نام محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم ... آموختم
یاد میکنم و اگر نام حسین علیه السلام میبرم گریه در گلوی من میگیرد و جبرئیل علیه السلام آمد و گفت که حق جل و علا ...
زیرا که بر سر وی ... ظلم که برود ... زیرا که در ... شهید کنند که ...
... و دوستی و ... و آب ... و ... هلاک کنند ...
خداوندا ... امام حسین ... ماند ...

مثل امام حسین علیه السلام و چون آن بی دین سر مبارک معصوم را علیه السلام بریدند در طشتی نهادند با آواز فصیح سخن گفت امیر چون
آن سنگین دلان سر مبارک امام معصوم را علیه السلام از تن جدا کردند و در طشتی گذاشتند شنیدند که بعبارت حزین قرآن میخواند
از سوره آل عمران و چون آن سر مبارک را بر نیزه کردند شنودند که این آیت را از سوره الکهف میخواند که ام حسبت
ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا یعنی حال ما عجیب تر بود از حال اصحاب کهف و رقیم

معجزه ۱۰ دهم

روایت کرده اند که از لشکر ابن سعد شخصی که نامش ... گفت که چون سر مبارک امام حسین علیه السلام
بشام میبردیم نزدیک بدیری رسیدیم دیری بود بام بآواز بلند روز ... سر آن سرور ... متعجب شد زیرا که
خبر بود که سر ... رسیده ... آن سر ...
نزد آمد و پرسید که امیر شما کدام است اشاره بآن شخص کردند پیش وی رفت و گفت ای عمر سعد ... سر ...
بگذار ... در ... وقت ... در ... نهاده سر آنرا ...
و سر را بوی داد ... مبارک ... و گلاب ... و ... سر مبارک را ...
و ... گفت ... رسول خدا ... فرزند دلبند علی ...
کشته فاطمه زهرا ... خون ناحق ... چراغ ... برکت این
سر مبارک مسلمان شدم و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله واشهد ان علیا ولی الله ... رسوله ... گفت ... لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة ... آن سرور ... آواز ... و ... ایشان ... لعنت ...
... بطعام
خوردن مشغول ... ناگاه دستی از دیوار ... بیرون آمد ... بر آن نوشته بود این بیت که شعر اترجوا امة قتلت
حسینا شفاعة جده یوم الحساب ومن حکموا علیه بحکم حق فخالف حکمهم حکم الکتاب
و ... شهید ... شفاعت ... بر آن شهید ... روز حساب ... و ... آن
... حکم ... کتاب ... ایشان ...
... مصطفی ... صلی الله علیه وآله ... آن ...
... رسیده ... آن ...
که فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون ... سلطان ...
که وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون ... آل محمد ...

معجزه ۱۱ یازدهم

خوانده بود ... امام مظلوم علیه السلام جنگ کرده بود ...
منقول است که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم ... امام حسین ...
و گلاب و مشک و عنبر معطر کرده ... رسم تعزیه ... کنیزکان ... ایشان ...
یکی از کنیزکان ... دید ... پرسید ...
و اشک ... گفت ... از ...
... آن امام مظلوم ... یزید ... کرده ...

معجزه ۱۲ دوازدهم

آمده که او ... ایشان ... احمد بن حسین ... (و ...)

کرمیه و مه و خلق بسیار در دنبال وی میدویدند تا آمدن گاو بسر قبر امام حسین علیه السلام و بر او افتاد و خود را در آن قبر میمالید
پس از آن برخواست و بانگ میکرد تا بدر خانه رسید و در آن خانه بسته بود سر پیش کرد و در آن خانه سر را کشود و کس [illegible] را از آنجا
بیرون آورد و ایشان بوده که کسانی [illegible] گاو را دزدیده بودند و صاحب گاو [illegible] که کس [illegible] گاو آمد نزد قبر امام حسین خود را
در قبر مالید [illegible] معلوم کرده [illegible] آورد [illegible] دزد و کس [illegible] و این معجزه بود که از قبر مطهر آنحضرت ظاهر شد

معجزهٔ سیزدهم [13] یعقوب بن سلیمان روایت کند که شبی با قومی حکایت کردیم که هیچکس نبود از آن جماعت که در کربلا با امام حسین
صلوات الله علیه [illegible] مردی [illegible] گرفتار شدند [illegible]
که در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نزد [illegible] گفتند که چراغ که [illegible]
برخواست تا آن چراغ را روشن کند آتش [illegible] انگشت وی و دید [illegible] تا آتش [illegible] در ریش [illegible] افتاد
[illegible] دوید و خود را به آب [illegible] و سر در آب فرو برد آتش بر سرش [illegible] گویا آب [illegible] آتش
[illegible] و تمام بسوخت و بآتش دوزخ ملحق شد

معجزهٔ چهاردهم [14] [illegible]
وبنشست [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]
حکایت [illegible] عمر سعد علیه اللعنه [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] کردند
در میان کشتگان [illegible] رسول الله و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه [illegible]
[illegible] [illegible]
گفت آب فرات [illegible] در قیامت [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

معجزهٔ پانزدهم [15] روایت کند [illegible] در طواف خانهٔ کعبه بودم دیدم مردی [illegible] بر خود لعنت میکرد [illegible]
[illegible] گفتا [illegible] حال [illegible] گفتم [illegible] دعا [illegible] گفت
من [illegible] امام حسین علیه السلام بودم [illegible] شهید کردند [illegible] کشتگان در آمدم [illegible] امام حسین علیه السلام
[illegible] دست دراز کردم [illegible] دست [illegible]
زدم و دست مبارکش [illegible] [illegible]
[illegible] در میان کشتگان [illegible] [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] [illegible]
و [illegible] امام علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
و مردی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آواز [illegible]

که انگه در میان کشتگان پهلوست و بدست چپ اشارت کرد که انگشت [illegible] برخواست و بنزدیک [illegible]
دست حسین [illegible] گفتم [illegible] روی [illegible] سیاه [illegible] لعنت خدا [illegible] محمد مصطفی و مرتضی و زهرا علیهم
الصلوة و السلام [illegible] کشته [illegible] شنید گفت ای ملعون الله [illegible]
[illegible] لعنت [illegible] آدم و ابراهیم و اسماعیل و محمد مصطفی و مرتضی صلوات الله علیهم [illegible] والسلام

معجزهٔ شانزدهم [16] ادریس بن عبدالله [illegible] امام حسین علیه السلام شهید کردند [illegible] اسبان [illegible]
مبارک ایشان [illegible] شیر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شیر [illegible] آن ملاعین [illegible] شیر [illegible]
شیر [illegible] گفت این ملاعین [illegible] که اسبان [illegible] مبارک امام علیه السلام [illegible] شیر [illegible]
[illegible] دست [illegible] مبارک [illegible] آن ملاعین [illegible] علیهم اللعنه
[illegible] گفت این شیر [illegible] ملاعین لعنهم الله علیهم اجمعین [illegible]

معجزهٔ هفدهم [17] ابو رجا [illegible] [illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] شهادت آنحضرت شنید [illegible] گفت [illegible] [illegible]

معجزهٔ هجدهم [18] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
روایتست که [illegible] علیه اللعنه [illegible] امام حسین را علیه الصلوة و السلام [illegible]
[illegible] امام مظلوم را علیه الصلوة و السلام شهید کردند [illegible] آنحضرت
[illegible] [illegible]
ایشان را [illegible] [illegible]

معجزهٔ نوزدهم [19] [illegible] [illegible]
ابراهیم بن شعیب [illegible] امام [illegible] علیه الصلوة و السلام شنیدم [illegible] امام حسین علیه الصلوة و السلام [illegible]
حق [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] [illegible] فطرس [illegible]
[illegible] [illegible] جزیره [illegible]
جزیره [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] فطرس از جبرئیل علیه السلام [illegible] جبرئیل [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] امام حسین علیه السلام فطرس [illegible] جبرئیل [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] جبرئیل علیه السلام فطرس [illegible] [illegible]
[illegible] فطرس [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] فطرس [illegible] [illegible] حسین [illegible] برکت حسین بن علی صلوات الله
علیهما [illegible] فطرس [illegible] [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] [illegible]

معجزهٔ بیستم [illegible] روایتست از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام [illegible] [illegible]
و آتش [illegible] [illegible] علیه اللعنه [illegible] آتش [illegible]

دست بر دست زد و آواز داد که ای اصحاب حسین بشارت باد شما را در دنیا به آتش پیش از آتش دوزخ که به آن تهدید کرده بودید
امام علیه السلام فرمود که این چه کس است گفتند جویره مزنی است امام علیه الصلوة والسلام فرمود که خدایا او را عقاب آتش
بچشان و بعد از آن او را به آتش دوزخ برسان هنوز دعا تمام نکرده که اسبش شوخی برمید او را در آن آتش انداخت

معجزه بیست و یکم روایت است از امام صادق علیه الصلوة والسلام که یکی از لشکر ابن سعد [illegible] آواز داد
ابن حصین و آواز داد که ای اصحاب حسین یک قطره آب فرات که چون میدرخشد که هرگز یک قطره از آن نخورید
تا که خواهید چشید تا به مرگ رسید امام حسین صلوات الله علیه فرمود که این و پدرش از اهل دوزخند بار خدایا این ملعون را تشنه بکش
[illegible] و آب [illegible] و آب بکش تا بنوشد [illegible] تا به جهنم رفت

معجزه بیست و دوم
روایت است از قاسم ابن اصبغ بن نباته که گفت مرا خبر داد کسی که در آن لشکر بوده که چون حسین تشنه با امام علیه الصلوة والسلام
برگشت به فرات [illegible] آب خورد و بیار و مرد [illegible] گفت [illegible] والله [illegible]
و بعد از آنکه مشک را پر آب کرده بود و برگشت آمد آن حضرت امام علیه الصلوة والسلام فرمود که بار خدایا تشنه
در حال [illegible] قاسم گفت دیدم که مشکها را پیش او نهاده بودند و فریاد میکرد که مرا آب دهید
[illegible] و حال که [illegible] و چنین [illegible] تا بمرد و به دوزخ رفت

معجزه بیست و سیم روایت کرده اند از امام جعفر صادق علیهما الصلوة والسلام روزی که امام حسین صلوات الله
[illegible] فرمود که [illegible] روز [illegible] پنجشنبه [illegible]
[illegible] جمله [illegible]
در حال والی مدینه آن شنید که پیش امام علیه الصلوة والسلام فرستاد و گفت شنیده ام که [illegible] ترا کشته اند و مالها برده خدای
ترا مزد دهاد آن حضرت فرمود که [illegible] ایشان [illegible] گفت ایشان را بگیر [illegible]
[illegible] فرمود که [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] والی [illegible] رسول خدا [illegible] آن حضرت فرمود [illegible]
مرد گفت [illegible] فرمود که فلان و فلان آمدند و تمام جمله را بردند و فرمود که چهار ایشان [illegible]
و یکی از مدینه والی گفت [illegible] رسول [illegible] امام حسین صلوات الله علیه
راست فرمود [illegible] کرده [illegible] نزد شما [illegible] فرمود [illegible]

معجزه بیست و چهارم روایت است از امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیهما که گفت خبر داد مرا مولای امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه گفت که دیدم امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] و حالا که در [illegible]
چشمهای [illegible] نزد امام حسین علیه السلام رفتم و شکایت کردم [illegible] که فرشتگان را [illegible]
امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه [illegible] یا مولا آن حضرت دست مبارک [illegible]

معجزه بیست و پنجم روایت است از یحیی بن ام الطویل [illegible] نزد امام حسین صلوات الله علیه [illegible]
دیدم که [illegible] آن حضرت [illegible] وصیت کرده
[illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] برد [illegible]
و گفت بار خدایا این [illegible] وصیت کند [illegible] خدای عز و جل [illegible] باز گشت

گفت و نظر کرد [illegible] امام علیه الصلوة والسلام گفت یا مولا چه میفرمائی که وصیت کنم که خدای تعالی بر تو رحمت کناد گفت
[illegible] الله [illegible] آن [illegible] دیگر از [illegible]
[illegible] بر خواست تا نماز گذارد و چون
تمام کرد [illegible] و بعد از آن [illegible] و معجزات آن حضرت زیاده از آنست که در حیز تحریر در آید و در
[illegible] برکت [illegible] صلوات الله وسلامه علیه **فصل سیم در ذکر احتجاجات**
[illegible]

امام حسین صلوات الله وسلامه علیه
آن حضرت [illegible] روایت است از ثقات که عمر [illegible] منبر رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] بود [illegible] خطبه [illegible]
از [illegible] امام حسین صلوات الله علیه از گوشه مسجد آواز داد که [illegible] از منبر پدر [illegible]
[illegible] گفت راست میگوئی که منبر پدر تست نه منبر پدر [illegible]
والسلام فرمود که [illegible]
[illegible] واجب است [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
از [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
امام حسین علیه الصلوة والسلام فرمود که امارت و خلافت خدا و رسول به پدرم داده اند و شما [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
[illegible] بعد از رسول [illegible]
[illegible] آل محمد صلوات الله علیهم
[illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
و این [illegible] در قیامت [illegible]
انهم مسئولون مالکم لا تناصرون [illegible] شما را [illegible]
[illegible] جواب [illegible] و الا [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] از منبر به زیر آمد و [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و گفت [illegible] امروز [illegible] حسین [illegible] مسجد [illegible]

و قرآن کریم بر منبر بودم باواز بلند این دو این می گفت او را ادب بباید کرد تا دیگر چنین نکند الحق نیکو کار عمر آهسته باشی
و تهییت نکنی او دختر زاده رسول خداست [illegible] از عیب فرض نیکو کار دیگری است [illegible] اهل بیت پس [illegible] حق والکاظمین
الغیظ کرا اینکه منطوق این قول الست که برای [illegible] خشم فرو باید خورد پس [illegible] خشم خود را فرو خورد برای
نجات [illegible] سخنان شنید [illegible] و چگونه [illegible] لکن [illegible] بسیار [illegible]
و تو مرا ادب او فرمود [illegible] ادب [illegible] ادب [illegible] را ادب کنم که از
اهل طاعت و زهادت [illegible] خشم و [illegible] علیه السلام [illegible] و این امر [illegible]
و شرف [illegible] شرف [illegible] آن [illegible] که این [illegible] و الائمه
و فرح خلافت [illegible] و ترک ادب [illegible] کرده زیرا که [illegible] اهل بیت [illegible] ادب
کند و جزای شعر را [illegible] ادب [illegible] ادب [illegible] ایشان [illegible] داد و [illegible] فرق باید کرد
میان ادب و بی ادبی [illegible] گفت [illegible] آمد [illegible] و حکومت این
سخنان در روی اثر نکرد

روز در حجت گرفتن الموعب بر معاویه و ایراد او آن بر [illegible] از مسیر [illegible]

[illegible] قیس [illegible] معاویه [illegible] آمد که [illegible]
اهل مدینه استقبال [illegible] قریش را دید [illegible] انصار کسی [illegible] آمد [illegible] انصار
استقبال [illegible] ایشان [illegible] شما [illegible] انصار [illegible]
که [illegible] عباده [illegible] انصار [illegible] گفت [illegible]
بدر و احد و احزاب [illegible] شما [illegible] علی [illegible] سلام
ظاهر کرده [illegible] آن [illegible] قیس گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
از شما [illegible] معاویه گفت چه [illegible] قیس گفت [illegible] را [illegible] کنید پس [illegible]
کنید [illegible] روز [illegible] روز [illegible] قریش [illegible] معاویه [illegible] گذشت قریش را
دید [illegible] قیام [illegible] گفت [illegible] عباس [illegible] قیام
[illegible] که در روز صفین با شما جنگ کردم [illegible] آن [illegible]
پسر عم [illegible] ابن عباس گفت که عمر خطاب را که گشت [illegible] گشت [illegible] عبدالله گفت
عثمان را که گشت گفت [illegible] این [illegible] قول است که [illegible]
[illegible] گفت این سخن [illegible] کنند [illegible] گفت
[illegible] از قرائت قرآن [illegible] از آنچه [illegible] عبدالله گفت [illegible]
[illegible] قرائت [illegible] گفت [illegible] بر آن [illegible] اراده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ابن عباس گفت که قرآن در [illegible]
[illegible] تفسیر [illegible] سفیان [illegible] قرآن [illegible]
و عوام [illegible] معاویه [illegible] گفت قرآن [illegible]
و آنچه [illegible] در حق [illegible] تفسیر آن [illegible] ایشان [illegible]
حق [illegible] نازل شده [illegible] کنید که در حق اهل البیت است

ابن عباس گفت حق تعالی [illegible] در قرآن [illegible] که یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا
ان یتم نوره ولو کره [illegible] سبحانه [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] والا [illegible] از خودت
[illegible] رفت و صد هزار درم
از [illegible] که [illegible]
[illegible] شیعه [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] قرار
[illegible] اهل بیت [illegible]
و [illegible] شیعیان [illegible]
و [illegible] علماء [illegible]
و [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] که آن وقت [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] که اکنون [illegible] گذشت اکنون [illegible] فضل
[illegible] روایت کنند که آن [illegible] امروز [illegible] اهل البیت را [illegible] کنند
[illegible] ایشان [illegible] در هر دیار [illegible] آن [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] شیعه
[illegible] گذشت [illegible] گذشت [illegible]
معاویه [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] آن
[illegible] عداوت [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] امام حسن صلوات الله علیه [illegible] حق [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] امام حسین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
آنحضرت [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] لیس [illegible]
[illegible] اگر راست [illegible] دروغ [illegible]
[illegible]

و شما را بر ایشان اقتدا بشر نبود بیم که فی خوف آن دارم که حق بر شما رسیده شود تا حق سبحانه و تعالی حکم کند اراده و الله متم نوره
و لو کره الکافرون پس اشعار که بآیات و احادیثی که در حق ایشان وارد و رفته بود حجه را ادا فرموده و تغیر از حال
ایشان کرده و فرموده که شما را کنند میدهم که چرا طرح خود باز رو بیاد از هر که این پیشه از دو انبیاء و رسل کوچید و ارده آنکه
نقل روایت کنند صالح بن کیسان که چون معاویه لعین حجر بن عدی را و اصحاب وی را بکشت در آن سال بحج رفت امام
حسین صلوات الله علیه را دید گفت یا ابا عبد الله شنیده که حجر بن عدی و اصحاب ترا چه کردم که از شیعیان
تو بودند امام حسین علیه السلام فرمود که چه کردی گفت که ایشان را کشتم و غسل و کفن کردم و بر ایشان نماز گذاردم و دفن کردم
امام حسین علیه السلام تبسم فرمود و گفت ای معاویه قوم بر تو حجت ثابت کردند اگر کرده ترا بکشتیم ایشان را غسل و کفن
و دفن نکنیم و بر ایشان نماز نگذاریم ای معاویه بمن رسیده که تو سب امیر المومنین صلوات الله علیه میکنی و بدو دشنام میگوئی
چنین این کار بنفس خود کرده باشی از و بپرس انصاف خود رجوع کنی که حق از آن کیست یا از آن ما که اگر چنین نباشی بر ما ظلم کرده
باشی ای معاویه کمان بر بیگانه مکن و تیر از ترکش غیر خود مینداز و ما را از تیر عداوت خود سر زدن تو مطیع
مرد بیخرد گرا اندر هر صفات از دیگران مقدم است و مدینه وفاق نیست و تو مطیع شخصی از خضه که آن عمرو عاص
بد اخلاص است پس بخود رجوع کن چون این مجلس از هم گشوده و متفرق شد و معاویه بخود رجوع کرد
گفتند که حسین علیه السلام داعیه حرب دارد و تو وی بمضمون نامه بامام حسین علیه السلام و گفتی ترا جواب
نوشت که سخنی چند بمن رسیده از تو آن چه که حسین و حق از آن مستغنی ام و آنچه میگوید که و او است
را علم که خبر آن از تو سزاوار ترم و آنچه تو از آن شنیده از سخن خیال است و گفتی که در طلب فتنه میدارم و تفرقه در میان
مردمان افکنده ام که این کفتار دروغ گفتند بر تو عزم ما از آن ندارم و تو خلاف میکنیم و در سخن مرد خلاف نیست پس
از خدای تعالی بترس که آن وقت میخواهم که خدا از تو ترک آن از من راضی و عذر من نپذیرد و در حق تو آنچه او را عذر خواهم
و آن سلطان و گروه ظالم که معاویه شیطان و تو اند از ایشان نه حجر بن عدی را کشتی و نه خزاعی ایشان را از مطیعان چه حجر بن عدی و اصحاب ایشان
از مطیعان و صالحان بودند کشته که دوستان خدا و رسول بودند و دشمنان تو و دشمنان خدا و رسول را که دوستان تو اند که
در دشتی که حجر بن عدی و یاران وی بودند آن ... که نزد تو و خدای ایشان را از خدا و رسول مرتضی بود نه آنکه اهل باغی
تو میکرده و منکر بیعت تو بودند و آنکه پیش از حکم آن ... از ظلم و عدوان گذشتی بعد از آنکه با ایشان عهد کنند ها و ...
خورده بودند و عهد ... و مواثیق مؤکد شکستی و عمرو بن الحمق که صالح و عابد بود و صاحب رسول صلی الله علیه و آله بود بکشتی
بعد از آنکه در عهد و پیمان بسته بودی ... و زیاد بن سمیه را که بر فراش بنده ثقیف متولد شده بود ... کردی
که از ابو سفیان است او را برادر خود خطاب کردی و مسلط ساختی تا بر مسلمانان ... و دست و پا ... را ...
را بر سر ... و امیر المومنین ...
از ... میکشید و میکشیده که پس از آنکه ... بر دو قبیله تو شمشیر ... و اگر نه شمشیر ما
... نبودی ... و آنچه پدران ما از آن گذاشته اید و بطریق دیگر آن ... که ... و دوستان
حق و دشمن ... و ایشان را ... هیچ اندیشه ... نمیکنی پس ... و یا ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در ... و هیچ فتنه بزرگتر از حکومت تو نیست ... نظر ... نفس را و فرزندان ... علیهم
فاضلتر از جهاد تو نیست اگر با تو جهاد کنم آن نزدیکی ... و اگر با ختیار ترک کنم استغفار باید کرد از خدای تعالی

توفیق ... کار ها خواستم و آنچه گفته بودی که اگر ... کنی با تو کید میکنم آن ... و عادت تست چنانچه با برادرم کرد ...
حسن صلوات الله علیه که سبط ... حضرت مصطفی بود و نور چشم مادرم فاطمه زهرا و میوه دل پدرم علی مرتضی صلوات الله
علیهم ... جوانان بهشت بود دانا و متقی و پاک معصوم چند نوبت با وی ... کردی ... و ... که ... خوردن کرد با وی کید ...
و قدر او را پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانسته بود ... و کید کردی ... انگیختی و ...
غم او ریختی ... بر ... که ... ساختی ...
و کید تو ... که ...
و آنکه ... است ... و پیش خدای تعالی ... و شیده ... فراموش نمیکند ... و ... بالا ...
... ای معاویه ...
... بر ... تست ... از ... عمرو عاص ...
که این ... یزید ...
یزید پلید و عبد الله بن ... بن عمرو بن حفص گفتند ... سخت ...
حاشا اگر ... که عیب ... الحسین ... زیرا که ... در روضه ... کریم ...
کس التفات ... درحق امام حسین علیه الصلوة و السلام کرد ... عیب نیست الا
آنکه ... و ... که ... معاویه ...
شنید گفت ... که ... امام حسین علیه السلام ... سال هزار درم ...
و قبول آن ... روایت کنند ... بن ... که ... امام حسین علیه السلام ...
و او را احترام میکنند اگر او ... بر منبر ... خطبه ...
که این ... امام حسین علیه السلام ... بر منبر ...
فصیح ... که از ... بر ... قبول ...
که ... اگر بر منبر ... خطبه ... لطف ... بر منبر ... سزاوار ...
ثنا ... و صلوات ... بر رسول و ... این ... که خطبه ...
الکفر ... حزب ... و ... ان حزب الله هم الغالبون ... که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله ... انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ... که ... در ... است ...
نه ... و ... کتاب ... و اجب ...
... است که ... اطاعت ... یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ... تا ...
اگر ... و الله ... علیه ...
این ... صلوات الله علیهم ... القاهرین

فصل چهارم

در ذکر مقتل امام ابی عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه و کیفیت آن روایت کنند ...
و ... چون معاویه ... یزید ... که ... آن لعین ... روز ...
... بر منبر ... بیعت ... و ... از منبر ... آمد ... [illegible]

لایق داد و مشورت کرد با وزرا و امرای بی وزر و وبال خود را در باب امام حسین صلوات الله وسلامه علیه و عبدالله زبیر
و عبدالرحمن بجانب ایشان نگفتند که کسی را بمدینه بفرست که از برادران ایشان بیعت بستانند والا مقید ساخته بتو ارسال نمایند
پس آن ملعون نامه نوشت بولید بن ابی سفیان علیهم اللعنة والنیران بدین عبارت که بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله یزید
امیر الخائنین الی القاسطین الولید عتبة بن ابی سفیان اما بعد فان معاویه عاش بقدره و مات
باجله و نامه نوشت مختصر بر مضمون آنکه اما بعد فان حسیناً و عبدالله بن عمر و ابن ابی بکر و ابن زبیر اخذاً شدیداً
الا اخذ فیها حتی یبایعوا یعنی مضمون آنکه معاویه رخت وجود از دار فنا بدار بقا کشید و این حکایت
از یزید بولید رسید که چنین است که امام حسین صلوات الله علیه و برادران او بیرون آمده بر حکم گر بیعت نکنند سر ایشان را بفرست
بستانید الا محمد سرهای ایشان را برید چنین نوشته که آن پلید بولید رسید که والی مدینه بود و مروان که از بنی امیه بیعت بکو کرد
و مروان را طلب نمود امام حسین صلوات الله را فرستاده و مردی دیگر بطلب عبدالله زبیر و امام حسین صلوات الله علیه در مسجد و فرموده که
بطلب شما فرستاده اند الحمد لله که آن حاکم انکار را معلوم است که چنین است چرا که معاویه مرده و اولاد یزید بیعت مینماید
بیعت خواهند و عبدالله زبیر گفت خدا این سخن گرده که بر سر ایشان برادران که پیش ایشان گرد آمده بودند
دلیشان واقف شد روز دوم اشتر مروان را طلب نمود نامه یزید خواندند و امام حسین صلوات الله علیه ترک نموده بود
مردان از قریه و خویشان خود سی و سه نفر را جمع ساخته همراه برده و فرمود که در خانه بنشینید اگر معلوم کنید که برین قدر بیکنند
بلند آواز بیایید والا آن حضرت ... بوده او میرفت بطرف الملا الاسلام کرد ایشان تعظیم کرده او زود باو گفت مروان
و ولید بن عتبه بر تخت نشسته بود و مروان مکتوب را بدست آنحضرت ... یزید پلید بود داد و نامه را بخوانند تا در حقیقت آگاه
شود فرمود که این شب اندیشه کنم فردا خبر صلاح بیعت بر اسلام نزد خواهم آورد زیرا که مروان گفت یا ولید
گرد آوردار ... فردا بر دوستی وفاداری و بیعت بر یزید نکند سر او را برگیر پس چند نوبت این سخن تکرار کرد و جواب آن داد
عتبه ساکت که حسین بکبر و آنحضرت عتاب ... که این ساکن را نداده بود برگرفت و از روی غضب و بر مروان ... نموده
داد و در خانه گریه کرد که این گرد آمد و شکست و این حال در بیست و هشتم رجب در سال ششصد هجرت آنحضرت
از آنجا بیرون فرمود و آن ... در رحلت آنحضرت ... بیست و هشتم رجب بود و همراه ترتیب کرده ... شش نفر ... محمد ... از مردان و زنان آنحضرت
محمد بن حنفیه که در مدینه بود بجنس پسر ... عبدالله امام فرمود که ... عرض ... تعلیم الکتاب ... بود
و مرد این ... بر اولاد آنحضرت بتحقیق ... کنید و ... بلا کشند ... بیرون رسول الله ... کرم ... نور ...
عبدالله زبیر برادرش گرد شد فرمود که ... ولیت برحمه و امداد ما ... و بر جد اعظم روم آور ... از ... مرگ
وشتا از مدینه برآمد فرمود این آیه را میخواند که فخرج منها خائفاً یترقب و در روز بیست و هشتم رجب بود که از مدینه
بیرون فرمود و در سیم شعبان بمکه رسید چنین که آنحضرت بر مکه افتاده این آیه را میخواند و لما توجه تلقاء مدین قال
عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل و چون آنحضرت بمکه رسید بیطی فرود آمد و اهل مکه و عبدالله زبیر و دیگران
آمدند که در ... حلال و حرام و شرعیات پیش وی تردد میکردند و هر گاه اتفاق
طلوع شدی ... آنحضرت بجانب ... رسید مردم ... و بعد از ...
قیام و اقدام ... و عباس ... یزید ... آنحضرت ... و در آنجا بود ... به عراق رسید
کوفیان چون احوال معلوم کردند خواستند که امام حسین را صلوات الله علیه بطلبند ... و مال ... نامه ... مضمون
نامه ها نوشتند قاصدان ... و به فرستادند تا بآنکه ... رسیده ... کوفیان نوشتند ... هزار ... رسیده

و بروایت دیگر سه هزار چون بجهت یاری آنحضرت نامه ها رسید آنحضرت و وعده داده و در آن اولاد در مکه و مدینه بودن
متعهد بود که در آنجا چندان نامه رسیده و اگر بجای آمدن جنگ ... کشته ... و اظهار ... مسلم بن عقیل ابن ابیطالب
نامه نوشت که ... ایشان ... ایشان را که ... را طلب نموده ... بمعونت ... آنحضرت
دشمن دین و دشمنان خاندان طیبین و طاهرین از روی ... کرد حال کسلم عقیل را که ... صلاح و تقوی ... آراسته و ... امانت
و دیانت پیراسته و این ... شما فرستادم تا حال شما را ... اعلام کنند و ... از ... در آن ... بیعت ... علیهم
والسلام و مسلم از ... رخصت طلبید از مکه بیرون آمد و براه مدینه متوجه گشت و چون بمدینه رسید زیارت حضرت رسول و امام حسن
صلوات الله علیهما نمود ... کرد و گفت شب باز ... مسجد احیا کرد و وداع ... بعد از آن بیرون آمد ... مسلم ... اشت
که ایشان ... دشتی ... و ... از ... متوجه ... راه آب ... آب ... کشته
تا ... از تشنگی ... ایشان ... از ... بطن الخبت ... نامه نوشت ... بقیس
مضمون ... امام حسین علیه السلام فرستاد که حال ... افتاده ... از ... کرفتم ... عزم ...
جواب نامه نوشت که ... عزیمت ... رفیق ... در جهت ... روز ... ایشان ... مسلم ...
رسید ... نمود ... ابی عبیده ثقفی ... و ... جمع شدند ... اعزاز و اکرام ... او
و نامه آنحضرت که بایشان نوشته بود خواندند ... بر ... نهادند ... آوازها ... بشیر ... عراق ...
از قبل یزید ... چون خبر مسلم بن عقیل ... بیعت میکنند از قبل امام حسین علیه السلام از قصر ...
... لشکر شام ... یزید علیه اللعنه ... وقت
جاد و اتفاقی ... عبدالرحمن بن حضرمی ... گفت که ... عظیم است و ... مسلم ... و بکشی ...
و مرو ... بگفت ... نوشت یزید پلید ... اعلم ... مسلم ... یزید ... نامه
خواند عبیدالله زیاد ... حکومت ... مشورت ... بگرفت ... معاویه ... و صیت کرده بود ... آن
در بصره حاکم بود ... عراق ... نوشت و ... فرستاد ... عثمان بن زیاد ... بر ...
کرد و ... در بصره ... لشکر ... رسید ... مردم ... امام حسین
صلوات الله علیه ... و ... مردم ... پسر رسول الله ... امام حسین ... علیه السلام والتحیة
... آمد تا ... رسید ... و گفت چند ... پسر رسول الله ... یزید علیه اللعنه
... چه ... شما ... یزید ... گفت ...
... بیعت ... خطبه ... خطبه گفت
یزید لعنة الله ... حسین ... شود ...
و ... یزید ... دشمنان ... یزید ... بیعت ...
... بیعت کرده
... امام حسین علیه السلام ... هزار ...
... مسلم ... خود ...
... عبیدالله ... ضبط ...
عبیدالله ... مسلم ...

واحوال او را معلوم کرده که در خانهٔ [illegible] نزول کرده است به پیش ابن زیاد رفت و اعلام او کرد او هانی را طلبید و تهدید

تمام کرد و بسیار بزد و بند کرد و قبیلهٔ هانی چون این خبر شنیدند بر در قصر انبوه هجوم آوردند و غوغا برخاست تا آنکه عبید الله [illegible]

بگفت و مسلم این شنیده از خانه بر آمد با چهار هزار مرد به مسجد جامع رسید و قصر را [illegible]

پس از این از سی هزار و اینها از آن جمله بودند و چون آن مسلم بر در قصر الاماره آمد و جنگ در پیوست [illegible]

[illegible] از خوف ترسیده [illegible] از ایشان [illegible] و جنگ [illegible]

مردمان [illegible] از لشکر شام [illegible] اندیشه [illegible] بماندند و خدا [illegible]

بر سیدند و هر که [illegible] خویشی داشت [illegible] و او را [illegible] که با وی [illegible] هزار رسیده بودند [illegible] شنیدند

تا آفتاب غروب کرد کسی [illegible] و مسلم [illegible] از مسجد [illegible] و مردی که [illegible]

بمسجد [illegible] نقش ایشان [illegible] مسلم [illegible] در مسجد [illegible] مشغول [illegible]

[illegible] الآن طوعه مسلم از وی آب خواست [illegible] داد و طوعه در خانه [illegible]

که مسلم بر در خانه ایستاده و گفت [illegible] آب خورده [illegible] در شب [illegible] رخصت [illegible]

[illegible] طوعه [illegible] مسلم [illegible] گفت [illegible] ایستاده [illegible]

[illegible] طوعه گفت [illegible] مسلم بن عقیل [illegible] حسین [illegible]

علیهما الصلوة و السلام [illegible] احوال [illegible] طوعه [illegible]

طعامی [illegible] خورد [illegible] آن شب [illegible]

[illegible] گفت [illegible] مسلم [illegible] شب [illegible] احیا کرده [illegible]

وطوعه در آن شب [illegible] پسر [illegible]

[illegible] مسلم [illegible] گفت [illegible]

[illegible] و این شرف است از برای دنیا و آخرت [illegible] فردا [illegible] قیامت [illegible]

مصطفی [illegible] علیهم [illegible]

[illegible] عبید الله [illegible] مسلم خبر [illegible]

چون آواز [illegible] مسلم [illegible] و طلب مسلم [illegible]

آورد [illegible] رسول [illegible] امیر المؤمنین [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]

امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] شب [illegible] لشکر [illegible]

و نزدیک بود که آتش [illegible] مسلم [illegible]

[illegible] عبید الله [illegible]

[illegible] مسلم [illegible]

[illegible] مسلم [illegible] سعد [illegible] عبید الله [illegible]

[illegible] مسلم [illegible] دیوار [illegible] وقت [illegible] صلوات [illegible]

و آل [illegible] شهادت [illegible] امام حسین صلوات الله علیه [illegible]

رسول [illegible] مبارک [illegible] شهادت [illegible]

١٥٧

[illegible] در جنگ [illegible] سر [illegible] هانی [illegible] فرستاد و کیفیت

شهادت [illegible] در کتاب [illegible] تفصیل [illegible] ایشان [illegible] رسید [illegible]

بر [illegible] این خبر [illegible] حسین صلوات الله علیه [illegible] روایت [illegible] آب فرات [illegible]

بوستر [illegible] **تتمه در ذکر بیرون آمدن امام حسین صلوات الله علیه از مکه بکوفه و در کربلا**

نزول کردن [illegible] روایت کنند [illegible]

علیه اللعنه [illegible] حسین [illegible]

علیه السلام [illegible] عراق [illegible] فرزدق [illegible]

صلوات الله علیه [illegible]

[illegible] فرزدق گفت [illegible] فرزدق [illegible]

[illegible]

[illegible] قیس بن مسهر صیداوی [illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله بن یقطر [illegible] شهادت [illegible]

مسلم [illegible] ابیات [illegible] **شعر**

فان تكن الدنيا تعد نفيسة ‌ ‌ ‌ ‌ فدار ثواب الله اعلى و انبل

و ان تكن الابدان للموت انشئت ‌ ‌ ‌ ‌ فقتل امرئ بالسيف فى الله افضل

و ان تكن الارزاق قسما مقدرا ‌ ‌ ‌ ‌ فقلة حرص المرء فى الكسب اجمل

و ان تكن الاموال للترك جمعها ‌ ‌ ‌ ‌ فما بال متروك به المرء يبخل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسین علیه السلام [illegible]

[illegible]

شد آب بخور تا باد آخر این ساعت آن لعین برسید حر آن مهر را بگفت برستاد الحضرت فرمود کار حر لعین را بگذارد تا در زمین دیگر فرود
آیم که عمال درکار آن داخل اند بطاقت کشتن نداریم حر گفت حکم آن لعین آنست که خواندن امام علیه السلام فرمود که چون
کردند و راه شدند تا بزمینی رسیدند که از آن جا بر منزلات برسید که این چه جاست گفت کربلا میگویند
حضرت فرمود که اینجا جای خیمه نهید مستوران ماست اینجا فرود آمد آل العبا فرمود اینجا فرود آمدند و حر نیز در مقابل
فرود آمد و چون روز دوم محرم روز پنجشنبه بود از سال شصت و یکم از هجرت عمر بن سعد از قبل عبیدالله زیاد علیه اللعنه رسید
و نامه عبیدالله که چون نامه برسد ... بستن و آب از و باز دار و از وجه الشرع بیعت بستاند و الا
سرش بردار و بپیش من فرست امام حسین علیه السلام چون از مضمون نامه خبردار شد متفکر گشت بعد از آن عمر
لعین با جماعت کثیر بنینوا فرود آمد و در وصی او فراز احصار کرد و هر کرا گفت که برو و با امام حسین علیه السلام پیغام رسان
که بچه کار آمده علی ما کفر که عهد شکنان بجهت قبول نکردند و گفتند ما از جمله اهل کوفه ایم که نامه بوی فرستاده ایم و او را خواندیم تا با خبر
کثیر بن عبدالله شعبی که از فجار لا عوب بعد از قبول کرد و از دشمنان خاندان بود گفت من بروم خبر او آرم یا سرش را بجهول برم
ابو ثمامه بپیش آمد و گفت شمشیر خود را بگذار و بخدمت امام رو گفت منم هم گفت من هم نمیگذارم تا بگذاری که قبضه شمشیر ترا
بگیرم یا آنکه شمشیر را نگاه دارم تو تیر بزنی آن گفت هیچ اینچنین گفت پس برو که او را بپیغام نگذارد و بازگردید
بعد از آن عمر لعین قره بن قیس حنظلی را بفرستاد پیغام گذارد حضرت فرمود که مرا اهل کوفه نامه های پی در پی نوشتند
که اینجا بیا و بیاید عمر لعین این حال را به ابن زیاد بی بنیاد نوشت آن لعین در جواب نوشت که حسین را بگو که او را از برای
یزید پلید بیعت بستان و او را پیش فرست اگر چه صلاح باشد چنین کنم و اگر ابا کند سر او را با سرهای اصحابش برداشته
و متوجه درگاه ما شود عبیدالله که او بمسجد جامع در آمد و منادی کرد که از لشکر ... و ... از شهر بیرون رود در
کسی که شهر بماند او را بقتل آرند آن ساعت به لشکر عمر سعد بیست هزار کس تا ... جمع شدند ...
و بیشتر بر کشتن عمر سعد لعین در بنینوا عرض لشکر داد و در آن ایام تمهید ... از سوار که منظور ... بود ...
و بر آن نوشت بعد در مقابل ... تا آن بعد که تمهید میکرد آن نابکار پست روزگار که غضب ... را اختیار کرد و چنین گفت
که قتل آن امام مظلوم در دنیا عارت و در آخرت نار ... کفایت ... به ... شقاوت ...
راه بستند آب را بر امام حسین صلوات الله علیه بست و منع ... الحضرت ... در لشکر ...
... گفت ... روم ... و از ... سلطان ...
او گفت که من بر ... جواب ... که با ... خلوت
میکنند و صحبت میدارند ...
... شکر ...
لعین که این ... شنیده ... امام حسین علیه السلام ... لشکر ...
شد ... در حال امام حسین صلوات الله علیه ... بر قبضه شمشیر کرده خوابش ربوده ... حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در خواب دید که الحضرت فرمود که ای فرزند ... فردا شب ... شهادت ... بیدار شد ...
که عمر لعین ... امام حسین علیه السلام ...
... که تیر در کمان نهاده ... امام حسین علیه السلام کسی فرستاد به پیش عمر لعین ...

مارا مهلت دهید تا عبادت کنیم و در قدیمی نماییم امشب که شب آخر است و این حال در نهم محرم بود عمر لعین ابا کرد از
مهلت دادن عمرو بن حجاج بن عبد لغوث زبیدی گفت اگر حسین علی علیه السلام از کافران روم و فرنگ مهلت
خواهد او را مهلت بدهند و شما مهلت نمیدهید با آنکه دعوی مسلمانی میکنید و او حسین فرزند رسول است آنگاه
عمر لعین مهلت داد الحضرت خیمه را آورد و برادران و جوانان اصحاب جمع شدند و فرمود و گفت چون شب درآید هر یکی از شما
دست زن و فرزند خود بگیرد و در عالم پراکنده شوید و جان بسلامت برید که غرض و مقصود ایشان منم نه جمله با تفاق
گفتند که ای رسول الله تو فرزند رسول خدایی و نور دیده علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرایی در دین رهبری لازم و حرمت
جدایی کنیم و جبه بچه نیم و فردا در قیامت نزد جد بزرگوارت و پدر و مادر عالی مقدارت و برادر و عم چه عذر آریم جواب گوییم
وقتی که ایشان گویند که جگر حسین را تشنه و جگر خسته بی مونس و غمخوار و جدا گذاشته و یار غریب بی یاری در دشت کربلا
بر جا در دست ظالمان جفا کار گذاشتید ما را از گفت تا مصاحبت نبود رستگار نه ... سوز ... که ... که جان ... داریم ... کنیم
که ... والی ... برکت ... راه ... در پیش تو ... نیم ... الحضرت ایشان را دعا ... کرد و فرمود که ای جوانمردان
راه خدا او ... طینت ... صدق و وفا ... امشب ... دارید تا صبح ... کار ... استغفار ...
تا ... خوشنود شوند ... شما ... ایشان ...
... اهل البیت علیهم السلام ... الحضرت رضا ...
و عبادت و گریه و زاری ... صبح ...
... مصطفی و مرتضی ... شنیدند ... جنب روز جنگ است و جنگ باید کرد کوشش ...
باید کرد و چون روز شد ... روز آدینه بود و شنبه دهم ماه محرم سال شصت و یکم از هجرت الحضرت ... صفوف دشمنان قائم
شد ... میمنه ... لشکر ...
رفت آب را برادرش عباس بن علی ... آب را بر الحضرت ...
اهل البیت علیهم السلام از آب ممنوع بودند ...
... قیس ... حکم کرد ...
... امام مظلوم معصوم علیه السلام ...
التزام حجت فرمود ... صف لشکر ... حق است ...
و حقارت ... خواهم داد و ...
گوش فرا دارید تا سخنی چند بشنوید ... که اولاد کیست مرا بدانید که من حسینم پسر دختر رسول الله
که او مصطفی است صلی الله علیه و آله و من فرزند او شما ... و پسر ابن عم پیغمبر شمایم که علی مرتضی است علیه التحیة والسلام
و مادرم دختر رسول خداست فاطمه زهرا است علیها السلام و برادرم حسن رضا است علیه السلام و عم پدرم حمزه است علیه السلام
کسید الشهدا است و عم من جعفر طیار است علیه السلام که در بهشت ... پرواز میکند که خدا ... رسول الله
در حق من و برادرم حسن فرمود که ایشان دو ریحان بوستان منند و ایشان دو جوانان و بهتران اهل بهشت اند و ...
... حسین ... جابر بن عبدالله انصاری
و ابو سعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک و ... ایشان ... در شان ما ...
... قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان

در شان عزیز برادرم حسن نازل شده و دیگر از آیات و احادیث که زنهار اینها را شنیده اند و امروز کسی که بر پسر دختر
رسول شما بجز فقیر از من نیست و غرض که از شما نکشته ام و خیانتی که موجب خونت باشد از من صادر نشده و مال شما را
بناحق نبرده ام و جوابی بر شما نکرده ام و فسادی در زمین نکرده ام پس به چه سند و کدام برهان خون مرا و اهل بیت
و اصحاب را حلال دانسته و اطفال مرا درین غربت پر کربت یتیم میکنید و آب که بر دد و دام و بر وحوش و طیور حلال است
بر ما بسته اید بعد از این آواز داد که ای شبث ربعی ای حجار بن ابجر ای ابن الاشعث ای یزید بن حارث ای [illegible] و فلان [illegible]
را از روی [illegible] نوشته [illegible] فرستادید و مرا خواندید اینها [illegible] که مرا [illegible]
و الیه [illegible] بزرگوارم رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] مشغول شوم و تیر رسید از روز [illegible] الظالمین
معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء الدار و دیگر فاولئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا
يظلمون و آيات الهى [illegible] و شما برای اینچنین ظلمی میکنید و مال و ننگ از آن در دنیا بکشید و شدت و عقوبت آن در آخرت
بچشید [illegible] بهشت [illegible] فريق في الجنة وفريق في السعير [illegible]
[illegible] در آن [illegible] را [illegible] گفتند [illegible] از عقوبت ابن زیاد [illegible]
[illegible] که از عقوبت الهی نترسید و از عقوبت زانی ابن زانی [illegible] اشترو الحیوة الدنیا [illegible] امام حسین صلی
الله علیه [illegible] و برگشت [illegible] که آن ملاعین با آنحضرت قتال خواهند کرد [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] اختیار کرده [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] آتش [illegible] گفت [illegible] موعظه کرده شما
[illegible] که اصلاح [illegible] اصلاح [illegible]
را [illegible] حسین علیه الصلوة والسلام آورده [illegible] فرود آمده و روی [illegible] بر زمین نهاد و گفت
[illegible] توبه کردم [illegible] قبول [illegible]
[illegible] در دنیا و [illegible]
[illegible] آمد [illegible] شهید [illegible] شهادت [illegible]
در [illegible] روضة الشهدا مذکور است و این مختصر [illegible] خدمت امام
علیه السلام [illegible] از آن ملاعین [illegible] چنین [illegible] گفتند [illegible] اینچنین جنگ [illegible]
کسی [illegible] پس سلاح در [illegible] عمرو بن حجاج [illegible] حمله کرد [illegible]
[illegible] لشکر امام حسین صلوات الله علیه [illegible] ایشان [illegible]
و چون لشکر [illegible] آنحضرت [illegible] تیر [illegible] کرده [illegible] بسیار از ایشان بکشتند [illegible]
[illegible] تیر [illegible]
[illegible] شمر ذی الجوشن علیه اللعنة [illegible] آنحضرت [illegible] جنگ عظیم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] جوانان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] مجروح گشتند [illegible] حضرت امام علیه السلام
[illegible] شهید [illegible] از لشکر ملاعین [illegible] آتش قتال [illegible]

تا آفتاب [illegible] و بعد از عمرو مسلم بن عوسجه سعید بن حنظله کشته شد از عمرو بن خلف از [illegible] و دیگر خالد بن
عمرو و دیگر [illegible] و دیگر وهب کلبی [illegible] آنحضرت او را [illegible] قتال [illegible]
غلام ترک که آنحضرت را بود و بعد از آن غلام سیاه شهید شد و دیگر زهیر بن قیس بجلی و بعد از و نافع بن هلال و دیگر قرة [illegible]
و دیگر [illegible] و دیگر [illegible] سیف [illegible] و دیگر یزید بن حصین و دیگر [illegible] و بعد از وی عبدالله [illegible] و دیگر یزید [illegible]
و دیگر [illegible] و دیگر ضحاک [illegible] اجازت خواست از آنحضرت اجازت نیافت [illegible]
[illegible] و این احوال را راوی روایت کند [illegible] شهادت [illegible]
رسید شعر چو نوبت [illegible] رسید [illegible] و ایشان [illegible] برادران
و فرزندان و عم زادگان و برادرزادگان و اول کسی که به مبارزت بیرون آمد علی اکبر بود پسر بزرگ امام حسین علیه السلام
[illegible] و او جوانی بود هجده ساله چون ماه شب چهارده [illegible]
[illegible] مسلم عقیل [illegible] خواست و چون پدر و برادر او را شهید کرده بودند [illegible] رخصت خواست
[illegible] به مبارزت بیرون آمد بعد از [illegible] شهید و بعد از و جعفر بن عقیل
و دیگر عبدالرحمن بن عقیل و دیگر جعفر بن عبدالله جعفر طیار رضی الله عنهم [illegible] علیها السلام و بعد از وی [illegible]
عبدالله بن جعفر طیار و بعد از [illegible] و عثمان [illegible] و بعد از وی عبدالله علیهم السلام
و بعد از وی قاسم بن حسن علیهما السلام و او نوجوانی بود چون آفتاب [illegible]
فاطمه [illegible] دل پر خون [illegible] از خون دشمنان [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] برادرش [illegible] علیه السلام [illegible]
رخصت [illegible] و آن ملاعین [illegible]
و بعد از وی [illegible] علیهما السلام [illegible] شهادت رسید [illegible]
[illegible] و آن ملاعین [illegible] شهادت
[illegible] شهادت ایشان صبر [illegible] امام [illegible]
و چون امام حسین علیه السلام دید که از اهل بیت [illegible] بر خود راست کرد [illegible]
[illegible] بر اسب [illegible] به مبارزت بیرون آمد و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آن لشکر [illegible] نهاد [illegible]
[illegible] زخم [illegible] مبارکش [illegible]
[illegible] آن ملاعین هزار [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] چون چنان دیدند
[illegible] شمر [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] آنحضرت
[illegible] سیصد و شصت زخم تیر و نیزه
و شمشیر [illegible] مبارک آن امام معصوم مظلوم زده بودند [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] خون [illegible] مبارکش چون قطرات باران [illegible] مبارکش [illegible]

ملا رشی ساکن بود و بر نیزه تکیه فرمود در سینه خون ایستاد و کس را یارای آن نبود که پیش رود و دست بجنباند الغصه زرعه بن
شریک علیه اللعنه در آمد و شمشیر بر دست راست مبارک آنحضرت زد و سنان بن انس لعین نیزه بر سینه آنحضرت زد و آمد بعد از آن
خولی بن یزید از اسب در آمد خواست تا سر مبارک از بدن جدا کند دست آن لعین بلرزید شمر علیه اللعنه و بعضی گویند سنان بن انس
علیه اللعنه که این دو ملاعین [illegible] آنحضرت [illegible] انا لله وانا الیه راجعون آسمان رنگ بگردانید و زمین تیره گشت و سرخی [illegible]
پیدا شد چنانکه گفته‌اند **بیت** این سرخی شفق که برآید صبح و شام ۰ هر شام عکس خون شهید کربلاست ۰ و اصح روایات آنست
که عمر شریفش پنجاه و هفت سال بود [illegible] سر مبارک آنحضرت را خولی بن یزید داد [illegible] برد و حمید بن مسلم گوید که از شجاعت امام حسین علیه الصلوة
والسلام عجب نمیدیدم کسی را زیرا که در آن جنگ [illegible] با آنکه چندان از برادران و فرزندان و خویشان در پیش او
کشته دید قوت و شجاعت او برجا بود و چندان شوکت و مردانگی فوق قوت بشر داشت و سلاح آنحضرت را آن ملاعین قسمت کردند
و قصد خیمه کردند برای غارت بعضی [illegible] شدند که سراپرده [illegible] و هر چیز که برده بودند واپس دادند و قصد شهادت امام
زین العابدین علیه السلام کردند حمید بن مسلم گوید که من فریاد برآوردم و ابن سعد را [illegible] بیمارست و جنگ نکرده و متوجه [illegible]
نیست بعد از آن [illegible] و بعد از آن اسبان بر بدن شهدا راندند لعنة الله یزید بن معاویه و ابن زیاد و عمر بن سعد و
واتباعهم واشیاعهم واعوانهم فی الدنیا والآخرة که [illegible] داده مصیبت [illegible] کنند [illegible] جزای ایشان [illegible] است

فصل پنجم در ذکر احوال سرهای شهدای کربلا علیهم الصلوة والسلام و انجاز معجزه که ظاهر شده

و [illegible] وقتی که آن سرها را [illegible] روایت کند امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام و حمید بن مسلم و ضحاک که شمر
شمر و سنان بن انس لعنة الله علیهما سر مبارک امام حسین علیه السلام که بر نیزه [illegible] رنگ رویش [illegible]
[illegible] برو [illegible] که [illegible] گفتند آن ملاعین [illegible] رفت و هم در آن روز سر مبارک آنحضرت را
بخولی بن یزید دادند و بکوفه فرستادند و باقی سرها [illegible] و اصحاب که جمله هفتاد و دو تن بودند بدست شمر لعین [illegible]
[illegible] فرستادند [illegible] آن روز [illegible] وقت زوال [illegible] و جمعی [illegible] امام زین العابدین و فرزندان
امیرالمؤمنین و دیگر [illegible] بودند و امام زین العابدین علیه السلام در آن روز [illegible] ساله بود
و امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام چهار ساله بود [illegible] حق سبحانه و تعالی ایشان را محفوظ داشت [illegible] این حالت
[illegible] از [illegible] کرده [illegible] رسیدند و آن حالت [illegible] امام حسین صلوات الله وسلامه علیه
تنها دفن کردند [illegible] برادر [illegible] عباس [illegible] شهید شد [illegible] مدفون [illegible]
و هم را در یک موضع [illegible] نزدیک [illegible] و [illegible] خویشان و بقیه [illegible] بردند [illegible] و دفن کردند و قبرهای
شهدا را [illegible] که کدام [illegible] است [illegible] امام حسین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] و نزدیک [illegible] امام حسین علیه الصلوة والسلام و بر اصحاب [illegible] چون
[illegible] قلعه [illegible] بزرگان ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] قلعه [illegible] زمین کربلا [illegible]
مردم [illegible] روز دوم [illegible] گفتند که این قوم [illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible] و در هر شب بر ایشان [illegible] نازل میشود
[illegible] ایشان [illegible] رفتند [illegible] روز دوم [illegible] روز [illegible] شهید [illegible]
[illegible] دفن [illegible] سرهای [illegible] چشم آن لعین بر سر مبارک امام حسین
صلوات الله علیه افتاد [illegible] در دست داشت بر ثنایای امام شهید [illegible] مظلوم معصوم [illegible]

از قوم حاضر بود او از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بود گفت بردار این قضیب را از آن دو لب مبارک او که بخدا که بارها دیدم که
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وآله این لبها را می بوسید بکرات و در گریه افتاد آن لعین گفت که حق تعالی چشمهای ترا گریان کناد
اگر پیر و خرف نبودی و عقل تو زایل نشده بودی گردنت را میزدم زید برخواست و بمنزل خود رفت بعد از آن عبید الله لعین گفت امام
زین العابدین را [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] آن ملعون گفت شکر خدای را که [illegible] رسوا کرد و بدست ما کشته شدند
و کار ایشان دروغ شد [illegible] در جواب گفتند سپاس و ستایش مر خدای را که ما را [illegible] و تکریم فرمود به پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
و ما را پاک [illegible] از هر [illegible] و [illegible] حق سبحانه و تعالی فاسقان و فاجران و دروغ گویان را رسوا سازد که بر ظالمان
باطل [illegible] دعوی حق کنند [illegible] و از [illegible] ایشان جباران [illegible] ستم کردند [illegible]
[illegible] ایشان ستم کرده [illegible] غضب [illegible] خدا را [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] ایشان [illegible] امام زین العابدین علیه السلام [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] ایشان [illegible] رفتند [illegible]
آن لعین گفت [illegible] سر مبارک امام معصوم مظلوم را صلوات الله علیه بر نیزه کرده [illegible]
[illegible] سر [illegible] شیر [illegible] که [illegible]
سر مبارک را [illegible] میخواند که ام حسبت ان اصحاب
الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] ابن زیاد لعین آن سر را [illegible] وقتی که بر تخت بود [illegible] سر مبارک [illegible]
قطره خون [illegible] و بر [illegible] و [illegible] بر زمین رسید و فرو رفت [illegible]
[illegible] گرد [illegible] شد [illegible] آن [illegible]
[illegible] و بعد از آن عبید الله [illegible] سر مبارک سبط رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible] و [illegible] یزید [illegible] فرستاد
[illegible] امام زین العابدین علیه السلام [illegible] شمر ذی الجوشن و محفز بن ثعلبه علیهما اللعنه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] امام علیه السلام [illegible]
و [illegible] اشتغال [illegible]
[illegible] این سرها [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] این سرها [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
مردم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آن [illegible] رسیدند [illegible]
اول [illegible] شهر [illegible] آن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
و گفتند مردم شهر که این قوم [illegible] شهر [illegible]
[illegible] شهر [illegible] ایشان [illegible]
شهر [illegible] ایشان [illegible] سلام [illegible]

میرفتند تا روز چهارشنبه بیست و هفتم محرم بشهر شام رسیدند و بیش از طلوع آفتاب بود که بر در آن شهر رسیده بودند
اینجا هر روز تا وقت زوال ایستادند آن روز بدر سرای یزید پلید رسیدند آن سرای را آراسته و تخت مرصع نهاده و امرای پلید دولت
خود را با لباسهای فاخر و کرسیهای زرین و سیمین بر دو دست راست و چپ خود نهاده اظهار خوشحالی میکردند که آسمان و زمین
و دیگر میان ایشان بود ملاعین دیگر از غلامان آن شقی پلید لعنت و تعزیه میکردند و بعد از آن حرم ... آمد سرداران با سرها
بنزد او بردند و احوال پرسید نزد آن لعین گفتند که بدولت امیر ما را از روزگار ابو تراب برآوردیم و ... از نکبت
عاقبت ... بعد از سرها پیش آوردند و اهل بیت را علیهم السلام مانند اسیران در گوشه بنشاندند در آن میان ...
نزد امام زین العابدین صلوات الله علیه و گفت شکر خدای را که شما را چنین دیدیم ... و شما را ماتم زده فرمود که ای
چرا چنین میگوئی ... قرآن و ... کنی قرآن خواندی امام فرمود که این آیت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی دانسته و دیگر انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا و دیگر و آت ذا القربی حقه و دیگر آیات پیر گفت فرمود که این آیات در برکات ... شما ...
و خواهان کرد ... گفت من بیزار جستم از دشمنان آل محمد و ... الله اکبر ... گفت
تا امروز قرآن نخوانده ام و ... یزید پلید ... رسید که این از کیست ... و آن از کیست معلوم میکرد و آن مبارک
امام حسین صلوات الله را در طشتی نهاده و سرپوشی پیش او نهادند و سرپوش برداشته بیتی چند خواند شعر که حادثه
امروز در بدر برابر واقعه روز بدر و احد و احزاب است و دیگر چرا ... گفت ای یزید ... مبارک را امام زین العابدین
صلوات الله علیه گفت یا بن الحسین پدر تو قطع رحم کرد و نزاع ... رسول ... خدای ... دیگر امام
زین العابدین صلوات الله علیه فرمود که حق سبحانه و تعالی ظلم نمیکند ... پدر من ظلم کرد ... صغیر
و این ... که ... آن گفتار ... فرمود ... خوار ... کنی ... گفت و شنید بسیار
در میان واقع شد و در آن روز که یزید پلید سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه در پیش خود داشت و قضیبی در دست
گرفته بر ثنایای آنحضرت میزد اتفاقا رسولی از ملک روم عبد الشمس ... گفت ... از ... قریب ... سال
بشغل تجارت ... از قسطنطنیه بمدینه رسول ... رفته ... و ... دیگر ... رسیده ... که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بود ... در خانه ام سلمه ... خواستم ... بخدمت ... نهادم و ...
قبول کرد ... نهاده و ... آوردم ... از خوف ملک روم پنهان ... و در حضرت آنحضرت
که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آمدند آنحضرت یکی را بر ران راست و دیگری را بر ران چپ نشاند ...
بوسه میداد و ... دیگر ... رسید و تو امروز سر یکی از ایشان را از تن جدا کرده و پیش خود نهاده و ...
خوشنودی ... امام حسین که ... رسول خدا بود ... امروز ... عجب ... در ... جزیره ... دیده
و در آنجا صومعه ... فرصع ... و ... در صندوق ... سم خر عیسی است که روزی عیسی علیه السلام
بر آن خر سوار شده بود و جمیع سلاطین و امرای روم ... هر سال از زیارت آن ... طواف آن صومعه کنند و تعظیم
... رسول خدا را که ... دیده ام ... حضرت تعظیم ... کمال ... خواری ... نهاده این ...
یزید پلید بر خشم گرفت و گفت ... بزنند ... برخاست ... شهادت ...
بنبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام ... کرد بر یزید پلید و آن ...
... سهل بن ساعدی که ... بودم ... بیت المقدس ... بدمشق رسیدم

شهر فرنج ... دیدم در ... مسجد ... پرسیدم ... ازوست ان
اهل بیت رسول ... سر مبارک امام حسین را امروز بشهر در میآرند ... با کوس و طبل ...
... از کثرت خلق ... سرها ... اول سر عباس بن علی
علیهما السلام را دیدم ... سر مبارک امام حسین علیه السلام ...
مانند اسیران ... آنحضرت دیدم ... نوری عظیم ...
آمیخته ... سر ... رنگین ... تبسم ...
... گویا امیر المؤمنین است صلوات الله علیه ...
... ام کلثوم ... گویا که فاطمه زهرا است علیها السلام ... امام زین العابدین
علیه السلام سلام کردم گفت ... سر امام حسین علیه السلام ... که سر آنحضرت را بیشتر
برد ... چهار صد درم ... داد
تا آن سر مبارک را پیش تر برد ... یزید پلید رسید ...
بو گفت ای امیر این سر کیست ... عراق ... خروج کرده ...
و سرش ... گفت ... از اولاد کیست ... فاطمه دختر محمد رسول الله صلوات الله علیهم
گفت ... بی ... خاک ... دنیا ... کشته ...
را علیه السلام ... رسول ...
... خدمت ...
گردن یزید ... شهادت ... امیر المؤمنین و امام حسن
و امام زین العابدین علیهم السلام ... و سر آن امام معصوم ...
... یزید پلید ... امام زین
العابدین ... امام زین العابدین ...
... امام ... گفت ... خطبه
اول ... دوم ... سیم ... چهارم ...
... گفت ... امام حسین علیه السلام
... لشکر عراق ... امام حسین علیه السلام ... یزید پلید
گشت آن ... سر امام حسین علیه السلام ...
... اسلام حرام ... لعنت
بر یزید پلید ... امام حسین علیه السلام صلوات ... امام
... خطبه ... روز آدینه ...
... اهل البیت علیهم السلام ...
... امام علیه السلام ... منبر ... خطبه ... الحمد لله الذی لا بدایة
له و الدائم الذی لا انقطاع له و الاول الذی لا اول لاولیته و الباقی بعد الخلق ...

والایام وقسم فیما بینهم الاقسام فتبارک الله الملک العلام و بعد از این سخن فرمود که آخر نمیدانی که من
انا ابن الحسین القتیل بکربلا انا ابن علی المرتضی انا ابن محمد المصطفی انا ابن فاطمة الزهرا انا ابن خدیجة
الکبری انا ابن سدرة المنتهی انا ابن شجرة طوبی انا ابن من بکی علیه الجن فی الظلما ازین نوع هر که
مادر او و هر که خواند الست که حسب و نسب خود بیان کرد و مردم را گریه افتاد و فرمود که غریو از خلق بر آمد یزید پلید بترسید افتاد و بود
گفت که بانگ نماز بگوید مؤذن برخاست و گفت الله اکبر الله اکبر امام علیه السلام فرمود که نعم الله اکبر
واعلی واجل واکرم مما اخاف واحذر مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله امام فرمود
نعم اشهد ان لا اله الا الله مع کل شاهد و احتمل کل جاحد ان لا اله غیره ولا رب سواه
چون مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله امام عمامه از سر برداشت و بمؤذن انداخت و گفت بحق این محمد که
ساعتی خاموش شو آنگاه روی بیزید پلید آورد و گفت ای یزید این رسول عزیز کریم جد من بود یا جد تو اگر گویی جد من بود
دانند که دروغ میگوید و اگر گویی جد تو بود پس چرا پسرانش را بکشتی و شهید کردی و مال و اسباب ایشان را تاراج کردی و عورات طیبات
او را بکوی آوردی و دست نهاد و جامه بر تن و در گریه افتاد فرمود که ای یزید این معامله کردی و میگوید محمد رسول الله و روی بقبله میکنی
وای بر تو در روز قیامت که جد و پدر من در خصم تو باشند یزید پلید بانگ بر مؤذن زد که قامت بگو و در میان مردم غلغله
خلق افتاد بغیر نماز گذارده جماعت تکذارده از مسجد بیرون رفتند و پراکنده گشتند و بعد از این ام کلثوم و زینب کس فرستادند
به پیش یزید پلید که ما را رخصت ده تا تعزیت امام حسین صلوات الله علیه بداریم آن لعین رخصت داد و گفت تا ایشان را با
الاجه ما بردند تا آنجا گریه کنند و تعزیت داشتند و از مرد و زن بسیار آمدند و تعزیت گفتند و کار بجایی رسید که نزدیک بود
که مردم قصد یزید پلید کنند مروان این حال را معلوم کرده آمد و پیش آن لعین و این حال را باز گفت و گفت صلاح در آنست
که اهل بیت او را با زر و مال بمدینه فرستی ایشان را آنگاه یزید پلید امام زین العابدین را علیه السلام طلبید و پیش خود نشاند و بسیار ناز
داد و بعد از آن عذر گفت و گفت بر پدر تو رحمت باد اگر من خود میبودم این کار نمیکردم که همه بی برو اختیار از تو خواستی
جان و مال و عزت را بر واکردمی ولیکن شد آنچه شد ترا باید که بمستقبل بمدینه روی و هر چه بر کردار یزید رها کنم و ایشان را
تشریفها و خلعتها فرستاد قبول نکردند و دو هزار درم ... از آن وقت و وفات تفصیلات در مقتلها آورده اند و یزید لعین
عمرو بن خالد قرشی ... گویند که نعمان بن بشیر را طلب کرد و سیصد مرد بوی داد و گفت اهل البیت را بمدینه رسان و
رعایت ایشان نیکو کن ... و پیش ایشان رو و چون فرود آیند او هم فرود آید و هر چه مردم گفتند بر ایشان آن
بود جواب ایشان را آنگاه دارند بمدینه رسیدند و این شرط را قبول کرده ایشان را بمدینه رسانید چون نزدیک باز رسیدند
مردم و زنان بوی و زار و گریه و بیقراری استقبال کردند و رفتند و تعزیت بجای آوردند و ... بسیار گفتند و دفعه
دفعه در آمدند و اهل البیت را پرسش میکردند اعظم اجورنا المصائب ابی عبدالله الحسین و اولاده و اصحابه
وجعلنا من الطالبین بثاره مع قائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین **باب ششم در ذکر**
امام چهارم سید الساجدین امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین ۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ و این باب مشتمل است بر پنج فصل
فصل اول در ذکر ولادت و نسب و کنیت و القاب او و اولاد آنحضرت ولادت با سعادتش در مدینه بود در روز پنجشنبه
پنجم شعبان و بعضی گویند روز یکشنبه سال سی و هشتم از هجرت در زمان امیر المؤمنین صلوات الله علیه پیش از شهادت آنحضرت بدو
سال و نام پدرش علی بن الحسین علیهما السلام و مادرش شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بن کسری ... دختر یزدجرد بود

کنیتش ابو الحسن است و گویند ابو محمد القابش بسیار است اما مشهور زین العابدین و زکی و امین و ذو الثفنات
و او زین عابدین بود و قدوه زاهدین و سید متقین و امام مؤمنین است و شمه از شرح حال او آنست که از صلاة او رسول الله است شیوه
او ثابت است که او از معروف و بر کاه آگاه است علامت سجودش مسجد است بکثرت صلات و زهد و اعراض او
از متاع دنیا مطلق است بعبودیت حسنات کمال تقوی را بوقفه در ایام داده و اعمال از جبینش هر در شب ایشان نظر بید
طاعت بر در درگاه جلیس انواع عبادات و اوراد و اذکار و شرح مفصل قدح آن روضه السعید بر آن ده او راده و اما پسرانش
که دوازده بودند ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابی طالب است علیهم السلام و زید و عمر که در ایشان ام ولد بود و عبدالله و حسین
و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان و در ایشان نیز ام ولد بود و علی و محمد و دختر چهار بود خدیجه و فاطمه و علیه و ام کلثوم و در ایشان نیز ام
ولد بود **فصل دوم در ذکر معجزات آنحضرت** و آن هفده معجزه است
معجزه اول روایت کنند از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که محمد حنیفه نزد امام زین العابدین علیه السلام رفت و گفت میدانی
که من پسر امام و وصی ام فرمود که اگر امامت به فرزندان رسول است من اولی ترم که تو برادر جد ای عمر و بعد از پدرم امام منم و در این سخن
بشنید که نزد امام علیه السلام رفت و فرمود که از خدای بترس و بگو بحجر الاسود میرویم تا در آن حکم کند ای عم ... تا میان مردم
میخوانم که تو را حجر الاسود دلالت میکند که جای دیگر آن حضرت فرمود که چنانچه سخن حرام آورده تو بیا تا گور در رقعت حجر
الاسود بروی چو آمده او را چنان و لبان وی از تنگ و گرد که به تنگ کرده باشند پس بیا نزد وی ... رویم
و دعا کنیم تا حق سبحانه و تعالی و را بسخن آرد و بگوید که امامت حق کیست پس هر دو بر آن راضی شدند و آمدند نزد وی محمد پیش
رفت و گفت بحق حق خالق الکبریا که سخن رسالت ... آن و حجر ... که ... بگوید که بعد از برادر حسین علیه السلام امامت حق
کیست جواب نیامد از حجر امام زین العابدین علیه السلام پیش رفت و دست مبارک بر حجر نهاد و گفت اللهم انی اسألك
باسمك المكنون فی سرادق البهاء واسألك باسمك المكتوب فی سرادق العظمة واسألك
باسمك المكتوب فی سرادق القوة والجلال واسألك باسمك المكتوب فی سرادق
السرائر واسألك باسمك الفائق الخبير البصير رب الملائكة الثمانية ورب جبرئيل
و میکائیل و اسرافیل و رب محمد خاتم النبیین که حجر الاسود را بزبان عربی فصیح بگو بگوید که بعد از حسین
بن علی علیهما السلام امامت و وصیت حق کیست حجر در آمد و حرکت نزدیک بود که از موضع خود بیرون آید و در گویا گشت بزبان
فصیح و گفت یا محمد سلم سلم ان الامامة والوصایة بعد الحسین صلوات الله وسلامه علیه الی
جا را و را مطیع او باش که امامت و وصیت بعد از حسین بن علی حق علی بن الحسین است زین العابدین علیهم السلام
از استماع این حال از حجر محمد حنیفه قبول کرد و بر دو سلم داشت **معجزه دوم** ثابت بن دینار روایت کند از ثابت
و ثمالی که او گفت محمد بن حنیفه دیگر روز نزد امام زین العابدین علیه السلام رفت و گفت ای پسر برادر امامت حق منست
گفت امام علیه السلام فرمود که ای عم از خدا بترس و دعوی حق مکن که حق منست آنحضرت فرمود که بیا تا بگورستان رویم تا بر آن گواهی
که حق منست یا حق تو گفت گورستان چه داند فرمود که هر که مرده زنده کند امام اوست بعد از آن رفتند تا بقبر رسیدند که تازه
بود صاحب آن قبر امام علیه السلام فرمود که ای عم تو برو و او را زنده کردانی و سؤال کن که امامت حق کیست گفت من نتوانم امام علیه السلام پیش
فرمود بر سر قبر ایستاد و لب بجنبانید و دو رکعت نماز خواند و گفت و فرمود که ای فلان برخیز و بفرمان خالق منان او برخاست از قبر
بیرون آمد و خاک از خود افشاند و میگفت که امامت حق زین العابدین است علیه السلام و محمد حنیفه است یا نکو
محمد حنیفه چون آن بدید سر در قدم امام علیه السلام را ببوسید و گفت امامت حق تست بار خدا یا مستغفر گفتم گناه بخشا تو کرم

معجزه سیوم روایت کنند از امام محمد بن علی الباقر علیهما السلام که پدر بزرگوارم سه شبانه روز طعام نخورده بود در روز چهارم
بعد از آن که گفتند اگر طعام میل فرمایی بهتر باشد فرمود که میل طعام ندارم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله این زمان نزد من بود مرا از شیر
سیر خورانید و بعد از آن خضاب رنگ کرد و دیگر واقع نمیشد که آن حضرت بعلم امامت دانسته است فهاهل الشک طلبیه وحی مولی الشر
معجزه چهارم عبدالله مبارک روایت کند که وقتی از اوقات بحج میرفتم دور ماندم در بادیه از قافله ناگاه از کنار بیابان کودکی دیدم
در سن هفت یا هشت ساله که دو پارچه پوشیده و دستار مختصری بر سر بسته و نعلین در پا کرده و عصا در دست گرفته نه زاد و نه
راحله و نه همراه و نه قافله بلکه منفرد و تنها می‌آمد و رجال آن پیدا نه من حیران گشتم در کار وی تا بوی رسیده سلام کردم گفت علیک السلام
از کجا می‌آیی گفت من الله گفتم بکجا میروی گفت الی الله گفتم چه میجویی گفت رضی الله گفتم زادت کو گفت زادی تقوای گفتم
راحله ات کجاست گفت راحلتی رجلای گفتم مرادت چیست گفت مرادی مولای گفتم اگر چه طعام خوردی با نمی بینی
در کنم از کدام خانواده فرمود که از نجبت زندگان روزگارم گفتم البته بگو فرمود که نحن قوم مظلومون
نحن قوم مقهورون چون من مبالغه بسیار کردم که از نام و نسب خود بگوی این ابیات را خواند شعر لنحن علی الحوض
وذاده نذود و نسعد وراده و ما فاز من فاز الا بنا و من سرنا نال منا السرور
و من ساءنا ساء میلاده و من کان غاصبنا حقنا فیوم القیمة میعاده یعنی بر لب حوض کوثر خواهند
آن میرانیم و اعادی میانیم وارد شوند کار فرزند آن تر امیرانیم از حوض و دوستان ما که از میان ایم بر حوض در آب دادن و رستگار شدند
آنهایی که شاد کردند ما را شادی رسیده و نومید نگشت از جنت هر که دوستی است و تو شاد و هر که شاد ساخت ما را بیابی عیب کند
در حق ایشان در روز قیامت است و عده گاه او این بگفت و از چشم من غایب شد و من بقافله رسیدم و او را ندیدم
یکروز دیدم در حرم ایستاده و خلایق بر گرد وی در آمده و از وی مسایل حلال و حرام می‌پرسیدند و وی
جواب میفرمود من پرسیدم که این کودک کیست گفتند تو نمیشناسی او را که تمام مسند ریزه رطب ادراک امین مسند او علی بن
الحسین زین العابدین است علیهما السلام در حدیث و پایش بوسیدم و در بعضی روایات امام محمد باقر علیه السلام
آورده و اصح این روایت نیست معجزه پنجم کوفی سعید بن مسیب گفتم که تو مرا خبر داد که علی بن الحسین علیهما السلام صالح
است و نفس زکیه است و تو کسی را شناختی و همین گفت چنین است و این مجهول است که وی چیکونه بخدا
کرد زبان خود میشناسد و علی بن زید گفت گفتم او را که تو امام زین العابدین علیه السلام حجت مؤکد است بر تو
السعید ما در صحت فرمود تو بروی غار تکرد رسید گفت شنیدم از آن حضرت که گفت پدرم را داد که جدم امیرالمؤمنین
صلوات الله علیهم او از رسول الله صلی الله علیه و آله خبر شنید و خبر داد که حضرت گفت که هیچکس با رکوع باید او در دو تراماه
دارند در مسجد هر رکعت نماز بگذارد و در وقتی که هیچکس انجا نباشد مگر او را مقدم و مؤخر او را باید مرتبه من نزد او خواهم
از امام زین العابدین علیه السلام این حدیث که او اهل داده بود چون آن حضرت وفات یافت هیچکس از صالح و طالح بر وی
نماز گذارد و نشناخت روز میکشتند جمع مرد و زن همه پیر بدنه رفته بود و گفتم مسجد خالیست من دو رکعت نماز بگذارم بر تمام
دو رکعت نماز کردم در آن مسجد که اهل آسمان و زمین آواز تکبیر شنیدم و تر سیدم و بیافتم اهل آسمان صفت تکبیر گفتند
و اهل زمین سر صف تکبیر و چه میکرد نماز بر امام علیه السلام که از آن خبر غرض در خواستم یافت دو رکعت نماز در مسجد فوت شد و نماز جنازه
امام علیه السلام و غرض ایشان فوت شد و حسرت دارم که آن روز جنازه او نماز میکنم که من شناختم او را من دیدم معجزه
ششم روایت کند ابن شهاب زهری که گفت من حاضر بودم از آن روز که امام زین العابدین علیه السلام بیمار بود به پسر فرزندش
عبدالله و آنچه از آنجا برداشت و با او مبارک آن حضرت نهاده و جاه بسیار میکرد و بود مرد شترو فرستاد آن روز به تیرکه

کم دستور رفته رفتم دیدم که در قبر نشسته بود و قبه بر پای و دستش نهاده گفتم ای پسر رسول آمده کاش کز بار تو من بودم و این قبه بر تو
و بار من بر تو بود الغم دهمان که میدارد و که بر دست و بار نشست فرمود ای زهری من پنداری که قبه بر دست و بار نشست مرا که خواهم
سه ملال خود را از این قبه خلاص سازم پس قبه از دست و پای خود بیرون کرد و فرمود که ای زهری نخواهم اینقدر منزل دیگر پیش با اینها خواهم بود
پنهان روز بوکلان سپید نیامد طلب و آن حضرت را نیافتند از موکلان پرسیدم گفت ای حال چگونه بود گفتند جاسوسی فرود آمد یکدم
چهره صبح برآمد او را نیافتیم و غل و زنجیر اینجا افتاده بود زهری گفت که بعد از آن من بشام رفتم نزد عبدالملک مروان و او حال
از من پرسید من او را از آن واقعه خبر دادم گفت امروز که او را نیافتند او نزد من آمده بود گفت که تو از کجا و تو از کی گفتم
نزد منی باش گفت نمیخواهم که نزد تو باشم و الله و او را قصد در من نگاه کرد و دیر بود ترس عبدالملک گفت ای زهری بحق خدا که من
در وجه خواب از ترس بی‌هوش گردم زهری گفت که من عبدالملک گفتم که امام زین العابدین صلوات الله علیه چنانست
که تو گمان میبری او بخود مشغولست و بر گاه زهری نام آن حضرت بردی گریستی و این قصه را حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب
حلیة الاولیا آورده و محمد بن حسین رازی رحمه الله قره در کتاب نزهة الکرام و بستان العوام ذکر کرده معجزه
هفتم روایت کند ابو حمزه از امام صادق صلوات الله علیه که گروهی نزد امام زین العابدین صلوات الله علیه بودند ناگاه
بیرون رو بهی بیشتر را آورده و در کوه ایشان فرو آمد که بخورد و طعام میخورد امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود که این رو به
تر از اهل بیت ما است بر او مرید و دامن آن حضرت گرفت پاره بر داد آن را بر گرفت و در پیش ایشان رفت و خورد آن حضرت
فرمود که هیچ نیکی که او رانگیزید که دیگرش نکنیم گفتند هیچ مرد این دیگرش طلبید با هم مردان ایشان رو بهی بگرد رو به آن
دید و دید امام فرمود که من کشت از شما مردی که تر شروی گفت من بودم امام فرمود استغفر الله و دیگر رو بهش
معجزه هشتم جابر جعفی روایت کند از امام محمد علیه السلام که امام زین العابدین صلوات الله علیه با اصحاب خود در صحرا نشسته بود
آهویی از صحرا آمد و برابر او ایستاد و همهمه کرد بعضی از ایشان گفتند یا ابن رسول الله این آهو چه میگوید امام فرمود میگوید
که فلان قریشی بچه مرا گرفته و از آن روز شیر نخورده امام علیه السلام کس فرستاد پیش و از آن بچه گرفت و رشته با او فرستاد
آهو بچه را آورد و چون آهو را نظر بر بچه اش افتاد همهمه کرد آن حضرت بچه را با او داد و با وی گفت چنین همهمه او و رآهو دیگر همهمه کرد و
بر زمین نهاد و بچه روان شد اصحاب گفتند یا ابن رسول الله چه میگفت فرمود که دعا میکرد و میگفت که خدای جزا دهد
شما را جزای خیر و تا به اینجا که خدای عزوجل به دام الهام داده که تعظیم و تکریم آل پیغمبر صلوات الله علیهم بدارد از طیب حسن
علیهما السلام که او گفت امام محمد باقر پنج ساله بود و من در خانه رفته بودم و امام زین العابدین علیه السلام نماز میکرد
و امام محمد باقر علیه السلام در خانه میکردید چاهی در گوشه آن خانه که چشمه آب از آن چاه میکشیدند و بحشک افتاده تا ناگاه
امام محمد باقر علیه السلام در آن چاه افتاد و از او کوشش من رسید و از خانه بیرون دویدم و پسر امام دیدم فریاد برکشیدم
که بچه در چاه افتاد و امام همچنان در نماز بود من هرچه فریاد کردم آن حضرت نماز را مشغول داشت و ترک نماز نمود و رو به قبله
ایستاده بود گفتم چندان بی‌غمی در غیرت که با فرزند نمی پردازی و آن حضرت بجز نماز کرد و تعقیب خواند گفت ای اله تراجع
بود گفت ای ابن ام چه در چاه افتاد آن حضرت بر بام دل بکنار چاه آمد و چون در نیز ستاده او دست به آب زد و بالا آمد و هیچ فعلی نبود
بود از سعی بر پسر بزرگوارش و کودکان چهار صد از پیش بود معجزه نهم روایت کنند از عبدالله علی که گفت
گفت که من با امام زین العابدین صلوات الله علیهم در مسجد بودم که عمر بن عبدالعزیز در آمد و نعلینی در پا داشت که بند آن از سیم بود
و او جوان بود در وقت که هر چه فراوان بیش من آن سیرکرد امام علیه السلام میزد و مداد را گفت با عبدالله این فاسق نمی‌میرد
تا امیر شود و بر خلق حکم کند و اندک بود امارت او و آن او سال و نیم بود چون بمیرد اهل آسمان او را لعنت کنند و اهل زمین استغفار او

النجاشی **معجزه دهم** ابو الیلی روایت کند که گفت کابلی گفت که بخدمت امام زین العابدین علیه السلام رفتم خطاب فرمود
بمن و گفت یا وردان فرج گفتم نام من وردان است یا امام آنحضرت فرمود که چنین ترا بچه آمدی یا وردان ترا ابن خیر نهاد و چنین پدرت ترا
کنکر گفت نام نهاد و کنکر گفت که اهل بیت هم که خدای تعالی کیست که او را شریک نیست محمد بنده و رسول اوست و تو هر چه روی که
در مرا خبر داد از آنچه تو نمودی **معجزه یازدهم** روایت کنند از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که چون عبد الله بن زبیر کشته
گشت و عبد الملک بن مروان بر ملک مستولی شد بحجاج بن یوسف نوشت و او در آن وقت عامل حجاز بود که بسم الله الرحمن الرحیم این
نامه ایست از عبد الملک مروان بحجاج بن یوسف اما بعد نظر کن در حال بنی عبد المطلب چون ایشان را مرتکب گناهی ابو سفیان زادیم
که حریص بود بر خون ریختن ایشان زود هلاک شد و ایشان را تباه نمود و نامه به پنهان بر او بر وی فرستاد در آن حال حضرت
امام زین العابدین صلوات الله علیه نامه نوشت بعبد الملک که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد تو در فلان ماه و در فلان روز در فلان ساعت
بنامه نبشتی و خدای تعالی از آن پسندید از تو و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله در عالم رؤیا قرآن بخط تو را بمن گفت و آگاه
بر نهانی نمودم تو دادم را عبد الملک فرستاد چون او گشود و خواند در تاریخ ماه و روز و ساعت هیچ نقصان و زیادت نبود
چون نامه را بحجاج فرستاد او نیز در حیرت افتاد و هر راه تصدیق آنحضرت کرد و نه عبد الملک نزد آن حضرت شاد گشت که امام
علیه السلام بسوار شتاب نامه آورد و پیر زند کرد و بر آنحضرت فرستاد و شکرانه آن **معجزه دوازدهم** زهری گوید
که مرا دوستی بود نیت صالح و عابد و او در جهاد روم کشته شد بار و حزن عظیم شدم که سالها کرده بر شهادت بهشت میگفتم
میگفتم که کار هیچ چیز نبود که تا شهادت میسر شد در همان شب او را در خواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه کرد گفت امام
دستگیر آل محمد صلوات الله علیه که از گناه بدم مرا آمرزید و صد هزار سال راه بهشت بر من ارزانی فرمود که من اینجا گفتم این
تفضل میگفتم که کار تو گذشت و ایشان همچنین چیزی بتو بشنو که تو بر تفت گفت چیزی تو در بهشت ازین بیشتر است بمقدار هزار سال راه
گفتم بچه گفت برای آنکه تو هر جمعه بخدمت امام زین العابدین علیه السلام میروی و بخدمت او سلام می فرستی بر محمد و آل محمد صلوات میفرستی
و احادیث از وی روایت میکنی تو وجود بر تو بنی امیه و خدای تعالی ترا از شر ایشان نگاه میدارد برکت امام زین العابدین و دیگر
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بیدار شدم کفتم شاید که خواب آشفته دیدم و باز خوابیدم و هم دیدم که خواب کردم هم و او گفت
گفت چرا شک خواهیت کردی دوم نه خبر داد پس بیدار شدم و نماز گزاردم امام زین العابدین علیه السلام رفتم پیش از آنکه
بخدمت رسیدم و سلام کردم جواب فرمود مرا اهتمام کرد چون نشستم فرمود که ای زهری دوشینه چنین و چنین خوابی دیدی
و او هم چنین گفت **معجزه سیزدهم** ابو خالد کابلی گوید که چون امام حسین علیه السلام شهید
گردید امام زین العابدین علیه السلام در خانه منزوی شد شیعه متحیر شدند و تردد میکردند نزد حسن بن حسن علیه السلام و گفتی
نیز نزد وی تردد نمودم شیعیان از وی مسایل می پرسیدند و او از جواب عاجز بود ابو خالد گوید که من متحیر گشتم و نمیدانستم
که امام کیست روزی گفتم یا حسن علیه السلام تو امامی بر من خشم گرفت و گفت این چیست که از من میپرسی از وی دلتنگ
واقع شد پس آمدم بسرای امام زین العابدین علیه السلام رسیدم
و آن وقت نماز پیشین بود دیدم که آنحضرت در دهلیز خانه ایستاده نظر مبارک انداخت بمن و فرمود یا کنکر گفتم لبیک
نفس من فدای تو باد و این نام کنکر مرا خوانده بغیر از من در دیگری بر آن اطلاع نداشت تو نزد حسن بن حسن
بودی گفتم بلی مولای من فرمود اگر میخواهی مرا اخبار کنم بآنچه میان تو و او گذشت و اگر نه تو خود بگوی گفتم از لفظ مبارک تو شنیدن بهتر
باشد فرمود که تو از وی از مصالح رسول الله صلی الله علیه وآله پرسیدی و بر تو خشم گرفت و گفت این چه پرسیدن است گفتم حق تعالی فدای تو
اینچنین بود که فرمودی و کنکر مرا کس دیگر نمیدانست و فلان زنبیل را بیار رفته آورد بر روی مهر بود برداشت و سر آن گشود

و فرمود که این درع حضرت رسول صلی الله علیه است که در اینجاست پیرون آورد و در پوشید تا به نیمه ساق مبارک وی بود فرمود بر تن تمام
شود چون برخ گریبن رسید بر فرمود که بالا نور رو چون زره شد در اول بجانب نزد رسول الله بسر تیر انجنین ایمر که خواستی در ازو کنا بشدی
حضرت آنکه شیوه بکار بردم **معجزه چهاردهم** روایت است که عبد الملک مروان روزی در طواف بود امام زین العابدین علیه السلام
پیش پیش او در طواف بود و التفات بوی نمینمود عبد الملک پرسید که این کیست که در پیش من طواف میکند و التفات بمن نمیکند گفتند
این علی بن حسین است علیهما السلام چون طواف تمام کرد و جایی بنشست و گفت او را نزد من بیارید چون آنحضرت آمد گفت
ای علی قاتل پدر تو نیستم چرا پیش من نمی آیی امام علیه السلام فرمود قاتل پدرم دنیا را بر او تباه کرد و پدرم بر او کار آخرت را تباه
گردانید پس اگر تو خواهی که تو نیز مثل او باشی باش گفت حاش ولیکن چرا پیش ما نمی آیی و از ما خبر نمیگیری
از حال تو ترحم میدارم فرمود که مرا احتیاج بآن نیست که آنچه داشت بگسترانید و دامن فرمود امام پر از در شد
بصفت درخشندگی آنگاه فرمود که این منزلت و حرمت نزد خدای تعالی دارم احتیاج بعطای تو ندارم حاجت آنکه
کیری که من حاجت برم و دیگر اشارت فرمود که رز ناب **معجزه پانزدهم** زهری روایت کند که روزی در خدمت
امام زین العابدین علیه السلام بودم که مردی از یاران او در آمد و گفت یا بن رسول الله چهار صد درم وام دارم و بادای نفقه عیال
ندارم آنحضرت بگریست سخت اهل مجلس گفتند یا بن رسول الله سبب گریه چیست فرمود که مصیبت ازین بزرگتر نباشد
که بلاد مؤمنی در ماند و او کسی ورا مدد کردن نتواند آنگاه از آن مجلس مردم متفرق شدند بعضی از منافقان این شنیدند
گفتند ایشان که ادعا میکنند همه چیز در فرمان ماست و هر چه خواهیم کنیم و گاه میکنند که در احادیث که در چه سال از عاجز
آن مرد این سخنان را به سمع شریف امام علیه السلام رسانید فرمود که تو غم مخور و یکی را طلب فرمود و گفت آنچه بر افطار میکنیم
حوالت آن بیار برفت دو قرص خشک بیار آورد و فرمود این دو قرص را بستان که نزد تو بغیر از این نیست که خدای تعالی بسیار
از ما ببرد قرص بقوت خورد و نفقه عیال برآمد آنرا فراهم کرده و به بازار در آمد نزد الف که آنرا به قرص
چه کند که در خانه اش گرسنه اند در آن بازار ماهی فروشی رسید که ماهی داشت بماهی فروش داد و بستد و گفت ای مرد
این قرص بستان که یک اهل بیت من گرسنه اند گفت بلی قرص او داد و ماهی بستد و آمد آن قرص دیگر داد و پاره نمک بستد
و بخانه آمد و شکم ماهی را بشکافت که نمک بریزد دو در قیمتی از شکم ماهی بیرون آمد آن مرد بغایت خوشحال شد
و شکر خدای تعالی بتقدیم رسانید و گفت این از معجز امام است علیه السلام ناگاه ماهی فروش و نمک فروش آمدند و آوردند گفتند ای
از قرص ما که در آن کار نکند و در حال یکی را نزد آنحضرت که حضرت مراد تو حاصل شد قرصها را باز فرستاد که بکار آن نمی آید
خوردن آن طعام ماست او هر دو را باز فرستاد و آن در ها را بیازار آورد و بقیمت تمام فروخت وام گزارد و معاش بر دخشید
برکت معجزه آنحضرت و از دنیا از رنج و جهت آنحضرت رست از بندگی گذارد و داشت امام حمید فرموده ماند و از آن سبب او را اخبار نبدی
معجزه شانزدهم طاوس روایت کند که در حجر کعبه بودم در شبی از شبها دیدم که امام زین العابدین علیه السلام در آمد
بایستاد و در دل خواست نماز گذارد آنگاه بسجده افتاد من گفتم این مرد بزرگیست گوش کنم تا چه میخواند گوش داشتم که او را
میخواند که عبیدك بفنائك مسكينك بفنائك فقيرك بفنائك سائلك بفنائك طاوس گوید
که هرگز هیچ غم و اندوهی پیش نیامد که این دعا خواندم مگر که خدای تعالی مرا از آن خلاصی داده عمرو بن دینار
گوید که امام زین العابدین علیه السلام بعیادت اسامة بن زید رفت فرمود که مرض فالش بود دید گریست گفت از کیست
گریه چیست گفت پانزده هزار درم وام دارم مال مقدار ندارم که آنرا ادا کنم فرمود که من تعهد کردم که آنرا ادا کنم و ادا فرمود
و روایت است که روزی امام زین العابدین علیه السلام در طواف خانه کعبه بود و هشام بن عبد الملک پیش از سلطنت نیز طواف

بشنود هر گاه میخواست هشام که استلام حجر کند بجهت ازدحام مردم او را میسر نمیشد و آنحضرت چون نزدیک می‌شد مردمان بی اختیار
تعظیم او مینمایند و بسوی حجر شتافت [illegible] تا که حجر را ببوسد [illegible] بواسطه حسد گفت من او را نمیشناسم فرزدق
شاعر حاضر بود گفت تو او را نمیشناسی من او را بشناسم و این مضمون را ادا کرد شعر آنکس است این که مکه و بطحا ؛ زمزم و بوقبیس و خیف و منا
حرم و حل و کعبه و بیت حطیم ؛ مروه و ان مقام ابراهیم ؛ مروه مسعی صفا و حجر عرفات ؛ کوفه و کربلا و فرات ؛ هریک آگه بقدر او عارف ؛ بر علو
مقام او واقف ؛ قرة العین سید الشهداست ؛ زهره باغ روضه زهراست ؛ میوه باغ احمد مختار ؛ لاله راغ حیدر کرار ؛ آنکس است این که هست در میان قریش
رعد انگیز بر زبان قریش ؛ [illegible] سرور ستوده شیم ؛ بنهایت رسیده فضل و کرم ؛ جد او را [illegible] نگین ؛ خاتم الانبیاست نقش نگین ؛ جد او مصدر
هدایت حق ؛ از چنان مصدر [illegible] مشتق ؛ [illegible] آفتاب روز افروز ؛ روشنائی فزای ظلمت سوز ؛ [illegible] پسند [illegible] کسی [illegible]
خلق [illegible] شوا باشند ؛ [illegible] نتوانستند ؛ [illegible] آسمان بالفرض ؛ [illegible] الارض ؛ [illegible] ؛ [illegible] نقطه
[illegible] ؛ [illegible] سابق است [illegible] ؛ [illegible] خلق بعد [illegible] هشام [illegible] خشم گرفته او را حبس فرمود
چون این خبر بامام علیه السلام رسید دوازده هزار درهم برای او فرستاد او باز فرستاد و گفت [illegible] حق را اظهار کردم نه برای طمع و صله این
کفت [illegible] آن حضرت فرمود که ما چیزی که دادیم دیگر به [illegible] چنانچه گفته ؛ انا اهل بیت [illegible] ؛ آنچه دادیم باز نستانیم
ابر جودیم [illegible] ؛ قطره [illegible] ؛ آفتابیم [illegible] ؛ [illegible] چشم [illegible] کرم [illegible]
کرد

فصل سیوم در ذکر نکاتی چند که در علوم دینیه فرموده اند و [illegible]

روایت است [illegible] دینار
که یکروز در خدمت امام زین العابدین علیه السلام نشسته بودم [illegible] گفت [illegible] آن حضرت را که نماز را میدانی
که چگونه میگزاری [illegible] آن حضرت [illegible] فرمود [illegible] شو که علی حلیم و کریم [illegible]
آنگاه روی مبارک [illegible] فرمود [illegible] نماز چگونه [illegible] سایل گفت پیش از نماز چند چیز از لوازمات فرموده
هفت چیز طهارت گرفتن و عورت پوشیدن و جای سجده پاک داشتن و وقت نماز شناختن و عدد [illegible]
وجامه را پاک ساختن و روی بقبله آوردن سایل گفت بچه نیت از خانه بیرون آیی فرمود به نیت زیارت گفت بچه نیت
در مسجد شوی فرمود به نیت عبادت گفت بچه نیت قیام کنی بنماز فرمود به نیت امتثال بخدمت گفت بچه نیت کنی این خدمت را
فرمود به نیت عبودیت و مقر و معترف بودن او را بر وحدانیت و عبودیت گفت بچه رو بقبله آری فرمود که به [illegible] فریضه و
یک سنت توجه بقبله و نیت و تکبیر احرام فریضه است و [illegible] سنت گفت تکبیرات چند است
فرمود که اصل تکبیرات نود [illegible] است [illegible] از آن فریضه است [illegible] ازین سنت گفت برهان نماز چیست فرمود که نظر کردن در حال
قیام بسجده گاه و در حال رکوع [illegible] و در حال تشهد [illegible] و در حال قنوت [illegible] گفت
کرم نماز چیست فرمود که تکبیر گفت تحلیلش چیست فرمود که تسلیم گفت جوهرش چیست فرمود که تسبیح گفت [illegible]
فرمود تعقیب گفت [illegible] چیست فرمود که صلوات بر محمد و آل او گفت سبب قبولش فرمود که ولایتنا و البراءة
من اعدائنا [illegible]
بر ضو است و گفت [illegible] الله اعلم حیث یجعل رسالته روایت
که یکی مردان اهل [illegible] نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و گفت جد تو علی ابن ابی طالب است صلوات الله علیه
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]

اصحاب رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ایشان نعمت کرده [illegible] رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] علی بن الحسین [illegible] علیه السلام
[illegible] قرآن [illegible] ولا [illegible] اخاهم هودا [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible] امام زین العابدین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] رسول [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] قوم [illegible]
[illegible] لایسئل عما یفعل و هم یسئلون [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible] و جعلنا بینهم و بین القری
التی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
القریة التی کنا فیها [illegible]
[illegible]
[illegible] امام زین العابدین
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] در کلام مجید [illegible] ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم
بان لهم الجنة [illegible]

بقا در رسالهٔ خدا با دین درست پیرو و پیشوا ایشان بودند که ایشان زنان را که ... در آن وقت جهاد کردن بهتر بود از حج رفتن لیکن
چون آن شرایط نیست و اینان که تابع حق نمیشوند و پیروی باطل و اهل بدعت میکنند از آن جهت است که حج را بر جهاد اختیار نموده
ایم و آورده‌اند که از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که چه میفرمائی در حق جمعی که میگویند که قوم ... اند و نماز را خورده‌اند و ...
اعتقاد از شهادت فاسقان گرفته در دام شهوت اند و مقرر است که پیروی صالحان و صادقان باید کرد و کوزه ملح الفساد
روایت کند عبد الله بن ابان از امام صادق علیه السلام که مردی در روضهٔ امام زین العابدین علیه السلام گفت که هر کس ترا امر ... بعبادت
آنحضرت فرمود که حق ... ... که در حق ... داشتی و ... حق ... که حدیث او را ... کرد ... میدادم که سلام ... ابید
مردن و ... محشور خواهید شد و معاملهٔ ... قیامت است و خدای تعالی میان ... حکم خواهد کرد پس از غیبت احتراز کنید که آن
بر جزای آن که ... اهل ... کسان ... کرده پس ... غیبت کسی ... ثابت بنانی ... که ... که ... د بعد ... شد
ابدال ... و صالح مری و عتبة الغلام و حبیب عجمی و مالک بن دینار که ... چون ... رسیدیم آب ... بود و مردم
نیخوردند و حیوانات نیز ... التماس نمودند که ... رفتیم و با خضوع و خشوع دعا کردیم اجابت نشد
... دیدیم ... و ... ... چهره زیبا ... ... چون ... خورشید و ماه ... که چهره زیبائی ...
طرف ... پس ... آورد ... گفت ای فلان و فلان گفتیم لبیک ای جوان نیکو صورت زیبا سیرت چه میفرمائی فرمود که
مگر در میان شما کسی نیست که ... خدا ... گفتیم که ... دعا ... ... اگر در میان شما ... خدا ... بود
البته دعای او مستجاب شدی پس ... مسجد ... افتاد و شنیدیم که در سجده میگوید بار خدایا که
بدوست داشتن تو مرا ... که ... ... گفت که هنوز ... که باران
در گرفت ... که ... ... آمد ... ... جمع ... ... داشتی ... میدانم ... فرمود که اگر
مرا دوست نداشتی ... ... و ... دوستی ... کرد ... باران
و ... آن جوان امام زین العابدین علیه السلام بود روایت کنند از امام حسن عسکری علیه السلام که در وقتی که مردی
بحضرت امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه آمد و شخصی را آورد که ... پدر مرا کشته است و ... اقرار کرد که
... را کشته ... در خدمت ... کند آنحضرت فرمود که ... خدا ... ... گفت
... ... آنحضرت فرمود که اگر او بر تو حقی دارد ... ... آن ... ... گفت
یا ابن رسول الله ... ... پدر فرمود که ... ... گفت ... عدل
و نبوت و امامت و معاد و اصول مذهب ... آموزانید آنحضرت فرمود ... بلی والله ... پدر ...
... ... انبیا و رسل و ائمهٔ معصومین علیهم ... ... بسیار است ...
آنحضرت وقت عمر شریف آنحضرت پنجاه و هفت سال بود و بقولی پنجاه و هشت سال بود و وفاتش در روز شنبه دوازدهم
محرم در سال نود و پنجم از هجرت واقع شد و ... ... و قبر مطهرش در بقیع است نزد قبر بزرگوارش امام حسن علیهما

الصلوة والسلام والتحیة والاکرام **باب هفتم در ذکر امام پنجم شاه العلوم ابی جعفر محمد الباقر علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم** و این باب مشتمل است بر **فصل اول** در ولادت و نسب و کنیت و القاب عدد اولاد

آنحضرت ولادت با سعادتش در مدینه بود در روز جمعه غرهٔ رجب المرجب و بقولی روز دوشنبه سیم صفر در سال پنجاه و
هفتم از هجرت پدر بزرگوارش علی ابن الحسین زین العابدین علیهما الصلوة والسلام و مادرش ... فاطمه بنت حسن

ابن علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم و او را امام الحسن میگفتند و اسم مبارکش محمد است و کنیتش ابو جعفر و او را لقب محمد باقر العلم
و شاکر و هادی و الشهید ... بقرت ... ... علم ... ... برسید ... ...
و رافع و جامع علم است او ... ... اسرار نبوت و جمیع ... ... و ... ... خلافت
و ... ... و ... ... حمیدا و صفات جمیله او بسیار است و روایت است از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله
عنه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده جابر **لعلک تبقی حتی تلقی رجلا من ولدی یقال له محمد یهب الله**
له النور والحکمة فاقرأه منی السلام بعد ... جابر ... ... فرزندان ...
او را ... ... فرموده ... ... حکمت ... ... جابر ... ...
... ... هفت ... ابو عبد الله جعفر علیه السلام ... ام فروه بنت قاسم ابن محمد ابن ابی بکر ... و ابراهیم
... و عبید الله ... ... ام حکیم بنت اسد ... و ... ... **فصل دوم در ذکر معجزات**
امام محمد باقر علیه السلام و آن هفده است **معجزهٔ اول** مفضل ابن عمرو روایت کند از ابو جعفر محمد ابن
علی الباقر علیهما السلام ... ...
... ... چون ... ... آنحضرت ... گفت یا ابن رسول الله ... ...
... پس آنحضرت دعا فرمود فی الحال ... ... از آن ... ... **معجزهٔ دوم** مفضل گوید
که ... ابو جعفر محمد بن ابی الحسن ... ... مقدس امام رضا صلوات الله و سلامه علیه ... کردم
گفت و الله که ... ... آنحضرت ... فرمود و هیچ
نگفت بعد از آن چند روز گذشت ... و آنحضرت ... ... گفتند ... ... در این حال شخصی آمد گفت
که یا ابن رسول الله ... ... وفات یافت و وصیت کرده که ... ... آنحضرت فرمود که ... غسل دهند و کفن نکنند
و ... پس آنحضرت برخاست و وضو ساخت و دو رکعت نماز بگذارد و دعا کرد و سجده ... فرمود بعد از آن نعلین
پوشید ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... ... رفت دید که ... بر تخته گذاشته‌اند ... کفن
آنحضرت آواز داد و فرمود که ای فلان ... گفت لبیک سر برداشت و ... آنحضرت ... ...
داد ... ... که حال تو چیست گفت قبض روح ... ... روح ... تسلیم کردم آواز ... شنیدم که ...
نشنیده بودم که روح ... بر ... محمد بن علی الباقر علیهما السلام از ما درخواست نمود که روح ... بر ... اکنون من
از ... ... دارم ... ... میان جان ... ... خود باز ... روز قیامت
... ... **معجزهٔ سیوم** روایت کند محمد بن مسلم از ابو عیینه ... گفت مردی از اهل شام
پیش امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت یا مولای ... تولای ... ... و ... از اعدای شما نموده ام
و ... ... تفضیل ... ...
... ... مال خود ... ... بسیار بود وفات یافت ... ...
... ... آن خانه طلب کردم مطلقا
مال او را نیافتم که در کجا دفن کرده که من مال او را ... ... امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه فرمود
که ... ... سوال کنی که مال ... ... گفت ... ... که بغایت محتاجم و هیچ ندارم
فرمود اگر ... ... مال ... ... که مال ... بالغیت

زیاده شود و بدانکه پدران رحمت نبی الله چه رسید و از برای وی خطی نوشت بر ورق سفید و آن را مهر کرده فرمود
که این خط را بر مقنع و چون آنجا رسی آواز ده که یا ذرجان جوذی بیاید دستار بر این خط را بوی ده
و بگوی که من رسول محمد بن علی بن حسین امام علیهم السلام و هر چه خواهی از وی پرس شامی خط را بر گرفته و رفت
روز دیگر آمد بخدمت امام علیه السلام و گفت رفتم بقصد آنکه حال شامی را بدانم او را دیدم مردی در
خانه ایستاده بود و انتظار میکشید با دستوری دهند دستوری یافته من با وی باندرون رفتم شامی
گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته شامی گفت یا امام دوش خط را بردم مقنع و آواز دادم که یا ذر
جان مردی جامه و دستاری بر سر داشت گفت من ذرجانم چکار داری گفتم من رسول امام محمد باقرم
علیه السلام و این خط اوست گفت خوش آمدی ای دوست خدای عز و جل بستد و بخواند گفت میخواهی
که پدر خود را ببینی گفتم بلی گفت از اینجا مرو تا من او را بیارم که او از صحیحان است رفت و آمد دار
لحظه مردی سیاهی را آورد که ریسمانی سیاهی در گردن داشت و گفت این پدر تست و از
دود آتش دوزخ سیاه شده و خوردن او حمیم و عذاب الیم است من گفتم ای پدر تویی گفت بلی
گفتم این چه حالت گفت تولای بنی امیه داشتم و تفضیل ایشان بر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله
میکردم و با تو دشمن بودم که دوست اهل بیت بودی و مال از تو دریغ میداشتم و بر تو جفا میکردم حق سبحانه
و تعالی مرا معذب ساخته و در آن فتور نمیشود و من از آن کرده ندامت و حسرت دارم گفت برو و بگیر آن
من در فلان موضع را بکن که در زیر آن خمی هست … دارد و در آنجا صد و پنجاه هزار دینار طلا است پنجاه
هزار دینار از آن با امام محمد فرست و باقی از برای خود بر گیر من رفتم و با اهل بیت … ابو عبدالله گفت
سالی بر این بگذشت من از امام علیه السلام پرسیدم که حال آن شامی بکجا رسید امام فرمود که پنجاه
هزار دینار از آن برای من آورد و مرا قرضی چند بود گذاردم و جماعتی که محتاج بودند چیزی
چند از آن بدیشان دادم و باقی را زمینی خریده ام اما بدانی که بیت میشود او را فایده بدان
از نقلی که کرده بود و حق ما را ضایع ساخته او گفت چون این سخن از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم
مرا تسلی حاصل شد. معجزه چهارم روایت کند مثنی بن ولید از ابی بصیر که گفت پیش امام محمد
باقر علیه السلام رفتم و گفتم که شما از اهل بیت رسول خدا اید اما شما قادر باشید بر مرده زنده کردن
و نابینا را بینا کردن و سفید ابرص را بردن فرمود بلی بفرمان خدای عز و جل و مرا گفت که پیش من
بیا من نزدیک وی شدم دست مبارک بر چشم من مالید من آفتاب و زمین و آسمان و جمله چیزها دیدم
پس فرمود که میخواهی که مخیان بهشتی و شیند روز قیامت ترا آنچه دیگران را باشد و بر تو باشد آنچه بر دیگران
یا آنکه باز گردی بحال اول و ترا بهشت خالص باشد گفتم آن میخواهم که بحال اول باشم دست مبارک
بر چشمهای من مالید باز گشتم بحال اول علی ابن حکم گوید که من محمد بن عمیر گفتم که گواهی میدهم که این
حقیقت و در آن هیچ شک نیست چنانچه در روشنی آفتاب شک نیست. معجزه پنجم روایت
کنند از عبد الرحمن بن کثیر و او از امام صادق علیه السلام که گفت پدر بزرگوارم بوادی فرود آمد
و فرمود تا خیمه زدند پس بیرون فرمود و در رفت با نخل خشک شده رسید پس حمد و ثنای الهی بعد هم
رسانید و چیزی خواند که من آن نشنیده بودم پس فرمود که ای نخل ما را بده از آنچه خدای عز و جل

در نخل نهاده است فی الحال رطب آورده فرو ریخت … دو چند و ما بخوردیم و ابو امیه انصاری با ما بود پدرم
گفت یا ابا امیه این معجزه مثل معجزه مریم است علیها السلام چون او نخل خشک بجنبانید رطب فرو ریخت. معجزه ششم
روایت کنند از لیث بن سعید که او گفت من بر کوه ابو قبیس بودم و دعا میکردم مردی را دیدم که با خدای راز و نیاز
داشت در میان آن گفت یا رب انگور میخواهم دیدم که ابر سفیدی بیامد و سایه بر وی افکند چنان که بر وی
نزدیک شد دست دراز کرد و بدان ابر و سله انگور فرا گرفت و پیش خود نهاد بار دوم دست بجامه داشت و گفت
بار خدایا برهنه ام بپوشانم دیدم که دیگر باره آن ابر بوی نزدیک شد دست دراز کرد و از و فرا گرفت چیزی پیچیده
بود چون گشود دو جامه بود پس انگور خورد و در آن زمان من پیش رفتم و سلام کردم جواب داد دست دراز کردم بسله
و دانه چند از آن بر گرفتم گفت چه میکنی گفتم من شریک توام در انگور گفت از کجا میگوئی گفتم تو دعا میکردی من
آمین میگفتم و آمین گوی داعی شریک است فرمود که پیش بنشین و انگور بخور نشستم و با آنحضرت انگور خوردم چون فارغ
شدیم از انگور خوردن سله برفت بجای که آمده بود برخاست و فرمود که یکی از این جامه ها اختیار کن گفتم احتیاج ندارم
گفت بر گردان تا من جامه بپوشم من پشت بر گردانیدم یکی را در میان بست و دیگر را در بر افکند و از کوه قبیس
فرود آمد چون نزدیک صفا رسید مردی پیش وی آمد یک جامه را بوی داد از آن شخص پرسیدم که این کیست گفت
پسر رسول خداست محمد بن علی الباقر صلوات الله علیهم و در بعضی روایات این معجزه را با امام جعفر صادق علیه السلام
نسبت میدهند و الله اعلم. معجزه هفتم جابر بن یزید جعفی گوید که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از معنی قول الهی که
وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین و او نظر در زمین
داشت دست مبارک بر بالا کرد و باشارت سقف خانه شکافته شد نور درخشنده دیدم که چشم من خیره شد
او را نتوانستم دیدن فرمود که ملکوت سموات را ابراهیم بدینسان فرمود که سر در پیش افکن سر در پیش افکندم دیگر
فرمود که سر بردار بر داشتم سقف بحال خود دیدم. معجزه هشتم روایت کند علی بن عبد الرحمن بن ابان بن تغلب
از پدرش که گفت که ابن عکاشه بن محصن اسدی بخدمت امام محمد باقر علیه السلام رفت و صادق علیه
السلام در پیش وی ایستاده بود گوید که گفتم زنی از برای این نمیخواهی که او را وقت آن در آمده و در او وقت بدره
در پیش وی نهاده بود سر بمهر فرمود که نخاسی بیاید از اهل بربر و در خوان … فرود آید و بدین زر که در این بدره است
کنیزکی از برای وی خواهیم خرید گفت چون چند روز بر این بگذشت روزی بخدمت وی رفتم فرمود که خبر دهم شما را
از آن نخاس که من میگفتم امروز آمده برو و بدره و کنیزک که پیش اوست بدین زر بخر گفت بدره را برداشتم و نزد وی رفتم
و از و تفحص کنیزک کردم گفت دو کنیزک بودند یکی از آن بهتر را ما نمانده گفتم تا جای باید هم بیرون آورد
گفتم این یکی را بچند میفروشی گفت هفتاد دینار گفتم باز بگو گفت از هفتاد دینار کم نمیکنم گفتم این زر
که در این بدره است از آن فرستادم و نمیدانم که در وی چند است مردی پیری در آنجا نشسته بود گفت مهر را بردارید
و بشمارید نخاس گفت نمیشمارید که اگر از هفتاد دینار کم باشد نمیفروشم گفت بیا تا ما بشماریم چون گشودند هفتاد دینار
بود نه زیاده و نه نقصان دادم و او را ستدیم و بردیم بر آن حضرت و امام جعفر علیه السلام در خدمت پدر بود
حال را بر وی عرض کردیم حمد و ثنای الهی بجای آورد پس از جاریه پرسید که نام تو چیست گفت حمیده و خاتم
فرمود که حمیده در دنیا و آخرت ستوده باشد فرمود که بکری یا ثیب گفت بکر فرمود چگونه بکر ماندی گفت کسی با من بود که
… هر گاه کسی این داعیه کردی مردی بر سر وی نشستی سفید جامه ای و او را طپانچه زدی از من دور کردی

آنحضرت صادق علیه السلام گفت او را فرجه کن که از آن است و آنحضرت تصرف نمود و بهترین اهل آن زمان از جنبهٔ
وجود آمد که موسی بن جعفر بود علیه السلام **معجزه نهم** روایت است از داود رقی که گفت روزی بخدمت امام محمد باقر علیه
السلام رفتم و در آن وقت عبد الله بن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام دعوی امامت میکرد و هفتاد کس از
اهل خراسان آمدند و با ایشان مال و جواهر بسیار بود و گفتند میخواهیم که معلوم کنیم که امام کیست شخصی از ایشان
عبد الله بن علی بود که او امام است چون رفتند از وی پرسیدند که دلالت امامت چیست گفت درع
رسول الله صلی الله علیه و آله و انگشتری و عصا و ردای وی گفت ای غلام صندوق را بیار چون آورد سر
صندوق بگشود و درعی بیرون آورد و پیش خود نهاد آنگاه برداشت و در پوشید و دستار بر سر نهاد
و تکیه بر عصا کرد و خطبه برخواند چون ایشان آن بدیدند بهم نگاهی کردند گفتند فردا الحجت بیاییم ان شاء الله
داود رقی گوید که آنحضرت مرا گفت بدر خانه عبد الله بن علی رو و بر گوشه بایست چون اهل خراسان از آنجا
بیرون آیند هر یکی را بنام خود بخوان و بدیشان بگو [illegible] بآنحضرت رفتم و بگوشه بایستادم چون بیرون
آمدند آواز دادم بنام و پدر ایشان عجب ماندند گفتم بیایید تا شما را پیش صاحب خود برم گفتند صاحب
کیست گفتم محمد بن علی الباقر علیهما السلام و من ایشان را بخدمت آنحضرت بردم فرمود که ای اهل خراسان
بکجا میروید که او صاحب حضرت رسول صلی الله که گرامی تر از آنند که بوالی خود در آمدند پس نظر کرد با امام جعفر
علیه السلام و فرمود که ای پسر انگشتری بیاور و آن انگشتری عقیق بود داود گوید بدر بزرگوار بنهاد آنحضرت
در زیر لب چیزی گفت و انگشتری برگرفت و حرکت داد درع رسول الله صلی الله علیه و آله و عمامه و عصای وی از انگشتری
بیفتاد و درع در پوشید و عمامه بر سر نهاد و عصا در دست گرفت پس آن درع را بجنبانید یک ارش از وی کم
شد دیگر باره بجنبانید یک ارش دراز شد آنگاه عمامه از سر برداشت و درع برکند و لب مبارک
بجنبانید درع و عمامه و عصا باز بانگشتری در رفتند و ناپدید شدند آنگاه نظر با اهل خراسان کرد و فرمود
که اگر اینها نزد پسر عمم در صندوق بود نزد ما بر در صندوق بنشینیم پس ما را بدیشان تفضیلی نباشد
اهل خراسان هیچ حاجتی بود که گنج قارون بفرمان ما باشد اما آنچه آورده اند از برای دوستی و اخلاص
شما قبول کنیم مال را تسلیم کردند و امامت آنحضرت را معترف شدند و رفتند **معجزه دهم** روایت از
موسی بن عبد الله الحسن که گفت محمد بن عبد الله الحسن خروج کرد در مدینه و دعوی امامت میکرد و او
و اسمعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب را طلب کرد برای بیعت و او پیر و ضعیف و ناتوان شده
بود و یک چشمش رفته و مفلوج گشته چنانچه او را بر پشت گرفتند تا بر چهارپا نشاندند عبد الله گفت ای
برادر بیعت کن بر پسرم محمد بن اسمعیل گفت من پیر و ضعیف و عاجزم و چاره آن دارد که با من نیکوئی کنید
گفت از بیعت کردن ترا ناچار است گفت از بیعت کردن من ترا چه سود [illegible] که اگر مهلتم دهند
من جای امام و پدر اگر [illegible] گفت و الزام بیعت مینمود گفت جعفر بن محمد الباقر علیه السلام را
بخوان تا بیاید که هر دو با تو بیعت کنیم آنحضرت را طلبیدند اسمعیل گفت بوی که نفس من فدای تو باد تو او را
گفت و شنیدی کن شاید که دست از ما بدارد صادق علیه السلام گفت سوگند خورده ام که با وی
سخن نگویم از هر چه خواهد محمد اسمعیل گفت ای آنحضرت سوگند میدهم ترا یاد داری آن روز که
پیش پدر بزرگوارت امام محمد باقر علیه السلام بودم و او دو جامه زرد پوشیده بود و نشسته

[illegible] گفت مرا [illegible] جعفر از این چه میکاری [illegible] که کشته شد در راه کسی طالب خون تو باشد
هشتم این در کدام زمان باشد و بگو در آن زمان که ترا بر قتل خروج آمده اند و قبول کنی خروج آن لشکر از برای احوال شوم
[illegible] زمان حسن بن محمد بن عبد الله بن الحسن او در منبر رسول الله صلی الله علیه و آله رود و خلق را
دعوت را بامام خود خواند و اظهار رجعت کند و بیعت کنند که کشتن تو [illegible] امام صادق علیه السلام گفت بحال
که کشته [illegible] و دیگر از [illegible] عرض کرد که مرا و بیعت میکند [illegible] حضرت یا ابا الحسن خدای را
ما را [illegible] انا لله و انا الیه راجعون پس اسمعیل را بر گرفتند [illegible] که بیعت قبول نکرد در زندان
بود که از فرزندان معاویه بن عبد الله رفتند و او را کشتند و تمام این حدیث در معجزات امام جعفر صادق علیه
السلام مذکور گردد ان شاء الله تعالی **معجزه یازدهم** ابو بصیر گوید که من حاضر بودم در مجلس امام محمد باقر علیه السلام
که یکی از ایشان پرسید که پدر تو چون است سلامت است آنحضرت فرمود که آنوقت که تو بیرون آمدی پدرت وفات یافت
در وقتی که بجرجان رسیده بودی پس گفت [illegible] چون است گفت چون بیرون آمدم بسلامت بود آنحضرت فرمود
اما همسایه او را انگشت در سجده گاه فلان شخص و [illegible] این جوان فرزندی [illegible] گفت این چه حضرت بود که بار
پیش آمد آنحضرت فرمود که خاموش باش پس ایشان هر دو بیعت کردند و ایشان را آنجا [illegible]
که انجام دعوت فدای تو کردم پسرم [illegible] بود که [illegible] فرمود که او [illegible] دختر داد و چون
تو بار کردی او را امید کرده باشد و علی نام نهاده و او از شیعه ما باشد اما پسر تو نه از شیعه ماست
بلکه از دشمنان ماست [illegible] بعبادت و خضوع و خشوع او [illegible] مرد آمده و غمناک برخواست و رفت و [illegible] آنحضرت
[illegible] و خود او از اهل خراسان بود ابو بصیر گوید گفتم یا ابن رسول الله این چه کس بود فرمود که یکی از اهل خراسان و از
شیعه ماست **معجزه دوازدهم** مسلم گوید که از ابو جعفر محمد بن علی الباقر شنیدم علیهما السلام که شخصی از
اهل [illegible] که حال [illegible] گفت مرا [illegible] سلامت که داشتم که رحمة الله علیه که او وفات یافت
برو نماز گذاردم و این [illegible] روز بود که تو بیرون آمدی گفت انا لله و انا الیه راجعون آنحضرت فرمود که ما
در [illegible] ابو بصیر گوید که من پرسیدم که [illegible] فرمود که از اهل
او [illegible] و شیعه ما بود از رحمت حق نومید نیست **معجزه سیزدهم** ابو بصیر گوید چون علی ذراع را وفات
یافت من بمدینه رفتم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که علی ذراع وفات یافت گفتم بلی رحمة الله علیه فرمود
[illegible] گفتم یا امام از کجا دانستی اینها را فرمود
[illegible] یا ابا بصیر [illegible] اولین و آخرین [illegible]
[illegible] **معجزه چهاردهم** [illegible] سلیمان بن خالد [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مدینه چون [illegible] فرمود که در این ساعت دو مرد [illegible] که از جای
چیزی دزدیده [illegible] گم کرده [illegible]
دیدم امام علیه السلام غلامان فرمود که این دو [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible] آنحضرت گفت [illegible] آنچه دزدیده اید [illegible]
[illegible] که آن مال دزدیده را [illegible]
آنحضرت فرمود تا ایشان را ببستند بعد از آن فرمود که ای سلیمان بر این کوه بالا رو و غلامان [illegible]

بیرون بر سر کوه شکافی هست آنچه آنجا باشد برگیر بیاور سلیمان گفت بر آن کوه رفتم در آن شکاف دو نان
بود از جا برگرفتیم و به نزد آنحضرت بردم فرمود که فردا از این شخص [illegible] دید روز دیگر آنحضرت ایشان را نزد والی
حاضر کرد و آن شخص که صاحب مال بود حاضر بود و قومی را آورده بود که مال ایشان نزد دیده و والی خواست که ایشان را
عقوبت کند آنحضرت فرمود که ای والی این قوم را که تو حاضر کرده هیچکدام از ایشان دزد نیستند و دزدان [illegible] صاحب
مال گفت از تو چه برده اند گفت [illegible] که فلان [illegible] و حال آنکه صاحب دعوی دروغ میکرد که در آنجا نبود و امام علیه السلام
فرمود که چرا دروغ میگوئی آنچه از تو برده اند از این [illegible] بیشتر نیست والی خواست که صاحب مال را [illegible] آنحضرت او را
منع کرد پس فرمود بغلام که فلان جا رو و آن را بیار غلام رفت و آورد آنحضرت فرمود اگر زیاده از این دعوی کنی دروغ
میگوئی و آنچه در آنجا بود [illegible] پیش از آنکه [illegible] صاحب مال آواز بانگ کرد و گفت که راست
فرمودی و آنحضرت فرمود که نزد من [illegible] هست از مرد بربری که بعد از چند روز [illegible] خواهد رسید چون [illegible]
[illegible] درین روز [illegible] شرح احوال کرد و [illegible] تا دستهای ایشان را ببریدند یکی از ایشان گفت [illegible]
ثبوت دست ما را ببرید [illegible] گواهی میدهم [illegible] اهل مدینه گواهی [illegible]
[illegible] ایشان را ببریدند یکی از ایشان گفت [illegible] آنکه گواهی حق دادی [illegible]
[illegible] اهل بیت نبوت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] والی [illegible] امام علیه السلام [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود که در آنجا هزار و [illegible]
حاضر [illegible] گفت نام صاحب آن هزار و [illegible] محمد بن عبد الرحمن [illegible] و فلان [illegible]
[illegible] گفت ایمان آوردم [illegible]
و رسول او [illegible] و گواهی میدهم که شما اهل بیت [illegible] آنحضرت [illegible] مبارک [illegible]
از ده سال [illegible] از صحابه آنحضرت [illegible] دیدم

معجزه یازدهم

[illegible] گفت [illegible] از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام بود گفت عبد الله
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] خود دیده ام [illegible]
از ابو جعفر صلوات الله علیه [illegible] در مدینه جمعی بودند [illegible] یکی از ایشان [illegible]
[illegible] من [illegible] از برای آن طلبیدم که [illegible]
[illegible] محمد بن علی و زید بن علی [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] گفت [illegible]

معجزه دوازدهم

[illegible] این سخن [illegible] حاضر بوده
روایت کنند از امام جعفر صادق علیه السلام که او فرمود که زید بن حسن خصومت میکرد با پدر بزرگوارم

از برای میراث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میراث وی از تو است و از من [illegible] پس من [illegible]
رسول را و پدرم [illegible] و [illegible] القاضی [illegible] زید [illegible] جعفر بن زید
علی گفت [illegible] امام محمد باقر
علیه السلام [illegible] آنحضرت فرمود که [illegible] حضرت [illegible]
حسن [illegible] محمد بن علی باشد [illegible]
و او مال [illegible] حق خود [illegible] پدرم گفت [illegible] پدرم فرمود که ای زید [illegible]
[illegible] و گواهی دهد که من [illegible] یعنی امامت و چون [illegible]
خصومت [illegible] امام علیه السلام فرمود که ای [illegible]
شهادت [illegible] زید بن حسن [illegible] گفت [illegible]
محمد بن علی [illegible] اگر تو ترک خصومت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود که این سنگ که [illegible] ایستاده ام [illegible] قبول
کنی گفت [illegible] سنگ [illegible] محمد بن علی علیهما السلام [illegible]
[illegible] رسول [illegible] گرفت [illegible] فرمود که ای زید
این درخت [illegible] قبول کنی گفت [illegible] آنحضرت [illegible] درخت را طلبید [illegible]
ای زید [illegible] محمد بن علی [illegible] است دست [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] زید [illegible] خصومت [illegible]
و هم در ساعت [illegible] شام کرد و رفت [illegible] عبد الملک مروان گفت [illegible]
[illegible] الکاه عبد الملک [illegible]
نامه [illegible] محمد بن علی [illegible] زید بن حسن [illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible] جواب [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] طهارت و زهد و ورع [illegible]
تلاوت قرآن و عبادت [illegible]
[illegible] ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم چون نامه [illegible] عبد الملک [illegible]
او را [illegible]

معجزه سیزدهم

جابر بن یزید جعفی گوید که من با امام محمد باقر علیه السلام در راه حج ردیف وی بودم
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] جابر [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] خدای تعالی او را هلاک
کند [illegible] آنحضرت [illegible]

خدایا را ایا دو سنگی دیدم سفید که در میان ریگ ظاهر شد [illegible] چشمه آب صاف گشت
و از آن خوردیم و وضو ساختیم و بعد از آن روان شدیم و بنخلستان بنی حمید رسیدیم آنحضرت نزد
نخله خشک رفت و فرمود که ای نخل خشک از رطب بده و نخل را دیدیم که فرود گشت [illegible] دست ثمره
رسید و ما خوردیم و [illegible] شنیدیم که اعرابی [illegible] این سحر است آنحضرت فرمود که ای اعرابی
این سحر نیست ما اهل بیت [illegible] دعای ما را مستجاب [illegible] و معجزات آنحضرت
بسیار است ما بقدر اختصار رفت **فصل ششم در ذکر احتجاج حضرت باقر علیه الصلوة والسلام** با مخالفین در اصول
و غیر آن از معقول و منقول روایت کرده محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام پرسید معنی قول الله عزوجل
ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی فرمود که هر که این صنایع عجیبه [illegible] از آسمان
و زمین و اختلاف شب و روز و [illegible] افلاک و شمس و قمر و ستارگان [illegible] دلیل و حجت
خدای [illegible] گرداند و [illegible] باشد که در آن [illegible] و در آخرت کور
[illegible] نافع بن ازرق از آنحضرت پرسید [illegible]
[illegible] سبحان من لم یزل ولا یزال فردا صمدا
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا محمد بن مسلم گوید که حضرت باقر علیه السلام در صفت [illegible]
[illegible] صفات [illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] که جل و علا [illegible] صفات مخلوقات
[illegible] تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا او بذات عالم است بجمیع معلومات
[illegible] عبد الله بن سنان روایت کند از پدرش که او گفت من حاضر بودم نزد ابا
جعفر علیه السلام که جمعی از خوارج نزد او آمدند [illegible] ابا جعفر چه چیز را می پرستی و او را دیدی که می پرستی
فرمود [illegible] و بصر او را [illegible] ولیکن بحقایق ایمان او را [illegible]
او را [illegible]
معروف [illegible] خدای تعالی است که او خدای [illegible]
اعلم حیث یجعل رسالاته روایت کنند که عمرو بن عبید نزد امام محمد باقر علیه السلام
رفت و پرسید که غضب خدای تعالی کدام است چه فرموده که ومن یحلل علیه غضبی فرمود که آن
عذاب اوست [illegible] مخلوق باشد [illegible]
[illegible] مخلوق [illegible]
[illegible] محمد بن مسلم گوید که من از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که خدای تعالی میفرماید ونفخت
فیه من روحی این نفخ چگونه است فرمود که روح متحرک است [illegible] و از روح [illegible]
[illegible] رسول [illegible] مخلوق و مطبوع [illegible]
عظمه روایت کنند عبد الرحمن بن عبد الله الزهری او گفت که هشام بن عبد الملک [illegible]
یک روزی در مسجد الحرام تکیه کرده بر مولای خود سالم و امام محمد باقر علیه السلام برابر او بود و در جای نشسته

سالم آنحضرت را دید گفت هشام را این محمد بن علی بن الحسین است علیهم السلام هشام گفت آنکه اهل عراق فریفته
شده اند گفت بلی گفت برو پیش وی و بگو که امیر میگوید که خلایق در [illegible] چه خورند و چه آشامند تا آنگاه
که حساب ایشان بکنند سالم آمد و [illegible] حضرت [illegible] چنانکه حرکت کند در جای
که [illegible] بهانه شده و آن [illegible] خورند [illegible] تا از حساب فارغ شوند هشام گفت الله اکبر
[illegible] سالم را [illegible] هشام چنین [illegible]
فرمود که [illegible] آتش [illegible] نخواهد [illegible]
از خوردن و آشامیدن باز نخواهند ماند چنانکه گویند ان افیضوا علینا من الماء او مما
رزقکم الله یعنی بریزید بر ما از آب یا آنچه روزی کرده شما را خدای تعالی پس اهل قیامت نیز از اکل و شرب
باز نمانند هشام که این جواب شنید خاموش شد و مجال گفتن نماند روایت کنند ابوالجارود که
حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود که چه میگویند در حق امام حسن و امام حسین علیهما السلام [illegible]
که ایشان پسران حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیستند فرمود که حق جل و علا فرمود در حق ابراهیم
علیه السلام ومن ذریته داود و سلیمان تا آنجا که زکریا و یحیی و عیسی که عیسی را علیه السلام از ذریت ابراهیم علیه
السلام شمرده [illegible] دیگر قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم [illegible]
که از فرزندان دختر از صلب نمی باشند و آن حضرت فرمود که چه میگویند در این آیت که حرمت
علیکم امهاتکم وبناتکم تا آنجا که وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم یعنی
زنان و فرزندان که از صلب شما اند و دیگر میگویم که از فرزندان امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما
بر رسول الله صلی الله علیه و آله حلال بودند یا اگر گویند بلی خلاف واقع است و اگر گویند حرام بودند
پس ایشان پسران رسول بوده باشند از صلب او که اگر از صلب آنحضرت نبودندی زنان ایشان بر وی
حرام نشدندی ابوحمزه ثمالی روایت کند از ابوالربیع که او گفت با امام محمد باقر صلوات الله علیه حج
کرده بودیم نافع مولای عمر خطاب آنحضرت را دید که در یکی از ارکان خانه نشسته بود و خلق بسیار گرد وی
حلقه زده اند و از مسائل حلال و حرام می پرسند نافع گفت هشام را که من میروم از وی مسئله ای پرسم که جواب
نتواند گفت هشام گفت برو شاید که او را تخجیل کنی نافع آمد نزد آنحضرت و گفت یا محمد بن علی
من توریت و انجیل خوانده ام و زبور و فرقان را دانسته ام و از تو مسئله چند می پرسم که جواب
آن نگوید مگر نبی یا وصی [illegible] فرمود که بپرس گفت خبر ده مرا که زمان از زمان عیسی و محمد علیهما السلام چند بود
[illegible] جواب [illegible]
سال [illegible] واسأل من ارسلنا من قبلک من رسلنا
اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون یعنی [illegible]
[illegible] که [illegible] این کلام
[illegible] که در اعتقاد [illegible]
و [illegible] نافع این [illegible] آنحضرت اول [illegible]
[illegible] که حضرت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

معراج جمیع انبیا و رسل را در مسجد اقصی جمع فرمود و جبرئیل را امر کرد تا بانگ بگوید دو بار غیر الله اکبر که گفت حی
و علی خیر العمل نیز دو بار گفت و در قامت دو الله اکبر گفت و یک لا اله الا الله و دو قد قامت الصلوة و رسول الله
صلی الله علیه و آله پیش داشت و پیغمبران علیهم السلام در عقب آنحضرت نماز کردند و چون از نماز فارغ شدند حق سبحانه
و تعالی فرمود که واسئل من ارسلنا تا آخر آیه بران که گذشت آنحضرت فرمود که چه گواهی میدهید
گفتند گواهی میدهیم که خدای تعالی یکیست بی شریک و تو رسول اوئی گفت راست فرمودی و دیگر نافع
پرسید آنحضرت از حکم هشام فرستاد و از آنحضرت سوال کرد و جواب شنید که مثل این مذکور شد پس
نافع بازگشت هشام گفت چه کردی گفت بگذار که علامه عصر است ابن یعقوب روایت کند که طاوس یمانی از خواست
آمد نزد آنحضرت و با امام جعفر در کدام زمان بود که یک روز دو دانگ از آدمیان بمردند که این در هیچ زمان نبود
چهار آدمی در روی زمین کشته شد گفت کی بود فرمود که آن روز که قابیل هابیل را بکشت و در آن وقت
همان آدم و حوا و قابیل و هابیل بودند پس طاوس گفت راست فرمودی آنحضرت فرمود که دانستی که با قابیل چه کردند
گفت نه فرمود که او را در آفتاب آویخته اند و آب گرم بر وی میریزند تا قیامت شود و روایت کنند که عمرو بن عبید
آمد نزد امام علیه السلام و از روی امتحان پرسید که چه میگوئی درین آیه که اولم یر الذین کفروا
ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما یعنی با اهل کفر ندیده اند که آسمانها
و زمینها بودند بر هم بسته شده پس گشودیم آنها را از هم گفت این چه صفت آنحضرت فرمود که آسمان بسته بود
باران نمی بارید و بسته بود زمین که نبات بیرون نمی آمد پس گشوده شد و باران فرستاد و زمین را نبات داد
روئیدن گیاه را عمرو بن عبید متحیر شده جواب گفت و روایت کنند ابو حمزه که شخص از بصری
آمد بخدمت امام محمد باقر علیه السلام و گفت آمده ام از جهت پرسیدن از تو از قران آنحضرت فرمود
که تو فقیه اهل بصره گفت چنین میگویند فرمود که در بصره کسی هست که تو از او علم فرا گیری گفت فرمود که پس اهل
بصره از تو اخذ میکنند گفت بلی امام علیه السلام فرمود چیزی از تو میپرسم بگو که آیا واقع است گفت بلی گفت
کدام است فرمود که بمن رسیده که تو میگوئی که خدای تعالی خلق را آفریده و امور آن بخود ایشان گذاشته
و هو حسن خاموش شد دیگر امام علیه السلام فرمود که حق سبحانه و تعالی است و جعلنا بینهم
و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما
آمنین چنین شنیدم که آن مکه است گفت بلی آنحضرت فرمود که آیا در راه مکه راه زن میزنند
و مال حاج را می برند گفت بلی فرمود که در راه مکه خوف هست گفت بلی فرمود که پس امنیت از کجاست
گفت پس کدام است آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی درین آیه وعده حال ما را بایشان فرموده آن قری
مائیم که برکت در آن کرده که هرکه با امامت ما ایمان آرد نجات یابد و آن راه در میان آن قری
ظاهره کرده راه امامت که شیعیان ما آن سلوک مینمایند و ایشان قلائد که از کلید کار قفل میکنند
تا تمام شنود و علم ما با ایشان برسد گاه و بیگاه و شبها و روزها از حلال و حرام و دیگر مسائل در ابواب
از فرائض و احکام و چون در طریق است تا سیر کردند ایمن میشوند از شک و شرک و ضلالت
و از هول و ترس روز قیامت پس احادیث هست که از خود میکشید و از ما فرا میگیرند این بود
خلل و سستی و کفر واقع است روی زمین و در زمان حضرت قائم علیه السلام دین انتظام تمام گیرد که آن

بانجام رسید ابو بصیر روایت کند که روزی امام محمد باقر علیه السلام در حرم نشسته بود طاوس یمانی
در آمد با جماعتی از اصحاب وی و نزد آنحضرت بنشست و گفت حضرت پیغمبر باشی که خبر دهید از تو بپرسم فرمود
بپرس از هر چه خواهی گفت پدر خلق هابیل بود یا قابیل فرمود که هیچکدام بلکه پدر خلایق شیث علیه السلام
بود گفت راست فرمودی دیگر پرسید چرا آدم را علیه السلام آدم گفتند فرمود که از برای آنکه خاک آن
او را از روی زمین برگرفتند گفت حوا را چرا حوا میگویند گفت بجهت آنکه او را از پهلوی زنده بیرون
آوردند که آن آدم بود علیه السلام گفت از برای چه ابلیس را ابلیس خوانند گفت او ابلیس شد که نومید
بود از رحمت الهی دیگر گفت جن را چرا جن خوانند گفت زیرا که از چشم مردم پوشیده اند و ایشان را
نمیبینند گفت خبر ده مرا از اول آنکه او دعوی کرد فرمود که ابلیس لعین که دعوی کرد و اما چه بود یعنی من از آدم بهترم
دیگر گفت خبر ده مرا از قومی دروغ گو گواهی بحق داده اند فرمود که ایشان منافقان بودند که نزد رسول الله صلی الله علیه
و آله آمدند و گفتند نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد
ان المنافقین لکاذبون گفت مرا خبر ده از مرغی که یکبار پرید و پیش از آن نپریده بود و بعد از آن نپرید
گفت حق سبحانه و تعالی آن را در قران یاد کرده فرمود که آن طور سینا است که حق سبحانه و تعالی از برای بنی
اسرائیل برکند تا بر سر ایشان بایستاد و عذاب نمود تا آن تورات را قبول کردند چنانچه حق تعالی در کلام مجید
میفرماید و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة وظنوا انه واقع بهم گفت خبر ده مرا از رسولی که نه از آدمی
و نه از پری و نه از فرشته که آن کلاغی بود که حق سبحانه و تعالی فرستاد تا قابیل را دفن هابیل بیاموزد چنانچه فرمود
فبعث الله غرابا یبحث فی الارض دیگر گفت خبر ده مرا از آنکه بیم کرد قوم خود را و او نه از پری بود
و نه از آدمی فرمود که آن مورچه بود که لشکر سلیمان علیه السلام بدید گفت که ای مورچگان بمسکنهای خود
روید تا پایمال نکند شما را سلیمان و لشکریان او و ایشان از آن شعور نداشته باشند چنانکه حق سبحانه و تعالی
در کلام مجید فرموده که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده
وهم لا یشعرون دیگر گفت خبر ده مرا از آنچه بروی دروغ بستند که نه آدمی و نه از پری و نه از ملک فرمود
که آن گرگی بود که برادران یوسف علیه السلام دروغ بروی بستند دیگر گفت خبر ده مرا از چیزی که اندکش
حلال بود و بسیارش حرام که حق تعالی در قران آن را یاد کرده فرمود که آن نهر طالوت است الا
من اغترف غرفة بیده گفت خبر ده مرا که کدام صلوة است که بی وضو درست باشد و کدام روزه است
که اکل و شرب منع آن نکند فرمود که آن صلوة که بی وضو درست باشد صلوات بر رسول و آل او و نماز بر میت و روزه
که اکل و شرب مانع آن نیست روزه صمت است که خاموشی است که انی نذرت للرحمن صوما
فلن اکلم الیوم انسیا گفت خبر ده مرا از چیزی که زیاده میشود و کم نشود و از چیزی که زیاده نشود و نقصان میپذیرد
فرمود و آنچه زیاده میشود و نقصان نپذیرد دریا بود و آنچه زیاده نشود و نقصان پذیرد عمرهای مردم است
طاوس گفت راست فرمودی جزاک الله خیرا و وفات آنحضرت در روز دوشنبه بود هفتم ذیحجه در سال
صد و چهاردهم یا شانزدهم از هجرت و عمر آنحضرت پنجاه و هفت سال بوده و گویند پنجاه و هشت سال
والله اعلم و آنحضرت را دفن فرمودند در بقیع نزد امام حسن و پدر بزرگوارش امام زین العابدین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باب ششم در ذکر امام ششم الصادق المصدق ابی عبد الله جعفر
بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول در ذکر ولادت و نسب و کنیت و القاب و عدد اولاد حضرت صادق
صلوات الله و سلامه علیه ولادت با سعادتش در مدینه مبارکه بوده در روز دوشنبه هفدهم ماه ربیع الاول
و بعضی هفتم گفته‌اند در سال هشتاد و سوم از هجرت آنحضرت از خصایل حمیده و صفات پسندیده بهره داشت از
علوم مجید و عبادات بسیار و اوراد و ادعیه و اذکار و تلاوت کثیره داشت و از استنباط معانی قرآن کریم و
استخراج جواهر آن از بحار آن و جواهر عجائب خود را ... اوقات خود را بر انواع طاعات
وا اله قسمت نموده و در مسائل امور آخرت و در زهد و ترک دنیا از اصناف عبادات که تا شک ... الطریق
... کرد اشتغال داشت از ذریت رسالت است و نسبت از پدر بزرگوارش ابوجعفر محمد باقر است صلوات الله و سلامه علیه و نام مادرش
حمیده ... ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و اما اسم مبارکش جعفر و کنیتش ابوعبدالله و ابواسمعیل
و اشهر القابش صادق است و دیگر صابر و فاضل و طاهر و عدد اولاد آنحضرت ده بوده اسمعیل و عبدالله
و ام فروه و مادر ایشان فاطمه بنت حسین بن علی بن حسین بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین و موسی علیه السلام
و اسحق و محمد که مادر ایشان ام ولد بود و عباس و علی و اسما و فاطمه و ایشان از امهات متفرقه‌اند فصل دوم
در معجزات آنحضرت و آن چند معجزه است معجزه اول روایت کرده‌اند از جمیل بن دراج که ... حضرت صادق صلوات الله علیه آمد
مردم ... آنحضرت فرمود که ... اما تو برخیز و بخانه رو و عمل کن ... و بسیار کن که
من دهب ولم یک شیئا احد ... پس ... بگو ... آنحضرت
آنحضرت عمل کرد در حال مرده بازگشت بفرمان الهی معجزه دوم ابو هاشم جعفری گوید که بخدمت امام صادق علیه
والسلام رفتم گفتم یابن رسول الله شنیدم که تو میگوئی که سنگ حجر ... دار و ...
... آنحضرت فرمود که تو میگوئی که محمد حنفیه ... است ...
... و ... آنحضرت برخاست ... الکاه برای طعام می‌آرند و ...
رسول الله و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم ... و ...
و لوای ... محمد حنفیه ... از من ... ابو هاشم جعفری گفت هیچ دلیلی
داری بر نبوت آنحضرت فرمود بلی که ... مرا ... که من ... و ... کرده و ...
بو تمام ... حجر ... و ... محمد حنفیه ... و آنحضرت دست ... فرمود
فرود ... مردی ... بیرون آمد و خاک از خود ... و گفت یا ابا هاشم ...
گفت ... محمد بن حنفیه ... امام ... حسین بن علی بن ابی طالب است و ... محمد بن علی الباقر
و ... صادق است صلوات الله و سلامه علیهم ... قول امام صادق را صلوات الله علیه قبول کن ...
... چون این معجزه ... از آنحضرت ... توبه کرد ...
... معجزه سیم داود رقی گوید که شخصی از اصحاب ... بحج رفته بود در راه ... امام جعفر
صلوات الله علیه رفت و گفت ... که ... زن ... خانه ... امام
فرمود که ... گفت امام علیه السلام فرمود که بخانه رو و چون بخانه رسی ...
... گفت ... چون ... دیدم و بخانه رفتم زن ... دیدم که ...

... شدم ... معجزه چهارم محمد بن ... گوید که پیش ...
... از سؤال ... رسیدم که ... است ... محمد بن عبدالله بن حسن بن ...
... سؤال کردم ... امام ... گفت ... امام ...
... گفت روزی جعفر بن محمد صلوات الله و سلامه علیهما ... آنحضرت ...
آنحضرت ... اسمعیل بن محمد ... رفتم ... کردم ... جواب ...
... گفت ... که ... اصحاب ... کرده ... امام زمان ... گفتم
علامت و دلیل ... فرمود که ... از ... آنچه خواهی ... احمد ...
... این معجزه است ... که ... برادرت ... احمد ...
احمد ... جعفر بن محمد ... از ... گفت ... بر دو ... الغلاظ و شداد
... معجزه پنجم روایت کند علی بن محمد النقی ...
از ... موسی بن جعفر الصادق صلوات الله و سلامه علیهم گفت ... صاحب ...
... حضرت صادق علیه الصلوة
والسلام که بسم الله الرحمن الرحیم ... امام مؤمنان ... رسول ...
اعنی الامام جعفر بن محمد الصادق صلوات الله الملک العلام اما بعد ...
... و کمال ...
...
...
او را ... و من ... خاصان و ... جمع کردم ...
... امانت و دیانت ...
...
...
...
... خیانت ... امانت ...
که من خیانت نکردم و با امانت آوردم و این مقاله چند بار تکرار ...
خورد و آنحضرت ... که ... سوگند ... مروج ... فرمود که ...
... گفت ... آستین ... آنحضرت ... گفت ...
... سجده ... آستین ...
... گفت ... صحرا ...
...
... و ... چون ...

بزرگوارم

از حضرت اله که بشنوی ان مرا عذاب کنند پس آن حضرت بگریست امام موسی علیه السلام فرمود که جامه آنچه پیش
مرا گرفتیم و هر که حاجم بود گریست مرا با امر او دید و بر شد و بر خود لرزید و در مقام در خواست در آمد و مغز
شد بدان که پوستین بر داشت و در پوشید فی الحال احلالش شد و در حلق وی عجب پستید و پیش بسیار
شد آن حضرت فرمود او را که عقوبتش این خواهد شد او را گذاشت و او باز گشت با نهاد رفت و ملک چون این را
معلوم کرد او را العقوبت هر جا تمام گشت **معجزه ششم** حمران اعین روایت کند که در خدمت حضرت صادق علیه السلام
نشسته بودم و ابو هرون نابینا در برابر آن حضرت نشسته بود و دو خصم از برای خصومتی نزد امام علیه السلام آمده
بودند و ابو هرون با خود گفت که رب العزت می تواند قطع ستمکاران کرد دیگری آن حضرت روی
بابی هرون آورد و فرمود که دروغ گفتی این سخن را که رب العزت می تواند جمله خلفای او بمیرند و این مرد باشند
ابو هرون گفت شنیدی که نکردم انکار آنکه اشتی می فرماید جمله مهمان که گشته و خون بها بر وی بر و دار هر دو آنگفت
راست می گوی و از ابو هرون سخن شد و او **معجزه هفتم** معمر بن زیارت کرد که روزی طواف
میکردم و امام علیه السلام نیز طواف می کرد با خود گفتم که طاعت او فرض و حال آنکه مرا او بجمال از روی کران
زیارت کنی فی الحال این رسید و پیش من آمد و فرمود هیچ چون کرده ام با ما علیهم السلام بگو
که چگونه شکر این حق را متابعت کنیم و این گشت صحابت که گفته ای تو چه گفت گفتم آنچه مرا اهل
خود انکشید بودم من کذب گفت **معجزه هشتم** ابن اعین روایت کند عبد الله بن عباس او را کرد که محکم کس
ساختم گفت که حیای این حضرت صادق علیه السلام بر زبان و بگو که از برای حلالی غیر از خالی
فرمای من در روز عرفه در موقف بخدمت وی رسیدم و تعاملی وی زیارت ایشان دستهای مبارک
بدعا بر داشت و در زیر لب حسن الگفت و شنیدم همان دم از او گذاشتند بن اعین گو چه همین بار
آمدم دیدم که ابن عباس از حبس خلاص شده بود رسیدم که این کی بود گفت روز فلان فرستادن همان دم بود
که امام علیه السلام دعا فرموده **معجزه نهم** روایت کند خالد بن نجیح که در خدمت حضرت صادق علیه السلام
بودم و تعصی بود و در هر باب سخن می گفتند در وی نشستم و مرد در پیش افکنده با خود گفتم حجت بودم عاقل کنند
ونمیدانند که از کی سخن می رانند آن حضرت اوایل و او گفت که و الله من شده و مخلوق نیم و ارکان چو دل ما دار
می رستم و پس گفتم بلی آمیخته ام این سخن گویم در حق و حق ملوک در حق خود دستگیری **معجزه دهم** داود گوید که پیش
امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم از این سؤال می خواهم که از تو چیزی می پرسم فرمود که حالا پیش از آنکه بپرسی
چه میگویم ای داود تو را باز گشته بود که تعجیلت در صندوق کنند و قفل باز زد و از وقت از روی خلاص بود
که هزار درهم بوی می داد و گو یند که چون این سخن را از آن حضرت شنیدم بوالی که خواستیم کردن فراموش کردم
و بیرون آمدم از خدمت وی و در آن متحیر بودم که آن چگونه تواند بود و هیچ اتفاق در کوچه از کوچهای مدینه
میگذشتم و حدیثی را دیدم لطافت باکره و صاحب جمال عشوه خنده می کرد و در می او صحبت گفت
می تواند بود که ساعتی با من بنشینی گفتم بگری روحه حلال را با ترک مال و ضاده بر شانه گفتم روا
باشد و از خوبی دختر و مالی که او شهوت بر من غلبه شد و سخنی که آن حضرت فرموده بود از خاطر
من رفت القصه او را بخانه بردم و نشستم با کاری بنهم با تمام متعلق از دی بیامد در خانه زد و دختر را

کفت

گفت که در صندوق رو که اگر مرا با تو ببیند البته هر دو را هلاک میکنند من از ترس آن
صندوق رفتم و دختر قفلی بر آن زد و بند از آن گفت که بیچاره ای افتاده اگر بیچاری از قفس
خود را از من صندوق ترا بخشی هزار درهم بباید داد و خود را خلاص کرد و اگر نه ترا بدست والی مدینه
می سپارم تا عقوبت کنند ترا با این پیش وی برم تا رسوا شوی من با خود اندیشه کردم که پیش من
بجز از هزار درهم دادن قیمت هزار درهم دادم و از دست آن دختر بر جستم و از آن صندوق خلاص
یافتم و همچنین بخدمت آن حضرت رفتم بجانب من بگرفت و فرمود که حال چیست گفتم هزار درهم مرا دادم
از صندوق خلاصی یافتم چنانچه شما فرموده بودید **معجزه یازدهم** روایت است از زید بن جعفی خلف که در روز
نزد آن حضرت صادق علیه السلام بودم و ذکر زید بن علی میگذشت و در آن اولاد او در مدینه بودند آن حضرت
فرمود که گویا می بینم که او خروج کرده است در عراق و او را کشته اند و بر دار کرده و سر او را
بر نیزه کرده همه گرد آمدند و بشارت فرمود بیک موضعی که سر وی را آنجا بیاورند گفت و آنچه
که آنچه از آن حضرت شنیده بودم بچشم خود دیدم نه زیاده و نقصان **معجزه دوازدهم** صفوان بن یحیی
گوید که حکایت کرد با من محمد بن جعفر بن محمد بن اشعث و گفت میدانی که سبب آمدن
ما در این امر چه بود و از چه دانستیم و شنیدن از این مدانستیم بودم گفتم نی ابو جعفر دوانقی گفت
محمد بن اشعث که شخصی را از برای من پیدا کن که او را عقلی باشد که از من بغایت بجای
برساند من ابن مهاجر ابن لیاقت این امر دارد که تو بخواهی گفت او را حاضر کن من او را
پیش ابو جعفر بردم گفت ای ابن مهاجر این مال بستان و بمدینه رو و نزد عبد الله بن حسن و
جماعتی از اهل بیت مثل جعفر بن محمد صادق علیهما الصلوة و السلام و غیر او بگوی که من مرد
غریبم و چنین مال تسلیم کنی بگو که خطی من بدهند که این مال بشما تسلیم کردم این مهاجر
مال بر گرفت و بمدینه رفت و تفرقه کرد و باز آمد و محمد بن اشعث نزد جعفر دوانقی نشسته بود
گفت چه کردی ای ابن مهاجر گفت رفتم و مال را تفرقه کردم و خطها استدم الا از جعفر بن
محمد صادق علیهما السلام که پیش وی رفتم و او در مسجد رسول الله نشسته بود چون بر خیزد من
با او بگویم آنچه با دیگران گفته بودم او تعجیل کرده بر خواست و روان شد من از عقب وی
رفتم روی مبارک باز پس کرد و فرمود که از خدا بترس و اهل بیت رسول را فریب مده که ایشان
بدولت عباسیه محتاج شنیدند گفتم چه چیز ما بی فرمود که سر را فرا پیش آر و برین پیش بردم گفت با من
که میان من و تو گذشته بود با من گفت گویا که پیش ما حاضر بود دوانقی گفت بدان ای ابن
مهاجر که هیچ از اهل بیت نبوت نماند نه مگر که در میان ایشان محدثی باشد و
جعفر بن محمد علیهما السلام محدث این جا است و محدث آن بود که از غیب سخنان گوید
مخالفان بمنزلت ایشان را امید است لیکن می پوشیدند و در ملاک ایشان میکوشند
و لیکن هوا اخوان المبین **معجزه سیزدهم** روایت کنند از حارث بن حصیر
ازدی که گفت مردی از اهل کوفه بخراسان رفت و خلق را دعوت میکرد بولایت و امامت
حضرت صادق علیه السلام آن طایفه کرده شدند و هر اقرار با آن کردند و گروهی

کفتم

کفتم

انکار نمودند و گروهی دران امر توقف مینمودند و از هر گروهی شخصی بخدمت آنحضرت امدند و خبری بخدمت وی متکلم شخص نجوم
که از جانب جماعتی امده که ایشان توقف میکردند تا ان امر ظاهر شود و بعضی ازان قوم که از خراسان امده بودند
کنیزکی واکه با حضرت در تکلم بود گویا بان کنیزک حرکتی کرده بود و خبری بخدمت امام علیه السلام رفت گفت مردی
از اهل کوفه بخراسان نزد ما امد و ما را بولایت و امامت تو دعوت میکرد و قومی اجابت کردند و گروهی
انکار نمودند و جماعتی توقف داشتند تا ظاهر شود و این نوع نزد حضرت آنحضرت فرمود که در فلان روز که آن کنیز
فلان شخص فساد میکردی چرا ورع را کار نفرمودی و توقف نکردی در فساد کدام سرا دران ساعت
ازین دو نوع نوع اجابت امام کردن با کنیزک مردم فساد نمودن او چون این سخن شنید از خجالت
خاموش شد و برخواست و بیرون امد معجزه چهاردهم روایت کند از ابو بصیر که گفت حضرت صادق علیه السلام
مرا گفت یا با محمد حال ابو حمزه ثمالی چیست گفتم وقتی که من می امدم بسلامت بود فرمود که چون برگردی
روز اول سلام برسان و بگوی که در فلان روز در فلان ساعت عمر تو بسر اید گفتم فدای تو گردم او مرد
خوش خلق و از شیعه شماست گفت هر که از شیعه ما بود بهتر کار باشد و از خدای ترسد
و در ورع با ما باشد و در درجه با ما بود ابو بصیر گوید که چون بکوفه امدم و در ان روز و در ان ساعت که گفته بود
حضرت فرموده بود ابو حمزه ثمالی از اوقات رسیدن زیاده و نقصان معجزه پانزدهم حیان بن
سدیر گوید که بخواب دیدم که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم طبقی رطب پیش آن حضرت
نهاده بود و بسران پوشیده و ازان تناول میفرمود و نقصتم یا رسول الله مرا نیز ازان چیزی
دست مبارک در زیر ان کرده و یکیک بمن میداد و من میخوردم تا هشت عدد را خوردم گفتم یا رسول
الله دیگر بده فرمود که بس است چون روز دیگر بخدمت صادق علیه السلام رفتم دیدم
طبقی رطب پیش وی نهاده و چیزی بر روی پوشانیده و ازان تناول میفرمود گفتم یابن رسول الله ازین چیزی بمن ده تحمید
بمن میداد و من میخوردم چنانچه در خواب دیده بودم هشت رطب بخوردم گفتم یا امام دیگر بده که بس است
فرمود که بس است همان بود اگر رسول الله صلی الله علیه و آله زیاده ازین تو داده بودی من نیز میدادم من حیران
ماندم و با خود گفتم که او امام زمان و وارث پیغمبر است معجزه شانزدهم سعد بن اسکاف روایت کند
از سعد بن طریف که گفت نزد حضرت صادق علیه السلام بودم مردی امد از کوهستان و تحفه ای
چند از برای آنحضرت اورد و انهای دران میان ان بود تحفه ها بود برای نان و قدیدی پیش
آنحضرت اورد و انها را ازین رغبت و گفت ازینها بخورید ان حضرت فرمود که بردارید و بسگان
ده که مردار است مرد گفت که من این را از مسلمان خریده ام و او گفت که این قدید از گوشت حلال بود حضرت
آنحضرت بدان مرد گفت که بر خیز ان انها را انجا ببر و در گوشه بگذار مرد انها را انجا برد و در گوشه
نهاد پس آنحضرت بما فرمود که ما فهم آن بکردیم و او ازین شنیدیم ازان گوشت که این حلال نبود و او صبا ازما
بخورید زیرا که من مردارم و مردار را بر اهل عصمت نباشد آن مرد خجل شده انها را برداشت و بیرون برد
آنحضرت امد و انچه از قدید شنیده بود با آنحضرت باز گفت آنگاه فرمود که از ان روز منع شده اند که ما را هم
انچه دیگران ندانند و هر چه بر ما علوم بود ما را این معلوم است مرد گفت فدای تو شوم این معجزه
مثل معجزات ائمه علیهم السلام مرد انها را برداشت و بیرون امد من از عقب وی رفتم دیدم که از ان سگان

داده و بخورند معجزه هجدهم روایت کند از حسین بن علی بن فضل که او گفت از موسی بن عطیه نیشابوری
شنیدم که جماعتی از بزرگان و شیعه بکار بر جمع شده و مرا اختیار کردند و ابو لبابه و جمعی دیگر را گفتند
بشما اعتماد میشود که بمدینه روید و تفحص نمایند که امام و خلیفه کیست تا ما پیروی او نمائیم که خبر رحلت امام
محمد باقر علیه السلام و وفات یافته و ما را معلوم نیست که امام و خلیفه کیست تا ما پیروی او کنیم از فرزندان
فاطمه علیها السلام و صد هزار دینار نقد بما دادند و روایت بخشند تفحص کنیم هر جا که یکی ازیشان دعوی امامت
و ذو الفقار و قضیب و ردا و دراعه و جوامع و لوح که اسما عظام ائمه امام علیهم الصلوة و السلام بر ان
نوشته و انگشتر و درع نزد او بیابید این مال را تسلیم او کنید چه اینها نباشد مگر نزد امام معصوم
و بعوض الفاقه موسی گوید بمدینه اسباب راه نمودند اینها را برداشتیم و روانه مدینه شدیم چون بآنجا رسیدیم
در مسجد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرود امدیم و دو رکعت نماز گذاردیم و طعام خوردیم و پس ازان
تفحص در امدیم از جمعی پرسیدیم که قایم بامر امامت کیست گفتند محمد بن علی برادر زین العابدین جعفر بن
محمد علیهم السلام موسی گوید که قصد زید بن علی کردیم و او در مسجد یافتیم و سلام کردیم
و جواب شنیدیم گفت از کجا می ایید گفتیم از زمین خراسان گفت بچه کار امده اید گفتیم امده ایم
که امام کیست گفت بیایید بروید و ما را انجا برد و طعام اورد و خوردیم و تفحص امامت کردیم و دلایل امامت از وی طلب
بیرون امدیم و بخدمت امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام رفتیم چون بخدمت وی مشرف شدیم فرمود
که ای موسی بن عطیه و ای ابو لبابه و ای طهمانه و ای فلان و فلان و همه ما بهمان نام ما را به نام خواند و بجا ما جواب گوییم فرمود
که شما از جانب خراسان امده اید و شما را فرستاده اند تا امتحان کنید ما را که هر که دلیل امامت پیش
او بیابید صد هزار دینار بشما داده اند که تسلیم وی نمایید و دیگر فرمود که اول نزد عم من زید رفتید و اتهم
گفتید و ان دیدید انچه گذشته بود باز گفت لیکن ازان فرمود که پاکا آن خدای که در میان
خلق حجت خود را اید کرد تا قدرت خود را بایشان نماید بعد ازان ازمیان انگشتری حلال نهاد
از ذره وغیران آن بایشان نمود همه تصدیق کردند و رکوع طلبیدند و نیز با همه ان نهاده و انسه و خبر
برو خواند چندان بسیار از انجا فرمود که جامه شد میان امام و ایشان فرمود انچه نیستم نه از برای خود میخواهیم
بلکه برای فقرا مسلمانان بیاورید بعد از ان بشارت فرمود آن زمان که بجای خود بازرفت و گرد خود
که ای جماعت تا مگر نمانی کنید و از مومنان و برادران برسد و ما را بشناسد و از ان مال بیرون بر دید بگیرید
که فرستاده اند که تا احتیاجی بدان امده بود و بمانند که بر فقرا و شیعیان ما صرف کنید که همان است
که کار ما رسیده و مکافات ان نمایت دهد که ازیشان کم اصلاع بود و پیش طلبید و جواب بدست مبارک مراد شد
سوی روید و ابو لبابه نزد او امد و در چشم داشت و چشم وی را از ان نعمت ابادان فرمود
که با این معجزه و دلیل امامت بروید پس ان آنحضرت وداع کردند و روانه شدند معجزه نوزدهم صیرفی گوید
که حضرت صادق علیه السلام مردی از کوفه ی کوار شده بود بمدینه سفر نموده ناگاه سعدی از دجله در افتاده در
دنبال میرود و آنحضرت در از گوش را داشت تا سعدی بوی رسید پس اشارت فرمود بگو سعدی که ترا
چه رسیده گفت ای پسر رسول خدای انصاف من ازین شتران بستان از محمد که شبان صحرا
شتری بر تو میکند گفت من فعل بایشان میکنند آنحضرت توقف فرمود تا شبان امد فرمود که ای متحیرش

شوم این چه جرئت است که با من گوسفند کشتی که ازین نوع افعال حضرت ذو الجلال از تو می پسندد و از تو در گذرد
بجویشان گفت تو مگر این را ملک با اعرابی بگو که اگر دامانی فرمود که مرا بهان لیستم من از نسل فضل شرم که محمد است صلی الله
علیه و آله اگر تو به کنی ازین گناه بدی میخواهی تو استغفار کنم و اگر توبه نکنی لب نگشایم و همین دم تو مسخط و عقاب الهی
نمائیم پس اعرابی توبه کرد و اظهار پشیمانی نمود و آنحضرت از برای وی استغفار فرمود و گوسفند بزبان گویا شد چنانکه همه کس شنیدند
که گواهی میدهم که خدای تعالی یکیست و محمد رسول او است و تو حجت خدائی بر خلق او فصل سیم در ذکر
احتجاج آنحضرت با جماعتی و حضرت صادق علیه السلام با نواع علوم در غیر مجلس منصور و بعضی در مجلس او بوده ذات
صلوات الله علیه کلینی رحمه الله آورده در کتاب کافی که عنوان بصری مردی بود پیر که هفتاد و چهار سال از عمر وی گذشته
بود او گوید که مرا تردد میکردم نزد مالک بن انس برای آموختن علم پس حضرت صادق علیه السلام بمدینه مبارکه
تشریف آوردند رفتم بخدمت وی میخواستم که فرا گیرم از آنحضرت فواید علمیه چنانکه فرا گرفتم از مالک روزی
داعیه بخدمت وی رفتم فرمود که من مردی ام مطلوب بسیار کس نزد من تردد میکنند با وجود این مرا اوراد خدمت
در هر ساعتی از ساعات شب و روز پس تو مرا از ورد خود باز مدار و همچنان نزد مالک تردد کن چنانچه تردد میکردی پیش ازین
عنوان گوید که غمگین شدم و از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و با خود گفتم که اگر در من خیری می یافت مرا دور نمی نمود
از تردد بخدمت او و اخذ علوم از او پس داخل مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شدم و سلام کردم
بخانه رفتم روز دیگر آمدم بروضه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دو رکعت نماز کردم و گفتم از خدای تعالی
که یا رب ای خدا آن میخواهم که دل مبارک جعفر بن محمد را علیه السلام بر من مهربان گردانی و از علم او چیزی روزی من گردانی که
کنی که براه راست بیایم و بازگشتم بسوی خانه خود غمگین و اندوهگین و در نزد دیگری نرفتم بجهت آنکه بار ارادت را بسته بودم
دل خود را از دوستی حضرت صادق علیه السلام آب داده بودم و بیرون نمی آمدم از خانه خود مگر از برای
نماز واجب تا صبرم نماند قرار بی صبری و دلتنگی کفش پوشیدم و رو براه آوردم و متوجه خدمت
امام علیه السلام شدم چون به در خانه آنحضرت رسیدم طلب اذن کردم بخدمت خادمی بیرون
آمد و گفت چه حاجت داری گفتم میخواهم که بر امام علیه السلام سلام کنم گفت در نماز است پس بر در نشستم
تا اندک زمانی گذشت خادمی دیگر بیرون آمد و گفت بیا درون بیا برکت الهی پس در رفتم و سلام
کردم و جواب شنیدم و فرمود بنشین که خدای تعالی ترا بیامرزد پس نشستم زمانی سر مبارک در پیش افکند
بعد از آن سر برداشت و گفت کنیت تو چیست گفتم ابو عبدالله فرمود که ثابت دارد خدای تعالی
کنیت ترا و توفیق فرماید ترا بمرضیات خود حاجت و سؤال تو چیست من با خود گفتم اگر فایده زیارت
آنحضرت و سلام بر وی نبود غیر ازین دعا هر آینه آن بسیار بود و کافی بعد از آن سر مبارک بالا کرد
و فرمود که حاجت تو چیست گفتم درخواستم از خدای تعالی که دل مبارک ترا بر من مهربان گرداند و از علم تو
چیزی مرا روزی کند و امید دارم که حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود که دل مبارکت بمن مهربان شد
دعای مرا فرمود که یا ابا عبدالله علم بتعلم نیست و جز این نورست که حق سبحانه بدل هر که بخواهد
میخواهد که او را هدایت نماید افکند پس اگر طالب علمی پس طلب کن اول در نفس خود حقیقت عبودیت و طلب کن علم
را باستعمال او و عمل بان کردن و طلب فهم کن از خدای تعالی تا ترا فهم دهد گفتم یا شریف فرمود
که بگو یا ابا عبدالله گفتم یا ابا عبدالله چیست حقیقت عبودیت فرمود که آن سه چیز است اولا آنکه بنده در

تعالی بنده عطا فرموده ملک خود نداند مگر مال را مال خدای تعالی داند و صرف کند بجائی که آن امر فرموده
باشد و دیگر بنده در نفس خود تدبیری نکند آنچنان تدبیری که او را از امر بیرون برد بلکه میباید که اشتغال
نماید در آنچه خدای تعالی امر فرموده و در آنچه نهی نموده از وی پس هرگاه که بنده ملک خود نداند آنچه
خدای تعالی بوی ارزانی فرموده آسان میشود بر وی صرف کردن در جائی که حق تعالی امر فرموده که در آنجا صرف نماید
و دیگر هرگاه که بنده تدبیر نفس خود را بمدبرش گذاشت آسان میگردد بر وی هر نوع مصیبتی که باو میرسد و هرگاه
اشتغال نمود بنده باوامر و نواهی الهی فارغ میسازد خود را از آن نوعی که جدل و مباهات و مفاخرت
بر مردمان پس هرگاه که حق سبحانه و تعالی اکرام فرموده بنده خود را باین سه چیز آسان میشود بر وی خصوص دنیا و ابلیس با
خلق خدا و نمی طلبد دنیا را بتکاثر و تفاخر و نمیخواهد نزد آنچه مردم هست عزت و علو را و اوقات خود را
باطل نمیکند و این اول درجه متقیانست چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده که تلک الدار الآخرة نجعلها
للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین گفتم ای ابا عبدالله مرا
وصیتی کن فرمود وصیت میکنم ترا بنه چیز که آنها وصیت منست بمریدان راه خدای تعالی و از خدای تعالی میخواهم که
رهروان راه الهی را توفیق دهد گفتم یا ابا عبدالله وصیتی فرما فرمود که وصیت میکنم ترا بنه چیز که سه از آن
کسی که خواهند خدا را از حق سبحانه و تعالی میخواهم که توفیق دهد ترا در استعمال آن سه از آن
در ریاضت نفس است و سه از آن در حلم و سه دیگر از آن در علم پس نگاه دار در هر باب و از آن تغافل
و بجا آوردن تمامی را عنوان گفت پس گفت آن سه که در ریاضت نفس
است پس اول آنست که حذر کنی که نخوری آنچه از روی نفس نیست زیرا که آن میراث حماقت و بلاهت را
و دیگر نخوری تا گرسنه نشوی و دیگر هرگاه که خوری پس حلال بخور و نام خدای را ببر و یاد دار حدیث
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که پر نکرد هیچ آدمی ظرفی بدتر از شکم خود پس اگر ناچار پر کند پس
یک ثلث از برای طعام مقرر کن و ثلث دیگر از برای آب و ثلث دیگر از برای نفس بگذارد و اما
آن سه چیز که در حلم است پس اول اگر کسی گفت ترا اگر یک بگوئی ده بشنوی پس بگو ترا که اگر ده بگوئی یکی
نمی شنوی دوم هر که ترا دشنام دهد بگو اگر راست میگوئی از خدای تعالی میخواهم که مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئی پس میخواهم از خدای که از برای
تو ترا بیامرزد و دیگر هرگاه که وعده دهد ترا بفحش پس وعده ده او را بنصیحت و دعا و اما آن سه که در علم است پس
اول آنکه بپرس از علما آنچه ندانی و بر تست که حذر کنی که سؤال از ایشان از روی امتحان و تجربه باشد
و بر تست که بر حذر باشی که این نوع چیزی بعمل نیاری و دیگر فرا گیر احتیاط را در جمیع موجودات آنچه ترا
بسوی آن راهی باشد و دیگر بگریز از فتوا دادن چنانچه گریخته ای از شیر و مگردان گردن خود را پلی از برای مردم
این زمان برخیز از پیش من ای ابا عبدالله که من آنچه حق نصیحت بود از برای تو کردم و فاسد مگردان بر من ورد مرا
چه بدرستی که من مردی ام که بخل میورزم از نفس خود را از برای خود در چیزی چند یعنی که ترک حال
دیگری میخواهم پرداخت و الحمد لله رب العالمین روایت کرده است هشام بن
حکم که ابن ابی العوجا که از ملاحده بود بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد آنحضرت از وی پرسید که مرا
خبر ده که تو مخلوقی یا نه گفت مخلوق نیستم و مصنوع یعنی مرا خالقی و صانعی نیست آنحضرت فرمود که اگر مصنوع
نیستی پس چگونه بوجود آمدی تو خود خود را ایجاد کردی پس ناچار ترا صانعی باشد که ترا آفریده

می‌افتد و نه زمین بر روی [illegible] میرود و حق سبحانه و تعالی مدبر اینهاست که در وی خللی و نقصی راه ندارد در آن قاعده
که هست تا آنگاه که خواهد که برطرف کند زندیق در دست آنحضرت مسلمان شد و آنحضرت او را بهشام
بن حکم سپرد تا او را علم توحید و شرایع بیاموزاند و دیگر روایت است که زندیقی دیگر بخدمت آنحضرت
آمد و مسایل بسیار پرسید و جمله را جواب شنید و بعضی از سؤالات وی این است که گفت که از برای چه خمر را
حرام کرد و او را اینچنین تندی و کیفیتی عطا شد آنحضرت فرمود زیرا که ام الخبائث است و چون مست شود بعد از بزرگ و فساد
از و فعل [illegible] و خدا را نشناسد و در آن وقت ترک معصیت نکند و قطع رحم نماید زیرا که زمام اختیار
وی در دست شیطان است و او را میکشد بهر جانب که خواهد تا اگر فرماید او را که سجده بت کن سجده کند
و دیگر آنکه از طاعت دور میشود و بمعصیت نزدیک میگردد گویا جمله گناهان در خانه نهاده و در آن بسته و کلید آن
خمر است [illegible] فساد [illegible] و ظاهر [illegible] دفع این فسادات حرام است دیگر زندیق گفت از
برای چه خون ریختن حرام است فرمود از برای آنکه دل را سخت کند و رحم از دل ببرد و گوشت را گنده کند و جذام آرد
حاصل نسل شود و قطع رحم حرامست دیگر گفت [illegible] چرا حرام است فرمود زیرا که جذام آرد دیگر پرسید چرا
مردار حرام است فرمود تا فرق باشد میان آنچه بنام خدا کشته شده و میان آنچه خود مرده دیگر خون خوردن
باشد از آن [illegible] و علتها بهم رساند و آن از حکمت دور بود و آن لایق حکیم نیست که بحکمت کار کند زندیق گفت
ماهی [illegible] مرده میخورید فرمود که کشتن ماهی آن است که او را از آب بیرون آرند [illegible]
با مرد [illegible] خون نیست [illegible] از آن جهت [illegible] حلال شده
گفت چرا زنا را حرام کرده فرمود از برای آنکه در آن انقطاع نسل است و فساد خواهد شد دیگر [illegible]
که از که [illegible] و فرزند [illegible] ایشان گم شود زندیق گفت چرا لواط حرام است
فرمود که اگر آن حلال بودی مردان بلذت و شهوت آن مشغول شدندی و از زنان [illegible] نسل کم شدی و نسل منقطع
گشتی گفت چرا [illegible] بهایم حرام است فرمود از برای آنکه آدمی [illegible] و اگر همه این
بودی بغیر صورت [illegible] آدمی [illegible] مشغول شدندی و نسل کم شدی [illegible]
تعالی زنا را از برای مردان [illegible] از برای مجالست و موانست [illegible] در فرزندان [illegible] زندیق گفت
چون مجامعت [illegible] حلال شد چرا غسل واجب میشود آنحضرت فرموده که جنابت بمنزله حیض است
چه نطفه آدمی خونی است تمام [illegible] با حرکت و شهوت سخت می‌باشد و چون مرد
فارغ شود آنچه [illegible] و دیگر آنکه در وقت [illegible] مرده وار [illegible]
خود می‌[illegible] بدین سبب غسل واجب [illegible] خوشش [illegible] و آدمی [illegible]
[illegible] بدین سبب غسل واجب [illegible] طهارت
[illegible] آنکه پاک باشد از نجاست زندیق گفت اگر کسی گوید که این [illegible] کواکب [illegible]
صانع فرمود که او [illegible] عالم صغیر و کبیر [illegible] فرمود [illegible]
خالق افلاک [illegible] از پی یکدیگر و توقف نمی‌توانند کرد [illegible] ایشان مثل بندگان

باشد و تو مصنوعی پس او منقطع شد و هیچ نگفت و بیرون رفت بعد از آن ابو شاکر دیصانی آمد گفت ای صادق
مرا دلالت کن بر معبود آنحضرت فرمود که بنشین چون نشست اتفاقاً کودکی ایستاده بود و با تخم مرغ بازی میکرد
آنحضرت آن کودک را طلبید و فرمود که ای دیصانی این تخم مرغ حصاریست مستور پوستی غلیظ دارد و در زیر آن پوستی
دیگر هست تنک و در زیر آن نقره‌ایست روان و در میان آن زرده‌ایست [illegible] نه نقره بزرده مخلوط می‌شود و نه زرده
در نقره می‌آمیزد و بر این حالت [illegible] چیزی که مصلح آن باشد از بیرون آن که خبر دهد از صلاحیت آن و نه مفسدی از بیرون آن
میرود که اخبار کند از فساد آن [illegible] مثل الوان طاوس چیزی [illegible]
[illegible] مدبری [illegible] ساعتی سر در پیش افکند و [illegible]
[illegible] پس سر برداشت و گفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده و رسوله واشهد
انک حجة الله علی الخلق و گفت [illegible] توبه کردم از آنچه بر آن بودم و ابوشاکر که زندیقی بود [illegible]
گشت هشام بن حکم گوید که در مصر زندیقی بود و آوازه حضرت صادق علیه السلام شنیده بود و شنیده بود که او علم کامل و فضل
شامل دارد [illegible] آنحضرت زندیق از مصر متوجه مدینه شد چون بمدینه رسید احوال پرسید گفتند که بمکه رفته
زندیق از مدینه عزم مکه نموده و چون بمکه رسید امام علیه السلام در طواف بود هشام گوید که ما در طواف بودیم
زندیق آمد و بر آن حضرت سلام کرد و نشست آنحضرت پرسید که نام تو چیست گفت عبدالملک [illegible]
[illegible] گفت نام من عبدالملک فرمود که کنیت تو چیست گفت ابوعبدالله فرمود که آن ملک کدام است
که تو بنده اویی از ملوک آسمان است یا از ملوک زمین و خبر ده مرا که پسر تو بنده ملک آسمان است
یا بنده ملک زمین زندیق هیچ جواب نگفت آنحضرت فرمود که چون من از طواف فارغ شوم نزد من بیا چون
آنحضرت از طواف فارغ شد زندیق آمد آنحضرت فرمود که میدانی که زمین را زیر و بالا است گفت بلی
گفت تو در زیر زمین رفته زندیق گفت نی گفت میدانی که در زیر زمین چیست گفت نه اما گمان است که در زیر
زمین هیچ نیست آنحضرت فرمود که ظن عجز است چون یقین نشود پس فرمود که بر آسمان رفته گفت نه فرمود که
میدانی که در آن چیست [illegible] مشرق و مغرب چیست گفت نه آنحضرت فرمود که این عجب است که با آسمان و زمین نرفته
و مشرق و مغرب نرسیده و ندیده آنچه در پس آنهاست و تو انکار میکنی از آنچه در پس مشرق و مغرب است
و از آنچه در آسمانهاست و عاقل نباشد که انکار چیزی کند که نداند زندیق گفت کسی با من این سخن نگفت
بغیر از تو آنحضرت آنچه در آن [illegible] که خالق نباشد زندیق گفت ممکن بود آنحضرت فرمود که چون
[illegible] شد [illegible] حجت نباشد [illegible] عالم [illegible] ای برادر مصری فهم کن آنچه معلوم
است [illegible] منضطرب الی [illegible]
[illegible] قادر بودندی که بروند چرا باز می‌آیند و اگر ایشان [illegible]
پس چرا روز شب نمیشود و شب روز [illegible] اگر [illegible] بناء [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که اگر [illegible] ایشان را میبرد چرا باز نمیگرداند و اگر باز [illegible]
[illegible] که آسمان را برافراشته و زمین را فرود داشته [illegible] از آسمان بر زمین

می‌باشند در امور که ایشان را الهام کنند که چنین کنند و نهی نمایند که مکنید که اگر ایشان نبودندی از حال خود
گردیده بودی و تغییر ایشان را نیافتی و زوال و انتقال در ایشان پدید نیامدی و زندیق گفت که اگر کسی گوید که همیشه
توالد و تناسل بوده و قرنی میروند و قرنی می‌آیند و اعراض و امراض ایشان را هلاک میکنند و قرن اول خبر نشد
همیشه بر این طریق یافتیم بمنزله درختان و نباتات که در هر زمانی حکیم دانایی ظاهر شود و خلق را مصالح
بیاموزاند و دانا بود با الطف کلام فصیح که بخلق آرد و ایشان را بکارهای خیر فرماید و از شرور باز دارد و تا
فنا در عالم ظاهر گردد حضرت صادق علیه السلام فرمود آنچه دیروز از ما بوجود آمد فردا خواهد رفت
چگونه عالم بود با آنچه گذشت و با آنچه خواهد بود شعر پس تو کی دانی که این باغ از کی است ه کو بهاران
زاد و نرگس نبودی است ه وادمی از سر حال بیرون نیست یا خود را آفریده یا دیگری او را آفریده یا خود
همیشه موجود بود اما اول آنچه نباشد چیزی نتواند آفرید زیرا که معدوم تا نشود موجود نتواند کرد و اگر موجود بوده
گشت موجود او نخواهد کرد ابتدای او چون بود و اگر آدمی همیشه بودی حوادث بدو نمی‌رسیدی
و بطول ایام متغیر نشدی و با این می‌بینیم که فنا بیخ نمی‌تواند نمود و در آن درد و گرد نقصان و خشم
بی مونس شود و اگر کسی گوید که دیگری او را آفریده گوییم که آن که آفریده و اگر آدمی از جهان
آفریدی که خود خواستی از جمال بکمال و خوبی و درازی و کوتاهی و زیادتی عمر کوتاه تبدیلی و رنج
و بیماری و پیری از خود باز داشتی و نگاه داشتی که نمیرد زیرا که آنچه آفرید آن قادر بود روح در تن آورد و در تن نگاه
و دفع مرگ نتواند روح را از مرگ باز آورد و اینها را از آنچه که نتوانند بود پس همه ممکنات مخلوق
حق سبحانه و تعالی باشند جلت قدرته در ذکر نوزده مسئله که حضرت از حکیم هندی پرسید و او
از جواب عاجز گردید در مجلس ooooooooooooo روایت کرده صاحب [illegible]
از پدرش و او از ربیع که روزی حضرت صادق علیه السلام نزد منصور دوانیقی آمد و حکیم هندی
پیش منصور بود و کتاب طب میخواند و آنحضرت می‌شنود چون هندی فارغ شد از آنحضرت
پرسید که یا ابا عبدالله از این علم که نزد من است چیزی میخواهی فرمود که نه گفت چرا فرمود زیرا که
نزد من از آن بهتری هست هندی گفت که آن کدام است فرمود که من مداوا میکنم گرم را بسرد و سرد را
بگرم و خشک را بتر و تر را بخشک و بازگشت آن با خدای تعالی گذارم و قول حضرت رسول را اصل کنم و اله
نقل آورم که معده خانه درد است و کم خوردن سر همه دواها و عادت ده هر نفسی را آنچه عادت او باشد
هندی گفت اصل طب همین است آنحضرت فرمود گمان داری که من از کتب طب فرا گرفته‌ام بلکه
علم الهی اخذ کرده‌ام هندی دعوی آن داشت که من علم طب را بهتر میدانم آنحضرت
فرمود که حالا جواب آنچه از تو می‌پرسم بگو گفت بپرس اول فرمود از برای چه سر چندین پاره
می‌باشد گفت نمیدانم دوم فرمود که چگونه است که بر سر موی می‌باشد گفت مطلع نیستم
سیوم فرمود که چرا پیشانی از موی خالیست گفت واقف نیستم چهارم فرمود که چون است که
خطها در پیشانی کشیده است گفت بدان اطلاع ندارم پنجم فرمود که چرا ابرو بر بالای چشم
است گفت ندانسته‌ام ششم فرمود که چون است که چشمها بادامیست گفت نمیدانم هفتم فرمود

که چرا بینی در میان هر دو چشم است گفت نخوانده‌ام هشتم فرمود چون است که سوراخ بینی در زیر است و لب بالای
دهان گفت عالم نیستم نهم فرمود چرا دندانهای ضرس پهن است گفت نمیدانم دهم فرمود چرا دندانهای
پیش تیز است و دندانهای نیش دراز گفت نمیدانم یازدهم فرمود چرا مردان ریش دارند گفت ندانستم
دوازدهم فرمود که چون است که بر کف دست موی نیست گفت نمیدانم سیزدهم فرمود که چون است که ناخن و موی
را حس حیات حلول ندارد گفت ندانم چهاردهم فرمود چرا دل صنوبری است پانزدهم فرمود چون است
که شش دو پاره است و حرکت وی در موضع خود باشد گفت نمیدانم فرمود چرا جگر برآمده است
شانزدهم فرمود چون است که گرده گرد است هفدهم فرمود چرا خمیدن زانو از پس است هجدهم
فرمود چون است که میان قدمها باریک است گفت نمیدانم آنحضرت جواب همه را فرمود
اول آنکه چند پاره سر برای آنست که مجوف است اگر درست و فصل و جدایی نباشد زود درشکسته شود
و اگر جدایی باشد دیرتر پاره میشود دویم که بر سر موی برای آنست که بواسطه موی روغن بدماغ میرسد و بخار از دماغ
و از مسام بیرون می‌آید و دفع سرما و گرما میکند که از خارج بدو میرسد سیم پیشانی از موی خالی است
برای آنکه محل نور است چه از دماغ نور بآنجا میرسد و از آنجا بچشم میرسد چهارم خطهای
پیشانی برای آنست که عرق چون از سر فرود آید در آنجا بایستد و در چشم فرو نرود پنجم
ابرو بالای چشم بجهت آنست تا بقدر کفایت نور وارد کند و راستی نور را بچشم رساند که اگر زیاده
باشد از آن چشمه درست نماند و دیگر اگر چیزی افتد پیش از آنکه بچشم بیفتد از جای دیگر دفع
و اگر گرد و غبار باشد از او دفع کند و دیگر چشمها بادامی است تا میل دوا توان کشید از برای
بیرون دوا و اگر خلاف آن بودی میل در او نرفتی و علاج نشدی و دیگر سوراخ بینی در زیر
است تا ماده و رنجی که باشد از او فرود آید و بوها بمشام رسد و اگر بالا بودی رنج از وی
فرود نیامدی و بوی بمشام نرسیدی و حکمت دیگر آنکه لب بالای دهن است که آنچه از دماغ فرود
می‌آید بدهان نرود و طعام و دیگر آنکه منقص نسازد و دیگر ریش مردان بسبب آنست که مستغنی باشند
از عورت ریزه کردن تا فرق باشد میان مرد و زن و دیگر دندانهای ضرس پهن است تا طعام بدان
توان خائیدن و دیگر نابها دراز است تا مثل ستونها باشد برای دندانها مانند ستون بنا
و دندانهای پیش تیز است تا چیزها را توان برید و دیگر کف خالی از موی میباشد تا لمس چیزها توان
از نرم و درشت و دیگر موی و ناخن حیات ندارد که حیات در اینها حلول
نکرده اگر داشتی دراز شدن آن بایستی که دیگر حیات در آنها حلول
ندارد اگر داشتی دراز شدی از ماندن درد چیدن فکر بودی و دیگر دل مانند دانه صنوبر
است و سرش باریک است تا در میان شش قرار گیرد و خون دل کرم است و شش برد از حبس بودی
دماغ بجوشش آمدی از گرمی دل اگر برودت شش نبودی شش دل را تربیت دهد از حرارت او که بمحض حکمت حق سبحانه
شش را با دیگر دل ساخته و دو پاره گردانیده و دل را در میان آن قرار داده تا از برودت
او در راحت باشد و از بجهت شش را مروحه القلب خوانند یعنی بادبیزن دل و مغزها از برودت آن بهره ما
بماند و بوی آن بدل رسد تا نسوزد و گرمی دل بدماغ رسد تا فرود نگردد و منهی بهلاک مرد نشود ذلک

تقدیر العزیز العلیم و دیگر جگر را معده و جذبه دارد زیرا که معده گرانست و پس جگر
ایستاده و جگر را می‌فشارد تا بخار را بر آمدن می‌آرد که اگر چنان نباشد این کار از او نیامده و دیگر
گرده منتصب مثنی است گردانست تا منی از او فرود تواند کرد همچنانکه چرا آن نقطه بعد از نقطه فرود
می‌ریزد از مهره‌های پشت تو که اگر گرد بودی دفع نقطه دوم نکردی و هم لذت نشدی
و دیگر پیچ زانو از پس است زیرا که آدمی از پیش رود و چون از پس است حرکت وی معتدل بود و اگر
از پیش بودی بیفتادی در رفتن و متحمل شدی با شکستگی دیگر میان قدمها باریک از آنچه
چه هر چه تمام بر زمین باشد گران گردد مثل سنگ آسیای گران و اگر کنار آن بر زمین باشد
کودکی او را تواند انداخت و چون تمام بر زمین باشد برداشتن آن دشوار باشد لیس زهی
صانع و حکیم که این مقدار صنایع عجیبه و بدایع غریبه در آدمی پیدا کرده جلت قدرته و عظمت
شانه و برهانه هندی از فصاحت و بلاغت آنحضرت حیران شده گفت این علم را از کجا
دانسته فرمود که از پدران بزرگوار من رسیده و ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله و او از
و آنحضرت از جبرئیل علیه السلام و او از حضرت رب العالمین که خالق اشباح و ارواح است
هندی گفت راست فرمودی و گواهی می‌دهم که خدای تعالی یکیست بی شریک و محمد
بنده و رسول اوست و تو حجت زمانی و اعلم اهل زمانی و حکیم هندی مسلمان شد در مجلس منصور
دوانقی از یمن و برکت علم آنحضرت

سوالات ابی حنیفه کوفی که از حضرت صادق علیه السلام نمود

روایت کنند از مصعب بن ... و او از ابو عمرو زهری و او از بعضی از اصحاب شیعه که چون
حضرت امام صادق صلوات الله علیه را منصور جعفر دوانقی برده آمد در رفت ابو حنیفه آنجا بود با جماعتی
از متعلقان خود گفت برخیزید تا پیش امام رافضیان رویم و چیزی چند از او بپرسیم و او را متحیر گردانیم
چنانچه از جواب آن عاجز شود و همه برخاستند و بخانه آنحضرت رفتند و دستوری خواستند و دستوری
یافته رفتند و نشستند چون امام علیه السلام دید که قوم احترام ابی حنیفه میکنند پرسید که این کیست گفتند
ابو حنیفه متکلم اهل کوفه آنحضرت فرمود که ای ابو حنیفه چرا با اصحاب خود گفتی که برخیزید تا پیش امام
رافضیان رویم و چیزی از او بپرسیم و او را متحیر گردانیم ابو حنیفه گفت راست فرمودی چنین بود و نفس من فدای
تو باد آنحضرت فرمود که ای ابو حنیفه کلام تو از دو حال بیرون نیست یا راست گفتی یا دروغ اگر راست گفتی که من
امام رافضیانم پس آن غیبت باشد و حق سبحانه و تعالی از آن منع فرموده و اگر آن دروغ است پس آن
بهتان باشد و بهتان گویی از دوزخ بیرون نمی‌آید تا آن بهتان راست شود و بهتان هرگز راست نشود ولی این
سخن تو از دو جهت خالی نیست و اگر استحلال از آن نخواهی که فردا پشیمان باشی ابو حنیفه از آن سخن خوار و
خجل شد آنحضرت فرمود که ای ابو حنیفه چه می‌پرسی بپرس گفت خبر ده که پیغمبران که تفضیل نهاده اند
بر دیگران فرمود از برای آنکه خلق است تمنا کنند که از ما باشند و ما آن تمنا نکنیم که از ایشان باشیم

[حاشیه: زایی تا تمام بار بر زمین نشد]

انصار او

اصحاب و مجلس کرده و گفتند جواب مختصر فرمودی دیگر رسید که چه میگویی در قول رسول صلی الله علیه و آله
که امر کنید بمعروف و نهی نمایید از منکر و اگر نه خدای تعالی اشرار را بر شما مسلط گرداند و دعا کنند قبول
نکنند آنحضرت فرمود که این کدام معروفست و کدام منکر ابو حنیفه گفت این آنست که اگر کسی اشتغال بعصیان نماید
او را از آن منع کنند آنحضرت فرمود که آن الست گفت پس کدام است فرمود والله معروفست در آسمان
و در زمین امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و منکر ایشانی که بر او ظلم کردند و حق او را گرفتند و بر مسند او نشستند
و خلق را بر آن خانه داده و بر ساختند که مسوخ بر سوخ و اتباع ایشان بودند دیگر گفت ما اعداء الله
خبر ده ما را از قول الهی که ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم این کدام نعیم است که از آن سوال خواهند کرد
آنحضرت فرمود که بگو کدام است گفت طعام و شراب و امنیت و صحت آنحضرت فرمود که ای ابو حنیفه اگر
حق سبحانه و تعالی ترا باز دارد در قیامت از برای هر چه خورده و آشامیده پس آن توقف دراز شود و از عهده
کدام بیرون آیی گفت پس نعیم چه چیز است فرمود که آن نعیم ماییم که خدای تعالی بما بر شما انعام فرموده که ما را
وسیله نجات شما ساخته تا مردم را از ضلالت باز داریم و از عقوبت برهانیم پس ما نعمت ...
نجات نعیم شما باید و اگر نباشید عذاب جحیم و عقاب الیم خواهد بود گفت خبر ده ما را که سلیمان علیه السلام
برای چه هدهد را از میان طیور طلب میکرد و غیر او را نطلبید فرمود زیرا که هدهد آب را در زیر زمین
میدید و مانند روغن که در شیشه باشد ابو حنیفه گفت طرفه آنحضرت فرمود که چگونه طرفه
گفت چونست که او آب را در زیر زمین می‌بیند و دام را در زیر خاک نمی‌بیند تا بگلوی وی افتد
و در گردن وی میافتد فرمود که ای ابو حنیفه تو ندانسته‌ای که چون قضا نازل شود چشم کور
گردد شعر قضا از آسمان چون فرو هشت پر ۝ همه زیرکان کور گردند و کر ۝ چیزی گفتی و معنی آن
باز از اصحاب روا شدی بیاو باز ایست از خود دانی و مردم آزمایی و بیش از این مردم را اگر
کردان و از این مقوله بسیاری فرمود و روایت کنند بشر بن یحیی و او از ابن ابی لیلی که من و ابو حنیفه رفتیم بخدمت
امام صادق علیه السلام و او ما را بنشاند و گفت ای ابن ابی لیلی این کیست گفتم ابو حنیفه و او را اهل بصیرت
و فرمود که اینست که در مسایل دینیه قیاس میکند گفتم بلی آنحضرت فرمود که ابو حنیفه میداند که شوری آب چشم
از چیست و تلخی چرک گوش و سردی آب بینی و خوشی آب دهان گفت نمیدانم ای ابن ابی لیلی التماس جواب
کرد فرمود که حق سبحانه و تعالی چشمهای آدمیان از پیه آفریده و شوری آن را سبب کرده که اگر شور نبودی
پیه در تابستان بگداختی و در زمستان فسرده شدی و دیگر هر چه در دو است از شوری او را نگاه دارد
از آفت و تلخی از آن شور آفریده و حرکت گوش را تلخ گردانیده تا جانوران مانع باشند از خانوری که در وی درآید
و بینی اگر سرد نبودی مغز از آتش دل بسوختی و بگداختی و فرود آمدی و مشخص هلاک شدی و خوشی
آب دهان جهت آنست که آدمی لذت طعام و شراب دریابد و عیش بر وی منغص نشود و آن کلمه که اول

کفرست آخرش ایمان کلمه لا اله الا الله است و دیگر آنحضرت فرمود که ای ابا حنیفه بر تو باد که قیاس نکنی که من از پدرم
شنیدم و او از پدران خود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که قیاس کند در شریعت حق تعالی او را
فردای قیامت با ابلیس قرین گرداند زیرا که اول کسی که قیاس کرد در دین ابلیس بود علیه اللعنه و گفت مرا از دم
که مرا از آتش آفریده و او را از خاک و زنهار که قیاس نکنی که دین الهی بر قیاس نهاده اند و فرمود که ای ابو حنیفه
اگر صاحب قیاسی خبر ده مرا که نزد خدای قتل بزرگتر است یا زنا گفت قتل فرمود که پس چرا در قتل دو گواه
کافیست و در زنا چهار و دیگر فرمود که نماز افضل است یا روزه گفت نماز فرمود که پس چرا حائض را
قضای نماز واجب نیست و قضای روزه واجبست و دیگر فرمود که بول پلیدتر بود یا منی گفت بول فرمود
که پس چه سببست که غسل از برای بول واجب نشد و از برای منی واجب شد ابو حنیفه گفت من صاحب رایم آنحضرت فرمود که اگر شخصی بنده
را آزاد کند و برای او زنی بخواهد و از برای خود دیگر زنی اختیار کند و در یک شب هر دو زفاف کنند و هر دو حامله
شوند بعد از آن هر دو بسفر روند و هر دو زن پسر بیارند و هر دو در یک خانه باشند و خانه بر سر زنان فرود آید
و بمیرند و کودکان زنده مانند در رای تو خواجه زاده کدام است و بنده زاده کدام و کدام میراث برد و کدام
ابو حنیفه گفت حدود آنحضرت فرمود چه گوئی در کوری که چشم بینائی برکند و دست بریده که دست شخصی ببرد حکم
آن چیست و دیگر چیزها پرسید از همه عاجز شد آنحضرت فرمود که بچه وجه این بود بهتر یکی حال آنکه از هیچ
خبر نداری و اثری از آن نبود رسید بیاد آنچه میکند را تا تو گواهی گذشت بجهت جاه و ریاست و مسائل آنحضرت
علیه السلام بسیار است بدین قدر اختصار رفت **باب نهم در ذکر امام هفتم ابی الحسن موسی کاظم ابن جعفر**
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و این باب مشتمل است
بر سه فصل **فصل اول** در ذکر ولادت و نسب و کنیت و القاب و عدد اولاد آنحضرت او امام کثیر القدر
عظیم الشان کثیر التهجد بود جدیت تمام در اجتهاد داشت و سخی بلیغ در عمل مشهور معروف بود بکرامات و مشهور
بود بعبادات مواظب و ملازم بود بر طاعات و در شب ساجد و قائم بود و در روز متصدق و صائم از
حلم و کثرت تجاوز موصوف بود و در مکافات بدی با جانیان بعفو و حلم معروف بود و ولادت با طهارت او
بوده و از منزل ابوا میان مکه و مدینه در روز یکشنبه هفتم ماه صفر در سال صد و بیست و هشتم از هجرت و امامت
او بعد از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد علیهما السلام و مادرش حمیده بود و او را حمیده بربریه میگفتند
و اسم مبارکش موسی است و کنیتش ابوالحسن و ابو علی و ابو اسمعیل و ابو ابراهیم و القاب بسیار است و اشهر آن
کاظم است و دیگر صابر و صالح و امین و عدد اولاد او سی و هفت بود از ذکور و اناث ذکور علی بن موسی
الرضا علیهما السلام و ابراهیم و عباس و قاسم از امهات متفرقه بودند و اسمعیل و جعفر و هرون و حسن
از ام ولد بودند و احمد و محمد و حمزه نیز از ام ولد بودند و عبدالله و اسحق و عبیدالله و زید و حسین
و فضل و سلیمان از مادران متفرقه بودند اما اناث فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه و حکیمه و ام ابیها و رقیه
صغری و کلثوم و ام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و حسنه و بریهه و عائشه و ام سلمه و میمونه
و ام کلثوم **فصل دوم در ذکر معجزات ابی ابراهیم موسی بن جعفر صلوات الله علیه** و آن ده است
معجزه اول معمر بن خلاد روایت کند که امام موسی علیه السلام

در پیش زنی نشسته دید که کودکان حبشی بر گرد وی بعضی زنان و کودکان میگریستند آنحضرت پرسید
که از برای چه گریه میکنند زن گفت ای بنده خدا این یتیمان من اند و گاوی داشتم که معیشت
که معیشت من و یتیمان از آن میشد اکنون آن گاو افتاده و مرده و من و یتیمان عاجز و بی برگ مانده
ایم آنحضرت فرمود که میخواهی که آن گاو را از برای شما زنده گردانم گفت بلی آنحضرت پیش رفت و
دو رکعت نماز گذارد و زیر لب چیزی فرمود و پیش گاو رفت و سر انگشت مبارک بر وی نهاد پس
پای مبارک بروی زد گاو برخواست و زن فریاد برداشت که اینک عیسی بن مریم علیهما السلام
آنحضرت میان مردم ناپدید شد **معجزه دوم** روایتست از علی بن یقطین و جماعتی دیگر که هرون
الرشید طلب شخصی ساحر کرد که شاید آنحضرت را منفعل سازد و منقطع گرداند در مجلس خود
خوانی را آورد و بنهاد و گفت من اورا خجل سازم سفره ممتد اشد و طعامی چند بر آن گذاشتند
عزیمت خوان افسون کرده هر گاه آنحضرت دست برد بر نان تا برگیرد نان از پیش آنحضرت رفت هرون از آن
بخندید پرده چند آنجا آویخته بود که بر آن صورت شیر بود آنحضرت اشارت فرمود بآن
شیر که بگیر این دشمن خدا را صورت شیر بر جست و آن افسونگر را فرو برد هرون و اهل مجلس
جمله بیهوش افتادند و از خود رفتند از ترس آنچه دیده بودند بعد از زمانی که با خود آمدند هرون
گفت یا ابا ابراهیم بحق من بر تو صورت را بگو که آن شخص را باز گرداند آنحضرت فرمود که اگر عصای موسی
علیه السلام حبال سحره را باز گرداند این افسونگر را باز گرداند هرون از آنحضرت این دید و در بند ماند نیز روایت
شده و این معجزه را از امام علی نقی علیه السلام کرده اند و الله اعلم **معجزه سیم** یعقوب بن سراج گوید
که در خدمت صادق علیه السلام رفتم دیدم که امام موسی علیه السلام در گهواره است آنحضرت
بر سر وی ایستاده با وی راز میگوید و آن راز را نشنیدم من نشستم تا آنحضرت از آن فارغ
شد برخواستم فرمود مرا که پیش مولای خود رو و بر وی سلام کن من فرا پیش رفتم و بر وی سلام
کردم باواز فصیح جواب من داد و فرمود که برو و تغییر کن نام دختر را که دیروز بر وی نهادی که حق سبحانه
و تعالی آن نام را دشمن میگیرد بشنو تا فایده یابی **معجزه چهارم** خالد بن نجیح گوید که بخدمت امام موسی
علیه السلام رفتم در سال صد و هشتاد و چهار فرمود مرا که ای خالد خود را فارغ دار از معاملات مردم و در معامله
تمام نمانده بود و بچه رد شده و بعد از آن از مجلس بیرون آمدم و امام موسی علیه السلام
بمدینه رفت و خالد در مکه بود بعد از آن در روز سیم خالد وفات یافت **معجزه پنجم** روایت کند از خالد
که او گفت من با امام موسی علیه السلام گفتم که جماعتی از کوفه آمده اند و میگویند مفضل حمایت دنیا کن و بخشطایا فرمود
که او مرد این سخن بعد از آن بود و هم از وی روایت کند که او گفت که امام موسی صلوات الله علیه
در مکه بود و من بخدمت وی رفتم و گفتم جماعتی از اصحاب شما آمده اند و هشت کس را از مردم فرمود که چهار کس از
سلامت نیابند **معجزه ششم** عبدالرحمن بن حجاج گوید که امام موسی علیه السلام مالی از شهاب بن عبدالله
قرض کرده بود و نسکی و نوشته بود و وی داده شهاب از او ستد و گفت که اگر مرا واقعه افتد آن
حفظ را بدرد عبدالرحمن گوید که من بمکه رفتم آنحضرت مرا دید فرمود ای عبدالرحمن آن خط
من خط بدیدم چون بکوفه رسیدم و حال شهاب پرسیدم در آن وقت از دنیا رفته بود **معجزه هفتم**

حسن بن علی بن شابور روایت کند از هشام که او گفت میخواستم که در منی کنیزکی بخرم و نوشتم بحضرت
کاظم علیه السلام که مصلحت هست در خریدن او یا نه جواب آن ننوشت روز دیگر بطلب آن کنیزک رفتم [illegible]
کنیزک ایستاده بود دیدم آنحضرت [illegible] و آن کنیزک در میان ایستاده بود و [illegible] بکیفیت نظر کرد و [illegible] فرمود
کنیزک درست است اما عمرش کوتاه است من او را نخریدم چون [illegible] رسیدم کنیزک وفات کرد سخن
آنحضرت راست شد **معجزه هشتم** روایت کند خالد بن نجیح که گفت بحضرت
موسی علیه السلام رفتم و او در میان [illegible] ایستاده بود چون آنحضرت را دیدم با خود گفتم فدای او گردم
که او مظلوم و مقهور است [illegible] پیش رفتم و سلام کردم و در خدمت نشستم [illegible] نظر فرمود
و گفت ای خالد ما داناتریم [illegible] چه اندیشه میکنی گفتم [illegible] اندیشه [illegible] نشستم
فرمود ما عالم تریم بدین حال از دیگران اگر میخواستیم [illegible] کردیم چرا [illegible] که از آن گریختیم گفتم
یا مولای [illegible] ازین اندیشه گشتم و گفت دیگر [illegible] در دنیا [illegible] وزیران نماند که ما حاجت هیچ از
دنیا [illegible] الفضل [illegible] ظلم و [illegible] فاسق [illegible] بفضل و صبر [illegible] از ما
دارند و ظلم و جور [illegible] از ایشان [illegible] آفتاب [illegible] سعادت دیدم هر که [illegible]
سعادت یافت و هر که [illegible] رشد [illegible] ضلالت [illegible] چگونه خلاصی یابد **معجزه**
نهم هشام بن سالم گوید که چون حضرت صادق علیه السلام بجوار رحمت پیوست شیعه مختلف شدند بعضی بسوی عبد الله بن
جعفر رفتند و بعضی بسوی محمد بن جعفر [illegible] هر دو [illegible] از جهت شیعیان غمناک [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله [illegible] گفت [illegible] و دستها [illegible] چشمهای گریان
و دلهای بریان غمناک و متحیر [illegible] بار خدایا [illegible] نزد کدام [illegible] بمعرفه [illegible]
[illegible] امام صادق علیه السلام [illegible] نزد امام موسی علیه السلام [illegible]
و سلام کردیم جواب شنیدیم [illegible] نظر مبارک [illegible] آنچه [illegible]
آنگاه ما را معلوم شد که او امام بحق است [illegible] **معجزه دهم** روایت کند عثمان بن عیسی [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] نیشابور [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] محمد [illegible]
[illegible] الحجه [illegible]
[illegible] کسی [illegible]
ابراهیم نیشابوری [illegible] در آن وقت [illegible] موسی [illegible] دینار طلا و پنجاه [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] امام [illegible]
[illegible] ابراهیم گفت ای [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
امام [illegible] علیه السلام [illegible] نام آن [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible] شیعه بود بعد

هفتاد ورق کاغذ آورده بود و سؤال چند نوشته و برای جواب جایی گذاشته تا امام علیه السلام بنویسد
و هر دو ورق بجایی بسته بودند و مهر بر آن نهاده و گفته [illegible] امام [illegible]
دیگر [illegible] اگر مهر بحال خود باشد مهر بردار و جواب [illegible] اگر [illegible] شکستن مهر جواب نوشته باشد
بدانکه او امام است [illegible] تسلیم کن و اگر مهر شکسته [illegible] جواب نوشته [illegible] که او امام نیست
ابو القاسم گوید که از نیشابور آمدم بکوفه و رفتم بزیارت امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible] دیدم [illegible]
[illegible] پیش فرود آمده [illegible] خلق گرد [illegible]
بر او [illegible] مسائل حلال و حرام از وی میپرسیدند و او مذهب اهل البیت علیهم السلام [illegible]
از شخصی پرسیدم که این کیست گفت ابو حمزه ثمالی است پیش رفتم و سلام کردم و نشستم از حال من پرسید
احوال را گفتم خرم شد و مرا در بر گرفت و [illegible] بوسه داد [illegible] نظر انداخت [illegible] گفت
[illegible] گفت من مردی [illegible] دیدم [illegible] شتر سوار
[illegible] بسلام [illegible] گفت [illegible] پرسید که حال
آنجا چیست گفت امام جعفر بن محمد الصادق بجوار رحمت پیوست [illegible] گفتم
چه چاره کنم و بکجا روم گفت [illegible] وصیت کرد [illegible] ابو منصور [illegible]
عبد الله [illegible] موسی علیه السلام [illegible] ابو حمزه [illegible] غم مخور که امام [illegible]
گفتم [illegible] گفت امام علیه السلام [illegible] وصیت کرده [illegible] ابو منصور [illegible] امام [illegible]
[illegible] که او امام [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] معلوم شد که او امام است [illegible] محمد بن ابراهیم گوید ابو حمزه ثمالی را وداع کردم و [illegible]
رفتم و [illegible] زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] فارغ شدم
[illegible] که امام جعفر علیه السلام [illegible] غلامی آمد و پرسید که از کجایی [illegible] گفتم
[illegible] ایستاده [illegible] عبد الله را دیدم
[illegible] سلام کردم [illegible]
گفتم [illegible] چند [illegible] گفت [illegible] درهم [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] کفارت باشد [illegible] دستوری [illegible]
آمدم و بروضه رسول صلی الله علیه و آله [illegible] زیارت کردم و حاجت خواستم [illegible]
[illegible] امام [illegible] غلام سیاهی [illegible] محمد بن ابراهیم نیشابوری [illegible] موسی بن جعفر [illegible]
السلام [illegible] بود [illegible]
محمد بن ابراهیم گوید [illegible] سخنان [illegible]
و بخدمت امام موسی علیه السلام رفتم [illegible] غلام سیاه [illegible] دستوری [illegible]
این غلام [illegible] سلام کردم [illegible] محمد بن ابراهیم [illegible] خدا [illegible]
و در جامع کوفه ابو حمزه ثمالی [illegible] گفت [illegible] که او امام است [illegible]

زر طلبید بردم گشود و دست مبارک کرد و درم شطیطه بیرون آورد و جامه او نیز بدر آورد و فرمود که ای محمد اولا
از من سلام بوی برسان و بگوی جامه را از برای کفن خود نگاه داشتم و جامه شما بمن داد که این بوی ده و بگو که این از دست
حضرت فاطمه است علیها السلام که از ریسمان مبارک رشته و آن کفن من است بجهت وی فرستادم تا برای کفن
ساز و [illegible] حضرت فاطمه صلوات الله علیها بدست خود کاشته از برای فرزندان خود پس فرمود که
که دراهم نقطه ما را بیار چون آوردم درم از آن برداشت و آن یکی را هم وی را در آن میان نهاده که این دراهم را
با سلام من بوی برسان و بگو که بیست نزده درم از این نفقه خود کنید و [illegible] شطیطه
نوزده شب دیگر زنده خواهد بود و بیست درم دیگر صرف [illegible] از ضروریات بکنید آنچه بماند تصدق دهید
و بگو بوی که من حاضر خواهم شد که بر تو نماز بگذارم و ای محمد [illegible] پنهان دار و بعد از آن
که کاغذهای سائلان بگشای ببینی که همه جواب نوشته [illegible] چنین گفت محمد بن ابراهیم که
چون این معجزه‌ها دیدم بغایت متحیر شدم و شکر حق گزاردم و چیزی چند از آن سوال و جواب [illegible] اولا
نوشته بود که چه فرماید امام در حق شخصی که [illegible] از برای خدای تعالی بندگان
قدیم خود را آزاد کردم لکن آنها را آزاد نکرده نوشته بود که همه آنهایی که شصت ماه و بیشتر در ملک بود آزاد است
و دلیل بر این قول الهی است که حتی عاد کالعرجون القدیم و میان عرجون قدیم که شش ماه
از نخل خرما [illegible] شصت ماه میرسد و دیگر نوشته بود که چه فرماید در حق کسی که او نذر کرده
باشد [illegible] که مال بسیار تصدق دهد جواب فرموده بود که اگر صاحب دراهم است هشتاد و چهار درم
تصدق دهد و اگر صاحب [illegible] هشتاد و چهار [illegible] تصدق بدلیل قوله
الهی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین و غزوات [illegible] هشتاد و چهار بود
پیش از حنین و دیگر نوشته بود که چه فرماید در حق شخصی که [illegible]
بر دارد و بر او جواب نوشته بود که [illegible] کفن [illegible] و دستش ببرند که والسارق
والسارقة فاقطعوا ایدیهما الایه و [illegible] برین مرده صد دینار دیت [illegible]
که او [illegible] پیش از حلول روح و آن برین وجه که دیت نطفه بیست دینار است
و از آن مضغه [illegible] و از برای تمام شدن خلقت [illegible] در آمد دیت [illegible]
دینار است و آنچه از دیت [illegible] برای مرده صدقه کنند و بوارث از آن هیچ نرسد [illegible]
لات بسیار است برین قدر اختصار رفت و محمد بن ابراهیم آن مهم گذارده [illegible] رفت و از آنجا [illegible]
بخراسان و تمام آنچه دیده بود بازگفت و [illegible] امام علیه السلام عمل نموده و شطیطه بدان مژده [illegible] کرد
و این مضمون را گفت مصرع بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست بداد
نوزده روز که آنحضرت فرموده بود وفات یافت و آنحضرت حسب وعده بنماز وی حاضر شد [illegible] فرمود
بمحمد بن ابراهیم که سلام ما با شیعیان برسان و بگو که [illegible] امام [illegible] شیعیان حاضر میشود [illegible]
[illegible] و عمل صالح [illegible] نجات [illegible] و عمل صالح [illegible] نعیم مقیم [illegible]
سوار شد و راه بیابان گرفت [illegible] اعلام کردم و پیغام رسانیدم [illegible]
بود که ایشان از [illegible] هلاک نکند ابو بصیر روایت کند که روزی هرون الرشید خلعت فاخر از خود را

بانند

روح

[illegible]

بعلی بن یقطین انعام کرده بود آن حله‌ها را با امام موسی علیه السلام داده و آنحضرت [illegible] فرستاد و نوشت که اینها را [illegible]
در آمد که [illegible] در صندوق گذاشت اتفاقا یکی از غلامان علی بن یقطین خشم گرفته
در قفا پیش هرون گفت علی بن یقطین رافضی است و آن خلعتهای فاخر که بوی دادی بامام موسی بن جعفر
علیهما السلام فرستاد هرون خشم در گرفت و فرستاد علی بن یقطین [illegible] و گفت آن خلعتها که بتو داده بودم
گفت [illegible] در صندوق است گفت حاضر بیار و فرستاد آورد و چیز از صندوق بیرون
آورده [illegible] هرون رسید بخندید که جامه‌های خود را بان احترام دید گفت تا آن غلام را [illegible]
بزدند و چون [illegible] جان بسپرد و معجزه دوم مشتمل بود بر چند معجزه دیگر

فصل سیم در ذکر [illegible]

آنحضرت با هرون و ابو حنیفه وفات [illegible] صلوات الله علیه روایت است که ابو حنیفه چون عبدالله بن مسلم [illegible] مدینه
عبدالله گفت با ابو حنیفه که بیا تا بخدمت جعفر بن محمد علیهما السلام رویم و از و فایده گیریم چون بدر خانه وی رفتند
جماعتی از شیعیان آنجا منتظر بودند تا امام علیه السلام بیرون آید [illegible] که ناگاه کودکی بیرون آمد
[illegible] مردم برپای خاستند و وی را تعظیم کردند ابو حنیفه از عبدالله پرسید که این کیست گفت پسر امام
حضرت امام موسی علیه السلام ابو حنیفه گفت والله که او را [illegible] عبدالله گفت [illegible]
گفت بتوانم آنگاه ابو حنیفه پرسید [illegible] اگر غریبی واقع شود در شهر و قضای حاجت کجا تواند کرد
گفت فرمود که [illegible] از چشم خلق پوشیده شود [illegible] و در آب روان
و کنارهای جوی [illegible] در خانها [illegible]
مردم و بر در خانها و جایی که کاروان فرود می‌آید حدث نکند ابو حنیفه از قول وی تعجب کرد [illegible]
که [illegible] معصیت از کیست فرمود در جواب که از سه حال بیرون نیست یا از خداست یا از بنده [illegible]
هر دو اگر از جانب حق باشد حکیم عادل را سزاوار نباشد که [illegible]
باشد [illegible] که مواخذه کند [illegible] ضعف [illegible]
از ضعیف [illegible] عفو [illegible] فضل [illegible]
نباید از عدل وی بود ابو حنیفه خاموش شد [illegible] و روایت است از ابو احمد هانی بن محمد
عبدی [illegible] که موسی بن جعفر علیهما السلام [illegible] هرون الرشید [illegible] سلام کرد جواب
شنید گفت ای موسی دو خلیفه [illegible] که خراج [illegible] فرمود که [illegible]
بحذر از این [illegible] آن زمان که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله رحلت فرموده [illegible] رسول الله [illegible]
ده که [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله هرون [illegible]
بگو امام کاظم علیه السلام گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که چون [illegible] رحم [illegible]
[illegible] نزدیک آنحضرت نزدیک آمد هرون او را در بغل گرفت [illegible]
دور و دراز [illegible] گفت [illegible] الکاظم و فارغ البال [illegible]
هرون [illegible] فرموده [illegible]

حافظ

و حدیث صله [illegible] خدا [illegible] زیاد نبود

تا رفت برمن غلبه کرده و از خشم او رو دادن من میخواهم که چیزی چند از تو بپرسم و نه پرسیده ام از کسی. اگر جواب
آن بگوئی من ترا بگذارم و سخن کسی در حق تو قبول نکنم و مرا معلوم شده که تو هرگز دروغ نگوئی و راست گوئی در
تقیه مکنی من ترا از سبیل آنچه توانم آرم آنحضرت فرمود که بپرس از هر چه میخواهی هرون گفت خبر ده مرا
که برای چه شما بر ما تفضیل میکنید و حال آنکه ما هم از شاخ یک درختیم که آن عبد المطلب است و ما و شما
در یک درجه ایم چه اولاد عباس و اولاد ابی طالب و ایشان هر دو برادر بودند و هر دو عم رسول
الله صلی الله علیه و آله پس ما و شما مساوی باشیم حضرت کاظم علیه الصلوة و السلام فرمود که ما نزدیکتریم از شما
برسول صلی الله علیه و آله هرون گفت از برای چه آنحضرت فرمود از برای آنکه ابو طالب و عبد الله از یک مادر
و پدر بودند و پدر شما عباس نه از مادر عبد الله و ابو طالب بود هرون گفت از برای چه شما
دعوی میکنید که ما میراث رسول الله صلی الله علیه و آله سزاوارتریم از شما و حال آنکه با وجود عم پسر عم
میراث نبرد و رسول الله صلی الله علیه و آله وفات یافت و عباس زنده بود و ابو طالب وفات کرده بود
آنحضرت فرمود که مرا عفو کن از جواب این سؤال و از هر چیز دیگر بپرس گفت الله عفو نکنم تا جواب این سؤال
بگوئی آنحضرت فرمود پس مرا امین کن تا آنچه حق باشد بگویم هرون گفت من پیش از سؤال ترا امان داده ام
بگو آنحضرت فرمود که با وجود فرزند صلبی خواه پسر باشد و خواه دختر غیر زن و شوهر و مادر و پدر دیگری
میراث نبرد پس با وجود فرزند صلبی عم را میراث ثابت نباشد حکم خدا و رسول و قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و سلامه این است و امیر المؤمنین صلوات الله علیه درین حکم متفرد است الا آنکه بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه خذلهم
الله عم را حکم پدر داده اند و حقیقت نه در آن سنتی هست و نه از رسول صلی الله علیه و آله خبری در آن وارد شده
و نوح بن دراج در این مسئله حکم بقول امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه میکند و تو که هرون او را قضای
بصره داده بودی او را احضار کردی و آنانکه بخلاف قول او عمل میکردند مثل سفیان
ثوری و ابراهیم مدنی و فضیل عیاض ایشان نزد تو گواهی دادند که این قول امیر المؤمنین است صلوات الله
علیه تو بدیشان گفتی پس چرا شما بدان فتوی نمیدهید و نوح دراج بدان حکم میکند گفتند
او را جرأت و دلیری است که ما را نیست و ما نمیترسیم از امضای این حکم کرده که نوح بن دراج بدان
عمل میکند بقول علمای عامه از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که اقضاکم علی و همچنین عمر گفت
علی اقضانا و اسم قضا نامی جامع است جمیع آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله اصحاب را بدان مدح
فرموده از علم فرائض و قرائت و غیر ذلک و همه علوم داخل است در تحت قضا هرون گفت زیاده
کن یا موسی آنحضرت فرمود که مجلس امانت است خصوصا مجلس تو گفت باکی نیست آنحضرت فرمود
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میراث نمیداد کسی را که هجرت نکرده بود و ولایتش ثابت نبود هرون
گفت حجت چه داری پس آنحضرت فرمود بقول خدای عز و جل که والذین آمنوا و لم یهاجروا
ما لکم من ولایتهم من شیء و عم من عباس هجرت نکرده هرون گفت سؤالی میکنم

نمود که این را هیچکس از دشمنان ما گفته با فقها اعلام کرده آنحضرت فرمود دیگری از من این مسئله نپرسیده
غیر از تو هرون گفت چرا شما را خاص و عام میگویند یا بن رسول الله و شما فرزندان علی بن ابی طالب اید و فرزند دختر رسالت
علیه الصلوة و السلام و نسب فرزندان به پدر درست میشود نه بمادر و فاطمه علیها السلام ظرف است
و رسول جد شما است از قبل مادر آنحضرت فرمود که اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر ترا خواستگاری
نماید بوی میدهی گفت چرا ندهم و باین معنی مفاخرت کنم بر عرب و عجم آنحضرت فرمود که حضرت رسول
که دختر مرا بخواهد و من بزنی دهم هرون گفت چرا فرمود از برای آنکه من از او بوجود آمده ام و تو بوجود نیامده
هرون گفت نیک گفتی دیگر بگو هرون گفت که شما چگونه میگوئید که ما ذریت
رسولیم و آنحضرت را عقب نبود و ذریت فرزند پسر می باشد نه فرزند دختر آنحضرت فرمود که
مرا از این مسئله درگذران هرون گفت نمیگذارم مگر آنکه مرا ازین خبر دهی آنحضرت
فرمود که دستوری است که جواب گویم گفت بلی آنحضرت فرمود این آیه را ومن ذریته
داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی
المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین فرمود
که عیسی پدر نبود و حق سبحانه و تعالی او را از ذریت ابراهیم شمرد از جانب مادر همچنین
ما از ذریت حضرت رسولیم از قبل فاطمه صلوات الله و سلامه علیها زیاده برین الله حق سبحانه و تعالی
فرموده فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم در زیر کلیم برد و
که اینها اهل بیت منند ابناءنا که در آیت قرآن واقع است امام حسن و امام حسین اند
و نساءنا فاطمه و انفسنا امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و اتفاق علماست که در روز
احد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی از منست و من از علی ام جبرئیل گفت من
از هر دو شما ام و در آنجا جبرئیل علیه السلام گفت که لا سیف الا ذو الفقار و لا
فتی الا علی و ما فخر داریم بقول جبرئیل علیه السلام که گفت من از شما ام هرون گفت یا موسی
نیکو فرمودی پس هرون گفت بآنحضرت که حاجتی داری بخواه آنحضرت فرمود که اهم حاجتهای من آنست
که بگذاری و دستوری دهی تا بحرم جدم روم نزد اهل و عیال خود گفت اندیشه کنم انشاء الله تعالی
و در روایت دیگر آمده که گفت مسئله دیگری میپرسم فرمود که بپرس هرون گفت شما را العلم نجوم
میدانند که شما نیکو میدانید و فقهای عامه میگویند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که چون
گویند خاموش باشید و چون در قدر سخن گویند خاموش باشید و چون نجوم
را گویند خاموش باشید و روایت کرده اند که امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه عالمتر
خلایق بود بعلم نجوم و همچنین میگویند که فرزندان او که شیعه آنها را امام
میدانند و نیز امام اند آنحضرت فرمود که این حدیث ضعیف است و در اسناد
آن طعن زده اند و اگر صحیح بودی حق سبحانه و تعالی مدح نجوم با انبیا علیهم السلام که بدان

عالمند درحق ابراهیم خلیل علیه السلام فرموده که وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض
تا آخر و دیگر فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم واگر او عالم نبودی بعلم نجوم نظر در ان نکردی
و گفتی که من بیمار خواهم شد پس ادریس علیه السلام عالم تر اهل زمان خود بود بعلم نجوم و حق سبحانه و تعالی
در مدح او تاکید فرموده که فلا اقسم بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظیم
و دیگر فرموده والنازعات غرقا تا آنجا که میفرماید فالمدبرات امرا این دوازده برج و منجوم
و هفت کواکب و آنچه از شب و روز هست که بود از حوادث بفرمان حق سبحانه تعالی و کدام علم
قرآن و شریعت و هیچ علمی ازین شریف تر نیست و این علم انبیا و اوصیا است علیهم السلام و آن
علمایی که ورثه انبیا اند چنانکه باری تعالی میفرماید که وعلامات وبالنجم هم یهتدون
و این علم را منبع اهم والکاران نمیکنیم هرون گفت یا موسی این علم را نزد جاهلان و عوام الناس
ظاهر مکن تا بر تو تشنیع نزنند و من می ترسم که حماقتی بر تو فتنه شود چون این علم از تو شنوند حقوا را
بپوشند و از حرم جد خود بشنو و فارغ باش پس هرون گفت از تو مسئله دیگر می پرسم
بحق قبر و منبر و بحق قرابت تو با رسول صلی الله علیه و آله مرا از آن خبر ده آیا پیش از تو میمیرم یا تو
پیش از من که این بعلوم نجوم نتوان دانست فرمود که مرا امین گردان گفت ترا امانست
نزد آنحضرت فرمود که موت من پیش از تو باشد والله که دروغ نگفته بنجوم و وفات من نزدیک است
هرون گفت مسئله مانده و میخواهم که الحال کنم اگر دستوری دهی این مسئله نیز میپرسم فرمود که بپرس
گفت جماعتی از متقامات مرا خبر داده اند که خلق همه بندگان و کنیزان شما اند مرا که خوش شما را
برسانم که در مالهای او و واجبست او مسلمان است آنحضرت فرمود آنچه دعوی
کرده اند که ما میگوییم که خلایق بندگان ما اند دروغ میگویند اگر خلایق بندگان ما بودندی
ما را بیع و شری ایشان درست نبودی زیرا که اجماع امت است که خریدن و فروختن جواب
نباشد درست نیست و نیز ما کنیزک و غلام میخریم از دیگران اگر بندگان ما بودندی خریدن
ایشان از دیگران درست نبودی و چون ما بندگان میخریم همه را آزاد میسازیم و کنیزان را
دختران ایشان را با خود میداشتیم تا با طعام میخورند و نصرت بخدا میخواهیم حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نزدیک رحلت وصیت فرمود به نیکی کردن ایشان که فرمود که الصلوة و ما
ملکت ایمانکم تا بر بالای ایشان … و بندگان نیکویی کنند و ما ایشان را آزاد میکنیم
اما این قوم را غلطی افتاده … و ما دعوی میکنیم که ولای جمله خلایق از آن ماست
یعنی ولای ایشان از روی جهل بود بر ولای غیر و دعوای ولای … ازبرای آن میکنیم که رسول
الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه هر کرا من مولای
اویم پس علی مولای اوست و ما مولای این اراده … به ولای ملک و آنچه … از زر
از زکوه و صدقات آن بر ما حرام است مثل حق مردار و اما غنایم و خمس بعد از رسول الله صلی الله
علیه و آله منسوخ … منع کردند محتاج شدیم با آنچه در دست مردم است از سوال آن ما
بولای ملک اگر کسی هدیه برای ما بیارد و نگوید که صدقه است قبول میکنیم که حضرت رسول صلی الله

علیه و آله فرموده که اگر بکراع خوانند اجابت کنم کراع نام دهی است از دیهای مدینه یعنی الرما
بضیافت خوانند بکراع روم و دیگر فرموده که ولو اهدی الی کراع لقبلت یعنی اگر چه پاچه گوسفندی
بمن فرستند قبول کنم و این حدیث است باقی … پیش ما آوردی بر سم
اگر از زکوه است رد میکنیم و اگر هدیه است قبول میکنیم این جواب آن سوالست که تو کردی هرون
آن حضرت را دستوری داده که برفته فرمود بعد از آن پس از دشمنان و بدخواهان … کردند در حق
وی گفتند که شیعه بسیار نزد وی تردد میکنند از اهل حجاز و عراق و خراسان و اموال
بسیار نزد وی میبرند و کار او بالا گرفته و ایمن نتوان بود که ناگاه خروج میکند طلب ملک
و ریاست نماید دیگر بار امر کرد تا آنحضرت را بعراق آوردند و بدست سندی بن شاهک دادند
و مدتها آنحضرت را حبس کرد چنانچه بغایت لاغر و نزار شد در حرمت که در زندان حبس
ضعیف شده بود که روزی بان سندی بن شاهک گفت که از تو توقع دارم که یک لحظه مرا بگذاری
تا بر بام زندان روم تا بادی بمن خورد سندی بن شاهک اجابت کرد و آنحضرت بر بام رفت
و دو رکعت نماز گذارد و بار دیگر مشغول شد او را در بین مدت که در حبس بود این شغلی بود القصه بر بام
در جواب نشسته بود که باد او را از پهلوی به پهلوی میگردانید و حال بر موجب بود تا حکم
الله او را چشانید از این عالم پر تعب بجنت انتقال فرمود و وفات آنحضرت در روز ششم
صفر در سال صد و هشتاد و چهار و بسیم در روایتی در روز جمعه بیست و پنجم ماه رجب در سال
صد و هشتاد و سه و عمر شریفش پنجاه و چهار یا پنج گفته اند و چون این شنیع واقع شد سندی بن
شاهک آنحضرت را آورد و بر سر جسر بغداد که اشراف و فقها و اعیان بغداد را جمع کرد
تا نظر کنند و ببینند که بروی اثر جراحتی و خفگی نیست تا دیدند و گواه گرفت ایشان را که بمرگ
خود رحلت کرده … گواه شدند آنحضرت بزرگوار را شهید کردند و این نوع مردم مینمایند
که هلاکت دوری باد از رحمت الهی این طایفه طاغیه را این ادیان واهیه و عقاید مدخوله
و ملل محوله و نفس ظالمه و حرکات فاسده و اهوای غالبه و همم قاصره و سیرت فاسده و طبایع
عادیه و عقول ضایعه که ایشان … باین امر شنیع که آسمان و زمین در این حادثه گریستند که این
نوع ظلم از برای چیست که روز ما بر ما گذشت و وعده ما جزه که از امام مظلوم حسین بن علی
علیهما الصلوة والسلام این نوع کاری هیچ افسرده نکرده و هیچ ظالمی نپسندیده …
دانسته اند که چون … اندوهگین حرمت که … اند و چه کاری کرده اند …
که زمین شق شود و همه را فرو برد و هلاک شدن ایشان فرود آید و سنگ از آسمان ببارد و …
بر ایشان ابواب … و غضب شوند به بدترین عذاب در آن …
که بر ایشان لعنت بر ایشان گردد و عذاب بی پایان نصیب شود اما بعلوم داشتند لیکن چه
دنیای فانی دیده دل ایشان را کور ساخته بود و دیدهای ایشان را بسته و نعمتهای بی

ظالمان را بآن حرکات بعذاب جهنم موسوم و بعد از آن آنچه بآنحضرت آمد از غسل و تکفین
بقا روش ... صلوات اله وسلامه علیه و علی اهل بیته اجمعین **باب دهم در ذکر امام**
هشتم المظلوم المعصوم الشهید المسموم ابی الحسن علی الرضا بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن
علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
و این باب مشتمل است بر دو فصل
فصل اول در ذکر ولادت و نسب و کنیت و القاب و عدد اولاد آنحضرت او ثالث دو علی است
که هر که اعمال نظیر ایشان کار فرماید و در باره او شکر نماید باید در حقیقت که او وارث ایشان است
و حکم کنند که او ثالث آن دو علی است علی ایشان است که در نشو و نمای ایمان او و مرتفع است
مکان او و ظاهر است برهان او و ولادت شریفش در مدینه بود در روز پنجشنبه در سال صد و چهل و هشتم
از هجرت و نسب آنحضرت از جانب پدر و مادرش پدر بزرگوارش ابو الحسن موسی الکاظم
علیه الصلاة والسلام و مادر آنحضرت نجمه و بعضی گویند تکتم که آنحضرت را یک پسر بود امام محمد تقی
علیه السلام و در روایت دیگر دو پسر و دو دختر و در روایت دیگر پنج پسر و یک دختر محمد قانع
و حسن و جعفر و ابراهیم و حسین و عایشه والله اعلم **فصل دوم در ذکر معجزات آنحضرت**
و مذکور و آن چهارده است **معجزه اول** روایت کند ابو سعید بن محمد بن زیات و او از علی
بن محمد زیات و او از امام حسن عسکری علیه السلام که چون مأمون امام رضا را علیه السلام
ولی عهد خود کرده بود در آن اوقات باران نمی آمد جمعی از دشمنان و حسودان گفتند
بجهت آنکه آنحضرت را ولی عهد خود کرد باران منقطع شد این بمأمون رسید و بر او سخت آمد
و فرستاد بخدمت آنحضرت که باران کم شده اگر دعایی فرمایید تا خدای تعالی برکت نزول
فرستد دور نباشد و این پیغام در روز آدینه بود آنحضرت قبول فرمود در روز دوشنبه بصحرا
بیرون رفت با خلق بسیار و دعا فرمود فی الحال ابر بر آسمان پیدا شد و رعد غریدن گرفت
و برق جستن آغاز کرد مردم خواستند که پیش از آنکه تر شوند بخانها روند آنحضرت فرمود که
اضطراب مکنید که این ابر نه از آن شماست این ابر فلان موضع میرود تا ده ابر آمد و گذشت
و هر یک را فرمود که بکجا میرود تا یازدهم پیدا شد فرمود که این زمان بخانها روید که این ابر شماست
چون بخانها رسیدند باران در گرفت و چندان بارید که تلافی گذشته کرد و در و دشت
و صحرا لاله زار گشت **معجزه دوم** علی بن اسباط گوید که روز عرفه در خدمت حضرت امام
رضا علیه الصلاة والسلام ببقیع رفتیم بزیارت چهار امام که امام حسن و امام زین العابدین
و امام محمد باقر و امام جعفر صادق اند صلوات الله علیهم و در البقیع زیارت
فرمود زیارت کردیم و بازگشتیم در راه گفتم که یا ابن رسول الله من مردی درویشم و
چیزی ندارم که خرج کنیم ... که در دست مبارک داشت بسنگی مالید پس راست کرد

و بسیار گرفت و بدست من داد بوزن ... طلا بود ... [illegible]
معجزه سیوم ابراهیم بن موسی گوید که از حضرت امام رضا علیه السلام التماس کرده بودم که مرا چیزی بخشد
که با او ایام را بگذرانم و وعده فرموده بود تا روزی که باستقبال والی مدینه بیرون رفت من نیز در خدمت آنحضرت
رفتم تا رسید بقصری که در آن راه بود در سایه آن قصر فرود آمد و من نیز فرود آمدم ... آنحضرت گفتم
گفتم یا رسول الله وعده فرموده بودی ... فی الحال بتازیانه زمین را ... [illegible]
بر آورد ... [illegible] ... دشمنان ما پنهان دار **معجزه چهارم** حسن بن علی بن
فضال روایت کند ... [illegible]
امام موسی علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
و مرا با امام رضا علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
معجزه پنجم ... [illegible]
امام رضا علیه السلام سلام کنم و در خواست جامه کنم از جامهای آنحضرت و چیزی از درهم که
بنام وی زده اند تا تیمن ... بخدمت آنحضرت رفتم پیش از آنکه چیزی گویم آنحضرت فرمود ...
... که میخواهی من سلام کنی و از جامهای من و درهم چیزی ... جامه داد و
دینار ... **معجزه ششم** علی بن ابراهیم گوید ...
... گفت چون عزم عراق جزم کردم با خود گفتم بروم و وداع آنحضرت کنم و از وی جامه بخواهم از
برای کفن من و درهمی چند ... از برای دختران انگشتری بسازم چون بخدمت وی رفتم و سلام کردم
و زمانی توقف واقع شد آنگاه وداع نمودم ... فراموش کردم ...
بگویم چون بیرون آمدم آواز داد و مرا طلبید ... بود ... نمیخواهی آنگاه ... پیراهن مبارک خود را
بمن داد تا کفن کنم و درهمی چند داد تا انگشتری بسازم گفتم یا مولای در خاطر من بود ... از مفارقت
تو از خاطر محو شد ... وداع ... بیرون آمدم ... زیاده ...
معجزه هفتم همچنین روایت کنند از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گفت من ... بودم ...
امام رضا صلوات الله علیه نامه نوشتم با آنحضرت و دستوری خواستم که ... در دل
خود گفتم که چون ... نامه فرستاد بمن که
خدای تعالی ترا ... دستوری خواستی ... که ملازم
... است ... بود و ... شد ...

که در دل خود نقش کرده بودم و مالش بگفته نوشت و برای من فرستاد و یقینم زیاده تر شد که او امام
بر حق است و صحت حضرت از بدگر است که از ضمیر من خبر داد معجزهٔ هشتم روایت کند حاکم
رازی باسناد خود از سعد بن سعد که حضرت رضا علیه السلام نظر کرد بشخصی فرمود که ای بنده خدا
وصیت کن بدانچه خواهی و کار بسازی بانچه توانی بعد از سه روز که وصیت کرده بود و کار بسازی تجهیز خود
نموده وفات یافت معجزهٔ نهم روایت کنند از حسن بن محمد بن جعفر گفت که پدرم رنجور بود و امام رضا صلوات
الله علیه به پرسش وی آمد و چون بیماری صعب داشت عم من اسحق پیش وی نشسته بود و میگریست
آنحضرت روی مبارک بمن کرد و گفت عمت برای چه میگرید گفتم از برای پدرم آنحضرت تبسم فرمود که
شفا یابد پدرت فرمود عم تو که عمت اسحق پیش از پدرت بمیرد پدرم صحت یافت و عمم بمرد چنانکه امام
علیه السلام فرموده راست شد معجزهٔ دهم روایت کنند از حسن بن یسار گفت در خدمت امام رضا صلوات
الله علیه نشسته بودم فرمود مرا که عبد الله بن محمد را بکشند گفتم یا مولای عبد الله بن هارون محمد بن هارون
را بکشند فرمود بلی چنین باشد عبد الله که در خراسان است محمد بن زبیده را بکشد که در بغداد است
و همچنان شد که آنحضرت فرموده بود معجزهٔ یازدهم روایت کند احمد بن علی بن حسین ثعلبی از ابو احمد بن عبد الله
بن عبد الرحمن معروف بصفوانی که قافله از خراسان بکرمان میرفت حرامیان راه بر ایشان گرفتند و در
میان ایشان مردی بود متهم بود به بسیاری مال او را گرفته بداشتند در میان برف و دهان او را از برف
کردند و نگاه داشتند تا که بایی طرف شد و چاره نبود در کلام بازگشت بخراسان و شنیده بود
خبر امام رضا را علیه السلام و آنحضرت در آن وقت در نیشابور بود در آن معلول بخواب دید که تعلیم کند ترا
بدوائی که فایده دهد هم گفت چنان دیدم که بخدمت آنحضرت رسیدم و خبر کردم آنحضرت را
از علت خود فرمود که بگیر از زیره کرمانی و سعتر و نمک و بکوب و در دهان کن دو سه بار که از این علت
خلاص میشوی آن مرد بیدار شد و آن خواب را یاد نداشت تا آمد به نیشابور و گفتند که آنحضرت
روان شده از نیشابور و در رباط سعد است از آنجا رفت بخدمت آنحضرت و گفت یا ابن رسول الله
اگر دیگر اعاده فرمایی بنا شد فرمود که بگیر زیره کرمانی و سعتر و نمک را بکوب و در دهان کن دو بار
یا سه بار مرد گفت چنان کردم و صحت یافتم معجزهٔ دوازدهم محمد بن موسی بن جعفر روایت کند
که پیش امام رضا علیه السلام نشسته بودیم جوانان بنی هاشم بر ما بگذشت خانهٔ کهنه و شکسته بعضی
بعضی نگاه کردند و خندیدند از حال وی آنحضرت پرسید که چه خندید گفتند باشد که او را بینند
با مال بسیار و رفع بشمار رفته که او را دیدم که والی مدینه شده در ما مسکنت با خدم و حشم
معجزهٔ سیزدهم روایت کند علی بن احمد وشاء کوفی که من از کوفه قصد خراسان کردم
دختر من حله داد که در آنجا بفروشم و از برای وی فیروزه بخرم چون بمرو رسیدم و متوجه شدم

بعضی از غلامان امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند حله میخواهیم که کفن بعضی از غلامان کنیم گفتم نزد
من از حله چیزی نیست فروخته و دیگر باز گشتند و گفتند مولای ما ترا سلام میرساند و میفرماید که
با تو حله هست و در میان فلان جامعه که دختر تو داده بود که از برای وی فیروزه بخری
و این بمن آن من آنرا بیرون آوردم و بایشان دادم و مسئله چند نوشتم و صباح قصد در خانهٔ
آنحضرت از جهت آنکه جواب آن بردم خود را آنجا نتوانستم رسانیدن زمانی نشستم ناگاه خادمی از آنجا
بیرون آمد بسوی من گفت ای علی بن احمد این جوابهای مسایل تو است پس گرفتم تمام جواب مسایل من بود
بعینها معجزهٔ چهاردهم روایت کند ابو الصلت هروی که من روزی در خدمت امام رضا صلوات
الله علیه ایستاده بودم فرمود مرا که ای اباصلت برو در آن قبه که هارون در آنجا مدفون است و از چهار
پاره خاک از چهار جانب وی برای من بیار من رفتم و آوردم و بآنحضرت دادم خاکی که از نزد قبر
وی برگرفته بودم ببوئید و بینداخت فرمود که در این موضع قبر من باشد و سنگی ظاهر شود
که جمله کلنگها که در خراسانست حاضر کنند آن سنگ را نتوانند کند پس فرمود این موضع از زیر
سر قبر کنند و بگوی تا هفت پایه فرو برند و همان قبر بشکافند و لحد که کنند نمهای تر در آید و بگو چون آب نمی
بکشند که حق تعالی آن را پر آب خواهد گردانید چون آب را بعمل آورده ماهی کوچک خواهی دید
انچه من ترا تعلیم کنم از آن بخوان که لحد پر آب شود و ماهیان کوچک در آن بجایند و بیایند چون ناپدید شوند تو خواهی
داد خورد کن و در آنجا بینداز چون از آن بخورند ماهی بزرگ پیدا آید و آن ماهیان ریزه را فرو برد
و آن نیز ناپدید شود آنگاه دست بر آب نه و این دعا که ترا میآموزم بخوان که همه آبها فرو رود و آب
نماند و این مکان هیچ بحضور مامون نیز فرمود که یا اباالصلت فردا که پیش این فاسق فاجر روم و چون
بیرون آیم چیزی در سر نگرفته باشم با من سخن گوی و اگر ردا بر سر انداخته باشم با من هیچ مگوی ابو الصلت
گفت روز دیگر چون بامداد کردم آنحضرت جامهها در پوشید و در محراب نشست و انتظار میبردم
ناگاه غلام در آمد که مامون ترا میطلبد آنحضرت نعلین در پای کرد و ردا بر دوش افکند و مرا فرمود ما از عقب
وی رفتم تا پیش مامون رسید پیش آن ملعون طبقهای بود انگور نهاده بود و خوشه انگور در دست داشت
چون آنحضرت را دید بر خواست و او را در کنار گرفت و بوسه بر پیشانی وی داد و با خود بر سر تخت نشاند
انگور برگرفت و بوی داد و گفت یا ابن رسول الله انگوری از این بهتر دیده آنحضرت فرمود که بسا انگور
بهشت از این بهتر است گفت از این بخور آنحضرت فرمود که مرا از خوردن این انگور عفو کن گفت ترا از خوردن
این گریز نیست مگر من بگمان متهمی آنحضرت سه دانه از آن انگور خورد و باقی را بگذاشت
و برخاست مامون لعین گفت کجا میروی فرمود بآنجا میروم که تو مرا فرستادی یعنی بمردن پس بیرون فرمود و ردا
در سر افکند و اثر زهر در بشره وی ظاهر شد هیچ نبود که ناز رفت بمیران و وصیتی که در کتب مسطور گشته
شهادت یافت مامون لعین گفت تا فردی بکنند ابو صلت گوید که من حاضر بودم همان خبر که آنحضرت

فرموده بود بظهور آمد و آنچه فرموده بود بعمل آمد پس چون مامون لعین آب و ماهیان دید مبهوت شد
گفت امام رضا علیه الصلوة والسلام عجایبات بما می نمود هم در زمان حیات و هم در وقت ممات
وزیر مامون گفت میدانی که این چه علامت بود که این ساعت بتو نمود گفت نه گفت ترا خبر داد
باحوال خود و شما یعنی کثرت شما مثل این ماهیان کم جایست و ماهی بزرگ آمد همه را فرو برد تا چون
حال شما بآخر رسید و اثر شما منقطع گردد یعنی حق سبحانه و تعالی امامی را بر شما مسلط گرداند تا همه را استیصال
گرداند که ماهی بزرگ اشارت است بآن مامون لعین گفت راست گفتی

فصل سیوم در ذکر احتجاج حضرت امام رضا علیه السلام

با اهل کتاب و مجوس و در اثبات آنحضرت صلوات الله علیه بر ذات
کنند از حسن بن محمد نوفلی که چون امام رضا صلوات الله علیه نزد مامون آمد فضل بن سهل گفت
تا اصحاب مقالات را جمع کنند تا با وی مناظره کنند مثل جاثلیق و راس الجالوت و هر بزرگ دینهای
صابیین و اصحاب زردشت و قسطاس رومی و فضل بن سهل ایشان را جمع کرد و مامون را خبر داد که حضور
ایشان مقرر گردانید که روزی دیگر مجلس شود حسن نوفلی گوید که با برادر آنحضرت نشسته بودیم که یاسر خادم آمد
و گفت یا سیدی مامون سلام میرساند و میگوید که اصحاب ادیان و اهل مقالات جمع شده اند و متکلمان
بر آمده اند اگر فردا تشریف ارزانی فرمائی لطف باشد و اگر کراهت داشته باشی ما پیش تو آئیم فرمود که خوب باشد
یاسر باز گردید آنحضرت بحسن بن محمد گفت که یا نوفلی تو از اهل عراقی و اهل عراق از زیرکی و فطنت خالی نمی باشند
چه میگوئی در جمع کردن مامون اهل مقالات را گفتم فدای تو گردم میخواهد که ترا امتحان نماید در علم تو اما
بنا را بر اصلی استواری نهاده است آنحضرت فرمود که بنا را بر چه نهاده گفتم اصحاب مقالات و بدع و علماء خلاف
غلطاند زیرا که عالم انکار حق نکند و ایشان انکار حق میکنند اگر گوئی خدای تعالی یگانه است گویند درست
کن چنین است و اگر گوئی که محمد رسول خداست گویند که رسالت را اثبات کن و مردان را متحیر
گردانند بمغالطات و انکار حق را ابلیه کنند تا کار خود را پیش برند و از ایشان حذر باید نمود آنحضرت
تبسمی فرمود و گفت ای نوفلی می ترسی که مرا قطع کنند و غالب آیند از آن می ترسی گفتم هرگز
نترسیدم بر تو امید دارم که ترا بر ایشان مظفر و منصور سازد فرمود که یا نوفلی میدانی که مامون کی ندامت
و تاسف خورد هرگاه که مرا بشنوند که حجت گیرم بر اهل تورات بتوراة ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان
و بر اهل زبور بزبور ایشان و صابیان بعبرانی و بر هرابذه بپهلوی و بر رومیان برومی و بر اهل هر مقالات
بزبان ایشان حجت لازم گردانم و اقوال ایشان را باطل کنم و دلایل ایشان منقطع شوند و ترک مقالات
خود کنند و بقول حق گرایند مامون را آنگاه معلوم شود که مستحق نیست که از آن وقت حسرت برد و ندامت
خورد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نوفلی گوید که روز دیگر سهل بن فضل آمد
و گفت فدای تو گردم اهل مقالات جمع شده اند و مامون انتظار مقدم شریف شما میکشد رای جلیل تو چیست
که تو از پیش برو که ما در عقب می آئیم پس وضو ساخت و شربتی از پست آشامید و بیرون فرمود و ما در خدمت
روانه شدیم و چون بمنزل مامون رسیدیم خلق بسیار جمع شده بودند و محمد بن جعفر با طالبیان و هاشمی

نشسته بودند و غلامان و حشم و خدم مامون بر پا ایستاده چون حضرت امام رضا علیه السلام باندرون
فرمود جمله اهل مجلس بر خواستند و آنحضرت و مامون نشستند و باقیان ایستادند تا مامون گفت که بنشینند
مامون با امام علیه السلام در سخن بود چون تمام کرد متوجه جاثلیق گشت و گفت ای جاثلیق این ابن عم منست علی بن
موسی بن جعفر علیه السلام و از فرزندان فاطمه زهراست دختر رسول الله و پسر علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و من میخواهم که با وی مناظره کنی بانصاف جاثلیق گفت من چگونه با وی مناظره کنم
که حجت او کتابیست که من منکر آنم و رسولی که بوی ایمان ندارم آنحضرت فرمود که یا نصرانی اگر من بر تو حجت گیرم
بانجیل معترف میشوی جاثلیق گفت من دفع آن نتوانم کرد بلی والله که معترف میشوم آنحضرت فرمود که
بپرس آنچه خواهی و جواب آن بشنو جاثلیق گفت چه گوئی در حق عیسی و نبوت و کتاب او امام علیه السلام فرمود
که من معترفم به نبوت عیسی علیه السلام و کتاب وی و بآنچه بشارت داده است امت را و حواریان اقرار کرده اند
بودند با او اقرار کرده و منکرم هر که اقرار ندارد به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کتاب وی جاثلیق گفت
نه هر دعوی بدو گواه عادل ثابت میشود آنحضرت فرمود که بلی جاثلیق گفت دو گواه عادل بیار که از غیر ملت تو
باشند تا گواهی دهند بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله از قومی که نه منکر نصرانیت باشند و از ما هم در خواه
مثل آن از غیر ملت ما آنحضرت فرمود که ای نصرانی انصاف دادی از من قبول میکنی عدلی که مقدم بود نزد
عیسی بن مریم علیهما السلام جاثلیق گفت آن کدام است نام ببر آنحضرت فرمود که چه گوئی در حق یوحنا دیلمی
جاثلیق گفت نام کسی بردی که دوستترین خلق بود بعیسی علیه السلام قبول دارم آنحضرت فرمود که سوگند میدهم ترا که آیا نه
کتاب انجیل ناطق است با آنکه یوحنا گفت که مسیح مرا خبر داد بمحمد عربی صلی الله علیه و آله و بشارت نمود که بعد
یوحنا گفت بلی یوحنا این روایت کرده از مسیح و بشارت داده به نبوت مردی و اهل بیت و وصی
وی اما نگفته که در چه وقت خواهد بود و نام او را نبرده تا ما او را بشناسیم و اهل او را امام علیه السلام
فرمود که اگر کسی را بیارم که انجیل خوان باشد و در انجیل خواند نام محمد و وصی و اهل بیت و امت وی را
آنگاه تو ایمان می آوری گفت لابد آنحضرت بروی آورد نسطاس رومی فرمود که سفر سیم از انجیل
داری گفت نه راس الجالوت گفت تو انجیل خوانده گفت بلی فرمود که سفر سیم نگاه دار تا من بخوانم
اگر ذکر محمد و وصی و اهل بیتش صلوات الله علیهم باشد با امت وی گواهی بده و اگر نباشد گواهی مده
پس آنحضرت آغاز انجیل خواندن کرد تا ذکر محمد و اهل بیت صلوات الله علیهم و ذکری رسید توقف فرمود
و گفت ای نصرانی از تو چیزی می پرسم بحق مسیح و مادرش که من دانایم بانجیل گفت بلی آنگاه تتمه
که مشتمل بود بر ذکر حضرت رسول و اهل بیت وی صلوات الله علیهم بر ایشان خواند و گفت آنحضرت ای جاثلیق
چه میگوئی ای نصرانی این گفتار عیسی علیه السلام است اگر تکذیب محمد صلی الله علیه و آله میکنی چون تکذیب انجیل کردی تکذیب
عیسی کرده آنگاه لازم میشود کشتن تو زیرا که انکار خدای تعالی و رسول او و کتاب او کرده جاثلیق گفت

انکار این تمام بعد از آنکه بر تو ظاهر شد دیگر آنحضرت فرمود که بپرس آنچه میخواهی جاثلیق گفت
خبر ده مرا که حواریان عیسی چند تن بودند و علمای انجیل چند فرمود که حواریان دوازده تن بودند
و افضل ایشان الوقا بود اما علمای انجیل سه تن بودند یوحنای اکبر که در آج بود و یوحنای قرقیسا و یوحنا
دیلمی در زجار و نزد او بود ذکر حضرت رسول و اهل بیت و امت آنحضرت و او بشارت داد امت عیسی
و بنی اسرائیل را از ایشان پس دیگر فرمود که ای نصرانی والله که من ایمان دارم بعیسی و آنکه ایمان دارد
بمحمد صلی الله علیه و آله و هیچ عیب در عیسی علیه السلام نبود الا آنکه ضعیف بود و نماز کم میکرد و روزه
اندک میداشت جاثلیق گفت اعتقاد که داری فاسد ساختی درباره علم خود فرمود که چرا جاثلیق گفت
از برای آنکه عیسی علیه السلام نماز کم میکرد و روزه کم میداشت و حال آنکه عیسی علیه السلام هرگز روز
نان نخورد و در شب خواب نکرد و در همه عمر خود صائم الدهر و قائم اللیل بود امام صلوات الله علیه فرمود
که نماز از برای که میکرد و روزه از برای چه میداشت یعنی بنده کننده بوده نه معبود جاثلیق گنگ
شد و هیچ نتوانست گفت آنحضرت فرمود که عیسی علیه السلام بنده خدا بود و مرده زنده میکرد
بفرمان خدای تعالی و تو انکار این میکنی گفت از برای آنکه هر که مرده زنده کند و کور را بینا سازد
و مبتلای برص را شفا دهد او مستحق پرستش باشد آنحضرت فرمود که آنچه عیسی میکرد یسع پیغمبر کرد
از مرده زنده کردن و کور را بینا ساختن و برص را بردن و هیچ امت او را پرستش نکردند و اعتقاد خدائی
درباره او نکردند و حال آنکه یسع سی و پنج هزار کس را زنده کرد بعد از شصت سال از مرگ ایشان حزقیل
نبی نیز مثل این کرد چه بخت نصر بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را از بیت المقدس به بابل آورد و در آن وقت که
بجانب ایشان رفته بود و ایشان را در بابل بقتل آورد و بعد از آن حق سبحانه و تعالی حزقیل نبی را علیه السلام
را فرستاد تا ایشان را زنده گردانید و این در فلان موضع تورات مذکور است آنگاه نظر فرمود
رأس الجالوت و گفت اینها در تورات خوانده گفت بلی خوانده ام راست فرمودی و بعضی را
از آیات تورات قرائت کرد یهودی از تعجب آن بر خود میلرزید و دیگر متوجه نصرانی شد و فرمود
که اینها پیش از عیسی بودند یا بعد از او گفت پیش از او و چون این را اقرار نمود گفت قریش جمع شدند
نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و درخواست نمودند تا مردگان ایشان را زنده گرداند آنحضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را با ایشان فرستاد و فرمود که بگورستان رو و باواز بلند ایشان را بنام
بخوان هرکدام که ایشان اراده زندگی او کنند و بگو که محمد رسول الله میگوید که فلان و فلان برخیزید
بفرمان خدای تعالی چون این فرمود برخاستند و خاک از روی خود میافشاندند و پرسش احوال از
ایشان میرسیدند و ایشان را خبر دادند که محمد صلی الله علیه و آله برسالت بخلق فرستاده شد
گفتند کاشکی ما او را در می یافتیم و ایمان می آوردیم و آنحضرت از برای آنکه و ابرص را شفا میفرمود
و زوال جنون از جانب محمد بهایم و وحوش و طیور و جن و شیاطین باوی سخن میگفتند و هیچکس
ایشان را نپرستید پس اگر شما عیسی را خدا میدانید لازم آید که هیچ باید که همه اینها را خدا دانید

در علت شرک آنها بود که بسیار از قوم بنی اسرائیل از ترس طاعون از دیار خود بیرون رفتند
و در میان دو کوهی فرود آمدند حق تعالی ایشان را امر کرد در یک ساعت بمیرند از اهل
آن دیار دیواری بگرد ایشان آوردند بعد از مدتی که تمام استخوانهای ایشان
از هم ریخته بود یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان گذشت و از بسیاری آن استخوانها تعجب کرد
حق تعالی باو وحی فرستاد که بگو این استخوانهای ریزه را که برخیزند بفرمان الهی و زنده گردیدند همه بر
خاستند و خاک از سر افشاندند و حکایت حضرت ابراهیم علیه السلام در زنده کردن
مرغان معروف و مشهور است و دیگر موسی بن عمران علیه السلام هفتاد کس از قوم خود را اختیار کرد
که بمناجات پیغمبر برود ایشان گفتند که ما نمیخواهیم که خدای را معاینه ببینیم آتش از آسمان
آمد و ایشان را بسوخت و موسی علیه السلام تنها ماند گفت یا رب خدایا من این هفتاد کس را از قوم
خود برگزیدم و با خود آوردم بمناجات و من تنها ماندم پس اگر چنین برگردم مردم مرا راستگو
نمیدانند و این قصه مشهور است از زمان عمران در تورات و انجیل پس اگر همه اینها خدا
است پس چگونه دعوی باطل میکنید جاثلیق گفت قول قول تست خدائی نیست الا الله
و بی هفتاد ایمان آورد پس امام علیه السلام فرمود که در تورات خبر رسول و اهل بیت او
و بی مذکور است یا نه چه آنجا هست که امت آخر پیدا شوند که تابع راکب شتر باشند و تسبیح
خدای کنند در مسجدها باید که بنی اسرائیل پناه بایشان برند تا در دلهای ایشان جای قرار
گیرند و در دستهای ایشان شمشیرها باشد و از کفار انتقام کشند در اقطار زمین
گفت این معنی در تورات نوشته جاثلیق گفت کتاب شعیا میدانی فرمود بلی حرف بحرف میدانم
آنگاه فرمود با ایشان هر دو که میدانید که شعیا گفته که صورت راکب حمار دیدم جلبابهای نور
پوشیده و راکب شتر دیدم که نورش مثل نور قمر بود هر دو اقرار کردند و گفتند این قول شعیاست
آنگاه فرمود که ای نصرانی در انجیل هست که عیسی علیه السلام گفت که من میروم نزد پروردگار شما و پروردگار
شما و فارقلیطا میآید و گواهی دهد از برای من بحق چنانکه من از برای او گواهی دادم و تفسیر هر چیز
رسانیدم و او خبرها را بیان کند با شما و فضایح امم را ظاهر گرداند و عمود کفر بشکند جاثلیق گفت
هیچ از انجیل یاد کردی که انکار او نتوانیم کرد دیگر فرمود با جاثلیق مرا خبر ده از انجیل اول که گم کرده
بودید از نزد که یافتید و این انجیل از برای شما که وضع کرد گفت از یک روز نیافتیم و روز دیگر تازه
دیدیم انجیل یوحنا و متی آوردند امام رضا علیه السلام فرمود که حال انجیل را معلوم ندارید که اگر چنین معهود
بود خلاف آن نمیگفتی خلاف بسیار انجیل است که امروز در دست شماست اگر انجیل اول بودی
در آن خلاف نبودی اما من ترا اخبار کنم از آن احوال که چون انجیل را گم کردند نصاری نزد علما

رسیدند که عیسی علیه السلام را کشتند و انجیل را نمی‌یابیم و شما علما بودید چه خبر دارید لوقا و مرقابوس گفتند
ما انجیل را یاد داریم و ما یک سفر از او در هر روز یکشنبه بیرون آریم شما محزون مشوید و قبرها را رو بیده که ما املا کنیم تا مجموع او
نوشته شود لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی این انجیل را از برای شما نوشتند و ایشان شاگردان قوم اول بودند
جاثلیق گفت من این را ندانسته بودم و این زمان مرا معلوم شد و ظاهر گشت که تو انجیل میدانی و بسیار چیزها
از تو معلوم کردم که مرا معلوم نبود آنحضرت فرمود که گواهی اینها نزد شما معتبر است یا نه گفت اینها
علمای انجیل اند گواهی نمیدهند مگر بحق آنحضرت فرمود که اهل مجلس گواه باشید آنگاه فرمود که ای جاثلیق
پس در کتاب تو میدانی که متی گفت که مسیح بن داود بن ابراهیم بن اسحق بن یعقوب بن یهودا بن حضرون و مرقابوس
گفت که عیسی کلمة الله است که در جسد آدمی حلول کرده و انسان گشت و لوقا گفت عیسی
و مادرش دو انسان بودند از گوشت و خون و روح القدس در ایشان دخول کرده و تو میگویی از قول عیسی
که هیچکس از شما به آسمان نرود الا راکب شتر که خاتم انبیاست صلی الله علیه و آله که او به آسمان عروج و نزول خواهد نمود
جاثلیق گفت این قول عیسی است علیه السلام و ما انکار آن نتوانیم کرد بعد از آن امام رضا علیه السلام فرمود
که چه میگویی در شهادت لوقا و مرقابوس و متی در نسب عیسی علیه السلام که آن نسبت دادند جاثلیق
گفت دروغ گفتند آنحضرت فرمود که ای اهل مجلس نه او تزکیه ایشان کرد و گفت اهل انجیل اند
و قول ایشان حق است جاثلیق گفت ای عالم مسلمانان مرا عفو کن از حال ایشان آنحضرت فرمود که
عفو کردم دیگر بپرس ای نصرانی هرچه خواهی گفت والله که دانستم که در میان اسلام مثل تو نیست
در علم و فضیلت آنگاه آنحضرت فرمود ای راس الجالوت بپرس تا جواب بشنوی گفت من سوال
و حجت قبول نکنم مگر از توریت و انجیل و زبور یا صحف ابراهیم علیه السلام آنحضرت فرمود قبول مکن مگر
از این کتابها راس الجالوت گفت از کجا ثابت شده نبوت محمد صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود که
داود و خلیفه حق عیسی بن مریم ... و معجز او بود و یک معجز دیگر او پسر مریم علیه السلام و هر دو شهادت کرده اند بر نبوت
او گفت اثبات کن قول موسی را از برای من فرمود که آیا میدانی که موسی علیه السلام وصیت نمود به بنی اسرائیل
گفت پیغمبری از شما بیاید از برادران شما او را تصدیق کنید و از او بشنوید آنچه گوید آیا غیر از فرزندان اسحق برادر
با اسمعیل میدانید این را میدانید که بنی اسرائیل فرزندان اسمعیل را برادران ایشان هستند راس الجالوت گفت این
قول موسی است و دفع نتوانیم کرد دیگر آنحضرت فرمود که شما میدانید که در توریت نوشته که نوری از
طور سینا آمد و درخشید و ظاهر شد خلق را از کوه ساعیر و پیدا و آشکار گشت از کوه فاران راس
الجالوت گفت این کلمات در توریت هست اما من این تفسیر را نمیدانم آنحضرت فرمود که من
ترا از آن خبر دهم آنچه نوری از سینا آید آن وحی خداست که بر موسی علیه السلام
کرامت کرد بر کوه طور و آنچه گفت ظاهر شد خلق را از کوه ساعیر و ساعیر آن کوه است که از آنجا ...
کوه مکه ... راه ... گفت ... در توریت مذکور است

که دوراک

که دو راکب را دیدم که زمین از برای ایشان روشن شد یکی بر حمار و یکی بر شتر راس الجالوت
گفت نمیدانم امام رضا علیه السلام فرمود که عیسی علیه السلام که بر خر سوار میگردد و یکی محمد است
صلی الله علیه و آله که بر شتر سوار میشد انکار این میکنی گفت نتوانم کرد دیگر فرمود که حیقوق نبی را
میشناسی گفت بلی آنحضرت فرمود که در کتاب او میآورد که خدای تعالی بیان آورد از کوه
فاران و آسمان و زمین پر شد از تسبیح احمد و امت او و سوار اسب او در بحر میرانند چنانچه در بر
میرانند و کتابی از نو بیاورد بعد از خراب شدن بیت المقدس و از کتاب قرآن اراده فرمود
بدین ایمان داری یا نه راس الجالوت گفت قول حیقوق است انکار نتوانیم کرد آنحضرت فرمود
که حضرت داود علیه السلام در زبور میگوید که خدایا بفرست آنکه اقامت سنت کند
بعد از فترت و غیر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کسی میدانی که اقامت سنت کرده باشد
بعد از فترت راس الجالوت گفت این قول داود است علیه السلام انکار نتوانیم کرد اما از آن عیسی را علیه السلام میگوید
آنحضرت فرمود که این از روی جهل گفتی عیسی علیه السلام مخالفت سنت نکرده و موافق سنت توریت بود
تا از وقتی که او را به آسمان بردند و در انجیل مذکور است که پسر بره خواهد رفت و الفارقلیطا خواهد آمد از
پس او که تخفیف بارها از شما بکند و جمله چیزها را بیان نماید و گواهی دهد برای من چنانچه من گواهی دادم برای او
بدین ایمان داری گفت در انجیل اینها مذکور است انکار نتوانم کرد آنگاه امام رضا علیه السلام فرمود که
پیغمبر خود را که موسی است بچه اثبات میکنی گفت از معجزات که آورد که انبیای دیگر علیهم السلام نیاوردند آنحضرت
فرمود مثل چه یهودی گفت مثل شکافتن بحر و عصا و ید بیضا و شکافتن سنگ و بیرون آمدن آب از سنگ ... این زمان آن
اما آنکه خلق بر آن قادر نبود مرا آنحضرت فرمود که راست گفتی که دلیل نبوت موسی علیه السلام این بود که
خلق بر مثل آن قادر نبودند لیکن هر که دعوی نبوت کرده چیزی آورده که خلق بر آن قادر نیستند تصدیق او واجب
است گفت که موسی امکانی بود نزد حق جل و علا و نزد ما واجب باشد تصدیق کسی کردن با معجزات آن ...
موسی علیه السلام باشد آنحضرت فرمود پس چگونه قبول میکنی نبوت پیغمبران که پیش از موسی علیه السلام بودند ...
نمودند شکافتن دریا و بیرون آوردن آب از سنگ و عصا و ید بیضا یهودی گفت من ترا خبر دادم که هر که چیزی آورد
که خلق از مثل آن عاجز باشند تصدیق نبوت آن واجب است خواه او مثل معجزه موسی باشد یا غیر آن آنحضرت
فرمود پس چرا انکار عیسی علیه السلام میکنی با آنکه او مرده را زنده میکرد و کور مادرزاد را و ابرص را شفا میکرد و عیسی را
از مردم و از گل مرغ میساخت ... راس الجالوت گفت من ندیده ام فرمود که معجزات موسی را دیدی
... گفت باخبار از ثقات و اصحاب ... رسیده آنحضرت فرمود که از آن معجزه‌ها به تواتر اخبار رسیده
پس چون تو به موسی علیه السلام ایمان آوردی و به عیسی علیه السلام منکری او در جواب عاجز شد دیگر فرمود که نبوت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ... ثابت شده ... معجزات آن حضرت آن بود که او یتیم بود و ...
بود و پیش هیچ معلمی نرفته بود و کتابی آورده که در قصص انبیا و اخبار گذشته و آینده بود و ...
خبر میداد و با وجود فصاحت مردم آن زمان ... از این نوع خبری عاجز شدند و دیگر شکافتن ماه و غیر آن

از معجزات که بیش از آنست که در حیز بیان آید دیگر راس الجالوت چیزی نگفت پس آنحضرت هربز اکبر را بخواند
و فرمود که مرا خبر ده از زردشت که بچه حجت میگوئی که او نبی بود گفت او چیزی با ما آورده و ما از او دیدیم
الا آنکه اخبار متواتره بما رسیده که او همه چیزها بر ما حلال کرده که غیر او نکرده و ما تابع او شدیم فرمود که خبر انبیا
علیهم السلام بما همان چنین رسیده و آنچه از جانب حق بایشان آمده بود و آنچه موسی و عیسی و حضرت محمد
صلوات الله علیهم آورده بودند چرا ترک اخبار ایشان کردی که چیزی آورده‌اند نه آنکه چیزی بما ورد منقطع شد
و هیچ نگفت آنگاه امام رضا علیه السلام پرسید که هیچکس در میان شما هست که بر خلاف اسلام است و بخواهد
که چیزی بپرسد گفت گو بپرسد و شرم مکند عمران صابی برخواست و او مردی فاضل بود گفت ای اعلم العلما
اگر نه فرموده تو بودی من سؤال نمیکردم از تو و من در کوفه و بصره بوده‌ام و شام را گردیده‌ام و متکلمان بسیار
دیده‌ام اما این نوع کسی نیافته‌ام رخصت میدهی که سؤال کنم فرمود که بپرس و انصاف مرعی دار عمران
گفت خبر ده مرا از کائن اول و آنچه بیافریده فرمود که او یکی بود که همیشه بوده با او هیچ نبود از حدود و اعراض نبوده
را برو راه نبود و نباشد پس خلق را آفریده است مختلف اعراض و حدود و نه در چیزی اقامت آن کرد
و نه در چیزی حد آن نهاده و نه ماده بوده در میان نبود و بعد از آن بیافریده که ممکنات و فرکردگان موافق
و مخالف و الوان و ذوق و طعم آن نه از برای آنکه محتاج بود و نه از برای فضل و منزلتی که رسد بآن و نه از
برای زیادتی و نقصان و نه دید در آنچه آفریده از برای حاجت که اگر از برای حاجت آفریده بودی بیافریدی
مگر آنکه یاری وی دادی اضعاف آنچه آفریدی و او را احتیاج بیار نباشد و نیست که هر محتاج است
همان است و او از شایبه امکان مبراست پس سؤال و جواب بسیار شد و عمران بدان اقرار نمایان الزام یافت
بلکه در همه بالتصدیق قول آنحضرت نمود عمران گفت یک مسئله دیگر می‌پرسم فرمود که بپرس گفت
حق جل و علا در چیست و هیچ چیز گردی در آمده و از چیزی بچیزی نقل کند و محتاج بچیزی باشد
فرمود که حضرت عزت چیزی نیافریده که محتاج بوده که اگر چنین بودی روا بودی نقل و تحویل در آنچه از او
زیرا که بوی محتاج بود اما خدای تعالی همیشه ثابت بوده نه در چیزی که دلیل امکانیست الا آنکه مخلوقات
را نگاه میدارد و آفریده شده بعضی در بعضی جای میکنند و بیرون می‌آیند و نقل و تحول ایشان بود و آن
خدای تعالی العلم احاطه همه کرده و نگاه میدارد بقدرت کامله خود و او در چیزی نرود و برون
نیاید و نگاه داشتن مگر خدای تعالی بعضی آنکه اطلاع دهد بر آن از انبیا و اوصیا و خازنان علم و حافظان
دین علیهم السلام و فرمان او نافذ است و هرچه گفت بیاش می‌شود خواست و ارادت او و هیچ چیز از مخلوقات
بدو نزدیک نیست و نه بعضی دورتر از بعضی گردی عمران گفت بلی استیدی گواهی میدهم که معبود حق
تعالی است چنانچه تو وصف فرمودی و محمد بنده و رسول او است بحق که بخلق فرستاده پس رو بقبله آورد
در افتاد و سجده نهاد و مسلمان شد و اهل مجلس همه از کمال علم و فصاحت وی حیران شدند و متحیر ماندند
و گفتند بحقیقت که این پیغمبرزاده رسول خداست و اعلم امت است و متقی ایشان و جمله نصاری
و یهود که حاضر بوده گفتند که آنحضرت هرچه فرمود از علم مکنون و کتاب مخزون بوده [illegible]

زیرا که از خاندان عصمت و طهارت است و همه مخلص معتقد وی شدند و جمله نصاری و یهود و صابیان
مسلمان شدند بیمن علم آنحضرت و مامون از آن مناظره پشیمان شد زیرا که آنجناب ایشان را بکمال و بزرگی
وی شد و زدانا بکی معلوم نداشتند و شهادت آنحضرت در روز شنبه چهارم صفر بوده در سال دو یست
و سیم از هجرت و قبر اطهرش در طوس است نوقیه سناباد و عمر شریفش پنجاه و پنج سال و کمتر از این نیز گفته اند
والله اعلم و احکم

باب یازدهم در ذکر امام نهم ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین ابن علی ابن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین

و این باب مشتمل بر دو فصل

فصل اول در ذکر ولادت و نسب و کنیت و القاب و عدد اولاد آنحضرت ولادت با طهارتش در مدینه
بود در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان در سال صد و نود و پنج از هجرت نسب عالیش از روی اب
و ام و پدر بزرگوارش ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام و مادرش از آن سکینه نام [illegible]
زنان که ام ولد بوده از اهل ماریه قبطیه و اسم شریفش محمد و کنیتش ابو جعفر و لقبش تقی و جواد
و مرتضی و قانع و اگرچه سن شریفش صغیر بود لیکن قدر رفیع القدر و کبیر بود و اولاد آنحضرت چهار نفر دو پسر
و دو دختر از پسران علی و موسی و از دختر فاطمه و امامه **فصل دوم** در ذکر معجزات و وفات آنحضرت و بیت انشا
وی ثابت است **معجزه اول** روایت است از احمد حضرمی که او گفت که چون ابوجعفر محمد بن علی النقی
بحج میفرمود زنی نالان فرو آمد ضعیفه دید که پیش گاو مرده نشسته و میگرید آنحضرت فرمود که ای زن
سبب گریه چیست گفت من ضعیفه ام بی نوا و بجز این گاو چیزی دیگر نداشتم از متاع دنیا اکنون
افتاده و مرده و من عاجز گشته ام و فرو مانده فرمود که من دعا کنم تا خدای تعالی این گاو را برای تو زنده
گرداند زن گفت من شکر حق جل و علا بتقدیم رسانم تا زنده باشم برو دعا کنم آنحضرت دو رکعت
نماز بگذارد و دعا کرده پای مبارک بگاو زد و فرمود که برخیز بفرمان خدای تعالی گاو در حرکت آمد زن پای
برداشت و گفت تو عیسی بن مریمی که مرده را زنده میکنی آنحضرت فرمود که این مگوی که ما بندگان
شایسته حقیم و اولاد برگزیده رسولیم این از ما عجب مدار **معجزه دوم** روایت کنند علی بن
عبید از حلیمه که دختر امام موسی علیه السلام بود گفت چون ولادت امام محمد تقی علیه السلام نزدیک
بود امام رضا علیه السلام مرا و فاطمه را در روبرو در خانه کرد و در انجا [illegible] و در میانه شب
چراغ فرو کشت ما غمناک شدیم از جهت فرو مردن چراغ در آنجا که ابو جعفر علیه السلام از مادر
متولد شد خانه از نور روی او روشن شد بمادرش گفتم که حق سبحانه و تعالی را از [illegible]
می نماز گردانید و برادر طشت نهاد و [illegible] بعورت خود نهاده [illegible]
نمود مانند نور چون بیرون شد امام رضا علیه السلام تشریف آورد و او را در گهواره
نشاند و را گفت [illegible] چون [illegible] چشم گشود بر آسمان
در پس و پیش و چپ و راست نگریست آنگاه گفت اشهد ان لا اله

الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله
وان علياً وصي رسوله حليمه گويد برخاستم رسانیدم از آن بخدمت امام رضا علیه السلام
رفتم و گفتم مر آنحضرت را که چیزی عجب مشاهده کردم فرمود که چه دیدی این قصه را با او گفتم آنحضرت تبسم کرد
و گفت ای حلیمه از عجایب بسیار او خواهی دید معجزه سیم روایت کنند از ریان بن شبیب که او گفت
که چون مامون خواست که دختر خود را ام الفضل با بوجعفر علیه السلام دهد عباسیان جمله نزد
مامون رفتند و او را از آن باز میداشتند و گفتند که ما میترسیم از این اختیار وی میکنیم که او کودکی
جمله فضلهاست در حالت کودکی و این از جمله عجایبات است و من امید دارم که بر شما ظاهر شود که
من میگویم گفتند چند باشد او کودکیست او را معرفت علم و فقاهت نیست اگرچه ترا با وی
نظری هست ترا انگفتار ده پس مهلت بده تا او معرفتی و فقاهتی حاصل کند بعد از آن هرچه رای
و صلاح خود تو باشد بدان عمل فرما مامون گفت من او را از شما بهتر می‌شناسم و اهل بیت
را خصوصیتی هست که از تعلم مستغنی میباشند ایشان را که ملهم در علما با نقص اگر شما میخواهید
امتحان کنید ایشان گفتند ما رضا دادیم و اگر علم و کمال او بر ما ظاهر شود سخن ترا قبول کنیم و الا
پس مقرر آن شد که یحیی بن اکثم قاضی و عالم آن زمان بود او را بسا دادند و چیزی چند از او مسئله
و مال بسیار بوی بذل کردند و به مامون گفتند که اگر از برای این روزی اختیار کنی که ما یحیی بن
اکثم را حاضر گردانیم پس روزی تعین کردند و چون آن روز در آمد مامون گفت تا از برای ابوجعفر علیه السلام
مسندی ساختند و مامون نشست و امام را علیه السلام بر جانب خود نشاند و یحیی بن اکثم را
فرستاد و حاضر کرد و آمد و نشست مامون الملعون گفت با دستوری از وی بخواه و در بپرس از
مسایل یحیی بن اکثم گفت یا ابا جعفر فدای تو گردم رخصت میفرمایی که از تو مسئله پرسم فرمود که بپرس
از هرچه خواهی یحیی بن اکثم گفت چه میگویی که در حق محرمی که صیدی را بکشد آنحضرت فرمود
که در حل کشت یا در حرم عالم بود یا جاهل بعمد کشت یا بخطا محرم آزاد بود یا بنده کوچک بود
صید یا بزرگ قاتل مصر بود در آن یا پشیمان در وقت رفتن بود یا آمدن صید از مرغان بود یا از
وحوش بشب کشت یا بروز احرام بعمره بسته بود یا بحج یحیی بن اکثم متحیر شد از علم وی و عاجز گشت
که چه گوید در اهل مجلس ما معلوم شد انقطاع و عجز وی مامون گفت سپاس مر خدای را این گفت پس
بعباسیان نگریست و گفت این ساعت شما را معلوم شد آنچه من میگفتم در باره وی چون قوم
متفرق شدند و بعضی از خواص ماندند مامون با بوجعفر علیه السلام گفت تفصیل کن فدای تو باد اگر
تفصیل این فرمایی دور نباشد و ما را فایده باشد آنحضرت فرمود که چون محرم صیدی
کشت در حل و باشد آن صید از مرغان بزرگ بدی گوسفندی لازم شود پس اگر کشتن بود در حرم

باشد جزا

جزای وی مضاعف گردد و اگر بچه مرغ باشد در حل بره لازم گردد که از شیر باز گرفته باشد و اگر در
حرم کشته باشد بره و قیمت بچه هر دو لازم گردد و اگر آن صید از وحوش باشد و از حمار وحش
باشد گاوی لازم گردد و اگر شتر مرغ باشد شتر بچه لازم شود و اگر آهو باشد گوسفند
لازم گردد و اگر در حرم کشته باشد جزای وی مضاعف گردد و هدی کعبه باشد و هر گاه که
کشته باشد محرم جزای را که واجب گشته باشد برد بهدی در وقت احرام از برای حج بوده
باشد قربان کند او را در منا و اگر احرام از برای عمره بوده باشد قربان کند او را بمکه و جزای صید
بر عالم و جاهل یکسانست و چون بعمد کشته باشد مر او را گناه حاصل گردد و در خطا نرسد بود و چون
قاتل آزاد بود کفاره بر نفس وی باشد و اگر بنده بود بر خواجه اش لازم شود و بر کودک کفاره نباشد
و بر بزرگ لازم بود و از نادم و پشیمان عذاب آخرت ساقط گردد و از مصر ساقط نگردد مامون گفت نیکو
فرمودی خدای تعالی ترا نیکویی دهاد و اگر مصلحت بینی سوالی از یحیی کن از مسئله همچنانکه او از تو سوال کرد
آنحضرت فرمود یحیی را که سوالی کنم از تو گفت اختیار پیش تست که فدای تو گردم پس اگر جواب
مسئله دانم بگویم و الا مستفید شوم از تو آنحضرت فرمود که خبر کن مرا از مردی که نظر کند بسوی زنی در اول
روز و نظر او بر وی حرام باشد و چون روز بلند شود حلال گردد مر او را و چون زوال شود حرام گردد
بر وی و هر گاه وقت عصر شود حلال گردد او را و هر گاه غروب کند حرام شود بر وی و چون وقت خفتن در آید
حلال شود و چون شب بنصف رسد بر وی حرام شود و هر گاه صبح بر آید حلال گردد بر وی یحیی بن اکثم
گفت لا والله من راه نمیبرم بجواب این سوال پس اگر مصلحت بینی افاده فرما از برای ما آنحضرت
فرمود که کنیزکیست از شخصی که نظر کند بسوی او مردی بیگانه در اول روز پس نظر او بوی حرام است و چون
روز بلند شد خرید او را از خواجه او پس بر وی حلال شد و چون پیشین شد آزاد کرد او را پس حرام شد
بر وی و چون وقت پسین بر آمد خواستش او را پس حلال شد و چون شام شد یک طلاق
گفت او را پس حرام شد بر وی و چون صبح شد رجوع کرد با وی پس حلال شد مر او را آنگاه
مامون مر او را آفرین گفت که خدا هزار آفرین در حکمت چی بر آنحضرت باد معجزه چهارم روایت
کند محمد بن علا از یحیی بن اکثم او گفت بعد از آنکه عهد تمام نمودم و چند بار با بوجعفر علیه السلام مناظره
کردم و هدیه چند بوی فرستادم و دانستم که علوم آل محمد صلوات الله علیهم از وی می‌رسید
بغیر بود که من جواب این مسایل تو میگویم بشرط آنکه تو پوشیده داری تا من زنده باشم و بعد از تو
من خود دانی گویند روزی در مدینه در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم تا زیارت روضه
کنم ابوجعفر را علیه السلام دیدم که طواف قبر آنحضرت میکرد مسئله چند از وی پرسیدم
جواب شنیدم گفتم مسئله دیگر میخواهم که از تو بپرسم و شرم میدارم فرمود که من ترا از آن خبر

ده هم پیش از آنکه تو سؤال کنی بخواهی که بپرسی که امام کیست گفتم بخدا که این بخواهم فرمود که
من امامم گفتم که علامت عصای در دست مبارک داشت عصا با دار آمد و گفت مولای من
که اینست امام که زمان است و حجت حضرت سبحان **معجزه پنجم** روایت کننده از علی بن خالد که او گفت
که من به سوی رفته بودم شنیدم که میگفتند که در آنجا شخصی محبوس است و او را از شام آورده
اند و جماعتی میگفتند که او دعوی نبوت میکند بدر زندان رفتم و چیزی بر زندانیان دادم تا پیش
وی رفتم و صحبت داشتم او را مردی عاقل و زیرک یافتم گفتم تو را چه حالست گفت مردی ام از اهل
شام عبادت میکردم در موضعی که سر مبارک امام حسین صلوات الله علیه را آنجا نهاده بودند
شبی بمحراب نشسته بودم و بذکر حق سبحانه تعالی اشتغال داشتم شخصی را دیدم که بر پیش من ایستاده
و مرا میگوید که برخیز بنام حق شخصی با من برخاستم و پای رفتم ساعتی بگذشت خود را در مسجدی دیدم
و آن مسجد کوفه بود گفت میدانی که این چه موضع است گفتم جامع کوفه است ایستاد و نماز
گذارد و من نیز با وی نماز گذاردم پس بیرون آمدیم و گامی چند رفتیم خود را در مکه دیدم طواف کعبه کردم
بعد از آن گامی چند برداشتم من خود را در موضع خود دیدم در شام و آن شخص از من غایب شد من
متحیر ماندم سال دیگر همین شخص را دیدم همان گفت که در سال گذشته با من کرده بود و باز
بعد از آن بموضع خود را در شام دیدم گفتم بر آن خدای که ترا این قدرت و منزلت داده بگوی که تو
کیستی گفت محمد بن علی بن موسی الکاظم صلوات الله علیهم و این خبر بمحمد بن عبد الملک زیات
رسید مرا گرفت و غل برگردن نهاده بعراق فرستاد و مرا بازداشت اورد و نزد او آوردند و گفتند
که او دعوی نبوت کرده گفتم من قصه نوشتم از برای تو بمحمد بن عبد الملک فرمود که بنویس من این
قصه را نوشتم بمحمد بن عبد الملک از حال او را اعلام کردم او در پشت کتابت من نوشت که او را بگو
کرد آنکس بگوید که ترا از شام بکوفه برد و از کوفه بمکه و از مکه بشام آورد در شب تا ترا از این
حبس بیرون آورد مرا غمناک شد بود دلتنگ گشتم بنزد وی رفتم و روز دیگر رفتم تا حال وی معلوم
کنم چون بدر حبس رسیدم مردم ایستاده دیدم از آنجا از سواران و مردم کلان که با صاحب زندان گفت
و شنید داشتند گفتم چه بوده است شما را گفتند آن شخص که دعوی نبوت میکرد گریخته و بند و کلاه
و کسی نمیداند که بکجا رفت و چون رفت علی بن خالد گوید که من دیده بودم چون آن حال را مشاهده
کردم دانستم که این معجز از حضرت علیه الصلوة و السلام که او را از بند بیرون کرده من بحجت
امامی شدم **معجزه ششم** روایت است از ریان بن شبیب که گفت که ابو جعفر علیه السلام در
بغداد میخواست که بمدینه رود با خلیفه خود که آن ام الفضل بود دختر مامون چون بیرون آمد

برسید خلق

خلق بسیار با وی بودند که مشایعت آنحضرت بیرون رفته بودند نزدیک برای شب آفتاب فرو رفت
آنحضرت فرود آمد و در مسجد رفت و در میان مسجد درخت کناری بود که بار نیاورده بود آبی طلبید و در بیخ
درخت ریخت و نماز مشغول شد و مردم در عقب وی نماز گذاردند و در رکعت اول الحمد
و اذا جاء نصر الله خواند و در رکعت دوم الحمد و قل هو الله احد
و پیش از رکوع قنوت خواند نماز تمام کرد و سلام باز داد و زمانی توقف کرد پس خواند
و چهار رکعت نماز نافله بگذارد و دعای تعقیب خواند و سجده شکر بجای آورد آنگاه برخواست
و پیش درخت کنار رفت دیدند که بار آور شده و کنار بسیار آورده تعجب ماندند
و از آن خوردند کناری بغایت شیرین و با لذت که استخوان نداشت آنگاه خلق را وداع
فرمود و ایشان دست و پای آنحضرت بوسیدند **معجزه هفتم** روایت است از ابراهیم
بن محمد همدانی او گفت که ابوجعفر صلوات الله علیه نامه بمن نوشته بود و فرمود که از انگشتانم
مگر بعد از مردن یحیی بن عمران نامه دو سال پیش من بود دانستم روز که یحیی ابن عمران وفات کرد سر نامه گشودم
که قیام نماید بانچه یحیی قیام می نمود محمد بن عیسی و یحیی و اسحق و ابن سلیمان بن داود گفتند که ابراهیم
بن محمد این نامه را بما خواند از روز بود که یحیی مرده بود که آنحضرت نوشته بود نه زیاده و نه نقصان ابراهیم
بن محمد گفت که من بمرگ نترسیدم مادام که یحیی بن عمران زنده است **معجزه هشتم** روایت است از امیه بن علی
گفت که من بمدینه بودم و هر روز بخدمت امام محمد التقی صلوات الله علیه میرفتم در آن وقت امام رضا
صلوات الله علیه در خراسان بود خویشان و عمان امام رضا علیه الصلوة و السلام نزد وی می آمدند
روزی که آمده بودند وقتی که بیرون میرفتند کنیزک را طلبید و گفت که ایشان بگوی که ... نمایم
گفتند و آن نرسیده که ماتم که روزی دیگر که نزد وی رفتند دیدند که او جامه تعزیت پوشیده
پرسیدند که این ماتم کیست فرمود که ماتم بهترین اهل که در زمین است بعد از چند روز خبر فوت امام رضا
علیه السلام رسید و آنحضرت در آن روز وفات یافته بود که ابو جعفر علیه السلام جامه تعزیت پوشیده بود
معجزه نهم روایت کننده محمد بن ابی القاسم داود از اکثر اهل مدینه که امام رضا صلوات الله علیه
نامه نوشته که چیزی چند برای وی فرستند چون آن را آوردند بعد از چند روز ابو جعفر علیه الصلوة و السلام
کس فرستاد و آن چیزها را باز گردانید و مردم سبب آن چیست چون خبر رحلت امام رضا علیه الصلوة و السلام
رسید معلوم کردند که امام رضا صلوات الله علیه در آن روز وفات یافته بود که ابو جعفر علیه السلام فرموده بود که
باز گردانند آنها را **معجزه دهم** روایت کننده محمد بن ابی القاسم که من از پدر خود شنیدم که او گفت
من از عمرو بن الفرج شنیدم که او گفت که روزی در مدینه طعامی آورده بودند پیش آنحضرت فرمود که بخور گفتم غریب
غریب است آمده فرمود که خادم زرا جاریه را آوردند فرمود که ترا که گفت گفت که مرا زهر دهی گفت نفس من فدای تو باد

فلانکس پس فرمود تا طعام را برداشتند و طعامی دیگر آوردند معجزه یازدهم حسین محمد بن ابی القاسم روایت کند
که قومی از اهل مدینه مرا خبر دادند که ایشان در عسکر دیدند نزد آنحضرت و دو در گوشت احمدی یوسف فرزندان
بودند گفتند یا ابا جعفر ترتیب راه ساخته ایم و چهار روز در عرض آن داریم آنحضرت فرمود که بیا بیرون بروم
تا آب بجستجو بگیر به دار این ره که می بینند آب بحر آمد و حال چنان شد که آنحضرت فرموده بود
که از آنجا بیرون نیامدند تا بجستجو آب از آنجا برگرفتند معجزه دوازدهم روایت کند محمد از پدر
خود ابی القاسم که قومی از اهل مدینه بیرون رفتند در این قبیل که مامون ابو جعفر را علیه الصلوة والسلام
طلبیده بود و بایشان همراه شد گفتند که وقتی میرفتیم در گرمایی افتادیم که در آن آب نبود و هر چیزی
دیده بر که و همه تشنه شدیم آنحضرت بغلام خود گفت که دبه آب بردار دید مردم تعجب کردند و بعضی استهزا
نمودند که در این صحرای بی آب مگر آب نظر دید در آمده بمقدار دو میل که رفتند آبی دیدند که از خوش تلالؤ
و بیشتر آن آب راه گرفته تمام آن مردم حیران ماندند و دنبهای اسبان بستند تا از آن آب [illegible]
معجزه سیزدهم حسن بن ابی عثمان همدانی گوید که جماعتی از اصحاب ما از اهل ری بخدمت محمد تقی علیه السلام
رفتند و زیدی با ایشان بود و مسئله ای ساخت نزد آنحضرت مسئلی چند پرسید غلام را گفت بیا این
زیدی را از خانه بیرون بر زیدی گفت گواهی میدهم که خدای تعالی یکیست و محمد بنده و رسول اوست
و تو امام و حجت خدایی معجزه چهاردهم روایت کند عباس بن سندی بن بکیر که با ابی جعفر علیه السلام گفتیم
که عمو من بکوفه است دارد با درجهت میکشد فرمود که او را پیش من بیار او را نزد آنحضرت بردم فرمود
که از چه جا زخمی گفت از درد زانو دست مبارک از بالای جامه بر زانوی او کشید دیگر آن جهت را
ندید بفرمان خدای عز و جل و برکت امام علیه السلام صحت کلی یافت معجزه پانزدهم روایت کند
یوسف بن [illegible] حسن بن علی او گفت نزد امام محمد تقی علیه السلام رفت و گفت یابن رسول الله پدرم
وفات یافته و او را دو هزار دینار طلا بود و نمیدانیم که کجا نهاده و زن ما نیک و عیال مندی دارم از موالی شما
ام فرمود که چون نماز خفتن گذاری صد بار صلوات بر رسول و آلش صلوات الله علیهم بفرست
که بعد از آن در خواب ترا خبر دهد که مال کجاست آن مرد بعد از نماز خفتن صد بار درود و صلوات بر مصطفی
و آلش فرستاد چون خواب کرد پدر را در واقعه دید که مال در فلان موضع نهاده برو بردار رفت
و برداشت تا تکمال بحضرت او رسانید و نقش تو زیاده گرداند که دست آنحضرت آمد و احوال را باز
گفت و گفت سپاس مر خدای را که ترا برگزیده و پیشوای خلق گردانید دیده های دشمنان که ایمان
بشما ندارند تمام [illegible] باشد معجزه شانزدهم صالح بن عطیه گوید که چون بحج رفتم در راه بشرف خدمت
آنحضرت مشرف شدم و از تنهایی شکایت کردم فرمود که از حرم بیرون نروی تا خبر که خدای تعالی
ترا پسری دهد از وی پس بعد از آن بیش کاس رفتم [illegible] محمد از او بوجود آمد همچنانکه امام

فرموده بود

فرموده بود معجزه هفدهم عمران بن محمد اشعری گوید که بخدمت امام محمد تقی علیه السلام رفتم بعد از
گذاردن حاجات خود گفتم والده حسن سلام میرساند و التماس جامه مینماید از حضرت تو از
برای کفن خود فرمود که ای عمران او از آن مستغنی است چون بیرون آمدم و ندانستم که معنی آن سخن
چیست تا خبر یافتم که در آن وقت که من طلب از آنحضرت میکردم او وفات یافته بود معجزه
هیجدهم ابن اورمه گوید که معتصم عباسی نزدیکان خود مقرر داشته بود که خطهای حضرت
امام علیه السلام مینوشتند و بدروغ که او داعیه دارد که خروج کند پس ایشان [illegible]
آنحضرت را حاضر کردند و ایشان خطها بیرون آورده گفتند تو داعیه خروج کرده فرمود که این
بر من بهتانست بعضی را آوردند که اینها ملعون اند و در روی آنحضرت گفتند که ما این
خطها را از غلامان تو فرا گرفته ایم آنحضرت ایشان را عار داشت که بار خدایا تو میدانی که
حال چیست ایشان از بر من دروغ بستند فی الحال غرفه بلرزه در آمد مرتبه که همه بلا کشتند ایشان
نعتان آمدند گفتند که یا ابا جعفر دعا فرما تا این ساکن شود فرمود که از دروغ توبه کنند نام ما
شود گفتند الامان توبه کردیم دیگر دعا فرموده تا غرفه ساکن شد آنحضرت برخواست
و از آنجا بیرون آمد انگاه معتصم گفت دیدید که جواد چه معجزه نمود اگر لحظه دیگر دعا نمیکرد همه هلاک
بودند اندیشه می باید کرد در فوت او معجزه نوزدهم محمد بن ابی القاسم گوید که من در مکه بخدمت
امام رضا صلوات الله علیه بودم پیش از آنکه بخراسان رود گفتم میخواهم که بمدینه روم اگر چیزی بمن
نویسی با ابی جعفر علیه السلام نوشته تبسمی فرمود و نامه نوشت و بوی داد او گوید که من نامه
بستدم و روانه شدم و در آن راه بجهت درد چشمهای من پوشیده شد چون بمدینه رسیدم
رفتم بدولتخانه امام رضا علیه السلام با خدمتکاری که غلام من بود و اجازت خواستم و [illegible]
رفتم و امام محمد تقی علیه السلام در گهواره بود سلام کردم رد جواب داد و خادم آنحضرت را
از مهد بیرون آورد و نامه از من خود بستد و بموفق خادم داد و گفت سر نامه را بگشا چون
گشود و پیش وی بداشت و لب را بجانب آن نظر فرمود آنگاه فرمود که ای محمد چشم ترا چه رسیده گفتم
یابن رسول الله چشم درد کرد و روشنایی چشم زایل شد فی الحال بر آن دست طلبید و انگشت مبارک
را در چشمان من کشید چنانکه گشتم آنگاه پای وی بوسیدم و بیرون آمدم چشم مرا معجزه آنحضرت
که در کودکی نمود و در آن حال نامه پدر بزرگوار او را از [illegible] فهمید و از آن اهل تعجب شده
[illegible] معجزه بیستم اسمعیل بن عباس هاشمی گوید که روز عیدی بخدمت ابی جعفر علیه السلام

رفتم و از تنگدستی شکایت کردم دست مبارک در زیر خاک کرد و از میان سبیکه بیرون اورد و بدست
من داد بردم و گشودم شانزده مثقال زر سرخ بود از او در ضروریات خود خرج کردم و معجزات
آنحضرت بسیار است بدین مقدار اختصار رفت وفات آنحضرت در روز شنبه آخر شهر ذی القعده
بود در سال دویست و بیستم از هجرت و عمر گرامی ایشان بیست و پنج سال و آنحضرت را دفن کردند
در بغداد در مقابر قریش در عقب جد بزرگوارش امام موسی کاظم علیهما الصلوه والسلام **باب
دوازدهم در ذکر امام دهم ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن
علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین** و این باب مشتمل است بر دو فصل **فصل اول** در ذکر ولادت
و نسب و کنیت و القاب و عدد اولاد آنحضرت است ولادت با سعادتش در مدینه بوده
در روز سه شنبه نیمه ماه ذی الحجه در سال دویست و دوازدهم از هجرت بقول اصح و پدرش
ابو جعفر محمد بن علی الرضاست علیهم الصلوه والسلام و مادر مستوده اش سمانه که ام ولد بود
و نام بلندش و کنیتش ابو الحسن و القابش هادی و ناصح و متوکل و فتاح و نقی و مرتضی و اولاد آنحضرت
چهار بوده اند سه پسر و یک دختر اما پسران ابو محمد الحسن که امام بود و محمد و جعفر و دختر عایشه نام **فصل
دوم در ذکر معجزات و دلائل امام علی النقی علیه الصلوه والسلام** و آن بسیار است و ده معجزه است
معجزه اول روایت کند محمد بن احمد از ابراهیم بن مطلوب و او از پدرش که گفت در بازی بودم که من
حاجب متوکل بودم و غلامی چند که از برای وی فرستاده بودند مرا فرمود که محافظت ایشان بکنم
و امور ضروریه ایشان را استادگی نمایم روزی من پیش وی ایستاده بودم که امام علی نقی صلوات الله علیه
پیش وی آمد چون نظر غلامان بر آنحضرت افتاد سجده تعظیم وی کردند و دست و پای او را بوسیدند
آن حضرت ایشان را نواخت متوکل را حرکت بر خواستن نماند بعد از مشاهده این صورت امام
علیه السلام زمانی نشست و بعد از آن بیرون فرمود متوکل گفت یا ابن المطلوب این چه بود که این غلامان کردند
گفتم والله که نمیدانم از ایشان بپرسید که چرا چنین کردند غلامان گفتند این مرد است که هر سال
نزد ما می آید و ما را علم دین می اموزاند و او وصی پیغمبر آخر الزمانست و ما از وی بسیار معجزه دیده ایم
و او از بزرگان دین است چون کلام غلامان باخر رسید مرا امر کرد که ایشان را بکشم و من همه
ایشان را او دفن کردم چون شب در آمد گفتم که خدمت امام علیه السلام روم و رفتم و خواستم دلیل
دریافتم تا آن حال را بوی عرض کنم خادمی بر در خانه ایستاده بود گفت یا ابن مطلوب
حال غلامان چیست گفتم همه را کشتم فرمود که همه را کشتی گفتم بلی والله فرمود که میخواهی ایشان را برابر

بی

۱۹۳

بینی گفتم بلی ایشان را کشته ام و دفن کرده ام آنحضرت فرمود با اشارت مرا که باندرون برده بود
تا حال ایشان را ادانی باندرون رفتم دیدم نشسته اند و میوه میخورند **معجزه دوم** یحیی بن هرثمه گوید که من
در خدمت ابی الحسن امام علی نقی علیه السلام از مدینه بسامره میرفتیم در زمان متوکل در راه تشنگی سخت بر ما غلبه
کرد گفتم یا ابن رسول الله تشنگی بر ما غالب شده فرمود که اینک ما بآب میرسیم اندکی که رفتیم درختی
دیدیم در زیر وی چشمه آب سرد خوشی جاری بود آنجا فرود آمدیم و سیراب گشتیم و دواب را آب دادیم
و در آنجا بهار کردیم و روان شدیم و من شمشیری بر شاخ درخت آویخته بودم فراموش کردم چون پاره راه که
رفتیم بیاد من آمد که شمشیر را در سر چشمه فراموش کرده ام بغلام گفتم باز گرد و شمشیر مرا که در فلان درخت آویخته بودم
بیاور غلام تاخته بدانجا رفت و شمشیر برگرفته آمد لیکن ترسان و لرزان گفتم ترا چه بوده گفت من آنجا رسیدم چشمه
ندیدم و نه درخت شمشیر را در هوا دیدم ایستاده معلق من این حال را با آن حضرت باز گفتم مرا سوگند داد که این
راز را با کسی نگویم مگر با شیعه موافق **معجزه سیم** ابو جعفر هاشمی گوید که قومی را دیدم که از مدینه بسامره می آمدند
و امام علی نقی علیه السلام باستقبال ایشان بیرون فرموده بوده چون آنحضرت بایشان رسید
حضرت ... آنحضرت را ... نشست و از ایشان احوال ... پرسید و من
... فرود آمدم و پیش نشستم با من سخن آغاز کرد من از دست تنگی و محنت روزگار و ناسازی زمانه شکایتی
... کردم فرمود مرا که غم مخور که من این رنجها از تو زایل گردانم دست مبارک در میان ریگ و سنگ کرد و مشتی
از آن بمن داد فرمود که ترا این قدر کفایت باشد گفتم یا مولای من این سنگ ریزه بچه کار من آید فرمود که یا ابا هاشم
این را نهان دار که آن زر سرخ شده است من از آنجا بازگشتم و باز گردیدم بعد از زمانی نظر بر آن کردم دیدم
که زر سرخ است چون آتش ... زرگری بردم و آن را گداختم زرگر گفت از این بهتر زری ندیده ام و آن
مدت مدید مرا کفایت بود **معجزه چهارم** ابو هاشم گوید که سالی بحج میرفتم چون بمدینه رسیدم رفتم بخدمت آنحضرت
باستقبال من بغلامی فرمود روی بسلام کردم و جواب شنیدم فرمود که اگر میخواهی با من بیا رفتم در خدمت
آنحضرت بصحرائی رسیدیم نظر کردم بغلامی که همراه بود فرمود که برو و احوال ... معلوم کن که ...
است با غلام رفت پس فرمود مرا که فردا ای فردا امدیم و ... که از آنحضرت
چیزی بخواهم و شرم ... داشتم و در آن فکر بودم که آنحضرت ... فرمود گفت که یا ابا هاشم
فکر ان ... که از من چیزی بخواهی و شرم میداری گفتم بخدا که چنین است که در دست تنگم و شرم مانع
میشود بعد از طلب تازیانه که در دست داشت بر زمین کشید و نقش انگشتری سلیمان علیه السلام
بر آن زمین نقش کرد در اول نوشته بود که بستان و در اخر انکه پنهان دار پس تازیانه را از زمین
برداشت و بمن داد و آن سبیکه بود که بقیمت چهار صد دینار نقره صافی بود گفتم الله اعلم حیث

بحیل کسی معجزه پنجم ابو هاشم گوید که در خدمت آنحضرت نشسته بودم با من سخن میکرد بزبان هندی
نتوانستم که جواب وی بدهم و نزد وی استکم چه فرمود فرمود مرا که یا ابا هاشم خواهی که ترا از زبانها
بیاموزانم گفتم چگونه نخواهم رکوه پیش وی نهاده بود پر از سنگ ریزه سنگی از آن گرفت و
لحظه در دهان نهاد آنگاه بیرون آورد و بمن داد فرمود در دهان نه و از آنجا بیرون آمدم و گویا شدم بهفتاد
دو زبان و اول زبان هندی دانستم شیعیان از من می پرسیدند که این زبانها از کجا یاد گرفته
گفتم از معجزه امام علی نقی علیه الصلوة والسلام معجزه ششم روایت کنند از خیران اسباطی که گفت بحضرت
امام علی نقی علیه الصلوة والسلام رفتم بمدینه فرمود که چه خبر داری از واثق گفتم نفس من فدای تو باد من که
بیرون آمدم او بسلامت بوده و روز است که از وی جدا شده ام فرمود که مردم میگویند که او مرده
معلوم شد که از خود پس فرمود که حال جعفر چیست گفتم محبوس است بر حالت بدتر از آن ساعت از آن وی
است یعنی زیان حکومت وی دیگر پرسید که ابن زیات چه میکند گفتم بر مردم حاکم است فرمود که آن
شوم است بر وی آنگاه خاموش شد پس فرمود که واثق مرد و جعفر متوکل بامارت نشست و ابن زیات را کشتند
گفتم چه وقت بود فرمود که شش روز بعد از آنکه تو بیرون آمدی چون باز گردیدم حال چنان بود که آنحضرت
فرموده بود یعنی بن زیاده شده و آن احوال از شیعیان باز گفتم معجزه هفتم محمد بن فرج رخجی روایت کند که
امام علی نقی علیه الصلوة والسلام نامه نوشت بمن که یا محمد مال خود را پنهان کن و در حذر باش من ندانستم
که این سخن برای چه فرمود و از من چه میخواهد که ناگاه رسولی در آمد و مرا بند آهنین بر پای نهاد و از وطن برد
و جمله املاک مرا موقوف کردند مدت هشت سال در زندان ماندم پس از آنحضرت نامه بمن رسید که یا محمد
در جانب غربی فرود میای گفتم سبحان الله آنحضرت این نامه بمن نوشته و من محبوسم این از عجایب است بعد از
چند روز بند از من برداشتند و مرا از حبس بیرون آوردند من چیزی نوشتم بوی تا دعا کند که املاک مرا
باز دهند جواب نوشت که زود باشد که املاک تو با تو دهند تا زیانی نرسد محمد بن علی
نوفلی گوید که چون محمد بن فرج را بسامره آوردند فرمان رسید که ملک وی را بوی باز گردانند فرمان
رسید که ملک وی را بوی باز گردانند فرمان بوی رسیده بود که وفات یافت معجزه هشتم
روایت کنند از یعقوب که امام علی نقی علیه السلام را دیدم که با محمد بن خصیب میرفت سواره و آنحضرت
آهسته میراند ابن خصیب گفت نفس من فدای تو باد اسب را ران فرمود که تو مقدمی در بند زندان
بعد از چهار روز بند بر پای او نهادند و بعد از چند روز او را کشتند معجزه نهم روایت کنند
از حسن بن محمد جمهور گفت مرا دوستی بود که او معلم نقاط بود روزی که از سرای او باز گردیده بود گفت
که امام علیه السلام را حبس کردند و باکراه بدست من دادند فرمود که من نزد خدای تعالی گرامی تر از ناقه

از ناقه صالح

از ناقه صالح و این آیت را خواند که تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر ذلک
مکذوب و سخن را آهسته گفت و آیت را آهسته خواند گفتم این چه معنی دارد
فرمود که حق تعالی وعیدی فرموده بعد از سه روز بنگر که چه خواهد شد
روز دیگر او را هلاک کردند و روز سیوم جماعتی او را بکشتند و پسرش منتصر
بامارت نشست معجزه دهم سعد بن سهلویه بصری معروف بملاح گوید که یکی را از
بنی عباس عروسی بود و آنحضرت را آنجا طلبیده بودند آنجا حاضر شدند و حاضران مجلس از مهابت
و جلالت آنحضرت خاموش شدند اما جوانی بود در میان آن که آنحضرت را تعظیمی نمی نهاد و بازی میکرد
و میخندید بعد از آن آنحضرت روی بوی کرد و فرمود که همه دهان میخندی و از ذکر خدای تعالی غافلی و حال آنکه تو
بعد از دو روز دیگر از اهل گورستانی سعد گفت طعام خوردیم و از آنجا بیرون آمدیم روز دیگر آن جوان
رنجور شد و در بامداد روز سیوم مرد و پسینش دفن کردند معجزه یازدهم هم سعد روایت کند که امام را
علیه السلام در سامره بکرّات طعامی طلبیدند و من در خدمت وی بودم چون حاضر شدیم مردی تعظیم
نمیکرد و او را تکلیف بوقار نمی نهاد آنحضرت فرمود که او ازین طعام نخورد و خبر بعضی از اهل وی بوی رسد
که عیشش بر مذاق او تلخ گردد و چون طعام آوردند مرد گفت که بعد ازین دیگر چیزی نخواهد بود و سخن وی را
نخواهد شد دست بشست که طعام در آرد غلامش در آمد و گریست گفت سبب گریه چیست
گفت بشتاب که مادرت از بام افتاده و مرده است و او از طعام هیچ نخورده بر اسیمه بر خواست
و بیرون رفت جعفر گوید که من در امامت آنحضرت شک داشتم چون این را دیدم مرا یقین شد که او امام
بحق است معجزه دوازدهم ابن یعقوب گوید که محمد بن فرج را بسامره بردند در نماز پیش از وی
آنحضرت او را دیده در وی تیز نظر میکرد ابن یعقوب گوید که من گفت که نزدیک وفات وی است روز دیگر
محمد بن فرج رنجور شد و من بعیادت وی رفتم گفت که ابوالحسن علی النقی علیه السلام جامه بخشیده بمن
فرستاده و من بود که وقت وفات تست و جامه را در زیر سر خود داشت او در آن چند روز وفات
یافت و آن جامه را کفن وی کردند معجزه سیزدهم روایت کنند از منتصر بن متوکل او گفت پدرم باغی
داشت که پاره از مورد کاشته بود چون آن را ادراک شد و شاخها سبز گردید در آن موضع کرسی اما
و پدرم نشست من پیش وی ایستاده بودم بمن گفت که پدرش آن رافضی یعنی امام علیه السلام داد و مرا
کرسی چیست که بعضی از شاخهای این مورد زرد شده چه او میگوید که من غیب میدانم گفتم او دعوی
این نکند که من غیب میدانم لیکن اگر خواهی تو او را امتحان کن روز دیگر منتصر آمد که آنحضرت در حال آمد

عرض کرد فرمود که برو نزد آن بوته از بوته که زرد شده که از آن گذر که قطره آدمی پوسیده در زیر آن خواهی
یافت و آن بوده از بخار آن قطره زرد شده رفتم و آن را کندم قطره پوسیده یافتم چنانچه آنحضرت فرموده
بود بعد از آن بمردم گفت بس کسی این سخن را گفته [معجزه چهاردهم] ابو هاشم جعفری گوید که در وقتی که
نقاده بود بمدینه برای طلب ارزاق امام علیه السلام گفت کسی بیا با ما برون برویم و این ترک را
ببینیم چون برون رفتیم ترکی را دیدیم ایستاده بود و آنحضرت بزبان ترکی با وی سخن گفت آن ترک فرود
آمد و برزمین افتاد اسب آنحضرت را داد و بوسه گرفتم باز پس ایستادم و از ترک پرسیدم که چه میگفت بزبان
ترکی با تو گفت این مرد پیغمبرست گفتم وی پیغمبر نیست لیکن از فرزندان پیغمبر است از زمان ... ترکستان
خالق تمام است این جوان فرزند است و علوم پیغمبر است ترک گفت من جزوی ازو شنیدم که از آن عجیب‌تر
و از عجب است که مرا کودکی نامی کرده بوده که در دیار ترکستان هیچکس بر آن اطلاع نداشت مگر ایشان
که در حال کودکی مرا بآن نام میخواندند و تا این زمان دیگری کسی ندانسته است و مرا بنام خود خواند پس معلوم
شد که او از خواص است [معجزه پانزدهم] روایت است از حسن بن جمهور گفت از سعید حاجب شنیدم
که میگفت که من پیش علی ابن صالح رفتم گفتم یا با عثمان من نیز از اصحاب تو شده‌ام یعنی امامی
مذهب گفت هیهات بلی والله گفت منشا چه بود گفت متوکل مرا فرستاد که بروم و احوال علی
بن محمد النقی علیه السلام بازدانم چون رفتم در نماز بود ایستادم تا از نماز فارغ شد آنگاه روی مبارک
بمن آورد و فرمود که ای سعید متوکل دست از من برنمی‌دارد تا او را پاره پاره کنند مرا گفت که برو
مبارک بشارت کردن برسان ... بیرون آمدم هیهات وی چنان در این کار کرده بود
چون آمدم تا نزد متوکل بودم فغان و نوحه و گریه بگوش من رسید پرسیدم چه حالت است گفتند متوکل را کشته
از آن باز معتقد شدم که او امام است از آنحضرت امامی شدم و ترک مذهب باطل کردم [معجزه شانزدهم]
عبدالله بن طاهر گوید که متوکل مرا طلب کرد برای کاری و من در سامره بودم عزم بغداد کردم و بامام
نوشتم و دستوری خواستم جواب نوشت که بعد از سه روز دیگر محتاج تو نمانند و چنین پیدا شد و جواب
نامه آنحضرت را فراموش کرده من بقصد رفتم و راه مظهر گردیدم اندکی که رفتم فرود آمدم و جماعتی
من با من فرود آمدند ناگاه نگاه کردم صد سوار دیدم که آمدند و صد دیگر از عقب ایشان در رسیدند
و گفتند که منتصر ترا طلب کرده گفتم برای چه میطلبد گفتند متوکل را کشتند و منتصر بیعت کردند
و احمد بن خصیب را وزارت دادند [معجزه هفدهم] صالح بن سعید گوید که من بخدمت امام علی النقی
علیه السلام رسیدم اندرون آنحضرت را بکاروانسرای فرود آورده بودند در سامره و آن خان

بود که فقیران و صعلوکان فرود می‌آمدند گفتم فدای تو گردم این طایفه در همه چیز نقص و اهانت تو
میخواهند تا غایتی که ترا در خان صعالیک فرود آورده بودند فرمود نیکان گرامی ابن سعید دست
مبارک اشارت کرد نگاه کردم مرغزارها دیدم با انهارها و آن گلشنها و درختها و میوه‌های بغایت خوش
و دلداران ... غلطان از چشم من خیره شد و حیران شدم امام علیه السلام فرمود که ای صالح
هرجا که ما باشیم این نوع منازل همه برای ما مرتب ... و ما را ... بی
مقداری که ما را در خان صعالیک فرود آورده اند اگر دشمنان منزلت ما را نزد حضرت حق
دانستندی بما جور و ستم نکردندی اگرچه نزد بعضی معلوم است اما از عناد از اینکه پوشیده‌اند در
هلاک ما می‌کوشند لیکن جزا و عقوبت آن خواهند کشید و زهره و بال و نکال آن خواهند چشید
[معجزه هژدهم] محمد بن حسن بن اشتر علوی گوید که من با پدرم بر در خانه متوکل بودیم و جماعتی از اولاد ابی
طالب و عباسی و جعفری حاضر بودند ناگاه امام علی نقی علیه السلام پیدا شد حاضران همه پیش
رفتند و وی را تعظیم کردند تا او سوار شد و ایشان پیاده در خدمت وی میرفتند تا بدرون در آمد آنگاه
بعضی با بعضی گفتند که چه لازم است که ما اینقدر در تعظیم وی مبالغه کرده‌ایم او از ما زیادتی ندارد نه
در شرف و نه در سال و نه در فضل و کمال نسبت بما چه زیاده در جلوی وی ... گفتند بعد از این وی را
این احترام نکنیم ابو هاشم گفت والله اگر او را ببینید این احترام خواهید کرد بی اختیار از
فرط هیبت او و این او را ... است و در این سخن بودند که آنحضرت بیرون آمد فرمود
با جلالت و کرامت بی اختیار میشویم در تعظیم چه عزیز کرده خدا را ذلیل نتوان ساخت
[معجزه نوزدهم] حسن بن علی گوید که شخصی نزد امام علی نقی علیه السلام آمد و رنجیده شکایت
آنحضرت فرمود که سبب آزردن او گرفت گفت یا ابن رسول الله تو با سلطان دوستی تو
والی گرفتار گشته و بدست فلان حاجب داده که او را ببرد و از فلان کوه بزیر اندازد و هم اکنون
در خاک کند پس چه چاره کنم آنحضرت فرمود که چه میخواهی گفت ...
نزد برده که فردا نماز شام فرزند تو پیش تو بیاید خندان و شادان و جماعتی که دیده بودند تا تو
بازگوید مرد تسلی شده رفت چون روز دیگر وقت شام شد دید که فرزندش پیش او آمد
شادان و نازان گفت مرا خبر ده از حال خود پسر گفت که فلان حاجب مرا برد که بزیر
فلان کوه بیندازد چون با آنجا رسیدیم خواست که آنجا خواب کند ... مرا بیند ... در
از برای من کنده بود بدید من گریستم و در کسی موکل بود که مرا نگاه میکرد ناگاه دو

پس برادرم که آمدند با صور بهای بسکو و جامهای باکره و نوبهای خوش و موکلان آن را
بسیده بدیدند گفتند تراحیت دارس چه گریه و بیقراریست حال خود را گفتم از کوه انداختن و دفن
کردن ایشان گفتند هیچ غم مخور که ما حاجب را بجای تو از کوه می رانیم شرط آنکه ردی و بخدمت
روضه حضرت رسول صلی الله علیه وآله مشغول شوی من قبول کردم تا حال حاجب را گرفتند
بالای کوه بردند و او فریاد میکرد و موکلان می کشیدند تا ایشان بالای کوه رسیدند و حاجب را
از کوه انداختند و پیش از آنکه بر زمین رسید پاره پاره شد و موکلان حمل آنرا دیدند ایشان
در صدد آن گرفتند و آن ده من را که داشته نقش تو رسانیدند و اکنون ایستاده اند و انتظار دارند
که مرا با خود ببرند و بمدینه حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسانند برای خدمت تربت آنحضرت
و دو یا ایشان برفت و مرد را در روز دیگر بخدمت امام علیه السلام آمد و احوال را عرض کرد در حال
خرافه دیگر حاجب را از کوه انداختند و اثر بحجت آنحضرت [illegible] تبسم نمود و فرمود
[illegible] و السلام علی من اتبع الهدی معجزه بیستم ابو هاشم بن عبدالله بن عبدالرحمن صالحی گوید که ابو هاشم
جعفری بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام شکایت کرد که چون از خدمت تو بعید دوم
بر من تنگ میگردد از اشتیاق دعا کن که حق سبحانه و تعالی مرا [illegible] و سپرا قوی بجهت آنکه ضعیف
است و من نمیتوانم بخدمت تو آمدن و دیگر رفتن بهم بازگشتن در راه آنحضرت
دعا نمود و گفت یا رحمان یا [illegible] که او را قوتی کرامت فرما در زمان بخدمت اجابت رسید
بعد از آن چنان شد که ابو هاشم نماز بامداد در بغداد گذارد و با آن اسب نماز پیشین را
با آنحضرت در سامره گذارد و هم بر آن اسب نماز شام از روز در بغداد بودی و از بغداد تا سامره بر روز راه
و برکت دعای امام علیه السلام ابو هاشم این منزلت یافت معجزه بیست و یکم ابو هاشم جعفری گوید که در
سامره مردی بود مبتلای برص گرفتار و از یکی گفت که برو نزد امام علی نقی علیه السلام تا دعا
فرماید برای زوال این علت روزی آنحضرت جای نشسته بود مردی بر حضرت میل کرد آنحضرت
فرمود که دور شو که عافیت فرماید ترا خدای تعالی و اشارت کرد بدست مبارک خود بسوی
و این مرد زمره داد و نتوانست نزدیک رفتن بازگشت و ملاقات کرد و گفت آنچه آنحضرت
برای وی فرموده بود و بخانه رفت و صباح که برخاست آن علت برص تمامی از او زائل شده بود
معجزه بیست و دوم روایت کنند ثقات که متوکل رسانیده بودند که امام علی النقی علیه السلام

که فرزندان امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا را علیهم الصلوه و السلام شیران و درنده تعرض نرسانند علی بن
جهم گفت متوکل را که اگر او را بیازمایی در این امر دور نباشد و گفت تا سه روز گوشت شیران ندهند تا
بسیار گرسنه شوند بعد از انقضای سه روز گرسنه نگاه داشتند و درندگان در میان قصر باز داشتند
و متوکل در غرفه نشست و در روی خود بست و کس فرستاد امام را علیه السلام حاضر گردانید حضرت
که بمیان رسید از چهار جانب شیران گرسنه رو به وی نهادند متوکل از غرفه می نگریست تا امان با خبر شیم
علی بن یحیی و ابن حمدون گویند که ما آنجا بودیم که آنحضرت تشریف آورد و پیش او آمدند شیران
لطفی می غریدند که رنگ زرد که گوشها از غریدن ایشان کر شود چون آنحضرت را دیدند
انداختند و از غریدن خاموش شدند و امام علیه السلام نزدیک شد و سرها بر زمین می نهادند
میمالیدند و آنحضرت دست مبارک بر سر ایشان میمالید متوکل ملعون از غرفه می نگریست و میدید که شیران چگونه
مطیع وی شده اند متوکل از این حیران شد و غرضش این بود که اگر ایشان را پیش ایشان اندازند
از بسیاری گرسنگی همه را از هم بدرند و بخورند بعد از آن گفت تا در غرفه گشودند و آنحضرت بالا آمد
متوکل از شرمساری برخواست و بخانه دیگر رفت و ساعتی بنشست بعد از آن آنحضرت برخواست
و فرود آمد و شیران باز فروتنی کردند تا آنحضرت از ایشان گذشت و بخانه خود رفت بعد از آن
متوکل مال بسیار از عقب وی فرستاد آنگاه علی بن جهم گفت که این معنی با کس مگوی که اگر کسی این گفت
و شنیدی کند من گردن ترا خواهم زد علی بن جهم گفت من با هیچکس باز نگفتم تا وقتی که متوکل
کشته شد و آنچه مستحق آن بود با او رسید و فتنه او تسکین یافت بعد از آن با شیعیان و موالیان باز گفتم و این
خبر منتشر شد و وفات آنحضرت بقول اصح در روز دوشنبه سیم ماه رجب بوده در سال دویست و پنجاه
و چهارم از هجرت و عمر شریفش چهل و دو سال بوده و بعضی گویند چهل و یک و آنحضرت را در سامره در خانه
خود دفن کردند صلوات الله و سلامه علیه باب سیزدهم در ذکر امام یازدهم ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
و این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در ذکر ولادت
علیهم التحیه
و نسب و کنیت و القاب و عدد اولاد آنحضرت و ولادت آنحضرت در مدینه بود در روز دوشنبه
هشتم ماه ربیع الاخر و بعضی گویند روز دوشنبه در سال دویست و سی و دوم از هجرت و نسب عالی
آنحضرت پس مذکور گردید ابو الحسن علی بن محمد بن الرضا است علیهم السلام و نام مادرش
حدیث و ام ولد بوده و بعضی گویند نام وی ریحانه بوده و دیگر سوسن آنحضرت حسن است و کنیتش ابو محمد

ولقبش سراج و خالص و عسکری و لقب مادرش حدیث یا سوسن و فرزندی که از وی ماند همین حضرت مهدیست صلوات الله علیهما و آنحضرت
منقبت علیا دارد و مرتبت کبری که حق سبحانه و تعالی اختصاص داده و از آن منقبت و مثابه
قلاده در گردن دهر کرده که دایم روزبازار تازه خواهد شد و از خاطرها فراموش نخواهد گشت
چه حضرت مهدی صلوات الله علیه از نسل پاک او است که شرح مناقب و تفصیل احوالش با آن خواهد آمد

مقصد دوم در ذکر معجزات ذات ساطعه آنحضرت صلوات الله علیه و آن بیست و یک معجزه است

معجزه اول روایت کند ابو جعفر هاشمی که نزد امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه نشسته بودم
یکی از خدام دستوری خواست از برای شخصی که از یمن آمده بود رخصت یافته آن شخص در آمد مردی
بود طولانی نیکو روی بزرگ هیکل سلام کرد بلغت یمنی عجب و آنحضرت جواب سلام او باز داد بلغت
پس غریب و بلغتی می گفت که نشنیده بودم با خود گفتم که این کیست آنحضرت فرمود از فرزندان
اعرابیست صاحب حصات که پدران من با انگشتری مهر آن می نهادند و خود او ده
و میخواهم که من بر مهر آن کنم فرمود که بیار آن شخص سنگی بیرون آورد چهار گوشه بعضی از آن شکسته
سنگ را با انگشتری خود مهر فرمود از یمانی پرسیدم که او را پیش از این دیده گفت لا والله که دیر
که میخواستم بخدمت وی رسم و این زمان میسر شد پس یمانی برخواست و میگفت رحمة الله
و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها من بعض گفت گواهی میدهم که حق
تو واجبست مثل حق امیر المؤمنین و باقی ائمه صلوات الله علیهم و حکمت و امامت بتو رسیده از آن
و تو ولی خدایی و عذری نباشد ترا اگر ترا ندانم ابو هاشم گوید که من نام او را از آنحضرت
پرسیدم فرمود که نام او مهجع بن صلت بن عقبة بن سمعان بن غانم بن ام غانم است و این اعرابیه
مانیه است صاحب حصات که امیر المؤمنین صلوات الله علیه شنیدم که می گفت که نام او معروف
هر که از اهل خیر معروف باشد دان در ماندن رود تا موضع خود رسد حمد خدای کردم
شدم بانچه من با مردم میکردم آنحضرت نظر فرمود بسوی من فرمود که فردا در شمار باشد اگر میکنی
نیکی که اهل معروف در دنیا معروف خواهند بود در آخرت و خدای تعالی ترا از ایشان گردانید
ابا هاشم در نور رحمت گناه

معجزه دوم ابو هاشم جعفری روایت کند که محمد بن صالح گفت
از قول خدای عز و جل که لله الامر من قبل و من بعد پرسیدم فرمود پس
از آنکه

از آنکه قسمتها بشناسی که خواستی بگوید اینچه گفتیم این آیه از قول خدای عز و جل است که الا له الخلق والامر تبارک الله
رب العالمین آنحضرت روی مبارک بمن آورد و فرمود که همچنانست که تو در دل خود اندیشه کرده که
الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین گفتم بلی از آنچه گفت گواهی میدهم که تو حجت

معجزه چهارم ابو هاشم گوید که بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام
خدای و مرشد حق العالمین اند برخلق
رفتم تا از وی انگشتری بطلبم که تبرک آن بخاطرم می گذشت چون پیش آمدم در حال و آن انگشتری
من از دست و فرمود که خواستی که از من نگینی طلب کنی برای انگشتری این از تو وادادم بار ربعین و اجرت
آن فارغ باشی ابو هاشم گفت گواهی میدهم که تو ولی ولی خدا و طاعت تو فرض است بر مؤمنین

معجزه پنجم روایت کند حسین بن
فرمود که خدای تعالی ترا یاری کناد ابو هاشم با جمیع اهل بیت سوال
طرف بر وجه سلیقه و خاطر داشتم که از ابو محمد العسکری علیه السلام بپرسم نامه نوشتم آنحضرت
که چون قائم علیه السلام ظاهر شود بچه حکم کند و مجلس وی کجا باشد که در آن مجالس فرماید و جواب نامه
ایرا نوشتم از تب ربع و علاج آن که عرض کردم جواب نامه آمد که سوال کرده بودی که از قائم بچه حکم کند
او بعلم خود حکم کند مثل داود علیه السلام که طلب بینه نکند و خواستی که از تب ربع خود نسخه
فرا موش کرده بودی این آیت را بنویس که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و بنویس و بر گردن خود بند

معجزه ششم ابو هاشم گوید
ربع بنویس آن آیت را بنویسم آن تب از من مفارقت کرد
که وقتی شکایت کردم و خواستم که جهت تو بنویسم از آنحضرت چیزی خواهم و شرم داشتم که من بخانه رفتم
غلامی را از عقب من فرستاد و بیست دینار زر با او بود و نوشته بود که چون ترا حاجتی باشد شرم مکن و بخواه

معجزه هفتم ابو هاشم گوید که بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام
که هر چه از ما خواهی بتو رسد
رفتم و سوال کردم از قول خدای عز و جل که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله
فرمود که جمله از آل محمد اند صلوات الله علیهم ظالم لنفسه آنکه انکار امامت کند مقتصد آنکه امام را بشناسد
و مقر بود و سابق بالخیرات امام است گفت من بگریستم و در اندرون خود اندیشه میکردم
آنچه حق سبحانه و تعالی بال محمد علیهم السلام کرامت کرده است نظر فرمود بسوی من و گفت که کار از آن
بزرگتر است که تو اندیشه میکنی از بزرگواری آل محمد که حق سبحانه و تعالی ایشان را بمقام رسانید که دست
در دامان ایشان زده باشد در روز قیامت ترا با ایشان خواهند خواند چون قوم را با امام خود خواهند
لقوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم پس ای ابا هاشم ترا بشارت باد که تو بر راه راستی
و بهشت عدن ترا واجب گشته بواسطه محبت ما ابا هاشم گوید که حضرت ابی طالب شفق
شد که هیچ خلقی را مسکن دو بهشت را از برای حسنات که در نعیم باشند با حور
قصور و دست بنهان در جحیم باشند تا چهره قوم و صد هزار

معجزه هشتم ابو هاشم گوید
که محمد بن صالح از ابی محمد حسن عسکری صلوات الله علیه پرسید از قول الهی که یمحوا الله ما یشاء و یثبت
آنحضرت فرمود که محو کند الا آنچه موجود بود و اثبات کند الا آنچه معدوم بود من با خود گفتم که

که این خلاف مذهب شیعه امامیه است و گویند الوقت داند که هرچه گویم اگر خیری از لطف حضرت فرمود به جانب من گفت
خدای عز و جل عالم بحر باشی از چه اینها خالق بود و حال آنکه مخلوق بود و رب بود در تو به شبهه
او قادر است پیش از وجود سخن [illegible] گفتم گواهی میدهم که او حجت خدای و ولی او بر منهاج امیر المؤمنین
صلوات الله علیه **معجزه نهم** محمد بن حجر گوید که عریضه نوشتم به امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه
علیه و شکایت کردم از عبد العزیز بن خلف و یزید بن عبد الله جواب نوشت که شر عبد العزیز را
از تو کفایت کردم و اما یزید ترا با او [illegible] انتقامی باشد در انتقامی از حق سبحانه و تعالی عبد العزیز را
و او را دو روز عبد العزیز مرد و یزید بن عبد الله محمد بن حجر را بکشت **معجزه دهم** روایت کنند
ابراهیم از ابو الغوث که او گفت که من [illegible] بودم که حق سبحانه و تعالی مرا فرزندی کرامت
کند اتفاقا دیدم که امام حسن عسکری صلوات الله علیه سواره می آمد سلام کردم و جواب شنیدم
گفتم یا مولای آیا باشد که حق سبحانه و تعالی مرا فرزندی دهد پس اشارت فرمود که بلی گفتم یا مولای
پسر خواهد داد اشارت کرد که نه آنگاه حق تعالی مرا دختری داد چنانچه امام علیه السلام فرموده بود
معجزه یازدهم حمزة بن نصر غلام ابی الحسن علیه السلام گوید که خدای تعالی مولای مرا فرزندی بخشید [illegible] علی
بود از بعضی [illegible] گفت [illegible] که دعوی میکند که من امامم یعنی امام حسن عسکری علیه السلام
گفت [illegible] رسیدم [illegible] امام
علیه السلام [illegible] سوار [illegible] خلیفه مشغول [illegible] گشت آنحضرت
رفت و غلام [illegible] نزدیک وی بود [illegible]
در آنجا [illegible] برداشت [illegible]
[illegible] کار [illegible] در آنجا [illegible]
[illegible] داده که سیصد دینار [illegible] گفت [illegible] مولای من [illegible]
شکایت [illegible] فرزندان و من دعا کنم با حاجت تو روا شود و ترا فرزندان بسیار گردد
و در میان صلحا باشی [illegible] این سیصد دینار را از بستان و در وجه معاش خود صرف کن
[illegible] برکت [illegible] گوید که آن سیصد دینار را چندان که خرج [illegible] کردم
[illegible] داشتی چون وفات [illegible] هشتاد دینار مانده بود [illegible] کردم
پس [illegible] گفت [illegible] بیست دینار از آن [illegible] بودم بعد از فوت خواجه مرا حلال کنید
از آن [illegible] حلال کردم **معجزه دوازدهم** ابو القاسم بن ابی القاسم المعروف بحجری گوید که مردم
از مدینه بیرون رفته [illegible] راه رفتیم امام علیه السلام [illegible] که او کجاست [illegible]
چون به در خانه وی رسیدم در بسته بود [illegible] ماندیم [illegible]
از پس در گفت که یا ابا القاسم مولای من سلام [illegible] گوید که این [illegible] فقیه [illegible]
و از آن [illegible] قصیده [illegible] کوهستان [illegible]

به مدد رسیدم

به مدد سعی و یاری ایشان بیست دینار مانده بود به پدر دادم و قصه با وی گفتم پدر گفت الحمد لله [illegible] ایشان از خانه داده عصمت
و طهارت اند حق سبحانه و تعالی ایشان را از علوم غیبیه اطلاع داده **معجزه سیزدهم** علی بن حسین بن شابور
گوید به واسطه خشکسالی در سامره قحطی پیدا شد در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خلیفه حاجب
و اهل مملکت را گفت بیرون روند برای دعای باران سه روز پی در پی رفتند و دعا کردند باران نیامد روز
چهارم جاثلیق با رهبان و نصاری به صحرا رفتند و دعا کردند باران [illegible] آمد خلق
شک آوردند و میل کیش نصاری کردند خلیفه کسی فرستاد به خدمت امام علیه السلام که امت
جدت را دریاب که هلاک خواهند شد و آنحضرت در آن وقت محبوس بود [illegible] فرمود
فردا بیرون روم و شک را از ایشان زایل سازم روز سیوم امام علیه السلام با اصحاب خود بیرون رفت جاثلیق
نیز با رهبانان بیرون رفتند چون راهب دست به دعا برداشت آنحضرت یکی از اصحاب خود فرمود که برود دست راست او
بگیرد و آنچه در میان انگشتان او باشد بیرون کند و بیارد آن شخص رفت و دست راست او بگرفت و استخوان سیاه
شده از میان انگشتان او بیرون کرد و آورد آنحضرت فرمود که الحال دعا کن و دستها برداشت و دعا کرد ابر رفت
و هوا گشوده آفتاب پیدا شد خلیفه گفت یا ابا محمد این استخوان چیست ابو محمد علیه السلام فرمود که این راهب از قبر
از فرزندان یکی از انبیا و این استخوان پیغمبر است و هرگاه که استخوان پیغمبر را ظاهر گردانند در حال باران بیارد
راهب بعد از آن هرچند دعا کرد باران نیامد و خوار و خجل گشته بازگشت آنگاه التماس کردند از آنحضرت تا دعا فرماید
برای آمدن باران دعا فرمود تا سه شبانه روز باران بارید تا همه برکها پر آب شد و کشتها تازه گشت و صحراها سبز شد و خلیفه
حیران ماند از قرب و نزدیکی سجاده حضرت و شیعیان را یقین زیاده گردید و خرم شدند و شکرها بجا آوردند **معجزه چهاردهم**
ابو هاشم جعفری گوید که چیزی نوشتم بحضرت عسکری علیه السلام و شکایت کردم از محنت زندان و بندگران جواب نوشت
که نماز ظهر امروز را در خانه خود گذاری چون وقت پیشین درآمد مرا از زندان بیرون آوردند و نماز پیشین را
در خانه خود گذاردم و سخن امام علیه السلام راست شد **معجزه پانزدهم** ابو هاشم گوید که در زندان دست تنگ شدم و خرجی
نداشتم خواستم که در حبس رقعه بنویسم به آنحضرت و طلب خرجی کنم اما مرا از آن شرم آمد و ننوشتم چون از حبس به خانه آمدم شخصی
طلا بجا و مرا داده و برای من فرستاده و چیزی نوشته که هرگاه که محتاج شوی شرم مکن و بخواه هرچه میخواهی تا بتو برسد ان شاء الله تعالی
معجزه شانزدهم روایت کند اسمعیل بن محمد بن علی بن اسمعیل بن علی بن عبد الله بن عباس که بر سر راه نشسته بودم [illegible]
امام حسن عسکری صلوات الله علیه بر من بگذشت گفتم یا سیدی والله که چیزی ندارم فرمود که چرا سوگند به دروغ خوردی و حال آنکه دویست دینار
در خانه دفن کرده و این از برای آن میگویم که دیگر سوگند به دروغ نخوری و غلام را فرمود تا صد دینار به من داده فرمود که ای اسمعیل
تو از آن دویست دینار که دفن کرده محروم خواهی ماند در وقتی بسیار که محتاج باشی و گوید آنچنان شد که آنحضرت فرموده
بود زیرا که جز آن صد دینار را امام انفاق کردم و چیزی [illegible] تنگ شد و احتیاج [illegible]
خواستم که آن دویست دینار را از زمین بیرون آرم و نفقه کنم رفتم که بکجا نهاده ام و بسیار جستم نیافتم و پیدا شد که
که یکی از پسران من پیدا کرده آن را برداشته بود و گریخته و چیزی از آن به من نرسید **معجزه هفدهم** ابو هاشم جعفری گوید که من در زندان
بودم که امام علیه السلام را با برادرش جعفر و دیگر عبد الله بن حزون و حسین بن محمد عقیقی و حمزة و محمد بن ابراهیم عمری با آنجا
آوردند و ما گرد آنحضرت درآمدیم و یکی از جمیع ما با ما بود و میگفت که من علوی ام و زندانبان صالح بن وصیف بود امام علیه السلام

فرمود که اگر زنان بودی که یکی در میان شماست بشارت بحجر کردمی بگفتمی که شما را چه وقت از زندان بیرون آرند چون حجمی کردن رفت
از برای وضو آنحضرت فرمود که ازین حجمی احتراز کنید که نه از شماست و قصه سلطان نوشته با خود دارد که در آنجا ذکر کرده
بود که ایشان بهر سلطان میگویند یکی برخواست و میان جبت او را جستجو کرد قصه را از آنجا بیرون آورد و چیزی چند بد در آنجا
نوشته بود و چون ایشان سعی تمام نموده و این معجزه در زندان از آنحضرت بظهور رسید **معجزه هیژدهم** احمد بن حرب قزوینی
گوید که من با پدرم در سامره در طویله امام علیه السلام بیطاری میکردیم و مستعین را استری بود که مثل آن ندیده بود از بلندی
و تندی و نیکو صورتی و کس نمیتوانست که زین بر پشت او نهد و لجام بر سر او کند و همه مهتران را جمع کرد و کس نتوانست
که زین کند یا بر او نشیند و دیگر سپاهیان و بهتر سواران انجمن کرد ندید مستعین گفت که بتقریب امام علیه السلام را طلب کنید
و بگوید که بر او نشیند تا او را جنبانیده و نواز دهد او خلاص شوم آن بساعت کس فرستاد و آنحضرت را حاضر کرد احمد گوید که من و پدرم
در خدمت آنحضرت رفتیم بر پشت او چون امام علیه السلام آن استر را بدید به انگشت کو بپشتش فرمود دست مبارک بر کفل وی
نهاد چیزی بگفت و عرق از تن آنحضرت فرمود بنزد مستعین رو و تعظیم کرد و در پهلوی خود نشاند گفت یا ابا محمد میخواهم
که تو این استر را زین کنی و بر پشتش نشینی و پاره برانی احمد گوید که بشارت به پدرم کرد که این استر را زین کن مستعین گفت من التماس
کرد تا خود و تنگ این استر را بشوید حضرت دانا نزد استر و لجام در سرش کرده و زین بر پشتش نهاد و سوار شد اصلا حرکت نکرد و استر
و چیزی بگفت انگاه پاره براند در بخانه فرود آمد مستعین حیران بماند گفت یا ابا محمد چه دیدی این استر را فرمود که بهتر از این
ندیده ام گفت از آن تو باشد حضرت فرمود که لایق امیر است او در مبالغه افزود که بتو بخشیدم انگاه آنحضرت آن استر را به پدرم
داد و او بطویله خود فرستاد با وجود این جنس سرکشی رام ایشان میشود و این بدبختان رام نمیشوند **معجزه نوزدهم** ۱۹ سیف بن
لیث گوید که مرا پسری بود در مصر که بیمار داشت و پسر دیگر داشتم بزرگتر که وصی و قیم اولاد کوچک و عقارات من بود عرض نوشتم بحضرت امام
که دعایی فرما برای آن پسر بیمار من در جواب نوشت که بیمار صحت یافت و تو را دست ... که پسر بزرگتر بود ... سجاده و نعم تقدیم سیان
وجوع بکن ... آن مرد باز آمد پسر بیمار صحت یافته بود و پسر بزرگتر فوت شده در همان روز که نوشته آنحضرت رسید
معجزه بیستم ۲۰ علی بن محمد روایت کند که چون ابو محمد صلوات الله علیه را بدست نحریر داده بودند و آنحضرت را سخت گرفت و ...
زن نحریر او را ملامت کرد و گفت تو نمیدانی که این کیست که در خانه تست این فرزند زاده رسول خداست و دلبند علی مرتضی است
و میوه دل زهراست او را مرنجان که میترسم بلایی بتو نحریر رسد گفت والله که من او را در میان شیران اندازم
تا او را هلاک کنند پس آن کافر آن ملعون در میان شیران انداخت و ... رسانیدند و آنحضرت در آن میان بنماز اشتغال نمود
معجزه بیست و یکم احمد بن اسحق گوید که بخدمت امام علیه السلام رفتم گفتم من علم میکنم ازبرای چیزی که میخواستم
از مولای بزرگوار تو بپرسم اتفاق نیفتاد فرمود که چه میخواستی که بپرسی گفتم بپرسید ... عالیشان تو که انبیاء را نشست
باز میشناسند و مومنان بر دست راست و منافقان بر دست چپ و شیطان بر رو فرمود همچنین است گفتم
یا مولای من چه میکنم که بر دست راست خسم لیکن نمیتوانم و خواهم بر سر صافی آنحضرت خاموش شد پس فرمود که نزدیک
من بیا نزدیک رفتم فرمود که دست در زیر جامه بر دست بردم آنحضرت دست در زیر جامه من برد و دست راست بر جانب
چپ من مالید و دست چپ بر جانب راست من کشید تا سه نوبت از آن وقت باز من میتوانم که بر جانب چپ بخسبم هیچ
وجه وفات آنحضرت در روز یکشنبه بوده و بعضی گویند در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول در سال دویست و شصت از
هجرت و عمر شریفش بیست و هشت سال بوده و آنحضرت را بر یکجانب پدر بزرگوارش دفن کردند صلوات الله و سلامه علیه

باب چهارم در ذکر امام دوازدهم ابا القاسم محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن

ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این باب مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در ولادت و نسب و کنیت و القاب
آنحضرت و او امام منتظر و صاحب این عصر است که تایید فرموده او را حق سبحانه و تعالی و هدایت کرده او را بنهج حق و طبیعت پاک
نورانی کرده و بلندی و روشنی مثل کواکب آسمانی بخشیده است او را فضل و ملک جسیم و رسول الله صلی الله علیه و آله بظهور او خبر داده و فرموده
که عالم را که بظلم پر شده بنور وجود او بعدل منور گرداند و او از نطفه زهره زهراست و در فضل و شرف نبوت پرورده شده و در صفات حمیده
و اخلاق پسندیده از اهل قرون و اعصار بر آمده او از ولد طهر بتول است و از پاره حضرت رسول است پس سلالت اصل است و او از
اشرف عناصر و اصول است فاما ولادت مبارکش در سره من رأی بود در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت
و غیر این نیز گفته اند و اما نسب عالیش پدر بزرگوارش ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی الرضاست و مادرش ام ولد که او را صیقل
میگفتند و گویند نرجس و مریم نیز گفته اند و نام ستوده است محمد است و کنیتش ابوالقاسم و غیر از آن حضرت را جایز نیست
که کنیت ابوالقاسم کنند و نام محمد و لقبش مهدی و خلف الصالح و منتظر **فصل دوم در ذکر معجزات آنحضرت** که در حالت طفولیت
بظهور رسیده آن بسیار است **معجزه اول** سیاری روایت کند که از نسیم ماریه شنیدم که چون حضرت صاحب الزمان صلوات الله
و سلامه علیه متولد شد عطسه کرد و بزبان فصیح گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
زعم ان فی الله ... داخرا صاغرا غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر این را فرمود دیگر بحال کودکی
بازگشت **معجزه دوم** ابو علی حسن آبه گوید که من از کنیزکی شنیدم که او میگفت که مرا بهدیه بخدمت امام ابو محمد الحسن العسکری ۲
بردند و من حاضر بودم که صاحب الزمان صلوات الله علیه بظهور آمد نوری دیدم از وی که تا باطن آسمان و مرغان سفید دیدم
که از آسمان بزیر می آمدند و پرها بر سر و روی و تمام اعضای او فرو می آمدند و بعد از آن بالا عروج کردند من این احوال را با ابو محمد علیه السلام
گفتم تبسم فرمود و گفت ... فرشتگان اند از برای تهنیت او فرود آمده بودند و ایشان انصار باشند در آخر الزمان **معجزه**
سیم سعد بن عبد الله بن خلف قمی روایت کند که من در سره من رأی رفتم با احمد بن اسحق بزیارت ابو محمد الامام الحسن العسکری علیه الصلوة
و السلام و مسئله چند بود مرا خواستم که بپرسم چون من آنجا رسیدم بدر خانه آنحضرت رفتیم و رخصت طلبیدیم ما را بار دادند در رفتیم احمد بن
اسحق انبانه بر دوش داشت و صد و شصت کیسه از زر و نقره با وی بود که بر سر هر یک صاحب آن مهر کرده بود سعد گوید دیدم
که نور از روی ابو محمد علیه السلام مانند ماه بدر تابان بود و بر ران وی کودکی نشسته بود مانند مشتری درخشان و پیش آن کودک گوی زرین
مرصع بجواهر نهاده بود که بعضی از رؤسای بصره برای آنحضرت فرستاده بودند و از پیش آنحضرت میگردانیدند تا آنحضرت بدان مشغول
نشود و ابو محمد علیه السلام چیزی می نوشت ما رفتیم و سلام کردیم و جواب شنیدیم و اکرام ما کرد و فرمود بنشینید چون آنحضرت از کتابت فارغ
شد احمد بن اسحق آن انبانه را بیرون آورد و پیش آنحضرت نهاد و امام علیه السلام روی بکودک آورد و فرمود که مهر از این کیسه ها بردار که شیعه تو برای تو
فرستاده اند فرمود که ای مولای بزرگوار روا نباشد که من دست پاک خود را بجانب اموال پلید ناپاک دراز کنم ایشان حلال را بحرام آمیخته اند
ابو محمد علیه السلام فرمود که ای پسر اسحق بیرون آر هر چه در انبانست تا صاحب الامر علیه السلام جدا کند حلال را از حرام اول کیسه که احمد بن
اسحق بیرون آورد صاحب الامر علیه السلام فرمود که این زر از فلان بن فلانست و در فلان محله میباشد و شصت و دو دینار از
قیمت حجره ایست که بود او را از میراث رسیده و چهارده از بهای هشت جامه و از ... دینار از اجرت فلان دکان امام حسن
عسکری فرمود که راست میگویی ای پسر من آنچه گفتی ... ظاهر کن بعد مبارک کرده و دیناری بر داشت و بیرون آورد که بر او سکه منقوش بود و بعضی
از آن محو شده بود و قراضه ای دیگر بیرون آورد و وزن کرد و فرمود علت تحریم اینها آنست که صاحب این زر ... سال ...
داد که برای جامه چند ببافد ... تقصیر و آنرا دزد برد و جولاه آنرا اعلام کرد و بحساب ریسمان او قبول نکرده او را حواله کرد
و بگیر هم ریسمان باریک از او بستد و جامهها از آن ببافت و جامه را از آن بفروخت ... و بعد از آن آنجا خلط کرد ... امام بن

که قایم علیه السلام فرموده بود پس از آن کیسه دیگر بیرون آورد و قایم فرمود که این از آن فلان بن فلانست که در فلان محله [illegible]
که ما دست بران ننهیم ابو محمد علیه السلام فرمود که از برای چه فرمود از برای آنکه این از قیمت فلان گندم که صاحبش بر برزگر حیف و جور کرده
که گندم خود را بکیل بزرگ پیموده بود و از آن او بکیل ناقص آنحضرت فرمود که راست گفتی ای پسر من پس از آن [illegible] داد که بصاحبش
و فرمود که این زر را در این حال یا [illegible] احمد بن اسحق جامه آورده بود در منزل فراموش کرده آنحضرت طلب کرد که او را بسیار [illegible]
سعد بن عبد الله گوید که امام حسن عسکری رو بمن آورد و فرمود که تو برای چه آمده گفتم احمد بن اسحق را اشتیاق مولا و خداوند خود کرد [illegible] بود
بخدمت آمدم فرموده از بعد مسئله چند میخواستی که بپرسی [illegible] گفتم بحال خود باقیست فرمود که از قرة العین من هر چه بپرسی جواب
شنید بعد از آن آنحضرت با قایم برخواستند و بحرم رفتند و سعد گوید که من بیرون آمدم دیدم که احمد بن اسحق گریان می آید گفتم
ای احمد سبب گریه چیست گفت جامه که آورده بودم [illegible] امام از من طلب فرموده بود گفتم با که نیست برو و به آنحضرت
عرض کن رفت و بعد از اندک زمانی خندان پیدا شد و صلوات بر رسول و آلش میفرستاد گفتم حال چیست گفت جامه خود را
دیدم که در زیر پای مبارک امام حسن عسکری صلوات الله علیه بود و بران نماز میکرد از آن خوشحال شدم سعد گوید که [illegible]
و هر روز نزد آنحضرت تردد میکردم اما قایم را پیش [illegible] چون روز وداع شد من و احمد بن اسحق و دو مرد دیگر از بزرگان
شهر بخدمت امام علیه السلام رفتیم احمد گفت یا مولا رفتن ما نزدیک شده ولیکن مفارقت از خدمت تو صعب است و ما شب
و روز از حق سبحانه و تعالی درمیخواهیم و توسل میجوییم بحضرت محمد مصطفی و به حضرت علی مرتضی و بحضرت فاطمه زهرا و به بهترین جوانان اهل
بهشت و فرزندان ایشان صلوات الله علیهم اجمعین تا ترا از شر دشمنان نگاه دارد و [illegible] و این آخر
ماست مبادا که دیگر بعد از مسرت آثار نور [illegible] احمد این گفت آنحضرت آغاز گریستن کرد و قطره قطره اشک از چشم
مبارکش میچکید فرمود که از دعا و نیاز خود را خالی مسازید که در بازگشتن در راه بجوار رحمت حق خواهد پیوست احمد بسجود افتاد چون
بسجده بازآمد گفت بعزت و عظمت خدا و بحرمت جد بزرگوارت رسول خدا که مرا مشرف گردانی بجامه که کفن خود کنم دست مبارک
در زیر بساط کرد و سیزده دینار بیرون آورد و باو داد و فرمود که این را نفقه خود کن و بغیر از این چیز دیگر نفقه مکن و آنچه خواستی از کفن
بتو میرسد و خدا [illegible] ضایع نخواهد کرد سعد گفت که وداع کردیم و بیرون آمدیم چون به سه فرسخی حلوان رسیدیم
احمد بن اسحق را تب سخت روی نمود و طمع از خود بریده ما در پیش رو بودیم [illegible] گفت از پیش من بیرون روید و مرا تنها
گذارید ما هر یک رفتیم بجای خود سعد گوید که چون نزدیک صبح شد آمدم [illegible] غلام آنحضرت
بود گفت [illegible] بمصیبت احمد بن اسحق که از غسل و تکفین او فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنیم
که محل او پیش مولای ما ارجمند بود برخواستیم و رفتیم دیدیم که غسل و تکفین کرده اند و امام علیه السلام [illegible] حاضر شده و نماز
گذارده او را دفن کردیم و تلقین نمودیم رحمة الله علیه **معجزه چهارم** ابو عقیل عیسی بن نصر گوید که علی بن زیاد صیمری عریضه
بحضرت قایم صلوات الله علیه نوشت و طلب کفن از او کرد در جواب نوشت که بسال هشتاد [illegible] محتاج خواهی شد چون بسال [illegible] رسید
آنحضرت برای او کفن فرستاد و در آن سال وفات نمود و کرامت آنحضرت ظاهر شده بود **معجزه پنجم** ابو عبد الله صفوانی روایت کند که
قاسم بن علا صد و هفده سال عمر بود بخدمت امام علی نقی عسکری آمد و بعد از هشتاد سالگی چشمهای او نابینا گشت
و پیش از وفات [illegible] چشمهایش روشن شد و [illegible] او از شهرهای آذربایجان بود و پیوسته توقیعات
قایم علیه السلام بدست ابو جعفر عمری [illegible] آمد و بعد از مصحوب ابو القاسم بن [illegible] میرسید و قریب دو ماه آن مکاتبات
منقطع شد و او از این حال مضطرب بود روزی پیش [illegible] بودیم دربان آمد و گفت شیخ عراق [illegible] قاسم سجده کرد بعد از آن
مرد را مد کوتاه قد که از سفر [illegible] ظاهر بود و جبه مصری پوشیده و نعلین [illegible] در پا و کیسه بر دوش قاسم برخواست و او را

در کنار گرفت او کیسه بنهاد و طشت و آفتابه طلبید و دستها شست و قاسم او را در پهلوی خود نشاند طعام آوردند و خوردند
و دستها شسته شد امرد برخواست نامه بیرون آورد [illegible] بقاسم داد و قاسم برخواست او را بوسید و داد بابا عبد الله بن ابی سلمه
تا او برخواند آغاز گریه کرد قاسم گفت یا ابا عبد الله خیر باشد مگر خبر ناخوشی بتو رسیده که گریه میکنی گفت نه گفت سبب گریه چیست گفت خبر رسیده بوفات
شیخ از آنحضرت بعد از رسیدن نامه [illegible] بروز هفتم از وصول [illegible] بیمار شود و [illegible] بعد از آن چشمهای تو روشن گردد و
[illegible] جامه فرستاده است قاسم گفت [illegible] گفت [illegible] قاسم متبسم گردد و گفت [illegible]
آورده بود سه ازار و حبره یمانی و دستاری و دو جامه [illegible] بیرون آورد و پیش قاسم بر زمین نهاد و او را بستد و بجای ضبط
کرد و نزد قاسم شیخی بود که امام علی النقی علیه السلام [illegible] داده بود [illegible] و او را دوستی بود از برای مهمات دنیا و [illegible]
داد و او عبد الرحمن بن محمد [illegible] پیش قاسم آمد و قاسم نامه را داد و برای او [illegible] گفت بقاسم که از خدا بترس
تو [illegible] حق سبحانه و تعالی میفرماید و ما تدری نفس بأی ارض تموت و همچنین میفرماید عالم الغیب فلا یظهر علی
غیبه احدا الا من ارتضی من رسول او بواسطه وحی [illegible] از حق سبحانه میدانند یا بواسطه رسول صلی الله علیه و آله
قاسم گفت دانم که تو این سخن خواهی گفت اکنون آزمایش کن [illegible] اگر پیش از روز یا بعد از روز وفات کنم
بدانکه من نه بر راه راستم و اگر بآن وعده وفات نمایم تو طلب سلامتی نفس خود کن از هلاک [illegible] عبد الرحمن آن تاریخ
را نوشت و قوم متفرق شد روز هفتم از رسیدن نامه قاسم را بیماری طاری شد و هر روز زیاده میشد [illegible] بوفات وی
[illegible] پیش وی نشسته بودیم و دست [illegible] چشم خود مالید [illegible] بیرون آمد [illegible] چشم گشود و گفت [illegible]
پیش من بیایید نظر کردیم [illegible] چشمهایش روشن گشته و این خبر در شهر [illegible]
[illegible] قاضی القضات بغداد ابو [illegible] عتبه بن عبد الله مسعودی بود [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] که این چه چیز است [illegible] گفت انگشتری نقره است [illegible] فیروزه [illegible] بر آن نوشته [illegible]
خواند و گفت چون [illegible] گفت [illegible] ایام طاعت [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] گفت آنگاه وصیت نامه نوشت و کتاب املاک صاحب الامر صلوات الله علیه که در دست وی بود که پدرش [illegible] وقف
کرده بود و [illegible] وصایا که به پسر کرده بود و آن بود که اگر ترا اهلیت وکالت باشد معاش از نصف مزرعه [illegible] ازان
من [illegible] خواهند و باقی املاک دیگر تمام از صاحب الامر است صلوات الله علیه چون صبح روز چهلم شد قاسم وفات
یافت رحمة الله علیه عبد الرحمن پا برهنه و سر برهنه در بازار میدوید و فریاد میکرد و میگفت یا سیداه خلق از آن [illegible]
داد و ملامت میکردند او میگفت خاموش باشید که من چیزی دیده ام که شما ندیده اید [illegible] مذهب شد و ترک [illegible]
کرد بعد از آن توقیع صاحب الامر صلوات الله علیه بحسن پسر قاسم رسید که خدای عز و جل ترا الهام طاعت داد و از معصیت
نگاه دارد و این آن [illegible] **معجزه ششم** روایت کنند از احمد بن روح که او گفت
زنی از اهل دینور [illegible] فرستاد و مرا طلب کرد و نزد وی رفتم گفت ای پسر روح امانت [illegible] از آن
که در نواحی ماست [illegible] که امانتی بتو دهم و آن در گردن تو باشد [illegible] گفتم ان شاء الله گفت
این دراهم که در این کیسه است و مهر [illegible] تا آنوقت که بدان کس برسانی که ترا خبر دهد
که در این کیسه چیست و این گوشواره [illegible] که به ده دینار خریده ام و در آن سه دانه لؤلؤ است که بهای آن ده
دینار است و مرا حاجتی است [illegible] که مرا خبر دهد پیش از آنکه سؤال کنی گفتم حاجت تو چیست گفت
[illegible] ده دینار [illegible] قرض کرده بود [illegible] قرض او را ادا کنم اگر ترا خبر دهد

این نامه را ده که آنحضرت فرستاده ابن روح گوید که من بران بودم که جعفر بن علی نقی امام است گفتم این امتحانیست میان
من و جعفر من از آن بر گرفتم و به بغداد رفتم به پیش حاجز بن یزید وشّا رفتم و سلام کردم و نشستم گفت چه حاجت داری گفتم من
این مال بمن داده اند تا بتو برسانم بعد از آنکه بگوئی چیست و چند است گفت مرا نفرموده اند که بستانم و این رقعه بمن رسیده
برای تو نوشته رقعه را داد تا من خواندم نوشته بود که مال از احمد بن روح بستان و او را پیش ما بفرست بسامره من گفتم لا اله الا الله
بزرگتر چیزیست از آنکه من طلب کردم بسامره و گفتم ابتدا بدینان کنم اگر حاجتی شود دارم پیش جعفر بن علی نقی روم چون بایکا
رسیدم بدرخانه ابو محمد علیه السلام خادمی بیرون آمد و گفت توئی احمد بن روح گفتم بلی رقعه بمن داد و گفت بخوان در آنجا
بود که بسم الله الرحمن الرحیم ای احمد بن روح عاتکه دختر دیرانی کیسه بتو داده و گفته چشم آنکه آن هزار درم است امانة خیانت
ار زغم کرده و تو امانت نگاه داشتی و مهر از انگشتری وی و در آن هزار و پنجاه دینار زر است و ده گوشواره و یا نگمینی که قیمت
آن ده دینار است و سه دانه لؤلؤ که بده دینار خریده آن از آن زیاده می ارزد و این را بان کنیزک ده که ما باو بخشیده ایم
و به بغداد رو و مال را بحاجز بن یزید بسپار و آنچه بتو دهد از نفقه راه بستان و آنچه گفت که مادر من ده دینار قرض کرده و جز
روی نمیداند که صاحب آن کیست یقین دارد که از کلثوم دختر احمد قرض کرده اما از برای آنکه او ناصبیست نمیخواهد که بوی
دهد و میخواهد که بخواهران مثل نفقه در مذهب رخصت داده که تفرقه کند بر ضعفا و دیگر بعد ازین که جعفر بن علی نقی امامت و او را
دوست مدار و چون بکوانه خود روی دشمن تو بمیرد و اهل و مال او بتو میراث رسد او گفت که به بغداد آمدم و کیسه زر بحاجز دادم
هزار و پنجاه دینار بود چنانکه آنحضرت فرموده بود و سی دینار بمن داد که نفقه خود کن که مولا باین قدر فرموده که بتو بدهم برای
نفقه گفت از و استدم و بمنزل خود باز گشتم که رخت من در آنجا بود در حال یکی رسید که برادر تو مرده و زن میگوید که باکوه
بکوانه چون باز گشتم دیگر از رفتم سه هزار دینار زر و صد هزار درم نقره بمن رسید از وی و این شمه بود از معجزات آنحضرت
در حال کودکی و اکثر در وقت ظهور آن حضرت آنچه در صد و پنجاه [illegible] ظهور آمده از آنحضرت بظهور خواهد
رسید و معجز چند در وقت هر شود که هیچ پیغمبری بمثل آن نموده باشد و دعوت آنحضرت بجمیع خلق عالم برسد و خلق عالم دعوت
او را قبول کنند و همه یکدین و یک مذهب گردند و اختلاف از میان علما برخیزد و هفتاد و سه گروه یکی شوند و کار دنیا
و عقبای شیعه برج کمال رسد و در مذهب خوارج و مخالف رد حال گردد **فصل نهم** در حالات مادر ستوده آن صاحب امر
صلوات الله و سلامه علیه و صورتی چند که در حال ولادت آنحضرت بظهور رسید روایت کرده از بشر بن سلیمان و او از
فرزندان ابو ایوب انصاری داد و از موالیان ابو محمد و ابو الحسن علیه السلام او گفت مولای من ابو الحسن علی بن محمد
العسکری علیهما السلام مرا فقه [illegible] آموخته بود و من هیچ نکردمی مگر که بوی عرض کردی تا چنان
شدم که آن علم را نیک دانستم و فرق میتوانستم کرد میان حلال و حرام شبی از شبها در خانه خویش بودم در سر من رای حلقه
بر در زد من برو در رفتم کافور خادم بود رسول مولای من ابو الحسن علیه السلام گفت امام ترا میخواند بطلب [illegible] آمدم
تا بکوانه آنحضرت مرا با فرزند ابو محمد و خواهر وی حکیمه و پس پرده نشسته بود چون بنشستم فرمود که یا بشر تو از فرزندان
ابو ایوب انصاری و شما را منزلت تمام بوده پیش پیران بزرگوار و شما معتمدان مائید که اهل بیتیم من ترا لطیفه یکتم
و شغلی میفرمایم که بجهت آن بر شیعه مقدم شوی بسری که من ترا بدان اطلاع خواهم داد آنگاه مکاتبه نوشت بخط و لغت
رومی و بران مهر نهاد با انگشتری خود و دستارچه بیرون آورد که دویست و بیست دینار در آن بسته بود و فرمود که
که این را بستان و به بغداد رو و بلب فرات نشین در فلان روز که چون زورقها در رسد که در آن غلامان و کنیزکان
باشند و خریداران که آن از آنجا و وکیلان سرهنگان بنی عباس و جمعی از جوانان حاضر آیند تو از دور بنشین

و نظاره میکن تا آنکه کنیزکی بیرون آید باین وصف و جامه حریر پوشیده باشد و روی از نگه بدارد که دیدار بر کسی عرض
کنند و دست بوی رساند و گویند ازو کسی بست فروشیدن ای برده آن دو روی گل کنند آنگاه نخاس [illegible] بانگ بر آورد بروی و عقبی
آن بانگ آن بود که بازپوشیده وقت آن در آید بعض صفت [illegible] آن کنیزک گوید بتازی اگر [illegible] در لباس
سلیمان باشید و تخت و مملکت وی شما را تیسر شد که من مطلق مثال رغبت ندارم مال خود را ضایع مسازید نخاس
گوید چه چاره کنم و چگونه این را بفروشم وی گوید شتاب مکن و صبر کن تا من خریداری پیدا کنم که دل من قراری
پیدا کند بر امانت و صفت وی آنگه تو برخیز و فراز دیک شو و مرا بفروش بوی عمر بن یزید نخاس را بگو که من نامه
دارم بخط رومی و لغت رومی از بعض اشراف و در آنجا صفت کرم و وفا و سخای خویش نوشته بدان کنیزک ده
تا برخواند اگر میل بوی کند من خریدارم او را از جهت وی که من وکیل ویم بشر بن سلیمان نخاس گفت آنچه
مولای من فرموده بود بجای آوردم و چون آن نامه را بکنیزک دادم و خواند و بگریست گریستن سخت و عمر بن یزید نخاس
گفت که بفروش مرا بصاحب این نامه و سوگند خورد که اگر امتناع نمائی و مرا باین نفروشی من خود را هلاک
کنم آنگاه من خریداری وی کردم و او با من مضایقه بسیار کرد تا آخر قرار گرفت بدان مبلغ که مولای من داده بود آن زر
را بوی دادم و آن کنیزک را تسلیم من کرد من شادان و خندان او را بحجره خود آوردم داد در بغداد قرار نداشت و چون
نامه مولای مرا خواندی میدیده [illegible] گفت ای عاجز ضعیف تو نمیدانی محل و قدر انبیا و اولاد ایشان گوش فرا
دار تا بتو گویم احوال خود را تا تو واقف گردی [illegible] بدان ای امین که من ملیکه ام دختر یشوعا بن قیصر که ملک روم است
و من از فرزندان حواریان ام و نسبت من بشمعون کشنده که وصی عیسی است علیه السلام بدانکه جد من قیصر خواست
که مرا بر برادرزاده خود دهد و من سیزده ساله بودم بفرمود تا جمع کردند فرزندان حواریان را از قسیسان و رهبانان قریب
سیصد مرد همه از بزرگان ایشان بودند و کرسی زرینه نهادند که اصناف جواهر در آن نشانده بمقدار چهل پایه و برادرزاده
خویش بر آنجا نشاندند و بتهای صلیب را بر گرد او نهادند و دانشمندان گرد بر گرد وی بایستادند و کتاب انجیل باز کردند
چون اینها را مهیا ساختند خواستند که عقد کنند بیکبار صلیبها بر زمین افتاد و عمودهای تخت بشکست و او از تخت بیفتاد و
مدهوش شد و [illegible] ایشان بجد من گفت که ای ملک ما را از این کار معذور کن که در این کار نحسی هست که دلیل است
بر زوال دین مسیحی و مذهب ملکانی جد من از این کار متغیر شد و بایشان گفت که صلیبها را باز برپا کنید و این عمود را
کشنده و برادر زاده دیگر مرا بیارید تا این کودک را [illegible] باین سعادت بدل کنیم چون چنین کردند
نوبت اول شد و بعد از آن مردم از ترس متفرق شدند و جد من قیصر از آن غمناک شد و من بخوابگاه رفتم و در
خواب گشتم آن شب عیسی و شمعون و جماعتی از حواریان را بخواب دیدم که در آن موضع که تخت نهاده بود [illegible] بجای آن
منبری نهادند که با آسمان برابر بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جماعتی از اهل البیت علیهم السلام در آمدند عیسی علیه السلام
از جای خود برخاست و آمد و دست برادر آنحضرت در آغوش کرد و آنحضرت فرمود که یا روح الله من آمده ام تا خواستگاری
نمایم از شمعون فرزند زاده او را ملیکه از برای پسر خودم اشارت فرمود به ابی محمد علیه السلام [illegible] علیه السلام
بشمعون نگریست و فرمود که شرف و سعادت بتو روی آورده با فرزند زاده حضرت رسول خدای صلوات الله علیه وصلت
کن فی الحال قبول کرد و خطبه خواندند و مرا به پسر خود ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام داد و فرزندان وی گواه شدند
و حواریان نیز گواه شدند چون بیدار شدم که این خواب را با پدر و جدم بگویم که مبادا مرا کشند این را پنهان داشتم
و ظاهر نساختم و دوستی امام علیه السلام در دل من جای کرد و گوئیا در دل من آتشی پیدا شد تا از شراب و طعام باز ایستادم

ضعیف و نحیف و لاغر شده و رنجور گشتم و در شهرهای روم هیچ طبیبی نماند که برای علاج من نیاوردند و علاجها کردند
هیچ سود نمی بخشید تا همه مأیوس شدند جدم گفت هر چه ترا آرزو می شود بگوی تا من بعمل آورم برای تو گفتم
ای جد درهای فرج و شادی بر من بسته شد بخاطر من میرسد که اگر ترک شکنجه آنها که حبس کرده از مسلمانان در آن زندان
خوشحال شده و غل از گردن ایشان برگیری و بگذاری و با ایشان احسان کنی تا شاید که برکت مسیح حق سبحانه
و تعالی مرا شفا دهد چنین کرد جدم چنان کرد و هر بار که کرد من اندک بهتر شدم و اطعام میل کردم جدم
بدان شاد شد و بعد از آن مسلمانان را رعایت کرد و احسان نمود و چون چهارده شب برین بگذشت در
واقعه حضرت زهرا را علیها السلام دیدم که بدیدن من آمد و مریم بنت عمران با وی بود و هزار وصیفه از وصیفهای
بهشت که مراد حور العین اند با ایشان بودند مریم علیها السلام گفت بمن که این زهرا صلوات الله علیها سیده زنان
عالمیان است که مادر شوهر تو ابو محمد امام حسن عسکری است علیه السلام من دست بردی زدم و شکایت کردم و گریستم
بجهت آنکه ابو محمد علیه السلام بنزد ما نمی آید سیده زنان فرمود که او چون بنزد تو بیاید و تو بر مذهب ترسایی باشی
و این خواهر من مریم بیزاری میجوید از این مذهب اگر تو میخواهی که خدای و رسول از تو خشنود باشند و پسر من محمد
بدیدن تو بیاید بگو که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله من پیش
از آن آوردم که خدای تعالی یکیست بی شریک و بی مانند و محمد بنده و رسول اوست چون این بگفتم فاطمه علیها السلام مرا بسینه
خود منضم کرد و نوازید و فرمود که اکنون چشم میدار که من پسرم را بزیارت تو فرستم از خواب بیدار شدم و میگفتم
واشوقاه بدیدار ابو محمد علیه السلام شبی دیگر در واقعه دیدم آنحضرت را پیش رفتم و گفتم ای حبیب من چرا دیدار
نمی نمایی که من در اشتیاق و انتظارت سوختم فرمود که مانع آن بود که مادرم سیده زنان علیها السلام منع فرمود و اکنون
هر شب بزیارت تو خواهم آمد تا خدای تعالی مرا و ترا بهم رساند و بعد از آن هرگز از زیارت من باز نماند بشر بن سلیمان
گوید که من گفتم بوی که تو چگونه افتادی در میان اسیران گفت ابو محمد مرا شبی خبر داد که جدت لشکری بقتال مسلمانان
خواهد فرستاد در فلان روز باید که از دنبال ایشان بروی بر هیأت خدمتکاران و چون مسلمانان جماعتی را باسیری
بگیرند از مردان و زنان تو نیز خود را در میان زنان انداز من چنین کردم چون جماعتی از مسلمانان بما باز خوردند ما
را گرفتند و من در آن میان بودم مرا نیز گرفتند و ندانستند که من دختر قیصرم تا که باینجا رسیدم که تو می بینی و آن
پیرمردی که در سهم او واقع شدم از نام من پرسید گفتم نرجس وی گفت این نام کنیزکان است آنگاه گفت که
تو از رومی عربی را از کجا دانستی گفتم از بسکه جدم بادب من اهتمام می نمود زنان اهل لغت را از زنان پیش من فرستادی
تا ایشان مرا تعلیم کردندی و زبان آموختندی اتفاقا فصیحه از عرب فرستاد و من از او عربی آموختم و زبانم بآن راست شد
بشر گوید که او را ببغداد به سره بردیم و بخدمت امام علی نقی رسانیدیم فرمود بوی که چگونه دیدی عز اسلام و ذل
ترسایی گفت چگونه صفت کنم چیزی که تو از من بهتر میدانی آنحضرت فرمود که ده هزار درهم دوست میداری یا بشارتی که بو
ده هم گفت بشارت دوست دارم از درم هم فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که مالک شرق و غرب عالم گردد بداد و عدل بیاراید
بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد گفت یا مولای این فرزند از کی شود فرمود از آنکس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ترا از مسیح و شمعون علیهما السلام
ابرار و نیکوکارست در فلان ماه و فلان شب در سال فلان و دختر ایشان ترا بکه دادند گفت بپسر برگزیده تو الامام
ابو محمد حسن العسکری علیه السلام فرمود که هیچ شب خانه او را نبوده ام از آن وقت باز تا بدیت مادرش ایشان را آوردم
آنگاه حضرت ابو الحسن علیه السلام کافور را فرستاد و خواهر خود را حکیمه طلب فرمود چون آمد فرمود ای حکیمه اینک آنکه میخواستیم

حکیمه او را در کنار گرفت و نوازش بسیار نمود آنگاه ابو الحسن فرمود ویرا بخانه خویش برد و فرایض و سنن با او بیاموزاند
که او حلیله ابی محمد است و مادر قائم علیهما السلام

در ذکر کیفیت و حالات ولادت حضرت قائم علیه السلام

روایت کنند از حکیمه بنت
محمد بن علی بن موسی بن جعفر صلوات الله علیهم که ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام کس فرستاد نزد من که یا عمه امشب نزد من افطار کن
که شب نیمه شعبانست و حق سبحانه و تعالی درین شب حجت خود را ظاهر گرداند گفتم والده که من هیچ اثر حمل در مادر او ندیدم
فرمود که این نوع که از حالات دیگر پیدا شده است زنان دیگر را امشب او را پیدا شود بر سعید دنیا و آخرت
باشد حکیمه گوید پس من و نرجس یک چادر خواب کردیم و بعد از نیمه شب برخواستیم من بنماز خواندم گفتم که صبح نزدیک شد و اثر ظاهر
نشد آنچه ابو محمد علیه السلام فرمود پس آنحضرت آواز کرد که تعجیل مکن من خجالت زده بازگشتم که دیدم نرجس بیدار شد و چون بسیار لرزید
من او را بسینه خود باز گرفتم و سوره قل هو الله و انا انزلناه و آیة الکرسی خواندم پس خلف نیز در شکم او میخواند آنچه من میخواندم آنگاه
نوری در آن خانه درخشیدن گرفت چون نگاه کردم دیدم که خلف سر بسجده در رفته و روی بقبله او را برداشتم
ابو محمد آواز کرد ای عمه که بیار پسرم را نزد من بردم نزد آنحضرت او را بسینه خود باز گرفت زبان در
دهانش کرد و دست بر گوش و چشم و مفاصل او مالید آنگاه گفت ای پسر من سخن گوی خلف گفت اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولیه
و الائمة من بعده بعد از آن گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض
و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و صلی الله علی محمد المصطفی
و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن
علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن
علی صلوات الله علیهم اجمعین پس حکیمه گوید که در آنجا مرغان سبز دیدم پس نظر کرد ابو محمد علیه السلام بیک
مرغی از آن مرغان پس طلبید او را و فرمود که بگیر و نگاه دار تا دستور الهی در رسد بدرستیکه حق سبحانه و
تعالی رساننده امر خود است حکیمه گوید که من گفتم مر ابی محمد را که این چه مرغانند فرمود که مرغ نشسته بود
این جبرئیل است و ملائکه دیگر رحمت بعد از آن فرمود ای عمه باز گردان او را بمادرش تا روشن کند چشم
او روشن شود و اندوهگین مباش که وعده حق تعالی است پس باز گردانیدم او را بمادرش بر وی
سلام کرد و تحیت گفت و پاک و مطهر بود بی آلودگی و بر بازوی راست وی نوشته بود که قل جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا بعد از آن ابو محمد علیه السلام گفت بمن یا عمه چون روز هفتم باشد به نزد ما
بیا حکیمه گوید که روز دیگر شد آمدم تا ابو محمد را ببینم و بر وی سلام کنم پرده برگرفتم تا خلف را ببینم ندیدم
گفتم یا ابا محمد جعلت فداک کجاست سید من گفت یا عمه بزینهار دادم ویرا بدان کس که مادر موسی را علیه السلام
بزینهار بوی داد حکیمه گوید که چون روز هفتم شد آمدم و سلام کردم و نشستم و گفتم بیار پسرم را ویرا علیه السلام
آوردند امام علیه السلام همچنان کرد با وی که روز اول کرده بود و دیگر فرمود که پیش او دهانش برکه بروی سلام
کند باز پیش من پا رخسین کردم چون او را به پیش ابی محمد علیه السلام آوردم مرغی چند دیدم که برگرد سر وی
پرواز میکردند ابو محمد علیه السلام یکی از آن مرغان گفت که بگیر و ویرا نگاه دار و دیگر مرغان بر قفای وی پرواز
کنان روان شدند آنحضرت این را خواند که استودعک الذی استودعته ام موسی یعنی بودیعه گذاشتم ترا بآن

انکه مادر موسی را بقبطیه نگذاشت و بجوار او آوردند و مجلس ازان حالت گریست آنحضرت فرمود که آرام گیر که همه
شیرها بروی حرام است الا شیر تو رود بود که او را بتو رسانیم چنانکه حق تعالی فرموده که فرددناه الی
امه کی تقر عیناه ولا تحزن حکیمه گوید من گفتم او را که بسپردی فرمود بروح القدس که موکل است بائمه علیهم
که ایشان را علم و ادب می آموزند و بعد از چهل روز حضرت قایم را علیه السلام باز آورد و چون دیگر آوردند ابو محمد علیه
السلام کس بطلب من فرستاد رفتم دیدم کودکی که راه میرود گفتم ای سیدی این کودک دو ساله است فرمود
که فرزندان پیغمبران و اوصیا چون امام باشند بخلاف فرزندان دیگران بود و کودک یکماهه چون یکساله دیگران
باشد و کودک در شکم مادر سخن گوید و قرآن خواند و خدای را عبادت کند و در حال شیرخوارگی فرشتگان علم بدو
دهند و بامداد و شبانگاه بزیارت وی آیند حکیمه گوید که من چهل روز وی را می دیدم تا آنکه وی را مردی یافتم پیش
از وفات ابی محمد علیه السلام چون چند روز گذشت وی را نشناختم گفتم یا محمد این کیست که توی فرمائی که پیش
وی بنشین فرمود که او را نمیشناسی گفتم نه فرمود که او فرزند منست از نرجس و او خلیفه منست بعد از من و تا اندک
روزگاری مرا نیابی باید که هرچه او گوید بشنوی و وی را اطاعت کنی که وی امام است حکیمه گوید پس ازان اندک
زمانی ابی محمد علیه السلام از دنیا رحلت فرمود مردمان متفرق شدند و محمد بن عبد الله مطهری گوید که حکیمه این
احوال را تمامی بمن گفت و دیگر گفت بخدای که من بامداد و شبانگاه وی را میدیدم و هرچه از من پرسیدی
او مرا ازان خبر دادی تا من باز گفتمی و گاه بودی که پیش از انکه بپرسم ابتدا کردی و خبر دادی با آنکه من
میخواستم که از وی بپرسم و مرا خبر داده با من تربه نزدیک بن در فرموده هر که ترا ازان خبر داد گفتم بحق محمد بن عبد الله
و بخدای کعبه که حکیمه مرا خبر داد و بچیزهای که بحکم سر ازان اطلاع نداده مگر خداوند تبارک و تعالی من دانستم که آن حق است
و از جانب حق تعالی که امام را مطلع گردانیده و ابو جعفر عمروی گوید که چون قایم علیه السلام متولد شد ابو محمد علیه السلام
فرمود تا ده هزار نان و ده هزار رطل گوشت خریده میان مستحق تصدق کردند و عقیقه فرمود تا از برای وی کردند
در روز هفتم فصل چهارم در ذکر آیات و احادیث که در باب حضرت قائم علیه السلام وارد شده قال الله
تبارک و تعالی و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین
و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون این آیه
عالی رایت مثلی است که حق سبحانه زده است و مخالفان را تشبیه فرموده بفرعون و هامان و لشکریان ایشان یعنی
ما خواستیم که منت نهیم بر آنان که زبون گرفته بودند و بیچاره گشته در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل
بآنکه برهانیم ایشان را از بلای و شدت فرعون و سازیم ایشان را پیشوایان در امر دین و خوانندگان بخیر و
صلاح و گردانیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان و جای دهیم مر ایشان را در زمین
مصر و شام و بنمائیم بفرعون و بوزیر او هامان و لشکرهای ایشان را از بنی اسرائیل آنچه بودند که حذر میکردند
ازان چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان و دیدن این صورت در وقتی که در دریا بعلامت
غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا درآورده دانستند که بسبب ظلم و تعدی
مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و چاکران بمراد رسیده غالب و سرافراز گشتند و سر یوم المظلوم
علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد و حالات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم حکم حال موسی و هارون علیهما السلام داشت و احوال مخالفان اهل بیت مثل حال فرعون و لشکریان

اگر چه فرعونیان طغیانی چند درین عالم کردند در مدت دور و دراز و ستمی چند بظهور رسانیدند تا آخر الامر حق
سبحانه و تعالی مر موسی را نبوت داده فرستاد تا ایشان را مستاصل ساخت حال مخالفان نیز همچنین خواهد بود که
در مدت مدید جفا با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله رسانیدند و مومنانی که بعد از ایشان بودند تا بالاخره حق تعالی
صاحب امر را علیه الصلاة و السلام خواهد فرستاد تا مخالفان ایشان را از روی زمین براندازد و جمیع ملل و مذاهب
مختلفه را یکی سازد و اکثر تربت الهی که اثر جز ازان مخبر از روی این شاه دین پرور بظهور و عن قریب است
که گروش عالمیان این مخبر صدق اثر رسد شنیده چه بطریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده که این آیه در
شان حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام زیرا که چون آنحضرت متولد شد اول نبت زبان گشود و این آیت
را فی هدایت چنانکه مذکور شد و دیگر حق سبحانه و تعالی او را وارث ساخت پس از انکه ضعیف شمرده بودند منت
نهد و تمکن سازد در تمام زمین چه مراد از زمین همه روی زمین است و او را امام و وارث گردانند و این اولی است
زیرا که مراد از ارض جنس است که لام تعریف دال است بران و دیگر آنکه امام گفتن در حق آنحضرت حقیقت است
و در بنی اسرائیل مجاز و دیگر وراثت باو الیق است چه قائم ائمه معصومین است صلوات الله علیهم اجمعین
چنانکه آیه کریمه ولقد کتبنا فی الزبور اشعار بدین دارد چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی منقول است از
امام زین العابدین علیه السلام که آنحضرت فرمود بخدائی که محمد را بحق فرستاده که اهل بیت ما بمنزله
موسی علیه السلام و شیعیان او بمنزله شیعیان ایشان و دشمنان ما بمثابه فرعون اند و پیروان دشمنان ما
بمثابه اتباع فرعون پس احوال ما مشابه احوال ایشان است چنانچه ایشان از ضعف بقوت ترقی
کردند و دشمنان نگونسار شدند بعد از مدت مدید از ما نیز این چنین خواهد شد که حضرت مهدی علیه السلام
ظاهر شود و تسخیر تمام عالم بکند و دشمنان آل محمد را عاجز گرداند و شمه ازین سابقا مذکور شد
و دیگر آیت عالی رایت ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون یعنی و بدرستیکه نوشتیم ما در کتاب داود که زبور است بعد از انکه در توریة نوشته بودیم
از زبور رغبت کردیم و بعضی گویند که مراد از زبور تمام کتاب منزله است و مراد بذکر لوح محفوظ است
یعنی بنوشتیم در کتابها بعد از انکه در لوح نوشته بودیم آنکه زمین دنیا میراث گیرند ازو بندگان شایسته
یعنی من نه صالحان است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر
علیهما السلام منقول است و دلیل بر این آنکه الارض لام تعریف جنس است و استغراق را شاید و اطلاق
حق سبحانه و تعالی لفظ صالح در حق شخصی دلیل عصمت او بود چه اگر یکبار از او گناهی در وجود آید بصلاحیت متصف
نبود را در ظاهر صالح دانند و چون خدای داننده ظاهر و باطن است پس صالح کو از هر کسی را که در
ظاهر و باطن صالح باشد و این جز معصوم نباشد پس این صالح امام مهدی صاحب الزمان است
و بحکم خدای تعالی و بفرموده نبوی مشرق و مغرب عالم را فتح کند و اختلاف از میان برخیزد و در زمان
مبسوط جمیع با تعظیم و توقیر است و مراد آنحضرت و خاصان باشند که سیصد و سیزده تن اند و اما احادیث
بسیار در باب امامت و ظهور وی وارد شده از انجمله چهل حدیث است که مذکور میگردد و السلام
حدیث اول ابو سعید خدری روایت کند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که مهدی علیه السلام از امت
منست اگر کوتاه است عمر او پس آن هفت است و الا پس هشت و الا پس نه تنعم کنند امت من در زمان

او که تنعم نکرده باشند مثل آن را هرگز نه نیکوکار و نه بدکار و ببارد آسمان بر ایشان باران را بی آنکه دارد و زمین چیزی
را از نبات الخ و غیره نگذارد حدیث دوم هم از ابو سعید خدری روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که چون پر شود زمین از جور و ظلم پس قائم کند مردی از عترت من پس پر گرداند از داد و عدل
که مالک گردد آن را هفت سال یا نه سال حدیث سیوم هم از او روایتست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که قیامت قائم نشود تا مالک گردد زمین را مردی از اهل بیت من که پر سازد زمین را از عدل و داد
همچنانکه پر کرده باشد پیش ازان از جور و ظلم که مالک گردد او را هفت سال حدیث چهارم زهری روایت کند از
علی بن الحسین علیهما السلام و او از پدران کرام ایشان خود صلوات الله علیهم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
مر فاطمه را علیها السلام که مهدی علیه الصلوة و السلام از اولاد تست حدیث پنجم روایت کند علی بن هلال از پدران
خود که او گفت داخل شدم بر رسول صلی الله علیه و آله در آنحالت که وقت رحلت آنحضرت بود پس فاطمه صلوات الله
علیها نزد سر مبارک وی نشسته بود و میگریست چنانچه آوازش بلند شد پس آنحضرت سر مبارک برداشت و بجانب
فاطمه نگریست و فرمود ای حبیبه من سبب گریه چیست گفت میترسم از فتنه که بعد از تو بظهور آید فرمود که ای
حبیبه من آیا ندانسته که حضرت رب العالمین چون نظر کرد بر زمین نظر کردنی پس اختیار فرمود ازان پدر ترا پس
بعد ازان نظر کرد نظر کردنی پس اختیار نمود ازان شوهر ترا و امر کرد و وحی فرستاد بسوی من که ترا بوی دهم
ای فاطمه ما از اهل بیتیم که عطا فرموده حق سبحانه و تعالی بما هفت خصلت که نداده هیچ کس پیش از ما و نخواهد
داد بهیچ کس بعد از ما منم خاتم پیغمبران و اکرم ایشان بر خدای تعالی و احب مخلوقین بسوی حق تعالی و من پدر
توام و وصی من بهتر اوصیاست و احب ایشان بسوی حق سبحانه و تعالی و او شوهر تست و شهید ما بهترین
شهداست و احب ایشان بسوی حق تعالی و او حمزه بن عبد المطلب که عم پدر تو و عم شوهر تست و از
ما کسی که او را دو بال است که طیران میکند در بهشت با فرشتگان هر جا که میخواهد و او پسر عم پدر تست
و برادر شوهر تو و از ماست دو سبط این امت که ایشان دو پسر تو اند که حسن و حسین اند که بهترین جوانان
اهل بهشت اند و بحق آنکه مرا مبعوث گردانید بحق که پدر ایشان از ایشان بهتر است ای فاطمه بحق آنکه مرا بالحق
فرستاد که از ایشانست مهدی این امت هرگاه که دنیا هرج و مرج شود و فتنه‌ها پیدا گردد و بریده شود راهها
و غارت کنند بعضی را پس بزرگ رحم نکند بر کوچک و کوچک تعظیم بزرگ ننماید پس مبعوث گرداند حق سبحانه و تعالی از
این اولاد ایشان کسی را که فتح کند قلعه‌های ضلالت را و بگشاید دلهای بسته پوشیده را و قیام نماید بدین در
آخر الزمان همچنانکه من قیام نمودم در اول این و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر کرده
باشد از جور و ظلم ای فاطمه اندوه مخور و گریه مکن که خدای تعالی رحیم تر است بتو و مهربان تر است از من و این بجای
مکانت و منزلت تست از من و موضع تو از دل من و حق سبحانه و تعالی ترا تزویج فرمود ترا بزوج تو که عظیم
الشأنست از روی حسب و اکرم ایشانست از روی منصب و ارحم ایشانست برعیت و اعدل ایشانست
بسویت و ابصر ایشانست بقضیت و من درخواسته ام از خدای تعالی که اول کسی که بمن ملحق شود تو باشی از اهل
بیت من و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که باقی نماند فاطمه علیها السلام بعد از آنحضرت مگر هفتاد و پنج روز تا
ملحق گردانید حق سبحانه و تعالی او را با پدر حدیث ششم و ابن عباس روایت کند خطبه که خطبه فرمود ما را حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و در آن ذکر نمود آنچه خواست بشود بعد ازان فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یک روز دراز

گرداند خدای تعالی آن روز را تا برانگیزد مردی را از اولاد من که نام او نام من باشد پس برخاست سلمان رضی الله عنه
گفت یا رسول الله از کدام اولادست فرمود که از این ولد من که اینست و زد دست مبارکش را بر حسین علیه السلام
حدیث هفتم ابن عباس روایت کند از پدرش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای عم مالک شوند
از اولاد من دوازده خلیفه پس چون امور کریهه و شدت عظیمه روی نماید و بعد ازان مهدی ظاهر شود که اصلاح
فرماید حق سبحانه و تعالی امر او را در یک شب پس پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر گشته باشد از جور و ظلم
و درنگ نماید در زمین آنچه خواهد حضرت رب العالمین پس بیرون آید دجال حدیث هشتم حضرت صادق علیه
السلام روایت کند از آبای خود صلوات الله علیهم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوازده تن اند از اهل
بیت من که حق سبحانه و تعالی عطا فرموده بدیشان فهم و علم و حکمت مرا و آفریده ایشانرا از طینت من پس
وای مر ایشانرا که بر ایشان تکبر کنند و قطع صله من نمایند در میان ایشان حق سبحانه و تعالی شفاعت مرا در میان
ایشان نپذیرد و قبول نکند حدیث نهم هم آنحضرت صلوات الله علیه روایت فرموده که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود امامان بعد از من دوازده اند اول ایشان علی است و آخر ایشان قائم ایشان که فتح نماید
حق سبحانه و تعالی بر دست او مشارق و مغارب زمین را و در روایت دیگر وارد است که ایشان خلفا و اوصیای منند
و حجج الهی اند بر امت من بعد از من اقرار کننده بایشان مؤمن است و انکار نماینده ایشان کافر
حدیث دهم ابن عباس روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله خلفا و اوصیای من و حجتهای خدا بر خلق بعد
از من دوازده اند اول ایشان برادر من و آخر ایشان فرزند من گفتند یا رسول الله برادر تو کیست فرمود که
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه گفتند فرزند تو کیست فرمود که مهدی که پر گرداند زمین را از داد و عدل
همچنانکه پر کرده باشد از جور و ظلم بحق آنکه فرستاده مرا بر خلق که بشارت دهم و انذار کنم که اگر
نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز گرداند حق سبحانه و تعالی آن روز را تا بیرون آید در او فرزند من که مهدی است
پس فرود آید از آسمان روح الله که عیسی پسر مریم است پس نماز بگذارد در عقب مهدی و منور گردد
زمین بنور حضرت رب العالمین و برسد سلطنت او بمشرق و مغرب عالم حدیث یازدهم هم از ابن عباس
روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امامان بعد از من دوازده اند اول ایشان علی و چهارم ایشان
علی و هشتم ایشان علی و دوازدهم ایشان مهدی صلوات الله و سلامه علیهم حدیث دوازدهم
حذیفه روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی باشد از فرزندان من و روی وی همچو
کوکب درخشنده باشد و چون ستاره نور دهنده حدیث سیزدهم حذیفه روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که مهدی مردی باشد از فرزندان من که لون او لون عربی باشد و جسم او جسم اسرائیلی بر گونه
راست او خالی باشد که کوکبی درخشنده است پر گرداند زمین را از داد و عدل آنچنانکه پر بوده باشد از جور
و ظلم راضی باشند از خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در هوا حدیث چهاردهم ابو سعید خدری روایت
کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی از ماست گشاده پیشانی و برآمده بینی باشد و الله
حدیث پانزدهم هم ابو سعید خدری روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی از ما
از اهل البیت مردی باشد از امت من که اسم او اسم من باشد پر گرداند زمین را از عدل آنچنانکه
پر بوده باشد از جور حدیث شانزدهم ابو امامه باهلی روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود

که میان شما و میان اهل روم چهار صلح باشد و در روز چهارم بر دست مردی از آل هرقل که دوام آن هفت
سال باشد پس گفت مردی از عبد القیس که او را مستورد بن غیلان میگفتند که یا رسول الله که باشد امام مردم
در آن روز گفت مهدی از ولد من که این چهل ساله باشد که گویا روی او کوکب درخشنده است بر گونه راست او خالی
سیاهی باشد و بر او دو عبای قطوانی باشد که گویا از مردان بنی اسرائیل است استخراج کنوز نماید و فتح شهرهای شرک
کند حدیث سیوم عبد الرحمن بن عوف روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه
برانگیزد مردی را از عترت من که کشاده پیشانی [illegible] بینی باشد پر کند زمین را از عدل و افاضه مال
کند افاضه کردنی و فیض مال [illegible] حدیث چهارم ابو امامه روایت کند که خطبه فرمود ما را پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ذکر دجال را و فرمود که برطرف کند مدینه خبث را همچنانکه برطرف میکند کوره آتش خبث آهن را و گویند این روز را
روز خلاص ام شریک گفت پس کجا باشد عرب در آن روز یا رسول الله فرمود که در آن اندک باشند و میل کنند ایشان
به بیت المقدس و امام ایشان مهدی باشد که مردی صالح است حدیث پنجم ابو سعید خدری گوید که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون آید مهدی از امت من برانگیزد حق سبحانه و تعالی او را آشکارا و جهان از
برای مردمان که متنعم نمایند امت در زیست نماید ماشیه و بیرون دهد زمین نبات خود را و بدهد مردمان را
مال بالسویه حدیث ششم عبد الله عمر روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون آید مهدی
و بر سر او ابر سایه کرده باشد پس از آن ابر منادی ندا کند که این مهدی خلیفة الله است پس پیروی کنید
او را حدیث هفتم هم عبد الله روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون آید مهدی و بر سر
وی فرشته باشد که ندا کند که این است مهدی پیروی کنید او را حدیث هشتم ابو سعید خدری روایت کند که پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرمود که بشارت دهم شما را بمهدی که برانگیخته شود در میان امت من بر اختلاف که بر مردم بود
و زلزال که در میان ایشان باشد پس پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور خشنود و راضی باشند
از وی ساکنان آسمان و زمین و قسمت نماید مال قسمت صحاح مردی گفت که چه معنی دارد صحاح فرمود یعنی در میان
مردمان برابر قسمت کند حدیث نهم هم زر بن عبد الله روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که بیرون آید مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و خلق او خلق من بود پر کند زمین را از داد و
عدل حدیث دهم ابو سعید خدری روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پیدا شود نزد
انقطاع زمان بظهور رفتن مردی که او را گویند عطای او گوارنده باشد حدیث یازدهم هم ابو سعید خدری گوید
که حضرت رسول الله علیه و آله فرمود که بیرون آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید بسنت من و فرستد حق سبحانه
و تعالی از برای او برکت را از آسمان و بیرون آرد زمین برکت خود را و پر شود باو زمین از داد و عدل همچنانکه
پر و مملو بود پیش از ظلم و جور و عمل نماید بر این امت هفت سال و فرود آید و نزول فرماید به بیت المقدس حدیث دوازدهم روایت
کند ثوبان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه که ببینید رایات سیاه را که رو نهاده از خراسان پس بیایید بآن و اگر بر برف
باید رفت [illegible] خلیفة الله مهدی [illegible] حدیث سیزدهم روایت است از عبد الله [illegible] گفت که نزد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بودیم که آمدند جوانی چند از بنی هاشم پس چون آنحضرت ایشان را دید چشمهای مبارکش پر اشک شد و رنگ روی مبارکش متغیر
گشت پس گفتیم یا رسول الله لا یزال می‌بینیم در روی مبارک تو چیزی را که ملول میشویم [illegible] پس آنحضرت فرمود که ما
از اهل بیتیم که اختیار فرموده از برای ما آخرت را بر دنیا و اهل بیت من [illegible] بلاها و رانده شوند در اطراف
تا بیایند قومی از قبل مشرق و با ایشان رایات سیاه باشد پس سوال حق کنند پس نه دهند آنرا پس مقاتله کنند

و یاری داده شوند پس طلب کنند آنچه طلبیده بودند پس قبول نکنند تا دفع کنند بمردی از اهل بیت من پر کند زمین
از قسط و عدل همچنانکه پر بوده باشد از جور پس آنکه ادراک کند این را از شما پس باید که بیاید ایشان را و اگر چه بر برف
باید رفت حدیث چهاردهم حذیفه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که من شنیدم که آنحضرت میفرمود که وای برین امت
از ملوک جباره که چگونه قتال نمایند و خیف کنند فرمان بردار ازیشان مگر کسی که اظهار کند طاعت ایشان را
پس مؤمن پرهیزکار مدارا کند ایشان را بزبان و نفرت باشد ازیشان بدل خود پس هرگاه که حق سبحانه و تعالی خواهد
که باز گرداند اسلام را بعزت و بشکند هر جبار گردنکش را و او قادر است بر آنچه خواهد که اصلاح کند حال امت
را بعد از فساد ایشان پس آنحضرت فرمود که یا حذیفه اگر باقی نماند مگر یک روز هر آینه دراز کند خدای تعالی آن روز را
تا مالک شود مردی از اهل بیت من که جاری گردد قتال بر دستها و اظهار کند اسلام را و خلاف نمی کند وعده
او را [illegible] حدیث پانزدهم ابو سعید خدری روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که متنعم امت
من در زمان مهدی چنان نعمتی باشد که کسی متنعم نبوده هرگز ببارد آسمان بر ایشان باران نافع را و نگذارد
زمین چیزی را از نبات خود مگر بیرون آورد حدیث شانزدهم انس بن مالک روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که ما بنو عبد المطلب سادات اهل جنت هستیم و برادرم علی و عمم حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی علیهم الصلوة و السلام
حدیث هفدهم روایت کند که ابو جعفر محمد بن علی الباقر صلوات الله و سلامه علیهما فرموده که خدای تعالی حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه و آله با انس و جن فرستاد و بعد از وی دوازده وصی را پدید کرد بعضی ازیشان گذشته اند و بعضی
مانده و هر وصی بسنتی بوده و اوصیا بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسنت اوصیای عیسی اند ع
و چهار تن [illegible] قائم ایشان حدیث هیجدهم ثوبان روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که کشته شوند
نزد گنج شما سه کس که همه ایشان پسر خلیفه باشند بعد از آن صبر نکند یکی از ایشان پس بیاید رایات
سیاه پس بکشند ایشان را چنان کشتنی که نشده باشند آنچنان بعد از آن بیاید خلیفه الهی مهدی پس هرگاه
بشنوید آمدن او را پس بیایید و بیعت کنید او را حدیث نوزدهم هم از ثوبان روایت است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که بیاید رایات از قبل مشرق گویا دلهای ایشان پاره‌های آهن است پس هر که
بشنود ایشان را باید که بیاید و بیعت کند و اگر چه بر برف باید رفت حدیث بیستم امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایت کند که گفتم یا رسول الله آیا از ما است مهدی آل محمد یا از غیر ما فرمود که از ما است ختم فرماید خدای تعالی
باو دین را همچنانکه فتح فرموده باو و باو خلاص یابند از فتنه‌ها همچنانکه خلاص یافتند از شرک و باو الفت دهد خدای تعالی
در میان دلهای ایشان بعد از عداوت فتنه از روی برادری همچنانکه الفت داد در میان ایشان بعد از عداوت
شرک از روی برادری در دین ایشان حدیث بیست و یکم عبد الله مسعود روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که اگر باقی نماند مگر یک شب هر آینه دراز گرداند حق تعالی آن شب را تا مالک شود مردی از اهل بیت من که
موافق باشد اسم او باسم من و اسم پدرش باسم پدر من پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد
از ظلم و جور و تقسیم نماید مال را بالسویه و بدهد حق سبحانه و تعالی در دلهای این امت [illegible]
شود و هفت سال یا نه سال [illegible] حدیث بیست و دوم روایت کند ابو هریره که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که قیامت قائم نگردد تا مالک نشود مردی از اهل بیت من که فتح قسطنطنیه
و جبل دیلم را کند و اگر باقی نماند مگر یک روز هر آینه دراز گرداند خدای تعالی آن روز را تا فتح کند زمین را

حدیث سی و هفتم قیس بن جابر از آبا و اجداد خود روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زود
باشد که بیاید بعد از من خلفا امرا و بعد امرا ملوک جبابره و بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من که پر گرداند
زمین را از داد و عدل چنانکه پر بوده باشد از جور حدیث سی و هشتم ابو سعید خدری روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که از ماست آنکه عیسی بن مریم نماز در عقب او گزارد حدیث سی و نهم روایت کند جابر بن عبد الله که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که فرود آید عیسی بن مریم علیهما السلام پس گوید که امیر خلایق مهدی است بیا و نماز با ما گزار
پس گوید بعضی از شما بر بعضی امیر استید از جهت کرامت از قبل خدای تعالی از برای این امت حدیث چهلم روایت کند
محمد بن ابراهیم و داود بن منصور و داود از پدر خود و همچنین عبد الله بن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که کی
هلاک شود امتی که من در اول ایشان باشم و عیسی بن مریم در آخر ایشان بود و مهدی در اوسط ایشان در روایت عبد
الکریم خثعمی که گفتم برای ابی عبد الله علیه السلام که چند گاه بود ملک قایم علیه الصلوة و السلام فرمود که هفت سال
دراز شود از برای او روزها و شبها تا آنکه یک سال از آن سالها مقدار ده سال باشد از این سالها پس ملک او هفتاد
سال باشد از سالهای شما که امیست فصل پنجم در ذکر علامات که دلالت کند بر ظهور صاحب الزمان صلوات الله و سلامه
بدانکه بعضی از علامات زمان قیام قائم علیه الصلوة و السلام خروج سفیانی است و قتل حسنی و اختلاف
بنی عباس در ملک دنیا و گرفتن شمس در نصف ماه رمضان و خسوف قمر در آخر بر خلاف عادت و فرو رفتن بعضی زمین در بیدا
و ایستادن آفتاب از وقت زوال تا وقت عصر و قتل نفس زکیه که ظاهر گردد در کوفه با هفتاد کس از صالحان و کشته
شدن مرد هاشمی میان رکن و مقام و ویران شدن دیوار مسجد کوفه و پیدا آمدن رایات سیاه از خراسان
و خروج یمانی و ظهور مغربی به مصر و مالک گردیدن بر شامات و فرود آمدن ترکان بجزیره و رومیان برمله و طلوع
ستاره بمشرق که روشنی دهد مانند روشنی ماه آنگاه کج شود بمرتبه که نزدیک بود دو سر او بهم آید و سرخی
پدید آید در آسمان و آفاق پر گردد آتشی پدید آید در مشرق که سه روز در هوا بماند و تا هفت روز و عرب
بر ملک خویش بیرون آیند و بلاد خود را فرو گیرند و اهل مصر امیر خود را بکشند و شام خراب گردد و رایات مختلف
در آنجا پدید آید و رایات قیس و عرب را بمصر رسد و رایات کنده بخراسان و خیلی از مغرب بیایند تا بحیره
عرب و رایتهای سیاه از جانب مشرق ظاهر گردد و فرات گشاده شود تا آب کوچه های کوفه در آید و شصت کذاب
ظاهر گردند دعوی نبوت کنند و دوازده تن از اولاد ابی طالب بیایند دعوی امامت کنند و مرد بزرگ قدر را از شیعه
بنی عباس را بسوزانند در میان جلولا و خانقین و نصب شود جسر را بر پل کرخ مدینه بغداد و بادی سیاه برآید در اول روز
زلزله پیدا شود که بسیار کس بر زمین فرو روند و خوف و فتنه پیدا شود در میان اهل عراق و مرگ فاش گردد در
میان ایشان و نقصانات واقع شود در مالها و میوه های ایشان و ملخ پدید آید در غیر وقت که زرعها و غلهای ایشان را
بخورد و ریع و نفع اندک بود زمین را و دو گروه از عجم با یکدیگر خلاف کنند و خون بسیار در میان ایشان ریخته
شود و بندگان از طاعت صاحبان بیرون روند و صاحبان را بکشند حق سبحانه و تعالی قومی را از اهل بدعت
مسخ گرداند بصورت خوک و بوزینه و بندگان بر شهرهای بزرگان غلبه کنند و آوازی برآید که همه اهل زمین از آن بشنوند
و بشناسند هر اهل لغت بلغت ایشان و صورتی پدید آید در چشمه آفتاب چنانکه سینه و روی او ظاهر شود [illegible]
و قومی را از مردگان زنده گردانند تا بدنیا آیند و یکدیگر را بازشناسند و یکدیگر را زیارت کنند و بعد از آن ختم شود این
جمله به بیست و چهار باران پیاپی که از آسمان ببارد و زمین مرده را زنده گرداند و برکات آن ظاهر شود [illegible]

زایل گردد از معتقدان حق و شیعه مهدی صلوات الله و سلامه علیه و مردمان ببینند که وی ظاهر گردیده تکیه بر وی نهند
از برای نصرت وی و بعضی ازین علامات متوهم اند از آنکه شد و بعضی آنست که مشروطند بشرط حضرت صادق صلوات الله
علیه فرماید که قایم علیه الصلوة و السلام ظهور نکند مگر در سال طاق مثل سنه احدی یا ثلاثه یا خمس یا سبع یا تسع
و نیز فرموده که آواز دهند بنام صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه در شب بیست و سیم ماه رمضان که وی خروج کند در روز عاشورا
گویا که من می بینم که روز شنبه بوده دهم محرم و در میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل بر دست راست
وی باشد و آواز کند که بیعت خدای تعالی شما را باید و شیعه وی از اطراف زمین روی بوی آرند و زمین از
برای ایشان در نوردیده شود و ابو جعفر محمد الباقر صلوات الله علیه فرمود که امام محمد مهدی صلوات الله علیه بکوفه در آید
و سه رایت در کوفه بر افراخته شود و کوفه از اصحاب سه رایت [illegible] در آنجا بر منبر مشرف برآید و خطبه از غایت
فصاحت و بلاغت ادا نماید چنانچه فغان از مردمان برآید و فرماید تا جوی بکنند از مشهد امام حسین علیه
تا بغری برسانند و بران جوی آسیاها تاب زنند و در بیابانها بنیاد کنند و من می نگرم که گویا پیره زنی بیاید و زنبیل
گندم بر سر و بران آسیا آرد کند بی کرایه و دیگر فرموده که گویا نظر میکنم بر کف کوفه که از تکه مسجد شده قائم
علیه السلام با پنج هزار فرشته هلاک جبرئیل بر دست راست وی بود و میکائیل بر دست چپ وی و در میان لشکر
صورت و سیرت در پیش روند تکبیر گویان و لشکر با بشیرها فرستند و امام صادق علیه السلام فرماید که چون قایم
علیه السلام بر همه ملک متمکن گردد حق سبحانه و تعالی روز و شب را از برای وی دراز گرداند تا سالی مقدار
ده سال شود ازین سالها و آن هفت سال که آنحضرت در مملکت حکم راند مقدار هفتاد سال باشد ازین سالها و چون
وقت ظهور روی شود در ماه جمادی الآخره ده روز از رجب باران بیارد که خلایق مثل آن ندیده باشند و خدای تعالی
گوشتهای مومنان را بر بدنها برویاند و گویا ایشان را و گویا من می نگرم و نظر میکنم که می آیند از جانب جهینه و خاک
از موهای خویش می افشانند و نیز آنحضرت فرمود که چون قائم صلوات الله علیه ظاهر گردد و در روی زمین نور او روشن
شود و مردمان مستغنی گردند از روشنی آفتاب و ظلمات بر طرف شود و عمر یکی را هزار سال کند و کس بود در روزگار آنحضرت که چندان
پسر یابد که هزار پسر از برای او بوجود آید و هیچ دختر نزاید به جهت بیعت و رفاهیت و زمین تمام گنجهای خود را که در
وی مدفون است ظاهر گرداند و مردمان چنان غنی گردند که هر چند طلب کنند کسی را که زکوة و صدقه بوی دهند
نیابند بجهت یمن و برکت آنحضرت حق سبحانه و تعالی رزق وافی کافی باشد ایشان را کرامت فرماید و دیگر حضرت
باقر علیه السلام فرمود که چون قائم صلوات الله و سلامه علیه ظهور کند بکوفه در آید چهار مسجد در آنجا خراب کند
و در روی زمین مسجدی نگذارد که کنگره داشته باشد و راهها را گشاده گرداند و مناره ها [illegible]
[illegible] در میان مردمان نگذارد و هیچ مسجدی را [illegible] و قسطنطنیه و ولایات چین و ماچین و دیلمان را تسخیر
کند و هفت که بمنزله هفتاد سال باشد بر خلایق حکم فرماید و پرسیدند که یا بن رسول الله این سالها چگونه دراز شود فرمود
که حق سبحانه و تعالی امر فرماید فلک آفتاب را تا حرکت دیرتر کند و آهسته تر گردد تا روزها و سالها دراز شود راوی گوید
که من گفتم ایشان می گویند اگر فلک از حال خویش بگردد فاسد و تباه شود آنحضرت فرمود که این قول زندیقان است
و اما مسلمانان و صدیقان چنین نگویند و خدای تعالی ماه را شکافت از برای رسول الله صلی الله علیه و آله و آفتاب را باز
گردانید برای یوشع بن نون علیه السلام و خبر داده که روز قیامت روزی بود مقابل پنجاه هزار سال و حضرت صادق علیه السلام هم
فرموده که قایم صلوات الله علیه چون خروج کند مردم را تازه گی باسلام خوانند و دعوت کنند و هدایت کند [illegible]

چه بیشتر خلایق گمراه گشته باشند و ویرا مهدی از آن جهت گویند که مردمان را از ضلالت بهدایت خوانند و گمراهان را براه حق آرد
قایم او را از آن جهت گویند که او قیام و اقدام کننده بود بحق و نیز فرموده علیه السلام که چون حق سبحانه و تعالی امر فرماید
بقایم علیه السلام تا ظهور کند او بر منبر شرف برآید و مردمان را با خود خواند و سوگند بر ایشان دهد بخدا و حق خود را بر
ایشان عرضه کند و دعوه ایشان که بسیرت حضرت رسول صلی الله علیه وآله بینند و رود و جمال حضرت صلی الله علیه
وآله میان ایشان کامل بود و حق سبحانه و تعالی جبرئیل علیه السلام را بفرستد تا در حطیم که نزد وی آید و گوید بکجا
دعوت میکنی آنحضرت را خبر دهد جبرئیل علیه السلام گوید اول کسی که با تو مصافحه کند منم پس اول من بر دست
مبارک تو بیعت میکنم و او بوی بیعت کند و بعد از آن سیصد و سیزده تن که از جا و غیر آن بخدمت وی آمده باشند و او را
بیعت وی در آیند و نیز فرموده که چون قایم علیه الصلوة والسلام خروج کند پانصد کس را از قریش گردن بزند من
گفتم عدد ایشان باین مبلغ رسیده باشد فرمود بلکه از ایشان و از موالیان ایشان و دیگر حضرت باقر علیه السلام فرموده
که چون قایم خروج کند جماعتی از کوفه بر وی بیرون آیند زیاده ده هزار مرد که ایشان را تریان گویند با سلاح جهاد با وی جنگ
کنند و کشته بازگردد و بنجف رود که آمده که از قبر زندان فاطمه علیها السلام را دار کار فیت منتظر علیه السلام گوید که
من فرمان باری تعالی آمدم تا دین حق را بر شما ظاهر گردانم و بدعت را از میان بردارم ایشان قبول کنند و
شمشیر در میان ایشان نهد و همه را از تیغ بگذارند و آنگه بکوفه در آید و هر منافق و جاحد که در آنجا باشد بکشد
و کوشکهای اهل ضلالت را خراب کند و مقاتلان ایشان را هلاک گرداند و در آن رضای خدای تعالی طلب کند
روایت کند علی بن عقبه از پدرش او گفت که چون حضرت قایم علیه السلام ظهور کند حکم بعدل فرماید در میان مردمان
و برکت عدل راهها ایمن گردد و زمین تمام برکت خود را بیرون آرد و تمامی حقوق باهل آن رسانند و هیچکس نماند بر
روی زمین که دین اسلام با وی نرسانند و مذهب وقت یکی شود و همه بجان در آیند والا بقتل آیند چنانکه حق
سبحانه و تعالی خبر داده وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها والیه ترجعون و حکم فرماید در میان
مردمان مانند حکم داود و رب علیه السلام و بنی محمدی آنگه زمین گنجهای خود را ظاهر گرداند و برکت و عجایب پدید آید
که هیچ جا مستحق زکوة و صدقه نماند و دولت آخر همه دولتها بود و این قول حق جل و علاست والعاقبة للمتقین و
حضرت باقر علیه السلام فرموده که چون قایم آل محمد صلوات الله علیهم ظهور کند بفرماید تا سراپرده بر جبال برزنند
و کسی را لغت فرماید تا مردم را قرآن تعلیم کنند بآن وجه که از جانب حق نازل گشته و بر هیچکس دشوارتر باشد
مگر حافظان قرآن چه باین تألیف مخالف یاد گرفته اند و حضرت صادق علیه السلام فرموده آنان که بخدمت حضرت
قایم علیه السلام مشرف شوند از کعبه کسانی باشند که حضرت باری جلت عظمته ایشان را مبعوث فرستد و ایشان
بیست و هفت تن باشند پانزده تن از قوم موسی باشند آنانکه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد از ایشان ومن قوم
موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون هفت تن اصحاب کهف باشند و دیگر یوشع بن نون علیه السلام و سلمان
صلوات الرحمن علیه و ابودجانه انصاری و مقداد بن اسود و سلمان فارسی و مالک اشتر رضوان الله علیهم پیش پیش
وی باشند و از رسل خضر و الیاس و عیسی و ادریس صلوات الله علیهم انصار و اعوان وی بوده و علما و سادات
علم و اکتفا و فضلا و حکام و ولایت شهرها و ولایتهای وی باشند و نیز حضرت باقر علیه السلام فرموده که قایم آل محمد صلی
الله علیه وآله بحکم آل داود علیه السلام خبر دهد و بعلم خود عمل کند و هرکس آنچه در دل دارد او را از آن خبر کند و دوست
را از دشمن تمیز فرماید و همه انبیا را بفراست و توسم دریابد که ان فی ذلک لایات للمتوسمین روایت

کرده اند ثقات عدول از ائمه انام علیهم السلام که حضرت مهدی صلوات الله علیه از دنیا پیش از قیامت بچهل روز برود
آنگاه شورش فتنه و علامات قیامت پدید آید و حضرت باقر علیه السلام فرموده که یکی از اصحاب از امیرالمؤمنین صلوات
الله وسلامه علیه پرسید از نام مهدی آن حضرت فرمود که حبیب من بمن گفته که هیچکس را بنام وی خبر ندهم تا که
وی ظاهر گردد و گفت خبر ده مرا از صفت وی فرمود که جوانی باشد میانه نه دراز نه کوتاه نیکو روی و نیکو موی بود و مویهای
وی بر دوشش فرود آمده باشد و نور رویش بر سیاهی مویش غلبه کند آنحضرت پنج ساله بود که پدر بزرگوارش رحلت
فرموده و اگرچه در صورت پنج ساله بود اما در معنی مثل عیسی و یحیی بود و در غیبت سال بر روایت شصت
بود از هجرت و محل غیبت وی در خانه وی که در سامره در سردابه گاه اینجاست و لهذا بعضی در فضیلت زیارت
آنحضرت آورده اند که من زار سرداب امن من العذاب روایت کند موسی بن محمد که هیچکس از اهل بیت آن
همچنین روایت کرده اند از محمد بن عثمان عمری او گوید که از زمانه خالی نباشد از حجت حق تعالی بر خلق تا روز قیامت
و هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند جاهل مرده باشد ابو محمد علیه السلام فرموده که بعد از من محمد است امام و حجت خدای
تعالی هر که بمیرد و نشناسد او را مرده باشد بر جاهلیت اما او را غیبت باشد که متحیر شوند در آن غیبت جاهلان و
هلاک گردند مبطلان و دروغ گویند مخالفان که وقت آن معین کنند گویا آفتاب بر سر او میتابد بنجف کوفه چون
بدلیل عقل و نقل معلوم شده که حق سبحانه و تعالی که حکیم داناست زمانه را که دار تکلیف است خالی نگذارد از
حجت خود و از وجود امام معصوم ناگزیر است او معصوم بود و اکمل و افضل و اعلم اهل زمان باشد و این قاعده مستمره
است تا قیامت که زمان خالی نمیتواند بود از وجود این نوع شخصی شخصی پس بهر دوری ولی قائم است
آنمایش تا قیامت دایم هست چه با وجود او مردمان روزگار بصلاح اقرب می باشند و از فساد ابعد و چون
نص برین وارد است و حلیه و صفت او ثابت شده پس بر کسی که این اوصاف در موجود باشد و دعوی
امامت کند و بر طبق آن معجزه نماید بعد از رحلت ابی محمد صلی الله علیه بغیر از آن حضرت نبود چه حضرت رسول
صلی الله علیه وآله نص فرموده بظهور او چنانچه در احادیث مذکوره سمت ذکر یافت و دیگر روایت کرده جابر بن
عبدالله انصاری رضی الله عنه که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که مهدی علیه السلام از اولاد
من است و نام من و اسم کنیت من و مانندترین مردمان باشد بمن هم از روی خلق و خلق و او را غیبت و انگیخته غیبتی
که حیرت افزاید که گمراه گردند در آن بسیاری از مردمان بعد از آن طالع گردد از افق عالم همچو کوکب نور دهنده و ستاره
افروزنده پر گرداند زمین را از داد و عدل همچنانکه پر بوده باشد از ظلم و جور و همچنین روایت است از ائمه انام علیهم
السلام بر نص امامت او که بعد از امام حسن عسکری علیه السلام مهدی صاحب الزمان علیه السلام امام است و روایت
از علی بن همام که او گفت که نامه نوشتم بخدمت امام مهدی صلوات الله علیه و سوال کردم از ظهور و خروج
قایم علیه السلام توقیع بدر آمد که کذب الوقاتون او در وقتش ظهور کند که نور روی او غلبه کند بر آفتاب آسمان و
سیاهی موی و محاسن او افزونی نماید بر سیاهی شب و روایت کند میمون لبان از حضرت ابی عبدالله
حسین که علیهما السلام پنج چیز ظاهر گردد و خروج یمانی و سفیانی و منادی ندا کند از آسمان و جمعی که فرو
روند در بیابان و کشته شدن نفس زکیه در آن زمان و بعضی ذکر کرده اند که وقت ظهورش آن وقت خواهد بود
که احتمال آن داشته باشد که از اصلاب مردمان مومنان بوجود آیند و دیگر چیزها گفته اند در غیبت آنحضرت
اگر گویند تا خوف باقی است زمانی غیبت است چه انبیا علیهم السلام از خوف اعدا غایب می بودند زیرا که

حفظ نفس واجبست و علما درین جا وجوب در وقت غیبت اظهار امامت نکرده واجبست بر حق تعالی حفظ وی کردن
و در وقت ظهور بر خلق لازم میگردد متابعت آنحضرت نمودن و باید که در غیبت بخاطر نگذرانند چیزی که مستبعد
باشد بسبب طول حیاتش چه بواسطه مصلحتی که حق سبحانه و تعالی جهت خلق اگر او را محافظت نماید بدیع و بعید نیست چنانکه
باتفاق امت خضر و الیاس علیهما السلام را سالهای بسیار حیات داده و نگاه داشته و نیز مشهور است که عمر
نوح علیه السلام از هزار سال زیاده است و در عالم بسیار بوده اند که ایشان را هزار و پانصد و چهار صد سال عمر بوده
و جمعی بواسطه عداوت آل محمد صلوات الله علیهم این را محال دانند و ازین استبعاد نمایند و در دو شمرند چنانچه حق سبحانه و تعالی
فرموده که و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون و چون آنحضرت در حال
غیبت وصیت فرمود بابی القاسم بن روح و او وصیت کرد بابی الحسن علی بن محمد سمری و در حال وفات وی
از وی پرسیدند که وصیت بکه می کنی گفت ان الله بالغ امره گفت قائم علیه السلام در انتظار رحلت حق سبحانه
و مولودش پنهان بود و کارش پوشیده شد از صعوبت روزگار و دشمنان بسیار لیکن پیش ائمه معلوم بود
که وی امام و مهدیست بحق و صاحب الزمانست و مومنان در انتظار ظهور وی خواهند بود و اگر نزد مخالف
محقق نباشد نزد طایفه محقه محقق است و بسیاری از آثار برین حجت است که رسیده اند و از وی فایده گرفته اند
و معجزه دیده از آن جمله از بلاد حله شخصی بود که او را اسمعیل بن حسن هرقلی میگفتند و وی از دیهای حله
که او را هرقل گویند چنانچه راویان معجزه روایت کرده اند که در جوانی بر ران چپ او جراحتی پیدا شده و مقدار یک
کف دست آدمی که در هر بهار منفجر می شد و از آن خون و ریم بیرون می آمد و او بواسطه این از بسیار چیزها
مانده بود و او در هرقل میبود و پس یکروزی آمد بحله و رفت بخدمت سید رضی الدین علی بن طاوس قدس الله روحه
علیه و شکایت از جراحت خود کرد و گفت میخواهم که علاج کنی پس او اطبای حله را جمع کرد و ایشان
جراحت برا دیدند و گفتند این ورمی است بالای رگ اکحل که علاج این مشکل است چه خوف آن است
که در محل قطع این آن رگ بریده گردد و او هلاک شود سید قدس الله روحه فرمود که من متوجه بغدادم با من بیا
شاید که اطبای آنجا علاج تو بکنند که او با سید رفت ببغداد و در آنجا حاضر گردانید اطبا را ایشان نیز گفتند آنچه اطبای
حله گفته بودند او ازین متغیر شد سید فرمود بیا ازین بگذر که شرع اقدس معذور داشته ترا در نماز با این
جامه و بدرستی که بقدر امکان سعی نمائی و بسیار حزن در اینکار میار که خدای تعالی و رسول او ازین نهی فرموده
اند اسمعیل گفت چنین باشد لیکن ببغداد آمده ام بروم بزیارت امام سر من رای مشرف شوم و بروم بسوی
اهل و عیال خود سید این را از وی پسندید پس او آنچه داشت نزد سید گذاشت و رفت بزیارت او گوید
که چون بمشهد مقدس رسیدم زیارت ائمه علیهم السلام بجای آوردم و بعضی از شبها بسرداب رفتم و استغاثه بردم
بخدای تعالی و امام علیه السلام و بعد از آن رفتم بجانب دجله و غسل کردم و پوشیدم جامه پاک و پر کردم ابریقی
که با من بود و آمدم که بمشهد روم برای زیارت پس دیدم چهار سوار که در خارج باب سور ایستاده بودند من پنداشتم
که ایشان شرفا اند که صاحب گوسفندانند من ملاقات کردم با ایشان دیدم دو جوان که یکی از ایشان خط رویش دمیده
بود و هر یک از ایشان شمشیری حمایل کرده بودند و یکی دیگر پیری بود نیزه در دست و شمشیر حمایل کرده و فرجیه رنگینی بر بالای شمشیر
پوشیده و تحت الحنک بسته و پیر که صاحب نیزه بود بر جانب راست وی ایستاده و صاحب فرجی در میان ایشان ایستاده
سوار و در مقابل من ایشان بر من سلام کردند و جواب شنیدند صاحب فرجی گفت تو فردا امیر روی بجانب اهل

خود گفتم بلی گفت که پیشتر بیا تا ببینیم جراحت ترا که ترا گرفته می آید و دست رسیدن ایشان بمن و با خود گفتم اهل
بادیه چندان احترازی ندارند از نجاست و من از آب بیرون آمده ام و هر جامه من هنوز تر است پس پیش رفتم
دست مرا گرفت و پیش خود کشید و دست مبارک خود را از جانب شانه من تا آنجا که جراحت بود فرود آورد و بدست
فشرد و آنرا چنانچه مرا بوجع آورد و باز راست نشست در خانه زین همچنانکه بود پیر گفت مرا که افلح یا اسمعیل من
تعجب کردم از دانستن او نام مرا گفتم افلحنا و افلحتم ان شاء الله پیر گفت این امام است علیه السلام گفت من
پیش رفتم و ران مبارکش بوسیدم بعد از آن روان شد و من در عقبش می رفتم فرمود که بازگرد گفتم من هرگز از تو جدا
نشوم فرمود که مصلحت در بازگشتن تست پس اعاده کردم مثل قول اول پیر گفت یا اسمعیل شرم نداری که امام
دو بار فرمود که بازگرد و تو باز نمیگردی پس باز ایستادم پس آنحضرت گامی چند پیش رفت و التفات نمود بجانب من و فرمود
چون برسی ببغداد ترا نزد مستنصر خلیفه خواهند برد چون پیش وی حاضر شوی و چون بتو چیزی دهد مستان و بگو مر ولد ما را
رضی که بنویسد از برای تو بعلی بن عوض که من گفته ام او را آنچه تو خواهی بتو بدهد پس ازین فرستادن ایستادم و نگاه
میکردم و تاسف میخوردم اندکی نشستم بر زمین بعد از آن رفتم بمشهد مقدس و جمع شدند مردم بسیار بر دور من
و گفتند ما را متغیر می بینیم چه حالت است من گفتم آیا شناختید این سواران را که نزد شما بودند گفتند که ایشان
از شرفا بودند که صاحب گوسفندانند گفتم بلکه آن یکی امام بود صلوات الله علیه گفتند آن پیر یا صاحب فرجی گفتم صاحب
فرجی گفتند ران خود را بوی نمودی گفتم دست مبارک بر آن نهاد و بوجع آورد مرا بعد از آن گشودم پای خود را از مرض و
جراحت اثری ندیدم پس بشک افتادم از دهشت پس آن پای دیگر را بیرون آوردم پس هیچ چیز ندیدم از جراحت
پس مردم در من افتادند و جامه مرا پاره پاره کردند پس قوم خزانه آمدند و مردم را از من دور کردند و کسی بود ناظر بین
النهرین بود بمشهد مقدس پس شنید این غوغا را و ازین خبر پرسید پس گفتند احوال را و نام مرا معلوم کرد و گفت چند
روز است که از بغداد بیرون آمده گفتم از اول هفته بیرون آمدم پس او رفت و من در آن شب در مشهد مقدس بودم
چون نماز صبح گذاردم بیرون آمدم و بیرون آمدند با من تا دور شدیم از مشهد و ایشان بازگشتند و من رفتم تا رسیدم
باوانا و آنجا شب گذرانیدم و صباح روانه بغداد شدم پس دیدم که مردم بسیار ازدحام کرده اند بر قنطره عتیق و هر که میگذرد
از نام و نسب او می پرسند و اکنون از کجاست از نام من پرسیدند و گفتند از کجا آمده پس من گفتم غوغا کردند بر سر من و
جامه مرا پاره پاره کردند چنانچه مرا اختیار نماند و در این هنگام ناظر بین النهرین نوشت ببغداد و ازین حال ایشان را واقف
گردانید بعد از آن مرا برداشتند و ببغداد بردند و مردم انجا نیز بر من هجوم کردند و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری
ازدحام و وزیر قمی بود و سید رضی الدین رحمه الله طلب فرمود او را و صحت این سخن معلوم کرد پس با آنحضرت رسیدم
و اصحاب وی وزیر مرا از هم گردانیدند چنین مرا دید فرمود که تو آن کسی که میگویند گفتم بلی از مرکب فرود آمد و گشود ران مرا هیچ
اثر جراحت ندید پس ساعتی غش برو طاری شد و بعد از آن مرا گرفت بر دست دیگر وزیر و سید میگریست و میفرمود با من
این برادر منست نزدیکتر مردمانست بسوی دل من پس وزیر ازان قصه پرسید و من تمام حکایت کردم او پس حاضر کرد
اطبائی که آن جراحت را دیده بودند و گفته که دوائی نیست این جراحت را مگر که بکارد ببرند و هر گاه ببرند بمیرد اغلب است
که هلاک شود و وزیر گفت بر تقدیری که ببرند و نمیرد چند گاه خوب شود گفتند دو ماه و باقی ماند از آن گودالی سفیدی که بر آن
موی نروید پرسید که چند گاه است که شما او را ندیده اید گفتند ده روز است آنگاه وزیر ران او را گشود که دلالت جراحت
بود مثل آن یکی دیگر نمود که هیچ اثر از جراحت نبود پس آواز برآمد یکی از حکما که این از عمل مسیح است

وزیر گفت چون عمل شما نیست ما میدانیم که قتل کیست آنگاه او را نزد مستنصر بردند و او از آن قصه پرسید و جواب شنید
چنانچه بود پس او فرستاد و دو هزار دینار از طلا آورد و گفت بستان این را و نفقه خود کن گفت من نمی ستانم که
خبر با مستنصر گفت چرا نمی ستانی از که میترسی گفت از آن کس که این عمل با من کرده و او فرموده که از و چیزی نستانی
پس او گریست و مکدر شد و اسمعیل از نزد او بیرون آمده و چیزی قبول نکرده و آورده اند که اسمعیل آمد بعد از او بر
رستاق در آنجا اقامت کرده و در آن اوقات چهل نوبت بزیارت سامره مشرف شد بطمع آنکه بخود کند او را از فوت
گذشته یا منتظر شود او در آن خواهیجان نشسته یا نماید بار دیگر دیدار مبارک را با بیان فرشته پس آن بیچاره در آن حسرت
مرد و از آن قصه نعمت حیات برای آخرت برد و الله یتولاه و ایانا برحمته و منه و کرمه و حکایت دیگر گفت که عطوه علوی حسنی
را با رفیق بود و او مذهب زیدیه داشت و دیگران پسران خود بود که ایشان میل داشتند بمذهب امامیه و میگفت که تصدیق نمیکنم
شما را و قائل نیستم بمذهب شما تا صاحب شما یعنی حضرت مهدی صلوات الله علیه بیاید و مرا ازین مرض خلاص کند و مکرر میگفت این قول
را پسر او گوید که ما همه مجتمع بودیم در وقت نماز خفتن که پدر ما آمد فریاد کنان و با استغاثه می جست ما بسرعت بنزد وی
رفتیم گفت ملحق شوید صاحب خود را که این زمان از نزد من رفت ما بیرون نشستیم و گفتیم السلام علیک کسی را ندیدیم پس باز
گشتیم و پرسیدیم از و احوال را گفت داخل شد سوی من شخصی و فرمود که یا عطوه گفتم چه کسی گفت منم صاحب
پسران تو آمدم تا ترا ازین مرض خلاص کنم بعد از آن دست مبارک را دراز کرد و فشرد موضع فتق مرا و رفت من درست
سالم از آن اثری ندیدم و این قصه نیز مثل قصه اول بشهرت تمام دارد **تتمه در ذکر اسماء اعلام ائمه انام علیهم الصلوة**
الصلوات والسلام که در توریت مذکور است روایت کند ابو الخیر ثوابة بن احمد موصلی از عروة بن حسین
بن محمد بن ابی عشره خراسانی و او از موسی بن عیسی بن عبد الرحمن ازرقی و او از هشام بن عبد الله دستوائی و
او از عمر بن شمر و او از جابر بن عبد الله جعفی و او گفت که من شنیدم از ابی جعفر بن محمد بن علی بن الحسین صلوات
الله علیهم او گفت که من شنیدم از سالم بن عبد الله و او روایت کرد از پدر خود او گفت که از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله شنیدم که فرمود که حق سبحانه و تعالی بمن وحی کرد در شب معراج و فرمود که یا محمد کرا برای امت گذاشتی
در زمین که او عالم تر بود گفتم برادرم علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه فرمود که یا محمد من نظر کردم بر زمین
تا ترا برگزیدم و مرا یاد نکنند الا که ترا با من یاد کنند من محمودم و تو محمدی پس دیگر نظر کردم بر زمین و علی را اختیار
کردم و وصی تو ساختم و تو سید انبیائی و او سید اوصیا و نامی از نامهای خود برو نهادم من اعلام و او علی من
که از نیکوکارم نهاد و فاطمه و حسن و حسین و باقی ائمه انام را که علیهم الصلوة والسلام از یک نور آفریدم و ولایت
ایشان بر ملائکه هفت آسمان عرض کردم هر که قبول کرد از مقربان است و هر که قبول نکرد از مردودان است
فرض است که هر آدمی که ولایت ایشان را قبول نمود از ناجیان است و هر که ولایت ایشان را قبول نکرد از کافرانست
چه ملائکه معصوم اند و عصیان حق نمیکنند و هرگز از طاعت خالی نیستند با وجود طاعت بر تقدیر رفض چون ولایت
رسول صلی الله علیه و آله هر که از ایشان قبول نکند مردود درگاه الله گردد و دیگر فرمود حق سبحانه و تعالی که یا محمد
اگر بنده عبادت من کند تا منقطع گردد و منکر ولایت ایشان باشد روز قیامت او در دوزخ خواهد بود یا رسول
الله میخواهی ایشان را ببینی گفتم بلی فرمود فرا پیش رو و نظر کن فرا پیش رفتم دیدم که امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن
محمد و حسن بن علی و مهدی محمد بن حسن صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مثل کواکب درخشنده در صدر بهشت

نشسته اند گفتم یا رب اینان چه قومند فرمود که ایشان ائمه اند و آنکه قائم است محمد بن الحسن مهدی است صلوات الله
علیه که حلال مرا حلال کند و حرام مرا حرام و انتقام کشد از دشمنان یا محمد او را دوست دار که من او را دوست میدارم و هر
او را دوست دارد من او را دوست دارم جابر گوید که چون سالم این خبر گفت و باز گشت از پی او رفتم و گفتم یا عبد
الله سوگند میدهم ترا بخدا که غیر از پدرت دیگری ترا بدین نامها حدیث کرده گفت روایت است این حدیث از رسول صلی الله
علیه و آله اما من نزد کعب الاحبار بودم شنیدم از و که ائمه این امت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بعدد
نقبای بنی اسرائیل باشند پس نظر کردیم و دیدیم که امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه می آمد کعب گفت این
اول ایشانست و یازده از فرزندان وی باشند پس کعب الاحبار نامهای ایشان برشمرد از توریت بدین الفاظ
گفت ایلیا و در روایت دیگر تقوبیث قیدار اذوبیل مفسام مشماع اذوما میشا هداد تیما
مطوله بافیش واقیدما ابو عامر دستوائی گوید که یهودی در کربلا بود و او از حبر یهود بود و نامش اشقرای بن کوب
و او عالم بعلم توریت بود این نامها از وی پرسیدم گفت این صفات از کجا دانستی گفتم این اسماست گفت اینها
نه اسماست بلکه این صفاتست که اگر اسما بودی تکرار شدی در اشخاص دیگر اما این صفات و نعوت است
بزبان عبری این قوم معین در توریت مسطور است و اگر از غیر من پرسی ندانند و اگر دانند نگویند گفتم از برای
چه گفت بسبب جهل یا اگر دانند نگویند تا حجت متوکد نگردد بروی و من از برای آن حجت دادم ازین نعوت که من
از اولاد هرونم و بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم ایمان دارم و از یهود پنهان دارم و بر کسی ظاهر نسازم بعد از تو تا
بمیرم گفتم از برای چه گفت از برای آنکه در کتب آبای خود می یابم از فرزندان هرون که ما ایمان بیاریم او را در باطن مومن
باشیم تا آن وقت که قائم علیه الصلوة والسلام ظاهر شود از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله آنکه از ما او را دریابد ایمان
خود را ظاهر سازد و بدانچه وصف فرموده محمد را از فرزندان آخرین را بدان وصف پرسیدم که بچه وصف کرده گفت
بآنکه خدای تعالی فرموده که لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون هر گاه محمد بن حسن صلوات الله علیهما
ظاهر شود عیسی علیه السلام از آسمان بزیر آید و متابعت دین رسول صلی الله علیه و آله کند گفتم بمن تفصیل این صفات
بگو گفت بگویم اما با کسی مگو مگر آنکه اهل آن بود تو موضع امانت باش اما تقوبیث یعنی اول اوصیا و وصی آخر انبیا
و قیدار یعنی دوم اوصیا و اول عترت اصفیا و اذوبیل یعنی دوم عترت و سید شهدا و مفسام یعنی سید جمله
عابدان و مشماع یعنی وارث علم اولین و آخرین و اذوما یعنی مظهر و مفسر مشکلات و میشا یعنی بهترین محبوسان
در حبس ظالمان هداد یعنی دور مانده از وطن و ممنوع از رجوع بآن تیما یعنی کوتاه عمر و بسیار علم مطوله همنام
اول بافیش همنام جد واقیدما آنکه غایب از مادر و پدر و اتباع و قوم و قبیله بفرمان خدای عز و جل و قائم بود بحکم
وی حقیقت عظمه و آنچه روایت کرده اند اهل خلاف از شیخ حسن بصری روایت کند ابو الحسن عبد الصمد بن علی طبسی از ابو
محمد حسن بن علی علوی العطار و او از اسمعیل بن عیسی عطار و او از داود بن موقان و مبارک بن فضاله و او از حسن
بصری که او گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام آمد بمن و گفت یا محمد خدای میفرماید که فاطمه
را ببرادر خود علی بن ابی طالب بده آنحضرت کس فرستاد و امیر المومنین صلوات الله وسلامه علیه را طلبید و فرمود که
دختر من فاطمه علیها السلام که سیده زنان عالمیانست و دوستر خلایق است بمن بعد از تو بزنی بتو خواهم داد و از
شما سیدان و جوانان اهل بهشت بوجود آیند و ایشان شهیدان باشند و در زمین مقهور گردند بعد از من و برگزید
آنانی که حق سبحانه و تعالی ظلم را بایشان رفع کند و حق را بایشان زنده گرداند و باطل را بمیراند و عدد ایشان عدد ماههای سال

باشد و آخر ایشان مهدی است در غیبت او نماز گذارد و روایت کنند ابو سهل بن محمد بن احمد بن زیاد بن قطان و او از محمد بن
غالب بن حرب طبسی معروف بهمام و او از جلال بن عقبه و او از حیان بن ابی بشیر عنوانی و او از معروف بن خربوذ مکی
گفت شنیدم از ابو طفیل و او گفت شنیدم از عامر بن واثله کنانی او گفت شنیدم از امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چند در شب
قدر خبر مرو آید با وصیا آنچه در آن سال واقع خواهد شد گفتم یا امیر المؤمنین اوصیا کدامند فرمود که یازده فرزند من که ایشان امامان محدث
باشند یعنی خدای تعالی چیزهای پوشیده را برایشان ظاهر سازد و سخنهای غیب بر زبان ایشان جاری گرداند معروف و ابو عبد الله
ابن عباس را دیدم بگو این حدیث با وی گفتم گفت من این حدیث را از ابن عباس شنیدم و این آیت را خواندم که وما ارسلنا
من قبلك من رسول ولا نبي ولا محدث الا ابه و گفت ایشان محدثان اند و دیگر راوی عبد الله روایت کند
از ابی الحسن [illegible] و او از عبد الصمد بن علی عبسی و او از احمد بن موسی اسدی و او از داود بن کثیر رقی گفت که بخدمت امام جعفر
محمد الصادق صلوات الله علیه رفتم فرمود چرا پای از ما گرفته گفتم مهمی در کوفه داشتم از آن جهت از خدمت محروم
ماندم فرمود [illegible] چه دیدی در کوفه گفتم عم ترا دیدم زید بن علی بر اسبی نشسته و مصحفی در بر افکنده
و فقها [illegible] کرده وی درآمده داد و میگفت ای اهل کوفه من علم میان شما و میان خدای تعالی آنچه در کتاب خدای تعالی
است از ناسخ و منسوخ حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای سماعة بن مهران آن صحیفه را بیار صحیفه را آورد در غایت
سفیدی و پهن داد و گفت بخوان و این آنست که خدای تعالی بما داده که اهل بیتیم که میراث از بزرگی برسد از زمان
رسول الله بازمه صلی الله علیه و آله [illegible] دو سطر در آنجا نوشته بود سطر اول آنکه لا اله الا الله محمد رسول
الله سطر دوم آنکه ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم امير المؤمنين علي بن ابي طالب والحسن و
الحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد
بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والخلف منهم حجة الله فرمود که ای داود میدانی که کی بود این
صحیفه را نوشته اند گفتم یابن رسول الله خدا و رسول و شما داناترید فرمود که پیش از آنکه آدم آفریده شود بدو
هزار سال [illegible] غرض آنکه این صحیفه در آن وقت نوشته شده روایت کند ابو
الحسن عبد الصمد که در سال دویست و هشتاد و پنجم از سماعة بن عبید بن کثیر روایت کند از ابو سعید [illegible] و او از
یحیی بن اعمش و او از پدرش و او از زید بن وهب و او از ابو حنیفه سنوانی و او از سوات بن عامر و حارث ابن
عبد الله حارثی همدانی و حارث بن شرب جمله گفتند که در خدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بودیم که امام حسین بن
علی علیهما الصلوة والسلام درآمد فرمود که مرحبا ای پسر بهترین زنان قوم گفتند یا امیر المؤمنین چه بوده است ترا که چنین
علیه الصلوة والسلام میگوئی این را و پسر بهترین زنان کدام است فرمود که رانده رسیده که در آخر پیدا شود او را
که آن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است
علیهم الصلوة والسلام از طرق موالف و مخالف بسیارست روایت کند ابو [illegible] بن احمد موصلی از حسن بن
احمد بن حازم ضبیعی از حاجب بن سلیمان بن احمد از ابو مورخ [illegible] دمشقی او گفت عثمان بن عفان را دیدم در بیت
المقدس و او نزد ابو جعفر منصور رفته بود و بر دست وی مسلمان شده و او عالم ایشان و حجت و استاد علمای
رسول و ائمه علیهم السلام را بیان می نمود بوجهی که یهود انکار آن نمیتوانستند کرد از برای آنکه او اعلم بود در تورات
روزی موافقت با مورخ [illegible] سیزده نام است که اول محمد است صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از او دوازده

دیگر از اهل بیت وی که اوصیای و خلفای وی باشند که حق سبحانه و تعالی در توریه یاد فرموده ایشان را و اما نامه عمارت کرد
از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه هیچ یک را در توریت ذکر نکرده ایشان بناحق بر مقام ایشان نشستند و حق ایشان را
غصب کردند و گمان من چنانست که آنچه شیعه میگویند حق است که جماعتی از بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه بعد از او ایمان و اسلام
مرتد و بی ایمان از دنیا بیرون رفتند گفتم اول مرا خبر ده از اسمای ایشان یعنی از ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم گفت با من
عهد کن که با شیعه نگوئی تا بر من غلبه نکنند گفتم مرا خبر ده از آن برای چه خبر میسازی و من ترسی که از بنی عباس نیست
و هیچ از ایشان در میان نامهای ایشان نیست بلکه ائمه تمام از اولاد حضرت محمد اند علیهم الصلوة والسلام
و امامان در زمین ایشانند مورخ گفت با وی که عهد کردم که با شیعه نگویم مگر بعد از مرگ وی اگر زنده باشم و بعد از این عهد
بیان اسماء غلام کرام ایشان را بر شمرد اول شموعیل دیگر شماعیجو وهشی بر خاشو بماعد عوشوق
ثم بولید ونیری العوی فوبوم کورحان لامدون وملوی صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم
اجمعین گفت در توریه گوید که از پشت شموعیل مبارک که صلوات من بر وی باد و سلام فرزندی بیرون آید و این ائمه
از نسل ایشان باقی ماند تا قیام قیامت خوشا کسی که ایشان را بحقیقت بشناسد شموعیل نام اول است و آنچه از صلب او بیرون
آید یعنی فاطمه علیها السلام که مادر یازده امام طیب و طاهر است صلوات الله علیهم و دیگر روایت کند حسین بن علی سفیان
بزوفری از محمد بن علی بن حسین ابو شیبانی و او از پدرش و او از محمد بن سلیمان دیلمی و او از پدرش و او از
ابو شیبان بن ذرکان گفت جدم مرا خبر داد که چون لشکر فرس از قادسیه رفتند و خبر بیزدجرد بن شهریار رسید
که رستم با جمله لشکر کشته شدند و پنجاه هزار مرد از لشکران فرس کشته شده [illegible] یزدجرد با اهل و عیال از جای خود
بیرون آمد تا بگریزد بر در ایوان بایستاد و گفت سلام خدا بر تو باد و آنکه میروم تا از فرزندان من چه آید و زمان او
نزدیک نیست سلیمان بن دیلمی گوید نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم و این حال را از وی پرسیدم که آنچه میگوید
کیست از فرزندان من تو خواهد رسید و زمان او نزدیک نیست کدام خواهد بود فرمود صاحب شما که قایم گردد
بفرمان خدای تعالی و او از فرزندان یزدجرد است از قبل مادر چه شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بود که
مادر امام زین العابدین است صلوات الله علیه و در روایت است از محمد بن جعفر آدمی و او از اصیل بن جنید بن
[illegible] و او از حسین بن علوان کلبی و او از وهب بن منبه او گفت که در آن شب که موسی کلیم علیه السلام ندا شنید
از حق جل و علا نظر کرد جمله سنگها و درختان و نبات و کوه طور ناطق بودند که حضرت محمد و دوازده وصی
او بعد از او علیهم الصلوة والسلام موسی علیه السلام گفت الهی و سیدی هیچ کس را بزرگتر از مخلوقات تو
گمان نمیکنم است [illegible] محمد و اوصیای دوازده گانه او فرمود که از نزد او حبیب باری تعالی جل قدرته خطاب کرد که ای
موسی بن عمران من نور ایشان را آفریدم پیش از آنکه زمین را آفریدم و در خزانه قدس در رحمت خود ضبط کردم و در ریاض
مشیت من بود [illegible] جبروت [illegible] ملکوت من [illegible] که خواستم اعتقاد
کنم و ظهور آرم آن [illegible] ای پسر عمران من ایشان را منزلتی رفیعی داده ام که دیگری را نداده ام تا غایتی که
خبر رشت را از برای ایشان بیارایم ای پسر عمران متمسک شوید بایشان که ایشان خازنان علم و صندوق
علم من اند و معدن نور من حسین بن علوان گفت این معنی را بحضرت صادق علیه السلام گفتم فرمود که حق است
این خبر و ایشان دوازده اند از آل محمد و علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و بعد از او

آنچه خدا بخواهد گفتم جان من فدای تو باد و از برای آن چیزی سیم نام ابوالقبس حاصل شود گفت عمر و بسیر فرمود و بشارت
فرمود با امام موسی عم و فرمود پنجم فرزند از فرزندان من شخصی غایب گردد و شاید که او را بنام خود خوانند و اخبار
درین باب بسیار است از کتب موالف و مخالف عطاء الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین خاتمه در ذکر
بیان ابوطالب و ذکر مجد او ابا بکر و فوت عایشه و بعضی دیگر از و قایع بباید دانست که نام ابوطالب عبد مناف
بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است و بروایتی دیگر نام او عمران بود و مادرش فاطمه بنت عمرو بن عابد بن
مخزوم بن یقظه بن مرة بن کعب است و او و مادر زبیر و ابوطالب و عبدالله بود از فرزندان عبدالمطلب و ابوطالب
چهار پسر بود طالب و عقیل و جعفر و علی علیه السلام و کنیه حضرت ام هانی که حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود
و ابوطالب بر دین اسلام رحلت نموده و اخبار بسیار در باب ایمان او وارد است چه او متکفل امر رسول صلی الله علیه و آله بود
مردمان قریش را ترغیب میفرمود بر دین و حقیقت دین اسلام روی اظهار گشته و گاهی پنهان داشتی بنابر آنکه اگر سخنی
گفتی قریش انکار وی کنندی و از وی برگردیدندی تا هم قریش تواند بود و او اعانت و امداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بسیار کرده چنانکه در کتب تواریخ و سیر مسطور است از آنجمله ابو بشیر روایت کند از فلانی و او از عباس بن بکار و او
و او از ابو بکر هذلی و او از عکرمه و او از ابو صالح و او از ابن عباس که ابو بکر پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دست بسری نابینائی در دست گرفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ابوطالب میگفت ای عم بگو لا اله الا
الله که این کلمه ایست که نزد خدای تعالی من گواهی تو دهم و بدین ابوجهل حاضر بود و گفت ای ابوطالب از ملت
عبدالمطلب برمیگردی و آنحضرت این کلمه بروی عرض میکرد و ابوجهل منع بود و این سخن را اعاده میکرد با ابوطالب
ابوطالب گفت من بر ملت عبدالمطلبم و برادر زاده ام رسول الله و ابو بکر گواهی داد بر قول ابوطالب ابو بشیر گفت لیکن
نیست که عبدالمطلب بر ملت ابراهیم علیه السلام بود چنانچه رسول صلی الله علیه و آله فرمود و گفت بخدا که عبد
المطلب پیغمبر نشد و باز از مادر زاده شد و مادرین ابراهیم بود با وجود این ابوطالب تفریح رسول کرد که بان دیگر
و همچنین اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین صلوات الله روایت کند که آنحضرت فرمود که پدرم ابوطالب و جدم عبدالمطلب و هاشم
بر دین ابراهیم بودند و خاندان ما در این باب اخبار بسیار است و عبدالعزیز عمران که پدر عبدالله بن عثمان شنیدم
که او از پدر خود روایت کرده که چون عبدالمطلب چاه زمزم را و حوض برگردی آن بنا داد و برش زیر آن حوض را از آب
پر کردی برای حاجیان و حسودان قریش شب بیامدندی و حوض را خراب کردندی و چون روز شدی عبدالمطلب او را اصلاح
کردی چند نوبت چنین شد آنگاه عبدالمطلب غمگین آمد و نالید بخدای تعالی در خواب بدو نمودند که آن حوض و آب حلال نیست
کسی را که غسل کند لیکن حلالست کسی را که از آن بیاشامد روزی عبدالمطلب نشسته بود تا در مسجد منادی کردند در مجمع قریش هر آنچه
او را در خواب نموده بودند بعد از آن مجلس اگر آن حوض غسل بکردی رفت و مرده نمودی و کسی که مرتکب آن شدی بگی
از آن بوی بد آمدی از جذام و برص پس چون بعد از آن ترک آن حوض کردند و هیچ خرابی بنا نرسید کرد و این دلیل است
بر ولایت عبدالمطلب و حجر مولای بنی نوفل روایت کند از ابی نافع که چون ابی طالب گفت من بر ملت عبدالمطلبم و این
و این دلیل است بر صحت اسلام وی و حجر بنی نوفل روایت کند از ابی نافع و او از ابی طالب که گفت مرا
خبر داد از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم که او فرستاده خداست و او را فرستاده تا امر فرماید بصلهٔ ارحام
و خدای رحمان را بپرستند و از اصنام که غیر او اند نپرستند و محمد ع صادق و امین است و در نصرت کردن ابی
طالب آن حضرت بقول و فعل مجلس انکار آن نکرده و حق سبحانه و تعالی میفرماید در قرآن مجید که فالذین

امنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون یعنی آنانکه گرویدند بمحمد صلی الله علیه و آله
و تعظیم او کردند و نصرت وی نمودند و پیروی کردند نوری که فرستاده حق سبحانه و تعالی با او که آن قرآن است آن
گروه رستگارانند ابو بشیر گوید که این همه دلیل است بر ایمان ابوطالب که او گفت که محمد صلی الله علیه و آله امین است و صادق
و دروغ نگفت هرگز و قصاید بسیار دارد که دلالت بر ایمان او میکند لیکن با قریش تقیه میکرد از بهر نصرت حضرت رسول صلی
الله علیه و آله که اگر یکبارگی اظهار اسلام کردی کار بردی و برآنحضرت سخت گشتی و مخالفت آن دشوار بودی چه بنی قریش بسیار
بودند و بنی هاشم اندک و کار حضرت رسول صلی الله علیه و آله در توقف افتادی حضرت صادق علیه السلام فرموده که رحمت
خدای تعالی بر ابی طالب باد که ایمان پنهان داشت و اظهار خلاف آن میکرد و مفضل بن عمر روایت کند از ابی عبدالله
علیه السلام که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در رکان وسیعی نشسته بود و مردم بسیار نزد آن حضرت مجتمع بودند مردی
برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین تو در مکان کرامت نشسته که خدای تعالی برو کرامت فرموده بمیان و پدر تو معذب
باتش سوزان آنحضرت فرمود که خاموش باش خدا دهانت را بر اندازد و متفرق گرداند بآن خدائیکه محمد را براستی بخلق بفرستاد
که اگر پدرم شفاعت کند هر گناه کاری را که بر روی زمین است حق جل و علا شفاعت او را در باره ایشان بپذیرد آیا پدر من معذب
باشد باتش و پسرش قسیم بهشت و دوزخ باشد بار فرمود بآن خدائیکه محمد را مبعوث گردانید که نور ابوطالب در روز قیامت همه انوار
خلایق را فرو نشاند مگر پنج نور که نور محمد است و نور من و نور فاطمه و نور حسن و نور حسین علیهم السلام و آنانکه از اولاد حسین باشند
از ائمه اثنا عشر علیهم السلام زیرا که نور ایشان از نور ماست که حق سبحانه و تعالی خلق کرده است از نور خود پیش از آدم بدو هزار سال و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره با جمال خود نموده و
بیان فرموده و این حدیث از جمله قصاید ابوطالب که ترغیب فرموده برادر خود را حمزه بر پیروی پیغمبر صلی الله علیه و آله فکن لرسول الله
فی الله ناصرا فقد سرنی اذ قلت انک مؤمن
صبرا ابا یعلی علی دین احمد وکن مظهرا للدین وفقت صابرا
بیت
یعنی ای حمزه که کنیت حمزه است بر دین احمد و باش اظهار کننده مر دین احمد را که توفیق داده
شوی در حالتی که صابر باشی بر آن پس بتحقیق که مسرور گردانید مرا وقتی که گفتی که تو مؤمنی پس باش مر رسول الله
صلی الله علیه و آله در راه خدای تعالی نصرت دهنده و یاری کننده و دیگر اجماع اهل البیت است علیهم السلام و جمیع علمای
امامیه بر ایمان ابی طالب و اجماع ایشان حجت است و ابو عبدالله محمد بن ادریس رحمه الله روایت میکند با سناد
خود از ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی رحمة الله علیه و او از رجال خود و ایشان از ابی حمزه ثمالی و او از عکرمه و او از ابن عباس
که گفت خبر کرد مرا پدرم عباس بن عبدالمطلب که ابوطالب رضوان الله علیه در وقت مرگ شهادت عرض کرد و گفت
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و دیگر فرموده که متواتر اخبار من این روایت رسیده که در مجلسی از امام زین العابدین
صلوات الله علیه سؤال کردند از ایمان ابوطالب فرمود که بلی مؤمن بود گفتند نعم قوم آنست که او مومن نبوده و حضرت فرمود
وا عجبا عجب و چگونه عجب نباشد آیا این طایفه طعن بر ابی طالب میکنند یا بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حال آنکه حق
سبحانه و تعالی نهی فرموده از آنکه مومنه در حباله کافر باشد چنانچه منطوق آیت قرآنی مشعر است باین و هیچکس
را شک در شاید نیست که فاطمه بنت اسد از مومنات سابقات بود و او در تحت حباله ابوطالب بود تا ابی طالب از دنیا
برفت ابن ادریس میفرماید که بسبب عداوت امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه که قوم مخالف این را میگویند
و دیگر شکی نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ابوطالب را دوست داشتی اگر مومن نبودی دوست

دوستی بغض مودة حضرت جل علا که یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء و حضرت رسول صلی الله
علیه وآله فرموده که اوثق عری الایمان الحب فی الله والبغض فی الله استوارترین رکنی از ارکان
ایمان دوستی است با دوستان خدای تعالی و دشمنی با دشمنان خدای تعالی و امام زین العابدین صلوات الله علیه فرموده
که سپاس مر خدای را که گردانید جمیع کافران را بر ما بقدرت دشمنی که ما داریم با ایشان دوستی چه دوستی کافران مردم
بدوزخ میکشد پس کدام مسلمان عاقل روا دارد که پیغمبر صلی الله علیه وآله و پدر او کافران باشد و اخباری که در تشیع و ایمان
ابی طالب از طریق خاصه و عامه زیاده از آنست که احصا توان کرد و ابن فخار موسوی قدس سره رساله در باب ایمان وی تصنیف
کرده و بسیاری از اخبار صحیحه در آن باب درج نموده و دیگر روایت از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام کرده از آبای
عظام خود علیهم السلام روایت کرده که جبرئیل علیه السلام گفت مر رسول الله صلی الله علیه وآله که حرام کرده خدای تعالی بر آتش پشتی
را که ترا بر داشته و شکمی که ترا کشیده و پستانی که ترا شیر داده و کناری که ترا پرورده و پشتی که آنحضرت را برداشت عبد الله بن
عبد المطلب است و شکمی که او را کشیده آمنه بنت وهب است و پستانی که او را شیر داده حلیمه و کناری که او را پرورده ابو طالب بن
عبد المطلب است و فاطمه بنت اسد رضوان الله علیهم اجمعین و علی بن ابراهیم رحمة الله علیه در تفسیر خود آورده که ابو حمزه
روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام که او فرمود که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله متوجه الوداع بود بر و خانه نزول
اجلال فرموده و فرشی گسترده و نشست و دستهای مبارک بسوی آسمان بدعا بر داشت و گریست گریستنی سخت که
فرمود که ای پروردگار من تو وعده فرموده بمن که پدر و مادر و عم مرا ابو طالب عذاب نکنی و وعده تو حق است حق
سبحانه و تعالی بوی وحی فرستاد که من بجلال خود سوگند خورده ام که هر که شهادت دهد که معبودی بسزا نیست جز من
و تو بنده من و فرستاده منی من او را به بهشت برم والا نه و لیکن تو درین کوه در رو و ایشان را بخوان با نجبا من گفتم
پس اگر اجابت کردند ترا پس بهشت واجب گردید ایشان را پس آنحضرت برخاست و بشعب کوه در آمد و فرمود یا ابتاه
و یا اماه و یا عماه و ایشان این ندا شنیده از قبرها بیرون آمدند و خاک از سرهای ایشان میریخت آنحضرت فرمود مر ایشان را
آیا دانسته اید این کرامتی که حق سبحانه و تعالی بمن ارزانی فرموده یعنی نبوت و رسالت ایشان گفتند نشهد ان
لا اله الا الله وانک رسول الله حقا حقا و هر چه از جانب حق بتو آمده حق است فرمود که باز گردید بجای خود و
و امیر المؤمنین را میر السلام باین بشارت داده وقتی که آنحضرت بلکه فرمود امیر المؤمنین علیه السلام از زمین آمده
بود و در رفت که ابو طالب جمیع کرامت و خویشان خود را وصیت فرمود به نصرت حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله و اخبار درین باب بسیار و بیشمار است بدین قدر اختصار رفت **در ذکر کشته شدن محمد بن ابی بکر** معروفی
نقل است که چون مهاجر و انصار با امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیعت کردند و امر خلافت بر او مستحکم شد و بر منبر تشریف
برآمد و خطبه بلیغ ادا فرمود و اظهار استحقاق خود نموده و برین کار و عدم استحقاق دیگران که بنا حق متصرف
شده بودند در اول بار و از منبر بزیر آمد و عمال که در بلاد و ولایات بودند از قبل عثمان همه را معزول
کرد مگر ابو موسی اشعری که مالک اشتر حمایت کرده او را بحال خود گذاشت و امیر المؤمنین صلوات الله
علیه چون ایشان را عزل کرد از قبل خود والیان را تعیین فرموده باطراف و جوانب فرستاد و چنانچه
عباس را بمکه فرستاد و عبید الله را به یمن و قیس بن سعد عباده خزرجی را بمدینه و حارث بن قدامه
را به بصره و عثمان بن حنیف انصاری را تعیین فرموده از برای کتابت خراج بصره و محمد بن ابی بکر را فرستاد
بمصر و دیگران را بجاهای تعیین نموده لیکن چون خبر بیعت کردن مردمان با امیر المؤمنین صلوات الله علیه

و عزل معویه لعین را از حکومت شام که از قبل عثمان والی بود رسید تهیه اسباب حرب کرده با آنحضرت لشکر کشید و در صحرای صفین و جنگ
کاوین و لشکر عظیم در مقابل یکدیگر صف کشیدند و بیست و هشت مصاف در میان ایشان واقع شد در اصل آمده که لشکر امیر
المؤمنین صلوات الله علیه در محاربه صفین به نود هزار کس رسید و لشکر معویه بی دین به چهار صد هزار کس کشیده و از طرفین جنگهای عجب
روی نمود و چنانچه پیش از لیلة الهریر بیست و شش هزار کس بقتل در آمده بودند و در تاریخ فتوحی ابن مذکور گشته که چنان شد که میان ایشان
اسلحه نماند و کار بسنگ و مشت رسید و در لشکر ابن امیر المؤمنین علیه السلام گشته میشد لیکن بجهة امیری باعزمی رسید تا بجائی
لعین عمرو عاص بی دین درمانده و بغیر از حیله گری چاره ندید آن بود که صباح لیلة الهریر که مالک اشتر رحمة الله علیه مشرف
بر فتح شده بود که مصحفها پیش داشتند و گفتند که لشکر ابن امیر المؤمنین صلوات الله علیه بودند دست از جنگ بداشتند
منع کرد که این حیل از مکرهای عمرو عاص بی اخلاص است ممتنع نشدند تا کار بحکمین کشید بآن وجه که در پیش ثبت
ذکر یافت و معاویه لعین بعد از آن بازگشت بشام و بهر جا میفرستاد که مردمان را از بیعت امیر المؤمنین علیه السلام برگرداند
معویه بدین صنیع گماشتی را در مصر گردانید برای انکار او و چون بمصر رسید دید که مردم مصر از محمد بن ابی بکر خشنودند و او
بداد و عدل با ایشان سلوک نموده و همه کس خواهان وی اند و خلق متوافقت کرد صنیع این احوال را اعلام معاویه
کرد آن لعین عمرو عاص بی دین را وعده ایالت مصر داده در طمع انداخت و شش هزار سوار از طالبان خون عثمان
با عمرو بجانب مصر روانه کرد و مکان آن مردم آن بود که محمد بن ابی بکر عثمان را کشته و با عیان مصر نامها فرستاد و بدوستان
ترغیب و به دشمنان ترهیب محمد نمود چون این خبر یافت صورت حال را با آنحضرت اعلام نمود و طلب مدد نمود و
آنحضرت جواب کتابت فرستاد و با آنچه خواسته بود وعده داد محمد تعجیل کرده با چهار هزار سوار در مقابل عمرو آورد و
هزار مرد را بکنانه بن بشر داد و باستقبال ایشان فرستاد کنانه مردانگی بسیار نموده و خلق بیشمار را از لشکر عمرو بقتل رسانید
تا آنکه شربت شهادت چشید و چون این خبر بلشکر محمد رسید رو بتفرقه آوردند محمد تنها ماند و روی بمصر نهاده در یکی
از خرابه های مصر پنهان شد و حدیج بلشکر عمرو پیوست آنگاه عمرو حدیج را بطلب محمد فرستاده خود روی بفسطاط
نهاد و آمده تفحص وی نمود و او را در کمال ضعف از تشنگی در خرابه یافت گرفت و بیرون آورد و در جوف
مرده نهاده و بجای هرچه تمامتر بسوخت و بباد داد و آغاز برای خود آتش دوزخ را افروخت و چنان ستمی بر محمد
رحمة الله علیه چون این خبر بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله رسید بسیار متالم شد و این را فرمود چنانچه در نهج البلاغه
که وقد اردت تولیة مصر هاشم بن عتبة ولو ولیته ایاها لما خلی لهم العرصة ولا انهزهم الفرصة بلا ذم
لمحمد فقد کان الی حبیبا وکان لی ربیبا یعنی بدرستیکه خواستم تولیت و حکومت مصر را بهاشم بن عتبه تفویض نمایم
که او مردیست قوی و بسیار تجربه در امور کارزار و او ابن عتبه پسر ابی وقاص بود که دندان مبارک حضرت پیغمبر را صلی الله علیه
وآله در احد شهید کرد و لیکن هاشم از شیعیان امیر المؤمنین بود صلوات الله علیه چه او خلاص تمام ورزید و در صفین
حاضر گردید و در پیش آنحضرت شهادت یافت و بخطیره قدس شتافت و در روایتی دیگر آنست که او در کربلا در خدمت امام
معصوم مظلوم شهید شد و اگر حاکم میگردانیدم او را در مصر هر آینه خالی نمیکرد از برای دشمنان عرصه جهاد و نمیداد
بایشان فرصت را چه اگر محمد با لشکر این در مصر ثبات نمود زیند لشکر بایشان میرسید نمیشدم در مذمت
کننده محمد چه بتحقیق او بسوی حبیب بود و بود مرا ربیب که پسر زن آنحضرت زیرا که مادر او اسما بنت عمیس بود
و او اول حباله جعفر بن ابی طالب بود و بعد از شهادت او ابو بکر او را خواست و محمد از و بوجود آمد و بعد از مردن
ابی بکر آنحضرت اسما را تزویج فرمود و آنحضرت محمد را بسیار دوست داشتی و نظر مرحمت بر و گماشتی و فرمودی

محمد بن سیرین از طرفی دیگر **در ذکر وفات عایشه بنت ابی بکر علیها ما علیها** گویند که حق تعالی زنان حضرت رسول را در قرآن
گفت که ازواجه امهاتهم لیکن اهل خلاف غیر عایشه را ام المؤمنین نمیگویند با وجود آنکه زنان دیگر با امیر المؤمنین صلوات
الله علیه حرب نکردند و خدیجه اول زنی بود که باسلام درآمد و چند هزار دینار زر و جواهر در راه خدا صرف کرد و دایما حضرت
رسول صلی الله علیه وآله میفرمود که مرا از اموال هیچ چیز چنان نفع نداد که مال خدیجه رحمة الله علیها و حق سبحانه و تعالی
حال ایشان را بیان میکند و حالات ناپسندیده ایشان که نسبت با رسول الله صلی الله علیه وآله میکرد و حضرت رسول
صلی الله علیه وآله روزی فرمود عایشه که ای عایشه تقاتلین علیا و انت ظالمة یعنی ای عایشه مقاتله و جنگ خواهی کرد
با امیر المؤمنین علیه السلام و تو ظالم باشی پس اهل خلاف بجهت عداوت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را ام المؤمنین
گویند و دیگر زنان را نه و بعضی احوال او سابقا ثبت و ذکر یافت در باب فوت وی آورده اند که چون معاویه [illegible]
تا از برای یزید پسرش بیعت بستاند و جمله حجاز و عراق را برای آن بیعت بسته عایشه این شنید بوی پیغام
فرستاد که برادر مرا محمد را کشتی و اکنون پا دراز کرده از برای یزید بیعت میستانی و این سخن منتشر شد و مردم بسبب این گفتگوی
میکردند عمرو عاص چون آن حال را مشاهده کرد گفت ای معاویه اگر عایشه درین مقام باشد زود بود که مردم بر تو خروج
درین باب معاویه مشورت کرد با عمرو عاص که اخلاص بی اخلاص و قرار دادند که یکی تیر ابو هریره و شیشه
گلاب را با هدایای بسیار بوی فرستند و هدایای دیگر بفرستند و با وی صلح کنند و برادر وی را عبد الرحمن بن ابی
بکر جای محمد تا والی شد و همچنین کردند و برای وی هدایا فرستادند او که تسکین یافت و ساکن شد در پنهانی معاویه
گفت تا بر سر راه وی چاهی کندند و با هم پر کردند و فرش گرانمایه بر سر چاه گسترانیدند و کرسی بران نهادند و فرستاد
پیش وی که یا ام المؤمنین اگر لحظه تشریف آری و ما را مشرف گردانی از غایت لطف بود و اگر در اول شب تشریف
آری بهتر خواهد بود که چیزهای نفیس مهیا کرده ایم تا نثار تو کنیم او از خانه بیرون آمده با غلام هندی و بر خر مصری
سوار شده بجانب معاویه آمد چون بدرون رفت او از احترام بسیار بجای آورد و بران کرسی که بر سر چاه تعبیه کرده بود
اشارت کرد که بنشین چون بران نشست فرو رفت و در چاه هلاک شد و در حال معاویه گفت تا غلام و دراز گوش را کشتند
و آن چاه را انباشتند و چاه را برگردانند و اختلاف در میان مردم افتاد و بعضی گفتند بیمن رفت و جمعی این
واقعه را فهمیدند مگر امام حسین صلوات الله علیه که برین امر اطلاع داشت و بعضی از خواص وی تا آخر آن حضرت
حرکات او را بابا ارشاد وی فرمت کرد و حال برین منوال گذشت که مادر مؤمنین بدست خال مؤمنین بقتل درآمد و فرموده
حق تعالی وکذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون **در ذکر واقعه که موسی بن نصیر عبدی که عامل
عبد الملک بود واقع شده در مغرب زمین و غرایب و عجایب که در آنجا مشاهده کرده روایت کند ابو
القاسم عبد الله بن قاسم بلخی** و او از عبد الله مسلم و او از ابو الشیخ عبد الله بن عمیر شفیع و او از هرمز بن جوان
و او از فراش و او از شعبی او گفت که عبد الملک مروان مرا طلبید و گفت که عامل مغرب موسی بن نصیر عبدی نامه نوشت
بمن از مغرب زمین که در انجام او خبر دادند که شهری هست در مغرب زمین که بارو او از مس ساخته و دیوان او را
بنا کرده اند از برای سلیمان پیغمبر علیه السلام و سلیمان علیه السلام جنیان و عفاریت را در آن قطر زمین بند اشته بود که از برای
وی چنین شهری بنا کنند و ایشان آنرا در بیابان اندلس که در آخر زمین مغرب است بنا کردند و با تمام رسانیدند
و تمام گنجهای سلیمان در آنجاست موسی گوید که چنین خبرها شنیدیم عزم جزم کردم برانکه آنجا روم و حال آن شهرستان را
مشاهده کنم گفتند ای امیر این سفر دشوار است و مؤنت بسیار میباید تا بآنجا توان رسیدن و مسافت دور و در بیابان هیچکس نشود

بانجا رسیدن مگر دارای این ادراک انجا رسیده و با وجود نوبت و حشمت ذو القرنین که تمام روی زمین را تسخیر
کرد و راههای جمله اقالیم را برید و بهمه جای زمین رسید مگر زمین اندلس که رفتن انجا را چاره ندید با وجود آنکه یک ماه
براق آن راه کرد و جماعتی کثیر بر ابای سقف را آنجا تا آن راه فرستاد و باز آمدند و اسکندر را خبر دادند که موانع بسیار دارد و
و بانجا رسیدن متعذر می نماید من این مضمون را نوشتم بعبد الملک که این حال دارد و من این داعیه دارم عبد الملک جواب
نامه من نوشت که باید که رسانی کنی پیش از پیش و دیگر اقوام مقام خود بداری و طلب آن شهرستان روی و تعلل
روا نداری موسی بن نصیر آن چنانکه عبد الملک نوشته بود کار سازی کرده شخصی را بجای خود بداشت و توجه
شد با براق و اساس و بانجا رسیده و با جد و جهد بسیار روشن بود و احوال آنچه تمام نموده باز گردید و حال آنجا را بشرح
و بسط بوی نوشت از انجمله نوشته بود که چون بمشقت بسیار بآن شهرستان رسیدیم درختان بسیار در ان
حدود بود و باروی که از مس ساخته بودند واقع بود و بران هیچ در نبود و من گرد آن بارو میگشتم و ملاحظه میکردم تا
گاه بجای رسیدم که کتابه عربی بران بارو نوشته و آن بیت چند عربی بود که اسما الائمة اثنا عشر علیهم الصلوة
والسلام بران رقم کرده بودند و حالات قایم ایشان را بیان کرده من متعجب شدم و درین باب شخصی از علما اندلس
که نام وی محمد بن عبد الرحمن بن سلیمان بن ربیع قیسی بود کتابی ترتیب داده و در سال پانصد و دهم از
هجرت و در ان کتاب آورده که ولادتم در آخر زمین مغرب زمین بود در جزیره که آنرا اندلس خوانند و در آن
جزیره چهل پاره شهر هست و من از شهر رام که آنرا غرناطه گویند نزدیک آن شهر دیگر هست که نامش
و انجا غاری هست در زیر زمین که وی برابر بنات النعش است که آفتاب بر ان تابد و هفت تن در آن غار خفته اند
و یکی دیگر در آخر غار است که بر دست راست خفته و پشت بدیوار غار باز داده و هیچ از اعضای ایشان تغییر
نیافته و پشتهای ایشان بسکی خفته و دستهای خود را گسترده و بر بالای غار مسجدی است که هر که در انجا دعا
کند مستجاب میشود و جامههای بسیار بر آن قوم پوشانیده اند و هر دو آن شهر رقیم را قدیم ساخته که هر سال جامهها بر ایشان
بپوشانند و اهل آن شهر گویند که چون شب شود نور از آن غار شعله میزند و بر بالا میرود و ایشان اصحاب کهف
که در قرآن مذکورند و نزدیک شهر غرناطه کوهیست که هرگز برف از انجا کم نمیشود و از کثرت برف آنجا کس
نتواند رفت و در زیر آن کوه کنیسه ایست و چشمه آب و درخت چند از زیتون و در زمان بهار یکروز معین
هر سال اهل آن شهر در آن روز بیرون روند نزد آن درخت و چشمه و چون آفتاب در آن روز طالع شود آن
آب روان شود و شکوفه بر درخت زیتون پدید آید و زیتون شود و بزرگ گردد و قوم از آن زیتون بچینند و
آن چشمه بردارند از برای دوا و باز گردند تا سال دیگر و بدان رسم عمل کنند و بعد از آن گفت که در اندلس شهری
هست که دیوان بنا کرده اند از برای سلیمان علیه السلام و در آن شهر جبل قسیم هست و ارتفاع بارویش
پانصد گز و آن معروف و مشهور است و آن شهر را هیچ در نیست و هیچکس بر سر آن نرود و موسی بن نصیر با لشکر بسیار
آنجا رفت و در جنب آن شهر بنای عظیم بنا نهاد چنانکه از شهر و بارویش بلندتر بود و نردبانها از چوب فرمود تا
بر آن بنا استوار کردند و مال چند بشخصی داد و گفت که او مردی توانا و تن آور بود تا از آن نردبان بالا رفت
تا سر بنا رسید تا نظر کند در آن شهرستان و اخبار نماید که چه دیده در آنجا و هرچه ببیند باز گوید چون مرد بران
جا بالا رفت و نظر کرد در انجا خندید و خود را در ان شهرستان انداخت و از اندرون آن شهر آوازهای ترسناک
شنیدند و بعد از آن شخصی دیگر را طلبید و مالی چند بوی داد و از وعده و جان ... که خود را نیندازد و از اندرون آن شهر

واثبات ان را از آن [illegible] وحال آن شهر را برایشان ظاهر کردانند و بر بالای آن سبا بر آمد چون نظرش بر آن شهرستان
افتاد او نیز خندید و خود را در آنجا انداخت پس چون آوازهای عجیب از آن شهرستان شنیدند و ساعتی صبر
کردند تا آن آواز ساکن یافت بعد از آن مردی دیگر را بخواندند که او از مبارزان دلاور بود و از پهلوانان سرآمد
مالی بسیار بوی داد و گفت تا ریسمانی قوی بر میان او بستند چون بر بالای بنا شد و نظر در آن شهر کرد او نیز خندید
خود را انداخت در آن شهر لیکن خلق انبوه آن ریسمان را میکشیدند و او خود را میکشانید تا قوت بسیار از
جانبین شد و به نزدیک دو نیم شد نیمه با آنجانب بارو افتاد و نیمه دیگر بیرون ماند از آنجا معلوم شد که اندرون آن
شهرستان مسکن جنیان است واورده اند که بغیر از حضرت صاحب الزمان حضرت محمد بن الحسن صلوات الله علیه
هیچکس بر آن اطلاع نیابد و بر [illegible] کرد و این شهرستان را سلیمان پیغمبر علیه السلام بنا کرده و در آن
کتاب کوید که دو لوح بزرک بر دیوار آن شهر نصب کرده اند و در آنجا مواعظ و وصایا و دیگر انبیا و ملوک مرقوم است
و بر یک لوح ذکر پیغمبر آخر الزمان و ائمه اثنی عشر علیهم الصلوة والسلام و ذکر ایشان و منزلت ایشان نزد حق سبحانه
و تعالی و آنچه ذخیره کرده برای ایشان در روز معاد همان بر آن لوح نوشته و طلسمی در پیش بر روی آن تعبیه کرده و
بشکل [illegible] عجیب و صورت عجیب از سنگ و لوحی از مس در دست او بیابانی بنایست عظیم و [illegible]
واقع است قومی از لشکر موسی بن نصیر در آن بیابان رفتند و شکل مور بسیار دیدند هر یک مانند شتری و
قصد ایشان کردند و بعضی را خوردند و بعضی دیگر بگریختند

۱۲۹

و [illegible] که وادی نمل که حق سبحانه و تعالی در قرآن یاد کرده که حتی اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل
ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون آن وادی از پس این طلسم
است و دیگر [illegible] از سنگ و ذکر انبیا و مواعظ و وصایای بسیار و ذکر سلاطین روی زمین و بر بالای
آن [illegible] ذکر سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم و ذکر اوقات آنحضرت و در این
[illegible] سلیمان النبی علیه السلام لوحی را نشسته بود که ائمه اثنی عشر علیهم السلام را دشمنان بسیار
خواهند بود و قصد ایشان کنند در ابطال حق ایشان کوشند بر دیوار شهر [illegible] اعظم کرد تا کسی ابطال حق
ایشان نتواند کرد و ثابت باشد تا روز قیامت و بر الواح سنگ قسم کرد که [illegible] نقش کردی [illegible] که برای عداوت
ایشان آن سنگ را بشکنندی و اسمای ایشان محو کردی پس نام ایشان را بر بارو نقش کرد و دیگر [illegible]
بر الواح سنگ تا هنوز محفوظ مانده و محو نشود و آنچه مذکور شد از اخبار و آثار دلیل روشن و برهان واضح است
بر آنکه ائمه دوازده اند و این امامان از عترت پیغمبر آخر الزمانند طاهر و مطهر و هر که دعوی امامت کند سوای ایشان
بغیر حق باشد و داخل جهنم خواهد شد [illegible] شد نامبردار شاه طهماسب شاه ؛ سرافراز دین شاه عالم پناه ؛
[illegible] کند بکره چون منش آدم ملک ؛ زجهان او کشته آدم قبل ؛ زعدلش انوشیروان
[illegible] حق رواج ؛ چه زیبنده کشته از او تخت و تاج ؛ [illegible] سروری ؛ چو [illegible]
[illegible] ؛ اللهم خلد ظلال سلطنته و خلافته [illegible] الی یوم الدین بحق سید المرسلین و الائمة

۲۱٤

المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ؛ در تاریخ تمام شدن کتاب لوامع الانوار فی معرفة الائمة الاطهار علیهم
صلوات الله الملک الغفار ؛ این قطعه ثبت افتاد که بر صراط مستقیم راه است و درست افتاده ؛ [illegible] در زمان شاه غازی [illegible]
رحمة للعالمین [illegible] رحمن الرحیم ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ بر طریق مستقیم [illegible]
نسخه چون اتمام یافت ؛ چون صراط مستقیم آمد صفات [illegible] ؛ باب آن هر یک بود چون باب جنت دلگشا ؛ [illegible]
ره بجنات نعیم ؛ از فزود اتمام تاریخش طلب کردم گفت ؛ بطریق صدق در باب [illegible] صراط مستقیم ؛ چون در اول فقره
کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه وقوع یافته این مضمون که هر که دعا کند از اجابتش محروم نکردد
پس انجا نیز ختم بدعای دولت و نصرت و حضرت شاه دین پناه [illegible] سپاه [illegible] امیدوار است که باجابت مقرون
کردد اللهم انصر سلطاننا [illegible] الاعداء اعلام الدین المبین علی الاعداء الطاغین المتمردین واجعل دولته القاهرة
الثابتة بالعزة والتمکین مقارنا متصلا الی خاتم الائمة المعصومین صلوات
الله علیهم اجمعین بمحمد و آله الطاهرین آمین یا رب العالمین
تمت الکتاب بعون الله الملک
الوهاب [illegible]
۱۱۴۳

هو الله تعالی

نقل است که جعفر بن ابی طالب [illegible] اسلام و لشکر شرحبیل در برابر هم بایستادند [illegible] مرتفع کشته میدان جنگ [illegible]
شد و از حالات اهل موته [illegible] خبر داده فرمود علم را زید بر داشته [illegible] شهادت یافت و بعد از آن ابن رواحه بر داشت
سید ابرار صلی الله علیه و آله این حکایت میکفت و از چشم مبارکش قطرات عبرات بر رخسار [illegible] انکاه فرمود در [illegible]
در بهشت در آمد و حق تعالی دو بال از یاقوت سرخ بجعفر در عوض دو دست [illegible] ارزانی داشت که هر جا که خواهد طیران نماید و باین جهت جعفر
[illegible] اسما بنت عمیس زوجه جعفر رضی الله عنها [illegible] [illegible]
[illegible] و خبر [illegible] با دشمن ملاقات کردیم [illegible] و علم [illegible] بر کرفتم [illegible] مقطوع کشت [illegible]
دو دست [illegible] دو بال داد [illegible] با جبرئیل و میکائیل [illegible] هر جا که خواهد [illegible] طیران نمایم [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
یا رسول الله [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] جعفر [illegible]

فرمود که یا اسماء لا تقولی هجراً و لا تضربی صدراً یعنی ای اسماء هذیان و ناشایست مگو و دست بر سینه مکوب و خود با اسماء کباب جنیم

بر آب منزل فاطمه زهرا علیها السلم تشریف برد دید که فاطمه میگریست در فراق جعفر نوحه کرده و اعماه میگفت سید عالم از آتش دل و آب

چشم قرة العین خویش حزین از دیار بر رفته فرمود که علی مثل جعفر فلیبکی الباکیة یعنی اگر بنده گریه میکند باید که بر مثل جعفر گریه

آخرا چشم بلا بین مجرم خونبار است کجاست زانکه بر جعفر اگر خونابه میگریید رو است بعد از ان با ام سلمه گفت اصنعوا لآل

جعفر طعاما فانهم قد شغلوا ایشان صاحبهم یعنی از برای آل جعفر طعام مرتب سازید که ایشان چنان بغزای صاحب

مشغول اند که بروای طعام پختن و خوردن ندارند محمد بن ابابکر گوید که این قاعده در میان مردم مدینه ماند که از اول

ارباب مصیبت طعام فرستند بنابر اشارت که سید کاینات در ین باب نسبت بآل جعفر کرده و در مستقصی مذکور است

که هرگاه محمد ابا بکر تحیت بسمان جعفر گفتی بزبان آوردی که السلم علیک یا ذو الجناحین و اقدی گوید که رسول الله

سه روز مهلت داد که تا بامر تعزیت قیام نمودند انکه بخانه ایشان تشریف برده فرمود که بعد ازین بر برادر

زاده من گریه مکنید و فرزندان جعفر را پیش من بخوانید از عبد الله بن جعفر مرویست که گفت ما را نزد رسول الله صلعم

آوردند چون جوجهان از چشمه چشم ما کشاده و چون مرغ نیم بسمل لرزه بر اعضای ما افتاده و از منشا بهای خوابی حال ما جراحت

خاطر خطیرش تازه و برایت ضمیر منیرش بی اندازه گشت و حلاق را طلبیده فرمود تا سرهای ما را بتراشیدند و گفت

اما محمد بن جعفر شبیه بعم من علی بن ابیطالب نشبیه است و عبد الله از روی خلق و خلق و از راه سیرت و صورت بمن میماند انگاه دست مرا

بگرفت و گفت خداوندا از اهل جعفر خلفی صالح گذار و عبد الله را در صفقه یمینش برکت روزی کن بعد ازان

مادر ما آمد و رسول آنحا ذکر یتیمی و بیکسی ما معروض داشت و شرح رو را بگریه در آورد رسول صلی الله علیه و آله و سلم

با او خطاب فرمود که از غلبه زحمت و نکبت بر ایشان مترس و حال آنکه من ولی الیشان هم در دنیا و هم در آخرت

عبد الله گفت روزی من بر بیع گوسفندی اشتغال مینمودم حضرت مرا دید فرمود که اللهم

بارک له صفقته بعد ازان در ضمن بیع شری برکت بسیار یافتم

الحمد لله

این کتاب از مال میر اعبد الحی

این کتاب از مال سید اعبد الله

ولد مرحوم میر اعبد

گرچه ناید لسوده کار ازمن

کردن نگرفت اعتبار ازمن

بتم نقشی کرچمن نمانده ماند

بر لوح زمانه یادگار ازمن

عید نو و رشد عالم همه خرم تاک

کلها همه سبز
ز خاک برون
گردند الا کل من
سر فرو برد بخاک

لا اله الا الله محمد رسول الله امیر المؤمنین علی ولی الله علیه السلام

یا صاحب ذو الفقار
وقت مدد است

کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام

قل هو الله احد الله الصمد

۱۲۷۵

یا علی یا علی

لا اله الا الله
محمد رسول الله
امیر المؤمنین
علی ولی الله علیه
السلام

بسم الله الرحمن الرحیم